

# لمنه استغنی

## در تاریخ خلفاء

تألیف : مرحوم شمس المحدثین حاج شیخ عباس قمی (ره)

۱۳۵۹ م

تصحیح : ناصر باستانی بیدعزی

انتشارات دِل ما



### نقمة الممتن

تأليف: مرحوم شیخ عباس قمی

تحقیق: ناصر باقری بید هندی

انتشارات دلیل ما

چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۷

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: نگارش

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

شابک: ۵-۰۳-۶۹۹۰-۹۶۴-۹۷۸

آدرس: قم، خیابان معلم، میدان روح الله، پلاک ۶۵

تلفن و نمابر: ۷۷۴۴۹۸۸-۷۷۴۴۱۳

مضروب پستی: ۱۱۵۳-۳۷۱۶۵

WWW.Dalilema.com

info@Dalilema.com



### مواقع پخش:

۱) قم، انتهای خیابان صفائیه، بعد از کوچه ۳۹، پلاک ۷۵۹، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۷۷۳۷۰۰۱-۷۷۳۷۰۱۱

۲) تهران، خیابان انقلاب، خیابان قنبرآزی، پلاک ۳۲، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۶۶۴۶۴۱۴۱-۶۶۴۶۴۱۴۱

۳) مشهد، چهارراه شهداء، ضلع شمالی باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان،

مجمع تجاری گنجینه کسباب، طبقه اول، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۵-۲۲۳۷۱۱۳

قمی، عباس، ۱۲۵۴-۱۳۶۹

نقمة الممتن / تألیف عباس قمی؛ تحقیق ناصر باقری بید هندی. - قم: دلیل ما، ۱۳۸۱.

۸۴۴ص.

ISBN 978 - 964 - 7990 - 03 - 5

فهرست قوسی بر اساس اطلاعات فیا.

چاپ دوم: ۱۳۸۷.

۱. چهارده معصوم - سرگزشتنامه، ۲. النمة الشاعرة - سرگزشتنامه، ۳. اسلام - تاریخ.

الف. باقری بید هندی، ناصر ۱۳۳۷ - مصحح، ب. عتوان، ج. عتوان، متنهای الآمال.

۹۵ / ۳۹۷

BP ۳۶ / ق ۸ م ۸۰۹۵

۳۷۷۸۱-۸۱م

کتابخانه ملی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





فهرست مطالب

۲۱۴۹	.....	مقدمه قرزند مؤلف (فده)
۲۱۵۳	.....	مقدمه مؤلف (ره)
۲۱۵۶	.....	ذکر خلافت ابی بکر بن ابی قحافه
۲۱۵۸	.....	ذکر خلافت عمر بن الخطاب
۲۱۵۸	.....	[وفیات معاصران او]
۲۱۶۱	.....	ذکر خلافت عثمان بن عفان و مقتل او
۲۱۶۷	.....	در ذکر خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>
۲۱۶۷	.....	ذکر مجملی از جنگ جمل
۲۱۷۴	.....	ذکر مجملی از واقعه صفین و شهادت حمزه و خیره
۲۱۸۴	.....	ذکر مختصری از جنگ نهروان
۲۱۸۸	.....	ذکر شهادت محمد بن ابی بکر و مالک اشتر
۲۱۹۱	.....	شهادت حضرت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۲۱۹۴	.....	ذکر خلافت امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>
۲۱۹۵	.....	ذکر امارت و خلافت معاویه بن ابی سفیان و مختصری از حال والدین او
۲۲۱۱	.....	(اولیات معاویه)
۲۲۱۴	.....	ذکر امارت و سلطنت یزید بن معاویه و مختصری از شتایع احوال او
۲۲۱۸	.....	ذکر واقعه حرّه و احراق بیت
۲۲۲۲	.....	[ناخت و تازی به کعبه]



۲۲۲۲	تذییل و تسجیل
۲۲۳۵	ذکر خلافت معاویه بن یزید بن معاویه و عبدالله بن زبیر
۲۲۳۷	[عبدالله بن زبیر و خلافت او]
۲۲۴۲	ذکر دولت مروان بن الحکم
۲۲۵۰	ذکر سلطنت عبدالملک بن مروان، و مقتل مختار، و مصعب و عبدالله ابنتی زبیر
۲۲۵۲	[نهضت ثوابین]
۲۲۵۳	[کشته شدن ابن زیاد]
۲۲۵۴	[تسبب ابن زیاد]
۲۲۶۳	[قتل ابن زبیر]
۲۲۶۴	[حجاج خون آشام]
۲۲۷۶	ذکر سلطنت ولید بن عبدالملک بن مروان
۲۲۸۱	ذکر خلافت سلیمان بن عبدالملک بن مروان
۲۲۸۵	ذکر خلافت عمر بن عبدالعزیز بن مروان
۲۲۸۹	ذکر خلافت یزید بن عبدالملک بن مروان
۲۲۹۴	ذکر سلطنت هشام بن عبدالملک بن مروان
۲۲۹۵	[حسن بصری]
۲۳۰۱	شهادت زید بن علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>
۲۳۰۶	ذکر دولت ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان
۲۳۱۱	مقتل یحیی بن زید بن علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>
۲۳۱۷	ذکر خلافت یزید و ابراهیم پسران ولید بن عبدالملک بن مروان
۲۳۱۸	[کمیت]
۲۳۲۲	ذکر سلطنت مروان بن محمد بن مروان بن الحکم
۲۳۴۱	ذکر خلفاء بنی عباس و نوادر اقامه و هیبت ایشان و مقتضی از مقاتل طالبین و...
۲۳۴۳	در بیان خلافت ابوالعباس السفاح



۲۳۴۸	ذکر خلافت ابی جعفر عبداللہ المتصور و وقایع ایام او...
۲۳۵۰	[وفات ابان بن تغلب]
۲۳۵۱	[عمرو بن عید]
۲۳۵۴	[ابن مقفع]
۲۳۵۵	[اعمن]
۲۳۵۷	[ابن ابی لیلی]
۲۳۵۸	[عیسیٰ بن عمر ثقفی]
۲۳۵۸	[ابن جریح]
۲۳۵۹	[ابو حمزہ ثمالی]
۲۳۵۹	[مقاتل]
۲۳۶۰	[زرقہ بن امین]
۲۳۶۲	[محمد بن مسلم]
۲۳۶۲	[أصحاب اجماع]
۲۳۷۲	ذکر شہادت عبداللہ بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب <small>علیہ السلام</small> و مقتل...
۲۳۸۵	ذکر مقتل محمد بن عبداللہ بن الحسن <small>علیہ السلام</small> ملقب بہ نفس زکیہ
۲۳۹۰	ذکر مقتل ابراہیم بن عبداللہ بن حسن بن الحسن <small>علیہ السلام</small> معروف بہ قتیل یاعتری
۲۳۹۷	[ابو حنیفہ]
۲۴۰۱	[محمد بن اسحاق]
۲۴۰۰	[معن بن زائدہ]
۲۴۰۲	ذکر ایام خلافت مہدی عباسی محمد بن عبداللہ المتصور
۲۴۱۱	[سفیان ثوری]
۲۴۱۳	[ابراہیم ادہم]
۲۴۱۷	ذکر احوال عیسیٰ بن زید بن علی بن الحسین <small>علیہ السلام</small>
۲۴۲۵	ذکر خلافت موسیٰ بن المہدی ملقب بہ ہادی



۲۴۲۶	[خلیل بن احمد]
۲۴۳۱	ذکر خلافت هارون الرشید بن محمد بن المنصور و وقایع ایام او
۲۴۳۷	[علی بن یقین]
۲۴۴۰	[سید حسینی]
۲۴۴۲	[شهادت عده‌ای از طالبین]
۲۴۴۹	ذکر قتل جعفر برمکی و انقضاء دولت برامکه
۲۴۵۷	ذکر خلافت ابوموسی محمد الامین بن هارون و کیفیت قتل او
۲۴۶۴	ذکر خلافت ابوالعباس عبدالله بن هارون ملقب به مأمون
۲۴۷۲	ذکر خروج ابوالسرایا و مقتل بعضی طالبین در ایام مأمون
۲۴۷۷	ذکر خروج محمد بن الامام جعفر صادق <small>علیه السلام</small> و مال کار او
۲۴۹۱	[معروف کرخی]
۲۴۹۲	[حضرت فاطمه معصومه <small>علیها السلام</small> ]
۲۴۹۳	[فضل بن سهل]
۲۴۹۴	[ابن کلی]
۲۴۹۵	[شافعی]
۲۴۹۹	[نقیسه]
۲۵۰۵	[ابن ابی حمیر]
۲۵۰۸	ذکر خلافت ابواسحاق ابراهیم المعتصم و وقایع ایام او
۲۵۱۱	ذکر اسیری ابوجعفر محمد بن قاسم الحسینی العلوی
۲۵۲۱	[ابوالهذیل]
۲۵۲۳	ذکر خلافت ابوجعفر هارون الواثق
۲۵۲۸	ذکر ایام دولت جعفر بن محمد بن هارون ملقب به متوکل
۲۵۳۵	[دحیل]
۲۵۴۴	ذکر خلافت منتصر بالله و محمد بن جعفر متوکل



۲۵۲۸	ذکر خلافت مستعین باللہ احمد بن محمد بن معتصم
۲۵۵۶	ذکر خلافت معتز باللہ بن متوکل
۲۵۶۰	ذکر ایام خلافت مہدی باللہ
۲۵۶۷	ذکر ایام خلافت معتمد علی اللہ
۲۵۸۰	ذکر ایام خلافت معتمد باللہ احمد بن طلحہ
۲۵۹۳	ذکر ایام خلافت مکفی باللہ علی بن المعتمد
۲۵۹۷	ذکر ایام خلافت جعفر بن احمد المقتدر باللہ
۲۶۱۱	ذکر خلافت محمد بن احمد القاهر باللہ
۲۶۱۲	ذکر ایام خلافت محمد بن جعفر الرازی باللہ
۲۶۲۳	ذکر ایام خلافت ابراہیم بن المقتدر المتقی باللہ
۲۶۲۲	صورت توقیع شریف
۲۶۲۸	[ سفرای نور ]
۲۶۳۳	ذکر ایام خلافت عید اللہ بن علی المستکفی باللہ
۲۶۳۵	ذکر ایام خلافت مطیع اللہ فضل بن جعفر
۲۶۴۶	ذکر سلطنت و دولت دیالیمہ
۲۶۵۰	ذکر ایام خلافت عبدالکریم بن المطیع الطایع اللہ
۲۶۵۷	ذکر ایام خلافت ابوالعباس احمد القادر باللہ
۲۶۶۷	[ سید رضی رحمہ اللہ ]
۲۶۷۴	ذکر ایام خلافت عید اللہ بن القادر القائم بأمر اللہ
۲۶۷۵	[ مہیار دیلمی ]
۲۶۷۵	[ ابو علی سینا ]
۲۶۷۸	[ سید مرتضیٰ رحمہ اللہ ]
۲۶۸۶	[ سلاطین صفویہ ]
۲۶۸۹	ذکر خلافت عید اللہ بن القائم المقتدی بأمر اللہ



۲۶۹۲	.....	ذكر ايام خلافت احمد بن المقتدر المستظهر بالله
۲۶۹۵	.....	ذكر خلافت فضل بن المستظهر بالله (المسترشد بالله
۲۷۰۰	.....	ذكر ايام خلافت راشد بالله
۲۷۰۱	.....	ذكر ايام خلافت ابو عبدالله محمد المقتدر لأمرالله
۲۷۰۹	.....	ذكر ايام خلافت يوسف بن محمد المستنجد بالله
۲۷۱۳	.....	ذكر ايام خلافت مستضيء بنورالله
۲۷۱۵	.....	ذكر ايام خلافت احمد بن المستضيء الناصر لدين الله
۲۷۲۸	.....	ذكر ايام خلافت محمد بن الناصر الظاهر بأمرالله
۲۷۲۹	.....	ذكر ايام خلافت مستنصر بالله
۲۷۳۳	.....	ذكر خلافت مستعصم بالله و زوال دولت بنى عباس
۲۷۳۹	.....	کتاب طبقات خلفاء و اصحاب الله و علماء و شعراء
۲۷۴۱	.....	وقایع المأة الاولى
۲۷۴۵	.....	وقایع المأة الثانية
۲۷۴۸	.....	وقایع المأة الثالثة
۲۷۵۲	.....	وقایع المأة الرابعة
۲۷۵۶	.....	وقایع المأة الخامسة
۲۷۵۹	.....	وقایع المأة السادسة
۲۷۶۱	.....	وقایع المأة السابعة
۲۷۶۸	.....	وقایع المأة الثامنة
۲۷۷۳	.....	وقایع المأة التاسعة
۲۷۷۸	.....	وقایع المأة العاشرة
۲۷۸۳	.....	وقایع المأة الحادى عشر
۲۷۹۲	.....	وقایع المأة الثانية عشر
۲۸۰۰	.....	وقایع المأة الثالثة عشر





مقدمه کتاب به قلم حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج میرزا علی محدث راده (ره) یکی از کتب بسیار مفید و معتبر، که تاکنون کمتر به زیور طبع آراسته گردیده، کتاب **تمه المتاهی** است که به قلم حضرت ثمة المحدثین مرحوم آقای حاج شیخ عباس قمی - رضوان الله علیه - والد بزرگوارم، که هم از جهت اهمیت موضوع، که تاریخ علماء و ورّاء و علماء و معاصر ایشان باشد و هم از جهت اتمام و اعتبار در میان کتب فارسی بی نظیر و بی مثل است، مخصوصاً نگارنده آن موردی مستحب و محقق و با دوی بوده و مطالب آن را از مواضع کثیره معتبره جمع آوری نموده و در نهایت احکام و تعاملاً رعایت اختصار، مواضع دوق عموم نگاشته، البته خوانندگان دانشمند پس از مطالعه و دقت تصدیق خواهند نمود

این کتاب با آن که در حال اختصار است لکن محتوی بر مطالب بسیار سودمند، و حکایات بسیار جذاب و داستانهای دلپذیر است که می توان گفت خواننده همین که به قرائت قسمتی از آن شروع کرد، چندان مفتون و مسحور قلم نویسنده آن می گردد که به اختیار نتواند رشته مطالعه را قطع نماید، و چنان در قرائت این نگارش پرجوهر دار گشسته، از خود بی خود می شود، گذشتنه آن که در صرف وقت غافل [می شود که] پس از تمام مطالعه بزرگوتهای کتاب و مادر بودن امثال آن در بین کتب فارسی باسف می خورد البته بر جهت مخصوص نگارش های دانشمندانی است که خود را راستگو و صحیح الثبوت و بی عری در جامعه معرفی می کند

مؤلف این کتاب نظر کلی او به کتب صحیحیه معتبره بوده، به خصوص به کتابهای اهل سنت و جماعت مانند اسد الغابه، و تاریخ طبری، و کاملین اثیر، و

بانی تواریخ معتبره منقحه است

مؤلف کتاب مرحوم ثقه المحدثین محدث قمی، تولدش در قم سنه ۱۲۹۴ هجری بوده و آن طفولیت و جوانی او در قم گذرانیده و علوم ادبیه را مطابق معمول آن زمان تحصیل و تکمیل نموده تا آن که در سن هجده سالگی به نجف اشرف مشرف گردید

و آنجایی که پیشتر به احادیث مرویه که علم مورث اهل بیت عصمت و طهارت است علاقه مند بوده و رسم دین بررگان و دانشمندان چنین بود که بری هواگرفتن علم حدیث و استفاده از منابع و اسانید و سفرها می کردند و ریحها می بردند، لهذا خدمت و لطف حضرت حرم المحدثین و ثقه الاسلام و المسلمین آقای حاج میرزا حسین نوری - رحمه الله - را اختیار نمود و مدتی را هم در نزد آن دانشمند بزرگ به کسب علم و استفاده پرداخت

چنانچه خود مؤلف در کتاب فوائد الرضویه که در براجم علماء امامیه است که به جواب حد و توفیق الهی در آفته نزدیک در دسترس خواستگان گذشته خواهد گردید (در ترجمه استادش مرحوم محدث نوری می نگارد که من همیشه اوقات ملازم استاد خود بودم، سفر و حضر شبها و روزها او را استفاده و اصری نمودم تا آن که عمرش به پایان رسید و ایشان صورت اجاره که از استاد خود دارم در اغلب کتب مؤلفه خود مرقوم داشته اند

و پس از مدتی اقامت در نجف اشرف بر اثر عارضه مزاجی و ضیق النفسی را که مبتلا شده و این عیب تا پایان بدگانی او بود، به قم مراجعت نمود و در مولد و موعظ اصلی خود غمت فرمود و چندین کتاب در طور مدت اقامت در قم تألیف نموده

تا آن که در سنه ۱۳۳۲ به واسطه گرفتاری ها و اشتلاکات داخلی به مشهد مقدس رضوی مهاجرت نمود، و آن آستان مقدس را موعظ خود قرار داد، و محاور آن شهرستان علم و فصیلت گردید، و از برکات محاور آن استانه مقدسه کتب بسیار





معینه تألیف و تصنیف نمود، و در اوقات فراغت به خصوص ایام اقامه عرا مردم را به موعظه شیرین و مجازان سودمند مستفید می نمود، که الحق سخنانش آثار دیگری داشت و جداایی بنام که قلوب را به خود جذب می نمود، و اخلاق و رهند و تقوی و پاکی او که بدون مبالغه هر یک را همه و دلیل جمیع بود که می توان گفت که در عصر خود نمونه ای از پیشانیان و بزرگان بود در طول زندگانی در پیری و جوانی هر رشته حق پوسی راهی پیمود و در انجام وظایف خود آنی کوتاهی نکرد خوش به احوال جمعیتی که وظایف خود را بداند و موقع عمل کوتاهی نکند

در سال هزار و سیصد و پنجاه و دو به حرم ریارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام لایاً به محبت اشرف مشرف شده، محاور آن آستان مقدس گردید، و در طول آن مدت که اواخر زندگانی او بود دائماً اشتغال به تألیف داشت و چند کتاب هم نگاشت تا آن که در سنه ۱۳۵۹ آن کمال و بیماری دئمی و ضعف مر جی شدت پیدا کرد، و در شب بیست و سوم ذی حجه در محبت اشرف به رحمت پروردی واصل، و از دنیا رحب برست، و در صحن مطهر حضرت امیر علیه السلام در یوان محوم از این بهای شرفی باب القبه محبت استادش مرحوم محدث توری مدفون گردید، رخصوا الله عبده

### مؤلفات مرحوم محدث قمی

۱. به چند چند از کتب مؤلف که مشهور است اشاره کرده، و معصل از راه کتاب فوائد الرضویه معقول می نمایم
- ۱) سمیه البحار و مدینه الحکم و الآثار
  - ۲) منتهی الآمال
  - ۳) مدارج العباد
  - ۴) هدیه العباد می انعمه فی بالکمی و لألقاب

(۵) أنوار البهية

(۶) فوائد الرصيدة<sup>۱</sup>

(۷) نفس المهموم

(۸) الكس والأكفاب

إلى غير ذلك، که هر کدام در موضوعی نگاشته شده، و متجاور در هشتاد کتاب

است

علی محدث زاده قمی

۲ ربیع الأول ۱۳۷۳



## [مقدمه مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله كلما وقب ليل و نطق، و صلى الله على محمد و آله ما لاح نجم و حقق

و بعد چنین گوید این بده بی بضاعت و متمسک به دین احادیث اهل بیت  
 رسالت، عباس بن محمد رضا القمی، «حتم الله لهم بالحسنى و السعادة» که  
 چون بوفیق الهی شانس حال این شکسته احوال و گرفتار دام آدمی و آمال گردید و  
 کتاب منتهی الآمال فی مصائب النبی و آل ر نگاشتم، گاهی که رشته کلام منتهی  
 شد به ذکر احوال سبب کبر پیغمبر خدا حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، خواستم  
 مختصری از احوال بی حس را ذکر کنم، و معادل ایشان را شرح دهم چون  
 مقداری نگاشتم، دیدم در وضع رساله بیرون شدم، به خود اندیشیدم که بیکو باشد  
 رساله بالاسنن در معادل بی حس و سایر آل این طالب بویسم، و آن را به سرله  
 نکند و تتمه بریرای کتاب منتهی الآمال قرار دهم

پس از حق تعالی استعانت جسم، و بی رساله را نگاشتم، و دانیدم آن را به  
 «تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء»، و عنوان آن را ذکر ایام خلفاء قرار دادم و  
 مقاتل صالبین را در تاریخ ایام ایشان به طور اختصار نگاشتم

و به علاوه بر در ذکر وقایع ایام خلفاء، [و] وقایع معروفین از اصحاب  
 ائمه علیهم السلام و عمده فریقین و مشاهیر و اعیان روزگار و پاره «حصائص و نوادر» از  
 ایشان را با مختصری از وقایع و اتفاقات دیگر که در ایام خلفاء اموی و عباسیه واقع  
 شده به طور اتفاق و اختصار ذکر کردم چه آن که در مطالعه احوال گذشتگان و سیر

در وقایع پام ایشان فوائد بسیار و مسامح بی شمار است

و کمی لذلک قول امیرالمؤمنین علیه السلام فی وصیتہ لولده الحسن علیه السلام **إِنِّي وَ إِنَّمَا أَنتَ قَدْ عَمَرْتُ عُمْرَ مَنْ قَدْ كَانَ قَبْلِي، قَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَارِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَحْبَابِهِمْ، وَ شَرْتُ فِي أَثَرِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحْبِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا أَتَيْتُ إِلَى مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عَمَرْتُ مَعَ أَزْلِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ فَفَرَّقْتُ صَعُودَكَ مِنْ كِبَرِهِ، وَ نَفَعْتُ مِنْ ضَرَرِهِ** <sup>(۱)</sup>

و شبیه بیست که سیر در آثار سلف، باعث عبرت و آگاهی خلف، و موجب رشد در دنیا و رعایت در آخرت می شود. نهاده حدیث مجید در کتاب شریف اشاره به احوال و آثار پیشینیان فرموده و امر مموده که نظر در عوالم امر ایشان کنیم و از ایشان پس و عبرت گیریم، و در حطب و کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به این مطلب اشاره بسیار شده

ایمک ما در اصباح رساله به ذکر دو خطبه شریفه بیست و تبرک خوئیم، پس از آن شروع به مضمود کنیم

**فَالْحَقُّ لَا اللَّعِبَ، وَ الْحَقُّ لَا الْكُذْبَ وَ مَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ قَدْ أَسْمَعَ دَاعِيَهُ، وَ أَعَجَلَ حَادِيَهُ، فَلَا يَفْرُكُكَ سِوَاكَ الْإِنْسَانُ مِنْ نَفْسِكَ، فَقَدْ رَأَيْتَ مَنْ قَدْ كَانَ قَبْلَكَ مَضَى جَمْعُ أَمْوَالِهِ، وَ حَذَرُ الْإِقْلَالِ وَ أَمْسَ الْعَوَاقِبِ طُولُ أَمَلٍ وَ اسْتِعْدَادُ أَجَلٍ كَيْفَ نَزَلَ بِهِ الْعَوْبُ فَأَرَعَجَهُ عَنْ وَطَنِهِ، وَ أَخَذَهُ مِنْ مَأْمَنِهِ مَحْمُولاً عَلَى أَعْوَادِ الْمَسَاكِ، يَتَعَاطَى بِهِ الرِّجَالُ الرِّجَالَ حَمَلاً عَلَى الْمَسَاكِينِ، وَ إِسْكَاناً بِالْأَنْفَامِ**

ام رأیسم الدین یا ملوک بعداً و یسوس متشیباً و یجمعون کثیراً، کف أصبحت بیوتهم مهوراً، و ما جمعوا یوراً، و صارت أموالهم للوارثین و أرواحهم تقوم آخرین، لا فی حسد یریدون، و لا من سبب یرستحبون!

فمن أشعر التقرى قلبه برثر مهله، و فار عمله، فاهتبلوا هبلها، و عمدوا للجنة عمدی، فان الدب بم تخلق لكم دار مقام بل خلقت مجراً لتروكوا منها الأعمار إلى دار القرار،

فكبروا منها على أوهار، و قربوا الظهور للزئال<sup>(١)</sup>

و قال **﴿يَصْأَ﴾** دار بالبلاء محفوفة، و بالقدر معرفة، لا تدوم أحوالها، و لا تسلم نزالها، أحوال مختلفة، و تارات متصرفة، العرش فيها مدموم، و الأمان منها مضموم، و أنبا أهلها فيها أعراض مسندة ترميهم بسهامها، و تسيهم بعنايتها

و اعسوا عباده، أنكم و ما أنتم فيه من هذه الدنيا على سبيل من قد مضى قبلكم من كان طول منكم أعصاراً، و أعمر دياراً، و أبعد آثاراً أصبح أصواتهم هامة و رياحهم رامة، و أجسادهم بالية، و ديارهم خالية، و آثارهم غائبة قد تبدوا بالظهور الشديدة و السارق الضمير الضحور و الأحجار المسندة و القبور اللائحة السلعة التي قد بُسِي بالخراب فناؤها و شيد بالتراب باؤها، فحدها مقرب و ساكنها مغرب، بين أهل محلّة موحشين، و أهل فراع متشاعنين لا يستأنسون بالأوطان، و لا يتواصلون تواصل الجيران على ما بينهم من قرب الجوار و دوى الدار، و كيف يكون بينهم ترور و قد طحهم بكل كلفة الهي، و اكنتهم الجدل و الثرى، و كأن قد جرّتهم إلى ما صاروا إليه، و ارتسهم ذلك المصعج و ضحك ذلك المستودع، فكيف بكم لو نهضت بكم الأمور و بعثت القبور؟ «هنا لك تيمو كل نفس ما أسلف، و رُدُّوا إلى الله مولاهم الحق و صلّ عنهم ما كانوا يفترون» (٣١٢)

فهذه أوام الشروع في المصود فاقول مسجداً من الله الرثوف الودود

\*\*\*

١- نوح البلاغة خطبه ١٣٢

٢- سورة يونس ١٠٠

٣- نوح البلاغة خطبه ٢٢٦

### دگر خلافت اسی بکر بن ابی قحافه

اول کسی که بعد از رسول خدا، صلی الله علیه و آله عباس خلافت بر خود پوشید، هیدالله بن عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لوی معروف به ابوبکر بن ابی قحافه بود

و در روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال دهم هجری، و در سینه شش هزار و صد و سی و شش اره یهود آدم علیه السلام واقع شد

و یام خلافت او دو سال و چهار ماه و لا چند روزی طول کشید، و در شب سه شنبه ما بین بحر مغرب و مشرق، هشت شب به حرماه حمادی الآخره مانده، سال سپرد هم هجری از دنیا برد و مدت عمر او شصت و سه سال بوده

و مورخ امین، محمد بن عبد البر بن عیسی بن الحسین مسعودی در صلب موب او گفته که یهود رهبری در حمام داخل کردند ابوبکر و حارث بن کلبه آزاد بخوردند، حارث از اثر رهزگور شد، و در بوبکر اثر کرد، آن که مریض شد و پانزده روز به حالت مرض بودن و وفات کرد، و در حالت احتضار گفت سه کار در دنیا کردم که کاش به جا نیاورده بودم، تا آن که می گوید یکی از آن سه چیز آن بود که کاش نعمتش خانه فاطمه علیها السلام نمی کردم - الخ<sup>۱</sup>

و بالجملة، حنیفه شد هیچ کس در حال حیات پدرش، مگر بوبکر که پدرش<sup>۲</sup> رفته بود در یام او و در زمان خلافت عمر سال سپرد هم یا چهاردهم هجری و وفات

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۹. ۲۳

۲ و دیگر طایفه که پدرش مطیع شد بود و از خلافت منع شد بود چنانچه بنابر مولف رده.

کرد، و بود و به سال عمر داشت

و ابوبکر را اولاد دكور، عبدالله، و عبدالرحمن و محمد بود  
و مادر محمد اسماء بنت ضميم بود، و محمد را عابد عربش می گفتند به جهت  
سك و ید او، و تربیت شده حضرت مبرالمؤمنین علیه السلام بود، و در ایام معاویه بن  
ابی سفیان معاویه بن حنیف<sup>۹</sup> به امر عمرو بن عاص در فتح مصر او بکشت و  
جسدش را در پوست لاهی گذاشت و بسوخت<sup>(۱۰)</sup>

و ابوبکر را از اولاد انثا دو دختر بوده، یکی عیسه، و دیگر اسماء بنت  
الطافین که مادر عبدالله بن ربیع بوده

و در یام خلافت ابوبکر در سنة ۱۲ وفات یافت برید برادر عمر، و ابوحنیفه، و  
سالم مونی [ابی] حنیفه، و ثابت بن قیس حنظلی انصار، و ابودجانه سمانی بن  
خرشبه، و بوانعاص بن ربیع قرشی روح حضرت ربیع دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و در سنة ۱۳ وفات کرد بان بن سعید بن العاص اموی

✽ ✽ ✽

۹- حنیف بن حنیف

۱۰- نگاه کنید به البدایه و النهایه ج ۸، ص ۴۷ دار هیاه لکتاب العربی بیروت

### ذکر خلافت عمر بن الخطاب

چون ابوبکر از دنیا رخت پرست، عمر بن الخطاب حب و صیبت ابوبکر بر جای وی نشست و ده سال و شش ماه و چهار شب خلافت کرد

و موافق بواضع، مقنن او در روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجه سال بیست و سیم هجری به دست فیروز، علام معیره بن شعبه معروف به ابولؤلؤه واقع شد، و او را در حب ابوبکر دفن کردند و مدت عمر او موافق بود با عمر ابوبکر و عمر زن کسی بود که نام خود را امیرالمؤمنین نهاد، و اوّل کسی که او را به این نام بر منبر ذکر کرد ابوموسی اشعری بود

اولاد عمر عبدالله، و حفصه، و عاصم، و فاطمه، و رید، و عبدالرحمن، و دختران دیگر، و عبدالرحمن اصغر بوده و بن عبدالرحمن همان است که حد شراب خوردن بر وی جاری شده و عاصم جد مادری عمر بن عبدالعزیز مروانی است

### [وفیات معاصران او]

و در ایام خلافت عمر در سنه ۱۴ وفات کرد ابو عبیده پدر مختار، و ابو عوفه پدر ابوبکر، و در همان سال عمر امر کرد به صلاة تراویح و فتح شام نیز در آن سال شد

و در سنه ۱۵ وفات کرد عکرمه بن ابی جهل، و فصل بن عباس، و خالد بن الولید، و عمر بن مکتوم اعمی، و ابوریثه انصاری، و سعد بن عباد





و در سنه ۱۶ فتح اهواز و فتح جنولا دست داد و وضع تاریخ هجری در این سال شد

و در سنه ۱۷ فتح تسترووسوم دست داد

و در سنه ۱۸ وفات کرد معاد بن جیل، و ابو عبیده جرح

و در همان سال محط عظیمی شد و طاعون عمواس در شام راع شد، که

بیست و پنج هزار کس هلاک شد، و از جمله بلال مؤذن رسول خدا رضی الله عنه بوده

روی آن بلالاً این یایع ابابکر و آن عمر أحدیتلابیه و قال له یا بلال! هذا جزء

أبو بکر منك أن أعتقه، فلا تجبه، تبيده! فقال إن كان أبو بکر أعتقني الله فليدعي الله و

إن كان أعتقني لغير ذلك فما أب ذر و أما بيعته، فما كنت أبيع من لم يستخلفه

رسول الله ﷺ و الذي استخلفه بيعته في أعناق إلى يوم القيامة فقال له عمر لا أبأ لك لا

تتم معنا

فارتحل إلى الشام

و توهى بدمشق بباب الصمير و له شعر في هذا المعنى <sup>(۱)</sup>

و عن (۲) روی أبو بصیر، عی أحدهما رضی الله عنه أنه قال إن بلالاً كان عبداً صالحاً

فقال لا أؤذر لأحد بعد رسول الله ﷺ؛ فترك يومئذ حي عبي خیر العمل <sup>(۳)</sup>

و در سنه ۱۹ وفات کرد ابی بن کعب، و ریس بیت حبش، و ابوالهیشم بن

انثیهان، و أسید بن خصیر، و یوسفیان بن الحرث بن عبداللطیف و در این سال در

حیره تش یارید، عمر امر به تصدق کرد و در بن سال عمر به حج رفت

و در سنه ۲۰ فتح مصر شد بر دست همر و عاص، و فتح شد اسکندریه

و در سنه ۲۱ وفات بهاویه واقع شد، و فتح شد بر دست ابوموسی، و فتح دیور

۱ - تبيينه لرميد اليهاني ص ۷۷. روضه المتقين ج ۲، ص ۶۹. منهي النفال. جلد آل البيت (ع). ج ۴ ص ۱۷۶

۷۷.

۲ - علامات اختصارى من لابعضه الفقيه دست

۳ - من لابعضه الفقيه ج ۱ ص ۱۸۲ / ۸۲۷

و همدان واقع شد، و شروع شد به فتح ملک عاجم در زمان یردجورد، و هم واقع  
شد فتح اصفهان و حبس بصری و شعبی در این سال متولد شدند  
و در سنه ۲۲ واقع شد فتح اردبیلجان، و در هیجده گمنه به بعد ر فتح همدان و  
ری و جرجان و فتح قزوین و ریجان، و قوس و خراسان و بلخ و غیره در این سال  
واقع شد، و الله العالم



### بكر خلافت عثمان بن عفّار و مقتل او

گاهی که عمر بن الخطاب در جناح سمر آخرت بود امر خلافت در میان شنس  
 بعد شوری افکند و مدتی سه روز هوار داد و آن شنس بن امیر المؤمنین  
 عقی رضی الله عنه عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن بن عوف بودند  
 پس از آن که عمر در گذشت، تا سه روز کار خلافت به جهت شوری باخبر  
 افتاد. روز چهارم که غزوة محوّم منان بیست و چهارم هجری بود عثمان بمصر<sup>۱</sup>  
 خلافت را بر بن پوشید و دوازده سال الاکسری مدّت خلافت او طول کشید و در  
 اواخر سال سی و پنجم هجری روز چهارشنبه بعد از عصر، مقتل او واقع شد  
 و بعد شده آن روزی که او دیپ رفت، برد حارث او او مالش صد و پنجاه هزار  
 دینار و هزار و درهم بوده، و قیمت صباغ او نه دره وادی المری و حمیر بوده صد  
 هزار دینار به شمار رفته، و اسب سیار و شتر بی شمار از او باقی بماند  
 و در بام او جمّنة از صحابه به سبب عقد یابی او مال در شدند، مانند زبیر بن  
 العوّم که حایه های قیمتی بنا کرد و بعد از وفاتش پنج هزار دینار و هزار و سیصد  
 هزار بنده و هزار کنیز و اشیاء دیگر را او به جای بود و مانند طلحه که دوشش به  
 مرقبة رسید که علفه عوفش هر روزی هزار دینار می شده و بعضی بیشتر گفته اند.  
 دیگر عبدالرحمن بن عوف که صد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و  
 بعد از وفاتش ربع لیس مالش هشتاد و چهار هزار بوده و هکذا سعد بن ابی وقاص،

و رید بن ثابت، و غیر ایشان

و هم عثمان به افارت و حویشان خود از بی آمیگه مال بسیار بخش کرد.<sup>۱۱</sup>  
و اهدی روایت کرده که ابو موسی اشعری مال عظیمی از بصره به سوی عثمان  
فرستاد، عثمان تمام آن مال را میان اهل و اولاد خود به کاسه قسمت کرد که یاد  
مگریس و بگریست.<sup>۱۲</sup>

و هم نقل شده که سبعت دینار به حکم بن ابی العاص و صد هزار درهم به  
سعید بن العاص بخشید که مردم و ملامت و طعن کردند و اشراف صدها را به  
حارث بن الحکم بخشید و حکایات عطیای او به مروان بن الحکم و دامادهای  
خود و غیر ایشان معروف است.

و از صاحب استیعاب نقل شده که بعد از کشتن عثمان، سه رب و به قوی چهار  
رب را او بماند و از ثمن ترک عثمان هر یک را هشتاد و سه هزار دینار و ث رسید  
و عثمان عثمان در مصر عبد الله بن ابی سرح، و در شام معاویه، و در بصره  
عبد الله بن عامر و در کوفه وید بن عصبه بن ابی معیط برادر مادری او بوده  
و ولید به کنز و فحور معروف بوده، و چون در کوفه فسی و فحور و  
شرب حمر کردن ولید بر مردم علانیه و ظاهر شد به حدی که بحالت مسمی به بیمار  
صبح به مسجد آمد و چهار رکعت شریعه صبح را به جا برد و گفت اگر حو هید  
ریا در کسم و به قوی در بیمار سحله طولانی به حای آورد و در آن حال گفت اشرب  
و استقی.<sup>۱۳</sup> و امثال بن حوکان را و در بیمار مردم شایع شد، مردم کوفه به مدینه  
رفتند و شهادت به شرب حمر و فسی او دادند، عثمان او را طبیب و حدیر او برد.<sup>۱۴</sup>  
و سعید بن العاص را به حای و روانه کرد، چون سعید او را در کوفه شایع  
بلائی میر

۱۱- تک: شرح تخرید و سچی ص ۴۸۶ و بصره الاعتقاد ص ۲۵۵ و شرح نهج الایمان ج ۲ ص ۲۹

۱۲- تک: مصواتق ص ۸۸ و سیره خلیج ج ۲ ص ۸۷

۱۳- نگاه کنید به شهادت العیون ج ۲ ص ۲۹۹

۱۴- نگاه کنید به تخرید الاعتقاد ص ۲۵۷ و شرح تخرید و سچی ص ۴۸۵

توفت نا آب که امر کرد عمر و شمشو کردند رگب و لید بحس جس بوده ،  
حواستم میرا تطهیر کنم

و ار سعید بیر در ایام اموات و در کوفه مکه اتی ظاهر شد نا ان که اشتر مخفی به  
جهت عزل او به مدینه رفت و دامستان او طویل است بالآخره سعید ار اموات کوفه  
معروف شد و ابو موسی اشعری والی کوفه شد ،

و ار عثمان در ایدم خلافتش چیزهایی ظاهر شد که بر مردم گران آمد ، ار آب جمعه  
کرد ، او به عبدالله بن مسعود<sup>(۱)</sup> و عمار یاسر<sup>(۲)</sup> و بیرون کردن ابوذر<sup>(۳)</sup> در مدینه<sup>(۴)</sup>  
و فرستادن او را به ربه

و ار آن جمله ای که مصریان به مدینه آمدند و در عامل او عبدالله بن ابی سرح  
تشکی و ظلم کردند ، عثمان ، محمد بن ابی بکر و والی مصر کرد و مصریان او را  
به بناتب مصر فرستاد ، در بین راه قاصدی ار عثمان دیدند که به مصر می رود ، او را  
تفتیش کردند ، نامه ی<sup>(۵)</sup> برد او یافتند که به عبدالله نوشته شده که محمد را بکش و  
جماعتش ، سر و ریش بکش و حبس کن و بعضی را بر دار بکش

مصریان به مدینه برگشتند و با قبائل بنو نضله و هذیل و بنو مخزوم و عمار و  
حلاف ایشان که هر حواء این مسعود و عمار و ابوذر بودند همدست شدند و دور

۱- نگاه کنید دی و محل شهرستانی، ج ۱، الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۳۲، لسانی، ج ۲، ص ۲۷۹ -

۲۸۷ شرح نوح البلاغ بن ابی العدید ج ۲، ص ۴-۴۴

۲- نگاه کنید تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶ شرح نوح البلاغ ج ۲، ص ۲۷-۲۹ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳

لسانی، ج ۲، ص ۲۸۶ و الامامه و المیاسق، ص ۵۱، تجرید الاعتقاد، ص ۲۵۷

۳- شرح نوح البلاغ ج ۲، ص ۵۲-۵۱، تجرید الاعتقاد، ص ۲۵۶

۴- یکی از علما، ناصر نوید، این نامه می نویسد: این نامه را اکابر اهل سنت معتزله مثل طبری در تاریخ خود

ج ۵، ص ۱۸ و ابن اثیر، کامل ج ۲، ص ۷۷، شرح نوح البلاغ ج ۲، ص ۲۶۶، الإصاب ج ۵، ص ۲۶

و ۶۹ و ۱۹۵۵، الامامه و السیاسة ج ۱، ص ۱۳۳ المعارف لاین فیه ج ۸۲، الطغیة الفرید ج ۲، ص ۲۶۲،

الریاض النضر، ج ۲، ص ۷۳ تاریخ ابن خلکان ج ۲، ص ۳۹۷ و تاریخ ابن کثیر ج ۷، ص ۷۳ طی ۱۸۹۱،

حیة الصحابة ج ۱، ص ۱۵۲ الصواعق ص ۱۶۹، تاریخ الخلفاء لاسوطی، ص ۱۰۶، السيرة المحمیه ج ۲،

ص ۸۶ طی ۸۷، تاریخ الحمیری ج ۲، ص ۲۵۹.

خانه عثمان را محاصره کردند و با او جمع نمودند.

چون این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، سه مشک آب برای او براه کرد و چهل و نه روز مدت محاصره عثمان بود و آخر الامر محمد بن ابی بکر با دو تن دیگر از ایم خانه های انصار داخل خانه او شدند، محمد ریشش را به دست گرفت و خوش است او را صبر پشی رید، اقدام نکرد و برگشت، و آن دو نفر بر عثمان آویخند و خوش بریخند، روجه اش که چنان دید بالای سام رفت و فریاد کشید که امیرالمؤمنین کشته شد.

مردمان داخل خانه او شدند و هفت رسیدند که عثمان دنیا را وداع کرده بود، و این واقعه در سه روزیه آخر ماه دی حجه مانده بود در سنه سی و پنج و آن کسانی که با او بودند مروان بود با هفده نفر دیگر و نامه روز بدش بر روی رسی بود ن روز شنبه پیش از ظهر در مدینه در موضع معروف به وحش کوفت، او را زخمی کردند و دو مدت عمر او خلاف بسیر است در سینه و دو سال تا بود سال نعل شده.

و بالا او چنین به شمار رفته عبدالله، کبر، عبدالله اصغر، و بنی و خالد، و سعید، و ولید، و مغیره، و عبدالملک، و ثابان، و سعید، و ام عمر، و عیشه و ناز مردی اخون و برحق بوده، ولید مردی شریحوار و بی یک یوه و گفته شده که در وقت قتل پدر مس و سکه آن بود.

و در ایام خلافت عثمان، در سنه ۲۵ هجری بعد اسکندریه و افریقیه و عیها و در سنه ۲۶ عثمان به عوم حمصه به مکه رفت و امر نمود به توسعه مسجد الحرام.

و در سنه ۲۹ عثمان حج کرد و بیمار دو یکمی را چهار رکعت گشت و بدعت گذاشت و در این سال مسجد نبوی را توسعه دادند.

و در سنه ۳۰ عثمان امر کرد مصاحف را جمع کردند و چند مصحف نوشتند و به کوفه و بصره و شام و مکه و یمن و بحرین هر کدام یک نسخه فرستاد.



و در سنه ۳۱۱ یوستینیان بن حنتر و حکم بن ابی العاص وفات کردند، و هم در این سال بود حرد که آخر موی قرص بود کشته شد، و سلطان در دهر که در یک و پنجاه یا چهار صد سال بوده متفرض شد

و در ماه رمضان سنه ۳۲۲ عباس عمومی حضرت رسول ﷺ وفات کرد، و غیر و در شیع سب در همان بقعه که ائمه بقیع ﷺ مدفونند

و هم در این سال جناب ابو عوف عوفی و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود وفات کردند

و در سنه ۳۳۳ مقداد بن اسود کندی - رضوان الله علیه - در جرف - که یک فرسخی مدینه است - وفات کرد، پس جسد او را حمل کردند و در بصره دفن نمودند و خبری که در شهر و آن به وی نسبت دهند و قعی ندارد، بی محصل است که غیر فاصل مقداد سیوری یا قبر یکی از مشایخ عرب باشد

و مقداد بن اسود یکی از ارکان اربعه است که رسول خدا ﷺ فرموده که خداوند امر فرموده مرا به محبت ایشان،<sup>۱</sup> و یکی از آن چهار نفر است که بهشت متناهی ایشان است

و صحابه بیت ربیع بن عبدالملطوف روجه او بوده و در جمیع عروا در خدمت حضرت رسول ﷺ مجاهده نموده و حصار در قضیب او بسیار است، و گاهی اسب او بین باب آن حدیثی که شیخ کثیر از حضرت امام محمد باقر رحمته الله علیه نقل کرده که فرمود

يُرْتَدُّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَ نَر سَمَانُ و ابودر و المقداد قال الزَّوْی قُتِلَتْ عُمَارُ؟ قال كان حاص "خِصَّةٌ ثُمَّ رَجِعَ ثُمَّ قَالَ ﷺ إِنَّ رَدَّتْ أَلَدَى لَمْ يَشْكُ و لَمْ يَدْخُلْهُ شَيْءٌ فَاَلْمَقْدَادُ"<sup>۲</sup>

۱ - الاستيعاب

۲ - بالمعنيين و حكى بالمجمعين، يظن: أي: جال جولة بطلب الفداء مؤلف ﷺ

۳ - رجال کشی ج ۱ ص ۲۷ (م ۱۶۴): رجال المومنین ج ۱ ص ۳

و وفات متعدد بیش از وفات جناب سلطان بوده نه سه سال، چه آن حساب در  
سال سی و ششم در مسائل وفات یافت چنانچه قاضی نورالله در مجالس المؤمنین  
فرموده (۱)

\*\*\*





### در ذکر خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و بیان قتل آن حضرت با ناکثین و قاسطین و مارقین

در روزی که عثمان کشته شد، مردم بر بیعت امیرالمؤمنین (ع) اتفاق کردند، پس آن حضرت بعد الیسا و الی بر مسند خلافت نشست، و مدتی خلافتش چهار سال و به ماه و چند روزی بود، و در اکثر این مدت با ناکثین و قاسطین و مارقین به قتال اشتغال داشت، و شرح این وقایع طولانی است و شایسته باشد در این کتاب مستطاب به طور اخصصار به هر یک اشاره شود.

### ذکر مجملی از جنگ جمل<sup>(۱)</sup>

در سال سی و ششم هجری، حضرت امیرالمؤمنین (ع) به جهت دفع اصحاب جمل به جانب بصره کوچ فرمود، و در دهم جمادی الاولی در همان سال و اضعه جمل اتفاق افتاد، و از لشکر عایشه سپرده هزار کس کشته شد، و بر اصحاب آن حضرت پنج هزار نفر،

و بدوین حرب از طلحه و زبیر شد که نکث بیعت کردند، و به عنوان عمره در مدینه بیرون شدند و به جانب مکه شتافتند، و عایشه در آن وقت در مکه بود. عبدالله بن عامر که عامل عثمان بود در بصره، او نیز پس از قتل عثمان و بیعت مردم با امیرالمؤمنین و قرار دادن آن حضرت عثمان بن حنیف، عامل بصره، از بصره

۱- برای دریافت اطلاع بیشتر از برد جمل نگاه کنید به الجمل، از شیخ مفید (ره) و ترجمه فارسی آن

فروا کرد و به مکه شتافت و مدد کرد طعنه و ریب و عایشه را، و جمعی عسکر نام ر که در یس به دو سب، شمار خریده شده بود بر ای عایشه آورد، و یشان را به جانب بصره حرکت داد

چون به «حوآب»<sup>۱</sup> رسیدید مگهای «حوآب»<sup>۲</sup> تسخ کردند و بر شمر عایشه حمله کردند عایشه اسم آن موضع را پرسید سائی حمل او گفت «حوآب» است، عایشه کلمه سوحاخ گفت و یاد همایش رسول خدا ﷺ افتاد که در این عظم حیر داده بود<sup>۳</sup> و او بعد بر فرموده بود گفت مرا به مدینه برگردانید، این ریب و طعنه به پنجاه نفر شهادت دروغ دادند که یحی «حوآب» نیست و این مرد غلط کرده در نام یں موضع و از آنج حرکت کرده به بصره رفتند<sup>۴</sup>

و لقد أجاد الجاحظ في حقهم

جاءت مع الأشمين في هودج      تُرجى إلى البصرة أجادها  
كانها في معبى مرة      تريد أن تأكل لولدها

و چون به بصره وارد شدند در یک شب به خانه عثمان بن حنیف عامل امیرالمؤمنین علیه السلام ریختند و ده را اسیر کردند و بسیار شد و ریش او را ر جاکندند، پس قصد بیت المال کردند، حوآب و موگنن مانع شدند، ایساک جمعی را محجوع و محسوس کردند و همانا نفر از ایشان نکشند که پنجاه یں از ایشان صیراً معقون شدند و هم حکیم بر جنبه عبدی را که در سادات عبدالغیس بود مظلوم یکشند<sup>۵</sup>

چون چهار ماه از واقعه خروج طعنه و ریب نگذشت، جناب امیرالمؤمنین علیه السلام با مقصد سوار که جنبه از یشان از اهل بدر و انصار بودند به جهت دفع یشان در

۱- موضعی است در حوالی بصره

۲- فرمایش خطیب در منابع مروانی آمده است از جعفر نکهه کید به مستدرک الصحیحین ج ۲ ص ۹۱  
الاحتجاج ج ۱ ص ۱۶۶ بحواله انوار ج ۲ ص ۱۰۴ و المصراط المستقیم ج ۳ ص ۶۲ التذکر ج ۵ ص ۲۶۵

۳- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۶۶ (تحقیق محمد معنی الذین عبد الحمید)

۴- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۶۷

مدینه حرکت فرمود، و پیوسته به جهت یاری آن حضرت در مدینه و طغی لشکر آمد و محقق شدند.

و چون آن حضرت به رتبه رسید که عذی به ابوموسی نوشت، که در آن وقت عامل کوفه بود که مردم را به جهاد حرکت دهد، ابوموسی مردم را در جهاد قانع نمود، چون بر حیر به حضرت رسید قریظة بن کعب انصاری را عامل کوفه کرد و به ابوموسی نوشت که از عاملی کوفه بخواه عزیل کردم «یا بنی العدنک» بنی اذل ادیت تو به ما نیست بلکه باید ما را تو مصیبتها ببییم<sup>(۱)</sup> و بنی اشاره بود ظاهراً به آن چه از ابوموسی ظاهر شد در زمان نصب حکم بن که او و عمر و عاص باشد.

و چون آن خطاب به ذی قار رسید امام حسن (علیه السلام) و عمر یاسر را به کوفه فرستاد که مردم کوفه را به جهاد بصریین کوچ دهند، پس آن دو برگشتند به کوفه شدند و قریب به هفت هزار نفر کوفی با ایشان عقد استان شدند<sup>(۲)</sup> و به اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) ملحق شدند، پس آن حضرت با لشکر خویش به جانب بصره رفتند.

و با آن حضرت بود: ابو یوسف انصاری، و خرومته بن ثابت ذی الشهادتین، و بوفتاده، و عمار یاسر، و عیس بن سعد بن عباد، و عبدالله بن عباس، قثم بن عباس، و حسمین (علیه السلام)، و محمد بن حنفیه، و عبدالله (بن) جعفر، و ولاد عقیل، و جمعه از فتنیان<sup>(۳)</sup> بنی هاشم، و عشا یخ بدر از مهاجر و انصار.

پس چون مصاف جنگ داده شد، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مسلم شجاشعی را با قرانی فرستاد به میدان که بصریانی را به حکم قرآن بخواند، بصریانی مسلم را هدف گیر ساختند و شهیدش کردند، پس عماره مسلم را به خدمت آن حضرت بردند، مادرش در آن واقعه حاضر بود و در مرثیه فرزند خود بنی اشعار میگفت:

يَا رَبِّ اِنْ مُنْسِئاً اَتَاهُمْ      بِمُضْطَبِّ اَرْسَلَهُ سَوْلَاهُمْ

۱- مروج الذهب ج ۲، ص ۱۴۶۸، فصل، ص ۲۸۲

۲- مروج الذهب ج ۲، ص ۲۶۸

۳- جوانها.

يَتْلُو كِتَابَ اللَّهِ لَا يَخْشَاهُمْ وَأَمَّا كَثِيفَةُ ثَرَاهُمْ

مُخْضَبُوا مِنْ دِيهِ ظِلَاهُمْ<sup>(۱)</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان داد که هیچ کس از شما آیتده به تنال نکند و تیر و میره به کار نبرد، لا حرم صحاب آن حضرت مستظر بودند ن چه شود، که ناگاه عبداللہ بن ابی بکر و رفقاء خراعی از میمنه، جبارہ برادرش آورد که بصریان او را کشته اند، و از میسره نیز مردی را آوردند که به تیر بصریان کشته شده بود، و هم عمار بن یاسر ما بین دو صلب رعب و مردم را مو عظمی کرد تا شاید در گمراهی روی برآورد، او را نیز تیر باران کردند عمار برگشت و هرحص کرد یا عی، انتظار چه می برید پس لشکر جر جنگ و مقاتلت چیر دیگم مقصدی ندارد<sup>(۲)</sup>

پس امیرالمؤمنین علیه السلام بدون سلاح از میان صلب بیرون شد و در آن وقت بر استوار رسول خدا صلی الله علیه و آله سو ریود، ریر را مدا در داد، ریر شکی سلاح به مرد آن حضرت آمد، عایشه از رفس ریر به مرد آن حضرت و حشناک شد و گفت امعاء حواهرم بیوه گشت، و را گفتند مقرر امیرالمؤمنین علیه السلام بی سلاح است عایشه آن وقت مطمئن شد

و بالجملة، آن حضرت ریر فرمود برای چه به جنگ می بیور شدی؟

گفت به جهت مطالبه خون عثمان

فرمود خدا بکشد هر کدام یک از ما را که در خون عثمان مداحنه کرده باشیم حال ای ریر، یاد می آوری ن رو ری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کم دی و آن جناب سو ری بر حماری بود، چون مرا دید بیستم کرد و سلام بر من نمود، تو ریر حده کردی و گفستی یا رسول الله، عی دست از تکبیر خویش برمی دارد

فرمود عی تکبیر ندارد، به دوست می داری و ر؟

گفتی به خدا قسم که او را دوست می دارم

لنگه تید به الجمع ۳۲۹ ۱۳۶ مناقب آن ای طالب ج ۳ ص ۱۵۵ بحار الانوار ج ۳۷ ص ۷۴ و الکامل ج ۲

ص ۲۶۱ - ۲۶۲ و آن مروج الذهب ج ۲ ص ۳۷۰

۲ - مروج الذهب ج ۲ ص ۳۷۱ - ۳۷۲

فرمود: والله به جنگ و خواهی شد از روی ظلم

ریبر چوب این بشید گفت: منع الله، من این حدیث را فراموش کرده بودم و اگر یاد می داشتم به جنگ نو بیرون نمی شدم، انحال چه کنم که کار گذشته و دو لشکر مقابل هم صف کشیده اند و بیرون رفس من ر جنگ خار صفت برای من فرمود: خار بهتر از نار است (۱)

پس ریبر برگشت و به پسر خود عبدالله گفت که: علی یاد من آورد مطلبی را که فراموش کرده بودم، لاجرم دست از جنگ او برداشتم  
پسر گفت: نه به خدا قسم از شمشیرهای بی عبدالمطلب ترسیدی و حق داری «لأنها طوال حداد، تحمها فتية أجماد»

گفت: چنین نیست به خدا قسم مرا فرو نگرفته، بلکه من خار را بر سر اختیار کردم آن گاه گفت ای پسر، مرا به ترس سرزنش می کنی! ایستاد پس جلاد بر سر پسر خود حرکت داد و بر میمه لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) حمله کرد حضرت فرمود که: ریبر ر کاری نداشته باشید و از برای او کوچه دهید که بایش بر جنگ نیست پس ریبر چوب از میمه کزت کرد به میسر و ناحب، پس در آن بر فلک لشکر زد، آن گاه به سوی عبدالله برگشت و گفت: ای پسر، شخص ترسان می تواند چنین کاری کند که من کردم؟

پس در همان وقت روی از جنگ برناخت و به و دی السبع ناحت و در آن وادی اختلف بن هیس با طایفه بنی نمیم اعتراض حسته بود، شخصی به او گفت که این ریبر است گفت: مرا با ریبر چه کار و حال آب که دو طایفه عظیمه را به هم انداخته و خود راه سلامت حسته، پس جمعی از بنی نمیم به ریبر ملحق شدند و عمرو بن بحر مور بر ایشان پیشی گرفت به نزد ریبر رفت دهد می خواهد نماز بخواند، چون

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۷۱-۲۷۲ و بر نگاه کنید: مستدرک الصحيحین ج ۳ ص ۴۶۶: کنز العمال ج ۶،

ص ۸۲: خصائص سوطی ج ۲ ص ۱۲۷: الصراط المستقیم ج ۳ ص ۱۷۱-۱۷۲

بیر مشغور بهار بند عمرو او را صریحی رد و یککشت<sup>(۲۱)</sup> و به قوسی در وقت جواب او را یکسب، از گاه خانم و شمشیر بربر برداشت و به قوسی سر و ایر حمل کرد و به برد امیرالمؤمنین (ع) آورد. حضرت شمشیر او را بر دست گرفت و فرمود:

سَيُفُتُ طَالِمَا جَلَا الْكَرْبُ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ<sup>(۲۲)</sup>

این شمشیری است که غصه ها از روی پیغمبر (ص) بر طرف کرده، همان را بر شخص صعب بود: «لَكِنَّهُ الْخَيْرُ وَ مَصْرُغُ السُّوءِ» و قَاتِلُ ابْنِ صَعْبَةَ فِي الْمَنَارِ عمرو بن جرهمور چون بشارت باز شنید بن شعر بگفت:

أَنْتَ عَلِيٌّ بِرِي الرَّبِيرِ      وَ قَدْ كُنْتُ أَوْجُوهُ الرُّنْدَةِ  
فَيْشَرُ بَالْتَارِ قَبِيلِ الْعِيَارِ      وَ بَشَى بِشَارَةَ دِي الشُّعْفَةِ  
سَبِيحَانِ عَسَدِي قَتْلُ الزَّرِيرِ      وَ حَمْدُ طَلْعِ عَرِيْدِي الْجُحْفَةِ

و بیر هنگام قندش سبب عمرش به هفتاد و پنج سیده بود و بیرش در وادی الشبیخ است

و طایفه مروان بن الحکم بری بر آنکس آورد و چندان خون از او آمد لا دمرد و در بصره مدفون گشت

و بالعجمه عدم لشکر امیرالمؤمنین (ع) در جنگ جمل با فرزندش محمد بود، محمد را فرمان داد که حمزه کس بر لشکر چون مقابل محمد بصریان تبر می انداخته محمد بویایی کرد و متضرر بود که تبرها کمتر شود آن وقت حمزه کند، حضرت به محمد فرمود: «وَحَبْلُ نَيْبِ الْأَيْمَنِ فَإِنَّ لِمَوْتِ عَمِيكَ جَنَّةً»، پس محمد حمزه کرد و ما بین بیهوش و دیوانه بوقف کرد، حضرت به داد او آمد: «فَضْرِبُهُ بِقَائِمِ شَيْبِهِ» و قَالَ: أَذَرَكَ عِزِّي مِنْ أَثْلِكَ، پس علم را از محمد بگرفت و حمزه سحرش نمود، لشکر آن حضرت بر حمزه عظیمی نمودند و مثل باد خالص که خاکسور برود، لشکر بصره را از بنو می راندند، و کعب بن سور قاصی را از او فرآنی

۱. همان ص ۲۷۲

۲. همان ص ۲۷۲

حمیدیل کرده بود و بد طائفه یوصیه دور مشو عایشه را گرفته بودند

و یوصیه این و جر را می خواندند

نَحْنُ بِنُوصِيَّةِ أَصْحَابِ الْجَنَّةِ نُدَارِلُ الْمَوْتَ إِذَا مَرَّتْ نَزَلُ

و التَّوْتِ أَحْلَى عِدْنَا مِنَ الْفَسَلِ

و همانند دست ار یوصیه در آن واقعه به جهت تمام جمل قطع شد و هر یک از ایشان که دستش بریده می گشت و تمام را رها می کرد دیگری مهار جمل می گرفت و هر چه آن شیر را می می کردند باریه جای خود ایستاده بودند حرالامر اعضای او را قطعه قطعه کردند و شمشیرها بر او زدند تا او را پاره کردند و آن وقت بصریای هر جماعت کردند<sup>(۱)</sup> و جنگ بر طرف شد

امیرالمؤمنین علیه السلام پیامد و قصیبی بر هودج<sup>(۲)</sup> حمیرا زد و فرمود یا حمیر! پیغمبر تو را زخم کرده بود که به جنگ من بیرون شوی؟ یا نور! امر نمود که در خانه خود بشی و بیرون شوی؟ به خدا سوگند که انصاف بداد ناک که بهای خود را پشت پرده مسنور داشتند و نور بیرون کردند

پس محمد بن ابی عایشه حواجر را در هودج بیرون کشید، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود تا او را در خانه صفیه بنت الحارث بن ابی طلحه بردند

و این واقعه در روز پنجشنبه دهم جمادی الآخره سال سی و ششم هجری بوده، و در موضع معروف به حربیه در بصره، و از لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام پنج هزار، و از بصریای و اصحاب جمل سیزده هزار نفر کشته شدند و برید بن صوحان که ابدال به شمار رفته نیز در جنگ جمل شهید شد، چوب بر زمین افتاد امیرالمؤمنین علیه السلام بالای سرش آمد و فرمود

زَیْحَكَ اللَّهُ يَا رَيْدُ، كُنْتَ حَنِيفَ الْمُؤْتَةِ، عَظِيمَ الْمُتَوَكِّلِ<sup>(۳)</sup>

یعنی ای رید، خدا رحمت کند تو را که مؤتبه و بهیفات دبیوی تو را اندک بود و

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۷۵

۲- نوعی کجاوه، کجاوه ای که زنان بر آن سوار شوند

۳- رجال کشی، ج ۱ ص ۸۴

معموفه و امداد تو تر دین بسیار بود

و در کتاب رجال کبیر است که رید و دو برادرانش سیحان، خطیب و صمصمه در  
۲۱ واقعه جمل بودند و رئیس حضرت امیر علیه السلام در دست سیحان بود، چون سیحان  
شهید شد، علم را رید گرفت، چون رید شهید شد، عدم را صمصمه گرفت، و  
صمصمه در یام معاویه در کوفه وفات یافت

پس حضرت داخل بصره شد و خطبه خواند که از جمله کلمات آن خطبه است  
یا جُنْدُ الْمَرْءِ، یا أَبْعَ الْبَيْعَةِ، رَغَا فَأَجِئْتُ، وَ عَقِرَ مَا نَهَرْتُمْ خِلَافَكُمْ رِقَائِي، وَ  
أَعْمَالُكُمْ نِفَاقِي وَ دَيْكُمُ رِيغٌ وَ شَقَائِي، وَ مَاؤُكُمْ أُجَاجٌ [و رِغَائِي] <sup>(۱)</sup>

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌های دیگرش نیز مکرر دم اهل بصره فرموده  
و باحمله حضرت امیر علیه السلام بعد از جنگ پا در طریق حق و صمیم گذاشت، و امر  
فرمود عایشه را به طریق حوشی به مدینه برگرداند، و عبدالله بن زبیر و وید بن  
عبیه و ولاد عثمان و سایر بی‌امیه را عفو فرمود و از ایشان درگذشت، و  
حسین علیه السلام شفاعت از مروان حکم کردید، حضرت از او نیز درگذشت و ایشان را  
از کشتن ایمن فرمود.

و واقعه جمل طویلی است، این مختصر مجملی بود از آن، و الله العالم

### ذکر مجملی از واقعه صفین <sup>(۲)</sup> و شهادت عمار و غیره

در روز پنجم شوال سال سی و ششم هجری امیرالمؤمنین علیه السلام به جهت دفع  
معاویه آهنگ صفین فرمود، و ابومسعود خنّیة بن عامر انصاری را در کوفه خطبه  
حوش گذاشت، و از طریق مدائن و آنبار حرکت فرمود تا به رقه رسید، چشتری  
برای آن جناب در بست کردند تا حضرت از آنجا بگذشت <sup>(۳)</sup> و بود هر دو خصم

۱- مروج الذهب، ج ۲ ص ۱۶۷، نوح البلاغه، ج ۱۳

۲- برای اطلاع بیشتر از تفصیل جنگ صفین، مکتوبه صفین نصرتین مراسم تقری م ۲۲ ق و ترجمه فارسی آن

۳- مروج الذهب، ج ۲ ص ۲۸۴



حدود لشکر آن جناب بوده

در آن طرف معاویه با هشتاد و پنج هزار مباحثه جنگ آن حضرت شده به جانب صفین آمد و پیش از آن که حضرت امیرالمؤمنین (ع) به آنجا رسد پیش دستی کرد و شریعه مرتد را بگرفت و ابوالاعور سحمی را به چهل هزار موکل شریعه کرد

چون امیرالمؤمنین (ع) به صفین وارد شد از آب مصنوع شدند تشنگی بر اصحاب آن جناب حلقه کرد، عمرو غاصص، معاویه را گفت که بگذار علمی و اصحابش آب ببرند و اگر به هل عراق به شمشیرهای براف قصه ما خواهند نمود گفت نه به خدا، قسم تا از تشنگی بمیرند چنان که عثمان تشنه از دنیا رفت

و چون تشنگی بر اصحاب امیرالمؤمنین (ع) زیاد شو کرد شعث با چهار هزار نفر قصد شریعه کردند و اکثر سرب چهار هزار نفر به دنبال اشعث شد، و امیرالمؤمنین (ع) با بقیه جمعی از عقب انصر حرکت کردند

اشعث بر لشکر معاویه هجوم آورد و بالأحره نهاد از طرف شریعه دور کرد و جماعت بسیاری از ایشان را بر دستخوش هلاک و غرق کرد، و چون لشکر امیرالمؤمنین (ع) به جملگی جبهش کرده بودند معاویه را تاب نیاورد، معاندان از جای خویش حرکت کردند و لشکر امیرالمؤمنین (ع) به جای لشکر معاویه شدند و بر آب مستولی گشتند، معاویه خوف تشنگی کرد و خدمت آن حضرت فرستاد و اذن برداشتن آب خواست و حضرت مباح کرد بر ایشان آب را و فرما داد کسی مانع ایشان نشود<sup>(۱)</sup>

چون دو روز از ورود آن حضرت به صفین گذشت عره دی حجة الحرام شد امیرالمؤمنین (ع) فرستاد مرد معاویه، و او را به سوی اتحاد کینه و دحون در جماعت مسلمین خواند، و مرامنه بسیار با ایشان رد و یدن شد، و در پایان کار قرار بر آن شد که بعد از انقضاء ماه محرم الحرام جنگ شود<sup>(۲)</sup>

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۲-۲۸۵

۲- همانجا، ص ۲۸۷

چون بام محرم به آخر رسید و صبح چهارشنبه عزة صفر سنة ۳۷ دهم لشکر عراق مقابل لشکر شام صف کشیدند، و از لشکر امیرالمؤمنین علی شتر پیروان شد، و از [مباه] معاویه، حبیب بن مسلم (مسمی به خ)، مهزی، و از رور جنگ بسیار شد و از طرفین بسیاری کشته و مجروح گشتند.<sup>۱۱</sup>

رور دوم هاشم بن عتبة بن ابی قاص بن هلال برادرزاده سعد بن ابی وقاص را لشکر عراق به میمنت پیروز شد، و از لشکر شام سفیان بن عوف معروف به نولاعور ستمی به جنگ و پیروز شد، و جنگ از رور ما بین بن دوین و صحاب یثا بن بود تا رور به پایان رسید و از طرفین جمع کثیری کشته گشته بود.

رور سیم ابوالفضل<sup>۱۲</sup> عمار یا سر علی با جماعتی از بدریین و مهاجر و انصار ساخته جنگ شدند، و از لشکر معاویه، عمرو عاص با رختان و از لشکر شام به جنگ او پیروز شد، و پیوسه جنگ بود تا وقت ظهر، آن وقت عمار حمله محسوس کرد و عمرو را معام خود حرکت داده و به لشکر معاویه رسانید، و از لشکر شام جماعت بسیاری کشته شد.

رور چهارم محمد بن حنفیه با رجال همدان به جنگ پیروز شدند، و از شامیین عبدالله عمر با نائفه حمیر و لحم و حدام آهنگ محمد کرد و سبب حقوق عبدالله بن عمر به معاویه آن بود که زمانی که عمر را بنو نوزه کشت و ابو نوزه در دهن عصم غلام همران برده، عبدالله همران را بی سبب کشت و کف در مدینه و غیر مدینه مردی فارسی نحو هم گدشت مگر آن که خود هم کشت، پس چون خلافت به امیرالمؤمنین علی رسید عبدالله از قریب آن که مباد آن حصر او را به جهت همران به قتل رساند، فرار کرد و در شام به معاویه منتهی شد و بیرون از در این رور به جنگ محمد پیروز شد و ما بین او و محمد جنگ عظیمی شد و طعن بری عراقیین بود و عبدالله در آخر روز خود را نجات داد.

۱۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۸۷

۲- کتب عمارت

روز پنجم عید الله بن عباس عازم جنگ شد، معاویه و وید بن عقبه بن ابی معیط و به جنگ وی فرستاد و مدافعه سختی شد؛ و وید حسب بی عبدالمطلب کرد، و روز ششمی بود و علیه بری ابن عباس بوده

روز ششم سعد بن قیس عمدانی سید همدان بیرون شد، و معاویه، دوالکلاع را به جنگ او فرستاد، و مدافعه بسیاری ما بین دو طرف واقع شد

روز هفتم مروه جنگ به نام اشر عجمی افتاد، از لشکر معاویه حیب بن ستمه فهری عازم جنگ او شد و آن روز مدافعه سختی واقع شد

روز هشتم حضرت امیرالمؤمنین (ع) عازم جنگ شد، در حالی که عمامه سفیدی بر سر بسته بود و اسیر رسول خدا را سوار بود و مردم خویش را محرمین به جهاد می فرمود و آداب جنگ تعلیم می کرد و می فرمود

إِنَّكُمْ بَعِثَ اللَّهُ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ عَاوِدُوا الْكُرَّ وَاسْتَبْكُوا الْفَرَّ فَإِنَّ عَارِ هِي الْأَحْقَابَ،<sup>(۱)</sup> و باز یوم الحساب، و دو یکم هذا الشَّوَابُ الْأَعْظَمُ، و الزَّوْاقِ الْمُطْطَبِ، فاصبروا نهجه، فَإِنَّ شَيْطَانَ رَاكِبَ صَعِيدٍ مُخْرِجٍ<sup>(۲)</sup> بِرِغْبَةٍ، قَدْ قَدَّمَ لِلْوَلَيْتَةِ يَدًا، وَ أَحْرَ لِلنَّكُورِ رِجْلًا، فَصَبْرٌ جَمِيلٌ حَتَّى يَنْجَلِيَ عَنْ وَجْهِ الْحَقِّ، هُوَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ، وَائَةُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَرْكُمُ أَعْمَالُكُمْ<sup>(۳)</sup>

و در آن روز<sup>(۴)</sup> امیرالمؤمنین (ع) جنگ عظیمی نمود و شب شد و هر دو لشکر دست از جنگ کشیدند

روز نهم دیگر باره حضرت امیرالمؤمنین (ع) به مبارزه پیروز شد و جنگ

۱- مروج الذهب الامعاب

۲- در بعضی منابع مشترش

۳- مروج الذهب ج ۲، ص ۲۸۹-۲۹۰

۴- سوره صافات ص ۳۵

۵- دوی المسعودی می مروج الذهب عن ابی معیط أنه ذكر أن معاوية لما نظر إلى عساكر أهل العراق و قد اشرف و أمدت الرجال مرانها من الصفوف، و نظر إلى علي بن أبي طالب على عرس أخته حنظل الراس يرمي الصفوف كأنه يرميهم في الأرض غرب فيتقون كأنهم ينبتن مرصوصن، قال عمرو يا أبا عبد الله أما تنظر إلى ابن أبي طالب و ما هو عليه؟ فقال له عمرو- من طلب عظيماً حاتر بطليهم، (مؤلف (ع))

سجنتی شد، و در آن روز عمار پسر داد مردی و مردانگی می داد و می فرمود  
 إِنِّي لَأَرَى وَجْهَ قَوْمٍ لَا يَزَالُونَ يَفْقَهُونَ حَسْبَ يَرْتَابِ الْمَبْطُلُونَ وَاللَّهِ لَوْ هَرَمُونَ حَسْبَ  
 يَبْلَغُونَ بِمَا شَفَعْتُ إِلَهُهُ لَكِنَّا عَلَى الْحَقِّ وَ هُمْ عَلَى الْبَاطِلِ<sup>(۱)</sup>

پس حمله کرد و جنگ نمایانی نمود و برگشت به موضع خود و طلب آبی نمود،  
 پس شیبیان کاسه بسی برای او آورد، عمار چوب کاسه بس را دبد گم  
 «الله اکبر» امروز روزی است که شهید شوم و دوستان خود را در آن سر، ملاقات  
 نمایم، پس رجر خواند و معذله کرد تا آن که بوالهویه (ابوالحادیه - خ ل) عاملی و  
 بوجوه سکسکی در خورود و را شهید کردند، و در آن وقت در سبب عمار  
 شریفش بود و سه سال گذشته بود شهادتش بر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اثر کرد و  
 حضرت بر او مزار گذاشت و در صعبین مدفون شد، رضوا الله عنهم

و در مجالس المؤمنین است که چون عمار شهد شهادت پوشید، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)  
 بر پایش و آمد و سر و را بر انوی مبارک نهاد، فرمود

أَلَا إِنَّهَا الْمَوْتُ الَّذِي لَسْتُ تَارِكِي<sup>(۲)</sup> أَرْحَمِي فَقَدْ أَقْبَيْتَ كُلَّ حَمِيلٍ  
 أَرَاكَ بِصِرِّ بَالِدِينَ أَجِيهِمْ كَأَنَّكَ تَسْخُو تَخَوُّهُمْ بِدَلِيلٍ

پس زبان به کلمه «أَلَا اللَّهُ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» گشود، و فرمود که هر که از وفات  
 عمار دلشنگ شود او را در مسدماهی تعیب باشد، حدیثی تعالی بر عمار رحم  
 کند در آن صاعقه که او را از نیک و بد سؤال کند، هرگاه که در خدمت رسول (صلی الله علیه و آله)  
 سه کس دیدم چهارم ایشان عمار بوده و اگر چهار کس دیدم عمار پنجم ایشان بوده،  
 نه یک بار عمار را بهشت واجب شده، بلکه بارها استحقاق آن پیدا کرده که جرات  
 عباد او را مهیا و مهیا بود که از بکشتند، و حق با او بود و او یار حق بود، چنان که  
 رسول (صلی الله علیه و آله) در شأن او فرمود «يُدْوَرُ مَعَ عَتَارِ حَيْثُ دَارُ»<sup>(۳)</sup>

۱- مروج الذهب، ج ۲ ص ۲۹۶

۲- در مجالس المؤمنین. أَلَا إِنَّهَا الْمَوْتُ الَّذِي هُوَ قَاصِدِي

۳- طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۸۷

و بعد از آن علی (علیه السلام) گفت که کشته شده‌ام و دشمنان من را زخمی کرده و به آتش زورخ معذب خواهند شد، آن‌گاه قدم مبارک پیش نهاده بر عمار معاذ گوارد، و با دست حمایتی خویش او را در خاک نهاد «رحمة الله و رضوانه علیه و طوبی له و حسن قآب (انتهی)».<sup>(۱)</sup>

و بالحصه، چون عمار شهید شد در لشکر امیرالمؤمنین شورش پیدا شد، پس پیشی گرفت سعید بن حبیب همدانی با عیله همدان، و حبیب بن سعد بن عباده انصاری با قبیله انصار، و ربیع و عدی بن حاتم با طائفه طی و این جمله بر لشکر شام حمله کردند و طائفه همدان بیشتر آنها بودند و لشکر شام را درهم شکستند تا یشان را به مقام معاویه رسانیدند.

و روایت شده که چون عمار شهید شد جریمه بن سابت معروف به دوالشهادین<sup>(۲)</sup> سلاح از بن باز کرد و داخل حیمه خود شد و غسل کرد، پس شمشیر کشید و گفت شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود «عَمَّارٌ تَقْتُلُهُ أَلْفَةُ الْبَغِيَةِ» پس قتال کرد تا شهید شد، و رحمه الله.

و در وقعه صفین امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شمر فرمود تا با هرا یک پیشی گیرد به جنگ اهل جمع و قسری، اشتر تمام حب و از پشای بسیار بکشت و مرقال نیز در این گیر و دار با لشکر خود مقتانه سختی با لشکر معاویه نمود، و صاحب جنگ دی الکلاع و طائفه حمیر شد، و صاحب لواء را با همده تن دیگر بکشت، و یک پاره بر لشکر دی الکلاع حمله کرد و بسیاری را به خاک هلاک افکند، و در آخر کار شریب شهادت نوشید و از آن طرف دوالکلاع نیز کشته شد، و علم مرقال را فرو بردن به دست گرفت و مشعون جنگ شد.

و بعد از شهادت عمار و مرقال، صعوان و سعد پسران جدیعه بن الیمان شهید

۱- بحوالی المؤمنین، ج ۶ ص ۲۱۳-۲۱۵

۲- وجه آن که او را دوالشهادین می‌گفتند آن است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) شهادت و گواهی دو را به سر او داد.

اعبار فرمود بود (مؤلفه)

شدند. <sup>(۱)</sup> هم عبدالله بن حنظل برادر اشتریه عبدالله و عید ابن حمص پسران یدیل بن ورفاء خزاعی و جماعت بسیاری از خزاعه شهید شدند.

و از شجاعان لشکر معاویه به جو ذوالکلاع جماعت بسیاری کشته شدند، و از جمله عبیدالله بن عمرو بود که نه دست حربث بن جابر جعفی و نه قویس به دست اشتریه خلعی معقول شد و چپه اش بر زمین افتاده بود، یکی لشکریان طاب حیمه خود را بر پای او به عوض میخ بسنه بود، و رهجه عبیدالله که دختر هانی بن قبیصه شیبانی بوده خواستار چپه او شد به او رد کردند.

و نقل شده چون هاشم مرقان محرق شد و بر زمین افتاد در حنظل کندی بود که نگهش نه عبیدالله عمر افتاد که به روی زمین افتاده، مرقال به همان حالت به حمص تمام خود را به سوی عبدالله کشید و حویشش را بر روی وی افکند و یسنان او را به دندان گرفت چندان که در وی اثر کرد و از دنیا برفت.

و بالجمله، چون عمار و مرقال و دیگران از وجود لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شدند، آب حصرت مردم آنحضرت به جنگ نمود، و به طائفه ربهعه فرمود «آنتم درعی و رزمی»، شما به سره حفا و سره من می یاشید، ماده جنگ باشی، پس ده هزار نفر یا بیشتر بجای خود ا در معرض شهادت در آوردند امیرالمؤمنین علیه السلام سوار بر اسبی بود و مقدم پیشان می رفت و می فرمود

مَنْ آتَى يَوْمِي مِنَ الْمُؤْتِ عَزَّ أَبُومَ نَمُ يَقْدِرْ أَوْ يَوْمُ قُبْرِ

پس حصرت حمله کرد و آن جماعت نیز یک دفعه حمله کردند، پس باقی ماند صحر از لشکر معاویه مگر آن که بر هم ریخت، و امیرالمؤمنین علیه السلام به هر که می گذشت او را ضربتی می زد و هلاک می کرد، و یدین طریق جنگ کردند تا به بیه معاویه رسیدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام نه در داد که ای معاویه! بری چه مردم را به کشش می دهی؟ به مبارزت من بیرون شو تا به هم رزم کنیم، هر کدام از ما دو تن که کشته شود امر هر دیگری را باشد.



عمرو عاص با معاویه گفت که

علی با تو به انصاف تکلم کرد

معاویه گفت: لکن مو انصاف بدادی در این مشورت، چه آن که تو می‌دانی که علی آن کس است که هر کس به انصاف او بیرون شود روی سلامت دیگر بیسد او این گونه کلمات را بین ایشان گفتگو شد، و در پایان کار معاویه عمرو را قسم داد که به جنگ عیسی (علیه السلام) بیرون شود، لاجرم عمرو عاص با کراهی تمام به انصاف آن حضرت آمد، همین که امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را شناخت شمشیر بسد کرد تا او را صریقی و بد

عمرو حیه کرد و عورت خود را مکشوف ساخت، آن جناب رو از آن بی حس برگردانید، عمرو در صبی به دست آورده به تعجیل تمام خود را به انصاف خویش رسانید و شمشیر امیرالمؤمنین به سلامت جست<sup>۱</sup>

و به طریقی افسطه او این مبارک عمرو فرار و نقل کرده‌اند، و ما بین معاویه و عمرو در این مقام کلماتی نظیفه رد و بدل شده که مقام دگرش بیست

و بالحمده، داستان جنگ صغیر طویس است و در این جنگ واقع شد «لیلة التوریر» و کشته شدن حوشب و عظیم در لشکر معاویه، و لیلة الهیریث جمعه بود و در آن شب چندان جنگ معاویه شد که کس کسی را نمی‌شناخت و آلات حرب تمام شد و در پایان کار لشکر محمدیگر در بر می‌گرفتند و مشت و سیبی بر هم می‌گرفتند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) پانصد و بیست و سه تن از ابطال رجال را به خاک هلاک افکند، و هر که را می‌گشت بگیری می‌گفت: و ما شب تا روز دیگر جنگ بوده، و از بسیاری غبار هوا شده بود و موافقت نماز معلوم بود، و شب جنگ نمایانی نمود و در آن روز که جمعه بود نزدیک شد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فتح کند که مشایخ اهل شام فریاد کشیدند شما را به خدا قسم ملاحظه رسان و دختران را

نمایید که تمام بوده و یقیم می‌شوند و معاویه عمرو عاص را گفت هر حمله که در نظر داری به کار بر که هلاک شدیم و او را دودید یالب مصر داد و عمرو عاص که حمیر مایه حدیب و مکیدت بود لشکر را بدا کرد که اینها الناس را هر که را قرآنی باشد بر سر بیره کند پس فریب به پانصد قرآن بالای پیره رفت و صبیحه او لشکر معاویه بست شد که کتاب حد حکم باشد ما بین ما و شما

بجاشی بن حارث در این واقعه گفته

فَأَصْبَحَ أَهْلُ الشَّامِ قَدْ رَفَعُوا أَلْفَتَا عِيبِهَا كُنَّا اللَّهُ خَيْرٌ تَرَى  
و نَادَوْا عَلِيَّ بْنَ أَبِي عَمْرٍاءَ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَمَا تَتَّقِي أَلَّ تَوَكُّدِ الثَّغْلَانِ؟<sup>(۱)</sup>

لشکر امیرالمؤمنین چون بن مکیدت بدیدند بسیاری از ایشان فریب خوردند و حواریان موافقه شدند و یا آن حضرت گفتند یا علی! معاویه حق می‌گوید تورا به کتاب جدا خوانده او را اجابت کن و اشعث بن قیس از همه درین کار شدیدم بود، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود این کار از روی خدعه و مکر است

گفتند ما را ممکن نیست که به سوی قرآن خوانده شویم و جایت نکنیم  
حضرت فرمود وای بر شما، من به ایشان جنگ می‌کنم که به حکم قرآن  
مندی شوند و ایشان بافرمانی کردند، کتاب خدا را طرح کردند و بروید به جنگ  
دشمنان خودتان و فریب ایشان را محوید، همان معاویه و عمرو عاص و  
ابن ابی معیط و حبیب بن مسلمه و بنی النبیعه صحاب دین و قرآن نیستند، و من  
ایشان را بهتر از شماها می‌شناسم

و از این نوع کلمات بسیار گفته شد و هر چه امیرالمؤمنین علیه السلام آن بدیدختان را  
نصیحت فرمود بدید پرفت، و بالآخره اشعث و اصحاب او امیرالمؤمنین علیه السلام را  
تهدید کردند که به نو چندان می‌کنیم که مردم به عثمان کردند یعنی تورا به خواری  
ندام می‌کنیم، و ما بین اشتر نجفی و پشان بزرگمات بسیاری زد و بدن شده و  
چاره پشان نشد، لاجرم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود

أَنِّي كُنْتُ أَمِيرًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا!<sup>(۲)</sup>



من پیش از امروز امیر بودم و لکن امروز مأمورم و کسی اطاعت امر من نمی‌کند! پس اشعث به سرد معاویه رفت و گفت: چه اراده داری؟ معاویه گفت: می‌خواهم با شما پیروی کتاب خدا کنیم، یک مودی را شما اختیار کنید و یک نفر را ما انتخاب می‌کنیم، و از ایشان عهد و میثاق می‌گیریم که از روی هر آن عمل کنند و یک س را برگزینند که امر ملت را برای او باشد. اشعث این مطلب را پسندید، پس بنای اصحاب شد، اهل شام عمرو عاص را بری تحکیم انتخاب کردند، اشعث و کسانی که رأی حوارج داشتند ابوموسی اشعری را انتخاب کردند.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: شما در اول امر با فرمانی من نمودید، الحال با امرایی من بنمایید، من ابوموسی را بری این کار نمی‌پسندم. اشعث و اصحاب او گفتند: ما هم چه اورا نخواهیم.

حضرت فرمود: که او موافق نیست و از من مخالفت جست و بر طریق حدلان من رفت و چنین و چنان کرد، عبدالله بن عباس<sup>(۱)</sup> حیار کنید، اشعث و اصحابش قبول نکردند، فرمود: مگر بن عباس - نمی‌پسندید اشعث را حیار کنید گفتند: ما حیر ابوموسی کسی دیگر را نمی‌پسندیم.

لاجرم امیرالمومنین علیه السلام از روی لاعلاجی فرمود: هر چه خواهید بکنید، پس کس فرستادند به نزد ابوموسی و از برای تحکیم طعیدند<sup>(۲)</sup> و در سنة ۳۸ در دمه الجندل<sup>(۳)</sup> حکمین تلاقی کردند، و دستان حکمیر و عرب دادن عمرو عاص ابوموسی را و حلیع امیرالمومنین علیه السلام و نصب معاویه مشهور است و مقام گنجایش ذکر ندارد.

و ما بین اهل تاریخ در عدد تشنگان صعبین خلاف است، یحیی بن معین گفته آن چه از طرغین در مدب صد و ده روز به صعبین کشته شد صد و ده هزار بوده که بیست هزارش را اهل عراق و مابقی را اهل شام بوده‌اند و «مسعودی» گفته صد

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۲

۲- مکانی است میان سام و مدینه ولی منتهی آن است که حکمین دو مرز بین «لذخ» استقله مروی میان سام و

صیدا گرد آمده.

و پناه هزار سوار به غیر از حدم و اتباع کشته گشت و پایشان سیصد هزار و غیره  
این میر گفته شده

و از آن بوظائف کسی که در جنگ صمیم شهید شد، محمد بن جعفر بر  
ابن طالب بوده چنان که ابوالمرح گفته که او و عبیدالله بن عمر با هم مبارز گردید  
و دست به گریب شدند، و از طرفین به معاوت ایشان لشکر آمد و هر دو منعافان  
هم کشته گشتند و جمعی از مورخین گفته اند که محمد بن جعفر در شرمش عوب در شرم نام  
(یعنی در نزدیکی دروغ)، شهید شده اند، و الله اعلم

### ذکر مختصری از جنگ نهروان

چون به مکندت عمرو عاص، اهل شام فرار از ریر پیراهن رفیع گردید، و اشعث  
و سایر خوارجی که در لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) جای داشتند دست از جنگ  
برداشتند و بابر مصب حکمین گذشتند، از وقعه تحکیم مابین قوم بعضاء پدید  
شد به طوری که برادر از برادر و پسر از پدر تبری می جست

امیرالمؤمنین (علیه السلام) چون دانست که اختلاف کلمه و تفاوت رأی حاصل شده و  
دیگر امور نشان منظم بخوارید شد عریضه رحیل کرد، پس جملگی به کوفه  
برگشتند و از آن سوی معاویه میر با لشکر خویش به دمشق مراجعت کرد

همین که امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد کوفه شد دوزخ هزار هزار فرار و غیره از آن  
حضرات اعیان جستند، شریب بن ربیع تمیمی را «میر خود نموده» و عبدالله بن  
کواء یشتکی را «امام جماعت خویش نموده» و به سوی «خرور» که فرقه بودند از  
کوفه رفتند و پادشاه حنیف ایشان را «خروریه» گفتند

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جانب ایشان بیرون شد و مدظری به ایشان نموده، و دیگر  
بار به ایشان به کوفه برگشتند بر طریق هدایت آن حضرت بودند و گاه گاهی بعض  
کلمات حسارت امیر به آن جناب می گفتند، از آن جنده و همی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر  
فرار صبر بود و بد کرد که



یا عی! جرعت من التیة و رحبت بالقضیة، و قبلت الذتیة، لا حکم إلا لله  
 حضرت پامهشاه داد که من منظر می باشم حکم حد را درباره شما  
 نکند

و لقد أوحى إليك وإلى الذين من قبلك لئن أشركت ليحبطن عملك ولتكونن من  
 الخاسرين<sup>(۱)</sup>

آن حضرت در جواب بن ابی مہرک تلاوت فرمود  
 قاضی إن و عبدالله حقاً و لا یتجفئنك الذین لا یوقنون<sup>(۲)</sup>

و بالجملة، چهار هزار بن از خوارج بنو امیرالمؤمنین علی خروج کردند، و بن  
 عبدالله بن اصبی بیعت کرده و به جانب مدائن رفتند، و عبدالله بن حباب  
 عامل آن حضرت را بن مدائن شهید کردند، و روحه او را که حامله بود شکم  
 شکافتند، و دیگران را نیز بکشتند

و امیرالمؤمنین در آن وقت بی سی و پنج هزار نفر از کوفه بیرون شده بود، و در  
 بصره عامل او ابن عباس بیرون ده هزار تن برای بازی او روانه کرده بود که از جمعه  
 ایشان بودند احنف بن فیس، و حارثه بن قدامه سعدی، و این در سال سی و  
 هشتم هجری بود

پس آن حضرت در انبار توفف فرمود تا سکرش جمع شدند، پس سر ایشان  
 خطبه خواند و تحریرش در قتال معاویه کرد لشکر آن حضرت در جنگ با معاویه  
 امساح کردند

و گفتند ابتدا به جنگ خوارج باید کرد لا محرم حضرت به جهت دفع خوارج به  
 جانب بهروان حوکه کرد و از پیش رهنویس به جانب ایشان فرستاد  
 آن بد بختان پیک آن جناب را بکشتند و پیغام دادند که اگر از بن حکومت که  
 فرار دادی بویه می کنی ما سر در اعلی و بیعت می بر می آوریم، و اگر نه راه کمره

۱- سوره زمر به ۶۵.

۲- سوره زمر به ۶۴، و سوره مروج الذهب ج ۲ ص ۲۰۵ و ۴۶

گیر تا برای خود امامی اختیار کنیم

حضر، پیغام فرستاد که کشتگان برادران مرا به سوی من بفرستید تا ایشان قصاص کنم، آن وقت من دست از جنگ شما برمی دارم تا اربابان من را از غلبه و غلبه شما و شایسته ملک القلوب هم شما را از این گمراهی برگرداند

پیشان در جواب آن جناب پیغام دادند که ما جمیعاً قتله اصحاب تو می باشیم و در قتل ایشان شرکت کرده ایم

پس هنگام حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) اصحاب خود را فرمود کوچ کنید به جنگ خوارج، به حد، قسم که از ایشان پادشاهان برده بر جان بیرون ببرد و از شما ده نفر کشته شود و به تو تر حصبه آن حضرت خبر رسید که خوارج از بیرون عبور کردند، حضرت بیرون نمی کرد و سوگند یاد می کرد که پیشان عبور نکردند و نمی کند تا و مقتل پیشان در زمینه پایی بهر خواهد بود

پس حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) لشکر خویش حرکت کردند تا به بیرون رسیدند، و چون آنجا وارد شدند دیدند که خوارج در زمینه پیش از بیرون لشکرگاه کرده اند چنان که آن حضرت خبر می داد، پس آن جناب فرمود

الله اکبر صلی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) <sup>۱۶</sup>

پس دو لشکر مقابل هم صف کشیدند، حضرت پیشان ایستاد و خوارج را امر فرمود که توبه کنند و به سوی حضرت خوارج مساعی نمودند و لشکر آن حضرت را تیرا می نمودند، اصحاب عرصه داشتند که خوارج را بیرون کردند حضرت فرمود شما دست باز دارید تا سه کرب این مطلب را اظهار داشتند و حضرت ایشان را امر می کرد که جنگ نکنند تا آخر الامر مردی را آوردند که به بیرون خوارج کشته شده بود

حضرت فرمود الله کبر الآن لجلال اسم قتال ب ایشان، پس فرمان جنگ داد و

۱۶ - مجمع الزوائد ج ۴، ص ۲۶ من ۲۶ من مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) ج ۲، ص ۲۶۰

۱۷ - مروج الذهب ج ۲، ص ۲۱۶

فرمود: حمله کنید بر ایشان و از حوارج چند تنی عازم میدان حضرت امیر (ع) شدند تا شاید آن حضرت را شهید کنند، و هر یکی که به میدان می آمدند رجس می خواندند و آن حضرت را طلب می کردند، حضرت مقابل ایشان شد و هر یکی را میر درکات، جحیم فرمود و ابویوسف انصاری بر رید بن حصین حمله کرد و او را یکشنب، و عبدالله بن وهب و حرقوص بن وهیر سعدی که از وجوه حوارج بودند بر کشته شدند.

و بالحمه، آن چه از لشکر امیرالمؤمنین (ع) کشته شد نه نفر بود و از حوارج حره ده تن بیشتر جان به سلامت پیرون بُرد، چوب جنگ بر طرف شد، حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود که در میان کشتگان حوارج عبور کنید ببینید که «مخرج دی الذئبه» کشته شده یا نه؟ هر چه یافتند او را بیاورند، حضرت نزدیک فتلی آمد و فرمود که جسد های ایشان را از هم تفریق کردند در میان آنها «ذوالذئبه» را پیدا نمود آن گاه فرمود

الله أكبر، ما كَذَبْتُ عَلَى مُحَمَّدٍ (ع)

پس پا از رکاب پیرون کرد و فرود آمد و مسجده شکر به جای ورد (۱) و «ذوالذئبه» مردی بود که دوش کوثا و سی استخوان بود و در جنگ و گوستی جمع بود مثل پستان رناب که هرگاه او را حرکت می دادند از جای خود حرکت می کرد، و بر او بود موهایی سیاهی

پس حضرت سوار شد و بر کشتگان حوارج عبور کرد و فرمود

لَقَدْ صَرَعَكُمْ مَنْ غَرَّكُمْ؟ قِيلَ وَمَنْ غَرَّهُمْ قَالَ الشَّيْطَانُ وَانْقَسَ السُّوَرُ

پس سلاح و دواب که در لشکرگاه حوارج بود، جمع کردند و بر مسلمانان قسمت نمودند، و آن چه از متاع و عبی و اماء بود به آهن ایشان برگردانیدند، پس حضرت شعله خواند و فرمود حق تعالی شما را یاری کرد، الحال ساخته جنگ

۱- تاریخ بغداد ج ۷ ص ۲۲۷، مسند احمد، ج ۱ ص ۱۲۱ و ۱۹۳ الکافی لابن البرج ج ۲ ص ۲۲۷، مروج الذهب،

دشمن شوید، یعنی آماده جنگ معاویه باشید.

اشعث و همراهان او گفتند: یا عیسیٰ، مُششیرهای ما کُشته شده و حبیبه‌ها را نیز خالی مانده و بهره‌ها بی‌پیکان شده، ما را مهنی ده که استعدادی پیدا کنیم پس حضرت به حبیبه آمد و بجایِ شکرگاه فرمود: «<sup>(۲۱)</sup>

اصحاب این حضرت بنایِ عذر بهادری و دهنه دسته ده اوطان خود مستحق شدند، نا آن که باقی نماند با این حضرت چو جماعتِ فلیبی

و حرث بن راشد بن جی به سیبِ تن مرتد شدند و دینِ نصرانیت اختیار کردند،<sup>(۲۲)</sup> حضرت، معقل بن قیس ریاحی را به جنگ پشان فرستاد، معقل در سیف البحر به دیسان جنگ کرد و بهار را شکست، و عیال و دراری پشان را اسیر نمود و حرکت داد ایشان را به بعضی از بلاد اموار رسید، و در بجایِ مُصقله بن حبیب، شیبانی عامل امیرالمؤمنین علیه السلام بود، رنهای سیر چون به آنجا رسیدند مصقله را مدعا در دادند که بر ما منت گذار و ما را از اسبری خلاص کن، مصقله پشان را به مینصد هزار و موافق رومی به پانصد هزار درهم خرید و آزاد کرد و از وجه آب دوست هزار بیشتر بداد، آن گاه فرمود: «و به معاویه مدحی شد، چون بن حبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید فرمود: **كَبِّحْ اَهْلَهُ مُصْقَلَهُ نَهْلَ يَهْلَ السَّيِّدِ، وَ قَرَّ قَرَارَ الْعَبْدِ**»<sup>(۲۳)</sup>

و واقعه بهرواند در سال منی و هشتم هجری بوده

و در همان سال ولادت حضرت عیسیٰ بن الحسین علیه السلام واقع شد

### تکرار شهادت محمد بن اسحاق و مالک اشتر

#### و شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

در سال منی و هشتم هجری معاویه، عمرو عاص را عامل مصر کرده به جانب مصر فرستاد و او بود معاویه بن حذیف، و ابو الاعور سلمي، و چهار هزار تن از لشکر و از آن

۲۱ و ۲. مروج الذهب ج ۲ ص ۲۹۸

۲ عجمی البلاغه ک ۲۴ مروج الذهب ج ۲ ص ۲۹۹

طرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) محمد بن ابی بکر عامل مصر فرموده و به مصر روانه داشت  
 بر دو عامل چون به جانب مصر حرکت کردند در موضع معروف به «مشه» یا  
 هم تلاقی نمودند و معاریه کردند، لشکر محمد دست از یاری و برداشتند و محمد  
 را تنها گذاشتند. لاجرم محمد هویمت کرده در موضعی در شکر مصر مخفی  
 گشت، لشکر عمرو عاص مکان و اقامت کرده و دور از حاده را احاطه کردند،  
 محمد با بغیه اصحاب خود از خانه بیرون شد، معاویه بن حذیفه و عمرو عاص  
 محمد را بگرفتند و در موضع معروف به «کوم شریک» او را در پوست خناری<sup>(۱)</sup>  
 کردند و آتش زدند و بسوزانند.<sup>(۲)</sup>

چون خبر شهادت محمد و اصحابی به معاویه رسید اظهار فرح و شادی نمود،  
 و چون بن حبر به امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید بسیار عصبه گشت و فرمود جریع و حرب  
 ما بر محمد بن ابی بکر به قدر سوز و معاویه سب و فرمود از رمانی که من داخل  
 در بن حرب شدم (یعنی حرب با معاویه) از برای هیچ کس این قدر محزون بشدم  
 که بنی محمد محزون شدم، همان محمد ریب من بود و من او را به جای اولاد  
 گرفته بودم و با من پُر و بیکویی کرده بود.<sup>(۳)</sup>

مؤلف گوید که ایست در مصر قبر محمد که مدفن بقیة العصره آن بنی صالح یا  
 موضع قبل اوست مهابر سب و عادت اهل سب چنان است که چون به قبر و  
 برسند پشت به جانب قبر او می کنند و فاتحه برای پدرش ابوبکر می خوانند  
 (در ایست مورد مثل معروف است که حبر به حاده صاحبش راه می برد)

و قبل از شهادت محمد جوب ضعف و حکومت مصر ظاهر شد،  
 امیرالمؤمنین (علیه السلام) اشتر بن حنی را با جمعی از لشکر به جانب مصر فرستاد، چون این  
 حبر گوشه معاویه شد پیام داد برای دهقان و عریض که اشتر مسموم کن تا من

۱- الاغ

۲- مرآة الجنان، دیل حوادث سال ۳۸، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲

حرج بیست سال از نو نگجوم چون اشتر به «عریش» رسید دهقان بخا پرسید که  
 از طعام و شراب چه چیزی محبوبتر است بود اشتر؟ گفتند: غسل و آبسی دوست  
 می دارد، پس آن مرد دهقان مقداری از غسل مسموم برای اشتر هدیه آورد و برخی  
 از وصاف و فوائد آن غسل بیان کرد، نشو شویی از آن غسل و هر آنکود میل فرمود و  
 آن روز و هم روزه بود هنوز غسل در جوشش مستمر شده بود که از دنیا رحلت  
 فرمود. «صوان الله عنه» و بعضی گفته اند که شهادت او در «فرم» واقع شد، و  
 رافع غلام عثمان او را مسموم کرد

چون خبر شهادت اشتر به معاویه رسید، چندان حوشحال شد که در پوست  
 خود نمی گنجید و دیبای وسیع از حوشحالی بر او سنگ گردید و گفتم همانا از برای  
 خداوند جندی است از غسل<sup>۱</sup>

و چون خبر شهادت اشتر به حضرت امیرالمؤمنین علی رسید به موت او بسی  
 تأسف خورد و دیده اندوهناک و کوفته خاطر شد، و کلماتی در مدح شتر گفت، از  
 جمله فرمود

لَقَدْ كَانَ لِي كَمَنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ<sup>۲</sup>

یعنی شتر از برای من چنان بود که من از برای رسول خدا ﷺ بودم، و هم  
 فرمود

رَحِمَ اللَّهُ مَا لَيْكَا وَمَا مَالُكَ؟ لَوْ كَانَ صَخْرًا لَكَانَ ضَلَمًا، وَلَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ هُدًى وَكَانَتْهُ  
 قَدْ مَيَّ قَدْ

و چون بزرگان لشکر امیرالمؤمنین علی شهید شدند، و آن جناب باقی می ماند  
 جز جماعتی که غالب ایشان بی وفا و گروهی بر طریقه حوارج و جمله بر سبیل بغاوت  
 بودند، دیگر آن حضرت را میسر شد که با معاویه جنگ نماید، چه ایشان را به  
 جهاد خواند، حایب نکردند و عذرهای آوردند، حضرت از بافرمانی و بغاوت ایشان

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۶۱

۲- نهج البلاغه، کلمات نصار، کلمه ۴۴۳، فائز الزجالی ج ۷ ص ۲۶۲



بسیار در ننگ شد و دردها و عصبه‌ها در تن بار بیش پدید آمد، چنانکه بعضی از خطبات آن جناب بر بن مطلب گوی می‌دهد لاجرم مکرر از حد طلب مرگ نمود، و کثرت بعد کثرت از شهادت خود به دست ابن ملجم خیر داد،<sup>۱</sup> تا سال پنجم رسید.

گروهی در حوارج در مکه با یکدیگر جمع شدند و مذاکره به راه نمودند و بر کشتگان بهروان بگریستند، و سه نفر با هم معاهده کردند که در یک شب امیرالمؤمنین (ع) و معاویه و عمرو عاص را بکشند. عبدالرحمن بن ملجم کشتن امیرالمؤمنین (ع) را بر دست نهاد، و دیگران قتل معاویه را، و در دویزه قتل عمرو عاص را، و وعده در شب نهم ماه رمضان شد.

پس ابن ملجم به جانب کوفه شد و آن دو نفر دیگر به جانب شام و مصر رفتند. چون ابن ملجم و رد کوفه شد راز خود را با کسی اظهار نکرد، زودی به خانه مردی از اعیان الریاء رفت و نظام بست. حصر تمیمی و ملاقات کرد، و نظام رسی بود که امیرالمؤمنین پدر و برادر او را در بهروان کشته بود و در نهایت حس و جمال بود. ابن ملجم حواسنگار و شد، نظام گفت: مهر من سه هزار درهم است با علامی و کنیری و کشتن علی بن ابی طالب!

بن ملجم گفت: آن چه گفتی قبول است به جر کشتن علی که مرا ممکن نخواهد شد.

نظام گفت: وصی که علی مشغول به امری باشد و او عامل باشد ناگهان بر او شمشیر میرسد و عیله او را می‌کشد، پس اگر واکشی قلب مرا شفا دادی و عیش خود را با من میناسا حتی، و اگر تو کشته شوی، پس آن چه در آخرت به تو می‌رسد از تو بها بهتر است از دنیا.

ابن ملجم گفت: به حد سوگند که من به این شهید نیامده‌ام جر برای کشتن علی

۱- ننگ کشیده، تاریخ العیسی ج ۴ ص ۲۸۰ الاستیعاب ج ۲ ص ۲۷ الریاض القنطرة ج ۳ ص ۲۳۳

قصص الدفنة ص ۲۵ دعوی المجزات ص ۵۰ انباء الهیة ج ۲ ص ۴۷۲ ج ۲۵۸

پس نظام، و زدن بن مخالفان را که از قبیله و بود به جهت یاری ابن ملجم ملعون طمید، و بن ملجم نیز شعیب بن بحیرة خارجی را هم دست خویش نموده و مترصد شب نهم بود. آن شب رسید و ابن ملجم ملعون به این حریمت به مسجد کوفه دو مذهب، نظام حیمه در مسجد ده بود و مشغول اعتکاف بود، و در آن شب آن سه نفر در حیمه قیام بودند، و آن معونه بن قیة چند از حریم بر سینه های بشاب بست، و شمشیرهای بهم آب داده به دست ایشان داد تا حمیرا کردند، و بیامدند نزدیک از دری که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را آن در به مسجد داخلی می شد بشنوند، و پیشتر از خود و با اشعث بن قیس خارجی گفته بودند و او نیز با ایشان در این امر متفق شده بود و به یاری ایشان به مسجد آمده بود.

و در آن شب حمیرا بن عدی (علیه السلام) در مسجد پیروزه کوفه بود، ناگاه شنید که اشعث می گوید: یابن ملجم رود باش، رود باش، و حاجب خود را برآور که صبح نزدیک شد و رسوا خواهی شد. چون حمیرا بن سخن بشنید مطف ایشان فهمید، به اشعث گفت: ی غور ملعون! اراده کشش علی (علیه السلام) داری، این ننگ و به تعجب تمام به حاجب خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت که آن حمیرا را حرکت در حذر باشد، از فصاحت حمیرا در دیگر به مسجد فتنه بود، چون حمیرا برگشت دید که کار گذشته و مردم می گویند:

قَتَلَ امیرالمؤمنین (علیه السلام)

و آن طرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) چون داخل مسجد شد و صدای ناریش پدید شد به «یا ایها الناس، الصلوا» که ابن ملجم و همراهایش شمشیر کشیدند و بر آن حضرت حمله کردند و گفتند:

أَلْحَکُمُ اللهُ، لَأَکُفَّ عَنْكَ

پس شمشیر شعیب حفظ کرد و بر در مسجد به سرعت گرفت، و شمشیر ابن ملجم بر فرقهای آن حضرت چاک کرد و فرش شکافته شد و محاسن شریفش به خون سرش خضاب شد.

و این واقعه در صبح چهارشنبه نوزدهم ماه رمضان سال چهارم هجری بوده و  
 شهادتش در شب جمعه بیست و یکم آن ماه واقع شد <sup>(۱)</sup>  
 و ما در کتاب منتهی الآمال شهادت آن حضور را رقم کردیم و هم فتا این منجم  
 لعین، و عدد اولادهای امیرالمؤمنین علیه السلام و مطالب دیگر را در آنجا شرح دادیم،  
 طالبین به آنجا رجوع نمایند.

✽ ✽ ✽



ذکر خلافت امام حسن مجتبی سبط اکبر پیغمبر خدا - علیهما السلام و الثناء

پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، مردم با سرورند آن حضرت امام حسن علیه السلام بیعت کردند و آن جناب فریب به شش ماه بر سریر خلافت مستقر بود، پس او آن با معاویه بن ابی سفیان صلح<sup>۱</sup> نمود به شرحی که در «منتهی الامال» رقم گشت، و این در پنج روزه آخر ماه ربیع الاول مانده سال چهل و یکم هجری بود

پس از آن معاویه داخل کوفه شد و برگردن ابرو و آمان خویش سوار گشت، و امام حسن علیه السلام به مدینه رفت و بیوسه کتب عیظ فرموده و ملازمت مری خویش داشت و مستطور امر پروردگار بود، آن که جعده بست اسعت آب جناب را مسموم کرد، و آن جناب چهل روز به حالت مرض بود و پیوسته رهبر در وجود مبارکش نثر کرد تا در ماه صفر سال پنجاهم هجری وفات فرمود و در تبع در قبه عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله مدفون گشت

و مدت عمر گرامیش بنابر مشهور چهل و هفت سال است، و شیخ مفید چهل و هشت گفته،<sup>۲</sup> و مسعودی در مروج الذهب پنجاه و پنج گفته<sup>۳</sup> و در منتهی الامال ناریح حوال آن حضرت با احوال ولادتهی آن جناب به شرح رفت

\*\*\*

۱-راجع به تفصیل کیفیت صلح و اسرار آن تک نگارهای مستقیمی در دست است از جمله کتاب ارزنده صلح العسکری  
بامداد روشن در اسرار صلح امام حسن علیه السلام از سید علی اکبر برقی قمی.

۲-الارصاد، ج ۲ ص ۱۵

۳-مروج الذهب، ج ۲ ص ۴

## تذکره امارت و خلافت معاویه بن ابی سفیان

### و مختصری از حال والدین او

پس از آن که امام حسن علیه السلام با معاویه صبح فرمود، معاویه سفتست آمد و به دست گرفت، و بورده سال و هشت ماه خلافت او طول کشید، و قریب به چهل سال مدت امارت و خلافت او بود، و در نیمه رجب سال شصتم هجری به سن هشتاد بود که از دیب در گذشت، و او را در شهر دمشق در باب صغیر دفن نمودند.

و در ایام امارت معاویه در سنه ۴۱ معاویه، معیره بن شعبه را بر کوفه حاکم کرد و معیره شروع به شتم میرالمؤمنین علیه السلام در این سال کرد.

عید فطر سنه ۴۳ عمرو بن العاص وفات کرد و او بود سال عصر کرده بود و ده سال و چهار ماه در مصر حکومت کرد که وفات کرد و در سنه ۴۵ حفصه وفات کرد.

و در سنه ۴۹ طاعون در کوفه واقع شد و معیره بن شعبه وائی کوفه گریخت، **فطس** **فیات**

و در سنه ۵۱ به قوس مشهور شهادت حضرت امام حسن علیه السلام واقع شد.

و در سنه ۵۱ حُجَیر بن عدی کندی شهید شد.

و در سنه ۵۲ یوموسی اشعری وفات کرد.

و در سنه ۵۳ ریاض بن ابیه هلاک شد.

و در سنه ۵۵ سعد بن بنی و فاص وفات کرد.



و در سنه ۵۷ حضرت امام محمد باقر علیه السلام متولد شد  
و وفات کرد عایشه و پوهریزه در این سال و به قولی عایشه در سال بعد وفات  
کرد

و در سنه ۵۹ وفات کرد مسلمة و سعید بن العاص امیر کوفه و جرجول بن یامس  
معروف به خُطَّیْنَه شاعر  
و الخُطَّیْنَه مُصَرَّرٌ بمعنی الرجل الذمیم القصیر، و کان کثیر الهجاء و سئل أنه هجا  
الزبرقان بن بدر بقوله

دع المكارم لا تشخص لبغيتها فاقعد فانك أنت الطاعم الكاسي  
فأشعدي عليه عمر بن الخطاب، فقال له عمر ما أراء هجاءك ألا رخصي أن تكون طاعماً  
كاسياً ثم بعث عمر إلى حسن بن ثابت، فسأله عن البيت هل هو هجاء؟ فقال ما هجاء  
ولكن سبغ عليه، فحبسه عمرو قال له يا حييث، لأشعلنك عن أغراض المُصمسي فما راي  
في السجن إلى أن شفع فيه عمرو بن العاص فخرج و له عدد موزنه كمسات لطيفة لا مجال  
لنقلها (۱)

و در ماه رجب سنه شصت معاویه وفات کرد و او یزید حلفای یمن امیه است و  
شایسته باشد که ما در این مختصر، مختصری از حال معاویه و حال مادر و پدر او  
ذکر کنیم

مادر معاویه، هند دختر عتبۀ بن ربیعۀ بن عبد شمس است و او در عداوت  
رسول خدا صلی الله علیه و آله کوششی کرده و در جنگ احد حاضر بود و یزید را می خواند

سَعْرُ بَنَاتِ طَارِقٍ تَمْشِي عَنِ التَّمَارِقِ  
إِنْ كُنَّ سَعَائِقُ أَوْ تُسَدِّدُوا تَسَارِيقَ

مراق غیر و احمق

و کما و را هر فنال مسلمانان تخریب می کرد

و از ابن ابی الحدید و بن عبد ربه نقل شده که گفته اند هند منهم به را بوده و از

کتب بود و شرح نقل شده که او از روای معتبره بوده<sup>۱</sup>

و در هشام بن سائب کلبی مشابه منقول است که چون وحشی غلام جیبر بن  
مطعم، حمزه سیدالشهدا علیه السلام در جنگ احد شهید کردند پس او بعضی حمزه  
بیامد و کید او حضرت را بیرون آورد و در دهی گذاشت، به قدرت خدای تعالی  
سخت شد و دیدان در وی اثر نکرد، پس حسد حمزه را مثله کرد و آن اعضا  
مقطوع را به شته کشیده به جای قلابه<sup>۲</sup> برگردانده و بر آن قریش به افتد  
کرده با سایر شهداء چسب کردند، و این کار بر رسول خدا صلی الله علیه و آله به عادت گران و  
جگر شکافت آمد، و خون هند را هند فرمود

این بود که در عام الفتح چون یوسفیان از اضطراب اسلام معافی خود اظهار کرد،  
وی نیز اظهار اسلام کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به حکم عموم حمت قبول کرده عمرو  
فرمود

و چون با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد، به عادت سابقان، حضرت یکی از  
شریعت بیعت را آن که زنا نکرد بود ذکر فرمود هند گفت «وَأَهْلُ تَرْزِي الْفُرَّةِ؟»  
یعنی روی با عمر فرمود و بحدید و شاید کتابت بود از آن که با او طهرت دیر  
و تفاوت جیب او دو معجمه سوار می کند که با زبان آورد هم را می دهد<sup>۳</sup>

بالجمعه، هند بعد از اسلام به طریق سفاک بود تا در حلاله عمر همان  
روز که بوقحافه پدر بویگر از دست رفت، او سیر به جانب درخت رحب  
سرسب، و در آب رود که جگر حمزه سیدالشهدا علیه السلام را بکشد «كَلْبَةُ  
الْأَكْبَاد» لقب گرفت و پس طعن با دامنه و با دست گیر فرود انداخت شد

۱ صاحب ریاض الجنه می گوید: «تأیید بودی هند مسلم آمد» و در مدینه الشریفه، ص ۱۶ و در شرح  
این ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۶ و راجع آصفهانی در مغازی و مختصری در تاریخ طبری ما نقل شد و  
در الفتح در بعد المستعید و سمرقانی و کلبی و زعمه القویة طلب میرازی علی با نقل شد و غیر تلک من  
الکتب المعتبره

چنان که عقیقه جدر رسالت و هدایت، و رصیقه ثدی نبوت و ولایت، عقیقه  
مکرمه ریس سب علی علیه السلام در آن حقیقه<sup>۱۱</sup> شریعه که در شام در محضر پدید خوانند  
به این مطلب اشاره فرمود، در این فقره

و كَيْفَ يُرْتَجَىٰ مِرَاقِبَةُ مَنْ لَفَظَ قَوْلَهُ أَكْبَادُ الْأَرْكَبِ، وَ بَيَّتَ لَحْضَهُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ.

و جناحزد که عدو مجاهر امیرالمؤمنین علیه السلام در رساله معاذره بی هاشم و  
پی امیه می گوید

وَ أَكَلْتُ مِنْهُ كَيْدَ حَفْرَةٍ، فَسَتُّهُمْ أَكَلَةُ الْأَكْبَادِ، وَ مِنْهُمْ كَهْفُ الثَّقَافِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ نَفَرْتُ مِنْهُ  
الْحُسَيْنَ بِالنَّصِيبِ (انتهی)

و لقد أجاد الحكيم التناثري فيما قال

داستان پسر هند مگر بشیدی که در و در سه کس او به پیمر چه رسید  
پدر او در دستان پیمر بشکست مادر او جگر عم پیمر بشکست  
او به تباحق، حق داماد پیمر رساند پسر او سر سرور پیمر پسرید  
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرح باد لعن الله يسريداً و على آل يسريداً<sup>۱۲</sup>  
این بود حال هند

و اما حال ابوسعیان پس اسم او صخر بن حرب بن امیه است، و مادر او صمیّه  
دختر مرن الهلالیه است، تولدش ده سال قبل از عدم الفیل واقع شد، و تا بود در  
عداوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اجالاب حروب<sup>۱۳</sup> و صوق جنود بر آن حضرت کوشش  
داشت، و هیچ گاه ای در قریش برپا نشد مگر آن که وی را در او قدمی راسخ و  
سمعی بالغ بود، تا این که در عدم الفتح مهر اسلام آورد و با نفاق پیوست

و نقل شده که در عتائف ملازم رکاب بود، یک چشم او به رخم تیر نابینا شد و  
چشم دیگر در برموک و یک سره کور پماند، و در حزب هوا را که به مؤلفه القلوب

۱۱- این خطبه تریفه در منابع بسیاری ثبت شده است از جمله بلاغات الشهداء ص ۲۷ بحارالانوار ج ۴۵، ص ۵۷

میرالحران، ص ۱۸۰- احتیاج طبرسی، ص ۱۳۲، الشاهود، ص ۱۲۷

۲- حبیب السیر ج ۲ ص ۱۲۵ ۳- لشکر کثی در بردها



بدن عظیمی شد، از ر صد شتر و چهل اوقیه نقره بهره افتاد، و پسران او یزید و معاویه را چنین بخش دادند

و پسر دیگرش حنظله که به وی مکی می‌شد در جنگ بدر به دست امیرالمؤمنین علیه السلام طلیعه جیش پدر و برادر و اقرباء خود به سوی دورخ شد و اولاد یوسفیان معاویه، عمر، و عبیده، و صخره، و هند، و رمله، و آمنه، و ام حبیبیه، و جویریة، و ام الحکم، و حنظله، و عبسه، و محمد، و زیاد به استحقاق معاویه، و یزید، و رمة الصغری، و میمونه بوده‌اند

و یوسفیان در سال سی‌ام هجرت وفات کرد، و در آن وقت ر عمرش هشتاد و دو سال گذشته بود و در یام مهاجرة بین مسلمین و کفار حسان بن ثابت در هجو ر شعر بسیار سروده، از جمله اشعار وی است در هجو یوسفیان

عَضَّتْ بِأُتْرُجٍ مِنْ أَيْدِكَ وَ حَالِهِ      وَ غَضَّتْ بِثَوَالِجٍ بِالْمَكْرِ الزُّطْبِ  
و هم در هجو او گفته

وَ لَسْتُ مِنَ الْمَعْتَرِ الْأَكْرَمِ      وَ لَا عَبْدُ شَمْسٍ وَ لَا نُوْهَلِ  
وَ لَيْسَ أَبُوكَ بِسَاقِي الْحَبِيبِ      فَاغْتَدَّ عَلَيَّ الْحَسِبُ الْأَرْدِ  
وَ لَكِنْ هَجِيئٌ مُوْطُ بِهَيْمٍ      كَمَا تُوْطِئُ حَلَقَةُ الْأَمْخِيبِ

و این ابیات صریح در حیث مولد و فساد سادات است، چه و را در عید شمس نفی کرده و موطن به ایشان شمرده، و حال یوسفیان در نفاق و معادلات با خانواده رسالت واضح‌تر از آن است که پوشته آید،<sup>(۲۶)</sup> و روشن‌تر از آن است که انکار تواند شد، و نص کتاب کریم در آیه رؤی شاهد برین است چه او می الحقیقه صل این شجرة معاویه<sup>(۲۷)</sup> است

شرح چگونگی استحقاق در منابع مرواتی آمده است لا جمعه کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۹، الاتحاف ص ۴۴

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۷۰ نهج الحق ص ۷ تاریخ طبری ص ۱۶۱

۲. شجرة الصدور ج ۲ ص ۱۸۷ - ۱۸۹

۳. نگاه کنید به سورة امراء آیه ۶

و مورخین عامه و خاصه در کتب خود ثبت کرده‌اند، و هم در فرمان معتضد عباسی شماره شده است که بعد از استقرار مر حلافت بر عثمان، چون به سرای خویش در آمد جماعت بسی میته به شادمانی گود او فرهم شدند، و در خانه را در پیگانگان مسدود داشتند، این وقت یوسفیان تابک برداشت که به عبو از بی امیه کسی دیگر می باشد؟ گفت: نه

فقال يا بيا أمية! نلتهم، نلتهم الكثرة، هو الذي يحلف به أبو سفيان ما من عبد ولا جصاب ولا حنظل ولا نار ولا بهت ولا قيامه!

یعنی هان، ای بی امیه! چنانچه گوی ر در میدان در می رباوند خلافت را برآیید و عیبت شماری، سوگند به آن که یوسفیان را سوگند به او و سب، به عبدی است و نه حسابی و نه بهشی است و نه دوزخی و نه حشری و نه عیامی عصب به چون بن کلمات بشنید بیماک سید که میاد، مسلمانان بشنید و انگیزش همه کنند، پنگم او را در مجلس بیرون کند

و از حیار مسهوره است که بیهمی در محشری روایت کرده اند، و ابن ابی الحدید نقل کرده، و در فرمان معتضد عباسی از ثقات روایت کرده که زوری ابومعنان بر حماری سوار بود و معاویه رمام او را دست ددش و پیرید [بن یوسفیان] را عصب بر می اند، پیغمبر ﷺ فرمود

لعن الله الزاكب والقائد و السابق (۲۶)

و هم روایت شده که مجلس شد در صبر معاویه که عمرو بن عاص، و عتبه بن ابی سفیان و ثعبه بن شعبه در انجا محتنع شدند، و حضرت امام حسن علیه السلام را طلبیدند، چو نشریف آورد هر کدام جسارتی کردند پس اب مسد خوانان بهشت مکلم فرمود، و معاویه را محاطه داشت و در مکالمات خویش بیاب فرمود که

در لاگوس.

۲۶ و نیز نگاه کنید به وقعه عقیق جزء چهارم ص ۲۷ طرح نهج البلاغه بن ابی الحدید در طرح خطبه ۸۳ عقیق

ابن القایمه - الفتح تاریخ الامم والملوک ج ۶ ص ۱۵۸ مجمع الزوائد ج ۱۳ ص ۱۳

رسول خدا در هفت موطن ابوسفیان را لعن فرمود، و آن هفت موطن را شرح داد، هر که خواهد رجوع کند به شرح نهج جدیدی که از کتاب معاصراته ربیع بن نگار نقل کرده است (۱)

بالجمله، حال ابوسفیان بر منصب یا تتبع ظاهر است، گر چه امر سنت از روی قول به عموم عدالت صحابه باید ملتزم شود که

عداوت با رسول خدا ﷺ و اسمرار مافی و گفیس به عباس

لَقَدْ أَصْبَحَ مَلَكُ ابْنِ أَحْيَكَ عَظِيمًا

و یسناد رویری ثنته احد و گفیس او به عصا کش خود در هنگامی که کور شده بود

هَيْهَاتَا رَبِّنَا مُحَمَّدًا وَ تِلْكَ أَصْحَابُهُ

و گفتن او در دور فتح، هنگامی که بلال بر ظهر کعبه ادا گفت و شهادت بر رسالت محمد ﷺ داد

لَقَدْ أَشْعَدَ اللَّهُ عَتَبَةَ بَنِ رَيْحَةَ إِذْ لَمْ يَشْهَدْ هَذَا الْقَتْلَ

و سایر کفریات مافی عدالت نباشد

و تعاق عربی افتاده که ابوسفیان به ازاء یحیمیر است، و معاویه به ازاء امیرالمؤمنین علی، و پرید به ازاء سیدالشهدا علی، و عداوت هر یکی با دیگری به چندان است که در حیطه بیان در آید

و چه خوب گفته حکیم سنائی

داستان پسر هند مگر نشیدی (الخ)

و ما معاویه به حسب ظاهر پسر هند است، ابوسفیان، و بی محققین سبب او را ولد را دانند راعب اصغهای در محاصرات گفته، و هم بر بی الحدید از ربیع الاپراز محشری نقل کرده است که معاویه را سبب به چهار کس می دانند (۲)

۱- شرح نهج الایمان ابن الحدید، ج ۲، ص ۴

۲- تفکر الخواص، ص ۶۱، الفدیر ج ۱، ص ۱۶۹ ربیع الاپراز ج ۳، ص ۵۵۸

مسافر بن ابی عمرو، و معاویه بر التومث بن الحُمیر، و عبّاس [بن عبدالمطلب]، و صباح که سرود حواری معنی عماره بن الولید بود و ابوصفیان بسی رشت و کونه بود، و صباح که مردوری یوسفیان می کرد جوانی خوش سیم بود، هند را با وی الفی افتاد، و به خویش دعوت کرد، و با وی در آویخت و علماء سب گفته اند که عقیقه بن ابی سفیان هم از صباح است، و هم گفته اند که چون هند به معاویه بارور شد مکروه داشت که وی را در خانه برباید، کنار کوه و جاده<sup>(۱)</sup> آمد و در آنجا وضع حمل کرد، و این است که حسبان در ایام مهجرات اشاره به حال معاویه کرده و می گوید:

لَمَّا انْقَضَى بِحُجَابِ الْبَطْحَاءِ      مِی التَّرْبِ مَلْتَقَى غَيْرُ دِي مَهْدٍ

و آیت الله العلامة قَضْرَاطَةُ وَجْهَهُ - از کنی تابه که از قضاوت برد عمماء سب است - نقل کرده، و بن روزبهان هم تفسیر کرد که معاویه هر یک چهار نفر بوده عماره، و مسافر، ابوصفیان، مردی دیگر که نام میرده<sup>(۲)</sup> و هند مادر او از ذوات لأعلام بوده، و بیشتر سهوت او در میرش با غلامان سیاه بوده<sup>(۳)</sup> و هرگاه بچه سیاه می راند او را می کشید

و حمّامه که یک تن از جدات معاویه است را پس در سوق المسجرات داشته، و در روز به مهابت رسیده بود،<sup>(۴)</sup> و از پنجا سب ابوصفیان هم معنوم می شود<sup>(۵)</sup> و شرحی مبسوط در این مقام مبطل بن الحوری در تذکره از کتاب کنیی آورده، در دین کلام حضرت حسن علیه السلام که با معاویه هرموده

و لَقَدْ عَمَسَتْ الْقَرَأَنُ الدِّي وَ لَذَتْ خَلِيَّتِي

۱- بعضی گفته: چهار ایجاد کرده است یا زمینی در مکه مطهره

۲- خرج الحق ص ۷۷، و بیح التمرار ج ۳، ص ۱۵۵۱-۱۵۵۲، شرح بیح البلاغ ج ۱ ص ۱۱۱ تذکره الخواص ص ۲۲ ط نجف

۳- تک کتبه ایضاً نه تذکره الخواص ص ۲۰۴

۴- تک کتبه ایضاً نه، کشف الهاویه، ص ۱۳۴، مرشد الهیج، ج ۱ ص ۷۰

۵- شعله المنور ج ۲، ص ۱۸۷-۱۹۴

و هم در فتح الحق است که چون پیغمبر ﷺ حو و را هدر کرد در فتح مکه، بعد به اضطرر پنج ماه قبل از وفات رسول ﷺ آمد و حو و را به روی عباس انداخت، و وی را شصت کرد و اسلام اظهار کرد، و هم به شماعب عباس ادب کتاب یافت، و گاه گاهی مکتوبی بر پیغمبر ﷺ می نوشت، و این که وی را از کتاب وحی شنیده اند، از افتراء و اختلاق<sup>(۲)</sup> است.

بالجملة، چون ابو بکر تسبیح جیش و ارسال عساکر به جانب شام کرد، پدید این مسلمان را امیر کرد، و معاویه و ابوسمیان هر دو در تحت ریت او مأمور داشت، چون وی به پدران خود منحن شد معاویه را امیر کرد و حکومت شام داد، و [معاویه] در بقیه زمان ابوبکر و تمام خلافت عمر و عثمان منصوب و والی بالاستقلال بود، و در حوادث بدع و اخیای سب کسروانیت و هبصرانیت و اظهار معالم بحیر و تبختر چندان سعی کرد که وری صبر یا وی گشت «أنت کشری العرب»

و چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام ریت او رنگ خلافت شد، معاویه را که به ظم و طعاب و فسق و عصیان شهرة آفاق بود تقریر نکرد وی هم به بهانه طلب حو و عثمان با حجت حدای و امام زمان طریق محاربت سپرد و شمشیرها کشید و جنگها با امیرالمؤمنین علیه السلام نمود، تا آن که آن حضرت با قتل محرو و سینه بر حو و از معاصد و مکائد او و عمرو عاصی آسوده شد و شریعت شهادت چشید.

پس معاویه با امام حسن علیه السلام هزار جنگ کرد تا صلح واقع شد بین حمله بیست سال بود که امیر بود، و بیست سال دیگر بالاستقلال حقیقه بود، پس مدت چهل سال امارت او طول کشید<sup>(۳)</sup>

و در واقعه صفین که ما بین او و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ارسال رسل و مسائل

ساختگی

۲. شفاء الصدور، ج ۲ ص ۱۶۷ ترجمه فارسی آیاتالله عباس محمود عفا ط ۲ ص ۷۴، شهای پیسار ط ۳

ص ۱۷۵ بهجالتی، ص ۲۰۹

۳. شفاء الصدور ج ۲ ص ۱۶۷

بود، و حضرت در یکی از مکتوبات خود به معاویه بسی از اخبار عیسی<sup>۱</sup> و حبار فرموده<sup>(۲)</sup>

از جمله در حاتم<sup>۳</sup> معاویه را مخاطب داشته که رسول خدا ﷺ را حیر داد، رود باشد که موی ریش من به خوب سرم خضاب گردد و من شهید شوم، و تو بعد از من مخاطب است به دستگیری و فرزند من حسن را از در عذر و عذیبت به سم دفع شهید کنی و از پس تو پرورد فرورد تو و به دستگیری و عفو سی پسر رانیه، حسین پسر مرا شهید سازد، و دوا ده من از کله صلابت از اولاد ابوالعاص و مروان بن الحکم بعد از تو وائی بر امت شوم، چنانکه رسول خدا ﷺ را در جواب نمودار شد بشان<sup>۴</sup> به صورت فروده<sup>(۵)</sup> دید که بر مبر می جهند و است از شریعت باز پس می روند

پس فرمود آن گاه جماعی که یاب ایشان سیاه و عذمهای سیاه علامت دارند، خلافت و منصبت و ایشان باز گیرند، و یو هم کس این جماعت که دست پدید از پای در آورند و به کمان دست و خواری ایشان را بکشند

آن گاه احبار فرمود به معیاب بسیار از امر دجال، و پاره از ظهور قائم آل محمد ﷺ، و در دین مکتوب مرقوم فرمود همانا من می دانم که من کعبه یری مو نفی و سودی نبخش و حلفی از آن بیری مگر آن که در خاک شوی به احبار من از سخطت تو و منصبت فرود تو، لکن آن چه باعث شد مرا که این مکتوب را بیری تو نگشیم آن بود که کاتب خود را گفتم که آن را سحره کند تا شاید شیعه و اصحاب من از نفع برند، یا یک من از کسانی که بود تو می باشند آب را بخواند بلکه از گمراهی روی بر ناید و طریق هدایت پس گیرد و هم حجتی باشد از من بر تو

عمی الجملة، در حال بوسه سیاه، عذیبت من و از رسول خدا ﷺ شنیدی

۱ نگاه کنید به الملاحم و الفتن از مبدین طاووس ص ۲۷ و سائل، ج ۱ ص ۲۶۸، اعلام الوری، ص ۱۷۳

الاستیعاب ج ۲ ص ۲۹

۲ بوریه، مکتوب

و در نهج الحق علامه امین، و این روز بهان هم اعتراف و تقریر کرده که  
 پیغمبر ﷺ دائماً او را لعن می کرد و می فرمود

الْعَمْرُ بْنُ النَّعْنِ، وَ الطَّلِيقُ بْنُ الطَّلِيقِ.<sup>(۱)</sup>

و هم از رسول خدا ﷺ نقل شده، چنانچه در فرمان معتصم است که فرمود  
 إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ عَنِ بَيْتِي، فَاقْتُلُوهُ.<sup>(۲)</sup>

هرگاه معاویه را بر منبر من ببینید بکشید

و هم از صحاح اهل سنت منقول است که

الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ ثُمَّ يَغْدُو مُلْكًا عَظِيمًا أَيْ شَدِيدًا،<sup>(۳)</sup>

از این جهت این روز بعد اعتراف کرده که معاویه از خلفاء است، بلکه از ملوک است

و سیرینی در ضمیمه حقائق تأویل افتاده اند، و جوهری چند بسط کرده اند که

محصل پاره دهن این است که مدتی درجه نازبه خلافت است و منافعی یا بن که

صدق خلافت هم کند نیست

و بن وجه باطل است به جهاتی چند که در آن جمعه روایت است که سیوطی در

کتاب تاریخ مصر روایت کرده که عمر گفت: وَاللَّهِ مَا أُدْرِي أَغْلِيْمُهُ أَنَا أَمْ مَلِكٌ عَيْنٌ كُنْتُ

مَلِكًا يَهْدِي أَمْرَ عَظِيمٍ، قَالَ قَاتِلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ بَيْنَهُمَا لَفَرْقًا قَالَ مَا هُوَ؟ قَالَ الْخَلِيفَةُ

لَا يَأْخُذُ إِلَّا حَقًّا وَلَا يَضَعُهُ إِلَّا فِي حَقٍّ، وَأَنْتَ يَحْمِدُ اللَّهَ كَذِبًا، وَ الْمَلِكُ يَفْتَضِلُ النَّاسَ فَيَأْخُذُ

مِنْ هَذَا وَيُعْطِي هَذَا<sup>(۴)</sup>

پس این روایت که تقریر عمر را در تاریخ مصر بر فرق ما بین خلافت و ملک،

۱- نهج الحق، ص ۲۹

۲- کثر الحقائق، ج ۲ ص ۱۹ شرح نهج الخلافه ابن ابی الحداد ج ۲ ص ۲۲۲ الفهرست ج ۲ ص ۴۲، ۴۳  
 نهج الحق ص ۹۹ میزان الاعتدال ج ۲ ص ۱۷۲ به جای معاویه کلمه ملانیه کاریده از قبایله و القیاده ج ۸،  
 ص ۱۶۳ النصاب الاکفیه، ص ۲۶ تاریخ الامم و الملوک ج ۱ ص ۵۶.

۳- البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۹ و ۱۲۵ به نقل از معجم الاوائل ص ۴۶ صواعق ص ۲۷ تاریخ الخلافه سیوطی  
 ص ۱۹ نهج الحق، ص ۳۱۶

۴- فتاویٰ المعتمد ج ۲ ص ۲۰ به نقل از تاریخ مصر سیوطی.

چه معلوم شد که مراد به منک ظالم و غاصب است، و این روایت مبطل خلافت معاویه و منأحرین است و این اثیر در اسد الغابه در عبد الرحمن ربیری نقل می‌کند که عمر گفت:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي أَهْلِ يَدِ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ، ثُمَّ فِي أَهْلِ نَحْدِ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ، ثُمَّ فِي كَدٍّ، وَ كَدٍّ، وَ بَيْسَ بِيَدِ الطَّلِيحِ وَ لَا لَوْلِيدِ طَلِيحٍ وَ لَا يُسْتَلِمُنِي الْقَنْحُ شَيْئاً<sup>۱</sup>

این روایت ظاهر است که حنیفه ثانی به سه عنوان یعنی خلافت در معاویه کرده چه او هم طلیح بود و هم ابن الطلیح و هم از مسینه و ح

و هم در اسد الغابه است و سیرین نیز نقل کرده‌اند از ابن عبید من مسینه: **أَكْبَه** گفت من با صبیار مشغول بودم<sup>(۲)</sup> بودم که ناگاه رسول خدا ﷺ پیدم، من [از حجالت] در پشت دری متواری شدم، رسول خدا ﷺ دست بر پشت من زد و فرمود معاویه را طلب کن نزد من، من آمدم و برگشتم و گفتم مشغول چیزی حوردم است، فرمود

لَا أَتَّبِعُ اللَّهَ بِطَنَةٍ<sup>(۳)</sup>

خدای شکم من را سیر نکند

و ابن حنکاه در ترجمه سنانی صاحب خصائص گفته او را به حافظ و امام عصر فی الحدیث ستوده‌اند - آورده که از او پرسیدند در فضائل معاویه چه روایت داری؟ گفت لَا أَغْرِفُ لَهُ فَصِيلَةً إِلَّا لَا أَتَّبِعُ اللَّهَ بِطَنَةٍ<sup>(۴)</sup>

۱- تنفاه الصدور، ج ۲ ص ۲

۲- هازي

۳- نرح بهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳ ص ۲۲۲، صحیح مسلم ج ۴ ص ۹۲، مستدرک ج ۱ ص ۲۵۹، الصراط المستقیم، ج ۳ ص ۱۴۷، جامع الاصول، ج ۱ ص ۷۶، تاریخ الامم و الملوك، ج ۱ ص ۱۵۸، تیسیر الوصول، ج ۳ ص ۲۹۲، النصاب الکافی، ص ۹۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹، انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۲۲، البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۶

۴- بر نگاه کنهید، العتبات الاسلامیه فی القرن الرابع الهجری، ج ۱ ص ۱۲۶، وعیات الاعیان ج ۱ ص ۷۷، تهذیب الکتاب ج ۳۸، برآء الوثائق ج ۲ ص ۲۶۶، طهات سیکي ج ۳ ص ۸۴



و ابن حنبله حموی در شجرات الأوداق از حضور امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه نقل کرده که فرمود: **أَتَيْدُكُمْ اللَّهُ وَالْإِسْلَامَ أَتَمِيمُونَ أَنْ مَعَاوِيَةَ كَانَ يَكْتُبُ الرِّسَالَةَ لِيَجِدَنِي، فَنُزِلُ إِلَيْهِ يَوْمًا، فَرَجَعَ الرَّسُولُ وَقَالَ: هُوَ يَأْكُلُ، فَرَدَّ الرَّسُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، كُلُّ ذَلِكَ وَهُوَ يَقُولُ: هُوَ يَأْكُلُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا أَشْبَحُ اللَّهَ بَطْنَهُ، مَا تَعَرَّفْتُ ذَلِكَ قَبْلَ بَطْنِكَ يَا مَعَاوِيَةَ.**

و سید شهید <sup>(۱)</sup> از تاریخ یافعی [مرآت الجنان] آورده که معاویه به دعای پیغمبر ﷺ مبتلا شد به مرض جوع، و این از مسلمات و متواترات است که معاویه چند آن می خورد که حسنه می شد و سیر نمی شد. می گویند یک شتر درست می خورد.

قال الزاغب و ابن أبي الحديد و غیرهما كان معاوية يأكل حتى يربح، ثم يقول: إرفع، ما شبعْتُ، أَكَلْتُ حَتَّى فُلَلْتُ. قال الشاعر:

و صاحب لي بطنه كالهوية      كَأَنَّ فِي أَسْمَانِهِ مَعَاوِيَةَ <sup>(۲)</sup>

و در نهج البحر از ابن عمر روایت کرده که به خدمت حضور رسول ﷺ شدم، شنیدم که فرمود: بر آید بر شما هودی که بر غیر سبب من بمرثه، پس معاویه بر آمد <sup>(۳)</sup>

و اجبار متواتره متکاثره در کفر و بغاوت مبعوض امیرالمؤمنین علیه السلام و رد شده که در طرق صحیحیه اهل سبب هم منقول است، و در دلیل حدیث عدید متواتر است که: **«اللَّهُمَّ ذَلِّ مَن رَأَاهُ وَ عَادِي مَن عَادَاهُ»**، و عداوت و سبب کردن معاویه

۱- خاضی بمرآة خورشیدی.

۲- و قال الباقی.

فست پس، معاده معاویه آن      گد به خاک تو دست دزد باز

چرخي زندن در تاريخ تمدن اسلام ج ۵، ص ۱۴۲ می رسد. «عدای ذ غلظا و غیر به پر خوری مشهور بوده از آن جمله معاویه بن ابی سفیان و عبدالله بن زیاد و حجاج بن یوسف و سلیمان بن عبدالملک و امین عباسی پیش از حد مصول عدا می نمودند.»

۳- تاریخ طبری، ج ۱ ص ۲۵۷، کتاب صفین، نصر بن مزاحم، ص ۲۴۷، نهج العن ص ۳۱.

امیر المؤمنین علیه السلام را اظهار ارادت است که بنواں شرح داد<sup>۱</sup>  
و بنوالمؤید حواله می و سبط بن الحوری نقل کرده اند که یک و نسی اصبع بن  
گفته و اردن محضر معاویه شد دید جماعتی از بنام را که بر اطراف و حلقه رده اند و  
بوهیره و ابودرد و با حمی دیگر در مقابل او نشسته اند ، اصبع با ابهریره گفت  
یا صاحب رسول الله! انی اخلقك بالله الذي لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة و یعق  
حییبه محمد المصطفی صلی الله علیه و آله الا اخبرني أشهدت عذیر خُم؟ قال بلی، شهدته

قلت فما سمعته يقول في عني؟

قال سمعت يقول « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْكَ مَوْلَاةٌ، اللَّهُمَّ رَأَيْتَ مِنْ عَادٍ مِنْ عَادَةٍ،  
وَأَنْصُرُ مَنْ نَصَرَهُ وَ أَخْذِلُ مَنْ خَذَلَهُ».

قلت له فأنت إذاً واليت عذرة و عذريت ولله؟ فتنفس أبوهريرة صفراء و قال إنا لله و  
إنا إليه راجعون - الخ

در حیار کثیره به طرق معبره وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله عمار فرمود  
فَقَالَ اللَّهُ نَبَايُهُ<sup>۲</sup>

و لشکر معاویه او را شهباء کردند ، و چوب در جماعت شامیان عودا شد به  
جهت این حدیث شریف که حیار از بعضی و طعنان پشان داده شده ، معاویه محض  
تدلیس گفت عمار را کشته که او را طعمه سیوف و رماح کرده و او عی است ،  
چون این سخن به مجمع همایون آن حضرت میا فرمود اگر چنین است باید  
حمره را هم رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته باشد<sup>(۳)</sup>

باجعله ، نار و احبار بر دم معاویه بیس از حد احصاء است و از بعض مسیین  
فضلاء عهد حکایت شده که دوست خیر از طرق معتمد اهل سنت در مذمت او  
عمل کرده

۱- شفاء الصدور ج ۲ ص ۳

۲- نگاه کنید به: مستدرک ج ۲، ص ۲۸۶ و اخبار الدول ج ۱ ص ۲۷۷ تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۹ و الاصابه

ج ۲، ص ۱۵۶۲ و التهذیب ص ۴۸۱

۳- این عبارت در حدیث استدلال کرده است نگاه کنید به: نهج العن جنب هجره ص ۷

و خلاف بین و و بین امیرالمؤمنین علیه السلام چون خلاف بین ابوجهل و پیغمبر  
بالضروقه ثابت است، و جمع بین متضادین محال است، پس باید با محبت او  
داشت و صداقت علی علیه السلام، یا به حکمی<sup>(۱)</sup>

و به همین ملاحظه بود که مردم بر یوهریره طعن رند و از در استعجاب از او  
سؤال کردند که ای یوهریره! تو جمع بین صدیق کم ده ای، در وقت حورود طعام  
حاضر خوان معاویه خوان می گردی و اداء صلاة خلف جناب امیر علیه السلام می کنی؟!  
یوهریره بلا محاب اظهار داشت که مصیرة معاویه اذسم و اُطیب و الصلاة خلف علی  
أفضل، فكان یقال له شیخ المصیرة و این مطلب را محشوی در باب رابع ریح الابرار  
براد کرده<sup>(۲)</sup>

و مورخ امین و معتمد کلا الفریقین مسعودی در مروج الذهب در دین حوال  
مأمون آورده، و هم این ابی الحدید اشاره به و کرده که در سال دویست و دوازده،  
منادی مأمون ندا کرد که ما نیست آن را که معاویه را به خیر یاد کند یا او مقدم  
دارد بر یکی از صحابه و مردم بر نزاع است در سبب این امر و قایل مختلفه درین  
باب گفته اند، از جمعه یکی از مدعاء او خیر داد او را به حدیثی که از مُطَرَف بن  
المعیرة بن شعبه آورده اند، و هم این خبر را ریب بر بکار ریبری در کتاب خیار  
معروف به موفقیات که به نام مؤخر بالله نوشته، براد نموده چه گفته

از مدائنی شنیدم که می گفت مطرف بن معیرة گفته که بر معاویه وفود کردم و  
پدرم معیرة و پدرم می رفت نزد معاویه و می آمد و بر عقل و مالک داری او ثنا  
می کرد، شعبی بر آمد معصوم و اندوهناک بود چندان که عدا محورده، می اندکی صبر  
کردم و گفتم این بود که در اموال یا اعمال ما سباحة رح داده، پرسیدم بر چه  
شده که آهشت عمیده می نیست؟ گفت من از نزدیک پند ترین مردم به مدام گفتم

۱- شعبه الصدور ج ۲ ص ۴

۲- ریح الابرار باب ۴۴ ج ۱۲۹

مگر چه شده؟ گفت به معاویه گفتم تو به اردوی خود رمبیدی، کاش اکسوز  
بشرالویه شفاعت و بسط بساط عدل می کردی، چه سس تو زیاد شده، و هم کاش  
بطری به خان پوران خود از بی هاشم بمردی و ارحام ایشان را پیوسته داشتی که  
به حد سوگند که کنون چیری برد ایشان نمانده که بیم آن داشته باشی چوب این  
بشسد گفت هیهات، هیهات برادر نیم (یعنی ابوبکر) پادشاهی کرد و عدالت  
پیشه گرفت، و کرد آن چه کرد، به خدای که پیش در آن شد که بمرد و نامش بمرد  
چو آن که کسی گوید ابوبکر، آن گاه برادر عبید (یعنی عمرو) ملک بافت و رج  
کشید و دامن هر ده سال، پس به خدای که تجاور نکرد از این که هلاک شد و  
هلاک شد ذکرش، مگر این که کسی گوید عمر آن گاه برادر ما را عثمان ملک نصیب  
شد و پادشاه شد کسی که خدی چو، او در سبب نبود، پس بکرد به چه کرد و  
مردم برب او مجازات دادند به این که هلاک شد، و هلاک شد ذکرش و هم نماند  
ذکری از آن چه با او کردند، و برادر هاشم (یعنی سوس اکرم رضی الله عنه) هر روزه پنج  
نوبت به نام او میاد بریند و گوید

أشهد أن محمدًا رسول الله، فأني عمل ببقی مع هدا لا أم لله، والله إلا دفنا دفنا.

یعنی پس از آن که نام حلفاء ثلاث بمیرد و نام پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر شبانه روزی  
پنج مرتبه یلمد باشد، دیگر نا این حال چه عملی باقی جو مد ماند چو آن که نام  
محمد صلی الله علیه و آله هم دوی شود و اسم او ز بین برود؟

چوب مأمون بن حیر بشسد فرمان داد تا مبادی سد کرد به آن چه دو صدر  
حکایت نقل شد و نامه ها انشاء شد که به آفاق بپیرد که بر مایر معاویه را لعن کند،  
مردم این کار را عظیم شمردند و بزرگ داشتند، و عود مضطرب شدند و مصلحت  
رایه برک این کار دیدند، و بر این خیال دست یار داشتند.

پس بر جمعه عبارت مروج الذهب مسعودی بود و او خود لقه و معتمد هل سب

است و کتابش در نهایت اعتبار است و در مطبعة بولاق القاهرة مصر طبع کرده‌اند علاوه بر این که سند را دست داده، و کتاب موقوفیات ریبر بر یکبار هم از اصول معتمدة و مراجع معتبره این طائفه است<sup>(۱)</sup>

### [اولیات معاویه]

بالجمعه معاویه و اولیاتی چند است که از کتب نواریخ به دست آمده

۱- کسی است که وضع برید کرد<sup>(۲)</sup>

۲- و سیاد دیوان خانم نهاد<sup>(۳)</sup>

۳- و اتحاد مقصوده در مسجّد کرد

۴- خطبه ششسه خواند

۵- و بر ممبر در ملای مردم احراج ریح کرد<sup>(۴)</sup>

۶- و بعض عهد ر بی محاب اظهار کرد، چنانچه بعد از مصالحه<sup>۵</sup> مام حسن در کوفه بر قرار مبرگشت اِنِّي شَرَعْتُ لِنَفْسِي شُرُوطًا، وَ كَلَّمْتُ نَحْتًا رِجْلِي<sup>(۶)</sup>

۷- و یا حدیث اَلْوَلَدُ لِلْاَوَّلٰی و بِلِغَاهِ الْعَجْزُ محالف کرد،<sup>(۷)</sup> چنانچه ریاد بر بیه و به شهادت ابو مریم سلوئی حمار برادر خود خواند، و حواهر خود ر سر ریاد فرستاد و موی خود را به او نمود و گفت تو برادر منی چنانچه ابو مریم

۱- الموقوفیات ص ۵۷۶ ۵۷۷

۲- نگاه کنید به الاوائل ابوخلل عسکری ج ۱ ص ۳۳۶ ۳۳۵ المختصر فی اخبار البصر ج ۲ ص ۱۹، الوصائل الی معرفة الاوائل ص ۲

۳- و این چنان بود که در حق کسی صد هزار درهم نوشته بود مکتوب را باز کردند و دوست هزار کردند از این جهت دیوان خانم و مراد داد شعاع قصود ج ۱ ص ۲۰۵ دربار دیوان خانم نگاه کنید به: الحفاوة الاسلامیة از آدم متر ج ۱ ص ۱۰۰ و تاریخ حمیری ص ۱۲۴

۴- و عقب قتل کرده است

۵- شرح فی فی الاعدید ج ۲ ص ۴

۶- نگاه کنید به المختصر فی احوال البصر ج ۱ ص ۱۸۴ اللذیر ج ۱ ص ۲۹۶ به بند و منی و بود ط مصر ص ۲۲۹ تاریخ الحمیری ص ۱۹ و الملکامل فی اثر ج ۳ ص ۴۲۱ منقذ حدیث به از شهر انس و زانی از

خبر داد مرا (۱)

۸- و آن کسی است که سب امیرالمؤمنین علیه السلام در ترویج کند

۹- و در قتل دریه مسموم علیه السلام اقدام کرد و امام حسن علیه السلام مسموم

ممود (۲)

۱۰- و بیعت بری پسر خود برید گم و او را خلیفه کرد و ورزهای خود او را

کافی نبود که منجمل او را برید پلید بر گردید

۱۱- و حراچگان به جهت خدمت خاص خود مشر کرد (۳)

۱۲- و طب معروف را به عالیه نام نهاد

۳- و ادن داد که کعبه را محروم از کسوف کند و قبل او و جزمه کعبه را به

تدريج می پوشانیدند بدوین که او را تحریک کند

۱۴- و اسم اکاسره را اختیار کرد و در محسن پسر سریر شش

۱۵- و در اسلام قتل به صبر (۴) کرد چنانچه یا حجر بن عدی نمود (۵)

۱۶- و در اسلام سر بر سریره زد چنانچه یا عمرو بن حنفی (۶) کرد

۱- و بروج الذهب چاپ ظاهره ج ۳ ص ۱۶

۲- چنانچه در کتب تاریخ مشفقان است است و در تصدیق بن عدی است که می گوید

و فی ابن عدی فی ابن المصطفی حسن

فسیفنا قاتل ما لکنا به احد

و یضربنا کماک تم یوث من حصر

۳- از واثق ابن خلکان عسکری ج ۶ ص ۳۵۸، الوسائل فی معرفة الاوائل ص ۲ و یا در فی التوابع ابن فناد

حدیسی ص ۲۶ گوید لول کسی که این طب مشهوری را علیه نام نهاد سیمان بن عبدالمطلب است

۴- در صحاح الفقه گوید کل ذی روح یضرب حیا مؤثر می حش یقتل فقد کن صبر الصحاح ج ۲ ص ۶

۵- طبری ج ۳ ص ۱۸۱، ابن اثیر ج ۴ ص ۲۲۲

۶- حجر بن عدی کندی کوفی علیه السلام یکی از فضلاء صحابه و صحاب الذممه بود و در حربه صفین از جانب

امیرالمؤمنین علیه السلام امارت لشکر کند به او منتقلی بود و در روز نهروان امیر لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در سال

ینجاه و یکم معاویه او را با بعضی از اصحاب او به مدینه یان بن ابیه پیکشت غیر سوری در عذر دو فرسخی

دعوی واقع است مؤلف علیه السلام

۷- عمر بن حنفی علیه السلام از حواریین امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار رفته و حکایت او را شیخ کنی در رجال ذکر فرمود

مؤلف علیه السلام


۷. و از آن کسی است که انگشتر را به دست چپ کرد و هل سُب متابعیت د

نمودید.

و غیر دیک که در تواریخ مسطور است.<sup>(۱)</sup>

\* \* \*



نگاه کنید به معجم الاوائل من تاريخ العرب والمسلمين. ص ۲۶-۲۸. الوصائل إلى معرفة الاوائل از سیوطی و الاوائل ابوخلال حسکری و محاضره الاوائل از سکمواری و الاوائل لا یملفه شیخ محمد بنی شوقری و مؤلف  لا کتاب تعاد الصدور ج ۲ ص ۵۰۴-۵۰۵ گرفته است.

### بکر امارت و سلطنت یزید بن معاویه

و مقتضوی از شئایع اعمال او - لعن الله مبه -

معاویة بن یسقیان در زمان خلافت خویش از مودم برای یزید فرید خویش  
بیعت گرفت و او را و بی عها خود نمود، تا گاهی که از دنیا رحب بر بست یزید به  
حای وی نشست، و مدت سه سال و نه ماه خلافت کرد

نوند و استوطنی در سال بیست و پنجم و اگر نه بیست و ششم هجری نوشته  
و مشهور در تاریخ انتقال او آن است که در شب چهاردهم ربیع الأول سال شصت و  
چهارم به درکات جحیم شافته، و در حوارین که نام مخفی است به خاک رفت  
و لقد أجاد من قال

يا أيها القبرُ بِسَحْوَارِيسَا ضُمَّتْ [صبت خ. ل] سِرِّائِمْ أَجْمَعِيَا<sup>(۱)</sup>

و او برای او میرده پسر و چهار دختر به شمار رفته

و حالات و معانات پدر و جد و جدۀ او را چندان که فراخور حال ین مختصر  
بود شیفی، اینک شمه ای از حال او بشنو

ما در یزید: ميسون<sup>(۲)</sup> دختر بجدل کلی است، در یحضر الزام السواصب و  
غیره آورده که ميسون<sup>(۳)</sup> علام پدر خود را بر نفس خود منکس ساخت و به

<sup>۱</sup> - مردج الطلب، ج ۲، ص ۶۲

<sup>۲</sup> - برای اطلاع بیشتر درباره ميسون نگاه کنید به تاریخ مدینه دمشق ص ۴ - شهرات العرب ص ۱۵۷  
معجم النساء الشاهرات في الجاهلیة والاسلام، ص ۲۴۵، تراجم علام النساء ج ۲، ص ۶۶ - دباخر التریمة

ج ۵، ص ۳۵۶

<sup>۳</sup> - نامش سَفاح بود نگاه کنید به شعاع الصدور ج ۲، ص ۲۸۷



خویشتمن راه داد، و به یزید میمون بارور شد،<sup>(۱)</sup> و سابه کلینی اشاره به این سبب کرده می‌گوید:

فَارِ يَكْفِي الزَّيْمَانُ أَتَى عَيْبُ      بِقَتْلِ التَّرْكِ وَالْمَوْتِ الرَّحِي  
قَدْ قَتَلَ الدُّعْيُ وَ عَيْدُ كَتَبُ      بِأَرْضِ الطُّفْلِ أَوْلَادِ النَّبِيِّ

و مراد وی از «دعوی» این زیاد است، و از «عید کتب»، یزید و مؤید این است. حیدری که از اهل بیت رسالت علیهم السلام وارد شده که فرمودند: قاتل حسین بن علی علیه السلام و نا است<sup>(۲)</sup> و قاتل حسین علیه السلام عنوانی است که شامل حال شمر و ابن سعد و ابن زیاد و یزید - عنینهم لعن الله - می‌شود و تمام ایشان حرم رانده بوده‌اند، چنانچه در مقام خود ثابت شده<sup>(۳)</sup>

و یزید در یام عمر خود از لعن به قرونده جمع مرد میمون، و فهود، و شرب خمار، و انواع عمار، و هیک حرمان اسلام، و قتل ذریه طاهره، و کشتن ستر بسوء مهاجر و انصاری، و توهین حرم شریف نبوی صلی الله علیه و آله، و صغک جماع اهل مدینه، و اسرافاق حرا کبار تابعین، و هدم بیت و احراق ثوب کعبه، و جردینه آن چه کرد جای بسط و بیان نیست، و هر یک در محل خود در غایب دشتهار و انتشار است و او کسی است که تشیع و تشهیر فسون فسق کرد و اعلان شرب حمر و استماع اعادی نمود<sup>(۴)</sup>

مسعودی گفته: و کان یسئنی یرید الشکران الخمیر

بن جوری در رساله تحویر نص یزید می‌گوید که: و قدی<sup>(۵)</sup> از مدینه به شام رفتند، چون برگشتند اظهار ششم و کردند و گفتند:

۱. بحارالتواریخ ج ۴۲، ص ۹، عوالم الموم، ص ۶، صفاء الصدور ج ۲، ص ۲۶۹، التزام النواصب ص ۱۶۹، ۱۷۰

۲. بحارالتواریخ ج ۴۲، ص ۳۰۲، عوالم الموم امام حسین علیه السلام ص ۴، کمال الزیارات ص ۷۸

۳. نگاه کنید به: صفاء الصدور ج ۳، ص ۳۷، ۳۷۵ و

۴. صفاء الصدور ج ۲، ص ۲۲۱

۵. وقد نمایندگان عزاسی، فرهنگ نیرین، ص ۸۰۴

قَدْ شَأْنٌ مِنْ عَبْدِ رَجُلٍ يَسُّ لَه دِينَ، يَشْرَبُ الْخَمْرَ، وَ يَغْرِبُ بِالطَّائِرِ، وَ يَلْعَبُ بِالْكَلَابِ  
وَ ارْعَيْدُ اللَّه بِنِ حَنْظَلَه نَقْل کرده که در حق او می‌گفت:

«إِنَّ رَجُلًا يَكُحُّ الْأُمْهَاتِ وَالْأَنْبَابَ وَالْأَخْوَانِ وَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَدْعُ الصَّلَاةَ = الْعَمَلُ»  
از این عبارات و امثال و اصطلاح است که کار یزید شرب خمر، و ترک صلوات و  
بازی با کلاب، و محاربه طيور و نای، و وطنی مادران و حواریان و دحیران بوده‌اند  
در مروج الذهب است که یزید بعد از غسل حضرت سیدالشهداء بر روی بساط  
شراب بنشیند و معنایان احضار کرد و این ریاض را به جانب دست راست خود  
بشاند و روی به ساهی نموده این شعر می‌شوم فرات کرد:

أَتَقْبِي شَرْبَةً سُرُورِي مُشَاشِي      ثُمَّ صَلِّ<sup>(۲)</sup> هَامِقٌ مَشْنِي أَهْنُ رِيَادِ  
صَاحِبُ الْمَسْرِ وَالْأَمَانَةِ عَسَدِي      وَ لَيْتَ سِدْرٍ مَقْضِي، وَ جِهَادِي<sup>(۳)</sup>  
پس معنایان را امر کرد که تعقی کند

و هم در مروج الذهب است که یزید را بویزه حبشی بود که او را بوفیس نام  
گذاشته، در مجلس سادۀ خود حاضر می‌کرد و عسکانش برای او در محرم خود  
طرح می‌نمود، و گاه گاهی او را بر گور حری که رام و آرام کرده بود و ریاض شده  
برای این کار بود سوار می‌نمود، و بر او ریس و لگام می‌بست، و دو حنبله سببی  
مابقه حبول می‌نمود و یک در چنان نهاد که آنان (گور حری) [بر] بوفیس سبب  
گرفت و قصبه اش می‌نمود، و همچنان سواره و بره به دست گرفته به حجره یزید  
داخل شد، در حالی که دینی از دیدای سرح و ورد در بر گرفته بود و قلنسوة از حرم  
می‌زد بر سر داشت، و گور حری را عیسی از حریر حمر می‌پوش و ملتح به ألوان کرده  
بودند، یکی از شعراء شام آن روز این دو بیت بگفت:

مَسَّكَ أَمَّا فَيَسُّ بِعُضْلِ عَسَاكِي      فَيَسُّ عَلَيْهِ إِنْ شَقَّطْتُ صَمَانِي

۱- شفاء الصدور، ج ۲، ص ۲۲۶ به نقل از ابن جوزی

۲- در بعضی نسخ به جای صَلِّ می‌باشد

۳- مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷، تذكرة الخواص ص ۱۰

أولاً من رأى القرد الذي سَهَقَ به جيهاد أمير المؤمنين أتاناً<sup>(۱)</sup>  
و حبار در مذمت یزید بسیار است سیوطی در تاریخ الخلفاء، در رسول  
خدا ﷺ روایت کرده که فرمودند  
لا يزال أمر أمتي قائماً بالسنط، حتى يكون أول من يقتل رجلاً من بني أمية يقال له  
يزيد<sup>(۲)</sup>

و هم از ابوالمرداء نقل کرده که گفت  
سمعت النبي ﷺ يقول أول من يبدل عُنْتِي رجلاً من بني أمية يقال له يزيد<sup>(۳)</sup>  
و بالجمله مدت سه سال و نه ماه خلافت کرد در سال اول سنط بن حود شهید  
کرد جناب سید الشهداء علیه السلام با جماعی در آل ابوطالب و غیره، چنانچه به تفصیل  
در منتهی الآمال رقم شد و در سال سیم سلطنت خویش که سنه ثنیت و سیم  
هجری باشد واقعه حرّه اتفاق افتاد، و جمع کثیری از اهل مدینه با چند نفر از اولاد  
ابوطالب در آن واقعه مقتول شد، و قصیه آن مدغم در مروج الذهب و تذکره سبط و  
غیرهما به طور اختصار رقم می شود

\* \* \*

۱- مروج الذهب ج ۳ ص ۷۷

۲- تاریخ الخلفاء جناب مستوراد طی ص ۲۸ و تظہیر القلوب ط فائز ص ۶۴، الصواعق المبرقة ص ۲۷۱

۳- بقا الصدور ج ۲ ص ۲۲۴، الصواعق المبرقة ص ۲۲۱

### نکر واقعه خزه و احراق بیت

بدان که چو ، ظلم و طعنان یزید و عمال دو عالم ر مرگرفت و حق و فجور او بر مردم ظاهر گشت ، و هم بعد از شهادت امام حسین علیه السلام در سال شصت و دوم جمعی از اهل مدینه به شام رفتند و به عین الیقین مشاهده کردند که یزید پیوسته مشغول است به شرب حمر و سنگ باری و حلیف عمار و طبایر و آلات بهو و لعب می باشد ، چو برگشتند به مدینه اهل مدینه را به شایع اعمار یزید حبار کردند مردم مدینه عامل یزید ، عثمان بن محمد بن یی سفیان ، با مروان الحکم و سایر امویین از مدینه بیرون کردند و سب و شتم یزید را آشکار کردند و گفتند کسی که قاتل ولاد رسول صلی الله علیه و آله و ناکح محارم ، و نازک صلاه و شارب حمر است لابد حلافت ندارد

پس با عبدالله بن حنظله «عیل الملائکه» بیعت کردند ، پس خیر چون گوشه زد یزید پدید شد ، مسلم بن عقبه <sup>۱</sup> صری که تعبیر او به «محرم» و «مصرف» کند ، با لشکری مروان از شام به جانب مدینه گیل داشت مصرف بن عقبه با لشکر خویش چو نزدیک به مدینه شد ، در مسنگستان مدینه که معروف به «حره

۶. کامل ابن اثیر است که: یزید خواست عمرو بن سعید [بن عاصی الاثدق] را بر سر به جنگ اهل مدینه و الحاد نکرده پس خواست که ابن زیاد را روانه نماید و بول نکرده و گفت: والله لا یجمعهم للفاسق قتل ابن رسول و غزو الکعبه فبعت اهل مدینه بن عقبه الأموی. و هو شیخ کبر من بنی قلدمله. و قبل ان معاویه فذل یزید، ان لك من اهل المدینه یوماً فان عمار فارهم بنسب من عقبه فانه یول قد عرفت صحیحته مؤلف علیه السلام (الکامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۱۰۱)

واقم<sup>(۱)</sup> است و به مسافت یک میل از مسجد سرور انبیاء علیهم السلام است رسیده بودند که اهل مدینه به دفع پشان بیرون شدند، لشکر یزید شمشیر در میان پشان کشیدند و حرم عظیمی واقع شد و جماعت بسیاری از مردم مدینه معنور گشتند، و پیوسته مروان بن الحکم، مسافر را تحریص بر کشتن اهل مدینه می کرد تا آن که مقتل عظیمی واقع شد و مردم مدینه را تاب مقاومت نماند، لاجرم به مدینه گریختند و پناه به روضه مطهره نبوی صلی الله علیه و آله بردند و قبر منور آن حضرت را ملاد خود قرار دادند

لشکر قشرب [ = مسم بن عقبه ] سیر در مدینه ریختند و به هیچ وجه آن بی حیایا احترام قبر مطهر را نگه نداشتند و پادشاهان خود داخل روضه نبویه شدند و اسبهای خود را در مسجد رسول صلی الله علیه و آله جولان دادند و پیوسته از مردم مدینه کشتند تا روضه و مسجد پر از خون شد و تا غیر رسول صلی الله علیه و آله خون رسید، و اسبهای پشان در روضه که ما بین قبر و مسیر سب و روضه ای است از ریاض حبس، روث و بول کردند، و چندان از مردم مدینه کشت که مدائسی از شهری روایت کرده که هفتصد نفر از خود را من از قریش و بصر و مهاجر و موالی کشته شد، و از سایر مردمان غیر معروف از ربا و مرده و حر و عید عدد منوالین ده هزار تن به شماره رفت

ابوالفرح گفته که او ولاد بو طالب دو تن در واقعه حرّه شهید گشت یکی بویکر بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، و دیگر عواصم و او نیز فرزند عبد الله بن جعفر برادر عون اکبر است که در کربلا شهید گشت و مادر و حمایه دحضر مسیب بن نجیه است که به جهت جوانخواهی امام حسین بر این یاد حروح کرد و در عین ورده کشته شد<sup>(۲)</sup>

مسعودی فرموده که جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام نیز در واقعه حره

۱. نگاه کنید به: معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۹، مرآة الاطلاع، ج ۱، ص ۳۹۶ و ۳۹۷، و ج ۵، ص ۲۷۲

۲. مقاتل الطالبین ص ۸۷ و ۸۳



نحوه این حجر بزيادة «الذئاب» بعد الکلاب

و بالجمله، چون مسرف از قتل و ربا خوردحت، مودم ر به بيعت بريد بر عهد عيوديت و بندگی خواند و هر که اين می کرد و می کشت، حامی اهل مدینه جر امام زين العابدين عليه السلام و علی بن عبدالله بن عباس از ماس حال اقرار بر بندگی بريد کردند و به اين مطلب بيعت نمودند.

و اما سبب آن که مسرف قصد حضرت علی بن الحسین و علی بن عبدالله بن عباس نکرد آن بود که چون خویشان ماسری علی بن عبدالله در میان لشکر ماسر جای داشتند، مسرف را در پناه او جمع شدند و اما حضرت معجده عليها السلام پس پناه به هير پيغمبر برد و خویشش ر به آن چسباند و اين ده [را] خواند

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا أَظْلَلْنَ، وَ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا أَتْلَلْنَ، رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَ أَقْرَأُ بِكَ فِي تَحْفِيزِهِ أَسْأَلُكَ أَنْ تُؤَيِّسَ خَيْرَهُ، وَ تَكْفِي شَرَّهُ <sup>۱</sup>

پس به جانب اس عصبه رفت و پیش آن که آن حضرت بر او وارد شود، آن مسموم در کمال غیظ و عصب بود و بر آب جناب و باه کرام، و [عليهم السلام] سوا می گفت، چون آن جناب وارد شد و نگاه مسرف بر آن حضرت افتاد، چندان ترس و رعب از آن حضرت در دل او جی کرد که بره او را فراگرفت، و از برای آب جناب به پا حاست و در پهنوی خویش جای داد و در کمال حصويع عرض کرد که حوائج خود را بخواهید، هر چه بخواهید قبول است، پس هر که آن حضرت شفاعت کرد مسرف به جهت آن حضرت ر او در گذشت و مکرمأ ر برد او بیرون رفت و بالجمله، این قصیه ر سنی و شیعه در کتب خود برده کرده اند و هو عیش در ماه دی حجه سال شصت و سیم هجری سه ماه به مرگ بريد مانده بود <sup>۲</sup>

۱- المبیقة المجادیة دعای ۱۵۷

۲. و ذکر این فتنه می کتاب الامامة و السیاسة و فقه المذاهب و ما ذکر همه فتن و اوّل دور انتهیت و العرب فائمه دور پس عهد الاثنین ماس ترکوا فی المازن من ائمان و لا حنی و لا رقتی الا تقض صوفیه حتی العماد و الدجاج کانو

## [ تاخت و تاز به كنه ]

و چو با مسرف بن عقبه ز كار مديحه خارج شد به فصل دفع عید الله بن ربيع و اهل  
مکه به امر پريد عديم مکه شد و عید الله بن ربيع از کسانى است که بعد از سرنگ

شد پادشاهى، فدايى دار محبة بن مسلمه فصاح الشاه. فاقبل ريد بن محمد بن مسلمه إلى القلوب. فوجد عسرة  
ينهبون فقاتلهم وجمع جلاى من اهلته حتى قتل الشاميون جميعا و خلص عهده. فادعوا فالتوا منهم من بشر  
لاعد. فيها و اهل عتبه التراب. ثم اقبل ثم من اهل الشام، فقاتلهم أيتا حتى قتل يد بن حنيفة أربعة عشر  
رجلا. فطربه بالسيف منهم أربعة هي وجهه و ازم فوسعيد العدري بيته فخلع عليه خر من اهل الشام فقالوا اني  
الشبح من اشد فقال، ابو سعيد العدري صاحب موبله عليه السلام فقالوا: و ذلك سمع منك بهضتك اعذب هي  
ركك قاتلا و قتلنا عا و ازوم بيتك ولكن اخرج لنا ما عندك قال والله ما عدي مال فنتقو لحينه و نبروه  
خرباب، ثم خدوا كلمه و جدوه في بيته حتى الصوزح و حتى روج حمام كالى له

و كان جبر بن عبيد بن عبيد بن دهب بصره فجلس بسبي هي بعض اذنه المدينة و هو يقرر، من من امانه الله و  
رسوله فقال له رجل، و من خاف الله و رسوله فقال سمعت رسول الله عليه السلام يقول، من اذاع السدينة فقد حاف ما  
ابن سبي. فعمل عتبه رجس بالميف يفتكه فرامى عليه مروان عاجاره و امر أن يدخله سرله و يلقى عليه بايه  
ثم ذكر قتل جماعه من الاشراف مير الى أن قال، مبلغ عده عتبه الحره يوفد من فريس و الأنصار و المهاجرين و  
وجوه الناس لك و سبع ماء و سائرهم من ثمان عسرة الامى. سوى النساء و الصبيان

قال ابو معتز دخل ربيع من اهل الشام على امراء قنساء من ساء الانصار و معي صتي لها فقال لها، من من مال؟  
قالت لا و فته ما ركو لي عيت فقال واه لمرجس الي ميا هو لاقتكك و صيتك هذا فقال له و ريك شنه ولد  
من عتبه كسبه الانصارى صاحب بولطه عليه السلام و قد بايعت رسول الله عليه السلام معه يوم بركة الشجرة عني ان لا  
اذني و اسرى و لا اقتل و لا لي و ابي جهنم اقربيه عدايتي سينا و اتى الله ثم قال لا ينها بايى و الله لو كان  
عندي شىء لا مدينتك به قال عاصم بن ابي و الكندي هي عمه هجده من حدرها فضر به الحائط ما نثر  
دماعه في الارض، قال. فلم يخرج من البيت حتى اسود نصف وجهه و صار مالا

و قال هي ذكر موت مسلم بن عتبه انه ارسل من المدينة بن يد ماله و هو بجوده نفسه فمات فدمع هي بوه  
الملك فلما جرد القوم هند تها و ولد ييد بن عتبه بن ريمه و كاتب من وراء البحر لمرقب موده هبست  
هند عتبه انتهت الى لعمده و وجدت اسود من الاسود متلوها هي هبته فأتها فاه. فتهيه. ثم لم تر به حتى لنحي  
لها عنه فصبته على المستحل اصلاح بر اساس الامانة و السيادة جندى سوات. طي ار من ١٢٥ تا ١٢٦

قلت و يزيد بن عتبه المذكور هو الذي قتله مسلم بن عتبه لثقله يان. كنهه برجه و رعدا من قوى السرير فقتله و  
كان يريد بن عتبه يدنه ان اسمه روج النبي عليه السلام و كان ابن ييد جاء به عمرو بن عثمان ييد من حده من خمسة  
لعمده و سيقا ان يرده اليه و حكى ابن قتيبه في موضع حر بن ابراهيم ييد بن عتبه لما سبها مسلم بن عتبه  
اسرعت عليه النار و الحطب الحفاته و تقفها و علفها بالشجرة. و كل من مر عليه يرميه بالعمارة مؤلف الله





معاویه بن ابی سفيان پريد در بياورد و ملازمه كعبه را اختيار كرده مردم را به سحت خویش می خواند ، چون مُسَرَف راه مَكَّه پيش داشت در موضع معروف به قُدَيْد<sup>(۱)</sup> به دروگات دورخ شتافت

و كان مسلم بن عقبة يريده و ما عمل بالمدينة في واقعه العزة كما كان يُشيرين أوطاه لمعاوية و ما عمل بالعجرا و اليمن « من أثمته أياه معا ظلم »

سهي كما كانت أواثب سهي و فعل مثل ما فعل

حصين بن نمير پس از او امير لشكر شد و به آن گروه به مَكَّه رفت ، و دور مَكَّه را حاطه كرد ، عبدالله بن زبير با مختار بن ابی عبیده<sup>(۲)</sup> و جمعی ديگر كه با عبدالله بيعت كرده بودند پناه به خانه حنظل بردند ، پس لشكر شام در بالای كوه های مَكَّه كه مشرف بر خانه ها و مسجد الحرام است اجتماع كردند ، و تبعيه محبين نمودند و پيوسته سنگ و نعل بر مَكَّه و مسجد می افكندند ، و خانه ها را پسه و كسان به نعل آلوده می ساختند و بر خانه حنظل می انداختند ، آن كه كعبه معظمه بسوخت و پاي آن مهدم گشت و ديوارهای آن درهم ريخت ، و ششهای گوسفندی كه به جهت هدای اسماعيل عليه السلام آمده بود و بر سقف آویخته بودند ، هم سوخته شد ابو حنظه مدیسی گفته

ابن عُمر يمشي من تزلي قَدْ خَرَقَ النِّقَامَ وَالْمَصْلَى

و ابتدای بن واقعه در روز شنبه سيم ربيع الاول سال شعب و چهارم<sup>(۳)</sup> يارده روز به مرگ پريد مانده بوده ، و بالجمعه از آسیب سنگ و آتش و شمشير و سحر ظلم تعدادي لشكر شام ، كار بر هل مَكَّه سحت شد ، و آن كه خدای عزوجل پريد را مهلت نداده به جحيم پيوست ، خیر مرگش به مَكَّه رسيد ، حصين بن نمير دست از جنگ برداشت و در طريق مهاده با ابن زبير پادداشت و با لشكر خویش به جانب

۱ - قلعه بر وزن دجبل منزلی است ما بين مَكَّه و مدینه

۲ - ابو عبیده

۳ - نگاه كنيد به اخبار مَكَّه ج ۶ ص ۲۰۴ ، مروج الذهب ، ج ۲ ص ۸۰ و ۸۱ به نقل از منابع الفضل ج ۲ ص ۱۳۸

شام روانه شدند و اهل مکه در اسب ایشان رحمت شدید<sup>(۱)</sup>

در احیاء الدواب است که یزید در ماه ربیع الاول سنه ۶۴ به مرض ذات الجنب در حوران در دیار رقت، جنازه‌اش را به دمشق آوردند و در باب صغیر او را دفن کردند، و فیروز یک مریضه می‌داشت، و سیر عمرش به می و شمشه مال رسیده بود، و خلافتش سه سال و به ماه طول کشیده (انتهی)<sup>(۲)</sup>

### تذکره و تسجیل<sup>(۳)</sup>

یادان که در تحویر یزید ما بین عثمانی اهل سنت خلاف است، خصم بن حبیل و جماعت بسیاری بخویر یزید کرده‌اند، بلکه بن الحوری در این باب کتابی نوشته مد سوم به کتاب المزد علی المتعصب العبد المانع عن یزید<sup>(۴)</sup> اگر چه شایسته بود که در اتم پیغمبر ﷺ خلاصی واقع شود در این که اگر کسی جنگر گوشه رسول ﷺ را بکشد، و حال او را اسیر کند و به اطراف و سواحلی جوش اسیران کفار بی رعایت احرام بگرداند، و آن چه شایسته هیچ مسلمی نیست در حق ایشان بکند، البته چنین کسی را مستوجب یزید دانند، لکن با وجود این، عراقی که لاف مقایع شریعت می‌زند، بلکه دعوی وصول و شهود در د و خود را سرچشمه علم و عمل، و واضح به اقصی مراتب می و عمل می‌داند، صغ اکیده و تحریم سندی<sup>(۵)</sup> یزید کرده، گروهی بعد از او بر منایع او کرده و حلف از صیرت ظاهر و نموده تحریم یزید نموده‌اند

و عبارت عراقی در این مقام در کتاب آداب اللسان در محله ثالث حیاء العلوم<sup>(۶)</sup>

۱ تاریخ الخلفاء، موطی ص ۷۹، الامامه والسیاده ج ۲ ص ۲ - حبار مکه ج ۱ ص ۲۵ به نقل از مقام القفل ج ۲ ص ۱۲۸

۲ - حیاء النبوه ج ۱ ص ۹۶ و نیز نگاه کنید به وقایع اللؤلؤ ج ۱ ص ۱۴۷

۳ - نکه تنبیه الصدور ج ۲ ص ۲۲۲ به بعد

۴ این اثر با تحقیق آقای شیخ محمد کاظم محمودی در سال ۱۳۶۴ هجری قمری رسیده است

۵ - حیاء العلوم ج ۳ ص ۹۶ در آیه هشتم از آفات زبان و قیام الامیان ج ۲ ص ۲۸۹

و در تاریخ ابن خَلکان در ترجمه عینی بن محمد طبری مشهور به «الکتاب»<sup>(۱)</sup> و در  
حیات الحیوان دمیری<sup>(۲)</sup> در لفظ «فهد» و غیره منظور است

و خلاصه کلام او آن است که در جواب سائل از بعض یزید و از صحت قتل  
سیدالشهدا علیه السلام به دست او و از خواجوا مرحوم بر او می نویسد که بعض مسلمانان خایر  
نیست و یزید مسلمان است و سبب قتل یا امر، یا رضای به قتل حسین علیه السلام به او  
دادن سوء ظن به مسلمین است و به حکم کتاب و سنت حرام عیب و هر کس  
گمان صحیح این نسبت کند در عایت حماقت است، چه گر سنیانی یا اموی یا  
فروری در این زمان کسی را بکشد، پی برودن به حقیقت آن که قاتل یا آمر یا راضی که  
بود اگر چه آن سلطان نزدیک او باشد و مشاهدۀ و نماید معذور نیست، فکیف به  
این که زمان بعید و مکان شاسع<sup>(۳)</sup> باشد و فریب چهارصد سال گذشته باشد که  
این امری است که حقیقت و هرگز معلوم نخواهد شد، و با عدم علم باید حس  
ظن به اهل اسلام داشت و بدو صی که بر مسلمانی قتل مسلمانی لابد شود برد و افساخره،  
موجب کفر نیست، و فوائد بود که قاتل بعد از بویه نمیرد، و لعن کافر بعد از بویه خایر  
نیست، فکیف به قاتل، و چگونه معلوم شود که بیه بویه بگردد، پس حق هیچ مسلمان  
خایر نیست، و هر که او را لعن کند فاسق و معصیت کار خواهد بود، و اگر بعضی از هم خایر  
باشد و منکوب کند از شمار خاصیان محسوب خواهد بود و اگر کسی در سادی<sup>(۴)</sup> یا م  
حیات لعن ابلیس نکند مسؤولیت نخواهد داشت، و اگر بعضی کند سؤال دارد، چه  
معلوم بعید از رحمت الهی است و او کجا معلوم می شود که او دور است، و اخیر  
به او بحر صی<sup>(۵)</sup> به چهار عیب است مگر در حق کسی که به کفر مرده باشد

و اما ترجمه بر یزید خایر است بلکه مستحب است، بلکه داخل در عموم «وَاللَّهُمَّ

۱- روایات الامین، ش ۴۳

۲- حیات الحیوان، ج ۲ ص ۳۰۷

۳ دور

۴ تمام مدت

۵- معنی حدسی گفتن غمنا و دروغ

اَشْعَرُ يَلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ۚ اَسْبَ كَهْ دَر هَر مَنَارِ مِی حَوَائِمِ ۚ یزید مؤمن بوده است!،  
 این است ما محصل تحمیلِ حرالی، و حَقّاً که بر مسلم موالی اهل بیت بسیار گران  
 می آید که کسی دعوی ایمان یزید کند که فرید بن پیغمبر ﷺ را یکشب، و رنای و  
 دختران ایشان را بر شرهای بوهیه از شهر به شهر و صحرا به صحرا مانند اسیران  
 ترک و کابل شهره آفاق و انگشت نمای حجر و عراق کرد، و سر پسر پیغمبر را در  
 ملأ عام گاهی بر در خانه آویخت، و گاهی بر عطش نهاد و شراب خورد و ریاضی  
 شراب ر کنار او ریخت و اظهار مسرت کرد و شادمانی نمود و لب و دندان او را در  
 اسبهر و بتحقیق با چوب خیران بکوفت که اعظم عصائست است نزد انسان عیور  
 یا لتعصب، چنین کس مؤمن است و دعاء برای و مستحب است ۱۹

سی عجب است از حرالی که کافه علماء سنت او را صحیح الاسلام می دانند،  
 یزید را مؤمن و مسلمان دانسته و حق و حرام، و حال آن که مسلمان بودن یزید  
 اوّل کلام است، چه افعال و افعال او هر یک دلیل کفر و است با این که سببی برای  
 اتعان او به اسلام نیست  
 اما دلالت افعال او

پس او صبح [از] آن است که ذکر شود، و کسی که مراجعه کند به ذلمات و اشعار  
 او، بر او این مطلب هوید خواهد شد، و این مختصر را مجال بسط نیست، لکن من  
 بابت نمونه به جری او آب اشاره می شود، از جمله اشعار او که دلالت بر کفر و ردیف  
 او دارد این شعر معروف است که در صفت حجر گفته

شُئِنِي كُفْرُ بَرَجِهَا قُفْرُ دُنِّي ۚ      ۚ مَشْرُقُهَا الشَّقَاۗءُ وَ مَغْرِبُهَا نَفْسِي  
 فَإِنَّ حَرَمَتَ يَوْمًا عَلَى دِينِ أَحْمَد      فَخَذَّاهُ عَلَى دِينِ الْمَسِيحِ تَبِي مَرْيَمَ

و جماعتی از مورخین گفته اند که بعد از ورود اهل بیت ﷺ به محبس آن

آنست از فاتبا یزید یزید

قل من لا جبر لمن یزید

وله الله سبحانه ذاك یزید

زاده الله سبحانه و عذاباً

میشوم این اشعار را تملک کرد که سجلی است بر کمر او

كسِيتُ هَـبِثُ بِالسُّمِّ مَالًا      عَجِثُ جَاءَ وَ لَا وَخِي نَرَلَا  
لَسْتُ مِنْ خَشِيفٍ بِنَ لَمْ أَتَقَبْ      مِنْ بِي أَتَقَبْ مَا كَانَ قَعَل  
لَيْتَ أَشْبَعِي بِسَدْرِ شَهْدَا      جَزَعُ الْخُرُوجِ مِنْ دَفْعِ الْأَسَلِ  
لَا هَلْوَ وَ اسْهَلْوَ مَرَحًا      ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَكُلْ<sup>۱۱</sup>

و هم از دیوان او مقفول است و سمیع این الخوری شهادت به او داده و در کتب مقاتل معروف است که بعد از ورود اهل بیت به شام و اشراف بر محله جیرون که محار در جامع اموی است، این دو بیت که از کفر دیرین و عاف پیشین حیر می دهد انشاد کرد

لَمَّا بَدَتْ لَكَ الْخُمُولُ وَ أَشْرَقَتْ      يَلَاكَ الشُّمُوسُ عَنِ رَبِّي جِيْرُونِ  
نَبَّ الثَّرَابُ فَلَقْتُ نَحْ أَوْ لَا تَشِعْ      فَلَقْتُ فَضِيْتُ مِنَ السَّجِي دُيُومِي

و هم از یرید است

مَعِثُ السُّدَعَانِ قُرُومَا      وَ اسْمَعُوا صَوْتَ الْأَغَانِي  
وَ اشْرَبُوا كَأْسَ سُدَامِ      وَ انْزُكُوا ذِكْرَ الْمَعَانِي  
سُفَلَّتْنِي سَعَةُ الْعَبْدَانِ      عَنِ صَوْتِ الْأَذَانِ  
تَعَوَّضْتُ عَنِ الْحُورِ      عَجُورًا فِي الدَّرَسِي

إِلَى حَيْرِ دَنَكِ<sup>۱۲</sup>

اما دلاک فعال او بر کمر او

پس کهایت می کند نخل سید الشهداء علیه السلام که ریحانه پیمبر صلی الله علیه و آله و سید شباب<sup>۱۳</sup> اهل جنب، و محبوب حبیب خداست علاوه بر آن استخفافانی که به عترت ظاهره

۱ - تذکره العوام، ص ۲۷۶ حاشیة الطالبین ص ۶۲، البدایه و النهایه ص ۹۲ و ۹۷ و ۲ اختلاف ص ۶۸

البدایه و النهایه ج ۶، ص ۶۴

۲ - تذکره العوام، ص ۳۰۰ و ۳۰۱

۳ - جوانان

بعد رفتن جگر گوشه کار رسول ﷺ کرد، از بهت<sup>(۱)</sup> و آسرو و جلت به دیر، «یس  
معهن من حمانهن حمی و لا من ولاتهن ولی یتصق وجوههن الفریب و البعید و الشریف  
و الوضیع»

این جورى در رساله رد هر متعصب عنید گفته: ایس العجب من فعل عمر بن سعد و  
عبیدالله بن زید [بما صموا و اتوا إلى أهل بیت رسول الله ﷺ من عظیم الأجرام] و إنما  
العجب من حدلان یزید و صریه بالتغصب علی شیه الحسین علی و إعدائه علی المدینه  
أفیعور ان یفعل هذا یا الخوارج؟ أو لیس فی الشرع أنهم [یصلی علیهم و] یدفون؟<sup>(۲)</sup>  
أما قوله بی أن سیهم<sup>(۳)</sup> فأمر لا یقع<sup>(۴)</sup> لفاعله و معتقده باللعنة، و لو أنه احتتم  
الرأس حی و صوله [الیه] و صلی علیه و لم یشک فی طسب و لم یصریه بشیء ما  
الذی کان یصره و قد حصن مقصوده من القتل؟ لکن أحماد جاهلیه و دینیه ما تقدم من  
اتشاده [عمر ابن الزبیری]

بب اشیاخی بیدر شهدو<sup>(۵)</sup>

و همچنین دمیل کفر و سب و فحش و حره<sup>(۶)</sup> و انتهاک حرمت رسول ﷺ و دیگر  
همک کینه معظمه چنانچه حملاً به هر دو مطلب اشاره کردیم  
و فعل شده که بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء علی ابن عباس به یزید

۱- مراب

۲- اصل و إحداه [إسالة الشریف] الی المدینه. و قد تقررت بحه بلوغ الغرض القاصد

۳- در نسخه چایی آن اهیهم و ظاهر این صحیح را است درباله آن در نسخه یابی این است تأمر لا یقع لفاعله  
و معتقده الاللعنة. ص ۵۳.

۴- در چاپ کتابت روسی سرگزیه و نیز چاپ داوری لا یقع

۵- یعنی کار عمر بن سعد و ابن زیاد عجیب است، تعجب در پیشانی یزید است چوب رد او بر آتش حنین و  
عند خربش در مدینه آیا بی کار در سرخ حنی نسبت به خوارج جاز است؟ یا دستور شرع این بود که کینه  
به خاک سپرده شوند؟ ازنگاه گو گفته بودم آنها اسیر می گشت برای فاشی کار و معتقد به آن سبب لعن می شود اما  
اگر او هنگام آمدن سر ابی عبدالله احترام می کرد و نماز از می خواند و در پشت فرانس می دند و یا چوب آن  
را می برد چه بانی بر او قاتل او به مقصودش که کسین حضرت باشد سبید میزد و بی کینه های جاسطی  
می گذاشت و دافش هم اشماری که گذشت لب اشیاخی

مکتوبی نوشت که یک فقره از او این است

و إِنَّ مِنْ أَكْظَمِ الشَّمَانَةِ حَمَلُكَ بِاتِّسَاقِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَطْمَانِهِ وَحَرَمِهِ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ، أَسَارَى مَجْلُوسِينَ مَنَاصِيرٍ، تَرَى النَّاسَ تُدْرِكُهُ عَلَيْهِ، وَأَنْتَ قَدْ فَهَرْتَنَا وَاسْتَوْلَيْتَ عَنِّي آلَ رَسُولِ اللَّهِ وَفِي ظَنِّكَ أَنْتَ أَخَذْتَ بِثَارِ أَهْلِكَ الْكَفَرَةِ الْفَجْرَةَ يَوْمَ بَدْرٍ، وَأُظْهِرْتَ الْاِتِّقَامَ الَّذِي كُنْتَ تَخْفِيهِ - الخ

و مسعودی در مروج الذهب گفته که فرعون در رحبت خود اعدل از یزید بود<sup>۱</sup> و ولایت او سنگ بزرگی بر اسلام شد ابو العلاء معری گفته

أَرَى الْإِسْلَامَ سَقَطَ كُلُّ تَكْرٍ  
وَمَا أَنِّي أَنجَانِي مَسْتَرِدٌ  
أَلَيْسَ لِرَيْشِكُمْ قَتْلَتْ حُسْبِيًّا  
وَكَا عَمَى خِلَافَتِكُمْ يَرِيدُ

و بالجمله شرح کمر و رید و اتحاد یزید و الشعر کمر امیر او و لعنت کوردن ابو العرج جویری و ز در میر بغداد در کتب مشهور است

و جماعتی از حل سب و جماعت نیز اعتقاد به کمر یزید کرده اند.<sup>(۲)</sup> چنانچه این حجر در صواعق گفته است که حل سب اختلاف کرده اند در کمر یزید، طائفه وی و کافر دانسته اند به جهت کلام سبط بن الحوری و حر و که گفته اند مشهور آن است که چون سر مبارک را آوردند اهل شام فرهم کرد و با حیران می برد و بر پیات بخواند «لَيْتَ أَشْيَاخِي» الخ آن گاه کلام این جویری را که ما نقل کردیم به توسط کتاب تذکره سبط و نقل کرده و مذهب مجاهد و امام احمد و ملا علی قاری میر بر کمر یزید است، و کلام تفتارانی هم قریب ذکر خواهد شد آن شاء الله تعالی و بالجمله، این مذهب از بدع زوابع نیست

و اما این که عراقی نسبت قتل یا امر یا رضای به قتل جناب امام حسین علیه السلام به یزید دادن سوء ظن دانسته، بسی مطلب عجیب ذکر کرده، و ملا سعد تفتارانی که

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۷۸

۲- علمای بسیاری بن یزید را مجور کرده اند از جمله روح البانی ج ۸، ص ۱۲۵ و سبائل مدح ص ۳۶۸، تذکره

الغوامص، ص ۱۶۲، السيرة العلية، ج ۶ ص ۷۶.

صیب فصل او گوشر جہاننامہ پر کردہ ،، کہ یہ مؤلف ہیں جواب را کردہ

در شرح عقاید اسمیہ گمته

الحق أن رغب يريد بقتل الحسين عليه السلام واستبشاره بذلك، وإهانتة أهل بيته رسول الله [صلى الله عليه وآله] متاوانر معناه وإن كان تفاصيله واحداً فنحن لا نتوقف في شأنه من في «عدم ظ» إيمانه، فعنه الله عليه و على أنصاره و أعوانه

خلاصہ ان کہ رغب و استبشار و فرح پرید بہ قتل حضرت سید الشہداء علیہ السلام و اہانتہ او اہل بیت رسول را از جملہ اموری است کہ بہ توانر معنوی ثابت شدہ ، اگر چہ تفصیل او بہ جبر آحاد نقل شدہ باشد ، نظیر شجاعت علی علیہ السلام و سخاوت حاتم و مدد در شأن و عدم ایمان او توغی مدبریم ، یعنی و اکافر می دانیم (لعب حدای بر و باد و پر پاوان و معینان [و])

و ہم در شرح مقاصد می گوید

ما وقع بين الصحابة من المعاريات والمشاجرات على الوجه المسطور في كتب التاريخ، والمذكور على السنة الثقات يدل بظاهره على أن بعضهم قد حاد عن طريق الحق وبيع حدة الظلم والفسق، وكان الياشع به [عليه] الحق والعدل والفساد والحسد والبغاد، وطلب الملك والرياسة، والميل إلى الفئات والشهوات، إذ ليس كل صحابي معصوماً ولا كل من لقي النبي صلى الله عليه وآله بالخير موسوماً إلا أن العلماء لحسن ظنهم بأصحاب رسول الله ذكروا لها محاسن وتاويلات بها تليق وذهبوا إلى أنهم محفوظون عما يوجب النصيل والتسبيح، صوناً لقائد المسلمين عن الرجز والفضالة في حق كبار الصحابة سيما المهاجرين منهم والأنصار والمبشرين بالقواب في دار القرار

و اما ماجرى بعدهم من الظلم على أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله فمن الظهور بحيث لا مجال للإحصاء ، من الشاعة بحيث لا اشتباه على الآراء ، إذ يكاد يشهد به الجماد والعجماء ، و يكي له من في الأرض و السماء و يهد منه الجبال و نشق الصحور ، و يبقى سوء عمده



على كثر الشهور و مر الدهور ، فحمد الله على من يأسر أو رضي أو سعى ، و لعذاب الآخرة  
أشدّ و أبقي

پای قیل قمس صماء المذهب من لا يجوز الفن على برید مع علمهم بآنکه يستحق ما  
یرید عنی ذلك و یرید؟

قلت: تعاسياً عن أن يرتقي إلى فالأعلى فالأعلى، كما هو شعار الزوال من عسى ما يروى  
في أدعيتهم، و تجري في أدينتهم، فرأى المشغول بأمر الدين إجماع العوام بالكلية طريقاً  
إلى الاقتصاد في الاعتقاد، بحيث لا تنزل الأقدام عن السواء، و لا تصل الأفهام بالأهواء، و  
إلا عسى يخفى عليه الجواز والاستحقاق؟ وكيف لا يقع عليها الاتفاق إلى آخر ما قال<sup>۱</sup>  
ز این کلمات واضح شد که بن علامه عظیم الشان هل سمعت اصراف کرده به  
ظهور فسق و ظلم ناشی از حقد و عداوت و صحنه، و به این که ظلم بر اهل بیت به  
حدی است که جمادات و حیوانات را به شهادت در آورده و سکنه آسمان و زمین  
را به گریه در ورده، و علماء سب متعبد بر نفس برید، و جمع، به جهت این است  
که او یرید به سیرین تعدی و سرایت نکند

و اما این که عوالی گفته ۱ چگونگی معلوم می شود که برید توبه نکرده، جواب او  
آن است که ظهور اصراف او در توهین اهل بیت بعد از قتل و اسیر او و محالست او  
در مجلس شراب تا این زیاد و امر ساقی به سقای او و مدح و به امانت و صاحب  
سر بودن در اشعار سبیه، گاهی است در ثبات مراد

و سبط بن الجوری شرح این قصیده را چنان نقل می کند که بعد از قتل امام  
حسین علیه السلام برید کس هرستاد به طرب بن زیاد، و اموال کثیره و حبس عظیمه به وی  
داد و جای وی در مجلس بود یک خود قرار داد و مکانی مرل او را رفیع داشت  
و او را بر زیاد خود داخل کرد و بدیم خود قرار داد، یک شب مست شد و به معنی  
گفت عذرا بحوان و برید بدیهه این شعر را انشاد کرد

استفتی شریةً تُروى مشاشي<sup>(۱)</sup> ثم صل فاستق مثلها ابن زياد  
صاحب السوء و الأمانة عتدي و لتصدید مسعبي و شهادي  
قاتل الخراجي أعصي حسينا و ميد الأعداء و الحساد<sup>(۲)</sup>

و از فتاوی کبیر که در اصور معصمه هل منت است روایت شده که

اكتحل پیرید يوم عاشورا یدم الحسين علیه السلام و بالانصد لیقر عیبه<sup>(۳)</sup>

یعنی آن که نوبه را او نقل شده و حکم کفر او ثابت است به دلیل بر خلافش قائم  
شود، و دلیل بر وجوب قبول نوبه هر گناهکاری نداریم، چه وجوب قبول نوبه  
عملی نیست، بلکه به موجب وعده است و پس وعده در حق پیرید نیست  
و لقد أجاد ابن الجوری حيث قال

و أیس العباس - و هو مأسور بیدر - مع النبي صلی الله علیه و آله التوم، فكيف بأبن الحسين علیه السلام؟  
و لما أسلم وحشي قاتل حمرة، قال به النبي صلی الله علیه و آله غيب وجهك قاتلي لا تحب أن أرى من  
قتل الأختبة و هذه الإسلام يحجب ما قبله، فكيف بقلبه أن يرى من دبح الحسين علیه السلام و أمر  
بقتله و حمل اهله على أكتاف الجمال؟ (انتهی) <sup>(۴)</sup>

کدام مسلمانانی را صبی می شود بر فرض محال اگر پیرید نوبه کرده باشد حدای او  
را پیامبر در این که حق هر مسلمانانی در حق او ثبات است، ولو بر فرض  
نفع، مسقط حق الله است نه مسقط حق الناس

و ما پس که عراقی گفته لعن هیچ مسلمانانی جایز نیست، ایس معصم یا عطل

۱- مشاشی - مرآتین است

۲- افکر القواصی ص ۳۰، مروج الذهب ج ۳، ص ۱۵۱

۳- یزید روز عاشورا با خون حسین علیه السلام مرغم کشید تا دیده اش روشن گردد

۴- الرد على المنتصب المذنب

۵- بسی وجه دیگر گفته ابن الجوری ناله عباس که در جنگ نام او را می شنیدند طالع طالع پیغمبر است پس با سالد  
حسین علیه السلام چه می کرد؟ و کسی که اسلام آورد (قاتل صبر) فرمود چهارم را در حق من دوست ندارم قاتل  
دوستان را، ایمن، و این اسلام گذاشته بر طمع می کند پس چگونه مقلید می شد اگر قاتل حسین و دسوس دهنده به  
قتل او و همو کینه خاندانش بر وی شران می چهار را می دید

است. حدی تعالی در قرآن معجیه چند حائفه را لعن کرده است که مشتمل بر عسائری می باشد که جمیع آن عسائری بر یزید مطبق است و معلوم می شود از بها جوار لعن یزید، به علاوه آیه شریفه «وَالشَّجَرَةُ الْمَعْنُونَةُ هِيَ الْقَرَابُ»<sup>(۱)</sup> که مجوز لعن جمیع بی امیه است چنانچه تحقیق آن بعد از این بیاید ان شاء الله تعالی و ما در اینجا اکتفا می کنیم به ذکر سه آیه شریفه.

آیه اولی و مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَدًّا فَعَرَّاهُ اللَّهُ خَالِدًا فِيهَا وِ عَصَابُ اللَّهِ عَلَيْهِ وِ لَهُ وِ أَعَدُّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا<sup>(۲)</sup>

آیه ثانیة فَبَلِّغْ عِسْتُمْ بِنِ بُولِيْتُمْ اَنْ تُقْسُوا هِيَ الْاَرْضِ وِ تُسْطَقُوا اَرْضَ مَكُّمُ اُولَئِكَ الَّذِي لَعْنُهُمُ اللَّهُ وِ اصْنَعْمُ وِ اَعْمِ اَبْهَارْهْمُ<sup>(۳)</sup>

این حورری از صالح بن احمد بر حبیل روایت شده که گفت: ما پدرم گفتیم که گروهی مر به مولایان یزید نسبت می دهد

پدرم گفت ای پسرک من مگر یزید را مؤمنی دوست می داری؟

گفتم چو نسبت نمی کنی ورا؟

گفت کی مرا دیدی که چیری را لعن کنم؟ آیا تو لعن نمی کنی کسی را که حدای تعالی در کتاب خود لعن کرده؟

گفتم کجای قرآن است لعن او؟ پدرم این آیه مبارک تلاوت نمود: فَبَلِّغْ عِسْتُمْ هِ الْاِلَیةِ) اَنْ گاه گفت: یا فسادای اعظم از قتل هست؟<sup>(۴)</sup>

آیه ثانیة بِنِ الَّذِي يُؤْذُوْنَ اِلَهِ وِ رُسُوْلَهُ لَعْنُهُمُ اللَّهُ هِيَ الدُّنْیَا وِ الْاٰخِرَةُ وِ اَعَدُّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْمًا<sup>(۵)</sup>

و تطبیق عسائری که دوین آیات است بو یزید محتاج به بیان نیست

۱. ابراه ۱۶۷، آیه ۶

۲. سوره صافات، آیه ۹۳

۳. سوره ممتد، آیه ۶۲ و ۶۳

۴. الصواعق العرقة ج ۲ ص ۲۳۵-۲۳۶ ترجمه المصنف المبرر ص ۱۵ - ۱۶

۵. احزاب (۳۳)، آیه ۵۷



علاوہ یہ اس آیت شریفہ میں اور کلام رسول ﷺ میں ثابت ہے کہ اس کا بروی  
 ابن الجوزی رحمہ اللہ قال من أخاف أهل المدينة [ظلماً] أخافه الله، و عليه لعنة الله  
 والملائكة والناس أجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً ولا عدلاً<sup>۶</sup>  
 و يريد أخاف أهل المدينة هي واقعة الحرّة كما صرح به جمع من العلماء و قرع سمعك  
 أنفأ

\*\*\*



۶ کسی کہ ہر سال بھل مدینہ ر شہادتیں پر آئے و ہر دو ہفتہ خدا و ملائکہ و ہمہ مردم پاک و خدا عی پندیرد او دو  
 روز بیاسد هیچ بازدارندہ علی از عذاب و هیچ پاموزی نہ و نایع المود، ج ۳، ص ۲۲۲ بقول ابن الجوزی

تحر خلافت معاوية بن يزيد<sup>(۱)</sup> بن معاوية و عبدالله بن زبير

چون ايام عمر يزيد بن معاوية به پايان رسيد و در روز چهارشنبه چهاردهم ربيع الاول سنة ۶۴ هجری اعمال خویش گردید، معاوية سرودش به جای وی نشست، و مدت چهل روز در شام صلوات کرد، پس در آن بر فرار مبر رفت و خطبه خواند<sup>(۲)</sup> و اعمال پدران خود را یاد کرد، و موافق روایات کامل بهائی بر جد و پدر خود نصب کرد، و در اعمال ایشان تیر حسرت، و گریه شدیدی نمود، آن گاه خود را خلافت ختم کرد

مروان بن حکم از پای مبر برحاسب و گفت: انحال که طالب خلافت پس، پس امر خلافت را به شوری بیفکن، چنانچه عمر بن الخطاب کرد با ابابلی<sup>(۳)</sup> و ابوبلی کنیه ای است که مستضعفین عرب را به او می خوانند.<sup>(۴)</sup>

معاوية در جواب مروان گفت: من خلاوت خلافت را بچشمیدم، چگونه ر می شوم که تمنی آورم آن را بچشم؟ و به قولی بن کلام را هنگام مرگ گفت، در و می که نمی آمیخه او او خوشتر تعیین حلیفه شدند<sup>(۵)</sup>

پس معاوية در مبروبه ویر آمد و در خانه بنشین و مشغول گریه شد، مادرش مرد

۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید اخبار الدول ج ۷، ص ۹۵: الجواهر الثمین ج ۱، ص ۸، دول الاسلام ص ۳۶.

۲- بحارالانوار ج ۲۶ ص ۱۹ مروج الذهب ج ۳، ص ۸۲

۳- تاریخ الخلفاء ج ۲ ص ۳۳۵، چاپ اول ط مصر ۱۳۲۲، تصحیح المصنفه ص ۱۳۲ ط مصر سال ۱۳۱۲

۴- المبدء والتاریخ ج ۶، ص ۱۷، تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۲۵۴، حیات الامیون الکبری ج ۱، ص ۸۸

۵- کامل جهانی ج ۲ ص ۲۶۰

۶- اخبار الدول، ج ۷ ص ۱۶

او آمد و گفت ای فرزید کاش حرفه حیضی بودم و ابیر کلمات میبَرَدِه مو  
 نمی شنیدم و به فویی گفتم کاش خوب حیض می شدی و به وجود نمی آمدی تا  
 چنین روزی از تو می دهم در جواب گفت ای مادر، دوست می داشتم والله که  
 چنین می بودم، فلاده این امر برگردان می نکنم آیا من ور و وین این کار را بر  
 خود حمل دهم و بی میه به حالات آن فائز شوم؟ این نخواهد شد<sup>(۱)</sup>

و سبب خلع معاویه خلافت را از خود، چنانچه شیخ احمد بن محمد حتی رحمه الله در  
 عده به مسابستی نگاشته آن بوده که روزی معاویه شنید دو تن از کنیرانش با هم  
 مدرعه می کنند و یکی از آن دو کنیر در بهیت حس و جمال بود، آن دیگری با او  
 گفت که جمال تو تکبر سلاطین را برای تو حاصل کرده کنیرک خوشرو و گفت چه  
 سلطنتی است بهتر از سلطنت حس و جمال؟ بلکه واقع سلطنت در او است، چه  
 او بر تمام مدوک و سلاطین حکمران است و تمامی پشان معهور جمال می باشد  
 کنیر دیگر گفت مگر در سلطنت چه خوبی و خیر است و حال آن که سلطان یا  
 استادگی می کند به حقوق سلطنت و سپاس از ربه خاصی آورد و بوجه در رعیت  
 می کند، پس با این حال لذت و راحتی را برای او نیست و پیوسته عیش او منقص  
 است و یا متابعت شهوات و اختیار بداد خویش می کند و نصیب حق سلطنت و  
 وعیب می نماید، پس چنین سبطانی مکانش در آتش است، پس از برای سلطان  
 راحت دنیا و آخرت جمع نخواهد شد

حرف کنیرک در دن معاویه اثر کرد و به این سبب خود را از خلافت خلع کرد  
 و بالعجمه، خوب معاویه خود را خلع نمود، طافه بسی میه، عمر بن معصوص  
 (فوهی ح ۲) مؤدب او را گفتند که تو او را به حق علی و بعضی امویه نادیب  
 کرده ای، او گفت چنین نیست، بلکه چیلی اوصاف این سخن را از او شنیدید و او  
 را گرفتند و رنده در گور کردند<sup>(۲)</sup>

۱- اخبار الدول، ج ۲ ص ۱۶ ویرنگه کتب به بحارالانوار ج ۳۶ ص ۱۸ و ۱۱۹

۲- حیات الامویة، ج ۱ ص ۹۴

و از پس بست و یحز روزی چهل روز دیگر بر معاویه دیا را و دایع کرد، و بعضی گمشتند که او را به شریعت رهبری مسموم کردند، و در آن وقت بیست و دو سال از عمر او گذشته بود.

پس وید بن عثبه بن ابی سمینان به طمع خلافت بر حاسب نا بر جداره و سمار گزارد، گاهی که تکبیر دوم نماز گفت او را یحیی رسید و به معاویه منعش ساختند، پس دیگری بر او نماز خواند، و در دمشق او را دفن کردند، و به مورت او دولت و سلطنت او کُل بوسقیان منعرض شد و به مروان و آل مروان انتقال یافت.

### [عبدالله بن زبیر و خلافت او]

مشکوف یاد که چوب یزید بن معاویه بر سر بر سلطنت شمس چند نفر از بیعت او امساع کردند. از جمله عبدالله بن زبیر بود که سر از بیعت او بر تافت و به جانب مکه شتافت، یزید بعد از فرغ از واقعه طلع و حژه لشکر و مأمور داشت که به دفع او به مکه بروند، و در ایامی که لشکر یزید با ابن زبیر مقاتلت می‌کردند یزید سپر درکات جحیم شد، و عبدالله بن زبیر در مکه پلا مرحم شد و دعوی خلافت کرد، حمله از مردم با او بیعت کردند و فی الحمله کار خلافت بر او مستقر شد.

آن‌گاه شروع کرد به تأسیس بید بیدالله،<sup>۱</sup> در آن هنگام هفتاد نفر از شیوخ شهادت دادند که این خانه را وهی که قریش با کردند به جهت آنکه اموالشان کم‌دست نمی‌کرد هفت دروغ از سعد اسداس حسنی از که بر هیم رضی الله عنه و اسماعیل رضی الله عنه با نهاده بودند کم کردند، ابن زبیر آن مقدار کاسته را بر بید خانه افزود و از برای خانه دو در هزار داد، یکی برای دخول و دیگری برای خروج.

این بیود ناوهی که حجاج ر جانب عبدالملک مروان به دفع بن زبیر به مکه شد و او را یکشت، و سایی که ابن زبیر در خانه کرده بود مهدم نمود و به همان طریقی

۱- نگارنده امپار مکه عن ۲۰۵ و مقام الفضل، ج ۲ عن ۱۳۸

که هریش با کرده بودند و در عصر رسول خدا ﷺ بوده بیا کردند، و از برای خانه یک در قرار دادند

و هم مکتشف باد، که در ایامی که یزید و معاویه بن یزید هلاک شدند این ریاض در بصره امارت داشت، مردم را جمع کرد و خطبه خواند و حبر مرگ یزید و معاویه را بدیشان داد و گفت یکی را امیر خویش کنید و با او بیعت کنید که با دشمنان شما جهاد کند و با مظلومان انصاف دهد و اموال شما را در بین شما قسمت کند

جماعتی از شراف بصره که در جمله آنها بود احصف بن قیس و قیس بن هیشم و مسمع بن مالک عبدی گفتند ما خبر مور سواران این کار بدانیم، الحال ما امیر باش تا مردم حبیبه برای خود اختیار کنند

عبدالله چون چنین دید کاغذی برای عمرو بن حرث عامل خود در کوفه نوشت که اهل کوفه را بر اطاعت او بخواند

عمرو بن حرث چون اهل کوفه را به بیعت این ریاض خواند یزید بن زبیم شبهبانی به پا داشت و گفت ما را حاجتی به امارت بنی امیه و پسر مرجانه نیست، و حر این بیعت که بیعت برای اهل حجاز است و بعضی خواهند با عمرو بن سعد بیعت کنند بپای شهدای یمن و کهلان و انصار و ربیعه و نضع صبیحه زنان و گریه کنان داخل مسجد جامع شدند و مدینه بر جناب امام حسین ﷺ کردند و گفتند ای کفایت نکرد عمر سعد را کشش حضرت سیدالشهداء ﷺ که الحال می خواهد امیر بر ما شود، مردم از گریه رنجا به گریه در آمدند و به این سینه با عمر سعد بیعت نکردند چون خبر اهل کوفه به عبدالله بن زبیر رسید، طمع در تسخیر کوفه کرد و عبدالله بن مصعب عدوی را حامل کوفه نموده و به کوفه فرستاد، مختار با این پیر گفت که من در کوفه جماعتی می سامم که اگر امیر شود بر ایشان مردی که صاحب رفق و علم باشد هر آینه جمع شوند لشکر عظیمی که بتوانی بر اهل شام علیه کسی گفت آن جماعت کیانند؟





گفت شیعه پس هاشم

گفت، پس نو را بری ایر کار اختیار کردم

پس مختار به جانب کوفه شد و در ناحیه هروء آمد، و پیوسته گریه می کرد بر طالبیین و شیعه ایشان، و اظهار جزع و حین می نمود، و مردم را به حو و حواهی کشتگان حل پست تحریر می کرد

شیعیان برگرد او جمع شدند تا کارش فوت گرفت و داخل قصر الاماره شد، و عبدالله بن مطیع عامل ابن زبیر را بیرون کرد، و بر اهل کوفه حبه نمود، و خانه و بستانی او برای خود بنا نمود و اموال پست المان کوفه را بر مردم قسمت کرد، و قلاده طاعت ابن زبیر را از گردن خود برداشت.

و کم کم کار و بالا گرفت و مردمان بر او گرد آمدند، و در صدد کشتن فتنه حضرت سید الشهداء علیه السلام بر آمد و بسیاری از ایشان را بکشت، که از جمله عبدالله بن زیاد و عمر بن سعد و ثمر و سنان و غیرهم - علیهم لعائن الله - بودند.

و در پایان کار به دست مصعب بن زبیر برادر عبدالله کشته شد، چنانچه بعد از این اشاره به آن خواهیم کرد ان شاء الله تعالی

و بانجمه، عبدالله بن زبیر در مکه اظهار عبادت و زهد می کرد، و حرص بسیار بر خلافت داشت، و خود را عاقل پست الله می گفت، و می هاشم را بسیار دین می کرد، و برادر خود عمرو بن زبیر را در باب مسعود بحریم برهنه کرد و چندان او را تازیانه زد تا از دنیا برفت، به سبب آن که عمرو محرف بود از او، و در ایام سلطنت یزید بن معاویه به لشکری از مدینه به تحریک و تید بن عنیه حرکت کرده بود برای قتال با برادرش عبدالله، و گاهی که لشکر او با سکر عبدالله مقابل شدند ظفر او برای عبدالله شد و شکر عمرو فرو کرد، لاجرم عبدالله عمرو را دستگیر کرد و به آن طریق که ذکر شد او را بکشت

و میر عبدالله بن زبیر حسن بن محمد بن حنفیه را در زندان تاریک موحشی محبوس کرد، و می خواست او را بکشد، که حسن در خلاص خویش تدبیری کرد و



خود را خلاص نموده و فرار کرد و در می به پدر خود محض شد  
 و زبیر عبدالله و زبیر کسان را که از زبیر هاشم در مکه بودند که از جمله ایشان محمد  
 بن حنفیه بود در شعب محصور کرد، و هیرم بسیاری جمع کرد و خود سب ایشان را  
 سوزاند که از جانب کوفه جماعی که مختار ایشان را فرستاده بود دفعه بیامدند و  
 هاشمیین را خلاص کردند، و خواستند تا عبدالله بن زبیر را بکشند که او خود را به  
 مسجد الحرام رسانید و امنیت کعبه اگر گرفت و گفت «أنا لله»

و مسعودی بعد از نقل بن فضله در مروج الذهب از کتاب موفقی حدیث کرده که  
 او از ابن عباس در پدرش از حماد بن سنان نقل کرده که عروه بن زبیر عذر  
 می خواست از خانه پدرش در وقتی که ذکر بی هاشم می شد، و حکایت  
 محصور کردن پادشاهش ایشان را در شعب مکه و جمع کردن و هیرم ایوانی  
 سوزانیدن ایشان، و می گفت پس اسب و جرانی بیست پادشاه عبدالله را ده  
 بود که ایشان را بوسانند تا در اطاعت او داخل شوند، همچنان که ترسانند  
 بی هاشم را و جمع کردند از برای ایشان هیرم برای سوزانیدن ایشان در وقتی که  
 ایشان از بیعت امتناع کردند در زمان سعد یعنی از بیعت ابی بکر تحلف کردند در  
 رعائی که خلیفه گشت

پس مسعودی فرموده این خبری است که ذکرش در اینجا بیست و دوم  
 در کتاب حدائق الادهان که در صاف اهل بیت علیهم السلام و خیار ایشان است این مطلب  
 را شرح داده ایم<sup>۶</sup>

و عبدالله بن زبیر در طریق صدوق امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت او حساب علیهم السلام  
 بود، و چهل روز حطبه خواند و در حطب خود ذکر صدوق پر رسول صلی الله علیه و آله را که در  
 حطبه پدید ذکر شود ترک کرد، و گاه گاهی در حطبه های خود سب امیر المؤمنین علیه السلام  
 می نمود، و مردی بود به نام طبع معروف

سعد بن جبیر نقل کرده که عبدالله بن عباس بر اس زبیر داخل شد، بن زبیر به

و گفت: نویی آن که مرده به لثام و بغالب سبت می‌دهی؟  
گفت: بلی همانا شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌فرمود: در دائرة اسلام بیرون  
است کسی که شکم خود را سیر کند و همسایه‌اش گرمسره باشد.  
ابن زبیر گفت: یا ابن عباس، من چهل سال است که بعضی شما اهل بیت را در  
دل گرفته‌ام، پس کلماتی را پیشان گمگو شد، ابن عباس از ترس جان خویش به  
جانب طائف رفت و در همانجا وفات یافت<sup>۹</sup>.  
و مقتل ابن زبیر در وقایع ایام خلافت عبدالملک نگاشته خواهد شد.  
ایک رجوع کنیم به ذکر دولت آل حکم بن ابی العاصی

\* \* \*



بكر دولت مروان بن الحكم بن ابی العاص بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف  
چون خلافت در آل ابو سفيان به مراد معاوية بن يزيد بر طرف شد، منتقل گشت  
به آل حکم اول کسی که از ایشان بر سر سر سلطنت بنسب، مروان بن الحكم<sup>(۱)</sup> بن  
بی العاص بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف بود

و مروان معروف بود به ابن الطريد<sup>(۲)</sup> و منقب به «ورع» و مشهور به «خبط  
باطل»<sup>(۳)</sup> به جهت بلندی قد و اضطراب قامت و او را اندک داس بود در عداوت  
حدادی نعلی و رسول و آل او رضی الله عنه خصوصاً امیرالمؤمنین علیه السلام که در میان عثمان نا  
آخراهم حیات خود پیوسته در احدی مناقب و افتزای مثالب بر آن حیات کوشش  
داشت

و پدر او حکم، عم عثمان بن عفان است، و دشمنی رسول صلی الله علیه و آله بود و  
پیوسته مجاهرت به عداوت آن حضرت، و تهنیت به شأن آن جناب می نمود، و  
او طريد<sup>(۴)</sup> رسول است، بالانفاق یا جماعی از اهل بئش

و منقب طرد او به طریق اشهر آن است که او در کوفه در ققای پیغمبر صلی الله علیه و آله را  
می رعد و حرکت های ناشایسته می کرد، و حرکات آن جناب را در آینه می نمود

۱ - درباره او و خانواده اش نگذرد به الاخبار الطوال ص ۳۸۵، المشبه و الاشراف ص ۳۷ - ۳۸۲ تاریخ اليعقوبي

ص ۲۵۵ و ۲۶۸ الجوهر النجی، ص ۸۲ مروج الذهب، ج ۳ ص ۱۶ به بعد

۲ - نگاه کنید به شذرات الذهب، ج ۱ ص ۳۸؛ نکت الهمین، ص ۱۶۶

۳ - نگاه کنید به البدء و التاریخ ج ۶ ص ۱۹ الجوهر النجی ص ۸۷؛ ثمار القلوب دین مانی، (مخاطب الشیطان)، و

خبط باطل در عرب اسم است برای شعاعی که از رویه اطلالی در اطلاق می افتد

۴ - یعید و نفی بلد است

خود می‌بست؛ و از این سوی به آن سوی متمایل می‌گشت حضرت رسول و بر پدیده و فرمود: «فَكَذَلِكَ فَلْتَنَّكَ» همچنین بیان او در اثر همین آن جناب مبنی بر مریض احتیلاج شد، و تا نده بود که فتاوای درد بود، و از این روی پیغمبر صلی الله علیه و آله او را طرد کرد و به طائف فرستاد

و از اصل ابوسعید خضری منقول است که حدیثه بن الیمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود

«إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سَفْيَانَ عَلَى الْبَيْتِ فَأَضْرِبُوهُ بِالسَّيْفِ وَ إِذَا رَأَيْتُمْ الْحَكَمَ بْنَ الْعَاصِ عَاقِلُوهُ وَ تَوَضَّعْتُ أُنْسَارُ الْكَعْبَةِ»<sup>۱</sup>

و مادر حکم، زرقاء بنت موهب است

و از تاریخ ابن اثیر منقول است که زرقاء از دوایب الاعلام و مشهور به رنا بوده است<sup>۲</sup>

و بالجمله، مروان با پدرش حکم در طائف بماند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله در دنیا رحلت فرمود، عثمان به ملاحظه فریاد و خویشتن با او در نزد ابوبکر شفاعت و کرد، قبول شد و چون کار عمر شد بار او در شفاعت بیرون شد، قبول شد چون بویست شفاعت به او رسید حکم و مروان را با کسان ایشان به مدینه رد کرد و صد هزار درهم رفیعی مسلمان به وی عطا کرد، و شمس افریقیه را که موافق نقل جماعتی صد هزار دینار بود در یک مجلس به مروان داد و هدیه قبول<sup>۳</sup> وی کرد، و شرح بازار مدینه را که پیغمبر صدقه مسلمان کرده بود به حارث بن الحکم داد، و هم مروان را به وزارت و کتابت سرحد اختیار کرد، و او در یام خلافت عثمان غنی

۱. اصل ابوسعید دومین اصل از ۱۶ اصل، ص ۹ ط اشعراوات شمیری به نقل شده تصحیح ج ۱ ص ۳۹۹

۲. کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۶۴ ط بیروت، و در مجمع مروان و آل مروان در اختیار داشتند و کلمات مردم این نسبت

وارد است نگاه کنید به مذهب، ۱۷ ۱۸ بحار الانوار ج ۲۴ ص ۲۲۵ و تفسیر عرب، ص ۹ کافلی ج ۴،

ص ۱۹ باب الاسماء و الکنى.

۳. ملک و آب و رمی که دوش با پادشاه به کسی واگذاشته که از درآمد او زندگانی کند

موشه، و بدع عربیه بر طبع هر دو باطنه خود پدید آورد و آخر الامر سبب قتل عثمان شد.

به عیلة اهل سب که موشش کاغد قتل محمد بن ابی بکر را که به خانم عثمان بود و به دست علام خاص او که بر مرکب مخصوص او سوار بود به اسم عیلة الله بن ابی صرح و الو مصر به مروان سبب دهند و گویند عثمان بری بود از این امر اطل، چنانچه در محل خودش مسطور است.

و مروان در جنگ جمل همراه عایشه بود، و در آن جنگ طلحه را بیری برد که چنان بداد و بمرد، و بعد از فتح سپر شد و حسین علیه السلام را شمع کرد [و] امیرالمؤمنین او را رها کرد.

عرض کردند بیعت بکنیم او فرمود مگر بیعت نکنیم پس بعد از قتل عثمان؟ مرا حاجت به بیعت او نیست همانا دست و دست یهودی است، چه یهود به قدر معروفند اگر به دست بیعت کنند به نفع خود عذر کنند، و مرا به امارت است محرم و بی قدر چنانچه سبکی بینی خود را بیستد، پس فرمود و هو ابوالاکبش الاربعه، و سئل الائمة مه و من ولده يوم احمر

این بی انحاء اکبش اربعه را مراد گرفته از چهار نفر و ولاد او که وجوه فرماید او بوده اند، یکی عبدالملک که حلیفی روی و من یاهب، و دیگر عبدالعزیز که والی مصر شد، سیم محمد که ولایت جریره یاهب، چهارم بشر که حکمران عراقین بوده.

و لکن اظهار آن است که اشاره به چهار نفر ولاد عبدالملک فرزند مروان بود که تمامی حلیفه شدند، و روزگار است در عهد ایشان سیاه و حالشان میوه شد، و ایشان ولید و سلیمان و یزید و هشام بوده اند و اتفاق بنفاده که چهار برادر جریشان خلافت کردند باشند.

و مصدق این معنی است آن چه در اخبار الدول ذکر شده که مروان در جواب دید که در مخرب رسول صلی الله علیه و آله چهار مرتبه توبه کرد، این سیرین تعبیر نمود که چهار



بن ا، اولاد نولباس خلافت می‌پوشید و در محراب رسول ﷺ می‌ایستاد و همان  
محر واقع شد، و ایشان ولید و سلیمان و هشام و یزید بودند (انتهی) <sup>(۱)</sup>  
بالحملة، مروان پس از واقعه حنین ملحق به معاویه شد، و در بعضی  
امیرالمؤمنین علیه السلام به حکم حین مولد و سوء صیدب، حد و جهد کرد، و بعد از  
وفات آن حضور دو مرتبه حکومت مدینه یافت و این اثیر گفته که در هر جمعه  
بر میر رسول ﷺ بالا می‌رفت و در محضر مهاجرین و انصار مبالغه در ست  
امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه می‌کرد

و در زمانی که یزید بن معاویه سلاطین یافت، مروان در مدینه بود و در واقعه  
حیره، مسلم بن عقیق را تحریص بر کشتن اهل مدینه می‌نمود، و در میان خلافت  
معاویه بن یزید به شام بود و چون معاویه وفات کرد و دوت آل ابی سفيان مقرر  
شد و مردم به بیعت ابی زبیر داخل شدند، مروان خواست که داخل در بیعت  
این زبیر شود و به جانب مکه رود، بعضی او را منع کردند و به خلافت تطمیع  
نمودند، مروه آن به جانب «جایه» شد که ما بین شام و اردل است

عمرو بن سعد بن العاص معروف به «أشدق» مروان را گفت که من مردم را در  
بیعت تو در می‌آورم به شرط آنکه بعد از تو من امارت و خلافت یابم  
مروان گفت بعد از خاندن یزید بن معاویه خلافت بر ای تو باشد، أشدق قبول  
کرد و مردم را به بیعت او خواند

اول مردمی که به او بیعت کردند اهل اردن بودند <sup>(۲)</sup> که از روی کراهت به جهت ترس  
از شمشیر بیعت کردند، پس اهل شام و بعضی از انصار و بعد از دیگر بیعت کردند  
پس مروان عمال خویش را به بلاد فرستاد، و خود به جانب مصر سفر کرد و  
اهل مصر را محاصره نمود، و فی الحقیقه به ایشان قتال کردن می‌که ایشان بیعت

۱- اخبار القوم ج ۲، ص ۹

۲- مروج الذهب ج ۲، ص ۹۶

این پسر را از خود طمع کردند و در تحت طاعت مروان در آمدند، پس مروان فرمود  
خود عیدالغریز را وانی پیشان کرد و به شام برگشت

چون ارد شام سعد حساس بن مالک که سبید و رئیس مخطبان بود در شام طبعید  
و از جهت آن که مباد به داعیه ریاست بعد از او طبعین و سرکشی کند و بر عیب و  
لرهبان کرد که خود را برین خیال مأیوس کند و وضع خلافت و ریاست را از خود  
دور افکند، حساس که چنین دید به پادشاهت و خطبه خواند و مردم را به بیعت  
عبدالملک بن مروان بعد از مروان و نه بیعت عبدالغریز بن مروان بعد از عبدالملک  
دعوت کرد، مردم نیز بیعت کردند و مخالفت نمودند (۱)

و چون این خبر گوشه مادر خالد بن یزید که باخته مروان شده بود گردید،  
در صدد قتل مروان شد به سبب آن که خلاف عهد خود کرد، چه آن که قرار داده بود که  
بعد از خودش خلافت پادشاهی خالد بن یزید باشد، پس سبکی داخل در پس (۲) کرد و به  
مروان داد، چون مرده آن بر او بشنید ریانش از کار بیفتاد و به حالت احضار شد  
عبدالملک و صد بر فرزندانش برد و حاضر شدند، مروان به انگشت خود به  
جانب مادر خالد اشاره می کرد، یعنی او مرا کشت، مادر خالد از جهت آن که امر  
را پنهان کند می گفت پدرم فدای تو بماند چه بسیار مرا دوست می داری که در  
وقت مردن هم یاد من می باشی و معاش من را به اولادهای خود می کنی

و به قوی دیگر، چون مروان در خواب بود مادر خالد و بنادهای (۳) بر صورت او  
گذاشت و خود با کیمبرکان روی او نشست تا مروان جناح بداد (۴)

و این هفتاد و سه سال شصت و پنجم هجری بود و مروان شصت و سه سال عمر  
کرد و نه ماه و کسری خلافت نمود، و او بیست برادر و هشت خواهر و یارده  
پسر و سه دختر بود

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۹۷

۲- شیر

۳- پالتی

۴- مروج الذهب ج ۲ ص ۹۷



و در کتب تریقی حبیری در نفس او وارد شده است، و در جمله ار کس  
اهل سنت است روایی به این مضمون که عایشه به مروان گفت: شهادت می‌دهم  
که رسول خدا ﷺ نفس کرد پدرت، و در حالی که تو در صلب او بودی.<sup>(۱)</sup>

و در حیات الحیوان و تاریخ خمیس و خیار الدول از مستدرک حاکم، این حدیث  
بعل شده که عبید الرحمن بن عوف گفته که هیچ موبودی منوبد نمی‌شد مگر بن که  
او را می‌آوردند بر برد رسول خدا ﷺ تا دعا کند برای او، و چون مروان را آوردند  
برد آن حضرت، و در حق او فرمود: «هو ورع بن الوزع، ملعون بن ملعون».<sup>(۲)</sup>  
او چهل و سه<sup>(۳)</sup> پسر چهل و سه، و ملعون پسر ملعون است. آنگاه حاکم گفته که این

حدیث صحیح الاسناد است

و هم حاکم روایت کرده: عن عمرو بن مرة الجهني و كانت له صبيته قال: إن  
الحكم بن أبي العاص اشتد على النبي ﷺ فعرف صوته فقال: «الذئب له، لعنة الله عليه  
و عني من يخرج من صلبه إلا المؤمن منهم و قليل ما هم» يشركون<sup>(۴)</sup> في الذئب و يصيرون  
في الآخرة، ذوو منكر و حديثه، يعطون في الذئب و ما لهم في الآخرة من حلاق<sup>(۵)</sup>

و مناسب به است اول اصبت حدیثی که ثقه الاسلام در کافی برادر فرموده مستأثر  
جواب صادق علیه السلام که عبید الله بن طلحه می‌گوید: سؤال کردم از آن جناب از حکم  
ورع؟ فرمود: حسن است، و هرگاه او را بکشی غسل کن، همانا پدرم در حق او

۱- النزاع و الخصام: ص ۱۵

۲- حیات الحیوان: ج ۱ ص ۶۱، طبروت النصاب للکافی ص ۲۹، ۵۲: ظهور البیان ص ۱۵۵، حراص  
ص ۱، المستدرک: ج ۴ ص ۲۶۹، مبداء النول: ج ۲ ص ۸، السيرة العلية: ج ۳ ص ۳۷۷، السيرة النبوية

ذی دلائل: ج ۱ ص ۳۱۷

۳- چلیاسه مارمولک

۴- در کتاب پدرشون

۵- المستدرک: ج ۲ ص ۱۶۸، خیار الدول: ج ۲ ص ۹، مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۲۲، نصاب الاشراف: ج  
ص ۱۵، و ج ۵ ص ۱۶۶، السيرة العلية: ج ۳ ص ۱۷، الاصابی: ج ۶ جزء ثانیه: ص ۹ و ۱۱، البداية و

النهاية: ج ۳ ص ۲۲۲، کنز العمال: ج ۹ ص ۳۵۷ و ۳۵۹، حیات العیون: دهری: ج ۲ ص ۲۲۲

شسته بود و با وی مردی بود که حدیث می‌کرد او را، ناگاه درعی رباعی حدود را متحرک کرد، پدرم به آن مرد فرمود می‌دانی این ورع چه می‌گوید؟ عرض کرد عدم مداوم به کلام او

فرمود می‌گوید والله اگر عثمان را به بدی یاد کسی هر ایسه علی علیه السلام دست خرم کرد همیشه تا در یسجا بر حبری، آن گاه فرمود پدرم گفت نمی‌میرد از بی‌امیه می‌ی، مگر این که مسخ می‌شود به ورع<sup>(۱)</sup>

چه از این خبر معلوم می‌شود که ورع را بی‌امیه صحیح و انصادی است که در طریقه مودب عثمان و عذوب امیر المؤمنین علیه السلام موافق با ایشان است، و اموات ایشان به صورت او مسخ می‌شوند، و از این جهت پیغمبر صلی الله علیه و آله حکم و مروان را ورع لقب داد

و توضیح به بی‌مسئیت شده در حدیثی که در کالی ر عید الرحمن می‌آید عبدالله نقل می‌کند که می‌گوید شنیدم از ابو عبدالله علیه السلام که فرمود بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجره خود در حالی که مروان و پدرش اسراق سمع و اسماع حدیث او می‌کردند

قال له الورع بن الورع قال ابو عبدالله علیه السلام فبین یومئذ مروان أن الورع یسنع الحديث<sup>(۲)</sup>

فرمود از آن روز که حضرت به مروان فرمود ورع پسر ورع می‌بیمد که گویا ورع گوش می‌دهد حدیث را

و از این خبر شریف معلوم می‌شود که حضرت ورع و مروان یکو بوده و اختلاف در صورت بوده، و پیغمبر مطلق بر حدیث اشیاء و [مشروب بر] ماهیات موجودات خبر از بی‌داد، و شاهد صدق، موافقت مروان ورع است در این صفت

۱- روضه کالی ج ۱۸، ص ۲۳۷ ح ۲۰۵

۲- روضه کالی ج ۱۸، ص ۲۳۸ ح ۲۲۲

محسومنه که استراق سمع باشد.<sup>۱۱</sup>

و ابوالفرج اصبهانی - که خود مروانی است - در اخانی در ذیل فقهه و خود مروان بر معاویه بعد از عزل از ولایت مدینه و مکالماتی که بین ایشان گردید شده می گوید معاویه بر آشفت و گفت: یا بن الورع! لست هالك مروان گفت: چنین است که گفتم، و من کنون پلدرده نمر، و بر درده نمر، و عم ده نمر، و بر دیک است عده کامل شود (یعنی چهل نمر)

ابوالفرج گفته بر اشاره است به حدیث نبوی ﷺ

إِذَا بَلَغَ بَشَرٌ أَيْ الْعَاصِ، أَرْبَعِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا مَالَهُ دُولًا وَ عِبَادَ اللَّهِ حُرًا<sup>(۱۲)</sup>

و اولاد ابوالعاصی منتظر این وقت بودند

و هم در آخر حکایت، بر معاویه این حدیث را نقل می کنند که - ختم از او پرسید  
چرا چندین بحمل بر مروان کردی؟ و کلام مروان اشاره به چه بود؟ وی این حدیث  
را روایت کرد و گفت: هو الله لقد نلقاها مروان من عین صافیه<sup>(۱۳)</sup>

\*\*\*

۱ - نظام الصدور، ج ۳، ص ۳۲۵.

۲ - یعنی هرگاه بنو ابی العاصی به جهل نمر رسیدند مال خدا را دولت و ثروت خود قرار دهند، و بندگان خدا را بر دگان و

کثرتن شود گیرند. این حدیث در منابع بسیاری آمده است از جمله نگاه کنید به: الخصائص الکبری سبطی، ج ۲

ص ۱۶۷ و ۱۶۸، مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۴۷۹، النصاب الکاتبه، ص ۱۹

۳ - نظام الصدور، ج ۳ ص ۳۲۶ به نقل از اخانی.

ذکر سنعف عبدالملک بن مروان<sup>۱</sup> و مقتل مختار، و مضعب و عبدالله انثی رنجیر

در شب یک شبیه عرّة ماه رمضان سال شصت و پنجم، عبدالملک بن مروان بعد از مرگ پدر بر تخت سلطنت نشست و پیش از آن که بر تخت بنشیند پیوسته ملازم مسجد داشت و فرائض قرآن می نمود و او را حرمه المسجد<sup>(۲)</sup> می نامیدند و زمانی که خبر خلافت به او رسید مشغول تلاوت قرآن بود، قرآن را بر هم نهاد و گفت: سلام عینک هدا عراقی بیسی و بیست»

رعب در محاضرات بعد از نعل بن فصبه گفته که عبدالملک می گفت که من مصیقه داشتم از کشتن مورچه، و الحال حاجب برای من می نویسد که مقامی از مردم ر کشته، و در من هیچ اثر نمی کند

و هوی روزی به او گفت که شسته ام شرب حمر می کنی؟

گفت بلی، والله، و شرب دماء<sup>(۳)</sup> نیز می کنم<sup>(۴)</sup>

و از تاریخ سیوطی نقل شده که مردی یهودی یوسف نام سلام ورد، و او علم عامی به کتب منزله داشت، وقتی از در خانه مروان عبور کرد گفت وای بر امت محمد ﷺ از اهل این خانه، راوی گفت تا کی امت عینلا به ایشان می باشد؟ گفت نا زمانی که ریاب سود از جانب حرامسان بیاید، که مراد زمان سلطنت

۱- دنامه اثر و کله دبی نگاه کنید به: الاخبار الطوال، ص ۴۸۶ - ۴۸۵، تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۳۴ - ۲۳۳.

تاریخ الخلفاء ابن خلدون ص ۲۶۱: التشیع والاشراف ص ۳۹۷، مروج الذهب: ج ۲، ص ۹۹.

۲- اخبار الدول، ج ۲، ص ۴۶، حرمه کبیر.

۳- مجمع دم: حرمه.

۴- محاضرات الانباء ج ۱، ص ۱۳۳.

بی عباس باشد.

و بن یوسف یهودی صدیق عبدالملک بود، روزی دستی بر شانه عبدالملک زد و گفت: از حد بهره‌بر در باب امت پیغمبر ﷺ در زمانی که حدیقه شوی، عبدالملک گفت: این چه سخن است که می‌گویی، مرا کجا خلافت حسبت شود؟ یوسف یهودی ثانیاً گفت: «تقاه فی أمرهم»

و گفته که هانی که پدید بن معاویه لشکر فرستاد به مکه به جهت قتال با عبدالله بن زبیر، عبدالملک گفت: پناه به حد می‌برم! آیا کسی لشکر به حرم خدا می‌فرستد؟ یوسف دومی بر شانه او زد و گفت: لشکر یو به سوی مکه بیشتر خواهد بود.<sup>(۱)</sup>

و نامجمله، عبدالملک مردی بحسن و فتاک و حورپر بود، و جمال و گماشتگان از بزرگواران و تمام شبیه یا او بودند در بحل و فقر و ثیلاء و خون‌ریزی، و اسامی بشار چنین به شمار رفته: حجاج عامل او در عراق، و مهلب بن ابی صفره در خراسان، و هشام بن اسماعیل در مدینه، و عبدالله فرزند او در مصر، و موسی بن مصیر در مغرب، و محمد بن یوسف برادر حجاج در یمن و محمد بن مروان در جزیره، و تمام این عمال ظنوم و عشوم بودند، و حجاج از همه افروز بود، چنانچه به آن اشاره حواهمیم مود<sup>(۲)</sup> ان شاء الله تعالی

و نقل شده که عبدالملک «أبو ذباب»<sup>(۳)</sup> می‌گفتند، به سبب آن که دهانش گند بسیار داشت، به طوری که هرگاه مگس از طرف دهانش می‌گذشت از شدت گند می‌مرد، و هم از کثرت بحل او «رشح الحجر»<sup>(۴)</sup> می‌گفتند.

و عبدالملک اوّل کسی است که در سلام به بن اسم می‌شد، و اوّل کسی است که وجوه دانییر و درهم را به سکه اسلامی نقش زد، پس آن که نقش رومی

۱- تاریخ الخلفاء، چاپ دخی، ص ۳۹۶، ۲۰۷، تنه‌الدول، ج ۲، ص ۲۶، ۲۷.

۲ و ۳ و ۴- اخبار الدول، ج ۲، ص ۲۰.

داشت<sup>۱۱</sup> و تفصیلی آن را دمیری در حیات الحیوان نقل کرده، و هم او کسی است که بهی کرد از امر به معروف<sup>۱۲</sup>

### [بهت توأبین<sup>۱۳</sup>]

و در و بن ملطاب او سنة ۵۶۷، شیعیان کوفه به حرکت در آمدند، و با هم ملاقات می کردند و همدیگر را ملاب و سورنش می کردند که چرا پدري امام حسین علیه السلام نکردید و او را احباب نمودید، و گفتند: حدلال ما آب چصاب و آرایش و عاری است که به هیچ م شسه شود، حر آن که به انتقام خو، آن حضرت کشندگان او را بکشیم یا ما میر کشته شویم، پس پنج نفر را برگزیدند و بشار را امیر خویش نمودند و آن پنج نفر سیدیمان بن ضرر حرعی، و صیت بن نجبه قراری، و عبد الله بن سعید بن نفیل ردف، و عبید الله بن وائل نمعی، و رفاعة بن شداد بجلی بودند، پس سکرگاه را محلیه کردند، و مختار پیشان را این کار منع می کرد عبور نکردند، حرکت کردند تا رسیدند به عین ورده که شهری مسدود بود، او بلاد جزیره در آن سوی عبید الله بن زیاد که در آن هنگام در شام بود به سی هزار تن لشکر شامی به همدوسی حصین بن نمیر و شراحیل بن دی الکلاخ حمیری به جهت قتال شمعان از شام حرکت کرد در عین ورده به هم رسیدند، و دو لشکر کارزار عظیمی نمودند و سیمان بن ضرر مردانگی نمود و جماعت زیادی از لشکر ابن زیاد بکشت، آخر الامر حصین بن نمیر او را ببری زد و شهیدش نمود، و وقت مصیب که از جوه لشکر عبدالعزیز علیه السلام در مدین بوده علم را بگرفت و بر لشکر دشمن حمله کرد و رجز خواند تا او میر کشته شد

۱. اخبار القرون ج ۲ ص ۲۶

۲. طبقات القرون ج ۲ ص ۲۶ بحایة الادب ج ۲ ص ۹۸ ۲۸ ملخص التاريخ ص ۸۹ تاریخ الخلفاء ص ۲۳۷

۳۳۸

۳. معجم حار ج ۲ ص ۶۸۹ - ۷۴

شیعیان که چنین دیدند بک باره دست از جان بیسند و علاقه‌های شمشیرهای خود را بشکستند و مشغول جنگ شدند، و علم با عبدالله بن سعید بود در این گنبد و در بودند که پانصد تن از شیعیان بصره و مدائن به یاری ایشان آمدند، بشان دل قوی شدند و پی اصطبار اسیر نهادند، و جنگ عظیمی نمودند و پیوسته می‌گفتند: **أَقْتَارَ بِنَا تَمْرِيطُ فَقَدْ تَبَا** و بالحمه، چندان جنگ کردند آن که سلیمان بن صرد و عبدالله بن سعید با جمله در حوره لشکر شیعہ شهید شدند، ما بقی چون دیدند که طاق حدال با لشکر شام در روی به هریمت نهادند و به بلاد خویشی منحو گشتند.

### [کشته شدن ابن زیاد]

و چون ابن زیاد از کار شیعیان بوداحت در «عین ورد» به قصد محاربه با اهل عراق حرکت کرد، چون به موصل رسید ابراهیم شریب لشکر عراق را کوفه به امر مختار به جنگ او پیروان شدند و با لشکر عبدالله محاربه عظیمی نمودند، و در پایان کار ظفر برای اهل عراق شد، و عبدالله بن زیاد، و حصین بن نمیر، و شرحبیل بن دی الکلاع، و ابن حوسب دی طمیم، و عبدالله بن یاس سیمی با جمله از شرافت شام سیر در کاتب جحیم شدند، ابراهیم سر ابن زیاد و دیگران را بری مختار حمل کرد، مختار سر و ر به جانب حصار فرستاد و این واقعه در سال شصت و ششم هجری بوده و داستان خون‌خو هی مختار از فتله حصر بن سیدانشهداء رضی الله عنه، و تسلط او بر کوفه، و کشتن او فتنه آن حصر را از حوکی و عمر سعد و شمر و ابن زیاد و غیر ایشان، طویل است<sup>۱</sup> و این مختصر را گنجایشی ذکر نیست، طالبین رجوع کنند به کتاب **المقداد**<sup>(۲)</sup> شیخ ابن ندو و غیره، بلی شایسته باشد که در آن مقام به چند کلمه ر سبب این زیاد اشاره شود

۱. ابن المودع بخوارزمی گفته: عدد کشتگان مختار نه چهل و هشت هزار و پانصد و حساب هر سید مؤلف رحمته الله

۲. کتاب «دعوى القدر» و «شرح القاد» تا باز دارد که همه آن در یحیای الاثوار آمده و جداگانه به چاپ شده است.

## [اسب ابن زیاد]

همان پدر عبیدالله زیاد معروف است به زیاد بن ابیه، و زیاد بن امیه، و زیاد بن عبید، و زیاد بن سمیه، و بعد از استیلاقی به معاویه، مشهور به زیاد بن ابی سفیان شد.<sup>۱</sup> و عبید و سمیه هر دو از موالی کسری<sup>(۱)</sup> بوده اند و کسری آنها را به ابوالحجیر بن عمرو کندی که از ملوک یمن بوده عطا کرد، و قتی ابوالحجیر را مرضی عارض شد به جانب طائف شد و در آنجا حارث بن کنده طبیب عرب سکنی داشت وی را علاج کرد، ابوالحجیر سمیه را به حارث عطا کرد، سمیه مرد حارث بماند و باقی را به او انقی کرد، آن گاه ابوبکره که صحابی معروف است بر هاشم و ورد، یار حارث او را می کرد از خود، و امر را به ولادت او نکرد، و سمیه از تو بیج کرد با عبید مذکور و این صاحب [چهار پسر سمیه] آنان بودند که با شبل بن عبید که هم از ولادت سمیه بود شهادت به ربای معبره بن شعیبه دادند مرد عمر، و زیاد به اشاره عمر نخلع کرد و عمر معبره را حد برد، بلکه او شهود اقامه حد کرد، به شرحی که در مقام خودش مرسوم است

و از عقد القریه نقل شده که ربای زاسیه را در جاعلیب چنان رسم بود که عدهایی بصب می کردند که معروف شوند و جوانان رباکار به طلب آنها بپردازند و طریقه اکثر مردم چنان بود که کنیه های خود را اکراه و الزم به ربای می کردند تا خطاب فانی و عرص ریل خیابان دیوی را نایل شوند، چنانچه حدی نبی بعلی بدین مطلب اشاره فرموده در کتاب مجید «و لا تَكْرَهُوا قَتْلَانَكُمْ عَلٰی الْبَعَاءِ»<sup>(۲)</sup> (الآیه و در مروج الذهب است که این سمیه از دوات الاعلام<sup>(۳)</sup> بود و ضربه<sup>(۴)</sup> به

۱- زادنامه عراق

۲- سوره بقره آیه ۳۲

۳- پرچم از آن خواصی که بر سر در شاه خود پرچم می زدند به نشانه آمادگی برای شهادت

۴- عوارض



حادث بی کله می داد، و در طائف در محنة که موسوم به «حارة البعباء»<sup>۱</sup> بود  
مردن داشت یک روز ابوسمیان به جانب بومریم سلولی که حماری بود شتافت و  
مسب شد، و از و زانیه خواست، ابومریم گفت: خیر سمیئه کسی نیست ابوسمیان  
گفت: بیار اگر چه زیر بعلهای او بوی گند می دهد، و پستان بلند دارد، و از این کنمه  
معلوم می شود که قبل از این بیه او را دیده بود بومریم بعد از فرغ از ابوسمیان  
پرسید که چگونه بود؟ جواب داد: اگر اسمحای ثدی<sup>۲</sup> و بن و نکبت بداشت  
عبسی نبود<sup>۳</sup>

بالحمله، سمیئه زیاد را در سال اول هجرت بر سرش حید بزاد، و او معروف به  
زیاد بن عبید، و این امه، و این بیه، و بن سمیئه شد، و چون اندکی رشد کرد کاتب  
ابوموسی اشعری شد، و عمر او را به کاری امر کرد و بیکو پیام به آن عمل نمود  
و یک روز در مسجد پیامد، خطبه داد که به غایت معجب بود، عمرو خاص  
گفت: اگر این جوان فرسی بود شبسه ریاست بود، ابوسمیان گفت: موگند یا  
حدای، من می شناسم که او را در رحم مادرش گدشت، و وی گفتند که بود؟  
گفت: من یادم، این بودی امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت نشست، و زیاد به جهت این  
که ظاهراً کاری ناشایسته نکرده بود و به کفایت و لطافت ممتاز بود، از جانب آن  
جناب حکمران حدود فارس شد، و معاویه هر چه خواست او را بر سرید نتوانست،  
و زیاد بعد از نوشتن معاویه به او خطبه ادا کرد و گفت: أَتُنَجِّبُ مِنْ بَيْنِ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ وَ  
رَأْسِ الثَّقَاقِ يَحْتُمِي بِقَصْدِهِ يَتَايَ

و در آن خطبه ثنای پنج به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد، و آن جناب مشغوری به وی  
کرد، و از فریب معاویه او را بیم داد، و او همانند به حالت خویش به خلافت حصر  
امیرالمؤمنین علیه السلام متعاضی شد

محله مروان

۲- مروان شاه کی پستان

۳- مروج الذهب: جناب قاهره، ج ۳، ص ۱۶ و جناب هجره، ج ۲، ص ۶

آنگاه معاویه شپکه بیسی بگشود، و حیثیت فطریه و نبات مولد مدد کرد، و به معاویه معیره بن شعبه که معدن نصب، و رأس تعاق بود او را بفرست و او را ادعا کرد و برادر خود قرار داد، و یاد به جهت حث دنیا و میل به جاه قرار به خردم را دنگی خود، و احوب معاویه، و بنوت ابوسفیان را به خود پسندید، و ابویکره برد، مدوی او قسم یاد کرد دنگو او مکالمه نکند، چه رندی سمیه را ثابت کرد، و نسبت او را به مرقطوح صاحب و چون رأی هر دو طرف مستمر شد، معاویه، جویریة خواهر خود، فرستاد برد ریاد و موی خود به او نمود و گفت تو برادر منی چنانچه ابومریم خبر داد مرا

ان گاه در مسجد محضری کردند، و معاویه بر قرار می نشست و ریاد را یک پنه هرور نشاند، آن گاه ابومریم شنیدی که اولاً حماری بود در طائف، و آخر کار از اصحاب معاویه شد، بر حامت و اداء شهادت کرد، و گفت گو می می دهم که ابوسفیان در طائف برد ما شد و من حماری بودم در حامیب، و گفت رانیه یادی من ببار، نزدیک او آمدم و گفتم رانیه جر سمیه جاریه حارث بن کفله مدافعم، گفت بیاور او را با فدا رت و بدبویی که دارد

ریاد گفت ایام باش ای ابومریم، که تو به شهادت خود مستند به برای شسم ابومریم گفت اگر از من عفو می کردند و من شهادت منی ظمیدید بیکو بود برای من، و منی شهادت بدادم جر به آن چه معاویه کردم، و به خدا سوگند دیدم که ابوسفیان آسیبی بپزهن سمیه نگرفت و در رست، و من متحیرانه بنشسته بودم، هرور مکنی نکرده بودم که پیرو آمد و پیشانی خود را مسح می کرد، گفتم هان ای ابوسفیان چگونه بود؟ گفت مثل ای بدبدم اگر مشرختای پستان و گند دهان نداشت و به روایت کامل ابومریم گفت عرجث من عهد و این اسکیها لظفران میا<sup>۱</sup> خلاصه سخن آن که معاویه ریاد را به این شهادت بر در خود خواند، شخصی

۱. گویا مستثنی در حق او گفته است

برخواست و گفت ای معاویه! رسول خدا ﷺ حکم کرد و گفت «الْوَدَّ لِلْفَرَّانِ»  
وَالْمُنَاجِرِ الْعَجْر»

تو حکم کردی که هر یک از زناکاران است و بری فرائی سنگ است از روی مخالفت  
کتاب و انصراف از سنت رسول ﷺ. به شهادت ابومریم بر روی یوسفیان،<sup>(۱)</sup> و  
الحق این آرایش و هاری است که به هیچ با شسته نمی شود، و طعی است که در  
هیچ کتابی جواب ندارد<sup>(۲)</sup>

و اهل آن عصر در اشعار خود در دور و نزدیک مطاعن عظیم بر معاویه و ریاء  
توجه کردند<sup>(۳)</sup>

و گفته شده که دهات<sup>(۴)</sup> و محالان<sup>(۵)</sup> هرب چهار نفر بودند معاویه، و عمرو  
عاص، و ریاء، و معبره بن شعبه، چنانچه شعر گفته

مِنْ الْقَرَبِ الْغَرِيبِ قَدْ عُدَّ أَرْبَعٌ      دَهَاءُ فَمَا يُؤْتِي بِهِمْ بَشِيبِ  
مَعَاوِيَةُ، عَمْرُو بْنُ عَاصٍ، مُعْبِرَةٌ      رِيَاءُ هُوَ الْمَعْرُوفُ بِأَنْبِيبِ<sup>(۶)</sup>

و این هر چهار حرم راده بودند و منقذ الکلمه در عداوت امیرالمؤمنین ﷺ  
و بالجمعه ریاء کسی است که شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ را در بصره و کوفه گرفت  
و بکشت، و دست و پا بریده، و کور کرد و میل دو چشمشان کشید، چه خود سابقاً  
در عداوت شیعیان بود، و معاویه ایشان را خوب می شناسد، و اوّل کسی است که  
به قتل صیر در اسلام رفتار کرد، و عیدالرحمن بن حسان را به معجبت  
امیرالمؤمنین ﷺ به روایت ابن حبه و بن و ابن اثیر ریده در گرو کرد، و اوّل کسی است

۱- کامل بن اثیر ج ۲ ص ۲۲۲. طبروت

۲- شفاء الصدوق ج ۱ ص ۲۱۲ ۳۱۶

۳- نگاه کنید به شفاء الصدوق ج ۱ ص ۳۱۶، التوفی بالوفای ج ۱ ص ۱۶۸، جناب لطفه، لسان الانساف

یلاکری ج ۶ ص ۷۸

۴- جمع داهی ترجمه

۵- حبه گرو، مریدان

۶- صلاح صفدی در شرح لامیه تقدم ص ۴۲ نقل کرده است.

که ولایت عراقین کرد، و آن کس است که ست امیرالمؤمنین علیه السلام در عراق لشبید و رویح کرد، و بعضی گمان کردند که این عبارت هیچ ابلاغه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده «سَيُظْهِرُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ رَحْبُ الْقُفُومِ، مَتَدَحُّ الْبَطْنِ، يَأْكُلُ مَا يَجِدُوهُ لَا يَجِدُ، فَاقْتُلُوهُ وَبَن تَقْتُلُوهُ، أَلَا وَإِنَّهُ سَيَأْمُرُ بِسَيِّئٍ وَالْبِرَاقَةِ عَمِي»<sup>(۱)</sup> اشاره به اوست، و ذکی اظهار آن است که اشاره به معاویه باشد، به هر حال بدع و فس ریاد در اسلام پیش از آن است که ذکر گردد

ابن ابی الحدید گفته که ریاد خواست بر اهل کوفه عرصی کند برکت از علی علیه السلام و پس او را -العیاذ بالله- و یکشد هر که قبول نکند، و جاهه او را حراب کند، خدا او را دور مهلت دهد و در هملا بر میتلا به طاعوب گردید، و بعد از سه روز به دارانیور رفت، و این واقعه در ایام معاویه بود. و موافق روایت مروج الذهب سنه پنجاه و سه و مزید کلام ابن ابی الحدید است قصیه «نمار دواروبه» که در مروج الذهب و امالی ابن الشیخ است

این بود حال ریاد پدر عبیدالله

و اما حال خود و مادرش، پس بدان که مادر ابن ریاد، مرجانه نام داشته و بر روای<sup>(۲)</sup> معروه بوده و دو اشعار اشاره به آن شده، چنانچه سراقه باهلی می گوید

لَسَ اللَّهُ حَيْثُ حَلَّ زِيَادًا      وَ ابْنُهُ وَ الْعَجُوزُ ذَاتُ الْيُحُوبِ

و عجزور ذات الیجور<sup>(۳)</sup> را مرجانه مراد گرفته اند

و عبیدالله در سال بیست و هشت یا بیست و نه هجری متوفی شد، و در سنه شصتم که سی و دو ساله بود، ولایت عراقین یافت، و در سال شصت و یکم هجری به قتل رسید الشهداء علیه السلام پرداخت، و سی و نه ساله بود که به دست ابراهیم اشسرا، سیر درکات- جحیم شد.<sup>(۴)</sup>

۱- هیچ ابلاغه: صحنی صالح. خطبه ۵۷

۲. وقد نثار إليها أمير المؤمنين عليه السلام في قوله للمعتمد النصارى لِمَا حَدَّثَكَ الْقَتْلُ الرَّؤُومِ إِنَّ الْآبَ الْقُدُورَ، عبیدالله بن ریاد

۳- ذات الیجور: زنی که دارای چند شوهر است.

۴- فتحة المفتوح، ج ۳، ص ۳۱۶، قفظم رحمان، ج ۲، ص ۷۵۰

و از عجب آن است که روز قتل او، روز عاشورا بود و چون مختار سر بحس  
او را بری حضرت عیسی بن الحسین علیه السلام فرستاد، گاهی که سر آن ملعون در خدمت  
آن جناب آوردند آن حضرت مشغول عبد حور در بود، سحده شکر به جای آورد و  
فرمود روزی که عمار بر بن زیاد وارد کردند عدا می خورد، من از عدا می خود  
درخواست کردم که از دنیا بروم من سر او در مجلس عدا می خود مشاهده کنم  
همچنانی که سر پدر بزرگوارم مقابل او بود و عدا می خورد، حد جرایی حیر دهد  
مختار را که خوب خواهی مامود، و به اصحاب خود فرمود همه شکر کنید  
و نقل است که در مجلس حضرت، یکی عرضه داشت که چرا جلو امرو در  
عدا می ما نیست؟

فرمود امرو دران ما مشغول عیش بودند، چه خاوانی شیرین برار نظر کردن به  
سر دشمنان ما نیست

و از اینجا معلوم می شود حال محبار که چگونه قلب مبارک امام را شاد کرد،  
بلکه دلجویی و شاد نمود خوب شکسته دلان و مظلومان و مصیبت ده گان و از مل  
و بنام آل محمد علیهم السلام که پنج سال در سوگواری و گداز بودند و به هر رسم نعریت  
غائب فرموده بودند، چنانچه از حضرت صدق علیه السلام روایت شده که فرمود بعد از  
شهادت امام حسین علیه السلام یک رمی از بی هاشم سر می در چشم نکشید، و خود در  
حساب فرمود،<sup>۱</sup> و دود از مطبخ بی هاشم برخاست، تا پس پنج سال که  
عبید الله بن زیاد کشته شد

و در سنة ۶۵ و به قوفی در سنة ۶۴ طاعون در بصره در فساد و چهار روز ن داهیه  
دها و طاعون کبری بصره در بر و بر کرد روز حسین هفتاد هزار تن، و روز دوم  
هفتاد و یک هزار، و روز سیم هفتاد و سه هزار کس عرضه هلاک شدند، و روز  
چهارم از مردم حر عدد قسیر از زندگانی بهره داشت، هیچ کس از مردگان را کس به  
دفن و کفن نتوانست پرداخت، ابواب خانه ها را بر روی مرده ها بستند، و آنان که

در شمار دنده ها بودند بر داند در مصعب و خشنه می ریختند

و در سینه ۶۷ مصعب بن زید از جانب پادشاهش عبدالله به دفع مختار بیرون شد و در ۱ حرور ۱ که قریه ای است از کوفه ۲۰۰۰۰ بین او و مختار جنگ عظیمی واقع شد و جماعت بسیاری کشته گشت، و مختار مهزم شد و در قصر الإمارة کوفه با جمع بسیاری متحصن گشت

و یکی در هر روز به جهت مختاریه ۲ مصعب بیرون می شد و جنگ می نمود، و روزی از قصر الإمارة بیرون شد در حالی که بر اسیر اشهبی سوار بود، عبدالرحمن بن اسد حننمی بر او حمله کرد و او را بکشت و سرش را جدا کرد و بر واقعه در چهاردهم رمضان سنه ۶۷ بوده، پس دار لاماره را محاصره کردند تا چندی که صاحب مختار در سختی افتادید، آخر الامر در امان ماند، پیشان و امان داد و چون بر ایشان مستوفی شد آنها را نکشت.

پس مصعب بر کوفه مستط شد و داخل قصر الإمارة شد و در صدد همیشه اصحاب مختار بر آمد و هر که را یافت بکشت، و آن چه مصعب از لشکر مختار کشته هفت هزار تن به شمار رفته، آن گاه مصعب حرم مختار را بظنید و هر کرد که از مختار میری جوید و او را بکشد و اگر نه کشته شوید، تمامی بیزی چستند جز دو تن از یاهای او که یکی دختر سمره بن جندب بود و دیگری دختر معان بن بشیر انصاری، گفتند، چگونه بیزاری جویم از مردی که می گفت رت من خداست، و قائم اللیل و صائم النهار بود و جان خود را در راه خدا و موی <sup>عزیز</sup> و در خوب خواهی از کشتگان امام حسین <sup>علیه السلام</sup> بدل نمود، و ده بار کشتن ایشان شده اند ۴

مصعب برای بر درش عبدالله نوشت قصیه ای در آن را، جواب آمد که به یه تیری بجویند از مختار و الا ایشان را عرجه دمار باید داشت مصعب ایشان را در معرض شمشیر در آورد، و دختر سمره مختار را بکشت کرد و گفت گر مرا شمشیر به سوی کمر بجوانید حاجت می کنم، همانا شهادت می دهم که مختار کافر بوده دختر معان را لعن اب کرد و گفت من شهادت احتیاج می کنم، پس او را شهید کردند



و بالحملة، مصعب کوفه را در تحت تصرف در آورد، و پیوسته در همد در جمع  
جیود و جیوش بود، تا در سده هفتاد و دو عساکر خود را جمع نمود به دفع  
عبدالملک بن مروان به جانب شام حرکت کرد

عبدالملک نیز با لشکری عظیم جنگ او را آماده نموده به جنگ او بیرون شد، و  
پیاپی تا در ارضی «مسکین» به کسر میم که موضعی است بر بهر «دجیل» و قریب  
به «بلد» که یک صریح سامره است تلاقی دو لشکر شد و جنگ سختی واقع شد و  
ابراهیم بن شمر که در لشکر مصعب بود در آن حرب کشته گشت، و سر او را ثابت  
بن برید علام حصین بن نمیر جدا کرد و جسدش برود عبدالملک حمل کردند

پس علام حصین میرم جمع کرد و بدن ابراهیم را سپوراند، و مسلم بن عمرو  
باهلی نیز دو جمله جیش مصعب بود و در کثرت رحم و جراحات او نیز هلاک شد  
و مصعب نیز جراحات بسیار بر بدش داشت تا آن که توانایی از او برفت، و  
عبدالله بن زیاد بن ظبیا صریحی بر او دو دور یکشت، و سر او را برای عبدالملک  
پرد، عبدالملک سر به سجده نهاد و شکر خدای به جای آورد، و هم عبسی پسر  
مصعب در آن حرب کشته گشت

و این واقعه دو روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی سده ۷۲ اتفاق افتاد، پس  
عبدالملک مر کرد که بدن مصعب و سرش را در «دبرجاشیق» دفن کردند  
و مصعب مردی صاحب جمال و هیئت و کمال بود، و حساب مسکینه است  
الحسین علیه السلام روجه او بود، و خطیب در تاریخ بغداد گفته که قیام او یا غیر ابراهیم در  
«مسکین» واقع است<sup>(۱)</sup>

فقیر گوید: دینک قیام ابراهیم که مدتی بقیه اهل یا موضع قتل و سب در اراضی  
«مسکین» در طریق سامره معروف است

و بالحملة، عبدالملک بعد از کشتن مصعب اهل عری را به سبب خویش  
خواند، مردم را و بیعت کردند، آن گاه به کوفه رفت و کوفه را تسخیر کرد و داخل



دار لاماره گشت و بر سریر سلطنت تکیه داد، و سر مصعب را بر شیبلی او نهاده بود و در کمال قرح و انبساط بود، که ناگاه یک سوار حاصرین را که عبدالملک بن حمیر<sup>۱</sup> می‌گفتند بر او فرو گرفت و گفت: «امیر به سلامت باشد»، من قصبه عجیبی را این عصر الاماره به خاطر دارم

و آن همچنان است که من به عبدالله بن زیاد در این مجلس بودم که دیدم سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر بوی او آوردند و در دود او نهادند، پس از چندی که مختار کوفه را تسخیر کرد با و در مجلس ششم و صد این زیاد را برد او دیدم، پس از مختار به مصعب صاحب‌البر سر در یو مجلس بودم که سر مختار در برد و نهاده بودند، و اینک به امیر د. بن محسن می‌باشم و سر مصعب را در برد او می‌بینم، و من در پناه خدا در می‌آورم امیر را از شر این مجلس

عبدالملک بن مروان تا بن قضیه را بشنید روزه ببرد او را فرو گرفت، و هرگز نا قصوالاماره را ختم نکرده<sup>۲</sup>

و این قضیه را بعضی از شعراء به نظم آورده<sup>۳</sup> و چه خوب گفته

نظم

یک سر <sup>(۴)</sup> مردی و عرب هوشمند	گفت به عبدالملک از روی پند
روی همین مسند و این تکیه گاه	بر سر همین قبه و این بیارگاه
بودم و دیدم بر این زیاد	چه دیدم که دو چشم میباید

۱- دیوانه و نگاه چندید. وفیات الاعیان ج ۲ ص ۶۲

۲- مروج الذهب ج ۳ ص ۷ حیات الحیوان دیمی، ج ۶ ص ۶۶ چاپ ایران. وفیات الاعیان ج ۲ ص ۶۵  
 ۳- انبیا المسموم ج ۷ ص ۱۶۷ منابع المسموم ج ۲ ص ۱۶۸ الصواعق المحرقة ص ۱۹۸ به نقل از منابع

۴- نگاه کنید به هارسانه ناصری ج ۱ ص ۷۳ درباره قاتل این لشعار اختلاف است، ظاهراً از محدث صادق قائم  
 لغری است و در مجله پیماسال ۲ شماره ۱۷ مهر ۱۳۴۷ ترجمه دیدار این قطعه عبرت انگیز آمده است نگاه  
 کنید به تعلیقات و حواشی تجدید النسخه ص ۴۲.

۵- مراد یعنی بی عیب و راست و سبکو (مؤلف علیه السلام)



تارده سری چون سپر آسمان      طلعت خورشید ر رویش سها  
 بعد ر چندی سر آن خیره سر      بُد بر مختار بروی سپر  
 بعد که مصعب سر و سردار شد      دستکش<sup>(۱)</sup> او سر مختار شد  
 این سر مصعب به تقاضای کبار      و چه کند با تو دگر روزگار<sup>(۲)</sup>

بالجمعه، چون عبدالملک کوفه را محیر نمود و اهلش را در بیعت و طاعت خود در آورد، بشر بن مروان برادر خود را با روح بن ربیع جدایی و جمعی دیگر از صاحبان رأی و مشورت از اهل شام در کوفه، و حجاج بن یوسف بن عبید نعمی<sup>(۳)</sup> را که مردی بی‌بک و دناک بود بری قتل عبدالله بن زبیر به مکه فرستاد، و خود با بیه تشکر به جانب شام مراجعت کرد.

### [قتل ابن زبیر]

و حجاج با جود و عساکر خویش به جانب حجاز شد، و چند ماهی در طائف ماند، آن‌گاه وارد مکه شد و او زبیر مثل حصی بن سیر، ابن زبیر را محاصره کرد و منعجیق بر کوه ابو فیس نصب نمود و پنجاه روز مدت محاصره او و به هوشی مدت چهار ماه طول کشید تا بر عبدالله زبیر ظفر یافتند و به ضرب سنگ او را از پا در آوردند و سرش را بریدند، حجاج سر او را برای عبدالملک فرستاد، و بدش را در گوه به دار کشید و گفت او را در به زیر یاقم تا وحشی که مادرش سماء دخت ابی بکر شفاعت و کند.

و نقل شده که مدت یک سال بر دار آویخته بود و مرغ در سینه او آشیانه کرده بود، وقتی مادرش اسماء بر و عبور کرد و گفت وقت آن شده که بی راکب را

۱- دستکش یعنی اسیر و گرفتار و دیون و ریزش (مؤلف رحمه الله)

۲- بن داستان ر مؤلف معزم رحمه الله در منتهی الامال چاپ بیروت ج ۲ ص ۶۱ غیر ذکر کرده

۳- درباره یونگا، کد به الاخبار لطوال ص ۲۷۸-۲۷۹ و نهات الاعیان ج ۲ ص ۴۹-۵۲: نهاده الادب ج ۱

مرکوبش پیاپی کند<sup>۱</sup> پس او را از در به زیر آوردند و در مقابل یهود دفن نمودند  
و عبدالله در قوت و شجاعت ممتاز بود، و قتل او در روز سه شنبه چهاردهم  
جمادی الآخره سال هضاد و موم وقع شد، و مدت اضراب و به سان و ده شب  
طوس کشید

و امیرالمؤمنین علیه السلام در اخبار عیبیه خود اشاره به مآل کار او فرموده در آن جا که  
فرموده «حَبِّ صَبِّ يَوْمُ امْرَأٍ وَلَا يُسْرَكُهُ، يُنْصَبُ حَيَاةُ الدِّينِ لِاصْطِلَادِ الدُّنْيَا وَ هُوَ بَعْدَ  
مَصْلُوبٍ قَرِيشٍ»<sup>۲</sup>

### [ حجاج خون آشام ]

یاحمیه، عبدالملک، حجاج، مکتوب کرد که عروه بر ریمز برادر عبدالله را  
متمعرض بشود، و هم برای حجاج نوشت که برای حائنه کعبه را که عبدالله بنا کرده  
بود مهدم سار و نه همان طریقی که قریش ساخت کرده بودند و در عصر رسو  
حد علیه السلام بوده بکشد و از برای حائنه یک در فرا دهد، حجاج چنان کرد که  
عبدالملک گفته بود

و از برای حجاج در زمان عبدالملک در کنش اهل عراق، و حواری او هنگام  
عبه حواری بر بصره، و هنگام فقه بر اشعث تفصیلی سب که مقام رگنجایش  
دگر بیست، و مکن شدیسته باشد که محمبی از حال حجاج نگاشته شود

ندان که پدر حجاج، یوسف بن عقیل است و از طایفه بنی ثقیف بوده، و مادر  
حجاج فارعه ام داشت و پیش از آن که در تحت یوسف در آید در حائنه حارث بن  
کلده طایف معروف بود

روزی وقت سحر حارث بر او وارد شد، دید که دندانهای خود را حلال می کند،  
او را طلاق گفت، فارعه گفت به چه سب مرا طلاق دادی؟ گفت به این جهت که  
در هنگام سحر خلال می کردی، چه حلال کردن در این وقت یا به جهت آن است

که در همان وقت غذا خورده بودی، پس نورب پر خور و حریص بر طعام باشی، یا به سبب آن است که در شب که غذا خورده و حلال نگرفته‌ای بقیه طعام در رأس دندان‌های تو مانده تا صبح که حلال می‌گرددی، پس نورب قدره<sup>(۱)</sup> و کثیفه باشی و در هر حال من چنین روی را خواهم گفت هیچ یک از این دو قسم نبوده، بلکه به سبب آن حلال کردم که پیره‌های مسو که در این دندانهایم مانده بود بیرون آید<sup>(۲)</sup>

و بالجملة، پس از حادث، «مارعه» روحه یوسف بن عمیل گردید و در هر شی او حجاج را متولد کرد و چوب آن پلید متولد شد. سوراخ دُبر<sup>(۳)</sup> منداش<sup>(۴)</sup>، لاجرم در موضع دُبر و سوراخی که دند، و هم پستان فیور نمی‌کرد منحصر شدند سر برده او چه کند

گفته شده که سلطان به ضرورت حادث پس کنده داند و بیری معالجه و دستور العملی داد، گفت بر سیاهی دیح کبید و از چوب او به دهان حجاج گذارید، او به زبان خود آن چوب را بنیست و در روز دوم بیر چسب کبید؛ چوب و زور سوم شود ثکنه سیاهی دیح کبید و چوب او را به دهان او گذارید. پس از آن مار سیاهی را بکشید، مار چوب او را در دهان او کبید، و هم از آن چوب بر صورت او بمالید، چوب چسب گردید در روز چهارم پستان فیور خواهد کرد<sup>(۴)</sup>

و ایشان به همان دستور العمل رفتار کردند، روز چهارم پستان فیور و فیور کرد، و به بن سیم حجاج چوب حوار شد و از خون بیری صبر نمی‌توانست کرد، و خیر می‌داد که پیشتر لدت من در ریختن چوب است<sup>(۵)</sup> و عدد مقولیس او به غیر از بچه به سبب حروب و عساکر او کشته شده‌اند نه صد و بیست هزار به شمار

۱. قدر نایاب و کتب فرهنگ بین: ص ۵۲.

۲. وفيات الامین ج ۲ ص ۲۹ - ۳۰ مروج الذهب ج ۳ ص ۱۳۷

۳. مقدم

۴. وفيات الامین ج ۲ ص ۲۹ - ۳۰ مروج الذهب ج ۳ ص ۱۳۷

۵. چهار الدوله ج ۲ ص ۲۹ التنبیه والاشراف ص ۲۷۲ مروج الذهب ج ۳ ص ۱۳۷

رفته،<sup>۱</sup> و وقتی که هلاک شد و در محبس او پشاه هزار مرد و سی هزار را بود که  
شائرده هر را آنها برهنه و عریان بودند، و مرد و را را با هم محبس می کرد، و  
محبس او را سعی و ساتری بود

و رویت شد که روز جمعه سوار شده بود و به نماز جمعه می رفت که صدای  
صیحه شنید، پرسید این صیون و صیحه چیست؟ گفتند صدای کسانی است که در  
بدان می باشند که اگر سبکی و سختی صیحه و صیحه می رسد حجاج به داعیه  
ایشان التماس کرد و گفت: [محضوا فیها و لا تنکلمون]<sup>(۲)</sup>

پس از آن جمعه خداوند او را مهلت داد و نماز جمعه دیگر بخواند که به  
جهنم پیوست<sup>(۳)</sup>

و در اخبار الدول است که عمماء سنت، حجاج را به این کینه تکمیل کرده اند، و  
هم گفته که بعد از حجاج، در حبسخانه های او سی و سه هزار تن یافتند که غیر  
مستحق و بی جهت محبوس شده بودند، و فید بن عبدالملک ایشان را رها نمود  
و از شعبی نقل کرده که گفته اگر هرامتی خبیث و فاسق خود را بیرون رود و ما  
حجاج را در مقابل ایشان در آوریم، هر آینه بر تمامی ایشان عقیقه و ریاضی خواهیم  
نمود<sup>(۴)</sup>

و نقل شده که وصی عبدالملک برای حجاج نوشت که در آل ابوطالب کسی را  
مکش چه آن که آل حوث گاهی که خود را ولاد ابوطالب را بختند، مرگ ایشان را  
فرو گرفت و دولتش را قتل شد، پس حجاج از ریاض حوث طالبی جناب می کرد  
در ترس روان ملک و صلصه، نه از خوف خالق عزوجل

همان

۲- سوره بقره، آیه ۶۰

۳- اخبار الدول، ج ۲، چاپ عالم الکتب، ص ۲۹

۴- این کلام عمر بن عبدالعزیز است، مگر، کنیه: بنی العزیز ج ۴، ص ۳۳۴ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۳

البت اخبار الدول از شعبی نقل کرده است، ج ۴، ص ۲

و حجاج از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و خواص آن جناب بسیار یکشت و کمین  
 بن یحیی و قنبر علام آن حضرت را، او شهید گردید، عبدالرحمن بن ابی لیلی  
 انصاری را چندان قویانه زد که کتف‌هایش سیاه شد، و او را امر کرد به ست  
 امیرالمؤمنین علیه السلام، او در عرصه ست، منافق آن حضرت را بگفت حجاج مرا به  
 قتل او نمود و هم یحیی بن اُمّ‌طویل را که یکی از شیعیان و خویشان حضرت سعید  
 سجاد علیه السلام بوده، دست و پا برید تا شهید شد.

و آخر کسی را که کشت سعید بن جبیر بود، و بعد از پانزده شب از قتل سعید  
 گذشته، موصراً آكله در جوف او پید شد و همان سبب هلاک او گردید، و قتل سعید  
 و هلاک حجاج در پیام خلافت و بد سال بود و پنجم در شهر راسطه بوده،<sup>(۱)</sup>  
 چنانچه بعد از این بیاید و سبب عمر محسن حجاج به پستاه و چهار رسیده بود، و  
 بیست سال مدت امارت او بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد کثرت در محاصرات خود با اهل کوفه از امارت و  
 خوب بیری او خبر داده بود<sup>(۲)</sup> هنگامی که حجاج به دیب پیامده بود، چنانچه در  
 یکی از خطبات خویش بعد از آن که عذر اهل کوفه را اظهار می فرماید و دردهای  
 دل خویش را وادمود می‌کند می‌فرماید:

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، أَنْتُمْ كَأَنْتُمْ مُجَاهِدٌ، حَمَلْتُمْ أَمْنِيَّتِي، فَمَاتَ قِيَمُهَا فَطَالَ تَأْيِئُهَا وَوَرَشُهَا  
 أَبْعَدُهَا، وَالَّذِي فَنَى الْحَبَّةَ وَبَرَأَ الشَّمْعَةَ أَنْ مِنْ وَرَائِكُمُ الْأَعْوَرُ الْأَدْبَرُ، جَهَنَّمُ الدَّيَا، لَا يَبْقَى  
 وَلَا تَدْرُ، وَمِنْ بَعْدِهِ التَّهَاشُّ الْقُرَاسُ، الْجَمْعُوعُ الْمَوْجُوعُ ثُمَّ لَيْتُورُكُمْ مِنْ بَيْتِ أُمِّيَّةٍ عَدُوٍّ مَا  
 الْآخِرُ بِأَرْوَفٍ يَكُمُ مِنَ الْأَوَّلِ إِلَّا رَجُلًا وَحَدًّا، يَلَاؤُ قَصْدَهُ اللَّهُ عَنِي هَذِهِ الْأَمَّةُ لَا مَحَالَةَ كَاتِنٌ،  
 يَقْتُلُونَ حَيَارَكُمْ وَيَسْتَعْبِدُونَ أَرْذَالَكُمْ وَيَسْتَخْرِجُونَ كِبُورَكُمْ وَدَخَاتِرَكُمْ مِنْ جُوفِ حِجَالِكُمْ،  
 نَقْصَةٌ يَمَّا ضَمَيْتُمْ مِنْ أُمُورِكُمْ وَصِلَاحٌ أَنْفُسِكُمْ وَدَيْكُمُ

۱- اشهر للنول، ج ۴ ص ۳

۲- نگاه کنید به الحرائج و البرائع ج ۱ ص ۱۹۹ بحارالانوار ج ۴۱ ص ۲۹۹، ج ۲۸ بدخل از حرائج البراءة

ج ۴ ص ۲۸۳، دلائل النبوة بحقی ج ۶ ص ۳۸۹ تاریخ الاسلام دهمی، ج ۱۶ ص ۳۲۱

یا أهل الکوفة أخرجکم بما یکون قیل أن یکون لتکونوا منه علی حدی، و لیدریه من انظار و اعتبار، کآئی بکم نغولون إن علیاً یکذب، کما قالت قریش لنبیها و سیدها نبی الرحمة محمد بن عبدالله حبیب الله ﷺ عیایلکم أفعلی من اکذب؟ أعلی الله فأنأ أول من عبده و وحده، أم علی رسول الله فأنأ أول من به و صدقه و نصره، کلاً والله و لکنها لهجده خدعة کتتم عنها أعیاء و الذی فلق الحبة و برء النملة لتعلمن بها بعد حین - الخ (۱) و هم مسعودی روایت کرده که چو بن پسر بن اوطاة عامل معاویه، بر پس علیه کرد و هم جماعی در اهل مکه و مدینه را به دو پسران عبد (عبد - خ) و الله بن عباس بکشید، این خبر چو به امیرالمؤمنین ﷺ رسید سخت عیناک شد و به پ حاسمت و حطیه خواند

محمداه و اتی علیه و صلی علی نبیه محمد ﷺ ثم قال إن پسر بن اوطاة قد غلب علی الیمن، والله ما أرى هؤلاء القوم إلا سیغلبون علی ما فی أیدیکم، و ما ذلك بحق فی أیدیهم، و لکن بطاعتهم و استقامتهم و معصیتکم فی، و ناصرتهم و تغذوکم و إصلاح بلادهم و إفساد بلادکم، و تافه یا أهل الکوفة، لوددت أني صرهمک صرف الدمانیر العشرة، بواحد

ثم رفع ﷺ یدیه فقال اللهم إني قد مللتهم و ملونی، و ستمتهم و شتمونی فبدلنی بهم خیراً منهم و أبدهم بی شراً منی، اللهم عجل علیهم بالقتال الثقی، الذیال الممال یا کل حصرت و یلس قرونها، و یحکم فیها بحکم الجاهیه لایقبل من معصیه و لایتجاوز عن مسیئها

قال و ما کان وند العجاج یومئذ!

و در ایام عبدالملک واقع شد وفات حارث غور که از اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ به شمار می رفت و حدیث معروف «من یشتر یربی»<sup>(۲)</sup> را امیرالمؤمنین ﷺ به او فرمود و سب شیخا البهائیه به او منتهی می شود<sup>(۳)</sup>

۱- الارشاد ج ۶ ص ۲۷۸

۲- در منتهی الامال، ج ۱ گذشت.

۳- خلاصه الاثر ج ۲ ص ۲۵۵

و هم در ایام عبدالملک سال شصت و هفتم یا نهم اختلف<sup>۱</sup> بس قیس وفات کرد و در «ثوبه» به خاک رفت و «ثوبه» در زمان موصی است در خارج نجف اشرف نزدیک به مسجد «حنانه» و در اینجا قبور جمعی از اصحاب می باشد و قبر کمیل بن زیاد فعلاً در آنجا معروف است و معیره و یاد بن ابیه و ابوموسی اشعری نیز در آنجا به خاک شده اند و حسب همان است که در حدیث به او مثل می رسد و از برگان بصره و از سادات تابعین به شمار رفته و چون بر صورتش موی نر و نیده بود از این جهت او را از «مبادات الطلح» شمرده اند

و حسب در صفین یا امیر المؤمنین علیه السلام بود و در جمل اعتزال حسه بود و در زمان مصعب با او به کوفه آمد و در کوفه بودن وفات یافت و او برای او یا معاویه حکم بانی است<sup>۲</sup> و در آخر کار معاویه دین او را به پنجاه هزار درهم خرید چنانچه شیخ کشی و غیره نقل کرده اند و کلمات حکمت امیر از او مفعول است و از جمله کلمات اوست کثرة الضحك تذهب الهیة و کثرة المزاج تذهب العروة و من لزم شیناً عرف به<sup>۳</sup> و در سنة ۶۸ رسید بن ارم حورجی انصاری وفات کرد و در اکثر عروای پیغمبر صلی الله علیه و آله همراه بوده و او همان است که به عرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانید که عبدالله بن ابی اسدول می گوید «لَقِنِ زَجَفْنَا إِلَى التَّمْدِيدِ فَأُخْرِجَ الْأَعْرَضُ مِنْهُ الْأَدْلُ»<sup>۴</sup> عبدالله منکر شد و سوگند خورد و حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خیر داد که بعد صادق است

و بعد در کوفه ساکن شده بود و مکالمه او با ابن زیاد هنگامی که سر مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام برد او آورده بودند و آن ملعون غضیب بر لب و دندان آن حضرت می زد مشهور است

۱- ناسن خجاک بن قیس بن معاویه است لک: جمهره الانساب، ص ۶۴، دول الاسلام، ج ۱، ص ۵۲.

۲- یک کتاب مقدس القامه بین یدی العفاد والامراء ص ۲۷، ۲۲۷، ۲۲۹، لسان التین، ج ۲، ص ۲۰۲، الکام

فی اللغه والادب، ج ۱، ص ۳۰، اللغه الفرید، ج ۲، ص ۲۷.

۳- مرآة البیان، ج ۱، ص ۱۱۸.

۴- سورة مائتفون، آیة ۸.

و هم در سنه شصت و هشتم یا نهم ابوالعباس عبدالله بن عباس<sup>(۱)</sup> در ضائف وفات یافت، و محمد حنفیه پسر او بیمار خواند، و سپس عمرش به هفتاد و یک رسیده بود، و دیدگانش ضعیف شده بود از کثرت گریس بر امیرالمؤمنین و حسین<sup>(ع)</sup> و در عجم فقه و تفسیر و تأویل امنیزی تمام داشت بیست و نهم او بر امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> و رضای پیغمبر<sup>(ص)</sup> در حره، چه آن که وقتی آبی از مری غسل آن حضور در خانه خانه‌اش میمونه روجه آن حضرت حاضر کرد، حضرت دعا کرد در حق و گفت «اَللّٰهُمَّ فَتِّهْهُ فِی الدِّیْنِ، وَ عَلَّمْهُ التَّوْلِیْلَ»<sup>(۲)</sup>

و فریداد ابن عباس حتی پوایانهاست، و عباس، و عبدالرحمن، و بنانه، و عبیدالله، و محمد، و فصل و این سه پسر را جمع بود و در سنه نهم گشته شده که در بصره طاعونی حادث شد و ابوالاسود دلتی فاضی بصره در آن سال وفات کرد

و در سنه ۷۱ عبدالملک عمرو بن سعید بن العاص اشقی را بکشت و هم در سنه ۷۰ عاصم بن عمر بن الخطاب جد مادری عمر بن عبدالعزیز وفات کرد و در سنه ۷۲ پروه بن عازب وفات کرد<sup>(۳)</sup> و در سنه ۷۳ عبدالله بن زبیر کشته گشت و در سنه ۷۴ عبدالله عمر، و یوسعد خذری، و سمه بن کویع وفات کردند و در سنه ۷۵ شریح قاضی کوفه وفات کرد و در سنه ۷۶ یا ۷۷ حیه عربی که یکی از اصحاب امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> بوده وفات کرد

و در سنه ۷۸ حباب بن عبدالله صحابی انصاری وفات کرد، و در آن وقت چهلان

۱- در مشی الامال شرح حال او در ج ۱ گذشت و در کتاب اعلام الحفاظ والمحدثین ج ۲ ص ۲۶۱ و ۲۶۲ منابع شرح حال او آمده است

۲- نگاه کنید به اعلام الحفاظ والمحدثین، ج ۲ ص ۲۰۷

۳- نگاه کنید به اعلام الحفاظ والمحدثین ج ۲ ص ۲۶۸



او نابینا شده بود و ریاده از نمود سال عمر کرده بود، و سلام حضور رسول ﷺ را به حضرت محمد بن علی یافر العنوم رضی الله عنه تبعی کرد.

و او امب از کسی که ریارت امام حسین رضی الله عنه نمود و آن روز اربعین و حضرت بود و جابر پیوسته مردم را به دوستی علی رضی الله عنه تحریص می کرد و مکرر در کوچه های مدینه و مجالس مردم عبور می کرد و می گفت: «علی حیر انبشرفس ابی فقد نقر».

و هم می فرمود: معاشر انصار، تادیب کنید ولادهای خود را به دوستی علی رضی الله عنه، پس هر که ابا کرد دوستی او ببینید مدرسی چه کرده

و در زمان معاویه سفری به جاب دمشق کرد و خواست بر معاویه د حل شود، معاویه نا چند روز و را ادب به داد، بعد از چند روز که در یاف و داخل بر او شد گفت ای معاویه آیا شنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که صاحب عافه و حاجتی را از خود محجوب کند حق تعالی در روز عافه و حاجت او، او را محجوب فرماید؟ معاویه در عصب شد و گفت شنیدم که پیغمبر می فرمود: «إنکم ستلقون بعدی أثره فاصبرو حتی یردوا عنی الخوض».

چرا صبر نکردی؟ جابر گفت یاد آوردی مرا چیزی را که فراموش کرده بودم، این بگفت و از مرد معاویه پیرو شد و بر رخله خود صوار گشت و از شام بر جعب کرد، و معاویه ششصد دینار برای او فرستاد، جابر پویند آمد کرد و بری معاویه چند شعری نوشت که صدر آن شعرا این است: «وإني لأختار القنوع على البقي».

آن گاه به پیک معاویه گفت که او را بگو یابر آنگاه تاکید به خدا می کنند که خواهی یافت در ضعیفه خود حسنه و آنگاه من سبب ن بوده باشم

و در سنه ۸۱ محمد بن حنفیه فرزند مبرالمومنین رضی الله عنه از دیاب برفت و در یقیع به خاک رفت،<sup>۹</sup> و بعضی گفته اند که از فله ابن زبیر فرار کرد به حاب طائف و در آنجا داعی حق را تیبیک گفت، و مدد عمر شریفش شصت و پنج سال بوده، و اولاد او

۹ در بار نقل های مختلف حدیث فوق از جابر نگاه کنید به نوادر الاثر من علی خیر البشر ص ۵۷، ۵۸.

۱۰ مروج الذهب ج ۳ ص ۱۲۲

حسن، و ابوهاشم، و قاسم، و ابراهیم دست و به قاسم مکتبی بود، و ما در کتاب  
مستقی در باب اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام مختصری از حال او نگاشتم.<sup>۱۱</sup>

و شیخ کشی از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده، که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام  
می فرمود: که محامده (یعنی محمد) ایاد بد در معصیت حدای عزوجل راوی  
پرسید که بن محامده کیانند؟ فرمود: محمد بن جعفر، محمد بن ابی بکر، محمد  
بن ابی حذیفه و محمد بن امیرالمؤمنین علیه السلام.<sup>۱۲</sup>

مؤلف گوید که محمد بن ثلاثه دیگر در ایام معاویه شهید شدند، و محمد بن  
جعفر بن ابی طالب در صغیر، و محمد بن ابی بکر در مصر، چنانچه به شرح رفت  
و محمد بن سی حذیفه پسر دائی معاویه بود و از انصار و اتباع  
امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می رفت عامل مصر بود، و معاویه او را بگرفت و در  
رندان حبس کرد و مدتی مدید در زندان او بود تا شهید شد.

و در سنة ۸۲ جمیل بن عبدالله شاعر معروف وفات کرد، و هو أحد عشاق  
العرب، و صاحبه بکینه، و شبیه بها و اظهار تعشق به مشهور.<sup>۱۳</sup>

و در سنة ۸۳ کمیل بن زید به دست حجاج شهید شد  
و هم اعرشی همدان به حکم حجاج در بن سال کشته گشت، و هم در این سال  
ابوالخیری الصائی و عبدالرحمن بن ابی یعلی و بن حبیش جهان را بدره ذکرند  
و در سنة ۸۰ یا ۸۴ عبدالله بن جعفر بن ابی طالب در مدینه و نه فولی در «ابواء»  
وفات کرد.

و عبدالله به کثرت خود و سخاوت معروف بود، و چون اموالش تمام شد روز  
جمعه در مسجد جامع از حد طلب مرگ کرد و گفت: بارالها، تو مرا عادی دادی

<sup>۱۱</sup> - این قول موافق است با قول ابوهشامی در فرق التیمه. مرحوم صدوق سال ۸۴ ب ذکر کرده: «نگاه کنید به: کمال الدین

ص ۲۷ مدارالانوار ج ۲۲ ص ۸۱، چاپ بیروت و از کمال جزیری ص ۸۰ نقل شده است.

<sup>۱۲</sup> - رجال کشی ص ۷۰ مجمع جلال الحدیث ج ۶، ص ۴۸، صیفة البحار ج حدیث ج ۲ ص ۲۸، تنقیح المقال در

ترجمه معتز بن ابی بکر

به خود و عطاء و من عادت دادم مردم رایه بدل مال، پس اگر مال دیر را از من نفع  
خواهی کرد مرا بافی نگذر

پس آن هفته نگذشت که از دنیا برفت و رحمه الله علیه

و در سنه ۸۳ ولادت حضرت صادق علیه السلام و ابتدا بنای دارالایمان هم شد  
قاضی نورالله رحمه الله در مجالس گفته بلده هم شهری عظیم و بده ای کریم است، و  
از جمله بلادی است که همیشه دارالمؤمنین بوده و بسیاری از اکابر و افاضل و  
مجتهدان شیعه امامیه از آنجا برخاسته اند، و انتساب به چنین بلدی از قوی ادله  
صحت عقیده مسلوب الیه است

و در کتاب معجم البلدان و غیر آن مسطور است که بلده طایفه هم از مدائن  
مستحکمه اسلامی است و اهالی آنجا همیشه شیعه امامیه بوده اند، و ابتدای بنای  
آن در سنه ثلاث و همان در زمان عبدالملک بن مروان علیه السلام و السیران رحمه الله شد  
و آن چنین بود که عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن فیس که از قبل حجاج امیر  
سیستان بود چون بر او خروج کرد، در شکر او هفده کس از علماء تابعین عراق  
بودند، و چون پسر اشعث از حجاج مهرم شد آن جماعت به ناحیه قم افتادند، و  
از آن جمله چند برادر بودند نام ایشان عبدالله، و احوص، و عبدالرحمن، و  
اسحاق، و معجم، پسران سعد<sup>۱</sup> بن مالک بن عامر لاشعری و در آن موضع چند

۱- در مجالس المؤمنین ج ۱، ص ۸۲ گفته: و اجهاد، کتاب معجم ج ۲ ص ۳۹۷ مذکور است که مقدم برادرین  
مذکور عبدالله بن سعد بود، و او پسر فاضل که در میان شیعه کوفه نشو و نما کرده بود و امامی مذهب بود مقابل  
آن حال از کوفه به قم انتقال نموده اهل آن دیار را قبل از آن که نقش قیام امیر در لوح حاضر قرار گیرد در متابعت  
مذهب ائمه اطهار، و التزام احکام مفرقه بین استوار ساخته و بعد هرگز کسی از آنجا پیامعی بود این است کلام  
صاحب فحیم

و اخباری که در فضیلت هم و اهل هم از رسول و ائمه علیهم السلام روایت شده بی نهایت است  
و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: «آلایان حره» و حرکه آلایان رسولان علیهم السلام حره و حر  
المذهب آلایان لامهر المؤمنین علیهم السلام حرماً و حر الکوفه آلایان حرمی و حره ولدی من بعدی هم آلایان قم کوفه  
صهره آلایان لاجله ثمانیه ابواب ثلاث منها بانی قم تقیض فیها امره می من ولدی و اسمها فاطمه است



و در سنه ۸۴<sup>(۱)</sup> حجاج شروع کرد به بناء شهر واسطه، و در سنه ۸۶ از بناء آب  
 خارج شد و در آنجا ساکن شد  
 و آن بنده را واسطه<sup>(۲)</sup> گفتند به جهت آن که در واسطه کوفه و بصره و بعداد و هوار  
 است، و گفته شده که به هر یک از این چهار بلد پنجاه فرسخ مسافت دارد، و آیش  
 از دجله بعداد است<sup>(۳)</sup>

و در روز شنبه چهاردهم شوال سنه ۸۶<sup>(۴)</sup> عبدالملک بن مروان در دمشق وفات  
 یافت و سیزده عمرش به شصت و شش رسیده بود و بیست و یک سال و یک ماه و  
 نیم مدت خلافت او بود، که سیزده سال و چهار ماه الا شعب روز بدو مرحوم بود،  
 و مدتی بر آن عبداللّه بن زبیر مزاحم بنظم او بود و همدیگر پسر از برای او بوده که  
 چهار تن از ایشان خلیفه شدند

و نقل شده که عبدالملک در خواب دید که چهار دمه در محراب یون گرد،  
 سعید بن العسیت تعبیر کرد که چهار نفر از صلب او خلیفه و صاحب محراب شوند  
 و چنان شد که او تعبیر کرده بود، و شرح حال ایشان بعد از این بناید، ان شاء الله تعالی

\*\*\*

۱- تاریخ مختصر الدول، ص ۶۲ سال ۸۳ آمده است

۲- معجم البلدان ج ۵، ص ۴۴۷.

۳- تاریخ مختصر الدول، ص ۶۶

ذکر مسقط ولید بن عبدالملک بن مروان<sup>۱</sup>

در شبیه چهاردهم شوال سنه ۸۶ که عبدالملک وفات کرد مردم را وید هرید و بیعت کردند و او مدتی جبار و عید و طیوم و فیح المظر و ذلیل العمم بوده و در سال هشتاد و هشتم به هم شروع کرد به بقاء مسجد اموی در شام، و تعمیر مسجد رسول ﷺ در مدینه و راه وسعت داد، و مال بسار در مضارعت این دو مسجد صرف کرد و نقل شده که چون شروع کردند به بقاء مسجد دمشق در حائط مسجد یوحنا در سنگ دیدند که خط یونانی بر آن نقش است، آن کتاب را بر کتاب و مسوئیس عرصه داشتند بنوانسند به خوانند، پس برای و هب بن مبنه فرستادند که ترجمه کند و هب گفت من نوشته ای است که در ایام حضرت سلیمان بن داود علیه السلام نوشته شده و ترجمه اش به عربی این است

بسم الله الرحمن الرحيم، یا بن دم، لو عایت ما بقی من یسیر أجلك کرهت فیا بقی من طون أمک، و تصرف عن رحمتک و حیبتک، و إئت تلقی ندمک، إذا رأت من قدمک و أسلمک أهلک، و انصرف عنک العییب، و دُعک القریب، ثم صرْتُ تُدعی فلا تجیبُ فلا أنت إلی أهلک عائدٌ، و لا هی صمتک رائدٌ، فاعشتم العیاء قبل الموت، و القوّة قبل الفوت، و قبل أن یؤحد جنک بالکفلم و یُحال یُننک و یس العمن و کس رمی شدمان بن داود علیه السلام بحر ولید امر کرد که بنویسد به آب حلال بر لاجود د دو دیوار مسجد «وَلَيْسَ اللَّهُ

۱. درباره یونگ، کنیه به تاریخ الطوال، ص ۳۲۶-۳۲۹؛ تاریخ الخلفاء، ص ۵۰؛ تاریخ الخلفاء، عربی، ص ۲۲۲

۲۲۵- تاریخ الخلفاء، بن یزید، ص ۵، التیبه و الاشراف، ص ۳۱۷-۳۱۸، الجوهر الثمین، ص ۱۰۸، مروج الذهب

ج ۵، ص ۶۶.

مَنْعِدُ إِلَّا اللَّهَ أَمْرُ بِنَاءِ هَذَا الْمَسْجِدِ وَ هِدْمِ الْكَنِيسَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهِ عِبَادَةُ الْوَلِيدِ  
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فِي دِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سَبْعٍ (سبع = ۷۰) وَ ثَمَانِينَ (۸۰)<sup>(۱)</sup>

و در یام ولید سنه ۸۶ عبيدالله بن عيس و فاط ياف و او همان است كه ملحق  
به معويه شد و به حضرت امام حسن عليه السلام بي وفائي نمود، و او از برادر خودش عبدالله  
يك سال كوچكتر بود، و بعضي وفات او را در ايام عبدالملك سنه ۸۵ ذكر کرده‌اند  
و در سنه ۹۱ سهل بن سعد ساعدي صحابي و انس بن مالك صحابي وفات  
كردند، و به هومي انس در سال بود و سه وفات كرد

و در سنه ۹۴، و به قولي سنه ۹۵ حضرت سيد الساجدين و زين العابدين علي  
بن الحسين - روي داده - وفات فرمود، چنانچه در منتهي نگاشته شد

و سال وفات آن حضرت را سه الفقهاء مي‌گفتند؛ چه در آن سال به حدود آن  
سال جماعه بسياري از فقهاء و علماء وفات يافتند كه از جمله ايشانند سعيد بن  
جبير،<sup>(۲)</sup> و ابوبكر بن عبدالرحمن محرومي،<sup>(۳)</sup> و عبيدالله بن عبدالله هذلي،<sup>(۴)</sup> و  
سعيد بن المسيب،<sup>(۵)</sup> و عروه بن الزبير،<sup>(۶)</sup> و عاصم فقهائ مدنيه

و گفته شده كه در آن يام فوج عظيمي شد كه در مدت قبلي سيصد هزار نفر  
هلاك شدند،

و سعيد بن جبير همان است كه صحيح آورده قتل و سنانيد، و بعد از پانزده شب  
از قتل او مرض آكله در جوف او پديد گشت و هلاك شد و ابوبكر، و عبيدالله، و  
سعيد، و عروه ر عقيبي سبعة معروفه مدنيه بودند.<sup>(۷)</sup>

۱ - مروج الذهب ج ۲، ص ۱۶۶ - ۱۶۷

۲ - درباره سعيد بن جبير نگاه كنيد به اعلام الحفاظ و المحدثين غير آنچه عشر مرثا ج ۴، ص ۲۶۱

۳ - نگاه كنيد به همان، ص ۲۷۲

۴ - همان ص ۴

۵ - نگاه كنيد به اعلام الحفاظ و المحدثين ج ۴، ص ۱۵۰

۶ - اعلام الحفاظ ج ۴، ص ۱۸۴

۷ - پنهان كه در مدنيه در عصر واحد هفت نفر از فقهائ بودند كه ضلوي مي‌نامند و مرجع فتاوي بودند و ايمان و فقهاء -

و سعید همان کس است که به کثرت علم در تابعین ممتاز بوده، و مرسلات او را  
 «أصیح مرا سیل» گفته‌اند، بلکه مرسلات او در بود شافعیه مثل مرسلات محمد بن  
 ابی حمیر است در نزد صحاب مد که در سلک صحاح معتظم می‌شود  
 و روی شده که چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام و اب فرمود تمام حل  
 مدینه از یزید و فاجر بر چاره آن حضرت حاضر شدند و بر او نماز خواندند مگر  
 سعید بن المسیب که حاضر شد بر نماز آن حضرت، و به مسجد رسول صلی الله علیه و آله رفت  
 که تنها دو رکعت نماز کند، چه مسجد در آن وقت از مردم خالی شده بود، گفت  
 چون به نماز ایستادم صدای بکبیر از آسمان شنیدم و بعد از آن صدای تکبیر اهل  
 زمین را شنیدم تا آن که هفت بکبیر از آسمان و هفت شنیدم، و شنیدم تکبیرات بر  
 روی در افتادم و مدعوئی شدم، چون به هوش باز آمدم مردم از نماز بر آن حضرت  
 برگشته بودند، و به نماز بر او را یاسم و ده نماز مسجد را و هر ریان کاری بزرگ  
 واقع شد و پیوسته بر این حضور هم که چهر بر آن حضرت نماز نکردم<sup>۱۱</sup>  
 و ما عروه، پس برادر عیانی عبدالله بن ربیع است، و مادر این هر دو برادر،

به سجد می‌گفتند و اسمی از این در بین ذریت مذکور شد:

ألا کفی من لا یلتدی بأئله  
 فلیست شیری عن الحق خارجه  
 فلیست شیری عن الحق خارجه  
 فلیست شیری عن الحق خارجه

قاسم بن محمد بن ابی کریر رضی الله عنه حضرت علی بن الحسین علیه السلام است و سلیمان فرزند یسار مولی مروه  
 و چه رسول صلی الله علیه و آله است و خارجه فرزند رید بن ثابت انصاری و سب چهار دیگر در متن مذکور است  
 نقل شده که از خواص اسمی فقهده است آن است که اگر بر صوب نوشته شود از تر سوس علم می‌ماند و هم  
 صلاح را بر طرف می‌کند اگر بر سر آویزان کنند و الله العالم، مؤلف رحمه الله نگاه کنید به غیبات و حواشی بر نجارب  
 السلف ص ۴۴ برای اطلاع بیشتر درباره آنان نگاه کنید به اصحاب القیام الصحابه و التابعین و به ج ۱  
 بین شفا ص ۱۰۵ چاپ بهشت مدنی المدین عین الحسین

و برادر بن ذریت

إذا قول من فی العلم سیده آبکر  
 و لایتم فلیست عن العلم خارجه  
 فلیست هم عبدالله عرواً لایتم  
 فلیست هم عبدالله عرواً لایتم

نگاه کنید به فتاوی المدینه السیه از عبدالمتهم هاشمی چاپ دمشق، دلیلی کتب ص ۶ ۱۳۷ به سفل از



اسماء «ذاب النطافین» دختر بوبکر مت که اهل سب و را یکی از عجاتر اهل بهشت گفته اند، و عروه سبانی به پسرش محمد بن عروه به شام آمد، و ارد بر ولید بن عبدالممنک شد، و در آن سفر پسرش را ستور لنگد و و هلاک شد، و هم مرص آنکه در پای عروه پدید شد پای و بریدند گفت «لَقَدْ لَبِيتُ مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا»<sup>(۱)</sup> گویند و هی به عبدالممنک مروان گفت می خواهم شمشیر برادرم عبدالله نشان من دهی، گفت در میان شمشیر هاسب و من تمیر آن می دهم عروه گفت بهرما شمشیرها را حاصر کند، من خود تمیر می دهم چوب شمشیرها را حاصر کردند عروه شمشیری کند بر داسب و گفت همین اسب، عبدالممنک گفت مگر او را می شناسی؟ گفت نه گفت پس از کجاکسی این اسب؟ گفت تمیر دادم او را به قول تابعه دیبانی.

و لا عیب فیهم غیر انْ سُیُوفُهُمْ یَهِنٌ فُلُورٌ مِمَّنْ بَرَعِ الْکُتَّابِ

و نو در حکایات عروه بسیار سب، و پسر عروه در مدینه منسوب به و است و بعضی تاریخ وفات او را سن بود و سیم یا چهارم گفته اند و هم در سنه ۱۹۵<sup>(۲)</sup> حجاج قفسی به درکات حمیم پیوست، و در بدنه و مسد<sup>(۳)</sup> که از پناهای خود او است به حاکم رفت و قد عُقِبَتْ آثار مقبره الملحونه و أُجْرِی عَیْبُهَا الماء. و اتصلت بها إلى يوم القيامة لعائن أهل الأرض و السماء

قال ابن خلکان و کان مرضه بالآكلة وقعت فی بطنه. و دعا بالطیب لیطر إلیها، فأخذ لحماً و علقه فی خیط و مَرَّحَ فی حلقه و برکه ساعة ثم أخرجہ و لقد لبی یه دود کثیر و سلط الله معالی علیه الزمهریر، فکانت الکوانیس تجعل حوله ممدوءة رأاً و ندی منه حی تحرق جلده و هو لا یحس بها، و شکى ما یجده إلى الحسن البصری. فقال قد کُنت نهیثک

۱- سوره کهف: آیه ۶۲، بحار الانوار ج ۲۶ ص ۱۷

۲- الجوهر الثمین، ص ۸۹

۳- معجم البلدان ج ۵، ص ۳۴۸

الا<sup>(۱)</sup> تعرض الى الصالحين فليجعت، فقال له يا حسى لا أسألك أن تسأل الله أن يترج عني و لكن أسألك أن تسأله أن يعجل قبض روعي و لا يطول عذابي، فيكى الحسى و أقام الحجاج على هذه الحالة بهذه العلة خمسة عشر يوماً، إلى أن مات،<sup>(۲)</sup> عليه لعائن الله تعالى

و قد مضى في أيام عبدالملك بيمه من حالاته فتذكر

و در روز شنبه، بيمه جمادی الأولى سنة ۹۶ وید در شام وعات کرد، و مدت دولتش به سال و هشت ماه و دو شب طول کشید<sup>(۳)</sup> و سپس عمرش به چهل و سه رسیده بود، و او را چهارده پسر بوده که در جمعه عباس بود که فارس بی مروان لقب داشت

و در اختیار الدول است که در عمر بن عبدالعزیز ممول است که گفت چو و لید را در لجا بهدم دیدم که پاهای خویش را بر زمین می‌کوبد و دستهایش را دیدم که به گردن غل کرده بودند<sup>(۴)</sup>

❦ ❦ ❦



۱. حر دیوبند بن نصر بن ابی ذری و هات اصلاح شد

۲. و هات الاعمال ج ۲ ص ۵۳

۳. تاریخ مختصر الدول ص ۱۲

۴. أخبار الدول ج ۲ ص ۳۳.

تکر خلافت سلیمان بن عبدالملک بن مروان<sup>۲۲۸</sup>

در روز فوت ولید مردم نوازش سیمان بن عبدالملک بیعت کردند، و او مردی فصیح انسان بود به عکس ولید بطبر حد و عبدالله پسران یرید بن معاویه، و از برای حاکم و سیمان در باب قصه حب لسان قصه لطیفه‌ای است که مقام دگرش نیست

و سیمان پیوسته جامه‌های قیمی و لطیف می‌پوشید، و مسجدهای جامع اموی را که ولید بنا کرده بود او تمام کرد، و مهارها را در اوائل اوقات به جا می‌آورد و در سابق حلقه‌ی بی‌امنه تأخیر می‌داد حقتد و آخر وقت می‌گذاشت.

## [پرخوری او]

و سلیمان مردی کول و پرخور بوده، و گفته شده که در هر روزی قریب به صد رطل شامی طعام می‌خورده، و مورخ امین مسعودی نقل فرموده که عدی و هر روز صد رطل عرقی<sup>(۲)</sup> بوده، و گاهی طبخ‌ها جوجه مرغ برای او کیاب می‌کردند، همین که سیخ‌های کیاب برای او می‌وردند او فرصت نبود که سرد شود تا بتواند در سیخ بکشد، لاجرم دست خود در ستن می‌کرد و با آن جامه قیمتی لطیف که

دو باره او نگاه کنید به: الاخبار الطوال، ص ۳۲۹ - ۳۳۰ تاریخ الخلفاء ص ۱۵ تاریخ الخلفاء - عوطی، ص ۲۴۵.

۲۲۸، تاریخ الخلفاء این رسد ۳۶ ۳۷ الجوهر الثمینی ص ۹۶ مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۲.

۲ - رطل عراقی صد و سی درهم است که عبارت باشد از: سبت و هشت مثقال صیرفی و ربع آن است موهب اللغات نیز

نگاه کنید به بخش الآلام، ص ۱۶۹ مروج الذهب، ج ۲ ص ۱۸۵.

داشت، گوشت‌ها را از سیخ‌ها می‌کشید، و با آن خراوت در دهان می‌گذاشت.  
 حکایت شده که وقتی صمصام بن حکایت را برای رشید نقل کرد، گفت:  
 «قَاتِلْكَ اللَّهُ! مَا أَغْلَمَكَ بِأَخْبَرِهِمْ»

پس در آن رشید گفت که گاهی که جبه‌های بی‌امیه را برای من می‌وردند، بر  
 من عرصه می‌کردند، جبه‌های سلیمان را دیدم که در آسمان آنها نیز جریس و روعس  
 بود و سبب آن بدانستم، مگر الحال که حال او برای من گفتم، پس شنیدم که  
 جبه‌های سلیمان را آوردند و از سبب‌های کباب که در آنها بود به مردم نمود، پس  
 یک جبه از آن را به اصمعی پوشانید، صمصام گاه گاهی آن جبه را می‌پوشید و به مردم  
 می‌نمود و می‌گفت: این جبه سلیمان بن عبدالملک است که رشید به من پوشانیده.<sup>۱</sup>  
 و نیز مشغول است که روری سلیمان در حمام بیرون شد و گرسنگی بر او عیب  
 کرده بود، طعام خواست گفتند: هنوز صبح نشده، گفت: بچه آن حال ممکن  
 است بیایرید، پس بیست یقه پخته آوردند، اجواب آنها را با چهل دانه نان تنگ  
 بخورد، و بعد رومان کمی طعام به عمل آمد، چوب غذا آوردند به عادت همیشه  
 طعام خورد، چنانچه گویا هیچ چیز نخورده بود!<sup>۲</sup>

و از تاریخ می‌شاید معلوم شده که صبحگاهی سلمان چهل مرغ پخته و چهارصد  
 تخم و هشتاد و چهار قلو به پی‌های آن با هشتاد گرده نان بخورد، چوب طعام  
 آوردند به عادت همیشه طعام خورد!

و حکایت او در پرخوری معروف است، و به قوی سبب موتش همان تداوم  
 در طعام و پرخوری شد، چنانچه در «تجارب الدول» است که وقتی چهارصد تخم، و  
 هشتصد دانه انجیر، و چهارصد قلو به پی‌های آنها، و بیست مرغ پخته بخورد،  
 پس مت‌گردد و به سبب تداوم در عده و هاب کرد (انتهی) (۳)

۱ و ۲ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۵

۳ - اخبار الدول، ج ۲، ص ۲۶

و ابو حارم اعرج او را موعظتی بلیم کرده که شایسته باشد در اینجا ذکر شود  
نقل است که وقتی ابو حارم بر سلیمان وارد شد، سلیمان گفت به چه سبب ما  
را مردن کراخت داریم؟

گفت به سبب آن که دنیا، قصیر کردید و آخرت را خراب نمودید، لاجرم ر  
آبادانی میل ندارید به جای حرات مبتذل شوید

گفت ورود ما بر آخرت در معرض الهی به چه نحو است؟

گفت ما بیگانه حال مسافری است که از سمریه وطن می رود و به دهن  
و عیال خویش می رسد و از روح و نعب مصر رنج می شود، و اما بدکار حالش  
حال غلام گریخته می ماند که و را گرفته به برد آتش می بزد

گفت بگو چه عملی افضل اعمال است؟

گفت اداء واجبات و اجتناب از محرمات

گفت کلمه عدل چیست؟

گفت کلمه حق که بر زبان برانی مرد کسی که از او بنرسی و هم از و امیدی

داشته باشی

سلیمان گفت - عاقل ترین مردم کیست؟

گفت آن که اطاعت خدا کند

گفت - جاهل ترین مردمان کیست؟

گفت آن که آخرت خود را بر روی دنیای دگرگونی بفروشد

گفت مرا موعظه موحیه کن

گفت سعی کن که خدا بیدار تو را در جاهایی که بیهوشی از آن فرموده، و بیدار تو را

در جاهایی که امر به آن فرموده است، این وقت سلیمان گریه سختی کرد

یکی از حاضرین ابو حارم را گفت که این حرفها چه بود که در محضر امیر گفتی؟

گفت ساکت باش حق تعالی از عهده عهد و پیمان گرفته که علم خویش را بر

مردم ظاهر کند و گنمان نمایم، این یگفت و رنر سلیمان بیرون شد، سلیمان



مالی از برای او فرستاد و رد نمود و گفت: «والله من ین مان در نزد تو نمی پسندم تا چه رسد به خودم»<sup>(۱)</sup>

و ابوالفتح اصفهانی گفته که در کسانی که از آل ابوطالب در یم سلیمان شهید شد، عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود و او وصی پدرش محمد حنیفه بود، و اهل حراسار را در آن زمان اعتقاد آن بود که او امام است و از پدر به وصایت میراث به او رسیده و او نیز وصیت کرد به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، و محمد وصیت کرد یا ابراهیم لامام، پس خلافت به یس حنیف از وصیت به یس عباس منتقل شد<sup>(۲)</sup>

مؤلف گوید که خواهد آمد که ابراهیم وصیت کرد به سقاح، و ابو مسلم حراسانی داعی ابراهیم پس از وصیت ابراهیم به سقاح و مرگ او سعی کرد در روان ملک یس مروان و استعانت دولت آل عباس، تا به سعی او سقاح حلیفه شد و سبب قوت عبدالله بن شد که در سه ۹۸ سلیمان رهبری پنهاناً به او حورانید و مقتول شد و دو ۱ حمیمه<sup>(۳)</sup> از اراضی شام مدحوب شد

و در دهم با بیستم صفر سه ۹۹ در ۱ مرج ذاب<sup>(۴)</sup> از اراضی افسسین، سبمان وفات یافت، و مدب دولت او دو سال و هشت ماه<sup>(۵)</sup> و پنج شب، و به قوسی دو سال و به ماه و هیجده روز بود و سمیر عمرش به سی و نه به پنجاه و پنج رسیده بود

و در همان سال یورید خارجة بن رید بن ثابت انصاری که یکی از فقهه سبعمه مدینه است وفات کرد



تاریخ مختصر الدول ص ۱۱۲ المصنفه و قدسید ط مصر ج ۲ ص ۶۲ ۱۸۸ مروج الذهب ج ۲ ص ۸۷

۲. مقاتل ص ۲۲

۳. حمیمه ملک آل عباس بود و در ایام یس که در آنجا بودند مؤلف علیه السلام

۴. معجم البلدان ج ۲ ص ۴۱۶-۴۱۷

۵. تاریخ مختصر الدول ص ۱۴

ذکر خلافت عمر بن عبدالعزیز بن مروان<sup>(۱)</sup>

در سنه ۹۹ که سلیمان از دنیا رحلت کنید، عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید و نقل شده که سبب خلافت او، شد که چون سلیمان در حالت موت ظاهر شد وصیت‌نامه نوشت، و جمله اراکابر و اعیان و وجوه مردمان را بر آن شاهد گرفت، و وصیت کرد که چون مرگ من رسید مردم را جمع کنید و این وصیت‌نامه را بر ایشان بخوانید و هر که در من تعیین کرده‌ام حلیه کنید.

پس چون سلیمان رحلت کرد و از کار دهن او فارغ شدید ندای «الصلاة جامعة» در دادند، طایفه بنی مروان و سایر طایفان مردمان جمع گشتند تا ببینند قبیله خلافت بر کی استوار خواهد شد، زهری به پا داشت و فریاد برداشت که ای مردم هر که در سلیمان برای خلافت نام برده باشد شما به او راضی می‌باشید؟ گفتند بنی

پس وصیت‌نامه را خواندند نوشته بود که عمر بن عبدالعزیز حلیه است، پس از آن پیر بن عبدالملک و در آن وقت عمر در آخر مردم جای داشت، چون بن مضمون در شنید کلمه استرجاع گفت

آن‌گاه مردم به جانب او شتاب کردند و دست و پا روی او را بگیرند و به سیر بالا بردند، و همبر و پنج پنه بود عمر بر پنه دوّم نشست، و آن کسی که با او بیعت کرد پیر بن عبدالملک بود، پس سایر مردمان بیعت کردند بحر معبد و هشام، آن دو

۱ - دربار او نگاه کنید به: الاختیار الطوال: ص ۳۳۱، الأثر فی تاریخ الخلفاء ص ۵، تاریخ الخلفاء سوطی

ص ۲۲۸ - ۲۶۸، تاریخ الخلفاء ابن یزید، ص ۳۷، الجواهر السنین ص ۹۳، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۹۳

تن بپر بعد از دو روز بیعت کردند

و چون امر خلافت بر او مستقیم شد او خطبه ای که خواند این بود که بپا حاسب و گشت

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا تَعْنِي مِنْ أَسْوَاقٍ قَدْ مَضَتْ فِرْعَوْنُهَا، مَا بَقِيَ مِنْ بَعْدِ أَمْسِهِ، وَ إِنَّمَا النَّاسُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا أَعْرَاضُ تَنْقَلُ فِيهِمُ النِّبَا، وَ هُمْ فِيهَا نَصَبُ الْمَصَائِبِ مَعَ كُلِّ جِرْعَةٍ شَرْقٍ، وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَضَصٍ لَا يَنَالُونَ نِعْمَةً إِلَّا بِمَرَقِ أُخْرَى. وَ لَا يَحْتَرِ مَعْتَرِ مَسْكَمِ يَوْمًا مِنْ عَمْرِهِ، إِلَّا يَهْدِمَ آخِرَ مَنْ أَجَلُهُ»

و نوشت به حامل مدینه که ده هزار دینار در بین اولاد عیسی علیه السلام پخش کن و مسعودی از بلاغت او نقل کرده که وقتی به یکی از عمال خویش نامه نوشت به این عبارت «لَقَدْ كُنْتُ شَاكُوكَ وَ قُلْتُ شَاكِرُوكَ، فَلَمَّا عَقَّدْتُ وَ أَمَّا عَثَرْتُ، وَ السَّلَامُ»<sup>۱</sup> یعنی شکوه کسبگان نوی حساب و شکر گرانندگان دیار، با بر تحت عدالت او نیز به از مسند حکومت بر خیز

و این حکاکان بر مکی بن عیارت را به جد خود حمز بر مکی نسبت داده و ولادت حمز بن عبدالعزیز در شب سهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بوده، و هم در آن شب متولد شده هشتم بن عروه، و فتاده، و رهبری، و اعمش و بالجمله حمز بن عبدالعزیز مودی و جیه و اهل عیادت و رحمت علیه السلام بی امیه، و اعدا بی مروان در رعیت بود، مادرش دختر عاصم بن عمر بن الخطاط بود و او را عمر صعب و عمر ثانی می گفند، و هم و را «أَشْخُ بِنْتِ امِيَّةَ» می نامیدند به جهت شجره و شکاهی که در سر یا عبور او بود که در زمان خصوص در آسبب لگد منور حاصل شده بود، و اشاره به او و پرید بن الوید است بن عیارت معروفه الناقص و الأشخ اعدلا بی مروان

و گاهی که بر خلافت مستقر شد عمال بی امیه را معزول کرد و مردمان صالح

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۶

۲- قال رسول الله صلی الله علیه و آله «مَنْ كَلَّ فِي حَيٍّ مَجْبُودٍ إِلَّا فِي بِنْتِ امِيَّةَ» مولف علیه السلام و خلاصه، ص ۸۰



خیر اندیش ر به جدی ایشان مصب کرد، و هم امر کرد که دوازده صباغت و مهمانی بنا کردند، و از بری ایاء سبیل چیری قرار گذاشت

و از محاسن کارهای او آن که همدک را به اهل بیت رسول ﷺ رد کرد بعد از آن که عثمان تیول مروان کرده بود و به ایشان رسیدگی بود، و با اهل بیت و آل علی ﷺ احسان می کرد و متعرض ایشان نمی شد.

و هم از محاسن اعمال او آن که ست امیرالمؤمنین ﷺ را که معاویه تأسیس آن کرده بود و در ایام خلفاء سابقین بر او رواج داشت از میان مردم برداشت، و فرمان داد آیه مبارکه «وَمَا أَصْفَرُكَ وَلَا خَوَانًا»<sup>(۱)</sup> و کریمه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»<sup>(۲)</sup> - انفع، در خطبه ها به جدی ست امیرالمؤمنین و اهل بیت و صلوات الله علیهم اجمعین - بگویند.<sup>(۳)</sup>

و موارد سیرت او بسیار است و مجملأ سیره ظاهریه او از سایر پی امیه امتیازی تمام داشت و از این جهت است که یکی دو تن از اکابر عده ای شیعه در دم او توقف نموده با آن که شیعه او را عاصب خلافت و امامت می دانند و می گویند چه معصیتی بالاتر از عصب این معص عظیم است که در آن زمان حق حضور امام محمد باقر ﷺ بوده و عمر عصب کرد

و بالجمله، در ماه رجب سال صد و یکم هجری در دیر سمعان<sup>(۴)</sup> از اعمال «حمص» در دنیا رحلت کرد، و مدت خلافت او دو سال و پنج ماه و پنج روز، و مدت عمر او سی و نه سال بوده، و قبر و سیر در «دیر سمعان» است، و پی عباس گاهی که اموات پی امیه را از گور بیرون آوردند و بسوختند متعرض گور او نگشتند

۱ - سوره حشر، ۱۵۹. آیه ۱

۲ - سوره مائده، آیه ۶

۳ - اخبار القوم ج ۲ ص ۴۰ - مروج الذهب، ج ۳ ص ۱۶۳

۴ - پی است با صفا در تواریخ دمشق، معجم الزینان، ج ۲ ص ۱۶۷

و جماعی اور مرثیہ گفتہ اند و اشعار فردوسی شاعر<sup>۱</sup> و کثیر عرۃ و سید رضی رحمۃ اللہ علیہ  
 در مرثیہ او معروف است، و مطلع قصیدہ سید رضی در مرثیہ او یں بیت است  
 یَا بَنَ عَبْدِ الْقَرِیْرِ لَوْ بَكَتِ الْعِلْمُ سِیْنُ قَمِیٍّ مِنْ أُمِّیَّةٍ لَهَكَتِ<sup>۲</sup>

\* \* \*



۱- نک. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۵

۲- دیوان سید رضی، ج ۱، ص ۲۶۵

ذکر خلافت یزید بن عبدالملک بن مروان<sup>(۱)</sup>

در عشر احیر ماه رجب سنه ۶۰ که عمر بن عبدالعزیز از دنیا رحلت پرست ،  
یزید بن عبدالملک بن مروان سبط یزید بن معاویه بن ابی سفیان بر او مکه سلطت  
شده ، و تا مدت چهل روزه سیره عمر بن عبدالعزیز رفتار کرد ، آن گاه چهل نمر  
از مشایخ شام برد او آمدند و قسم یاد کردند که حلقه را در آخرت حساب و عقابی  
پرست ، یزید هرینه گردید و از سیرت عمر دست کشید

و نقل شده که غنیه کرده بود بر او محبت جاریه «حبابه»<sup>(۲)</sup> نام ، و پیوسته با او  
در عیش و عشرت بود ناگاهی که حبابه بمرد ، یزید از مرگ او سخت عصبه شد و  
عیشش منقص و عقل او ناقص گردید ، و مدتی نگذاشت که مرده حبابه را دفن  
کنند ، و پیوسته او را می پوسید و می یوفید تا آن که بدن «حبابه» منقض شد و  
گندید ، و مردمان حلیفه را بر این کار عیب کردند ، ادن داد تا دفنش نمودند و خود  
بر سر قبر او مقیم شد<sup>(۳)</sup>

دمیری و غیره گفته اند که دیگر باره امر کرد تا قبر «حبابه» را بیش کردید و حلیفه  
گنبدیده او را از گور در آورند

۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به الاخبار الطوال ص ۲۶۶-۳۳۴؛ الاشیاء فی تاریخ الخلافة ص ۵۱؛ تاریخ الخلفاء

سیوطی ص ۲۶۸-۲۶۹ تاریخ الخلفاء ابن یزید ص ۱۳۲ مروج الذهب ج ۳ ص ۶

۲- بدانکه حبابه چاره بود مدینه و در طرب و نشی کمال بود و حکایت کشفیات و طرب یزید ابن عبدالملک را با  
بود در آخر جزوه سیزدهم اخانی نوشته شد (مؤلف)

۳- تذکره تاریخ مختصر الدول ص ۱۶۵-۱۶۶ اخانی ج ۵ ص ۱۲۲؛ مروج الذهب ج ۳ ص ۹

و باحمله، بعد از پانزده روز از مرگ «حبابه» گذشته، یزید نیز بمرد<sup>۱</sup> و نص است که ابو حمزه خارجی گاهی سی مروان را ذکر می کرد و مثلاً ایشان را می گفت: «به اسم یزید می رسید می گفت یزید نشانید» حبابه را به طرف راست خود و «سلامه» را در طرف چپ خود و گفت می خواهم را طرف طبراک کنم، پس طبراک کرد به سوی جهت خدا و عذاب الیم و در ایام خلافت یزید در ۱۷ صفر سنه ۱۰۲ یزید بن مهلب بن ابی صفره<sup>۲</sup> کشته شد با جماعت بسیاری، و یزید بن مهلب<sup>۳</sup> آن کسی است که پدرش مهلب در زمان عبدالملک مروان را جانب حجاج لقی عامل حراسان بود و در دی حجه سنه ۸۳ وفات کرد، و یزید به جای او شش و قریب شش سال والی حراسان بود و آن که عبدالملک به اشاره حجاج او را عزل نمود و به جای او قتیبه بن مسلم باطلی را منصوب نمود

پس یزید به جانب عراق آمد حجاج او را بگرفت و در محبس انکس و او را عذیب نمود، و بن به جهت آن بود که حجاج او را خوف داشت و بیم آن داشت که یزید دولتش قوی شود و او را دسیل کند، و یزید در عذیب و محبس حجاج بود تا گاهی که فرزند کرد و به جانب شام رفت و سلیمان بن عبدالملک مرد برادرش وند او را شفقت کرد و دید او را همان داد این بود تا زمانی که سلیمان حلیه شد دیگر باره او را عامل حراسان کرد، و بیو نه سلیمان بمرد و عمر بن عبدالعزیز حلیه شد دیگر باره او را گرفتند و در محبس انکس و پیوسته در زندان عمر بن عبدالعزیز بود تا آن که در سنه ۱۰۶ از زندان بگریخت و به جانب بصره و کوفه شد و مردمان را بر دور خود جمع کرد و به د عیه ریاست پای مخالفت با سلطان نهاد، و به تدریج

۱ - حیات المعین دیری، ج ۶ ص ۱۷

۲ - ابی صفره کنیت ظالم بن سراق از دی است، و او از شهدا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. و در دور حربه چهل بد خدمت آن حضرت رسید و در بصره وفات یافت. و حضرت بر او نماز گذاشت مؤلف رحمه الله

۳ - بدان که گفته اند که پادشاه چرمان که آن را استرابلا می گویند از پادشاهای یزید بن مهلب بن ابی صفره است و آن مدینه ای است مشهور عظیم و بزرگ در میان طبرستان و خراسان مؤلف رحمه الله

کار او بالا گرفت و دولتش قوی شد تا آن که یزید بن عبدالملک برادرش مسلمه را با  
پسر برادرش عباس بن ولید معروف به فارس بن مروان را با چیش عظیمی به دفع  
او فرستاد، و جنگ سختی فیما بین واقع شد و در پایان کار عراقیین یگر یحسد و  
لشکر شام بر یزید بن مهلب تعبیه جستند و او را به سایر حوّه او در معرکه فتال  
یکشند.

پس یزید بن عبدالملک هلال بن حوّه مدبری را به طلب آل مهلب فرستاد، امر  
کرد که هر که از آل مهلب به حد بنوع رسیده باشد گردد، بد، پس هلال در تعقیبش  
ایشان شد، و هر کدام را که به حد بنوع رسیده بودند گرد برد.

و ر این فتیه نقل شده که گفته «یقال إنه وقع إلى الأرض من صلب المهلب ثلاث  
مأة ولد و قال ابن شکران أجمع علماء التاريخ عنی أنه لم یکن فی دولة بی أمیة اکرم  
من بی المهلب، كما لم یکن فی دولة بی العباس اکرم من البرامكة والله أعلم<sup>(۱)</sup>

و هم در بام یزید سنه ۱۰۳ عطاء بن یسار<sup>(۲)</sup> مولی میمونه ووجه رسول ﷺ و  
مجاهد بن جبیر، و جابر بن یزید بصری و فات کردند.

و در سنه ۱۰۳ و هب یس مسیه و طووس<sup>(۳)</sup> یمانی وفات کردند، چنانچه  
مسعودی نگاشته، و به قولی وفات و هب در اول سنه ۱۱۰ بوده، چنانچه بعد ر این  
نگاشته خواهد شد، و این حاکمان و غیره گفته اند که طووس یمانی یک روز پیش  
از ترویج در سنه ۱۰۶ به مکه معظمه وفات کرد و هشام بن عبدالملک بر او سمار  
گرفت<sup>(۴)</sup>

و و یکی ر فقهاء عصر خود بوده و روایت او مساجات حضرت سید الساجدین

۱- وفيات الاعیان ج ۲ ص ۲۸۳

۲- درباره او نگاه کنید به تذکر الحفاظ ج ۱ ص ۹۰ تهذیب الکمال ج ۲ ص ۱۲۲

۳- بعضی اسم او را ذکون و قیس را طووس می دانند درباره او نگاه کنید به وفيات الاعیان ج ۲ ص ۹ و ۱۵  
مناقب الطهارة ج ۲ ص ۱۶ تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۸ و مروج الذهب ج ۲ ص ۲۱۴

۴- وفيات الاعیان ج ۲ ص ۵۰۶

۱ در حجو مکه و گفتگوی او با آن حصر معروف است.<sup>۱</sup> و او را علماء عامه به شمار رفته اگر چه صاحب روایات او را در طبقات خاصه به شمار آورده.<sup>۲</sup>  
و نیز در سنه ۱۰۴ (۳۶۱) عاصم بن شریحیل مشهور به عدم، و معروف به شعبی<sup>۳</sup> در کوفه به مرگ قحط و فاقه رفت.

در سنه ۱۰۵ عیدالله بن جبیر وفات کرد

و نیز در سنه ۱۰۵ کثیر بن عبدالرحمن<sup>۴</sup> حرعی شیعی شاعر مشهور در مدینه وفات کرد، و او را شعراء حصر بنقره<sup>۵</sup> و از خواص آن حصر بود و جوب وفات کرد حصرت بر حصاره او حاصر شد، و او را بلسد کرد و در دوش گرو و نهائاً در روز وفات و عکرمه مولی بن عباس سر در مدینه وفات کرد، مردم گفتند: مرور فقه مردم و اشعر مردم وفات کرد

و کثیر أحد عشاق العرب المشهورین به و صاحبه «عرة» (فتح المهملة و تشدید الزای بت جمیل بن حصی و ندلك یقال له «کثیر عرة»  
و نوادر حکایات کثیره

و کثیر تصعیر کثیر، و صغر لانه کان حقیراً شدید البصر قال الواقصی رأیت کثیراً یطوف باللیث، فمن حدثک أنه یرید عسی ثلاثه أشهر فلا تُصدقه، و کان إذا دحر علی عبدالعزیز بن مره ان یمصر یقول طأطأ رأسک لئلا یؤدیک السقف، یمارحهُ بدلك، و کان عبدالملک یحب النظر إلی کثیر فلما ورد علیه فإذا هو حقیر قصیر ترذیه العین، فقال

۱- مناقب یح سهر آشوب، ج ۲ ص ۲۷۲

۲- از او علمای عامه است نظیر نگاه کنید به: حاتم مستدرک ج ۲ ص ۳۶۹ و ۳۷۰ این اثر سوادیه بر این مدع اقامه شد.

۳- بعضی وفات او را ۱۰۴ نوشته‌اند

۴- النسی به فتح التی المعجمة و مکرر المین المهملة و می حرها الیه المعجمة بواحد، هـ التی الی النصب و هو یکن من هملتن. و المشهور به ابو عمرو و حاتم بن سراجی. النسی من اهل الکوفه کان من کبار التلمیذ و جللتهم و کان فقیهاً شامراً روی عن عسیمی و بناء من اصحاب رسول الله ﷺ انساب اسمعانی سواند گیلانی، وفیات،

ج ۲ ص ۱۶۲ تعذیب تاریخ دمشق ج ۷ ص ۱۶۱

۵- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۲ ص ۶

تسمع بالمعدي خير من ان تراه! فقال مهلاً يا امير المؤمنين! فانما المرء بأصغريه، قلبه و  
لسانه، ان نطق نطق بالبيان و ان قاتل قاتل بالجنان و ان الذي أقول  
تري الرجل التحف فتزديه و في أنوابه أسد رئيس

«الآيات»

فاعتبر إليه عبدالملك و رفع مجلسه<sup>(۱)</sup>

و در جمعه ۲۵ شعبان همین سال یزید بن عبدالملک در ارض «بها» از اعمال  
دمشق وفات کرد، جداره او را حمل کردند و در «بها» و «باب صغیر» در  
دمشق دفن نمودند، مدت عمر او سی و هفت سال، و ایام خلافت او چهار سال و  
یک ماه و در روز به شمار رفته<sup>(۲)</sup>

\*\*\*



۱- الدرر المنجدة، ص ۵۸۱.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶.

### ذکر سلطنت هشام بن عبدالملک بن مروان<sup>۱۱</sup>

#### و شهادت وید بن علی بن الحسین<sup>۱۲</sup>

در سنة ۱۰۵ در همان روزی که پیرید بن عبدالملک از دنیا رحلت برپست، برادرش هشام به جای وی نشست، و او مردی احوال و عیبه و بد خو و موصوف به حرص و بخل بوده، و آن چه از اموال در حرانه جمع آورد هیچ یک از خلفاء سابقین بر او اندوخته نکرده بودند، و نقل شده که در سفر حقی جامه های او را سیصد شتر حمل می کرد

و چون هشام وفات یافت و لید بن یزید طریق احتیاط پیش داشت و از مالهای اندوخته او صرف کم و دهی او نمود بلکه او را از فرض و عریه بچهره کرد و در اختیار الدولت است که ما بین هشام و لید مسافرت بود، لاجرم پس از مرگ هشام، وید او را غسل داد و کفن نکرد به عوار احتیاط، و آن که مرده هشام گنبدید و بالخمسه، مائی سخت بر او رمان او بر رعیت نگذاشت و هشام مردی با تدبیر و سیاست بوده، و گفته شده که در بی امیه سه نفر بر امور سیاسی بی نظیر بودند یکی معاویه بن ابی سفیان، دوم عبدالملک بن مروان، سیم هشام، و منصور دوانیقی در امر سیاست و تدبیر امور مملکت نفیض هشام می کرد

و در ایام خلافت هشام سنة ۱۰۸ قاسم بن محمد بن ابی بکر<sup>(۱۳)</sup> وفات یافت

۱- برای اطلاع بیشتر که در الامتار المطوال ص ۳۳۵ - ۳۳۷، الامتار فی تاریخ الخلفاء ص ۱۵۱ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۶۹ - ۲۷۲، تاریخ الخلفاء ابن یزید ص ۲۳ - ۲۴، الجوهر المبین ص ۹۸، مروج الذهب ج ۳ ص ۲۴

۲- درباره او نگاشته به تفهیم المدینه السعده، ص ۹۷ - ۱۰۷



در تقدید، یزید و زین العابدین، و آب مبرکی است ما بین مکه و مدینه - و فاسم سبط  
یزید چورد پادشاه عجم، و پسر حواله حضرت سجاد علیه السلام، و جد امی حضرت  
صادق علیه السلام است و یکی از شعبه مدینه و از ثقات حضرت علی بن  
الحسین علیه السلام بوده چنانچه در خبری وارد شده <sup>(۱)</sup>

### [حسن بصری]

و در سنه ۱۱۰ حسن بن یسار بصری وفات کرد، و بعد از چندی از وفات او  
گذشته محمد بن سیرین بصری <sup>(۲)</sup> وفات کرد، و ما بین حسن بصری و ابن سیرین  
منسوب نامی بوده به طوری که مثل شده

«جالس إنا العس أو ابن سیرین علی سبیل مع الجميع دون مع الخلو، و ذلک أوجب  
تقارب أجلیها أيضاً کما سیجی» آنجا بیان ذلک فی تاریخ فردق و جریر

و ابن خلیکان گفته که بعد از صد روز از وفات حسن، ابن سیرین وفات کرد  
و ابن سیرین در تأویس رؤی و تعبیر خواب پد طولی داشت، و حکایات تعبیرات  
او معروف است و او مردی برار بوده و پدرش بده انسی بن مالک بوده

و حسن بصری همان است که به فصاحت و بلاغت معروف بوده، از ابو عمرو  
بن اعلایان شده که گفته ندیدم فصیح تر از حسن بصری و محتاج بس یوسف  
لفقی گشتند از ابن دو کدام فصیح تر بودند؟ گفت حسن، و ولادت او در مدینه  
در سال قبل از وفات عمر بن الخطاب واقع شد

و در همان شبی که حسن وفات کرد ابو عبیده بن جری بصری متولد شد و بعل  
شده که مادر حسن خیره کبیر ام سلمه روجه پیغمبر بوده، <sup>(۳)</sup> و گاهی که حیره پی  
حاجبی می رفت و حسن می گریست، ام سلمه پستان خود را در دهان او  
می گذاشت و او را مشغول می ساخت و گاهی شیر از پستان ام سلمه بیرون می آمد

۱ - مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۳۲۵

۲ - مرید بن سیرین نگارنده، طبقات المعترک ص ۱۷ نقاب مجلی ص ۵

۳ - روایات الامم ج ۱ ص ۲۵۲ تهذیب القندی ج ۱ ص ۸۱

او می‌مکید،<sup>(۱)</sup> لاجرم گفتند: حکمت و فصاحت حسن از بزرگ پستان ام‌سلمه بوده.

و بالاحتمال، صوفیه و اهل سب<sup>(۲)</sup> را اعتقاد تمامی است به حسن، و کثرت شیعه و در محرف می‌دانند<sup>(۳)</sup> از امیرالمؤمنین و ائمه طاهریں علیهم‌السلام.

و از برای او مضاعف بسیار نقل کرده‌اند و گفته‌اند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام مو جهت او را حسن فرمود و او را نفسی<sup>(۴)</sup> فرمود، و او را سامری امّ لقب داد،<sup>(۵)</sup> و هم دعا کرد در حق او که همیشه محزون و غمگین باشد، لاجرم پیوسته غمگین و حزن بود تا رنده بود و گمان کنن رجوع عن دُفّی حبیب، اَوْ کَثْرَتِ دَجّ حصاره.

و هم روایت کرده‌اند که چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جنگ اهل بصره مراجعت فرمود، به حسن فرمود که چرا تو به جنگ حاضر نشدی؟ گفت: به جهت آن که بدالی شنیدم که می‌گفت: قاتل و مقتول در جهنم مسا! حضرت فرمود آن صادی برادرت ابلیس بوده، و راست گفته، قاتل و مقتول لشکر مرقه در ناز است.<sup>(۶)</sup> و هم از مضاعف حسن شمرده‌اند یاری نکردن او محصورت سیدالشهداء علیه‌السلام را،<sup>(۷)</sup> و غیر دیگر.

و نادری از علماء امامیه گفته‌اند (که حسن در آخر کار از دوستان اهل بیت گشته، والله العالم.

۱- نگاه کنید به: الزهد و الزجاء الشماویه ص ۱۳۵ - ۱۳۶ الامالی سید مرتضی ج ۱ ص ۱۵۲

۲- نگاه کنید به: طبقات الصوفیه ص ۱۴۵ و ۱۳۰ کشف المحجوب ص ۱۳

۳- نگاه کنید به: کامل بهائی، ج ۲ ص ۱۸۶ تحفة الاختیار ص ۱۴۵ و ۱۶۶ پلورقی، و روضات الجنات ص ۲۵۵

رفع در حالات خواجیه ذبیح ص ۱۳۹ ده‌ده الاحیاء ص ۱۴۴ اختصار معارف الرجال ج ۲ ص ۱۹۷ یحسین

الادب ج ۲ ص ۱۳۹۵ بحواله‌الکتاب ج ۷ ص ۱۳۷

۴- راجع فی حق که مادر حسن در ظنوبت او داده ان می‌نامید و کسی مطلع نبود و آن به زبان بهیله یعنی شیطان مزایب علیه‌السلام

۵- بحواله‌الکتاب ج ۲ ص ۱۳۶ الاستیعاب ج ۱ ص ۲۲

۶- الاستیعاب ج ۱ ص ۲۲ - ۲۳

۷- کامل بهائی ج ۲ ص ۱۸۶

و بالجملة هو من كبار مشايخ الصوفية، وله حكم و مواظب منها قوله - و قد سأل  
عن حال الديب - شعلنى توقّع بلاتها عن الفرح بلفاتها  
و منها نقد الحلاوة في ثلاثة أشياء الصلاة و الذكر و قراءة القرآن، فإن وجدتم و إلا  
فاعدوا أن الباب مفتوح

و منها قوله ما رأيت يقبها لاشك فيه، أشبه بشك لا يقين فيه من الموت  
و میر در سنة ۱۱۱ ابوالطیلب عامر بن وثله صحابی وفات کرد و او هشت سال  
از حیات پیغمبر خدا را درک نموده، و به او خصم شد صحابه در دنیا و از برای او  
حکایت لطیفی است یا معاویه و اصحاب او، از منافع این شهر آشوب دریافت شود  
و میر در سنة ۱۱۱ بوفراس، همام بن غالب بصری شاعر شیعی معروف به  
فرزدق وفات کرد

و فردی از شعراء معروفین<sup>(۱)</sup> است، و در اشعار اوست قصیده معروفه به  
صاحبی این غل الجرد و الکرم<sup>(۲)</sup> که در مدح علی بن الحسین علیه السلام در محضر هشام بن  
عبدالملک مرتحلأ<sup>(۳)</sup> شده، و این قصیده را شیعه و سنی نقل کرده‌اند و از ملاحظه آن  
معلوم می‌شود که فرزدق در چه مرتبه در شعر بوده که مرتحلأ این قصیده شریعه  
گفته، و از یونس معروف است که گفته او لا شعر لفرزدق لذهب ثلث لغة العرب  
و علامه یقهی علیه السلام در ملا جامی صوفی سنی معروف نقل کرده که ربی از هل  
کوفه فرزدق ایضا در مرگ و به جواب دید او پرسید که حد با تو چه کرد؟ گفت  
مرا آمروید به بركت این قصیده که در مدیح علی بن الحسین علیه السلام گفته بودم<sup>(۴)</sup>  
ملا جامی گفته سر او را سب که خدا تمام عالم را با مرده به این قصیده که در  
مدح آن حضرت است<sup>(۵)</sup>

۱- نگاه کنید به مستعین من کتاب النصاراء الا حافظ ابونعیم اصفهانی ص ۲۸

۲- بحار الانوار ج ۴۴ ص ۱۲۵

۳- مجالس المؤمنین، ج ۲ ص ۴۹۸

۴- نگاه کنید به مناقب الفضل، ج ۲ ص ۲۵، و منها فی حق ج ۱۶، ص ۲۹۲ و ۲۹۳- مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۴۹۵

و ما بین هردق و جریر<sup>(۱)</sup> شاعر پیوسته مسافرت و مهاجرات بود و چون خبر وفات هردق به جریر رسید گریست و گفت: «أما والله إنني لأعلم أنني قليل البقاء من بعده، ولقد كان نجما واهنا وكأن كل واحد منا مشهور بصاحبه، وقل ما مات صد أو صديق إلا وتبعه صاحبه».

و اتفاقاً در همان سال، و به قومی بعد از چهل روز جریر نیز وفات یافت و علت اتفاق کرده‌اند که در اسلام مثل هردق و جریر و احطل شاعری نبوده، و گفته شد که احطل نصرانی بوده و اهل ادب، شعر این سه شاعر شبیه کرده‌اند به شعر این سه شاعر رمان جادهیب، هردق به رهبر، و جریر به دعشی، و احطل به نابغه و رهبر والد کعب صحابی مشهور صاحب نصیحه معروفه و بانس سعاده است، و بیست رهبر تمام شاعر بوده‌اند چه خودش و پدرش ابی سحبی و حالش و خودهرش سحبی و دو پسرش کعب و یحیر و خواهرش حسناء، تمام شاعر بوده‌اند و بیست و سه ساله ۱۱۰ هجری بن مویه یمانی صاحب خیار و قصص متعصبه به اسم سالفه و احوال انبیه و وضیاع دنیا در صنعاء یمانی وفات کرد، و بود سال عمر کرده بود، و از او نقل شده که گفته هماناد و دو کتاب از کتب الهیه مرثیه کرده‌ام و در سنه ۱۱۲ یا بر مشهور شهادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام واقع شده و ما در متنی شهادت آن حضرت را نگاشتیم

و بیست و سه ساله ۱۱۳ یا یک سال بعد حکم بن عقیبه سری یدی کو می وفات کرد، و از ابی مریم روایت شده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: «أقول سلطنة بن كهي و الحكم بن عتيبة شرفاً أو غريباً لن تجد عينا صحيحاً إلا أشیاء خرج من عندنا أهل البيت»<sup>(۲)</sup>

و هم آن حضرت فرموده که «حکم» هر چه خواهد به طلب عدم به همین و شمال برود، به خدا سوگند که نخواهد یافت عدم را مگر در خانواده‌ای که جبرئیل

۱- وی جریر بن عطیه بن العقیلی است نگاشته به منتخب بن کتاب شماره ص ۲۵

۲- بحار الانوار ج ۲۶ ص ۲۳۵

بر ایشان نازل شده (۱)

و در سنه ۱۱۵ عطاء بن ابی رباح معنی مکه که از رؤساء علماء مصر است وفات یافت، و گفته شده که عطا مردی بوده مشغول و لنگ و کور و سیاه رنگ (۲)

و در سنه ۱۱۷ حضرت مکیه بنت الحسین علیها السلام در مدینه وفات یافت و هم در آن سال فتاده بن دعامه که یکی از علماء کبیر اهل مکه است و کلام او را در تفسیر آیات ذکر می کند در «واسطه» وفات یافت، و او کور مادر زاد بوده و ابن حنکاء گفته در «دحیل» عری شده (۳)

و میر در سنه ۱۱۷ حیلان بن غمیه (۴) «دوالزمره» شاعر در اصفهان وفات کرد «و هو احد دعول الشعراء، و أحد عشاق العرب المشهورین بدنک، و صاحبه منیة و کان دوالزمره کثیر انشیب بها فی شعره» (۵)

و هم در آن سال یا در سنه ۱۲۰ نافع غلام عبدالله بن عمر که یکی از ثقات محدثین اهل سنت است وفات یافت

و در سنه ۱۱۸ علی بن عبدالله بن عباس وفات کرد، و او جد سقاح و منصور دوانیقی است، و امیرالمؤمنین علیه السلام او را علی نام نهاد و ابوالحسن کبیه داد و ابوالاملاک را او تعمیر فرمود، و چون عبدالملک مروان خدیجه شد رشید بعضی و عداوتی که با امیرالمؤمنین علیه السلام داشت به علی گفت که من طاعت ندارم که بشوم نام و کبیه علی علیه السلام را در تو، کنیه و نام خود را تغییر بده، پس کبیه خود را بومحمد کرد و لکن گفت اسم خود را تغییر نمی دهم

و در سنه ۱۲۰ عبدالله بن کثیر (۶) که یکی از فرقه سبیه است در مکه وفات کرد، و

۱- رجال کتبی، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۲۷

۲- دانشمندان اهل سنت به اتفاق آورده و روایاتش در جمیع کتب صحاح منه موجود است، توفیق نمودن نگاه کنید

به «تقاة ابن حبان» ج ۵، ص ۱۱۸، «سیر اعلام النبلاء» ج ۵، ص ۲۸، «تقاة عوفی» ص ۲۲۲

۳- نگاه کنید به «نکت الهمدان» ص ۲۳۰، دانشوران روایت می کنند

۴- درباره او نگاه کنید به: الشعر و الشعراء ص ۳۳۷، الاعانی ج ۱۷، ص ۳۰۴، «سطح الاثنی» ص ۸۱

۵- نگاه کنید به «وجیه الاعیان» چاپ دارالفکر ج ۴، ص ۹۹

۶- درباره او نگاه کنید به: اراء الثقات ص ۵۷ به بعد

«قبیل» و «بزی» دو راوی او می باشند.

و در سنه ۱۲۲ یووائله، اباس بن معاویه وفات کرد، و ابو ثله در قطعت و دکاوت کم نظیر بوده و حکایات خرامست و فصاحت او معروف است و جمله را آن را «بن حککان ذکر نموده

و در سنه ۱۲۳ با یک سال بعد محمّد بن مسلم بن عبیدالله [بن شهاب] بن عبیدالله بن الحارث بن شهاب بن هرة بن کلاب، فعیه مدنی تابعی معروف به وهری<sup>۱</sup> به فهم رء و سکون هاء - وفات کرد

«و قد ذكره علماء الجمهور و أتوا عليه ثناءً بلياً قيل إنه قد حفظ علم الفقه السبعة و كان إذا جلس في بيته وضع كتبه حوله فيشتغل بها عن كل شيء من أمور الدنيا، فقالت له امرأته والله لهذه الكتب أشد عليّ من ثلاث ضرائر<sup>۲</sup>

و كان جدّه عبدالله بن شهاب شهيد بديراً مع المشركين قيل لزهري هل شهد جدك بديراً قال نعم، ولكن من ذلك الجاني يعني كان في الصف الذي كان فيه المشركون» و «اختلف كلمات عثمان في مدحه و قدحه، و فضل صاحب الروضات فقال إنه كان في بدا أمره من جملة علماء أهل السنة و ندماء حرب الشيطان - أراد بهم عبدالملك بن مروان و بهمه - ثم إن علمه و إدراكه أدركاه و أُرشده إلى الحق المبين فصرّاه في أواخر عمره من الرجوع إلى الإمام زين العابدين عليه السلام و في مرة المستفيدين من بركات أعماله الشريفة ثم ذكر شواهد قوله و ليس مقام ذكره مراجع نهد»

در کتاب سمعانی سب که وهری به - صم الزاء و سکون هاء - منسوب است به زهره بن کلاب، و در ذابعت مدینه است و و ده نصر از اصحاب رسول ر ملاقات کرده، و حفظ دهن مان خویش بوده، در شعب سه شنبه ۱۶ شهر رمضان سنه ۱۳۴ وفات کرد در ناحیه شام، و هیرش به «بیدار» مشهور و مرور است

\*\*\*

۱ - خزانة او نگاه کنید به: مناهير القضا ص ۶۱ - ۶۲

۲ - تحریب التهدیب ج ۲، ص ۷۷، ص ۷۷

## [زید شهید]

و هم در ایام هشام در رائل ماه صفر سنه ۱۲۱ شهادت یزد بن علی بن الحسین علیه السلام<sup>(۱)</sup> واقع شد، و ما در کتاب منتهی در بیان اولاد حضرت علی بن الحسین علیه السلام به احوال و شهادت او اشاره کردیم، و در اینجا کتابی کنیم به آن چه شیخ جنید علی بن الحسین المسعودی نگاشته، و طالب تفصیل رجوع کند به مقاتل الطالبیین أبو الفرج اصفهانی ریدی<sup>(۲)</sup>

مسعودی در مروج الذهب فرموده که چون یزد اراده خروج کرد، با برادر خود حضرت امام محمد باقر علیه السلام مشورت کرد، حضرت فرمود اعتماد بر اهل کوفه

۱ زید بن علی بن الحسین علیه السلام ظهور کلمات لغمانی و مجاهدان او پا نروده موافق مستثنی از نمری است صحت فطری و اصحاب او مشهور و آثار سیف و بیان نویر المنة مذکور و احادیث بسیار در فضیلت او وارد شده و شک نیست که او مدعی خلافت بود و یقین می داشت که مستحل خلافت حقیقی در میان او حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است بلکه مقصود او از خروج در حقیقت زمان انتقام کربلا از اهل بیت علیه السلام بود. «و کانی بدعو الی الارضا من آل محمد علیه السلام»

و نقل شده که چون او را بر بند و از پشت اسب جدا شد گفت: «این ساقی عن ابي یکر و عمر هیا اقامانی خدا الظلم». و در حبیب السیر مذکور است که چون هزار نفر از اهل کوفه با وی بیعت گرفته و بعد داعیه خروج نمود. در حلال آن احوال طایفه از مبارک کوفه که دست بیعت بر آن جناب داده بودند به سببی که در توضیح مشهور و مسطور است از مولد نامتش برگشته بیعتش را بکنند گفتند امام زمان امام جعفر صادق علیه السلام است و یزد آن طایفه را مخاطب گردانیده گفت: «یا قوم راضی می

یسی ای مردم ترک بیعت من نموده از راه به یک طرف بفرارید و بنا بر این سخن قسم دادمی بر شیده اطلاق یافت الخ (مؤلف علیه السلام)

نقل است که چون خبر شهادت یزد و حسب او بدشام رسید حکم بر عباسی کللی این دو بیت بگفت  
صلواتکم ویده علی جده سقانی و دم بر مهدی علی التمدید کفایت  
و اسم عثمان علی سقانی و عثمان خیر من علی و اعلی

و در دو بیت را چون حضرت صادق علیه السلام شنید فرمود: «اللهم ان کان عبدالله کاذباً عطف علیه کلک» در آن نام حکم کللی متوجه کوفه گشت، از آن پس حضرت صادق علیه السلام تنبیهی او را در حد حضرت صادق علیه السلام چون شنید فرمود «الحمد لله الذی اخرجنا ما وعدنا». مؤلف علیه السلام [حبیب السیر ج ۲ ص ۸۵ = ۸۶].

۲ مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۲ - ۱۲۳، تحقیق از سید احمد حسینی



شدید، چه ایشان اهل عذر و مکر می‌باشند، و در کوفه شهید شد حد سو  
امیر المؤمنین، و حم شدند بر عم بن حسن بن علی، و شهید شد پدر با حسین بن  
علی علیه السلام، و در کوفه و اعمال آن ما اهل بیت را شتم کردند، پس احبب فرمود وید را  
به مدت دوت بی مروان و آن چه منع می‌شود ایشان را در دولت بی عباس رید با  
کرد از قبول نصیحت آن حصر، و پیروی صرم خود نمود در مطالبه حق از بی مروان  
حصر بنقر علیه السلام فرمود همانا من می‌ترسم بر نوای برادر، که نو را در کثافت  
کوفه به در کشد، پس با و وداع کرد و حیر داد که دیگر همه دیگر را ملاقات  
نخواهیم نمود

و بند، خروج وید از آن شد که در «رصاصه»<sup>(۱)</sup> که از اراضی «قنسرین» است بر  
هشام داخل شد، و چون وارد مجلس او شد حامی از برای خود بیاف که بشیند و  
هم از برای او جایی نگشودند، لاجرم در پایین مجلس بشیند و رو به هشام کرد و  
فرمود

«بِسْ أَحَدٍ يَكْفُرُ عَنْ تَقْوَى اللَّهِ، وَ لَا يَضُرُّ دُونَ تَقْوَى اللَّهِ، وَ أَنَا أَوْ صِيكُ يَتَّقِي اللَّهَ  
هَاتِكُهُ» هشام گفت: ساکت باش لا اُمّ نک، نوی آن کسی که به حبال خلافت افتاده  
و حال آن که تو فرزند کنیری می‌باشی؟<sup>(۲)</sup>

رید گفت: از برای حرف تو جوابی است اگر می‌خواهی بگویم و اگر نه ساکت  
باشم، گنگ بگو گنگ «لَئِنْ الْأَمْهَاتُ لَا يَقْعُدْنَ بِالرِّجَالِ عَنِ الْفَيَاتِ» پس رید  
مادران موجب پسند فرزدان من شود و این بار منی دود ایشان را از تن من  
رسید به پایان.]

پس فرمود مادر اسماعیل کمبری بود از برای مادر اسحاق، و با آن که مادرش  
کمیر بود حق نمایی او را مبعوث به بیوت فرمود، و فرزداد او را پدر عرب، و بیرون  
آورد از صلب او یحیی بن حیر البشر علیه السلام، ای یک تو مرده به مادر طعن می‌کنی و  
حال آن که من فرزند علی و خاتمه علیه السلام می‌باشم؟ پس به پا حاست و اشعاری



حوائذ که صدرش این است

شَرْدَةُ الْخُفُوفِ وَ أَزْرَى بِهِ      كَذَلِكَ مِنْ يَنْكُرُهُ حَرَّ الْجَلَاءِ  
قَدْ كَانَ فِي الصَّوْتِ لَمَّةٌ رَاحَةً      وَ الْمَوْتُ حُكْمٌ فِي رَغَابِ الْعِيَادِ  
إِنْ يُخْبِثِ اللَّهُ لَسَةً دَوْلَةً      يَحْتَرِلُ أَنْزَارُ الْعَدِيِّ كَالْزَمَادِ

پس از نرد هشام بیرون شد و به جانب کوفه رفت

قره و اشراف کوفه یا و بیعت کردند، پس رید خروج کرد و یوسف بن عمر  
لقمی<sup>(۱)</sup> عامل عراق از جانب هشام حرب او را آماده گشت، همین که تور حرب  
تاخته شد اصحاب رید سای عمر نهاده و نکث بیعت کرده و فرار کردند، و یاقی ماند  
رید با جماعت علیی، و پیوسته دنبال سختی کرد تا سب داخل شد و لشکریان  
دست از جنگ کشیدند، و رید رحم بسیار برداشته بود و تیری هم بر پیشانی  
رسیده بود، پس حجاج را از یکی از فرای کوفه طلبیدند تا پیکان تیر را از جبهه او  
بیرون کشد، همین که حجاج آب تیر را بیرون آورد رید دیار و دایع نمود

پس جواره او برداشتند و در جوی آبی دهن نمودند، و فریاد از خاک و گیاه  
پر کرده و آب بر روی آب جاری نمودند، و از آن حجاج میر پیمان گرفتند که این  
مطلب را شکار نکند همین که صبح شد حجاج برد یوسف رفت و موضوع قیورید  
را نشان او داد، یوسف قیورید را شکافت و حازه در بیرون آورد و سر مبارکش را  
جدا کرد برای هشام فرستاد، هشام او را مکتوب کرد که رید را برهنه و عریان بردار  
کشد، یوسف او را در کنده کوفه برهنه بردار آویخت، و به همین قصیده اشاره کرده  
بعض شعراء بسی امیه - لعنهم الله - و خطاب به آل ابی طالب و شیعه ایشان نموده و گفته

صَلَّيْتَ لَكُمْ زَيْدًا عَلَى جَذَعِ نَخْلَةٍ      وَ لَمْ أَزْ مَهْدِيًّا عَلَى الْجَذَعِ يُضَلُّ

آن گاه بعد از زمانی هشام برای یوسف نوشت که جثه رید را به آتش بسوزاند و

خاکش را به باد دهد<sup>(۲)</sup>

۱- موزان حجاج نقی متفک معروف

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۶ تا ۲۰۸

و بوالمرح رویت کرده که رید بر دار آویخته بود تا ایام خلافت ولید بن یزید،  
 پس همین که یحیی بن یزید خروج کرد ولید نوشت برای یوسف و اُتاه بعد فِذا اُتاکه  
 کتابی فانظر (هاتزل خ) عجل أهل العراق فأخرفه و انسعه فی الیم سعاً والسلام  
 یوسفه بر حسب این مکتوب، خویش بن خوشب را امر کرد تا رید را از دار به رید  
 ورد و سوزانید و حاکم سرش را در هرات به یاد داد

و در جمعه روایات است که چهار سال بود از آویخته بود، پس از آن او را فرود  
 آوردند و سوزانیدند، و هم روایت است که شخصی در جواب دید رسول خدا ﷺ را  
 که تکیه بر دار وید کرده بود و با مردم می فرمود آنها فرود من چنین می کنید<sup>۱۹</sup>  
 معودی او هبتم بن عدی طائی روایت کرده، و در عمرو بن هانی که گفت  
 بیرون شدیم در زمان سنانح با علی بن عبدالله عباسی به جهت بیش کردن گورهای  
 بی امیه، پس رسیدیم به قبر هشام، او را از گور بیرون آوردیم، دیدیم بدش هنوز  
 متلاشی شده بود و اعضایش صحیح مانده بود جز برمه بیسی اش، عبدالله هشام  
 ناریانه<sup>۲۰</sup> بر بدن او زد، پس او را سوزانید

آن گاه رفیم به ارض دوق سلیمان را از گور در آوردیم، چیری از آن مانده  
 بود جز صلب و اضلاع و سرش، او را هم سوزانیدیم، و هم چنین کردیم با سایر  
 مردهای بی امیه که قبرهای ایشان در فخرین بود، پس رفیم به سوی دمشق و قبر  
 ولید بن عبدالملک را شکافیم هیچ چیز از او نیافتیم، پس قبر عبدالملک را  
 شکافتیم چیری از او نماند، هر شئون سرش، قبر یزید بن معاویه را شکافتیم چیری  
 نماند، هر یک اسنحوان، و در لحدش خطی سیاه و طولانی دیدیم مثل این که در  
 طول لحد خاکسری ریخته باشند، پس غنیش کردیم از قبرهای ایشان در سایر

۱- مقاتل الطالبین، ص ۱۶۹

۲- یعنی گفته الطاهر زین هشام ناریانه به هشام به جهت حد ظلم بوده. جمله ظاهر<sup>۱</sup> به چنان رید بخش مادر خود بود

۱- مقاتل

بلدان و سوزانیدیم آن چه را که یافتیم در یشاق<sup>(۱)</sup>

و بالجمعه، در روز چهارشنبه ششم بیع الآخر هشتم در صافه «فُرس» و غاب  
یافت، و آن در سال صد و بیست و پنجم هجری بود، و مدت عمر او پجاه و سه  
سال، و سبطت او هربست سال طول کشید<sup>(۲)</sup>

\*\*\*



۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۹

۲- همان، ص ۲۶۹

بکر دولت ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان<sup>۱</sup>

و مقتل حمی بن رید<sup>۲</sup>

در سنه ۱۲۵، روز وفات هشام، ولید بنید بر سریر دولت آرید و او مردی خبیث السیره و ملحد و بد کیش و معروف به فسق و جور بود و به هیچ گونه ملتزم به ظواهر اسلام نبود، و پیوسته به شرب حمر و عمارت و نهر و لعب و انواع فسق و فجور و طرب اشتغال داشته، و هیچ یک از بی امیه مثل او شرب حمر نکرد امر کرده بود برکه<sup>۳</sup> مملو از شراب کرده بودند، گاهی که طرب بر او حلبه می کرد خود را در آب «برکه» می افکند و چندان می آشامید که اثر بعضی در برکه پدیدار می گشت،<sup>(۴)</sup>

و در تاریخ حمیس و اخبار الدول است که یک روز ولید ملحد به خانه آمد دید دخترش را که با دایه اش بسته، بر رانوی وی بشب و ازانه بکارت وی کرد، دایه او را گفت: «دین محوس پیشه کردی»<sup>۵</sup> ولید این شعر بخواند:

مَنْ رَأَيْتِ النَّاسَ مَاتَ هَتَا «هتاج د» و هَسَا بِاللَّذَّةِ الْفُسُور<sup>(۶)</sup>

و این ابی الحدید در علی اخبار حمقای عرب نقل کرده که یک روز سلیمان برادر

۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الاخبار الطوال، ص ۳۴۷-۳۴۹، تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۷۲-۲۷۵، الزیاد فی تاریخ الخلفاء، ص ۵۱-۵۲، تاریخ الخلفاء ابن یزید، ص ۲۲، الجوهر السنین، ص ۱، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۴

۲- حوض آب

۳- اخبار الدول، ج ۴، ص ۵۲.

۴- این داستان و بیست در افغانی ج ۷، ص ۶۰-۶۱، آمده است، اخبار الدول، ج ۲، ص ۵۲، تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۲، طبروت، شعبه المصنوع، ج ۱، ص ۳۴.

و بعد در مجلسی گفت: حد لعنت کند بر ادرم ولید را که او مرد فاجوری بود، و مر تکلیف به وحشه کرد (یعنی تکلیف به بوط نمود) کسی از خویشان وی با وی گفت: ساکت باش، به حد، قسم که اگر او قصد کرده باشد همانا کرده است! (۱)

و در جمله از کتب اهل سنت است که یکا شب مؤذن اذان صبح گفت، ولید بوحاشی و شراب خورد و با جاریه که او هم مست بود و بیعت، یا او بر دیگی کرد و قسم یاد نمود که یا مردم نماز نکند چو او، پس لباس خود، به وی پوشانید و آن جاریه مست را با آرایش جنایب و می به مسجد فرستاد تا با مردم نماز گذاشت (۲) و هم در اخبار الدوله تاریخ خمیس است که آن کافر عربیت حج کرد و آورده کرد که بر بام تجرّج، کزوس عقد، و بیل لدب بوس و کنار کند! (۳)

و هم در اکثر کتب مسطور است که از حمده حیات الحیوان ذمیری و ادب مدین والدیای موردی باشد که یک روز ولید پدید به قرآن مجید تعال کرد، پس به آمد «و استخرو» و حاب کل جبار غنی (۴) قرآن را بر هم گذاشت و او را شانه تیر خود کرد، و چند آن کتاب حدای را تیر زد که پاره پاره شد، و این شعر بخواند:

تَهْدِي بَسِجَارٍ عَسِيرٍ      قَهَا أَنَا ذَالِكُ جَبَّارٍ عَسِيرٍ  
إِذَا مَا جِثَّتْ رِيكٌ يَوْمَ حَشِيرٍ      فَقُلْ يَا رَبِّ مَرْقُيْ أَوْلِيَدٍ (۵)

و حکایت نعلش او با رد نصرانیه در تزئین الاسواق داود اطلکی مذکور است (۶) و مسعودی در مروج الذهب نقل کرده که یک وعظ این عاقله معنی مرد و آمد

۱- ابن ابی شامه ج ۱۸ ص ۱۶۲، ط بیروت: تاریخ الخلفاء بیوطی، ص ۲۵۱

۲- اخبار الدوله ج ۲ ص ۵۲: تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۲۲ ط بیروت

۳- تغرید الدوله ج ۲ ص ۵۱: تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۷۲

۴- مورد البراهیم ۱۶، آیه ۷۵

۵- وزیر نگاه: کنیه خواجه العرب ج ۲ ص ۴۸۴، الشعری ص ۲۴، والده و التاریخ ج ۶ ص ۵۲، مروج الذهب

ج ۲ ص ۲۲۸ حیات الحیوان ج ۲ ص ۱۰۳: تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۳۲، الاصلانی ج ۲ ص ۴۹

العربالین، ص ۱۹

۶- تزئین الاسواق ج ۱ ص ۲۵۰

و به این بیابان نعلی کرد

إِنْسِي رَأَيْتُ صَبِيحَةَ النَّصْرِ      حُورًا سَجِينًا<sup>۱</sup> عَرِيضَةَ النَّصْرِ  
مَنْ الْكَوْكَبُ قَبِي سَهْلًا لَهَا      عِنْدَ الْعَنَاءِ أَطْلَعَتْ بِالنَّصْرِ  
و خَرَجْتُ أَيْعِي الْأَجْرَ مُخْتَصِمًا      فَرَجَعْتُ مُؤَوَّلًا مَنِ الْوَجْرِ

ولید گفت: حسب والله، و ورده جو عبدالشمن سوگند داد تا اعاده کند،  
جابت کرد، بارش سوگند به حق امه داد، عادت کرد، هم چنین این شجره  
ملعونه را پدر بر پدر یاد کرد و استعاده نمود، و بن عائشه اجابت کرد، و به خودش  
رسید و گفت:

به جان من باریحوان، بار خواند، حالت طلب در وی ثم نمود، تا کرد عضای  
این عائشه را بوسید پس از فری سر تا پایی یکایک عضای او را بوسید و به  
مددگیر او رسید، جم سد تا و را بوسید این عائشه را بهای خود را فراهم برد و او را  
مستور کرد

ولید گفت: والله دست بر منی دارم تا بوسم، پس حشمت او را بوسید آن گاه عسانه  
فریاد و اطریه و طریاه کشید، و لباس خود و یک سره او را بیرون کرد و بر این عائشه  
بیمکند و خود برعه و عریان اینسان تا لباس بر وی او آوردند و هم امر کرد که هر روز دینار  
بری این عائشه بیاورند، و اسیری فرغانه داد تا آوردند و بن عائشه را سوار کرد و گفت  
باید بر اسیر بر مساحت من مشی کسی که آنشی پائیده در جگر من امروحتی<sup>۲</sup>  
و هم در مروج الذهب در کامل مبرد است که وید سوء عقیدت خود را افشا کرده  
بن شعر یحواند

سَلَبَ بِالْخِلَافَةِ هَاشِمِيَّ      بَلَا وَخِي أَنَّهُ وَ لَا كِتَابَ  
هَفَلَ لَهُ يَسْتَعْنِي طَعَامِي      وَ قُلْ لَهُ يَسْتَعْنِي شَرَابِي<sup>۳</sup>

۱- دویمین سخن حور و تین عزیزه مصر در مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۷

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۷ ۲۲۸

## استغفر الله من کتابه کفره و حکایه شعره

و ولید بن کمر مخصوص را از یزید دریافت نموده و او را ابوسعیدان و ولید بعد از پی به فاصده چند روزی کشنه شد

و از صفات معروفه ولید آن است که کمرهای پدرش را که منکوحه پدرش بود و اولاد از وی آورده بودند و طی کرد، و معروف بود در زمان خلفاء لاحق و در السنه مورخین حل سنت به ولید فاسق و بید و بدیو<sup>۱</sup>

و در اختیار الذول از مسند احمد و هم در تاریخ حمیس از دهی نقل شده که روایت کرده رسول خدا ﷺ که فرمود «لَيَكُونَنَّ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْوَلِيدُ» [و] هو أشدُّ لهذه الأمة من بزغون لقومه<sup>۲</sup>

و بسی عجب است از قاضی عیاض که گفته و بید یکی از خلفاء ثلث عشر است که در حدیث متواتر النقل منقول علیه بین الخاصة و العامة مضمومند<sup>۳</sup>

و در اختیار الذول است که صاحب کوکب الملک نقل کرده که و بید به سی و سه بلیه مبتلا شده بود، و کمتر بلیه او را بود که از ناف خورش بول می کرد

و بالجمله، چون فاسق و محور ولید پدیدش و فدایع شد مردم کمر عداوت و ا بر میان پسند و جملگی بر او خروج کردند و اهل دمشق اجتماع کردند بر حلع او و خلافت، و آن که در یکشند و لباس خلافت بر پسر عمش پیرید باغص پوشانند، پس پیرید را از بادیه به شهر طیبیدند و با او حلیف و منعق شدند که او را اعانت کند تا با و بید قتال کند، و در آن وقت و بید به حلب رسید به ناحیه و تدمر و بیروت شده

۱- نیز نگه کنید به: امالی میک مرتضی ج ۱ ص ۷۶-الاعانة خزین لاهجی یا تحقیق بن بند تاریخ الخلفاء. ص ۲۷۳، تاریخ الاسلام، ص ۲۸۸، اختیار الذول، ج ۲ ص ۱۵۲، تاریخ الحمیس ج ۲ ص ۳۲، الخصائص الکبری، بیرونی ج ۲ ص ۱۳۹، مجمع الزوائد ج ۵ ص ۲۳ و ج ۷ ص ۳۱۳، کثر العمال، ج ۱ ص ۱۵۷، البدیة و النهایة ج ۶ ص ۲۴۲

۲- نگاه کنید به: شفاء الصدور ج ۱ ص ۳۴۲

عجیب بر آن است که این حاکم عسقلانی در کتاب برسد الساری گوید آن بید فاضی عیاض اختیار کرده، یکو برین

و بهترین اقوال در همین خلفای دوازده گانه است

بود، پس یزید ساخته جنگ ولید شد و کارزار عظیمی میان این پادشاه واقع گردید تا آخر الامر ولید مغلوب شد و به قصر خود فرار کرد و منحصر شد، لشکر یزید دور قصر را احاطه کردند و بالاخره داخل قصر شدند و ولید را به پدر و جوی بکشتند و سرش را بر سر قصر آویختند و کس او را در خارج باب فرادین نرسودند و مسعودی فرموده که: «مقتل و دره بخره» یکی رفقاء دهش - واقع شد در دو روز به آخر بنامدی الآخر مانده سنة ۱۲۶، و مدتی دولتش یک سال و دو ماه و بیست و دو روز، و مدت عمرش به چهل سال رسیده بود و در بخره دفن شد (انتهی) <sup>(۱)</sup> و در اول سلطنت ولید، خالد بن عبدالله قسری <sup>(۲)</sup> کشیده شد و خالد همان است که هشام بن عبدالملک او را والی عراقین کرده بود پس از آن که عمرو بن هبیره والی را عرب معود، و مدنی خالد والی عراقین بود تا در سنة ۱۲۱ که هشام او را عرب کرد و یوسف بن عمر ثقفی سر هم احتجاج را به جای او نصب کرد، یوسف خالد را بگرفت و در محبس افکند و در او جر سنة ۱۲۵ که او کل سلطنت ولید بود او را به طور سحسی بکشت

گویند خالد مردی بود به سخاوت معروف و هم گویند عربی بر او وارد شد و گفت من به دو شعر تو را مدح کرده‌ام و توقع دارم که ده هزار درهم و خادمی مرا بجایزه دهی گفت: بخوان، خواند:

لَرَمَتْ «نَعَمْ»، حَتَّى كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ      سَبَبٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ ثَوْنًا سَوَى تَعَمٍ  
وَأَنْكَرْتَ «لَا»، حَتَّى كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ      شَبِعتَ بِهَا فِي سَالِفِ الدَّهْرِ وَالْأَمَمِ  
خالد او را ده هزار درهم و خادمی عطا کرد <sup>(۳)</sup>

۱- انشیه القول، ج ۲، ص ۲۲ الجوهر الثمین ج ۶، ص ۱۱۱ الزمینی جوزی

۲- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به وفیات الامم ج ۲، ص ۲۲۶

۳- جریری: به فتح قاف و سکون سین و زاء مهملة مسبوب است به هر که بطنی است از قس و بیس بطنی است از بجهله (تتمیم سغائی) مؤلف مجهول

۴- وفیات الامم ج ۲، ص ۲۲۷



و لکن در اعانی ابوالفرج او را از بغیلات شمرد، و حکایاتی از یحیی بن یحیی او نقل کرده، و هم نقل کرده که او محبت بوده و مادرش نصرانیه بوده و به حکم آن که (ب) علی کی شود محبت دوست با میرالمؤمنین، بی اندازه دشمنی و عداوت داشت و کلماتی از آن معنوی در سب آن جناب نقل کرده که نقلش شایسته نیست، بلکه حکایاتی از او نقل کرده که معلوم می شود آن کافر رندین و منحدر بوده «عنه الله علیه» (۱) و میر در روز وفات خالد، محمد و ابراهیم دو پسران هشام بن اسماعیل مغرومی که هر دو در حوال هشام بن عبدالملک بودند، در حبس یوسف بن عمر هلاک شدند و یوسف پشان را به امر ولید حبس کرده بود، و هارمی که در حبس بودند در نهایت شکنجه و عذاب بودند، و این به سبب بعضی بود که وید از پشان در دل داشت و هم می گفت می خواهم چون خواهری پسر عم «عرجی» را بکشم، و «عرجی» عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان است که محمد بن هشام مغرومی مذکور او را در زندان حبس کرد، قاریانه بسیار بر آورد، و در بازار او را بگم دانید، و مدت به سال او را در حبس داشت تا وفات کرد، و در ایام حبس خود اشعاری گفته که از جمله بی بیه معروف است.

أَصَاوُتِي وَ أَيْ فَتَى أَصَاوُ  
 نِيَوْمَ كَرِهِي وَ سِدَادُ نَفَرِي

«و عرج» موضوعی است به مکه

و هم در زائل سلطنت ولید خروج کرد یحیی بن یحیی بن علی بن الحسین علیه السلام به جهت بھی از مکه و دفع ظلم شایعه امویه، و در پایان کار کشته گردید، شایسته باشد که یحیی معقل او را به طور اختصار در اینجا شرح کنیم

#### مقتل یحیی بن یحیی بن علی بن الحسین علیه السلام

مکشوف باد که چون یحیی بن علی بن الحسین علیه السلام در سنه ۱۲۱ در کوفه شهید شد و یحیی، دهن پسر فارغ شد، و اصحاب و عوالم را بد متفرق شدند و یحیی باقی همانند حرد مصر، لا جرم یحیی شبانه «کوفه بیرون شد و به جانب «میم»

رفت، و از آنجا حرکت کرد به سوی مدائن، و مدائن در آن وقت طریق حرامسان بود. یوسف بن عمرو ثقفی و آل عرافین بری گرفتن یحیی، حرکت کلیبی را به مدین فرستاد، یحیی از مدائن به جانی «ری» «شتاب» و «ری» به «سرخس» رفت و در «سرخس» بر پرید بن عمرو تیمی وارد شد، و مدت شش ماه در نزد او بماند جماعی از مُحَبِّکَه<sup>۱</sup> خواستند با او عهدست شوند به جهت قتال با حنیفیه، یزید بن عمرو، یحیی و هم می ایشان بهی کرد و گفت چگونه استعانت می جوئی بر دفع عدا بر جماعتی که بیزاری از علی علیه السلام و اهل بیتش می جویند؟ پس یحیی ایشان را جواب داد و از «سرخس» به جانب «بلخ» رفت و بر حریش بن عبدالله شیبانی ورود کرد و نزد او بماند تا هشام از دنیا رفت و ولید حلیفه شد.

آن گاه یوسف بن عمرو برای نصر بن سیمار عامل حرامسان نوشت که به سوی «حریش» بفرست تا یحیی را مأجود دارد، و نصر برای عقیل عامل بلخ نوشت که «حریش» را بگیرد و او را رهانک تا یحیی را به نوسپارد، عقیل حسب الامر نصر بن سیمار «حریش» را بگرفت و او را ششصد تارینانه رد و گفت به حد سوگند که اگر یحیی را به من سپاری نور می کشم، «حریش» هم سحر از این کار با کرد.

«حریش» پسر «حریش» عقیل را گفت که با پدر من کاری نداشته باش که من کفایت این مهم بر عهده می گیرم و یحیی را به تو می سپارم، پس جماعتی را با خود برداشت و در نفسش یحیی بر آمد و یحیی را یافتند در خانه ای که در جوف خانه دیگر بود، پس او را با برید بن عمرو که یکی از اصحاب کوفه او بود گرهید و بری نصر بن سیمار فرستادند، نصر او را در عید و بند کرده و محبوس داشت و شرح حال را برای یوسف بن عمرو نوشت، یوسف میر فصبه را بری ولید نوشت.

ولید در جواب نوشت که یحیی و اصحاب او را زنده ره کسد، یوسف مضمون نامه ولید را برای نصر نوشت، نصر بن سیمار یحیی را طیبید و او را توصف

۱ - محکمہ خوارج را گویند به سبب آن که کلمه لا تُحْکَمُ الاَیَّه<sup>۱</sup> را شعار خود کرده بودند. مؤلف علیه السلام

۲ - شعار خوارج اقتباس از آیه لا اله الا الله و لا اله الا الله است.

نمود و تحدیر از قسه نمود، و هزار درهم یا ده استر به وی داد و او را امر کرد که  
منحق به وید شود

و چون یحیی را از قید رها کردند، جماعتی از مالداران شیعه به مرد آن حداد  
رساند که قید یحیی را از پای او بیرون کرده بود، بوی گفتند که آن قید آهن را به ما  
بفروش، حداد آن قید را در معرض بیع در آورد و هر کدام که میخواست اشیاع کند  
دیگری بر قیمت و میافروخت تا قیمت آن به بیست هزار درهم رسید، آخر الامر به  
جملگی آن مبلغ را دادند و به شراکت خریدند، پس آن قید را قطعه قطعه کرده  
قسمت نمودند و هر کس قسمت خود را برای تبرک نگین انگشتر نمود

و بالحمه، چون یحیی رها شد، به جانب «سرخس» رفت و از آنجا به مرد  
عمرو بن زره والی «ایر شهر» شد، عمرو یحیی را هزار درهم بداد تا بعه خود کند  
و او را بیرون کرد به جانب «بیهق» که اقصی بلاد خراسان باشد، یحیی در «بیهق»  
هفتاد نفر با خود همدم نمود و برای ایشان ستور خرید و به دفع عمرو بن زره  
عاملی ایر شهر بیرون شد، عمرو چون از خروج یحیی مطلع شد قضیه را برای نصر  
بن سیدار نوشت، نصر نوشت بری عبدالله بن قیس عامل «سرخس» و بری حسن  
بن زید عامل «طوس» که به «ایر شهر» روند و در تحت فرمان عمرو بن زره عامل  
و شوند و با یحیی کارزار کنند

پس عبدالله و حسن با جلود خود به مرد عمرو رسید و ده هزار تن از عساکر و  
جلود تهیه کردند و جنگ یحیی را آماده گشتند،

یحیی با هفتاد سوار به جنگ ایشان آمد و با ایشان کارزار سختی کرد و در پایان  
کار عمرو بن زره را بکشت و بر بشکراو ظفر جست و ایشان را مهرم و عتسرق کرد  
و اموال لشکرگاه عمرو را به قیمت برداشت، پس از آن به جانب «هرات» شناخت  
و از «هرات» به «جورجان» که مابین «مرو» و «بخ» و از بلاد خراسان است وارد  
شد، نصر بن سیدار، ستم<sup>۱۱</sup> بن آخوند را با هشتاد هزار سوار شامی و غیر شامی به

جنگ یحیی فرستاد، پس در هریه «ارغوی» نلافی دو لشکر شد و تنور جنگ تافته گشس، یحیی سه روز و سه شب با ایشان رزم کردن آن که بشکرش کشته شد و در پادشاه کار، در بلودی جنگ بیری بر جبهه<sup>(۱)</sup> یحیی رسید و از پد آمد و شهید گردید

پس حوین ظفر بیری لشکر مسلم واقع شد و یحیی کشته گشت، آمدند بر مقتل او و بدن او را برهنه کردند و سرش را جدا نمودند و برای مصر فرستادند، مصر برای ولید فرستاد، پس بدنه یحیی را در دروازه شهر «جورجان» سردار آویختند، و پیوسته بدن او بودار آویخته بود، تا ارکان سلطنت امویه مرعوب گشت و سلطنت بی شکاس هوب گرفت، و ابومسلم مروری داعی دولت عباسیه، «سعم» قاتل یحیی را بکشت و جسد یحیی را از دریه برآورد و او را غسل داد و کفن نمود و بعد بر او خواند و در همان جا او را دفن نمود، پس نگذاشت احدی این را که در حوین یحیی شرکت نموده بودند مگر آن که بکشت، پس در حوینان و سایر احوال و مردمان تا یک هفته عزای یحیی به پا داشتند، و در آن سال هر مولودی که در خراسان متولد شد یحیی نام نهادند<sup>(۲)</sup>

«قتل یحیی در سنه ۱۲۵ واقع شد، و مادر او «ریقه» دختر ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه بوده<sup>(۳)</sup>

و دعبل حراعی اشاره به قبر او نموده در این مصرع  
«و أهری بأرض الجورجانی مقلها»<sup>(۴)</sup>

و در سند صحیفه کامله برخی از مطالب متعلقه به یحیی اشاره شد، و ملخصش

۱- پینلی

۲- مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۲

۳- مقال الطالین، ص ۲ A و این بحث در منتهی الآمل، ج ۲ ص ۱۷ مذکور است و در این جا تکرار شده است

۴- دیوان دعبل الخزاعی ص ۱۳۶ تحقیق دعبل

آن که متوکل بن عمرو را وی صحیفه می‌گوید در زمانی که یحیی متوجه به حواسات بود به خدمتش رسیدم و سلام کردم، گفت: او کجا می‌آیی؟ گفتم: ار حجاج، پس حوال اهل بیت و بی عم خود را که در مدینه بودند از من بپرسید، و من خبر دادم تا آن که گفت: پس عمم جعفر بن محمد علیه السلام را ملاقات کردی؟ گفتم: بی گفت: درباره من از او چه شنیدی؟ گفتم: فدایت شوم دوست ندارم آن چه شنیدم بعن کنم، گفت: مرا از مرگ می‌ترسانی؟ بگو آن چه را که شنیده‌ای گفتم: خبر داد که تو شهید می‌شوی، و مانند پدرت ریز بر دار اویخته می‌شوی، یحیی از شنیدن این خبر صورتش تغییر کرد و این آیه مبارکه را تلاوت کرد: «يَفْخُورُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُفَيْتُ وَ عَسَى أَنْ يَكُونَ الْكِتَابُ».<sup>(۱)</sup>

پس بعد از کدمانی چندی که با هم گفتگو کردند یحیی گفت: مرد من صحیفه‌ای است و دعا که پدرم حفظ کرده از پدرش علی بن الحسین علیه السلام و به من وصی فرموده که با محفوظ دارم و از عبر اهلش پنهان دارم، یک آن صحیفه مکرمه را به تو می‌سپارم که بعد از قتل من برسانی؟ آن را به دو پسران عمم محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام، چه من می‌دانم که فرمایش پسر عمم جعفر دو اختیار از قتل من حق است و از پدرانش به وی رسیده، و می‌ترسم چون کشته شوم به دست بی‌ایمانه افتند و از مردم کتمان آن کنند.

متوکل گفت: پس من آن صحیفه کافه را گرفتم، و چون یحیی کشته شد به مدینه رفتم و شصت و شش فیاض خدمت جعفر بن محمد علیه السلام شدم و حدیث خود را با یحیی بر وی آن حضرت نقل کردم، پس آن جناب گریست و حرش بر یحیی شنیده شد و فرمود: خدا رحمت کند پسر عمم یحیی را و ملحق فرماید و را به آباء و احبابش الخ (۲)

۱ - مورد: عهد آیه ۳۹ و نیز بگذاشتید به: صحیفه السجده الکامله، ص ۴، انبات الهداة ج ۴ ص ۸۸، ح ۳۶

نقل از صحیفه سجاده

۲ - انباشت السالکین ج ۲ ص ۶۹ - ۱۲۲

و شیح صدوق علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون آل ابوسمیان، حسین بن علی علیه السلام را شهید کردند، خداوند سلطنت از ایشان بر طرف کرد، و چون هشام، زید بن علی بن الحسین را شهید کرد، خداوند سلطنت را از ایشان بر طرف کرد، و چون وید، یحیی را شهید کرد، حق تعالی سلطنت او را بر او گرفت.

✽ \* ✽



## دکتر خلافت پرید<sup>(۱)</sup> و ابراهیم<sup>(۲)</sup> پسران

### ولید بن عبدالملک بن مروان

همانا پرید بن ولید بن عبدالملک در شب جمعه بیست و سیم جمادی الآخر سنه ۱۲۶ هجری خلافت پرافرقت، مردم شام بر عمش ولید را از خلافت جمع کردند و دست بیعت به پرید دادند. آن گاه پرید فرمان قتل ولید داد و گفت هر که سراو را بیورد صد هزار درهم جایزه بگیرد.

اصحاب و به جانب بحراء که نام مریه ای است از دمشق شناختند و دور ولید را احاطه کردند، ولید گفت حال من در امور مثل حال عثمان بن عفان است پس بر او ریختند و حویش بر ریختند و سرش را جدا کردند و در دمشق بگربانیدند، پس بر آن بر سور دمشق آویختند.

آن گاه امر خلافت بر پرید مستقر شد، پس پرید طریق مسک و عدالت را پیش داشت و بر طریقه عمر بن عبدالعزیز سلوک کرد، و او را باقصی می گنند به جهت آن که مواجب جنود را باقصی کرد و کم نمود، و عبارت معروفه «الناقص و الأشج أعدلا بی مروان»<sup>(۳)</sup> اشاره به او و عمر بن عبدالعزیز است.

۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الامصار الطوال، ص ۲۴۹ - ۲۵۰، الاتیاء فی تاریخ الخلفاء، ص ۵۲؛ تاریخ الخلفاء، سیرطی، ص ۲۷۵-۲۷۶، تاریخ الخلفاء، ابن زبید، ص ۲۳-۲۵، الجوهر النقیص، ص ۲ - بروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲۳.

۲- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الامصار الطوال، ص ۳۵۰ - ۳۵۱، الاتیاء فی تاریخ الخلفاء، ص ۵۲، البدء و الناریخ، ج ۲، ص ۵۲ - ۵۳، تاریخ الخلفاء، سیرطی، ص ۲۷۶ - ۲۷۸.

۳- ولید و عمر بن عبدالعزیز نسبت به سایر اموی ها عادل بودند و این مخالفت نه برده با این که نسبت به عدول اهل حق

و یزید بر مذهب شیعیه بود، بعد معمرله او و بر عمر بن عبدالعزیز ترجیح و فضیلت می دادند.

و یزید، ول حلیفه بود که مادرش ام ولد بوده، و بی امیه از وقوع این امر حیسی احتراز داشتند به جهت معظم حلائف، و هم به سبب آن که ششیده بودند که سلطنت ایشان بر دست حلیفه‌ای که مادرش ام ولد باشد رائل خواهد شد و مدب حلائف یزید از مان قتل وید نا وقتی که وفات او رسید پنج ماه و دو شب بوده، و در روز یک شبیه هلال دی حجه سنه ۱۴۶ در دمشق وفات کرد و عا بی بی ۴ بابیه جابه ۴ و ۵ باب صعبیه مدعوب گشت، و سبب عمرش به چهل و شش و اگر به ده چهل رسید بود.

### [کمیت]

و در همان سال ماح اوحدی لاک احمدی، ابوالمستهل، کمیت<sup>(۱)</sup> پس رسید اسدی<sup>(۲)</sup> وفات کرد، و مدایح کمیت مر اهل بیت<sup>(۳)</sup> را و حدیث حضور باقر<sup>(۴)</sup> با او معروف است، و ما به برخی از مدایح کمیت در کتاب متهی الامال اشاره کردیم، و از اشعار او است

و يُسَوِّمُ النَّوْحُ دُوحَ غَدِيرِ حُمٍّ

أَبْنُ كَلِّهِ الْوَصِيَّةُ<sup>(۵)</sup> لَوْ أَطْلَعَا

وَلَكُنَّ الرِّجَالُ تَسْلِيَةً

فَلَمْ أَرِ مَثَلَهَا خَطْبًا<sup>(۶)</sup> يَدِيْعًا (مضیعاً خ.ل.)

و نقل شده که کمیت بعد از این اشعار به جواب حضرت امیرالمؤمنین<sup>(۷)</sup> را

<sup>۱</sup> برخی منابع درباره کمیت در متهی الامال معرفی تد نگاه کنید بنمایه نایس النیقه، ص ۱۸۹ معالم المعتمد.

ص ۱۵۱، المنتصر و الشراء، ص ۲۸۵.

<sup>۲</sup> در بعضی منابع و متهی الامال، الولاية

<sup>۳</sup> در بعضی منابع خطه بنوعاً



ديد كه با وى فرمود بگو

وَكُنْ أَزْوَاجُ ذَلِكَ الْيَوْمِ يَوْمًا      وَكُنْ أَرْبَعَةُ حَقًّا أَصِيحًا<sup>(۱)</sup>

و هم از اشعار او قصیده هاشمیان معروفه است كه بعد از آن كه انشاء كرد، برای فرزدق شاعر خواند، فرزدق او را تحسین كرد و امر به اشباع آن نمود، پس به جانب مدینه رفت و به عرض حضرت یافرقه رضی الله عنه رسانید، حضرت او را دعا كرد به عبارتی كه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق حسان فرموده بود <sup>(۲)</sup>

پس كمیت به نزد عبدالله بن حسن و سدیوسی هاشم رفت و آن اشعار را بخواند برای ایشان، پس عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر جدمه از پوست یگرفت و چنوا حرف آن را به دست كودكان حرد داد و در خانه های بی هاشم گردش كرد و گفت ای بی هاشم، این كمیت است كه در حق شما شعر گفته هنگ می كه مردم از ذكر مضائل شما مسكوت كرده اند، و خوب خود را در نزد بی امیه در معوص ریخت در آورده، پس هر چه شما را ممكن می شود برای صبه او بپورید

پس هر كه هر چه ممكنش بود از درهم و دینار در آن جامه پوسنی می ریخت تا آن كه بویت به رنهای هاشمیان رسید، آنها هم هر چه داشتند عطا كردند، حتی آن كه حلی و زیورهای خویش را از بدن بیرون كردند و برای كمیت آوردند پس جمع شد از برای كمیت مقدار صد هزار درهم، پس عبدالله آنها را به مرد كمیت آورد و گفت يَا أَبَا الشُّهْل، أَتَيْنَاكَ بِجَهْدِ الْمُتَمِلِّ

ما از تو صدر می خواهیم، چه آن كه در زمان دولت دشمنان خود می باشیم و در دست ما چیزی نیست، و این مقدار را جمع كردیم و در اوست زیور زنان چنانچه می بینی

كمیت گفت پدر و مادرم فدای شما ما یاد، همانا رید عطا كردید، و من عرضم در مدح شما خوشنودی خدا و رسول بود و از شما چیزی نمی گیریم و به

۱- الخدیر ج ۶ ص ۲۶۵، مصنفات النبی المصنف ج ۸ ص ۱۸ (رسالة فی مسمى القوس)؛ كنز اللؤلؤ ج ۶ ص ۳۳۲

۲- عبارت این است: لا تزلت مریداً بروج ثقلیس ما ذكيت عن امر الیهب

صاحبانش رد کن و هر چه کردند قبول کند او قبول نکرد<sup>۱</sup>

و از برای کمیت فصائل بسیاری نقل شده

و از ابو عبیده مروی است که گفته اگر بود از برای بی‌اسد صمیمی جر بود

کمیت از یشاد هر آینه کفایت می‌کرد ایشان را

و از طائفه بی‌اسد منقول است که می‌گفتند ما قضیبتی داریم که هیچ یک از

عالمیان ندانند، و آن قضیبت آن است که هیچ مردی را ما نیست مگر آن که بر کسی

در کمیت به ارث برده به سبب آن که کمیت در جواب حدیب رسول خدا ﷺ

رسید، حضرت فرمود بحوال برای من قصیده «ظُرْتُ وَمَا شَوْقًا إِلَيَّ أَلَيْسَ

أَطْرَبُ» چون کمیت آن قصیده را که همان هاشمیای اوست بحواله، حضرت دعا

کرد به برکت در حق او و قوم او فرمود «يُورِثُكَ وَ يُورِثُكَ هُوَ مُلْكُ»<sup>۲</sup>

و کمیت به علاوه آن که شاعر و شاعری معجید بوده عربی فیه و خطیب و سابه و

حسن الخط و فارس و یاسی و صحنی و ذلق بوده، و مقام اگنج‌خاش ذکر مدح در سبب

چون یزید با فخر از دنیا حب برسد، ابراهیم پسرانش بر حسب وصیت او بر

حسب شصت و مدت چهار ماه یا دو ماه و ده روز مدت خلافت او بود، و لکن

خلافت بر او مستقر نبود و در بهار و هرج و مرج و حنلاط و اختلاف کینه پدید

گشت، مردمان یک هفته او را بر خلافت سلام می‌دادند و یک هفته بر خلافت او

وقعی نمی‌بهادند و بر او اعتنا نمی‌کردند، چنانچه شاعر عصر او گفته

يُذَيِّعُ اِبْرَاهِيمُ عِي كُلَّ جُمُعَةٍ      اَلَا اِنَّ اَمْرًا اَنْتَ وَاِلَيْهِ ضَائِعٌ<sup>۳</sup>

و بدین موال کار بر او می‌گذشت تا گاهی که مروان بن محمد خروج کرد و از

جریره داخل دمشق شد و قتال و راهزنی گشت، ابراهیم چون دولتش قوی

نداشت لاجرم طریق هوار را پیش داشت، مروان در صدد او بر آمد تا بر و ظهور

۱- اقتدر ج ۱ ص ۱۸۷، ۱۸۸

۲- تاریخ مدینه دمشق از ابن عساکر ج ۴ ص ۵۱۷

۳- مروج الذهب ج ۴ ص ۲۲۳

پایت و او را بکش و جسدش را به دایر آویخت

و از رمان یر هیم و مروان سبطت بسی مروان را به صعب و اصمحلل آورده و  
و منی که مروان مفتون گشت، و یک سوره دوت از پشان بگشت و به بسی عباس  
منفک گشت

و در پیام ابراهیم و به قول بعضی در ایام وید<sup>(۱)</sup> و ذات حضرت باقرالعلوم (ع) و نع  
شد، و ما در منتهی شهادت آن حضرت را نگاشتیم

\* \* \*



### تکر سسلطت مروان بن محمد بن مروان بن الحکم

#### للجعدی المتنبؤ بالحمار<sup>(۱)</sup> و مقتل او

در روز دوشنبه چهاردهم صفر سنه ۱۲۷ بعد از قتل ابراهیم در «دمشق» با در  
«حران» که یکی از چهار مصر است، مردم با مروان بن محمد بیعت کردند  
و مروان منقب به «حمار» بود و سبب این لقب را مختلف گفته اند، و در  
اخبار الدول<sup>(۲)</sup> است که مروان منقب به حمار بود به سبب کثرت صبر او بر شدائد و  
مکاره حرب، و هیچ گاه از جنگ روی بر نمی تافت، و از این باب است که می گویند  
«فلان أصبر من حمار في الحروب»<sup>(۳)</sup>

و مقتل او در او ثلث سنه ۱۳۲ واقع شد، و ابیام دولت او و فنی که کشته گشت  
پنج سال و ده روز و به قول دیگر پنج سال و سه ماه بود  
و بر ابیام او در حدود سنه ۱۲۸ اسماعیل بن عبدالرحمن معروف به «سدی»<sup>(۴)</sup>

۱ - نگاه کنید به مروج الذهب للرحماني ج ۶ ص ۳۰۴ ح ۶۴ بحار الانوار ج ۲۷ ص ۱۶۲ و ۱۶۸ و مناقب ابن  
شهر آشوب ج ۲ ص ۲۵۲ مروج الذهب ص ۱۸۶ ۱۹۶ ۲۳۴ برای اطلاع نگاه کنید به الانباء الطوال، ص  
۳۵۰ ۳۶۹ و التمهید ص تاریخ الخلفاء ص ۵۲ - ۵۳ تاریخ الخلفاء سیرطی، ص ۳۷۸ - ۳۷۹، تاریخ الخلفاء  
ابن یزید، ۲۵ ۳۶۶ الجواهر الثمین ص ۶ مروج الذهب ج ۳ ص ۲۵۲

۲ - اخبار الدول ج ۲ ص ۵۸ و در نگاه کنید به تاریخ الخلفاء سیرطی، ص ۳۷۸، الجواهر الثمین، ص ۶

۳ - درباره این مثل بر نگاه کنید به القبر و المثل فی تاریخ الاسلام، ص ۵۳۲

۴ - سدی: ابیام ضم سین و تسدید حال ممکنه منسوب است به شرف جمیع، و الجمع کسدی، سبه الی الجمع بن سعد  
الشمیری من مدح.

و فی مروج البحرین: و السدی: فی سبه لاسمعیل السدی المشهور

کوفی معسر مشهور وفات یافت

و هم در آن سال و به قولی در سنة ۱۲۷ جابر بن یزید جمعی شیعی وفات کرد، و عرائب حالات او معروف است، و دمیری وفات او در سنة ۱۶۶ گفته «و قال فی الدایه و فی المیزان للذهبی، عن جابر الجعفی انه کان یقول: ذابة الأرض علی بن ابي طالب علیه السلام قال و کان جابر الجعفی شیعیاً یری الرجعة، أي أن عبداً یرجع إلی الدنیا الخ» و در سنة ۱۲۹ عاصم بن ابی النجود بپندنه کوفی که یکی از فراء سبعة معروفه است در کوفه وفات کرد، و اسامی فراء سبعة<sup>۱</sup> و ذکر بلاد ایشان در بین دو قطعه از نصاب الصبیان ذکر شده

استاد قرائت پنجم پسر	بو عمرو علا و صافع و ابن کثیر
پس حمزه و ابن عامر و عاصم و	از جس کسائی شمر و همت یگیر
نافع مدنی ابن کثیر از مکه است	بو عمرو ز بصره ابن عامر از شام
پس عاصم و حمزه و کسائی کوفی	این سیت جمعه شان بود بالانعام <sup>۲</sup>

و از قرائت عشر، پس قرائت این سبعة است، و قرائت بی جعفر معروف به مدنی اؤن، و یعقوب بصری، و حلف، و از قرائت شواد، یعنی مطروح، پس قرائت مطوعی، و شبودی، و بن محییص کوفی، و سلیمان اعمش، و حسن بصری است

و بدان که از برای هر یک از فراء سبعة دو راوی است و اسامی فراء به اسامی روایت و القاب ایشان و رموز ایشان بدین ترتیب است

« قال الجوهري: لأنه كان يبيع المتفانيح والمُحَرَّ في سُدة من مسجد الكوفة وهي ما بقي من الطلح المفسود، و جمع السُدة سُدة، على قُرْبَةٍ و حُرْ

و می میزان الاعتدال التبريد: يساعيل السُكِّي شيخ صدوق لأبائهم، و كان يمشي بهمكٍ و سُر و هو السُكِّي الكبير والصغير بن مروان، مؤلف عليه السلام [جميع الليخريين چاپ مؤسسه بحث، ج ۲، ص ۸۳ میزان الاعتدال،

ج ۱ ص ۲۲۶ / ۱۹]

۱ نگاه کنید به فراء القرآن از عبدالحسین خلیفی چاپ دمشق - بیروت. دار ابن کثیر

۲ نصاب الصبیان ص ۳۶

- ۱ - باهغ<sup>(۱)</sup> بن عبدالرحمن بن ابی نعیم جندی، دو راوی و عیسیٰ علقب به  
القانون و عثمان مدنی به «ورش» است و عمر ایشان (ابع) است
- ۲ - عبدالله بن کثیر<sup>(۲)</sup> مکی، دو راوی او، احمد بن زری و محمد بن یحیی و عمر ایشان  
(دهر)
- ۳ - یوعمر بن العلاء انصاری البصری<sup>(۳)</sup>، دو راوی او یکی دوزی است  
که ارکسانی بر ویست می‌کند، و دیگر یحیی بن موسی است، و عمر ایشان (حطی)  
است
- ۴ - عبدالله بن عامر شامی<sup>(۴)</sup>، دو راوی او هشام و عبدالله بن سکوان، و عمر ایشان  
(کلم)
- ۵ - ابوبکر یهده حباط معروف به عاصم بن ابی الجوز کوفی<sup>(۵)</sup>، دو راوی و  
شعبه ابوبکر بن عیاش و حفص ابوعمر البراء، و عمر ایشان (صع)
- ۶ - حمزه بن ابی حنیف کوفی<sup>(۶)</sup>، دو راوی او حماد و خالد، و عمر ایشان  
(ضیق)
- ۷ - علی بن حمزه کسائی کوفی بحری<sup>(۷)</sup>، دو راوی او ابوالحارث و حفص  
الدوزی، و عمر ایشان (رشت)

\* \* \*

۱ - متوفی ۱۶۹ هجری

۲ - معروف به ابن کثیر متوفی ۱۲ هجری

۳ - متوفی ۱۵۵ هجری

۴ - متوفی ۹۸ هجری

۵ - متوفی ۱۲۸ هجری

۶ - متوفی ۱۵۶ هجری

۷ - متوفی ۸۹ هجری

هذا الجدول المعجز، احدى و عشرين جزء.

يبدل على رمز القراء، و روايتهم منصرفين

ب	نافع	م	ابن ذكوان	ع
ج	قانون	ن	عاصم	
د	ورثن	ص	ابو بكر	
هـ	ابن كثير	ع	حفص	
ر	اليرمي	ف	حمزة	
ح	قيل	ض	حلف	
ط	ابو عمرو	ق	جلاد	
ي	الموري	ر	الكسائي	
ى	الموسى	ش	ابو العارث	
ك	ابن عامر	ت	حفص الموري	
ل	هشام			

هذا الجدول اربعة عشر سطراً يبدل على رمز القراء، و روايتهم مجتمعين

ت	الكوفيون عاصم و حمزة و الكسائي
ع	القرء كلهم غير نافع
د	الكوفيون و ابن عامر
ط	الكوفيون و ابن كثير
ع	الكوفيون و ابو عمرو
ش	الكسائي و حمزة
صحيحة	حمزة و الكسائي و شعبه
صحاب	الكسائي و حمزة و حفص

عمر	نافع و ابن عامر
سما	نافع و ابن کثیر و ابو عمرو
حقی	ابن کثیر و ابو عمرو
نعم	ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر
حرمی	نافع و ابن کثیر
حصص	الکوفیون و ابن نافع

و بدان که اصبط قرائات و حسب آن مرد علماء فرائد عاصم است، و بعد فرائد او در مصاحف اختیار کردند و فرائد سیدین را به سرخی می نویسد

و در سنه ۱۳۱ مالک بن دینار بصری معروف به رعد و عرفان در بصره وفات کرد، و علماء سب از او کرامانی نقل کرده اند، و در سبب نبویه او کلمه بی گناه اند و هم کلمانی از او در رعد و موعظه نقل کرده اند، و ابن محصور گنجایش نقل بیست

و هم در بام مروان، عبدالرحمن بن محمد معروف به بوسم مروزی حراسانی خروج کرد و مردم را به بیعت ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالملک ملقب به امام دعوت می کرد، چه آن که اعتقاد او آن بود که امام بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام محمد جعفر است و بعد از او فریدالدین ابو هاشم و بعد از او محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و بعد از او ابراهیم پسر بنی امام است، و پیوسته در بلاد حراسان مردم را به بیعت بنی عباس دعوت می کرد تا آن که مردم با او شدند و امر او قوت گرفت

و بصری سوار که در آن وقت از گماشتگان مروان در بلاد حراسان بود دولتش رو به ضعف و اضمحلال آورد و هر چه به مروان عکسیه کرد و اعات از او خواست مروان نتوانست او را یاری کند و لشکر برایش روانه نماید، چه در آن وقت مبتلا بود





بدفع حوارج و جنگ با یشاک، لاجرم نصر بن سيار چون ناب مقاومت يا ابومسلم  
 نداشت دست از خراسان كشيده و به جانب رى سحر كرد و از انجا به «ساره» رفت و  
 از كثرت حرب و غصه رخت سحر به جانب آن دنيا بر بست و وفات كرد، و از آن  
 طرف كار بومسلم بالا گرفت و عمارت خراسان بر روى صفاهى گشت، پس امر كرد  
 مردمان را كه لباس سياه را شعار خود كند و علم و ريات را بر سياه قرار دهد.  
 مروان چون مطلع شد كه ابراهيم لامام حبالى سلطنت دارد و ابومسلم مردمان را  
 به بيعت او مى خواند، به گماشتگان خود نوشت كه ابراهيم را هر جا يابيد دستگير  
 نماييد، پس ابراهيم را در قرية «كداد» و «حميمه»<sup>(۱)</sup> دستگير كردند و پراى مروان  
 فرستادند، مروان او را در «حزان» زندان كرد و چندي در زندان بود تا آن كه انبائى  
 پراي آهك كردند و سراور در ميان آن انبان نمودند، ابراهيم مدتي دست و پا رد تا  
 جان تسليم كرد.

و در قيامى كه ابراهيم در حيمس بود چوب از خلاصى خود سوييد گشت  
 وصيت نامه نوشت و خلافت را براى برادر خود عبدالله سفاخ قرار داد، و آن  
 وصيت نامه را به شخصى سپرد و گفت: بن مكنوب را به خود دار، هرگاه كه من  
 كشته شوم به سفاخ برسان.

و چون ابراهيم كشته شد و آن مكنوب در «حميمه» به سفاخ رسيد، منصور  
 برادر خود را به عبدالله بن عيسى هم خود و جماعتى از اهل بيت خويش طغييد و به  
 موارث و همراهى پيشان به جانب كوفه شتافت و در «دومة الجندل» داود بن  
 على و سليمان مرديد او پراى سفاخ مفتح شدند و به سرعت تمام به كوفه رفتند و  
 در كوفه مردم را به بيعت سفاخ خواندند، مردم پراى بيعت مى كردند و در سحر  
 بيعت او در آمدند، و پراى بيعت در سال صد و سى و دوم بود.

پس سفاخ لشكر بوسمة حلال را كه بعد از اين به ذكر او اشاره خواهد شد يا

۱ - حميمه (به ضم هيمه و فتح ميم)، قريه اى است در حدود شام كه از على بن عبدالله بن عباس و اولاد او بوده است.

اينام بنى اميه (مؤلف: ...)

خود صم کرد، و در کوفه هم خود داود بن عیسی را حلیفه گذاشت، و هم دیگر خود  
عبدالله بن عیسی را به قتال مروان فرستاد

عبدالله به عساکر حرامان، که پیمود نادر، راب موصل، در دوم جمادی الآخر  
سنة ۱۳۲ با مروان تلاقی نمود و کارزار سختی میبایست پیشان واقع شد، لشکر  
بسی عباس ظفر یافت و بسیاری لشکر مروان را بکشتند و بسیاری هم از پیشان در  
آب عرق گشتند، و عدد عرقی از بسی امیه سیصد تن به شمار رفت، و ما از حیر  
بسی امیه عدد بی شمار بوده

پس لشکر مروان منبهم شدند، و در روز شنبه یازدهم همان ماه مروان میر  
هریصت حبیب و به جانب «موصل» فرار کرد، اهل موصل دو راه دادند، از آن  
جای به «حران» رفت و مقام مروان و خانه و خراش او در «حران» بود

و اهل «حران» با امیرالمؤمنین علیه السلام در بهاب نصیب و عداد بودند و پیوسته آن  
حضرت را سب می کردند، حتی آن که بعد از رفع سب آن جناب از بین مردمان،  
اهل «حران» ترک نکردند و می گفتند «لا صلاه الا بقضای بی تراب»

و بالجملة مروان از ترس عبدالله در «حران» توقف نمود و با اهل بیت خود و  
جماعت بسی امیه و بقیه عساکر و جنود خود در «حران» پیروان شد و به جانب «بهر  
اردن» و «فلسطین» سمر کرد

عبدالله بن عیسی به جانب «حران» آمد و قصر مروان را خراب کرد و خرابی و  
اموال او را غارت نمود، آن گاه به جانب دمشق رفت و اهل دمشق در محاصره کرد،  
و بنید بن معاویه بن عبدالمنکب را با جماعتی بسیار از مردم شام بکشت، و برید و  
برادر او را یا عبدالجبار بن یزید بن عبدالملک اسیر کرد و برای سقاج فرستاد، سقاج  
امر کرد ایشان را بکشند و در حیره به در آورید

آن گاه عبدالله به جهت دفع مروان به جانب «بهر اردن» سمر کرد، عبدالله در  
بیمه دی عده سنة ۱۳۲ به «بهر اردن» رسید و جماعت بسیاری از بسی امیه که ریاده  
از هشتاد تن بودند بکشت



و دمیروی و غیر او گفته‌اند که مرکرد فرشی بر روی کتنگال بی‌امیه بگسب دزد، آن گاه با اصحاب خویش بر روی یشال بنسب و طعام طلبید و مشغول به خوردن طعام شدند در حالی که بی‌امیه در زیر ایشان ناله و اضطراب می‌کردند و جان می‌دادند. عبدالله گفت که این در مقابل ن‌روزی که بی‌امیه حسین بن علی علیه السلام را بکشتند، و مقابلت نخواهد نمود.

پس صالح بن علی را با ابوحنوف عبدالمنک بن یزید و عامر بن اسماعیل مذحجی به دفع مروان حرکت کردند و در «بوصیر» که «قرای» (عیوم) است مروان را دریافتند و قتل کردند و در محاصره نمودند و طفل جنگ زدند، و مدای «یا» نثاران ابراهیم (ع) در دادند.

این وقت مروان در کسسه بوصیر بود، چون صدای هیاهوی لشکر شنید، شمشیر کشید و بیرون دوید، لشکر بی‌عباس دور او را احاطه کردند و با وی جنگ کردند تا او را بکشتند.

پس عامر بن اسماعیل امر کرد سر او را قطع کردند و ریانش را بریدند و دور افکندند، و در میان گریه‌ای حاضر شد و ریان مروان را بخورد.

و از عجایب امر آن که قبل از این و قعه مروان یکی از خدام خود را شنبیده بود که تمامی کرده، ریانش را بریده بود و همین گریه ریان و در خورده بود.

و نقل شده که در بین واقعه، عبدالحمید کاتب مروان سیر مقنون شد و عبدالحمید همان است که در کنیت و تهیت مهاربی تمام داشته و در بلاغت به او مثل می‌زدند.

حتی قبل فتح الریاض بعد الحمید، و شخت یابن العمید و من کلامه لمن کان خطه ردیاً أطل جلفه قلبك و آتیهها، و حرف قطنك و یسها، فعل فجاد خطه.

و بالحدله، چو، در روز یک شبه بیست و هفتم دی حجه سنة ۱۳۳ مروان کشته گشت و دولت بی‌امیه منقرض گشت، عامر بن اسماعیل داخل شد در کبیسه که ریان و دختران مروان در آن جای داشتند، و بر بساط مروان بنسب و بیهة طعام



مروان را بخورد، چه تا که قبل از آن که مروان به قتل رسد طعام برایش خاصر کرده بودند و مشعوب به خوردن بود که لشکر بنی عباس رسیده بودند، مروان را قهرص شده بود که از طعام خارج شود، لاجرم دست او طعام کشیده بود و رو به حرب آورده بود، و بقیه طعام او بود که عسب عامر گشت

پس از آن عامر، دختر مروان را برای عیش با ویه مجلس خود طلبید و او دختر بزرگ مروان و عاقل و منض دان بود، چون بر عامر وارد شد، او را خطاب کرد که ای عامر، از برای موعظت تو در این روزگار عذار همین بی است که بر فروش مروان بنشینی و طعام خاص او را بخوری و به مصباح او استصافه کنی و به دختر او مادمه کنی، پس از خواب عصب بیدار شو و در این روزگاری وفا مینماید، چه، روزگاری که این صحرای مروان کند ممکن است که با تو و سقاح میر چنین کند، عامر چون این بشنید حیا کرد و او را از نزد خود دور کرد

و چون این صحرای سقاح رسید بر آشوب و برای عامر مکتوبی فرستاد و راجر بلیعی را او نمود، و امر کرد که شرا را، این کار ناستوده صدقه دهد و به عمار و سه و روره کثافت این فعل قبیح نماید و لشکر عامر نیز روره بگیرند

و مسعودی رویت کرده که چون عامر در کار مروان به پرداخت، حواست تا داخل آن کشه شود که زبان و دختران مروان در آنجا بودند، چون نزدیک آن جا شد خادمی را دید که شمشیری برهنه بر دسب گرفته و منع از دخول می کند، عامر فرمان داد تا او را بگیرند

چون دستگیر شد گفت ای امیر، مروان مرا امر کرد که چون کشه شود با این شمشیر زبان و دختران او را گردن رسم، الحال مرا بکشید که میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در برد حنفی بنی امیه بوده و به مروان رسیده به شما نشان دهم و غیر از من کسی از موضع آن اخلاعی ندارد و اگر من کشه شوم مقهور خواهد شد

پس آن خادم را مهلت دادند گفت همراه من شوید تا شما را بسامانم، پس ایشان را از قریه بیرون برد تا به موضع دهلی رسید، گفت این مکان را حفر کنید

چون رمین را کشتند بُرد و قصب و محصور<sup>(۱)</sup> رسول خدا را بیافند که مروان پنهان کرده بود که به بی هاشم برسد.

عامر آنها را برای عبدالله فرستاد، عبدالله بزی سقاح روانه داشت، و آنها دست به دست به خلفای بی هاشم منتقل شد، و به هویی مروان بُرد حضرت رسول ﷺ را در روز قتل خویش در بر داشت و چون کشته گشت، او تشش بیرون کرد.

پس عامر زنان و دحیران و حواری مروان را با آن چه اسیر کرده بودند برای صالح بن علی فرستاد، چون ایشان به برد صالح رسیدند، دختر بزرگ مروان با صالح گفت که ای عم امیرالمؤمنین، حق تعالی تو را در دنیا و آخرت حافظ یابد، ما دحیران تو و دختران برادر تو می یابیم، همو خود را شامی حال ما گردان و او کشش ما چشم بیوشان.

صالح گفت یک تن از شما را رنده نحو هم گذاشت، آیا پدرت مرده برادرم ابراهیم را در ده حزان نکشد؟

آیا هشام بن عبدالملک رید را مقتول ساخت و در کاسه کوفه او را به در نکشید؟

آیا یوسف بن عمر از جانب هشام روجه رید را در حیره نکشد؟

آیا ولید بن رید، یحیی بن رید را شهید نکرد؟

آیا ابن ریداد پسر رنا راده، مسلم بن عقیل را شهید ساخت؟

آیا برید، امام حسین علیه السلام را با اهل بیتش شهید نمود؟

آیا ربان و حرم آن جناب را اسیر نمود؟

آیا سر امام را بر بیره نکرد و در شهرها نگردانید؟

آیا رمان اهل بیت پیغمبر را مثل اسیران در محبس خود در محضر اهل شام

حاضر نکرد؟ دیگر استجفا را این بالاتر به حضرت رسول صلی الله علیه و آله چه می شود؟ چه

با ما نکردید که جای این توقعات باشد.

۱- بمحضر (به تقدیم شاه معتمد بر شاه عماد) یعنی عهد. (مؤلف علیه السلام)

دختر مروان گفت: یا پسر همه چه نمود ما را معصوم داری و کرم خود را شامل ما  
گم دانی؟

گفت: او شعا همو کردم. الحال اگر خواهی تو را به حیانه پندم فضل درآورم و  
خواهرت را نه برادر و عبدالله برویح بنمایم گفت الحال که ما در محسب  
می‌باشیم چه حای صرومی است پس ما را نه «حزب» برساند آن گاه هر چه  
رایس بدان یعنی گیرد عمل کن گفت چنین کنم

پس به جانب «حزب» رفتند هلی بیست مروان چوب به «حزب» رسیدند همد به  
گریه و شیون بلند کردند و گریان چاک زدند و بر مروان گریه سختی نمودند و چنان  
در عزای مروان گریستند که لشکر عباسیین نیز به گریه در آمدند

و چون سر مروان را توانی سفاح بردند و در تود او نهادند صفح سجده‌ای طولانی  
به حای آوردند آن گاه سر بریدند و گفتند الحمد لله که مطالبه حو خود از تو و رهنط  
تو نمودم و در مقابل شهادت امام حسین علیه السلام و اهل بیت او دویست تن از بنی‌امیه  
بکشتیم و در آرای رید بن علی بن الحسین علیه السلام اسنحوانهای هشتم را سوزندم و  
در عوض برادریم مروان را بکشم و دیگر ناکی از مردن بدادم پس دیگر  
باره رو به عبده کرد و سجده طولانی نمود و بر جانب و شمس در حالی که رویش از  
خوشحالی برافروخته شده بود

و مدت سبط مروان تا زمان بیعت مردم با صفح پنج سال و هشتاد روز بوده و  
تا زمانی که کشیده شد پنج سال و ده ماه و دو روز بوده پس از زمان بیعت مردم با  
صفح و قتل مروان هشت ماه بوده «والله العالم»

#### «تذییل»

چون دوت امویه به پایان رسید، نماینده رسیدم که تدبیر و خیرین کنم این مقام را  
به ذکر چند آیه و حدیثی در مثالب پی‌امته و کتفا کنم نه آن چه علماء اهل سبک  
نگاشته‌اند

بدان که می<sup>(۱)</sup> یابر مشهور پسر عبد شمس بن عبدمناف و برادرزاده هاشم و مطلب و نوفل است، و بنی امیه در تفرقه اند.

یکی عیاص که ابوالعاصی، و عاصی، و ابوالحیص، و عیص، و اولاد ایشان باشند، و دیگری عنبس که اولاد حرب بن امیه باشند، چه هم خوب عنبسه بود، و عثمان و آل حکم از عیاص شمرده می شوند و آل ایوسمیان از عنبس و در قرآن مجید در چند آیه شریفه اشاره به ایشان شده از جمله بن آیه مبارکه است: «و ما جعلنا الرؤیا التي أريناك إلا فتنة للناس و الشجرة الملعونة في القرآن و نخوفهم فما يريدهم إلا طغيانا كبيرا»<sup>(۲)</sup>

خلاصه معنی چنان است که ما قرار ندادیم حویری را که تو دیدی مگر امتحان مردم، و هم چنین شجره ملعونه در قرآن، و می ترسانیم با ایشان را، و ریاض نمی کند - یعنی دلد می بخشد ایشان را مگر طغیان بزرگی مراد از شجره ملعونه به تفسیر عامه مفسرین بنی امیه اند<sup>(۳)</sup>

و حجر را یکی در تفسیر کبیر گفته سعید بن المسیب روایت کرده که پیغمبر خدا ﷺ در خواب دید که بنی امیه بر منبر او چیست و حیر می کند چنانچه بفرموده

۱- و لکی بعضی از معقین گفته اند که امیر پسر عبد شمس بوده، بلکه عاصی بود از اهل یمن و چون عاصی عبد شمس بود به او منصوب گردید. و دلیل این مطلب آن که چون معاویه در بعضی از کتابات خود که به حضرت امیرالمومنین نوشته بود که: «فما نحن و انتم بوعبد مناف» حضرت نفی آن نمود و در جواب او نوشت که پس المدهاجر کالغریق و پس التمسح کالغریق و معاویه انکار آن نتوان نمود و هم حوید بن مطلب است آن که به بنی امیه تاویل شده آیه شریفه اول سوره روم: «یابر فراتک عیص» به فتح و سیمین به ضم - مؤلف

۲- سوره اسراء ۱۷، ید ۶

۳- نگاه کنید به تفسیر کبیر و تفسیر در المنثور در ذیل به السجده من السلب ص ۶ ۲۶ کنز العمال، ج ۷، ص ۴۷  
بنا ج ۶، ص ۴۹۴، مجمع البیان ج ۲، ص ۴۴۴ تفسیر البرهان ج ۲، ص ۲۷۲-۲۷۵، تفسیر حاشی ج ۱  
ص ۹۷۵، النصاب الکتابه ص ۱۶۲، تفسیر حاشی ج ۲، ص ۲۹۷، القوائد الطرسیه ص ۱۵۱۵، تفسیر طبری ج ۱۵، ص ۷۷، تاریخ طبری ج ۱، ص ۱۳۵۶، المعاد ص ۲۵۲-۲۵۳، بحار الانوار ج ۳۱، ص ۱۵۲۵، کنز العمال، ج ۷، ص ۱۶۲، طرف من الالباء و المطلب ص ۲۶۸ و ۲۸۸، تفسیر ج ۸، ص ۲۴۸

جست و حیر می‌کند، پس محزون کرد او را این کار (۱)

و هم در آن تفسیر و تفسیر تیسابوری است که این عباس گفته شجرة معونه در قرآن مراد از او بنی امیه‌اند و حکم بن ابی العاص و اولاد ایشان (۲)

و نیز فقر راری گفته پیغمبر ﷺ در جواب دید اولاد مروان بر مسبر او بالا می‌روند، و جواب خود را برای انورکم و عمر نقل کرد و با ایشان در خانه حبس کرده بود، چون برخاستند شنید که حکم جواب را نقل می‌کند، و پیغمبر عمر را متهم کرد در افشاء سر خود، چون معلوم شد که حکم گوش داده بود او را طرد کرد (۳)

و تیسابوری گفته که هولی چنین است که رسول خدا ﷺ قومی از بنی امیه را دید که بر مسبر او بالا می‌روند، و حسرت و حیر می‌نماید مانند بوریگان، فرمود این حفظ ایشان است در دنیا که به حرای اسلام ظاهری نه ایشان داده می‌شود، کنایه از آن که در آخرت نصیبی ندارند.

و غریب به این کلام در کشاف است با نسبت به روایت

و در بحار از عمده بن بطریق حتی از تفسیر شعبی به دو طریق این حدیث روایت شده است (۴)

و بن ابی الحدید هم از امالی ابو جعفر محمد بن حبیب آورده در ذیل حدیثی موقوفه، که عمر از کعب پرسید در احیاء شما آمده که حلیفی از آر کعب؟ کعب [بعد] از پیغمبر و دو نفر از اصحابش به دشمنان او رسید که با ایشان جنگ کرد، [و ایشان با او جنگ کردند] عمر گفت «أنا لله و أنا إليه راجعون» و روی به ابن عباس آورد و گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ شبیه این کلام، شنیدم که می‌گفت لیسفدن بر امیه علی منبری، و لقد رأيتهم في منامي يثرون عليه نورو القردة، و

۱- عماد الصمد، ج ۱ ص ۳۳ غیر فقر راری، ج ۲ ص ۲۳۳

۲- تفسیر خراب القرآن تیسابوری، ج ۳ ص ۲۶۲

۳- عماد الصمد، ج ۱ ص ۳۲۵، غیر فقر راری، ج ۲ ص ۲۳۴

۴- و نیز نگاه کنید به عمده، ص ۵۱۸ بحار الانوار، ج ۸ ص ۳۵۹، مثالب



قوله اقول: «و ما جعلناه» (لآیه)

و از رساله معاصره بنی هاشم و بنی امیه که تصنیف جاحظ است نقل شده که گفته بنی هاشم ر عقیده آن است که شجره ملعونه بنی امیه هستند، و ماچادر بنی هاشم فاطمه تا حدیث صحیحی نداشته باشند چنین گمان نکنند.

و بالجمعه، تفسیر شجره ملعونه به بنی امیه از کتب تفسیری قریشی پس ظاهر و هریک است و از محاسن این تفسیر و بدایع این تأویل جمله «فما یزیدهم إلا طعنا کثیرا» است که توان احتمال داد بپردازیم باشد، و حمل طعیان بر او به جهت مبالغه به دعوی این که او چندان داعی است که گویی از افراد حقیقت طعیان شده، و ذکر خصوص او به جهت آن کار عظیم و گناه بزرگ و داعیه هائله است که وعده طلب باشد،<sup>(۴)</sup> به علاوه وعده حظه و احراق بیت و سایر شایع اعمال و چنانچه در دلیل حوال او به شرح رفت.

و از جمله آیاتی که مأثور به بنی امیه شده بن آیه مبارکه است «الدین ینزلون نعمة الله کثرا و اعلوا قوامهم دار التوار، جنهم یصلون و یبش القرا»<sup>(۵)</sup>

چنانچه از عمده این بطریق نقل شده که او از تفسیر ثعلبی روایت کرده می گوید که عمر بن الخطاب گفت «هما الانجران من قریش یوالعبره و یوالمیه» اما بنی معیره پس کفایت شدید از شر ایشان در یوم بدر، و اما بنو امیه پس مهذب داده شدند تا روزی<sup>(۶)</sup>

و از میرالمؤمنین علیه السلام نیز این تفسیر نقل شده ولی بدون تفصیل مذکور<sup>(۷)</sup> و هر دو آیه در مقدمه صحیفه کاتبه مذکور است<sup>(۸)</sup>

۱- سوره امراء بقریش از آیه ۶

۲- مکه کتبه شد المصوره ج ۱ ص ۳۳۱-۳۳۲

۳- سوره یوسف ۱۱۶ آیه ۲۸-۲۹

۴- حمده ص ۱۹، الذ المنتور ج ۲ ص ۵۸۶ بحار الانوار ج ۱۸ ص ۳۶ طاکست، انبات الهیة ج ۲ ص ۳۸۸

وحدی در وسط

۵- بحار الانوار ج ۸ ص ۲۵ طاقب

۶- روض السالکین ج ۱ ص ۱۸۶

و مراد از «عمه الله» در این آیه مبارکه سول خدا و اهل بیت طاهرة او علیهم السلام است و این مطلب به حدیث معلوم است، چه جمیع ما سوی الله به برکات و خود یسال خلق شده اند، و هر چیزی به هر کس رسید به و عطفاً ایشان رسید «يُنْهِمُ ثِيَابَ الْبُرَى، وَ يُوْجِدُهُمْ تَحْتَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ» پس نعمت حقیقه ایشانند که بی امیه کفران کردند و تبدیل نعمت خدا کردند و قوم خود را در «در البور» و «بئس المودع» جای دادند (۱)

و موافقین پس معتاد خبری که از صادقین علیهم السلام در تفسیر آیه کریمه «لَقَدْ أَتَيْنَاكُمْ بِمُؤَيَّدٍ مِنَ النَّهْمِ» (۲) وارد شده که گاهی به اهل بیت و گاهی به محبت و موالات ایشان تأویل شده (۳)

و نیز از پانی که در دم بی امیه وارد شده، سوره مبارکه قدر است، چه مراد در «الف شهر» دوف بی امیه است که هزار ماه بود و در برکات و ثواب لیلة القدر محروم بودند، و خیر احرووی یک شب قدر از خیر دبیوی هزار ماه یاست بی امیه بیشتر است

چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر و ابن اثیر در آمد العایه ر حضرت محتسب علیه السلام نقل می کنند که سول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید بی امیه را که پای بر مبرش می گذارد

و می گوید رویتی آمده که [فرمود دید] جسد و خیر می کند بر مبرش چو بوریگان، و شاق شد بر آن حضرت این کار، پس خدای تعالی این آیت مبارک فرستاد «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ - نَا - مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» یعنی هزار ماه مدک بی امیه قسم که روی حدیث است گفته که حساب کردیم دیدیم صدک بی امیه

۱. حقايق الصدور، ج ۱، ص ۲۳۲

۲. مروه نکاح ۲۶، ۱، آیه ۸

۳. صون ج ۲، باب ۲۵، ج ۸، ص ۱۳۹، کافی ج ۶، ص ۲۸۰، باب ۲۳، طحطحه ش ۳، مشیر برهان ج ۴

ص ۵۰۳، بحار الانوار ج ۲۴، ص ۲۹

هرار ماه است

آن گاه فخر راوی گفته

قاضی طمی در پی وجه رده، چه بام بی امیه مذمومه بودند، و تصیفتی ربی  
شب قدر در توجیح شب قدر بام بی امیه نیست، و خود جواب داده از قاضی  
که چون بام بی امیه سعادت دنیوی داشتند از این روی عظیم بودند، و شب قدر  
در سعادت دنیوی بیش از آن است که این هزار ماه در سعادت دنیوی<sup>۱</sup>  
و همین حدیث با اختلاف پیروی در صحیح ترمذی در باب تفسیر قرآن مذکور  
است (۲)

و مسعودی در مروج الذهب گفته که جمیع مذمت سلطنت بی امیه تا زمانی که  
منقرض شد و خلافت به بی عباس منتقل شد هزار ماه کامل بوده بدون کم و  
ریاض بعد بیان بی جمال، موده و عدد بام سلطنت هر یک از حده امویه را ذکر  
کرده و حساب نموده تا به هشتاد و سه سال و چهار ماه تمام رسیده و بی عدد هرار  
ماه است، چنانچه حق تعالی فرموده «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»<sup>(۳)</sup> هر که جوید  
به آن جا رجوع کند، یا به کتاب شرح قصیده ابی فراس یا شرح زیارت عاشوراء  
مرحوم حاج میرزا ابوالفضل، طاب لراه، که در بی دو جا بیان شده  
و اما احادیثی که در مذمت بی امیه وارد شده بسیار است و چند حدیث در  
تفسیر آیات گذشت، و اینک به ذکر چند حدیث دیگر از کتب اهل سنت اکتفا می کنیم  
۱. در حیات النبیان، از مستدرک حاکم نقل کرده که او مسنداً را ابو هریره روایت  
کرده که پیغمبر ﷺ فرمود در جواب دینم گویا اولاد حکیم بی بی العاص  
می جهند بر منبر من چنانچه یوریه می جهند، پس دیده شد پیغمبر ﷺ در  
مجمعی که بخداد تا وفات کرد (۴)

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۲۷ ص ۳۱

۲- بی نکر، شفاء الصدور، ج ۱، ص ۳۳۵

۳- شفاء الصدور ص ۳۳۵-۳۳۶ به نقل از مروج الذهب ج ۲، ص ۲۹۹

۴- حیات النبیون، دین مرده، ج ۲ ص ۲ و جلد دیگر ص ۳۳

و دانستی که در حیار دیگر مطلق بی‌امیه بودند، پس دور نیست که جواب آن حضرت متعدد باشد. (۱)

۲- آیت الله العلامة الحلی رحمه الله در نهج الحق در کتاب الهادیة - که از عمده مست است - نقل می‌کند که از ابن مسعود روایت کرده: «لِكُلِّ شَيْءٍ نَفَّةٌ، وَ أَفَّةٌ هَذَا الَّذِي يَوْمِيَّةٌ» (۲) هر چیزی را آفتی است و آفست پس دین بی‌امیه است.

۳- در صحیح مسلم از رسول خدا ﷺ مروی است که فرمود: «هَلَاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدِ هَذَا النَّعْيِ» (۳)

و بن خبر را بعد از ذکر خبری نقل می‌کند که مختصم ذکر بی‌امیه است، و نقل او قریبه می‌شود بر ارادة بی‌امیه از: «هَذَا النَّعْيِ»

و علماء هم، چنین فهمیده‌اند، و از این جهت این بطریق او را از احیاء مردم بی‌امیه شمرده، و حدیثی که بخاری در باب «قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ هَلَاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدِ أَعْيُنِهِمْ سُفْهَاءُ» (۴) نقل کرده، مؤید این معنی است (۵)

۴- ابن حجر در مسالمة تطهیر المصابین گفته که در حدیث صحیح است که حاکم گفته به شرط شیعین است: «كَانَ الْبَعْضُ الْأَخْيَارُ - أَوِ النَّاسُ - إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَنُو أُمِّيَّةٍ» (۶)

۵- ایضاً ابن حجر گفته به سید حسن روایت شده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «شَرُّ قَبَائِلِ الْعَرَبِ بَنُو أُمِّيَّةٍ وَ بَنُو خَنِزَةَ وَ ثَقِيفٌ» (۷) «إِلَى عِبَرِ ذَلِكَ» (۷)

- نگاه کنید به: سفاه المصنوع چاپ آقای وحید بطنی، ج ۱ ص ۳۳۸.

۲- نهج الحق، ص ۳۱۲، طبعان کثر العمال، ج ۶، ص ۹۱ تطهیر الجنان و الناس، ص ۱۶۳ چاپ هاشم الصواعق

۳- سفاه المصنوع ج ۶ ص ۱۳۲۸ صحیح مسلم، ج ۲ ص ۲۹۱۷

۴- ویر نگاه کنید به صحیح بخاری، ج ۹ ص ۲۷، کتاب القس، باب قول النبی ﷺ هَلَاكُ أُمَّتِي

۵- صحیح مسلم، ج ۸، ص ۸۶، کتاب الفتن و جنب دیگر، ج ۶ ص ۲۲۳۶، رقم ۲۹۱۷ کتاب فتن محمد ص ۵۱۸.

۶- تطهیر الناس ص ۱۳۴ و ۲۴۰

۷- همان.

و در محاسن کتب و بدیع رسل مشهوری است که معتضد عباسی فرمان داد  
برویسند در سنة ۲۸۴ و بر سایر بخوانند، و منع کرد مبدیان را از ترجم بر معاویه که  
مرسوم بود، و آن مشهور مشتمل است بر ضایحه‌ای از اخبار و آثار در مآوی  
بنی امیه عموماً و خصوصاً، و اکثر حیات مذکوره را حاوی است، و سایر بدع و فتن  
ایشان را به نحو اشاره و اجمال متضمن است، و اگر مقام را گنجایش ذکر بود نص  
می‌کردیم لکن نقلش خارج از وضع این مختصر است هر که خواهد رجوع کند به  
تاریخ طبری و شرح نهج جدیدی

و فاضل ادیب و محقق اویس جناب حاج میرزا ابو الفضل طهرانی رحمته در شعاع  
الصدور تمام آن رساله را ایراد کرده،<sup>۱</sup> هر که خواهد بیز بدانجا مراجعه نماید که  
مطالعه آن باعث مسرت و انتهای است  
و عثم کوفی بر قضیه‌ای از هشام بن عبدالملک یا مردی از هرب نقل کرده  
مشعر بر نکوهش و مذمت بنی امیه است  
و مرحوم سپهر در کتاب صفین در میان مکاتیب امیرالمؤمنین علیه السلام با معاویه یراد  
فرموده

#### «خاتمه»

بدان که حلفای بنی امیه دو قسمت یک قسم آنان بود که در شام اقامت کردند و  
به کشته شدن مروان معرض شدند، و قسم دیگر آنان می‌باشند که در مصر رزمین  
اقامت کردند، و همیشه آن شد که چون خلافت به بنی عباس منتقل شد عباسیین در  
صدد قتل امویین برآمدند و پشان را بکشتند و هر چه فراز کردند به جستجوی  
پشان برآمدند و ایشان را رنده نگذاشتند  
از جمله کسانی که فراز کرد و جان به در برد عیدالدحمت بن معاویه بن هشام بن

۱ شعاع الصدور ج ۳ ص ۳۶۵ به بعد تاریخ طبری ج ۸ ص ۸۲ و فایع سال، ص ۲۴۸ بهارالاسود ج ۸،

عبدالمنک بود که به جانب مغرب فرار کرد، اهل اندلس با او بیعت کردند در سنه ۱۳۹ هجری و مردم را به خویش دعوت کرد، مردم ولادۀ طاعب او را به گردن میادند، و بیود تا در سنه ۱۶۱ وفات کرد و پسرش هشام بن عبدالرحمن به جای پدر نشست، و از پس او حکم بن هشام و بعد از او عبدالرحمن بن حکم و پس از او محمد بن عبدالرحمن، و پیوسته سلسلۀ از پادشاهان به پسران و پسران منتقل شد تا به امیه [کذا] که رسید سلسلۀ از پادشاهان منتقل شد، و دولت پس‌امیه تا کن اندلس منقرض شد والله العالم

※ ※ ※



دکتر خلماء بنی عباسی و نوادر ایام و سیرت ایشان  
و مختصری از مقاتل طالبیین  
و تواریخ وفیات اعیان و مشاهیر و معارف روزگار  
که در ایام ایشان واقع شد







در بیان خلافت ابوالعباس السفاح<sup>(۱)</sup>

عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس بن عبدالملک

در روز جمعه سیردهم ربیع الاول و یازدهم جمادی الآخره سنه ۱۳۲ هجری بود که صفاح لباس خلافت پوشید و مردم با وی بیعت کردند، پس سوار شده به جانب مسجد رفت و بر منبر صعود کرد و پستاده خطبه روز جمعه خواند، صدای مردمان بلند شد که احیای کردی سُبَّ رسولِ خدا را، و از این سخن کنایه‌ای با بی‌امیه بود چه ایشان شسته خطبه می‌خواندند<sup>(۲)</sup>

در اخبار الذول است که در بیعت صفاح آن قدر از بی‌امیه و تجرد پشان گذشته شد که به شما در نمی‌آمد، و صفاح امر کرد که فبرهای بی‌امیه را شکافتند و مردگان ایشان را در گور در و زدند و سوزانیدند<sup>(۳)</sup> و ما این مطلب را در دین خلافت هشتم بن عبدالملک نقل کردیم

پس گفته که در صدد کشتن بی‌امیه در مدینه و هر چه یافتند بکشتند، کسی سالم در معرفت جز اطفال رصیع و کسانی که به اندلس فرار کرده بودند پس کشتگان بی‌امیه را در راه ریخته تا سنگها ایشان را بچوردد و هم پایمال مردم شدند و چون صفاح به خلافت مسئولی شد پیران بن عمر بن حُییره را که از جانب مروان

۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الاتواء فی تاریخ الخلفاء. ص ۱۶۱ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۷۱ ۲۸۲ تاریخ الخلفاء ابن خلدون ص ۱۲۶ الجواهر المتیبه ص ۱۱۷ مروج الذهب، ج ۳ ص ۲۶۶

۲- الجواهر المتیبه، ص ۱۱۶

۳- اخبار الذول، ج ۲ ص ۷۲

حصار والی عراقین یمنی بصره و کوفه بود و به کثرت اکل معروف بوده اما ای داد، لاجرم  
 اس هیبره به برد منصور آمد و در محفل او حاضر می شد تا آن که سقاج درمان قتل او را  
 داد، پس در ۱۷ دی قعله در وسط دورا به پسرش داود و کاتبش یکشست

و معن بن رنده یکی از خواص بن هیبره بود، چوب بن بدانست خود را مخفی  
 کرد تا در ایام منصور خود را ظاهر نمود به شرحی که در محفل نگاشته خواهد  
 شد، ان شاء الله تعالی

و سقاج مدتی رثوف و مهربان بود، و در وقت طعام از همه حالات خوشحالتر  
 و گشاده رویش پیشتر بود، و ابوسمعه حفص حلال را وریو حرمش کرده بود و او را  
 وزیر آل محمد می گفتم، و او اوّل کسی بود که در دولت عباسیه وزارت بر او قرار  
 گرفت

پس ابومسلم در صدد قتل او برآمد و آنهار فرصت می برد تا شبی که ابومسلمه از  
 برد سقاج بیرون شد که به خانه رود اصحاب ابومسلم بر او ریختند و حویش  
 بریختند، و قتل ابوسمعه بعد از چهار ماه از حلاوت سقاج بوده، و چوب دولت  
 عباسیه به سعی ابومسلم بوده سقاج، ابومسلم را آسیبی نرساند بلکه او را احرام  
 می کرد

و ابومسلم بود تا سقاج وفات کرد و منصور به جای او شمس بن در ۲۵  
 شعبان سنه ۱۳۴ در (رومیه المده) به امر منصور کشته گشت<sup>۱۱</sup> و ابومسلم به  
 صفت حرم و بطش و عبرت معروف بوده، و مردی سفاک و خمر پرور بوده، چنانچه  
 عدد مکتوبین او که صبراً کشته شده بودند ششصد هزار<sup>۱۲</sup> به شمار رفته<sup>۱۳</sup>

۱- سرآلة العیال ج ۶ ص ۲۲۶

۲- گفته شده که وقتی ابومسلم می گفت که حال من با عباسیان چنان است که مردی از صالحان اسبغونهای شیر دید  
 چایی غلخانه ده کرد تا خدای تعالی او را زنده کرد، و چون شیر زنده شد گفت: ای پسر من منی عظیم است. لکن  
 مصعبت آن است که تو را یکم ذیر که بر مردی مسجوب الالهوی ساید که تو بازی دیگر ده کسی تا خدای

و در یام خلافت صفاح سنه ۱۳۵ ربعه حدویه<sup>(۱)</sup> بس اسماعیل فرید العین عربی  
و صوفیه و هاب یاف و من شعرها

لك ألف معبود مطرع أسره دون الإله و ندعي التوحيد،

و لقد اجادت هي قولها

و در سنه ۱۳۶ ربیعہ الرأی ابن ابی عبدالرحمن فرقخ<sup>(۲)</sup> فقهه، هبل مدینه و اصبتان  
مالک بن انس وفات کرد<sup>(۳)</sup>

و در دی حجه همان سال که ماه وفات صفاح بوده عبدالملک بن حمیر فاضلی  
کوفه و هاب کرد و حکایت عجیب او از قصر لاماره کوفه ب عبدالملک بن مروان در  
مباحث گذشت

و صفاح چهار سال و نه ماه<sup>(۴)</sup> خلافت کرد، و نسل شده که وهسی ب و گفتند که

«نعمانی» میراند یا شیرازی نوی از من بیافرید و آن سبب مضر ب من شود پس مصدحت من در آن است که من بو  
و دیکتم، پس عباسیان چون فوت از من یافتند مصدحت ایشان در کتب من باشد

و بالجملة. پندار شد که گفته بود ابو جعفر مقصود ب یکی از حلقه در کشتن او مسورت کرد با وی گفت: «ای برکات  
چونما آتیه لا اله الا الله لقد تاه». [سورة البیاء آیه ۲۲]

حاصل آن که صلاح تو در کشتن او است و گاهی که منصور شواست او را بکشد ابومسلم گفت: هر چه دشمنان  
عود یافتی گفتار منصور گفت چه دشمنی از تو بزرگتر دارم و چون ابومسلم گفته شد خلافت بر عباسیان مستقر  
شد

و عن ربيع الأبرار الخ مشعري قال كان ابومسلم يقول بعزات اللهم إني أتيتك إلهي ما لا يقتله تفكر لي فليل  
أو أتعظم عني لله غفران [و حسب آ] فقال إني سجدت سبع ظلم ما ظلمت لأدولة لسي العباس فكلم من صارحة  
تلمظني ضد تعاقم الظلم فكيف يغفر لمن هذا الخلق خصيصة؟ رويته [رويح الأبرار ج ۲ ص ۳۱۵]

«نگاه کنید به و بیاب الاحیاء ج ۲ ص ۲۸۵ رحمه المندوبة نهج، الفسوق الاتمی از جگر بدوی

۲ - درباره او نگاه کنید به و بیاب الاحیاء، ج ۲ ص ۲۸۸ تاریخ شهادت ج ۸ ص ۴۲ سدید الشهداء، ج ۲  
ص ۲۵۸، میزان الاعتدال ج ۲ ص ۲۶، المملوک ص ۴۹۶

۳ - من کلام ربیعہ الرأی انحر الغلاتی و اتدوهم اقوام حسنة. عالم دیند ر فقیه صوفی و ضی متواضع و فایز  
شاعر و شریف - آی هاشمی - سی و چهارم آن پلحق یوم خمسة آخری، و هی مولی مشرّع و ابدوی فقیه، و  
جلیل متعفف و طماع عزیز و شاعر صادق فصاحت تلك عهود كامنة

۴ - البیوهر الکین ص ۱۵

عبدالله بن عمرو بن عبدالحریز به آرزوی خلافت بنشیند به سبب آن که در بعضی از کتب قرائت کرده که خطبه خواهد شد عین بن عین بن عیسی<sup>۱۱</sup> و از این کلام خود را گمان کرده، صفاح گفت: عطف کرده به خدا سوگند که مراد من می باشد، چه آن که این سه عین در من و پدران من است به علاوه سه عین دیگر چه آن که منم عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، و هاشم نامش عمرو بن عبد مناف است.

و بالجمله، در روز یکشنبه دوازدهم دی حجة سنة ۱۳۶ صفاح در ابار<sup>(۱۲)</sup> در مدینه که خود بنا کرده بود و «هاشمیه» او را نام نهاده بود دنیا را وداع کرد، و سی و سه سال یا دو سال از عمر او گذشته بود.

و امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های خود خبر داده از خلافت بی امیه و انتقال خلافت به بی عباس، و اشاره فرموده به شهر اوصاف و خصائص بعضی خلفاء بی عباس مانند: رأف صفاح، و حوری و فتاکی منصور، و استقرار و برگشت سلطنت رشید، و دانایی مأمون، و کثرت نصب و عدد منوکل، و کشتن پسر او منصور یا حلام خاص او با عرت ترکی او را، و کثرت تعب و رخصت معتمد به جهت استعمال او به حروب و جنگ به صغار و با صاحب ریح و غیره، و احسان معتضد با علویین به جهت آن عهدی که با امیرالمؤمنین علیه السلام نمود در جواب خویش، و کشته شدن معتد به دست موسی حادم و دست و پا دادن او در خون خود در معرکه جنگ و امتیلاء سه فرزند او راضی و متقی و مطیع بر خلافت چنانچه شرح این جمال بعد از این بیاید، ان شاء الله تعالی.

و این اخبار در این خطبه شریفه است که آن حضرت فرموده

۱- و یقرب من هذا قول امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از آنکه گفت: انما ظلمت للعین العین؟ میرا ای عین و صاحبیه و عبدالرحمن بن ملجم یل و الی عمرو بن العاص و معاویه فهؤلاء العیون المسجومة علی قلمه علیه السلام مؤلف علیه السلام

۲- ابار شهری است در حرم بغداد کثیر مرآت

وَبَلَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ مِنْ رَجَالِهِمْ، الشَّجَرَةَ الْمَشْهُورَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا رَبُّكُمْ تَعَالَى، أَوَّلَهُمْ خَضْرَاءُ، وَ  
 آخِرُهُمْ هَزْأٌ، ثُمَّ تَلَّى بِعَذَمِهِمْ أَمْرَ أُمِّهِ مُحَمَّدٍ عليه السلام رَجَالُ أَوَّلِهِمْ أَرَأَفُهُمْ، وَثَانِيهِمْ أَفْضَلُهُمْ، وَ  
 ثَامِسُهُمْ كَبِيرُهُمْ، وَرَابِعُهُمْ أَغْلَىهُمْ، وَخَامِسُهُمْ أَكْثَرُهُمْ، يَقْتُلُهُ أَخِيصُهُمْ بِهِ، وَخَاسِسُ  
 عُشْرِهِمْ كَثِيرُ النَّضَاءِ قَلِيلُ النَّضَاءِ، سَادِسُ عَشْرِهِمْ أَفْضَلُهُمْ لِدِينِهِمْ، وَأَوَّلُهُمْ لِقَرْنِهِمْ، كَأَنِّي أَرَى  
 ثَابِتَ عَشْرِهِمْ تَقَحُّصُ رَجُلًا فِي ذِيهِ يَهْدِي أَنْ يَأْخُذَهُ جُنْدُهُ بِكُظْمِهِ، وَمَنْ وَلَدَهُ ثَلَاثُ رَجَالٍ  
 سِيرَتُهُمْ سِيرَةُ الضَّلَالِ

و در آخر خطبه اشاره فرموده به کشته شدن مستعصم در بغداد و روال دولت  
 بی عباس بقوله السادس والعشرون بهم يُشْرَةُ الْمُلُوكِ بَعْدَهُ، إِلَى أَنْ قَالَ لَكَأَنِّي أَرَأَى  
 قَلْبِي جَسْرَ الزُّرُورِ قَتِيلًا، «ذَلِكَ بِمَا قَعَمْتُ بِدَاهٍ»<sup>(۱)</sup> وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ»<sup>(۲)</sup>

و تعبیر آن حضرت، در مستعصم به سادس و عشرون، محتمل است که به سبب  
 آن باشد که او بیست و ششم ر عظمه و مستقلین بر دولت بی عباس بوده، چه آن  
 که جمعه در پشان مستقر بر سلطنت بودند بلکه معلوم و معهود بودند و به جبر سم  
 خلافت چیر دیگر برای پشان بود، چنانچه بعد از این واضح شود، یا به سبب آن  
 است که مستعصم سادس و عشرين عباس و اولاد اوست، والله اعلم بمقاصد  
 اوبیانه

و این خطبه را قطب المحدثین و وجه عبد الفریقین، شیخ اجل، محمد بن  
 شهر آشوب رحمه الله در مناقب ایراد فرموده که وفاتش قبل از خلافت مستعصم واقع شده  
 به زیاده از پنجاه سال، چنانچه در ذکر خلافت ناصر لدینی الله معلوم شود

\*\*\*

۱ در کتاب ایدک

۲ رنگاه کتب به مناقب شهر آشوب، ج ۲ ص ۲۷۶، بعد از انوار، ج ۴۱ ص ۲۶۲ ضمن ج ۴۵ مناقب و ایدک ۶

دگر خلافت ابی جعفر عبدالله المتصور<sup>(۱)</sup>

و وقایع ایام او، و شهادت عبدالله بن الحسن العسکری

و قتل پسران و اهل بیت او

در ۱۲ دی حجة سنة ۱۳۵ که سراج وقاب کرد، از مردم برای برادرش یوجعفر منصور بیعت گرفتند، و منصور آن روز امارت حج داشت و به مکه رفته بود، پس با مردم حج گشت و به کوفه مراجعت کرد و در «هاشمیه» بر محبت نشست، مردم ثانیاً با او بیعت عامه کردند.

و از عرب امر منصور آن که ولادت او در دی حجة سنة ۹۵ واقع شد، در همان سال که حجاج وقاب کرد، و خلافت به او در دی حجة منتقل شد، و وقاب او نیز در ششم دی حجة سنة ۱۵۸ در راه مکه در «بئر میمون» واقع شد و در «حجوب»<sup>(۲)</sup> مدفون گشت.

مدت خلافت او بیست و دو سال به خیر از بهر روز بوده، و عمر او به شصت و سه سال<sup>(۳)</sup> رسیده بود.

و چون از دنیا برفت، ششصد هزار درهم و چهارصد هزار دینار از او بماند، و با این حال در مال خویش بخل می ورزید و دوانیقی و لقب بود به

۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الانباء فی تاریخ الخلفاء، ص ۶۷-۶۸ تاریخ الخلفاء، سیرتی، ص ۲۸۴-۲۹۶.

تاریخ الخلفاء ابن جریر، ص ۱۲۷، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۹۴.

۲- حجوب، به نادر المهندسة المتقوطة عن المیم، جیل نامی مکه، عند معانی أهلها، مؤلف بلا.

۳- التنبیه و الاشراف، ص ۳۴۶، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۲ به نقل از الجوهر الثمین، ص ۱۸.

جهت محاسبه کردن او با عمال و صنایع بر «دوانیق» و «حیات»<sup>(۱)</sup>

و او در میان خفء بنی عباس شهاب داشت به هشام بن عبدالملک در خفء امویه و این به جهت آن بود که منصور در امور سیاسی تقید او را می نمود؛ چنانچه در حال اشاره کردیم، و منصور پدر خفء عباسیین است و او را ده بن عمو بوده

عبدالله، و عبدالصمد، و اسماعیل، و عیسی، و صالح، و سلیمان، و اسحاق، و محمد، و یحیی و داود، این جمله پسران علی بن عبدالله بن عباس بودند، و داود همان است که معکی بن خنیس را که از موالی حضرت صادق علیه السلام بود بکشت و به دا کشید و حضرت به جهت قتل او غضب فرمود، و از سیرافانی فائز او قصاص کرد، و در حق داود نفرین کرد، او نیز هلاک شد.<sup>(۲)</sup>

و بالجمله، منصور زل خفءه ای است که صحنه ی ر مغرب گردانید و به احکام هجوم عمل کرد، و اول حلیفه ای است که کتابهای سریانی و عجمی را برای او به عربی ترجمه کردند مانند «افلیدس» و کتاب کنیده و دمه.<sup>(۳)</sup>

و از ذهبی نقل شده که گفته در ایام منصور سنه ۱۴۳ هجری آن عصر شروع کردند در تدوین حدیث و فقه، پس ابن جریر<sup>(۴)</sup> در مکه تصنیف کرد، و مالک در مدینه موطأ، و ابوریاض دو شام، و ابن عمرویه<sup>(۵)</sup> و حماد بن مسلمه در بصره، و معمر در یمن، و سفیان ثوری در کوفه، و بن سحاق مغازی را تصنیف کرد، و یوحییه فقه ر.<sup>(۶)</sup>

و نیز در ایام منصور شهر بغداد بنا شد به امر او، مسعودی گفته که در هر روزی

۱- انبیا، الدول ج ۲، ص ۷۶ و در مورد لغت وجه نگاشتید به: السکالین والادوار الاسلامیه ج ۱ ص ۲۵

۲- رجال کتبی، ج ۲، ص ۵۷۵.

۳- انبیا، الدول ج ۲، ص ۷۶

۴- نگاشتید به: وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۶۲.

۵- در سه نسخه انبیا، الدول، اینگونه است و در تاریخ الاسلام و انبیا، الدول ج ۲، ص ۶۶۰.

۶- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث و وفيات ج ۲، ص ۱۲، تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۲۸۵، انبیا، الدول.

پنجاه هر عمله در آن کار می کرد

مؤلف گوید که امیرالمومنین - صلوات الله علیه - از بهاء شهر بغداد مکرر حیر داد و در حصه بنویسده فرموده چنانچه شیخ علی بن محمد بن عبس الحرار القمی در کفایة الاثر و بن شهر آشوب در مناقب روایت کرده اند

قال عليه السلام ألا و إني طاعنٌ عن قريبٍ و مُنطلقٌ إلى الغيب «تسعیب - ح ل» هَذَا تَقَرُّوا «الفتن - ح ل» الأُمُورِ و المملَکَةِ الکُفْرِیَةِ و إِمَاتَةِ مَا أَحْيَا اللهُ، و إِحْيَاءَ مَا أَمَاتَهُ اللهُ، و اتَّخَذُوا صَوَامِعَکُمْ بَیوتَکُمْ، و غَضُّوا عَلَی مِثْلِ جَسْرِ النُّصَا، و اذْکُرُوا اللهُ کَثِیراً، مَذْکُورُهُ أَکْبَرُ لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (ثم قال عليه السلام ) و بُنِیَ مَدِیْنَةُ یُقَالُ لَهَا الزَّوْرَاءُ بَیْنَ دُجَیْلَ و دُجَیْلَ و الْفُرَاتِ، فُلُو رَأِیَتْهُمْ مُسْتَدَّةً بِالْجَبِیْنِ و الْأَجْرِ، مُزْعِرَةً بِالذَّهَبِ و الْبِیْضَةِ و اللَّأْوَرِدِ، ثُمَّ و صَمِیْهِ إِلَیَّ أَنْ قَالَ تَوَالَتْ عَلَیْهَا مَلَکٌ «ملوک - ح ل» بَنِی السَّطِیْبِ أَرْبَعَةَ و عَشْرُونَ مَلَکاً عَلَی عِدَدِ بَنِی الْکَدِیدِ، فَأَوَّلُهُمُ السَّفَاحُ و الْبِقْلَاصُ و الرَّجُوحُ - الح (۱)

### [وفات ابان بن تغلب]

و در ۱۴۶۱ هجری قمری ابان بن محمد وفات کرد، و ابان خدمت حضرت سید معجاد و حضرت باقر و صادق علیهم السلام و درک کرده بود (۲) و احادیث بسیار از ایشان اخذ کرده بود، و سی هزار حدیث از حضرت صادق علیه السلام روایت می کرد، و در علم قرآن و فقه و حدیث و ادب و نحو و معنی سرآمد عصر خویش بوده

حضرت باقر المصنوع علیه السلام به او فرموده بود که در مسجد مدینه بشیخ و مردم را موعی بده، همان من دوست می دارم که در شیعیان مثل تو دیده شود (۳) و حضرت صادق علیه السلام هم با وی فرموده بود که با اهل مدینه مناظره کن، چه من

۱- رجال ابن داود ص ۳۹، کفایة الاثر ص ۲۰۳

۲- منتهی المقال، چاپ آل البیت علیهم السلام ج ۱، ص ۱۲۳

۳- کس، ص ۳۳ و ۳۴، تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۱۸، منتهی المقال، ج ۱، ص ۱۲۳



دوست می‌دارم که مثل تو، در رواب و رحال می‌باشد

وفاتش در حیات حضرت صادق علیه السلام واقع شد، چون حیر مورثش به ر حضرت رسید فرمود: «أما والله لقد أوجع قلبي موت أبلي» به حد سوگند که مرگ اباان دل مرا به درد آورد <sup>(۱)</sup>

شیخ نجاشی روایت کرده که هرگاه اباان به مدینه می‌رفت، حلالی جهت استماع حدیث و استناده مسائل بر او هجوم می‌کردند، چنان که غیر ستون مسجد که جهت او در حالی می‌گذاشتند دیگر جایی نمی‌ماند <sup>(۲)</sup>

### [عمرو بن عبید]

و در سنة ۱۴۴ عمرو بن عبید <sup>(۳)</sup> شیخ معروف و نامید حسن بصری و صدیق منصور <sup>(۴)</sup> در زمانه دو مری می‌گه وفات کرد، و معاویه هشام بن حکم یا او در مسجد بصره معروف است و شایسته باشد که در اینجا ذکر شود

ار یوس بن یعقوب روایت شده که می با حمرا و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و جماعی دیگر در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم و هشام بن حکم نیز حاضر بود و در آن وقت به من جوانی بود، حضرت رو با وی کرد و فرمود آیا ما ر حیر نمی‌دهی به حکایات خود یا عمرو بن عبید؟

عرض کرد: «و انی اجنک و اشعبي بک فلا یعمل لسانی بین یدیک» عرض کرد: من ار جلال شما حیا می‌کنم که در محضر شما تکلم کنم به مناظره که با و نمودم، و زبان من هم پاری حرف در در بر د شما ندارد

فرمود: چون شما ر به پیروی امر کنیم اطاعت کنید

عرض کرد: حکایت من با او چنان است که وقتی شنیدم که عمرو بن عبید در

۱ - خلاصة القول من ۲۶ نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸، منتهی المقال ج ۶ ص ۱۳۳

۲ - رجال نجاشی، ص ۱۲

۳ - راجع لو تک: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۹۲، طبقات الزیدی، ص ۳۴

۴ - عمرو جاستاهای خواندنی یا منصور. جلد نگه‌کننده به: امالی سید مرتضی، ج ۱، ص ۱۷۳ تا ۱۷۶ و کتاب مقامات

المنه، ص ۷۱ و ۷۲

مسجد بصره برای خود جایی قرار داده و مردم را دور خود گرد آورده و ایشان را اضلاع می‌کند، بن مطلب بر من عظیم آمد به جانب بصره می‌کردم، روز جمعه بود که وارد بصره شدم، پس رفتم به مسجد دیدم که مردم دور عمرو بن عبید گرد آمده‌اند و حقه برگی رده‌اند، و عمرو شمله‌ای را بر پشم به رنگ سیاه از او کرده و شمله دیگر را ردا کرده و مردم از او پیر سوال می‌کنند، من پیر جایی برای خود گشودم و در آخر موم بر روی خود بشسم، آب گاه بوی گفتم که «ایّی العالم» من مردی عزیزم و سوالی دارم

گفت ایّی

گفتم آیا چشم داری؟

گفت ای پسرک من، این چه سوالی است مگر نمی‌بینی چشم من؟

گفتم سوال من از این قرار است

گفت ایّی پس اگر چه سوال تو احمقانه است

دوباره گفتم آیا چشم داری؟

گفت بلی

گفتم چه می‌کنی با او؟

گفت آلوان و اشخاص را با او می‌بینم

گفتم - ببینی داری؟

گفت - بلی

گفتم با او چه می‌کنی؟

گفت بوهار با او می‌شوم

گفتم آیا دهان داری؟

گفت بلی

گفتم با او چه می‌کنی؟

گفت - می‌چشم با او طعومات را



گفتم آیا قلب داری؟<sup>(۱)</sup>

گفت بلی

گفتم با او چه می‌کنی؟

گفت به او تعمیر می‌دهم آن چه بر این جوهر رخ وارد می‌شود

گفتم یا آن که این جوهر رخ و اعضاء صحیح و سالم باشد به نب چه حاجت است؟

گفت برای آن حاجت است که قلب رئیس و مرجع این جوهر رخ است، که هرگاه

در مسموم یا مرگی یا مدون شک و حیرتی برای ایشان حاصل شود رجوع به قلب

کند و قلب ما بین حق و باطل بها، مسیر دهد و آنها را از شک و حیرت در آورد

گفتم پس سایرین خداوند قلب را بری جوهر رخ قرار داده که به او رجوع کنند، و

جوهر رخ نیز مستعفی از او نیستند؟

گفت بلی

آن‌گاه گفتم ای «اب مروان» خداوندی که برای جوهر رخ رئیس و امامی قرار داده

که در وقت جهل و حیرت خود به او رجوع کنند، این حق را در شک و حیرت

گذاشته و برای ایشان امام و رئیس قرار نداده که به او رجوع کنند، و شک و حیرت

و اختلاف خود را به او رائل کنند؟!

عمر و چون این کلام را شنید، ساکت شد، و رو به من آورد گفت سو هشام

می‌باشی؟

گفتم نه

گفت یا او شسته‌ای؟

گفتم نه

گفت پس هل کفایت می‌باشی؟

گفتم هل کرمه

گفت یقیناً تو هشام می‌باشی، پس برخاست و مرا در برگرفت، و در حای خود



شاید و تا وقتی که من اینجا بودم تکلم نکردم با شماستم  
حضورت صادق علیه السلام از حکایت هشام حدید، و فرمود ای هشام کی تو را تعلیم  
این مسأله نموده بود؟

عرض کرد یابن رسول الله! بر زبانم جاری شد  
فرمود یا هشام، هذا والله مکتوب فی صُحُبِ اِبراهیم و موسی <sup>۱۱</sup>

### [این قطع]

و در سنة ۱۴۵ یا در سنة ۱۴۶ عبدالله بن المقفع <sup>(۱۲)</sup> را سببان بن معاویه والی  
بصره به تحریک منصور بکشش و او را در نور افکند و سوزانید  
و ابن المقفع و ابن ابی العوج، و بن طائوب و ابن الاغمی جماعتی بودند از  
رندانه، و ابن المقفع در اصل مجوسی بوده، و کتاب کلبه و دمنه را او عربی کرد در  
زمان منصور، و کتاب کلبه و دمنه در اصل به زبان هندی بوده <sup>(۱۳)</sup> که یکی از حکماء  
هند تألیف کرده بود، و اهل هند آن کتاب را مثل جوهری به نگه داشته بودند و  
بمی گدازیدند که از هند خارج شود، تا آن که یکی از دکنی در هند او را به آب پیر  
نوشت که معلوم نباشد کتابت او و به هندیک ایران آورد و مردیک آتش بود تا کتابش  
ظاهر شد، از نگاه بسجده اش در مملکت ایران منتشر شد

پس بعضی از حکماء <sup>(۱۴)</sup> دوست آتشپرو را او را ترجمه کرد به زبان پهلوی، و  
بعد از زمان منصور که به زبان عربی ترجمه شد، پس از آن او را پارسی کردند و  
روذکی شاعر او را به جهت نصر بن احمد سامانی به نظم در آورد، <sup>(۱۵)</sup> و شیخ

۱- کتبی، کتاب المعجم باب لاخطرات الی المعجم ج ۴، فارس الرجال ج ۶، ص ۳۳۷، کتبی، ص ۲۳۷، چهارالانوار  
ج ۲۳ ص ۶

۲- دریا، او و در و منابع ترح حالش نگار کرده به: ریاض الحجة، ص ۵۲۸-۵۴۹

۳- نام آن، نتیجه تشریح بوده است

۴- بر رویه طیب درویشی

۵- گویند که کلبه و دمنه روذکی که در حدود ۳۲ هجری منظم شده بوده است معدودی ابیات به جا مانده نگاه





سلیمان گفت: «ار برای مثل من این حرف را می‌ری؟» «آفتدونی، سَدُوی» گفت: «مرا به‌شانید و بر جایی تکیه دهید»

پس از آن رو کرد به ابو حنیفه و گفت: ای ابو حنیفه، حدیث کرد از برای من ابوالمتوکل ناجی از ابوسعید خدری، که رسول خدا ﷺ فرمود: «چون روز قیامت شود، خداوند عزوجل به من و عیسی بن مریم و طالب علیه السلام فرماید: داخل کنید در بهشت هر که شما را دوست داشته، و داخل آتش کند هر که شما را دشمن داشته و اشاره به همین است چون خداوند عزوجل: «الَّتِیْ هِیَ جَهَنَّمُ كُلُّ قَدَّارٍ عِیْ»<sup>(۱)</sup> قال ابو حنیفه: قَوْشُوا بِنَا، لَا یَأْتِیْ هُنَا عَظَمُ مِنْ هَذَا ابو حنیفه گفت: به رفقاً خود برحیرید برویم که دیگر سخت‌تر از این بر ما نخواهد آورد<sup>(۲)</sup>

### [ابن ابی بلی]

و میر در سنه ۱۴۸ محمد بن عبدالرحمن معروف به ابن ابی بلی وفات کرد، و ابن ابی بلی صاحب رأی بود و سه سال قضاوت کوفه کرد، و در قضیه ی ثغه جلیل القدر محمد بن مسلم لقمی نزد او شهادتی داد، شهادت او را رد کرد، و لکن پس از آن که بر او ظاهر شد کثرت عدم و فقه محمد بن مسلم در امور مشکله و مسائلی که داد به حکم او نبود، به جانب محمد بن مسلم رجوع می‌کرد و او را تعلّم می‌نمود، چنانچه بر اهل وصال مخفی نیست

و ما بین ابن ابی بلی و ابو حنیفه و حشمت و مافرتی بود، و ابو حنیفه در یک حکم او شش خطا بر او گرفت و او هم سعایت کم برای ابو حنیفه برد وانی، تا آن که ابو حنیفه را از فتوی دادن منع کردند

و از کتاب فقه نقی شده که ابن ابی بلی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد چه چیز است که اهل و شیرین بر است بود انسان را چیزهایی که حد خصی کرده؟

۱- مورخ، آیه ۲۲

۲- بشاره المصطفی، ص ۴۹، بحارالانوار، ج ۲۷ ص ۳۵۷، ج ۶۶ به نقل از بشاره المصطفی

فرمود اولاد جوان

عرص کرد چنه چیر تلخ تر و مسحت تر است<sup>۱</sup>

فرمود ففدان او

گفت شهادت می دهم که شما حجج خدا می باشید بر حسن او

[عیسی بن عمر تقی]

و در سنة ۱۴۹ عیسی بن عمر تقی<sup>۱۱</sup> نحوی بصری وفات کرد «و هو الذی کان یتقتر فی کلامه، و یشتمل الوحشیة و العربیة و التَّوَمَّةُ ابنُ هُبیر، و الی العراقین بودیعة مضربه، هو الف سوط و جعل یقول والله ان كانت الا اثبات فی اسقاط قبضها عشارون و حکي أنه سخط عن حماره فاجتمع علیه الناس، فقال «مالی أراکم تکاثم عني تکاثمکم علی دیني، افرقتمو عني» و فی روایة قال بعض الحاضرين إن جیشته شکم بالهنویة<sup>۱۲</sup>

[ابن جریج]

و بر در سنة ۱۴۹ عبدالملک بن عبدالعزیز معروف به ابن جریج<sup>۱۳</sup> وفات کرد و یقال إنه أول من صنف الکتاب فی الإسلام،<sup>۱۴</sup> و نکر المشهور کف عن ابن شهر آشوب أن أول من صنف فی الإسلام أمير المؤمنين عليه السلام و الظاهر أن ما حقه هو «کتاب صی» عليه السلام المذكور، فی أحادیث أهل البيت عليهم السلام و المنقول عنه من الأحکام الجمة العزیز عليه السلام ثم سليمان الفدرسی، ثم ابودر العاری، ثم الأصعب بن نباتة، ثم عبيدالله بن ابي رافع عليه السلام کاتب أمير المؤمنين عليه السلام ثم الصحیفة الکاملة عن مولانا ریز العابدی عليه السلام

۱- نکاد، کنید به، معجم الانتهاء ج ۱۶ ص ۱۶۶، المجلد ص ۲۳۹، الاعلام، ج ۵، ص ۲۸۸، القیمة فی راجع ائمة

النحو و الکلام، ص ۱۶۷ ۲- وفيات الامین ج ۳، ص ۴۸۷

۳- ابن خلکان جریج به بعض بر وزن حسین نقل کرده، مؤلف عليه السلام (وفیات الامین، ج ۳، ص ۱۶۳).

۴- وفيات الامین ج ۳، ص ۱۶۲



## [ ابو حمزه ثمالی ]

و در سنه ۱۵۰ ثابت بن دینار معروف به ابو حمزه ثمالی، نعمان رها را خود و قاتل  
یافت و ابو حمزه خدمت حضرت سید سجاده و باقر العلوم و جناب صادق علیه السلام را  
درک کرده بود و در بود او در زمان کاظم علیه السلام اختلاف است و بالجمله، او ارتقاات  
اصحاب ائمه است و حضرت امام رضا علیه السلام او را تعبیر فرموده به «سلمان زمانه» و  
«سلمان زمانه»

و اولاد او نوح، و منصور، و حمزه، باوید بن علی گشته شدند <sup>(۱)</sup>  
و «ثمالی» به صم مثله مسوب است به ثماله «او همی من الأزد»

## [ مقاتل ]

و میر در سنه ۱۵۰، مقاتل بن سلیمان حراسانی <sup>(۲)</sup> مروی در بصره و قاتل یاف  
و مقاتل یکی از مشاهیر مفسرین اهل مک است و ابن خلکان او را قتل کرده  
که وقتی نهوه کرد به کعبه «سنوی عتّا دُونُ العرش» <sup>(۳)</sup> پس شخصی از او پرسید  
که چون جناب دم علیه السلام حج گذاشت سر او را که تراشیده؟ مقاتل جواب داد و  
گفت این سؤال از شما بیست، بلکه خدا خواست که مرا میلا سازد به عجز و دلب  
به سبب عجبی که در نفس من به هم رسید

مؤلف گوید که مقاتل سنوی امیرالمؤمنین علیه السلام بوده که مکرر می فرمود هر چه  
خواهید از من پرسید پیشی از آن که من از بی شما پرورم <sup>(۴)</sup> و پیوسته مردم میر از آن

۱- رجال نجاشی ص ۱۵۵ ض ۲۹۶

۲- دربره از نگاه کعبه به، ویران الاعیان ج ۵، ص ۲۵۵ تاریخ بغداد ج ۱۳، ص ۶- میزان الاستدال ج ۲،

ص ۱۷۲، السدرات ج ۱، ص ۲۲۷

۳- نگاه کعبه به، منتهی الامال ط دار الهجرة، ج ۱ ص ۲۸۱ سنوی میر از تقدیمی ج ۲ ص ۵۶-۵۸ و رجال

الاعیان ج ۵، ص ۲۵۵

۴- نگاه کعبه به ارشاد مفید ج ۱ ص ۲۳، اهلام الوری، ج ۱ ص ۲۲۲-۲۲۳ امالی صدوق ص ۱۱۵، مناقب -

حضر ب مطالب مشکله و علوم عامه می پرسیدند و آن باب مدینه انعلم جواب می فرمود

و او عزت از که هر که بعد از آن حضرت این کلام را گفت در کمال ذکب و خواری رسوا شد، چنانچه وضع شد این مطلب برای مقاتل و ابن جوری و اعط بعدادی در عهد ناصر عباسی و غیر ایشان و این به سبب آن بود که خود آن حضرت خبر داده بود چه ر که فعل شده که آن حضرت فرمود «لَا يَقُولُ يُغْدِي إِلَّا مُذَيِّعُ كَذَابٍ»<sup>(۱)</sup>

لَمْ يَعْلَمْ أَنَّهُ صَرَّحَ جَمْعٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْكَبَرِ بِأَنَّ مَقَاتِلَ كَانَ كَذَّابًا وَأَنَّهُ مَعْرُوفٌ بِوَضْعِ الْحَدِيثِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَنَّهُ مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ، مَهْجُورُ الْقَوْلِ<sup>(۲)</sup>

و روی آن باجماع المنصور کان جالساً، فَسَطَّ عَلَيْهِ دَبَابٌ فَظَهَرَ، فَعَادَ إِلَيْهِ وَ أُلْغِيَ عَلَيْهِ، وَ جَعَلَ يَقَعُ عَلَى وَجْهِهِ وَ أَكْثَرَ مِنَ السُّقُوطِ عَلَيْهِ مَرَّارًا حَتَّى أَصْبَرَهُ

فَقَالَ الْمَنْصُورُ انْظُرُوا مِنْ بَابِهِ، فَقِيلَ [لَهُ]: مَقَاتِلُ بْنُ سَيْمَانَ فَقَالَ عَنِّي يَهْ فَاذْهَبْ فَفَتَّ دَخَلَ عَلَيْهِ، قَالَ [لَهُ]: هَلْ تَقْلَمُ لِمَا ذَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الذُّبَابَ؟

قَالَ نَعَمْ لِيَذِلَّ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ الْجَبَابِرَةَ فَسَكَتَ الْمَنْصُورُ<sup>(۳)</sup>

### [روای ابن اعین]

و هم در سال ۱۵۰،<sup>(۴)</sup> شفه جبین الفدر رزاه بن اعین بن شمس و غات کرد و جلالت قدر رزاه و کثرت علم او ریده او آن است که ذکر شود، و فعل شده که

۱- این تهر آنرب. ج ۲ ص ۲۴۹، خلاصه دینی ص ۱۶۲ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲ ص ۲۸۶ و ج ۱ ص ۲

۲- چارالانولید ج ۱ ص ۲۲۸

۳- نگاه کنید به: وفيات الاعیان. ج ۵ ص ۲۵۴

۴- وفيات الاعیان ج ۵ ص ۲۵۵

۵- در وفيات ایشتر خلیل است نگاه کنید به: مجلد النور ج ۱ ص ۲۴۵، یعنی ج ۱ ص ۵۴۸ و مثل ۱۲۸ ر بیشتر انتخاب کرده اند

حضرت صادق علیه السلام درباره او فرمود: «بِوَلَا زُرَّارَةَ لَقُلْتُ أَنَّ احَادِيثَ أَبِي سَدَقٍ» <sup>(۱)</sup>  
و از زواره مسموی است که می گفتم به هر حرمی که از حضرت امام جعفر  
صادق علیه السلام می شنوم ایمان من ریاده می شود <sup>(۲)</sup>

از ثقة جلیل القدر ابن ابی عمیر مروی است که به جمیل بن ذرح گفت چه  
نیکیست محضر تو و خوب است مجلس تو گفت بلی، لکن به خدا سوگند که ما  
در نزد زواره به سرله اطفال مکتبی بودیم که در نزد استاد باشند <sup>(۳)</sup>

و ابو غالب زری <sup>(۴)</sup> در رساله که به جهت هر روز فرزندش محمد بن عبدالله  
[عید الله ظل] نوشته، فرموده که روایت شده که زواره مردی وسیم و جسیم و  
اَبْيَضُ اللَّوْنِ بوده، و گاهی که به شمار جمعه می رفت بر سرش گرسی بود و در  
پیشانی اش اثر سجده بود و بر دست خود عصایی داشت، مردم احشام او را بها  
می داشتند و صف می زدند و نظر بحس هشت و جمال او می نمودند، و در جدل و  
مخاصمت در کلام امیری تمام داشت، و هیچ کس اقدرب آن نبود که در مناظره  
او را مغلوب سازد، الا آن که کثرت عبادت او را در کلام و دانشه بود و متکلمین  
شیعه در سلک نلامید او بودند و هفتاد (مرد - ح ل) سال عمر کرد

و در برای آن عین فضائل بسیاری ست و آن چه در حق ایشان روایت شده ریاده  
در آن است که بری نو بنویسم انتهی <sup>(۵)</sup>

و بالجمعه، باب اعین از بیوت شریعه است، و غالب بشأن اهل حدیث و فقه و  
کلام بوده اند، و اصول و تصانیف و روایات بسیار از ایشان نقل شده است <sup>(۶)</sup>  
و زواره چند تن اولاد بوده رجمه رومی و عبدالله می باشد که هر دو تن در

۱- اخبار مرفعه الرجال ج ۱، ص ۲۴۵

۲ و ۳- همان

۴- وی احمد بن محمد از شاگردان کلینی است

۵- رساله ابو غالب زری، ص ۲۲۶

۶- ر ک رساله بحر العلوم، ج ۱، ص ۲۲۲ ۲۲۳

نقات روایتند، و دیگر حسن و حسین است که حضرت صادق علیه السلام در حق ایشان دعا کرده و فرموده: «أَحَابُطُهُمُ اللَّهُ وَكَلاَهُمُ و دَعَاَهُمُ وَ حَفَظَهُمُ بِصَلاَحِ أَيْهِمُ كَمَا حَفَظَ اللَّهُ لَآمِنِينَ» (۱)

و نیز برادره را چند برادر بوده یکی حمزان که در چند خبر است که صادق علیه السلام شهادت به ایمان او دادند، و حضرت باقر علیه السلام در حق او فرموده: «أَنْتَ بِنِ بَيْتِنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (۲)

و در روایتی، از خوارزمی صادق علیه السلام به شمار رفته

و پسوان حمزان، حمزه و محمد و عقیه تمامی از اهل حدیث بودند

و برادر دیگر برادره، بکیر بن اعین است که چوب حیر و عاتش به حضرت صادق علیه السلام رسید، فرمود: «وَاللَّهِ لَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ بَيْنَ رَسُولِهِ وَ (بین - خ) أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَوَابُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا» (۳) و در روایتی است که او از خوارزمی صادق علیه السلام بوده

و او دانش اولاد ذکر کرده عبدالله و جهم و عبدالحمید و عبدالاعلی و عمرو و رید، و عبدالله بن بکیر اگر چه قطعی مذهب است لکن از ثقات (۴) و از اصحاب اجماع است (۵) و اولاد جهم از بزرگان اهل حدیث و صاحبان تصنیف اند، از جمله حسن بن جهم ثقة عدل است، و سیدعلی بن حسن بن جهم جد ابو غالب برادر است، و او آن کسی که از آل رزوه منسوب به برادره گشت سلیمان بود که حضرت امام علی علیه السلام او را رودری لقب داد (۶)

و دیگر برادر برادره، عبدالرحمن بن اعین است که مشایخ شهادت بر استعمال

او داده اند

۱- اختصار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۵۰

۲- مشکوٰۃ المصابیح، ج ۳، ص ۲۶

۳- کنزی، ج ۱، ص ۹

۴- نگاه کنید به: خلاصة الاقوال ص ۹۵ تا ۱۰۱، المختلف ج ۲ ص ۲۷، عدة الاصول ص ۵۴.

۵- نگاه کنید به: رجال کسی، ص ۲۴۵ تا ۲۴۹، ص ۲۷۵، ص ۷۰۵

۶- رسالة ابو غالب رودری، ص ۱۵

و دیگر برادر و عبدالملک بن هبیب است که روایت شده حضرت صادق علیه السلام قبر  
او را زیارت فرمود و بر او برحمت نمود، و هر یک از ضریح است که از ثقات روایت است

### [محمد بن مسلم]

و هم در سنه ۱۵۰، ثقه جلیل القدر ابو جعفر محمد بن مسلم بن ربیع طحان  
کوفی وفات کرد، و محمد بن مسلم به کثرت علم و فقه و حدیث در میان اصحاب  
صادقین علیهم السلام معروف است، و سی هزار حدیث از حضرت صادق علیه السلام و شانزده  
هزار حدیث از حضرت صادق علیه السلام شنیده بود،<sup>(۱)</sup> و مرجع و ملاد حل علم بوده که  
در اخذ مسائل مشکله و تعلم احکام دینی به او رجوع می کردند

عبدالله بن ابی یعفور خدمت حضرت صادق علیه السلام عرص کرد که گاهی بعضی از  
اصحاب را من مسائل می پرسید که من جواب را نمی دانم و ممکن هم نیست  
همیشه خدمت شما رسم تا حد کم چه کنم؟

فرمود چرا رجوع نمی کنی به محمد بن مسلم «فإنه سیمع من أئمة و کان عبده  
و جیهاً»<sup>(۲)</sup>

و رجوع شریک، قاصی کوفه، و ابن ابی لیلی، و غیره در احکام به و معروف  
است، و عبدالرحمن بن حجاج و حماد بن عثمان در حق او گفته اند «ما کان من  
الشیعة ألقه فی العلم عن محمد بن مسلم»<sup>(۳)</sup>

### [اصحاب اجماع]

و محمد بن مسلم از آن جماعت است که گفته اند «اجمعت البصائر علی تصحیح  
ما یصح عنهم»<sup>(۴)</sup>

۱- اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۸۶

۲- اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۸۳ و مسائل، کتاب القضاة، ص ۵، ج ۲

۳- بهار الاکوار، ج ۳۷، ص ۲۶۲

۴- تکه کنید به: تراویح السمان، ص ۴۵، الزحیرة فی التذاریع، ص ۲

و این جماعت در این اشعار منسوبه به علامه بحر العلوم خطاب شده به شمار

فته اند

قَدْ اجْمَعَ الْكُلُّ عَلَى تَصْحِيحِ مَا      يَصُحُّ عَنْ جَمَاعَةٍ قُلَيْمَاتٍ  
وَهُمْ ثُلُوثُ ثَلَاثَةٍ وَرِغْلَةٍ      اَرْبَعَةٌ وَخَمْسَةٌ وَتِسْعَةٌ  
هَالِكَةُ الْأَوَّلَى بِسِ الْأَصْحَادِ      اَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ مِنَ الْأَرْبَابِ  
زُرَّارَةُ كَعْدٍ يُرِيدُ قَدْ أَتَى      ثُمَّ مُحَمَّدٌ وَبَيْتٌ يَدُ فَي  
كَدَا الْقُصُوفِ بِغَدَاةٍ عَفْرُوفٍ      وَهُوَ الْأَدَى مَا بَيْنَا مَعْرُوفٍ  
وَالسُّتَةُ الْوُضْطَى أُولُوا الْقُضَائِلِ      رُتِبَتْهُمْ اَدَسَى مِنَ الْأَوَائِلِ  
جَسِيمُ الْجَبِينِ مَعَ بِلَالٍ      وَالتَّقْلِيدُ لَا يَلِي ثُمَّ حَمَادِي  
وَالسُّتَةُ الْأُخْرَى هُمْ صَبْرَانُ      وَ يُؤْتَسُّ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ  
ثُمَّ ابْنُ مَخْرُوبٍ كَدَا مُحَمَّدٌ      كَذَلِكَ عِبَادُهُ ثُمَّ أَحْمَدُ  
وَمَا ذَكَرْنَاهُ الْأَصْحَحُ عُنْدَنَا      وَ شَدُّ قَوْلٍ مِنْ يَدِ عَمَّالِقَانَا<sup>(۱)</sup>

و صواب می نماید که ما در این مقام، مختصر شرحی از این اشعار را هم کنیم  
همان اجماع کرده اند همگی علماء شیعہ بر تصحیح حدیثی که به سند صحیح  
از این جماعت مذکورین نقل شود، و اگر چه این عبارت جماعتی دارد لکن ظاهر  
مراد آن است که اگر حدیسی به سند صحیح از زراره، یا برید، یا محمد بن مسلم، و  
هنگامه باقی نقل شود، اهل در باب آن حدیث را در سبک صحیح آورند و دیگر  
ملاحظه ما بعد سند را تا به معصوم نمایند، و این جماعت صاحبان سجاوت و  
رفعت و هیجده تنی به شمار فته اند

۱ زراره بن اعین است که قبلاً ذکر شد

۲ یزید بن معاویه عجبی است (به باء موحده مصدومه و راء مهمله) و از  
اصحاب و حواریین صادقین علیهم السلام، و از فقهاء و مجتبیین و مبشرین به بهشت<sup>(۳)</sup> و

صاحب حضرت مرد ائمه علیه السلام است

و بعضی گفته اند که در سنه ۱۵۱ که سال وفات زراره و محمد بن مسلم است وفات او نیز واقع شده، و این منافی است با آن چه نقل شده که وفاتش قبل از وفات حضرت صادق علیه السلام بوده، چه وفات آن حضرت قبل از وفات زراره بوده به چند سال، چنانچه بعد معلوم خواهد شد.

۳. محمد بن مسلم ثقی است که نام مبارکش عنوان مطلب شد

۴. ابو بصیر یث بن البختری است که در درجه برید است

و حضرت صادق علیه السلام در حق این چهار امر فرمود که اُولاد اَرْض و اعلام دیدند،<sup>۱</sup> و در حدیث دیگر فرموده «يُنْشَرُ الْمُخْبِرِينَ بِالْجَنَّةِ بِرِيدِ بْنِ صَعْوِيهِ الْعَجَلِي، وَابُو بصير يث بن الْبَخْتَرِيِّ الْمُرَادِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْمُومٍ، وَ زَرَّارَةُ، أَرْبَعَةُ تَجِيَاءُ، أَمَّا اللَّهُ عَمِي خَلَالِهِ وَ خَرَامِهِ، لَوْلَا هَؤُلَاءِ انْقَطَعَتْ آثَارُ النَّبِيَّةِ وَ انْدَرَسَتْ»<sup>۲</sup>

۵. فصیل بن یسار است که از اصحاب صادق علیه السلام است و در زمان حیات حضرت صادق علیه السلام وفات کرد، و روایت شده که چون آن حضرت فصیل را می دید که رویه آن جناب می آید می فرمود «يُنْشَرُ الْمُخْبِرِينَ، مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا» و در روایت دیگر است که می فرمود فصیل از اصحاب پدر من است، و من دوست می دارم که مرد، اصحاب پدرش را دوست داشته باشد<sup>۳</sup> و در روایتی است که شخصی که فصیل را غسل می داده گفت که در وقت غسل، دست فصیل بر غسل عورت بر من سبقت می کرد، پس بن حالف را به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد، فرمودند «رَجِمَ اللَّهُ الْفَضِيلَ بْنَ يَسَارٍ وَ هُوَ مِمَّا أَهْلُ النَّبِيِّتِ»

۶. معروف بن خَزَرِیُّ (به تشدید رأء مهمیده بعد از حاء معجمه منبوحه) است و

۱. اخبار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۰۵.

۲. تلخیص الغنای، ج ۱، ص ۱۶۵.

۳. منتهی المقال، ج ۵، ص ۲۰۲.

ار صحاب علی بن الحسین و صادقین علیه السلام است

شیخ کشی در فصل بی شانزده روایت کرده که وقتی بر این بی عمیر وارد شد دید در سجده است و سجده را بسیار طول داد، همین که سر از سجده برداشت گفت شما چه بسیار سجده را طول می دهید؟

بن این عمیر گفت چگونه بودی اگر طول سجده جمیع بی دراز می دیدی؟ پس نقل کرد که وقتی وارد بر جمیل شدم و او در سجده بود بسیار طول داد، چون سر بر داشت صحبت طول سجده را به میان آوردم جمیل گفت چگونه بودی اگر طول سجده معروف بن حنبل را می دیدی؟<sup>۱</sup>

از این روایت معلوم می شود که معروف به کثرت عبادت و طول سجده که عابدان حصص، و منتهی عبادت و اهرت حالات بنده است به برد پروردگار و تشنگی عباد بر اینیس است معروف و محل توجه بوده، چنانچه ابن ابی عمیر نیز به طول دادن سجده معروف بوده

یضاً فصل بی شانزده روایت کرده که وقتی داخل عراق شدم شخصی را دیدم که بارهیش عتاب می کرد و می گفت تو مردی می باشی صاحب عباد، و محتاجی به کسب و کار و با این حال سجده طولانی به جا می آوری، و من می ترسم به سبب طول سجده چشمات قویاب شود و از کار بینی، و از این نحو کلمات در مصباح او بسیار گفت، احرام را می بینش با وی گفت که چه بسیار عتاب کردی، وای بر تو اگر به بود طول سجده باعث کوری شود باید این بی عمیر بایست شده باشد، چه و بعد از نماز فجر سر به سجده شکر می گذاشت و وقت روال شمس سر از سجده بر می داشت

و بالجمله، این شش نفر که مذکور شدیم افقه و ارفقه را بر شش نفر که بعد ذکر می شود، و افقه ایشان رزازه است



۶۔ جمیل بن درج است کہ از روایت صدیق فی الجملہ تصریفش معلوم شد، و برادر او روح نیر از علماء شیعہ بودہ و در کوفہ مضبوط داشتہ  
 قیل لہ لِمَ دَخَلْتَ مِیْ اَعْمَالِهِمْ؟ فَقَالَ لَمْ اُدْخِلْ فِیْ اَعْمَالِ هٰؤُلَاءِ حَتّٰی سَأَلْتُ اَخِیْ جَمِیْلًا  
 یَوْمًا فَقَالَ لَہ لِمَ لَا تَخْضِرُ الْمَسْجِدَ؟  
 فَقَالَ لَیْسَ لِیْ اِزَارٌ<sup>(۳۱)</sup>

و قال حمدان مات جمیل عن ماء آلف

۸۔ ابن بن عثمان الاحمر است، و او اگر چه زنا و وسیع<sup>(۳۲)</sup> است لکن از اصحاب  
 اجماع است، و ابان و جمیل هر دو از اصحاب حضرت صادی علیه السلام و ابوالحسن علیه السلام  
 می باشند

۹۔ عبدالله بن مُشکان (بر ورن سبحان) است و از اصحاب حضرت صادی و  
 موسی بن جعفر علیہ السلام است، لکن گفته شدہ است کہ حدیث حضرت صادق علیہ السلام  
 بمعرفہ از ترس آن کہ میاداد آواز حق حلالیت و شأں آن حضرت را ننماید، و از  
 اصحاب آن حساب روایت می کرد<sup>(۳۳)</sup> و به بن ملاحظہ از حضرت صادق علیہ السلام حدیث  
 کم شنیده، بلکه نجاشی فرمودہ کہ روایت شدہ کہ از آن حضرت شنیده مگر  
 حدیث «مِیْ اَدْرَكَ الْمَشْرِقُ فَقَدْ اَدْرَكَ الْحَقَّ»<sup>(۳۴)</sup>

۱۰۔ عبدالله بن المعبره (به صم میم و کسر حین معجمه) است  
 و هر کوفی ثقة ثقه، لا یعدل به احد من جلالته و دیبہ و زرعہ،<sup>(۳۵)</sup> روی عن ابی الحسن

۱۔ خلاصہ ۱۶۵، ۳، منہج المقال ج ۶ ص ۳۸۱

۲۔ ترقی فی السیہ کہ است از تمام چهار صادق علیہم السلام ختم می کنند و او را زنده و مهدی موعود می دانند این فرقہ  
 باطنیہ و دہری عبدلہ بن ناوسی یا عجلان بن ناوسی بہ وجود آمد و امروزہ یہ طو، کلی ذی ہیں کہہ است بعضی  
 از بزرگان ما صحت ناوسی مذهب بودند این را رد کرده اند لکنہ کہید یہ: الہم الزخار می ترح حدیث الاشمہ  
 الاظهر ج ۶ ص ۲۷ و ۲۸

۳۔ رجال کسی ص ۳۸۲، ش ۷۱۶

۴۔ رجال نجاشی چاپ جامعہ مدرسین ص ۲۱۴ در شرح حال فو یثقت نشد

۵۔ رجال نجاشی ص ۲۱۵

موسی علیه السلام قال الکشی انه کان واقفياً ثم رجع (۱)

۱. حماد بن عثمان باب است که از ثقات اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضا علیه السلام است، و حماد و برادرانش حمزه و حسین بنی ثقه و فاضل می باشند و در سنه ۲۱۹ حماد وفات کرد

۱۲. حماد بن عیسی عسری است که زمان چهار امام را دوک کرده، و در تمام حضرت جواد علیه السلام سنه ۲۱۹<sup>۱۲</sup> وفات یافت، و در حدیث متحرر و محتاط بوده و می گفت که من هفتاد حدیث از حضرت صادق علیه السلام سمیدم و پیوسته در حفظ آن شکیا بر من وارد شد تا اقتصار کردم بر بیست حدیث، (۳) و حماد مذکور همان است که حضرت کاظم علیه السلام دعا فرمود که حتی تعالی و راوری فرماید خانه و روحه و اولاد و خادم و پناه حج، و تمام راوری او شد و پناه مریبه حج کرد و چون خواست حج پناه و یکم کند همین که به آنجا رسید داخل آب شد که غسل احرام کند در آب عرق شد و عیسی در آنجا ایستاد، حماد علیه السلام (۴)

۱۳. صفوان بن یحیی کوفی است که در جلاء اصحاب ائمه علیهم السلام و صاحب عبادت و رها و تقوی بوده

معمر بن حلال در حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ما وئیای صابریان می شنم غایب عنها رعاؤها بأحضر فی دینی المسلمین حب الزیاسة ثم قال لیکن صفوان لا یحب الزیاسة» (۵)

شیخ طوسی فرموده که صفوان از اهل آن خود بوده، و در هر شبانه راوری صد و پنجاه کعب نماز می گذاشت، و در هر سالی سه صد و نود و نه مرتبه و سه دفعه رکاب مال می داد، و این به جهت آن بود که به عبدالله بن جندب و عمرو بن

۱. رجال کشی ص ۵۹۶.

۲. سلا ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵

صمصا در بیت الله الحرام عهد پسه بودند که هر کدام از دین رهساز ما بقای نماز و روزه به بیات او به جای آورد ن رنده باشد، و عبدالله و عیسی پسرش از صفوان وفات یافتند. لاجرم صفوان نماز و روزه و رکات و حج و سایر اعمال حیریه برای یشانه به عمل می ورد تا رنده بود.

و در سنه ۲۱۱ در مدینه وفات یافت، و حضرت جواد علیه السلام برای و خطوط و کتب فرستاد و امر کرد سید عیسی بن موسی بن جعفر علیه السلام را بر او نمازگزارش<sup>(۱)</sup> و او کثرت ورع صفوان نقل شده که یکی از همسایگانش در مکه دو دیدار بدو داد که به کوفه ببرد، گفت: من شتر سواری خود را که به کرده ام، پس مهذب گرفت تا از جمال او نگرش.<sup>(۲)</sup>

و قریب به این حکایت است از کثرت احتیاط قصیده معروفه از جناب مقدم اردبیلی دو باب داشت رفته به و در یکی از اسفارش.<sup>(۳)</sup>

۱۴ یونس بن عبدالرحمن است که از جلای اصحاب و صاحب مکاتیب و میراث و دایمه علیه السلام است.<sup>(۴)</sup> و حضرت امام صادق علیه السلام العزیز بن محمدی را که از حیدر اهل قم و وکیل او حضرت بوده امر فرموده به یونس رجوع کند در احد احکام دین و سه دهعه بهشت را برای یونس صدق شده.

و یونس را قصید بسیار است، و کتاب چهار تصنیف کرده که از جمله کتاب یوم و لیل است که ابو هاشم جعفری علیه السلام و در حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرضه کرد، حضرت او را ملاحظه کرد و در حق یونس دعا کرد و فرمود: «عظماؤ الله بکلی حرف نور» یوم القیامه<sup>(۵)</sup> و یونس در سنه ۲۰۸ در مدینه به رحمت الهی پیوست.

۱- رجال کشی ص ۲۲۳ رجال نجاشی ص ۹۷

۲- خلاصه الاقوال ص ۸۸ رجال ابن مارد ص ۶۹ رجال المرمون ج ۶ ص ۲۶ ۲۷ رجال نجاشی

ص ۱۹۷ نقد الرجال ص ۱۷۲ سینه چاپ جدید ج ۲ ص ۱۲۳

۳- قصص النعمان ص ۲۲۲

۴- نگاه کنید به رجال نجاشی ص ۲۲۶ ص ۱۲۰۸

۵- رجال نجاشی ص ۲۲۷

و نقل شده که جماعت و اقلیه مال بسیاریه او می دادند که شریک ایشان شود در قول به وقف، و در آن امساح نمود و بر جادۀ حق ثابت ماند،<sup>(۱)</sup> رحمه الله

۱۵- حسن بن محبوب سرّاد، صاحب مشیخه است و او به جلالت قدر معروف است، و در حضرت امام رضا علیه السلام روایت می کند، و در ازکان اربعه عصر خود به شمار رفته، و در آخر سئ ۲۴۴ به سی هفتاد و پنج وفات کرد و در شصت نفر از اصحاب حضرت صادق علیه السلام روایت می کرده که از حمله علی بن ولّاب است که پدرش محبوب، عوض هر حدیثی که از علی می نوشته یک درهم به حسن می داده و علی بن ولّاب از ثقات و اجلاء علماء شیعه است، و برادرش یمان از رؤساء علماء خوارج بوده، و در هر سالی سه روز به هم جمع می شدند و مباحثه می کردند پس از آن از هم جدا می شدند و دیگر یا هم به کلام حسی به سلام مخاطبه می کردند

۱۶- محمد بن ابی عمیر است که حاصه و عامه حکم به وثاقت و تصدیق جلالت او نموده اند، و او عابد و اویح مردم بوده، و او را افضل واقع از یونس گفته اند، و حال آن که در فقه یونس از فضل بن شاذان روایت شده که می گفت «ما نشأ فی الاسلام رجلاً من مائر الناس کان أفقه من سلمان الفارسی رضی الله عنه» و لا نشأ بعده رجلاً أفقه من یونس بن عبد الرحمن رحمه الله»

و این ابو عمیر در خدمت حضرت کاظم و رضا و جواد علیهم السلام بوده، و در ایام رشید چهار سال در زندان او محبوس بماند، و خواهرش کتابهای او را جمع کرده در غرفه نهاده بود، پادشاه بر او یاریده بود و از دست رفته بود، لاجرم بن ابی عمیر حدیث را از حفظ خود نقل می کرد و مراسیل او را در حکم مساند گرفتارند و هاتش در سئ ۲۱۶<sup>(۲)</sup> واقع شد در سال وفات او به برخی از تفصیل او نیز اشاره خواهد شد، چنانچه سابقاً نیز از تفصیل او قلمی شد

۱- نگاه کنید به: بحار الانوار ج ۴۸، ص ۲۵۲، نقل از هیئت طوسی، ص ۲۷، وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۵۱.

۲- فک و رجال نجاشی، ص ۲۲۷، خلاصه الاقوال، ص ۲۲.

۱۷ - عبدالله بن یحیی بن احمین است که در حال زاری به او اشاره شد

۱۸ - احمد بن محمد بن ابی نصر یزیدی است که در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام مرثی رقیع داشت، و شبی در خدمت آن حضرت بماند، آن جناب چاره خود را فرمود که مصرب و وساده<sup>۱</sup> مر برای احمد بیاور و فرش کن، احمد چون داخل اطاق آن حضرت شد و در رختخواب آن حضرت بخفت، در دلش گذشت که کیست مثل من و حال آن که در خانه ولی الله و بر فراش او جا دارم، چون این خیال در خاطرش گذشت حضرت و راند کرد که ای حمدا، همانا امیرالمؤمنین علیه السلام به عیادت ضیقضعة بن صوحان رفت و فرمود ای ضیقضعة اعیاد من تو را یاحت آن شود که بر قوم خود فخر کنی بلکه تو اصبح کن برای خدا تا تو را بالا برد<sup>۲</sup>

وفات احمد در سنه ۲۲۱ واقع شد، رحمه الله

\*\*\*

چون او ذکر اصحاب جمیع فرج شدیم، کنون رجوع کنیم به اصل مطلب که ذکر وقایع یام دوانیقی باشد

بالجمله منصور مردی فتاک و سفاک و بد اندیش بوده، و با حضرت صادق علیه السلام سمخه دشمنی می کرد و صدمات و جسارت بسیار به ایشان روا می داشت و چند دفعه مہپی ریخس<sup>۳</sup> حور آن حضرت شد<sup>۴</sup> و امر به قتل آن جناب می نمود، تا آخر الامر در سال دهم خلافت خود و موافق رو بانباء<sup>۵</sup> سنه ۱۴۸ آن حضرت را مسموم نمود و شهید کرد<sup>۶</sup> چنانچه در منتهی به شرح رفت

شیخ مسعودی رحمته الله در مروج الذهب فرموده که در سنه ۱۴۸ شهادت آن حضرت واقع شد، و در صبح در مرد غیر پدر و جد خویش مدهون گشت، و بر میور مبارکه

۱ - رجال کشی ج ۲ ص ۸۵۲

۲ - نگاه کنید به عیون الاخبار رحمته الله ج ۳ ص ۲۰۳ ج ۱۶۴ بحارالانوار ج ۲۷ ص ۱۶۲ و ۱۶۸ مناقب ابی

شهر آشوب ج ۴ ص ۲۵۳ و معجم الدعوات، ص ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۴۶

۳ - نگاه کنید به کافی ج ۱ ص ۲۷۲ تهذیب ج ۶ ص ۷۸ و مرآة السید، ص ۷۸

پشان مسگی است که بی کلمات بر او نقش شده است

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المجدد الامم، و محیی الرمم، هد، قیر فاطمه یسب  
وسول الله ﷺ، سید عالمین، و قیر الحسن بن علی بن ابی طالب، و علی بن  
الحسین بن علی بن ابی طالب، و محمد بن علی و جعفر بن محمد رضی الله عنهم  
ر انھی.

و اقول صلوات الله علیهم اجمعین

و میر منصور در ایام خلافت خود، جماعت بسیاری از آل ابوطالب را شهید کرد  
صاحب عبدالله محض، و برادر مدبری او محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان  
معروف به ذباح، و حسن مثلب، و علی و عبدالله و عباس پسران حسن مثلب، و  
سماعیل بن ابراهیم طباطبایه، و محمد برادر او، و ابراهیم بن عبدالله محض، و  
محمد بن عبدالله بن رکیه، و فریدان و علی و عبدالله اشیر و کودکی دیگر، و  
علی بن الحسن بن رید بن الحسن المجتبی علیه السلام، و حمزه بن اسحاق بن علی بن  
عبد الله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام، الی غیر ذلک

و این جمعه را، بعضی در محبس به انواع نعلب و نکال و بعضی را به رهرو  
برخی را به شمشیر بکشد، و در کتاب منتهی الامال سیاسی بی جماعت را با  
مختص سرخی او جان ایشان در ذکر اولاد امام حسن علیه السلام نگاشتم

و هم منصور بعضی از آل ابی طالب را محصور کرد و قاریانه ها بر پشان رد مانند  
موسی را عبدالله محض منصب به خوب که او را چندین قاریانه را با عیش کرد و گفته  
شده که او هزار قاریانه را

و دیگر حسن بن معاویه بن عبد الله بن جعفر است که منصور او را محصور کرد و  
او را قاریانه به و در محبس افکند و پیوسته در زندان بود تا منصور بمرد و مهدی او  
را ه کرد

و هم جمعه ای از طایفین در بام منصور را بوسه او محمی و متوری شدند از  
جمعه حسین بن رید بن علی بن الحسن علیه السلام منصب به «دو الذمه» است که

متنوری شد. <sup>(۱)</sup> و دیگر عیسی بن رید بوده که در ایام مهدی شرح حال او رسم خواهر  
 شد، و هکذا غیر ایشان  
 و صواب می نماید که ما در بن جا کیفیت شهادت طالبیین را در ایام منصور  
 شرح دهیم

\*\*\*



ذکر شهادت عبدالله <sup>(۱)</sup> بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

و مقتل اهل بیت او رحمهم الله تعالی

محمی مانند که چون ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان کشته گشت و سبط بنی امیه رو به صعب و روان آورد، جماعتی در بنی عباس و بنی هاشم که در جمعه ایشان بود ابو جعفر مصور و برادران او سفاح و ابراهیم بن محمد و عمرو و صالح بن عیسی و عبدالله محض <sup>(۲)</sup> و دو پسران او محمد و ابراهیم و برادرش محمد دیباج و غیر ایشان در آنوقت جمع گشتند و نهی کردند که با پسران عبدالله محض بیعت کنند و یک بن در ایشان را به خلافت بردارند

از میانه محمد بن عبدالله را اختیار کردند، چه او را مهدی می گشتند، و از خانواده رسالت گوشزد ایشان گشته بود که مهدی آن محمد علیه السلام هم نام پیغمبر است و مالک ارض شود، شرق و غرب عالم را بر او عدل و داد کنند بعد از آن که از ظلم و جور مملو شده باشند، لاجرم ایشان دست بیعت با محمد دادند و با او بیعت کردند.

پس کس فرستادند و عبدالله بن محمد بن عمر بن عیسی علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را طلبیدند عبدالله گفت که حضرت صادق را بپهوده طلبیدید، بر که او را بی شما را به صواب نخواهد شمرد

<sup>۱</sup> - این جهت در منتهی الامال بر ذکر شده است

<sup>۲</sup> - عبدالله محض فرزند حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است و مادرش فاطمه دختر میراثشهاد علیه السلام

پروند مولف علیه السلام



چون آن جناب وارد شد، عبدالله موضعی برایش گشود، و آن جناب را در برد  
خود نشانید، و صورت حال را مکشوف دانست.

حضرت فرمود: پس کار مکنید، چه آن که اگر بیعت شما با محمد به گمان آن  
است که او همان مهدی موعود است، پس گمان خطاست و این مهدی موعود  
نیست و این زمان زمان خروج او نیست و اگر این بیعت به جهت آن است که  
خروج کنید و امر به معروف و نهی از منکر نمایید بر هم بیعت با محمد نکیم، چه  
آن که نو شیخ بی هاشمی، چگونه تو را بگذاریم و یا پسرب بیعت کنیم؟  
عبدالله گفت: چنین نیست که تو می گویی، لکن تو را حسد و بیعت با بشاد بار  
می دارد.

حضرت دسی بر پشت سقاج گذاشت و فرمود: به حد سوگند که این سخن از  
در حد نیست بلکه خلافت از برای من مرد و پسران او و ولادهای ایشان است  
و نه از برای شماها.

پس دسی بر کتف عبدالله محض زد و فرمود: به خدا قسم که خلافت بر تو و  
پسران تو فرود نخواهد آمد و همانا هر دو پسران تو کشته خواهند شد.

این بگفت و برخاست و بکیه فرمود: بر دسی عبدالعزیز بن عمروان ژهری و  
بیرون شد و ب عبدالعزیز فرمود که: صاحب ردای رود، (یعنی منصور) را  
نگریستی؟ گفت: بلی فرمود: به حد سوگند که عبدالله را خواهد کشت.

عبدالعزیز گفت: محمد را نیز خواهد کشت؟ فرمود: بلی.

عبدالعزیز گفت: در دین خود گفتیم به پروردگار کعبه که این سخن از روی حسد  
است و از دنیا بیرون برافتم تا دیدم چنان شد که آن حضرت حیر داده بود.

بالجمله، هلی مجلس نیز بعد از رفتن آن حضرت متعوی شدید، عبدالصمد و  
منصور در عقب آن حضرت رفتند تا به آن جناب رسیدید، گفتند: آیا واقع دارد آن  
چه در مجلس گفتی؟

فرمود: بلی والله، و این از علومی است که به ما رسیده بی عباس سخن از

حضرت و استوار دانستند و از آن روز دل بر سلطنت بستند و در عدد کار شدند تا گاهی که ادراک کردند

روی شیخ التمیمی عن عیسی بن جواد العابد، قال کان جعفر بن محمد علیه السلام اذا رأى محمد بن عبدالله بن الحسن تغرغ غمره ثم يقول ینکس هو، ان الناس لیقولون فیه و انّه لمقتول لیس هذا هو - ح ۱۰ فی کتاب علی علیه السلام من خلفاء هدیة الامّة<sup>۱</sup>

مؤلف گوید گرچه مخاطبات عبدالله محض به حضرت صادق علیه السلام صواب رأی و ظاهر گشته، لکن خبر بسیاری در مدح ایشان وارد شده، و بعد از این مذکور خواهد شد که حضرت صادق علیه السلام برای ایشان بسیار گریست هنگامی که ایشان را ر مدینه اسیر کرده، به جانب کوفه می بردند و در حق انصار بهرین فرموده و از کثرت حرف و اندوه تب کرده و هم بعرب نامه برای عبدالله و سایر اهل بیت او فرستاده و از عبدالله تعبیر فرموده به عید صالح، و دعا کرده در حق ایشان به سعادت

و اب تعبیر نامه رسید از طاووس در اقبال<sup>(۲)</sup> ابود کرده آن گاه فرموده که این مکتوب حضرت صادق علیه السلام بری عبدالله و اهل بیت او دلالت می کند بر آن که ایشان معذور و مظلوم بوده اند، و به حب امام عارف بوده اند و هم فرموده که اگر در کتب حدیثی یافت می شد که ایشان از طریق آن حضرت مداری بوده اند، آن حدیث محمود بر تکیه است، به جهت آن که میاد خروج ایشان به جهت بھی از مسکن بسبب به ثمة طهرین علیه السلام دهد

و مؤید این مقال آن که، حاکم بن حمیر کندی روایت کرده شریاب خدمت حضرت صادق علیه السلام شد، آن حضرت فرمود آب از آل حشر علیه السلام که منصور ایشان را مدینه بیرون برده خبر دارید؟ ما خبر داشتیم از شهادت ایشان، لکن بخواستیم که آن حضرت را به مصیبت ایشان خبر دهیم، گفتیم امیدواریم که خدا ایشان را عاقبت دهد فرمود کجا عاقبت برای ایشان خواهد بود؟ این بگفت و صدا به

۱. ابود سعید ج ۲ ص ۹۳ مقاتل الطالبین ص ۵۰ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ و ۱۴۰۳ و ۱۴۰۴ و ۱۴۰۵ و ۱۴۰۶ و ۱۴۰۷ و ۱۴۰۸ و ۱۴۰۹ و ۱۴۱۰ و ۱۴۱۱ و ۱۴۱۲ و ۱۴۱۳ و ۱۴۱۴ و ۱۴۱۵ و ۱۴۱۶ و ۱۴۱۷ و ۱۴۱۸ و ۱۴۱۹ و ۱۴۲۰ و ۱۴۲۱ و ۱۴۲۲ و ۱۴۲۳ و ۱۴۲۴ و ۱۴۲۵ و ۱۴۲۶ و ۱۴۲۷ و ۱۴۲۸ و ۱۴۲۹ و ۱۴۳۰ و ۱۴۳۱ و ۱۴۳۲ و ۱۴۳۳ و ۱۴۳۴ و ۱۴۳۵ و ۱۴۳۶ و ۱۴۳۷ و ۱۴۳۸ و ۱۴۳۹ و ۱۴۴۰ و ۱۴۴۱ و ۱۴۴۲ و ۱۴۴۳ و ۱۴۴۴ و ۱۴۴۵ و ۱۴۴۶ و ۱۴۴۷ و ۱۴۴۸ و ۱۴۴۹ و ۱۴۵۰ و ۱۴۵۱ و ۱۴۵۲ و ۱۴۵۳ و ۱۴۵۴ و ۱۴۵۵ و ۱۴۵۶ و ۱۴۵۷ و ۱۴۵۸ و ۱۴۵۹ و ۱۴۶۰ و ۱۴۶۱ و ۱۴۶۲ و ۱۴۶۳ و ۱۴۶۴ و ۱۴۶۵ و ۱۴۶۶ و ۱۴۶۷ و ۱۴۶۸ و ۱۴۶۹ و ۱۴۷۰ و ۱۴۷۱ و ۱۴۷۲ و ۱۴۷۳ و ۱۴۷۴ و ۱۴۷۵ و ۱۴۷۶ و ۱۴۷۷ و ۱۴۷۸ و ۱۴۷۹ و ۱۴۸۰ و ۱۴۸۱ و ۱۴۸۲ و ۱۴۸۳ و ۱۴۸۴ و ۱۴۸۵ و ۱۴۸۶ و ۱۴۸۷ و ۱۴۸۸ و ۱۴۸۹ و ۱۴۹۰ و ۱۴۹۱ و ۱۴۹۲ و ۱۴۹۳ و ۱۴۹۴ و ۱۴۹۵ و ۱۴۹۶ و ۱۴۹۷ و ۱۴۹۸ و ۱۴۹۹ و ۱۵۰۰ و ۱۵۰۱ و ۱۵۰۲ و ۱۵۰۳ و ۱۵۰۴ و ۱۵۰۵ و ۱۵۰۶ و ۱۵۰۷ و ۱۵۰۸ و ۱۵۰۹ و ۱۵۱۰ و ۱۵۱۱ و ۱۵۱۲ و ۱۵۱۳ و ۱۵۱۴ و ۱۵۱۵ و ۱۵۱۶ و ۱

گریه بلند کرد و چندان گریست که ما نیز از گریه اش حصر گرفتیم  
آن گاه فرمود که پدرم ا فاطمه دختر امام حسین علیه السلام حدیث کرد که گفت از  
پدرم حسین بن علی علیه السلام شنیدم که می فرمود ای فاطمه، چند نفر از فرزندان تو به  
شط فرات مغلول خو شد که «ما سبقهم الا ذلون و لم يذركهم الا جرون»

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که پیک از فرزندان فاطمه پسر الحسین علیه السلام جر  
ایشان که در حبس شدند کسی دیگر نیست که مصداق این حدیث باشد، لاجرم  
پیشانی آن کسانی که به شط فرات مغلول شوند<sup>۱۶</sup>

پس سیند ابن طاووس چند خبری در جلالت یثاب و در بیان آن که ایشان را  
اعتقاد بود به آن که مهدی ایشان همان موعود علیه السلام است ایراد فرموده، هر که  
خواهد... حویع کند به اعمال ماه محرم اقبال لأعمال

بالجملة، محمد و یزاهم پسران عبدالله همواره در هوای خلافت می ریختند و  
عبداد خروج می کردند ناگاهی که امر خلافت بر ابوانعباس سفاح در دست آمد، این  
وقت فرار کردند و از مردم منواری شدند، اما سفاح، عبدالله محض را برگز  
می داشت و فراوان اکرام می کرد

سبط ابن الحوری گفته که یک روز عبدالله گفت که هیچ گاه ندیدم که هزار هزار  
درهم مجتمعاً در بردن حاضر باشد سفاح، گفت لأن حواشی دید و بمومود  
هزار هر درهم حاضر کردند و به عبدالله عطا کرد<sup>۱۷</sup>

و ابوالفرح روایت کرده که چون سفاح بر مسند خلافت نشست، عبدالله و  
برادرش حسن مثلث بر سفاح وفود کردند، سفاح ایشان را عطا داد و رعایت نمود،  
و به وید عبدالله را بکریم می نمود و یکی گاه ناگهی از عبدالله پرسش می کرد که  
پسران تو محمد و یزاهم در کجایند؟ و چرا به شما درد می نیامد؟ عبدالله  
می گفت که منواری نشان از حقیقه به جهت امری نیست که باعث کم آمدن و نمود

۱۶- اقبال الاعمال ص ۵۸۰

۱۷- تذکره العواص ص ۲۶۷

و پیوسته سَفَاح این سخن را با عبدالله می‌گفت و عیش او را منعش می‌نمود تا یک دفعه با وی گفت ای عبدالله! پسران خود را پنهان کرده‌ای؟ هر آینه محمد و ابراهیم هر دو تن کشته خواهند شد، عبدالله چون این سخن بشنید به حالت خروش و کثابت از برد سَفَاح به بیرون خود مراجعت کرد.<sup>۱</sup>

حس مثلث چون آثار خون در عبدالله دید، پرسید ای برادر، سبب خروش تو چیست؟ عبدالله مطالبه سَفَاح را در باب محمد و ابراهیم برای او نقل کرد. حس گفت این دفعه که سَفَاح از حال ایشان پرسش کند بگو عمّ ایشان و حال ایشان خبر دارد نامی او را در این سخن ندانم، این دفعه که سَفَاح صحبت پسران عبدالله را به میان آورد عبدالله گفت که عمّ ایشان حس از ایشان خبر دارد. سَفَاح صبر کرد تا گاهی که عبدالله از بیرون او بیرون شد، حس مثلث را بحواند و از محمد و ابراهیم از او پرسش کرد.

حس گفت ای امیر! به شما چنان سخن گویم که رعیت با سلطان گویند، به چنان گویم که مرد با پسر عمّ خود سخن می‌گوید؟  
گفت چنان گوی که با پسر عمّ خود گویی  
گفت: به امیر! با من بگوی که اگر خداوند مقدر کرده که محمد و ابراهیم در امان مصیبت خلافت کنند، تو و جماعت مخلوق آسمان و زمین می‌توانند ایشان را دفع دهند؟

گفت لا والله

آن گاه گفت اگر خداوند مقدر مکرده باشد خلافت را برای ایشان، تمام اهل ارض و سماء اگر اتفاق کنند می‌توانند امر خلافت را بر ایشان فرود آورند؟  
سَفَاح گفت لا والله

حس گفت پس برای چه امیر از این پسر مرد ایس همه در پس باب مطالبه می‌کند؟ و معیت خود را بر او منعش می‌فرماید؟

۱. در حیدر الطالب مکان حسن. ابراهیم التمر بر انارش را ذکر نموده (مؤلف: ع)

سَفَاح گفت: پس این دیگر نام ایشان را ندکره بخوهم نمود و از آن پس ناریده بود دیگر نام ایشان را ببرد، پس سَفَاح عبدالله را فرما کرد که به مدینه برگردد (۱)

و این بیود نا زمانی که سَفَاح وفات یافت و کار خلافت بر منصور دوانیقی راست آمد و منصور به جهت خبیث طیب و پستی فطرت خویش، یک باره دین بر قتل محمد و ابراهیم بست، و در سنه ۱۴۰ مصر حج کرد و از طریق مدینه مراجعت نمود، چون به مدینه رسید، عبدالله را بخوابست و از هر پسرانش از او پرسش کرد، عبدالله گفت: نمی دانم در کجایند، منصور سحری چند از راه ششم و شصت با عبدالله گفت و مر کرد تا او را در دهر مروان در مدینه حبس نمودند و زندانیان او رباح بن عثمان بود، و از پس عبدالله جماعتی دیگر از آل ابوطالب را به تدریج بگرفتند و در محبس نمودند، مانند حسن و ابراهیم و ابوبکر بر دران عبدالله، و حسن بن جعفر بن حسن عثنی، و سلیمان و عبدالله و علی و عباس پسران داود بن حسن مثنی، و محمد و اسحاق پسران ابراهیم بن حسن مثنی، و عباس و علی عابد پسران حسن مثنی، و علی فرزند محمد نفس زکیه، و غیر ایشان که در منتهی الآمال در ذکر اولادهای امام حسن مجتبی علیه السلام بدین مطلب اشباه شد.

بالجملة، رباح بن عثمان جماعت پی حسن را در زندان در حید و بند کرده و بر ایشان کار را سخت نگه کرده بود، و در این ایامی که در زندان بودند گاه گاهی رباح بعضی از اصحاب را به نزد عبدالله محض می فرستاد که او را نصیحت کند تا شاید که عبدالله از مکان فریدانش اطلاع دهد، چون ایشان این سخن را با عبدالله به میان می آوردند و او را در کتمان پسرانش ملاقت می نمودند، عبدالله می گفت که بلیه من از بدیه حدیبی الزحیمی بیشتر است، چه و مأمور شد به ذبح فرزند خود و آن ذبح فرزند طاعت حدیب بود و لکن مرا امر می کنند که فرزندان خود را نشان دهم تا بها را بکشند و حال آن که کشتن ایشان معصیت خدای می باشد.

و بالجمله، نامه سان در مدینه در حبس بودند تا سال ۱۴۲ در رسید، منصور دیگر باره سمر حرج کرد و چون از مکه مراجعت نمود، داخل مدینه شد و به ریده، رقب و جوب به ریده و اواد شد، رباح بن عثمان به جهت دیدن منصور از مدینه به ریده بیرون شد، منصور گاهی که او را به دیدن کرد که برگرد به مدینه و بی حس را که در محبس می باشد در اینجا حاضر کن

پس رباح بن عثمان به اتفاق بوالأحر، یزیدانان منصوره که مردی بد کیش و حیثیت بود به مدینه رفتند و بنو حسن را با محمد دیباج برادر مادری عبدالله محسن را در عل و مید کرده و سلاسل و اغلال ایشان را سخت تر نموده و به کمال شدت و سختی ایشان را به جانب «ریده» حرکت دادند

و گاهی که ایشان را به «ریده» کوچ می دادند حضرت صادق علیه السلام در وراء ستی ایشان را نگریست، و سخت بگریست چندان که آب دیده اش بر محاسنش جاری گشت، و بر طایفه انصار نفرین کرد و فرمود که انصار روی نکردید به شریعت بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و آله، چه آن که با آن حضرت بیعت کردید که حفظ و حراست کنید و مریدان و را او آن چه حفظ می کنید خود را و فرزند خود را، پس بنا به روایتی، آن حضرت داخل خانه شد و تب کرد و بیست شب در تب و تاب بود و شب و روز می گریست تا آن که بر آن حضرت ترسیدند

و بالجمله، بی حس را با محمد دیباج در «ریده» وارد کردند و ایشان را در آفتاب گذاشتند، و هائی نگذاشت که مردی از جانب منصور بیرون آمد و گفت محمد بن عبدالله بن عثمان کدام است؟ محمد دیباج خود را نشان داد، آن مرد او را به نزد منصور برد

راوی گفت زمانی نگذاشت که صدای تاربانه بلند شد، و آن تاربانه ها بی بود که بر محمد می زدند چون محمد را بوگردانیدند دیدیم چندان او را تاربانه زده بودند که چهره و رنگ او که مانند سبیکه سیم بود به یون رنگیان شده بود و یک چشم او به واسطه تاربانه از کاسه بیرون شده بود

آن گاه محمد را پیورددند و در برد بردارش عبدالله محض جای دادند، و عبدالله محمد را بسیار دوست می داشت، در این حال تشنگی سخت بر محمد حلقه کرده بود و طلب آب می کرد، و مردمان به جهت حشمت منصور از ترحم بر ایشان حذر می کردند تا گاهی که عبدالله گفت که کیست پسر رسول خدا را سیلاب کند؟ پس وقت یک تن او مردم حرسان او را به شریسی از آب سفید کرد

و نقل شده که حاتم محمد از صدمت نارایانه و آمدن خون چنان بر پشت او چسبیده بود که ریختن او کنده می شد، بخت و ایه روحی ریت ظنی کردند، آب گاه جامه را با پوست از بدن او بدر کردند

و سبط بن الجوری روایت کرده که چون محمد و به بود منصور بردند، منصور او پرسید که دو کدآب فاسق، محمد و برهیم در کجایید؟ و دختر محمد دیباج رویه روحه برهیم بود محمد گفت که به خدا سوگند که نمی دانم در کجایید منصور امر کرد تا چهارصد ناریه بر روی رددند، آن گاه امر کرد که جامه درشتی بر او پوشانند و به سختی آن جامه را از تن او بیرون کردند تا پوست تن او را بدن کنده شد

و محمد در صورت و شمایل احسن باقی بوده بدین جهت و را دیباج می گفتند و یک چشمش به صدمت تاریانه پیروز شد، آن گاه و را در بند کردند و به سرد عبدالله جای دادند، و محمد در آن وقت سحر تشنه بود و هیچ کس را جرأت آن نبود که او را آب دهد، عبدالله صبیحه رد که ای گروه مسلمانان آیا این مسلمانانی است که فرمان پیغمبر از تشنگی بپسند و شعله ایشان را آب بدهید؟!

پس منصور از «ریخته» حرکت کرد، و خود در محمی بسته بود و معادل او ریح حدیث بود، و سوحس را با آب تشنه و شکم گرمه و سر و تن برهنه به عن و زنجیر بر شتر برهنه سوار کردند و در رکاب منصور به جانب کوفه حرکت دادند و غنی منصور از مرد پشاد عبور کرد در حانی که در میان محمی بود که روپوش آب از حوریر و دیباج بود، عبدالله بن حسن علیه السلام که او را بدید فریاد کشید که ای

ابو جعفر آید به اسیران شما در بدر چنین کردیم؟

و از این سخن اشارتی کرد به اسیری عباس جد منصور در بدر و دحیم کردن حد یشان سوو حد عنه به حال او هنگامی که عباس از جهت بند و قید ناله می کرد. منصور فرمود که ناله عباس نگذاشت امشب خواب کنم و امر فرمود که بید و بند را از عباس بردارند.<sup>۱</sup>

ابوالعرج روایت کرده که منصور خواست که صدمه عبدالله به ریادت باشد امر کرد که شو محمد<sup>۲</sup> در پیش شتر او هوا دادند عبدالله پیوسته نگاهش بر پشت محمد می افتاد و آثار تازیانه می دید و جرح می کرد<sup>۳</sup> و پیوسته ایشان را با سوو حد به کوفه بردند و در محبس<sup>۴</sup> هاشمیّه در سردابی حبس نمودند که سحر تاریک بود و شب و روز معلوم نبود، و عدد ایشان که در حبس شدند موافق روایت سبط یهست تن از اولاد حسن علیه السلام بودند.

و مسعودی فرموده که منصور، سیمان و عبدالله فرزندان داود بن حسن هاشمی را با موسی بن عبدالله محض و حسن بن جعفر رها کرد و مابقی در حبس بماندند و ببردند، و محبس ایشان بر شاطئ فرات به قرب قطره کوفه بود، و الحال مواضع ایشان در کوفه در زمان که سنه ۳۳۲ است معلوم و زیارتگاه است و تمامی در آن مواضع می باشند، و قبور ایشان همان بدان است که سبب آن در روی ایشان خراب کردند، و گاهی که ایشان در بدان بودند ایشان را برای قضاء حاجت بیرون نمی کردند، لاجرم در همان محبس قضاء حاجت می نمودند و به تسریع راحه آن منتشر گشت و بر ایشان از این جهت سخت می گذشت، بعضی از موالی ایشان معذاری عالی به ایشان ببردند تا به بوی خوش او دفع بوهای کریهه کنند.

و بالاحتمال، به سبب آن راحه کریهه را بودند در حبس و بند، ورم در پاها پستان پدید گشت و به تسریع به الاسیرانیت می کرد تا به در ایشان می رسید و صاحبش را

۱. تذکره الخوارج، ص ۹.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۱۵۰.



هلاک می‌کرد، و چون محبس بشان مظلوم و تاریک بود، اوقات شمارده نمی‌توانست تعیین کنند، لاجرم قرآن را پنج جزء کرده بودند و به سبب در هر شبانه روز یک حجم قرآن قرائت می‌کردند و هر شصتی که تمام می‌گشت یک نماز از نمازهای پنجگانه به جای می‌آوردند.

و هرگاه یکی ازیشان می‌مرد، حسدش پیوسته در بدن و ریجور بود تا گاهی که بر می‌داشت و پوشیده می‌گشت، و آنها که رنده بودند او را بدین حال می‌دیدند و ادبیت می‌کشیدند.<sup>۱</sup>

و سبب این جنوری نیز شرحی از محبس ایشان بدون ذکر آوردن غالیه بر ایشان نقل نموده، و ما نیز در کتاب منتخبی در ذکر حال حسن مثلث و تعداد فرزندان او اشاره بدین محبس کردیم و در میان ایشان علی بن حسن المثلث که معروف به علی عابد بوده، در عبادت و ذکر و صبر بر شدائد ممتاز بود.

و در روایی وارد شده که ابو حسن اوقات شمار را نمی‌دانستند مگر به تسبیح و آوردن علی بن الحسن، چه و پیوسته مشغول ذکر بود و به حسب او در خود که موظف بود بر شبانه روز می‌فهمید دخول اوقات شمار.

و گاهی عبدالله بن الحسن المثنی در صحرت حبس و ثعلات قید و بند عسی گشت که می‌بسی ابتلاء و گرفتاری ما را، از خدا نمی‌خواهی که ما را در این زندان و بلا نجات دهد؟

علی زمان طولانی پاسخ نداد، آن‌گاه گفت ای عم، همانا از برای ما در بهشت درجه‌ای است که نمی‌رسیم به آن درجه مگر به بن بدیه یا به چیری که اعظم از این باشد، و هم از برای منصور مرتبه‌ای است در جهنم که نمی‌رسد به آن مگر آن که به جفا آورد به ما آن چه را که می‌بسی در بلایا، پس اگر می‌خواهی صبر می‌کنیم بر این بلایا و شدائد و به رودی راحت می‌شویم چه مرگ ما نزدیک شده است، و اگر



می خواهی دعا می کنیم به جهت خلاصی کنی منصور با آن مرتبه که در جهنم دارد  
محواهد رسید

گفتند بدکه صبر می کنیم ، پس سه روز بیشتر نگذشت که در زندان جان دادند و  
رحمت شدند ، و عقی بن الحسن علیه السلام به حالت سجده او شیخ رحمت کشید ، عبدالله را  
گمان آن که او را جواب ریه ده گفت غرورید برادرم را بیدار کنید ، چون او را حرکت  
دادند دیدند بیدار نمی شود دانستند که وفات کرده ، و وفات او در بیست و هشتم  
محرم سنة ۱۴۶ واقع شد و مدد عمرش چهل و پنج سال بوده

و ابوالنرج او اسحاق بن عیسی روایت کرده که روزی عبدالله محضی از زندان  
برای پدرم پیغام داد که نزد من بیا پدرم از منصور ادن گرفت و به زندان برد عبدالله  
رفت عبدالله گفت تو را طلبیدم برای آن که قدری آب برای من آوری چه آن که  
عطش بر من غلبه کرده ، پدرم فرستاد از عسری صبوی آب یعنی برای عبدالله آوردند ،  
عبدالله چون صبوی آب را بر دهان نهاد که بیدار شد ، ابوالاظهر زندانیان رسید ، دید  
که عبدالله آب می خورد در حصص شد ، چنان پا بر آن سپرد که بر دندان عبدالله  
خورد و از صدمت آن دندانهای ثنایای او بر ریخت <sup>(۱)</sup>

و باحتمال ، حال ایشان در زندان بدین گونه بود و به تدریج بعضی بمردند ، و  
بعضی کشته گشتند ، و عبدالله با چند تن دیگر از اهل بیت خود رنده بودند تا گاهی  
که محمد و ابراهیم پسران او خروج کردند و مقتول گشتند و سر ایشان را برای  
منصور فرستادند ، و منصور سر بر هیم را برای عبدالله فرستاد و آن گاه ایشان میر  
در زندان بمردند و شهید گشتند

سبط ابن الحوری <sup>(۲)</sup> و غیره نقل کرده اند که پیش از آن که محمد بن عبدالله کشته  
شود ، عامل منصور ابو عوبار حرمان بری او نوشت که مردم خراسان بیعت ما  
را می شکند به سبب خروج محمد و ابراهیم پسران عبدالله ، منصور امر کرد محمد

۱- مناقب الطالبین ص ۱۵۲

۲- تذکره القواصی ص ۲۲۹

دیباج را گردن زدند و سر او را به جانب حراسان فرستاد که اهل حراسان را بفریبند و قسم یاد کنند که این سر محمد بن عبدالله بن فاطمه است رسول الله ﷺ است و مردم حراسان در خیال خروج به محمد بن عبدالله بیفتند (۱)

اکثرون شروع کنیم به قتل محمد بن عبدالله محسن

ذکر مقتل محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب

ملقب به نفس زکیه

محمد بن عبدالله، مکنی به ابو عبدالله و ملقب به صریح قش است، چه آن که یک تن از اشتهاد و جدات او امولد بودند (۲) مادر و هند دختر ابی عبیده بن عبدالله بن زکریا بن سواد بن مطلب بوده، و محمد را از جهت کثرت رهد و عبادت نفس زکیه لقب دادند (۳) و اهل بیت او به استظهار حدیث نبوی ﷺ «إِنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ وَلَدِي، اسْمُهُ إِسْمَاعِيلُ» اور مهدی (۴) می گفتند، و هم او را مقتول به احجار زیت گفته اند، و او را به فقه و دانایی و شجاعت و سخاوت و کثرت فضائل ستایش نموده اند و در میان هر دو کتب او خالی صیاه به مقدار بیضه بوده و مردمان را اعتماد چنان بوده که و همان مهدی موعود را آل محمد [صلوات الله عليهم اجمعین] است

لهدا با وی بیعت کردند و پیوسته مترصد ظهور و منتظر خروج او بودند و

عن تاریخ طوطی بغداد: عبد الله بن الحسن في حرس النصور بالكوفة يوم عيد الاضحى من سنة ۴۵ و قال: لما كان من ذروة الشمس في غاية الاختصار قلنا من خط عبد الحميد النباه بن لغدر بن سعد بن صهار الموسوي: انه مات ابنهم بن الحسن في الحبس ۴۵ و مره في الكوفة و هو اول من مات من بني الحسن مؤلف

۱. مقاتل الطالبين، ص ۶

۲. مروج الذهب، ج ۲ ص ۱۶۹

۳. نگاه کنید به: القزويني ص ۴ - مجلة الترجمة العدد الثاني، مقالته والمهديه في نظرة جديدة - از علامه سيد جعفر

مرتضی

ابو جعفر منصور دو کثرت با او بیعت کرده بود. یک مرتبه در مکه در مسجد الحرام، و چون محمد از مسجد بیرون شد رکاب او را بداشت تا پریشست و باده احترام او را مرعی می داشت، مردی به منصور گفت که این کیست که چندین حشمت و ابراهیم نگاه می داری؟ گفت وای بر تو مگر بدانی این مرد محمد بن عبدالله محض و مهدی موعود است؟ و کزب دیگر در «ابو» با او بیعت کرد، چنان که در بیان حال عبدالله مرقوم گشت. (۱)

و ابوالفرج و سید ابن طاووس حصار بسیاری نقل کرده اند که عبدالله محض و سایر اهل بیت او انکار داشتند از آن که محمد نفس زکّیه مهدی موعود باشد و می گفتند مهدی موعود علیه السلام غیر اوست.

و بالجملة، چون خلافت بر بنی عباس مستقر شد، محمد و برهیم محض می رسیدند و در ایام منصور گاهی چون یک دو تن از عرب باده، پوشیده به مرد پدر در دمان آمده و گفتند اگر ادعای آفتاب شویم، چه اگر ما دو تن کشته شویم بهتر از آن است که جمعی از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شوند، عبدالله گفت «إِنَّ مَعَكُمْ أَبُو جَعْفَرٍ أَنْ تَحِثُّوا كَرِيمِي فَلَا يَنْتَقِمُ أَنْ تُؤْتُوا كَرِيمِي» اگر ابو جعفر منصور رضا نمی دهد که شما چون جوانمردان رندگانی کنید، منع نمی کند که چون جوانمردان پمیرید. کتاب از آن که جواب آن است که شما در اعداد کار بردارید و بر منصور خرجه کنید، اگر ضرورت چویند بیکو باشد و اگر کشته شوید یا دم بیک نگوشتی نباشد.

و بالجملة، در ایامی که محمد و برهیم محض بودند، منصور در همدی جریافتن ایشان نبود و عیون و جواسیس در اطراف قرار داده بود تا شاید بر مکان ایشان اطلاع یابد.

ابوالفرج روایت کرده که محمد بن عبدالله گفته گاهی که در شعاب حبال محض بودم، درری در کوه «رضوی» خای داشتم یا آموید خویش و مرا در وی پسری

وضع بود، ناگاه مکتوف افتاد که علامی از مدینه به طلب من می‌رسد، من فرار  
کردم آم‌وند بیدر مریدم را در آغوش کشیده و می‌گریخت که ناگاه از کودک از دست  
مادرش رها شد و از کوه در افتاد و پاره پاره شد  
و نقل شده که این وجه که طفل محمد از کوه بیفتاد و بمرد، محمد این اشعار را  
گفت

مُنْعَرِقُ الْغُسَّيْنِ يَنْكُحُ الْوَجِيَّ<sup>۱</sup>

شکسته (شکسته - غن) (۲) اطراف قریه حداد

شَرُّدَةُ الْغُسُوفُ قَارِئِي بِـ

کداف منی یگره حیر الجلا

كَدْكَانٌ قِي السَّوْتِ لُهُ رَاةٌ

و السَّوْتِ حَتْمٌ قِي رَقَابِ الْعَهْدِ<sup>۳</sup>

بالجملة، محمد در سنه ۱۶۵ خروج کرد و به اتفاق ۲۵۰ نفر در ماه رجب داحس  
مدینه شد و صدا به تکبیر بلند کردند و رو به ریدان منصور آوردند، و در ریدان را  
شکستند و محبوبین را بیرون کردند و ریاح بن عثمان ریدانان منصور را گرفتند و  
حبس کردند، آن گاه محمد بر فرار مبر شد و حاضیه بخواند و مقداری از مثال و  
مطاع و حبس سیره منصور را تذکره نمود مردمان از مالک بن انس استثناء کردند  
که ب آن که بیعت منصور در گردش مناسب ما توایم یا محمد بیعت کنیم؟

مالک فتوی می‌داد بلی، چه آن که بیعت شما با منصور از روی کراهت بوده  
پس مردم به بیعت محمد شتاب کردند و محمد بر مدینه و مکه و یمن اسیر  
یافت

۱. وجی سوده شدن هم مشرب

۲. نکت. به فتح، به سرد افکندن و لکب: خوی آوردن سنگ، پای را در ریج و سبی رسانیدن (مولف: ۱۰۰)

۳. اشعار در دیل الامالی، ص ۱۶۴ اولین اشعار طبری ج ۹ ص ۱۹۱ این اثر ج ۱۵ ص ۲۹ در هرة الانساب ج ۱۰  
ص ۱۱۶ البیان و التبیین ج ۱ ص ۲۴ التمهید ج ۲ ص ۳۳ مقال الطالین ص ۲۷۰ و ۲۰۵ و در

مکتبی الامال بر ذکر شد

ابو جعفر منصور چون این بد است برای محمد مکتوبی او در صبح و مسلم فرستاد. او را مان داد، محمد مکتوب و را جو بی شانی نوشت و در آخر نامه رقم کرد که تو را کدام امان است که ترس عوفیه داشتی؟ آیا مانی است که به بن هبیه دادی؟ یا مانی است که به عمرو بن عبدالله بن عیسی دادی؟ یا مانی است که ابومسلم را با آن حم سبده ساختی؟ یعنی بر مان تو چه اعتماد است چنان که این سه بد را امان دادی و به مقتضای امان حم د عمل نکردی.

ثانیاً ابو جعفر او را مکتوبی فرستاد و بوحی از دو حسب و حسب طریق معارضه سپرد، و این مختص را گنجایش ذکر آن مکاتیب نیست طابین رجوع کند به تذکره سبط و غیره.<sup>۱</sup>

و چون منصور مایوس گشت از آن که محمد به طریق مسلم و صبح در آید، لاجرم عیسی بن موسی بر دروازه و ونهید خود را به بنهیر جنگ محمد در مان داد و در باطل گفت هر که م کشته شود با کی مدارم، چه آن که منصور طالب حیات عیسی بود به سبب آن که سقاح عهد کرده بود که بعد از منصور، عیسی حبیبه باشد و منصور از خلاف او کراهت داشت.

پس عیسی با چهار هزار سوار و دو هزار پیاده به دفع محمد پیروز شد و منصور او را گفت که او را دفعه قبل بر قتال او را امان یده نا شاید بدو قنال او سر دو اصحاب ما در آورد.

عیسی کوچ کرد تا به «فید» که نام مری است در طریق مکه رسید، گندی به سوی حماعی اصحاب محمد نوشت و یشاق را در طریق یاری محمد پراکنده کرد و محمد چون مطلع شد که عیسی به دفع و پیروز شده در تهیه جنگ بر آمد و حدهای بر دور مدینه کش و در ماه رمضان بود که عیسی با لشکر خود وارد شدند و دور مدینه را احاطه کردند.

سبط بن جوزی روایت کرده که چون لشکر منصور بر مدینه احاطه کردند،

<sup>۱</sup> بر نگاه کنید به تاریخ التواریخ سال ۱۱۸ هجری قمری ص ۲۳۸.

محمد را هفتی بود چنان که جریده اسامی کسانی که با او بیعت کرده بودند و او را مکانیه نموده بودند بسوزاند، پس نامه‌های ایشان را سوزانید آن گاه گفت الاک مرگ بر من گوارا است اگر این کار نکرده بودم هر آینه مردم در بلای عظیم بودند، چه آن که اگر آن دفتر به دست لشکر منصور می‌رسید بر اسامی کسانی که با او بیعت کرده بودند مطلع می‌شدند و ایشان را می‌کشتند

و بالجمله، عیسی پیامد و بر سلع که سم جبلی است در مدینه - یاسناد و عدا کرد که ای محمد، ز برای تو امان است محمد گفت که امان شما را و فایی نیست و مردم به عرت به از بدگانی به دست و این وقت لشکر محمد در دور او متصرف شده بودند و از صد هزار نفر که با او بیعت کرده بودند، سیصد و شانزده نفر با او بود، به عدد اهل بدر

پس محمد و اصحاب او غسل کردند و خطوط بر خود پاشیدند و ستوران خود را پی نمودند و حمله کردند بر عیسی و اصحاب او، سه دفعه ایشان را می‌هرم ساختند

لشکر عیسی اعداد کار کردند و به یک دفعه به تمامی بر ایشان حمله نمودند و کار ایشان را ساختند و ایشان را مقتول نمودند، و حمید بن قحطبه، محمد را شهید کرد و سرش را به برد عیسی برد و سب حواهر محمد و عاظمه دحشش جسد و را از خاک برداشتنند و در بقیع دفن نمودند، پس سر محمد را حمل داده به برد منصور بردند، منصور حکم کرد که آن سر را در کوفه نصب کردند و در بلدان بگردانیدند و مقتل محمد در واسط ماه رمضان سنه ۱۲۵ واقع شد، و مدت ظهور او تا وقت شهادتش در ماه و عهده روز بوده، و سین عمرش به چهل و پنج رسیده بود و فضل و در «حجاریت» مدینه واقع شد، چنانچه امیرالمؤمنین صواب الله علیه در احبار عیینه خود به آن اشاره فرموده بقوله **وَإِنَّهُ يُقْتَلُ عِنْدَ أَحْبَارِ الرِّثِثِ** <sup>(۱)</sup> ابو الفرج رویت کرده که چون محمد کشته گشت و لشکر او می‌هرم شدند،



این شخص که یکی از اصحاب محمد بود در ریدان رفت و ریاح بن عثمان ریدانیان منصور را بکشت و دیوان محمد را که مشتمل بر اسامی اصحاب و رجال او بود بسوزانید، پس از آن به مخالفت عباسیین پیروز شد و پیوسته کارزار کرد تا کشته شد.<sup>۱</sup>

و هم رویت کرده که گاهی که وی را بکشتند، چندان رحم و جرح بر سر وی وارد شده بود که ممکن نبود او را حرکت دهد، و مثل باران پخته و سرخ کرده شده بود که بر هر موضع از آن که رسد می‌بهدی مالتشی می‌شد.<sup>۲</sup>

ذکر مقتل ابوالهیم بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

#### معروف به قتل ماضری

در مروج الذهب مسعودی نگارش یافته که گاهی که محمد بن عبدالله محض داعیه خروج داشت، پادشاهان و فرزدان خود را در بلاد و مصر متفرق کرد تا مردم را به بیعت و بخواستند، از جمله پسرش علی و به مصر فرستاد و در مصر کشته گشت، و موافق روایت تذکره سبط در ریدان بمرد، و فرزند دیگرش عبدالله را به خراسان فرستاد بشکر منصور خواستند او را مأخوذ دارند، به بلاد سید گریخت و دو همداد جدا شهید گشت، و فرزند دیگرش حسن را به جانب یمن فرستاد او را گرفتند و در حبس کردند تا در حبس وفات یافت.<sup>۳</sup>

فقیر گوید که این کلام مسعودی است، بکن آن چه از کتب دیگر منقول است حسن بن محمد در روضة فتح در کتاب حسین بن علی بود و عیسی بن موسی عباسی او را شهید ساخت چنان که در کتاب منتهی در باب اولاد امام حسن علیه السلام به شرح رفت.

۱- مقاتل الطالبین ص ۱۸۶

۲- مقاتل الطالبین، ص ۱۸۲

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۶



و برادر محمد، موسی به بلاد جریره رفت، و برادر دیگرش یحیی به جانب ری و طبرستان سفر کرد، و آخر الامر به دست رشید کشته گردید. چنانچه در منتهی به شرح رفت، و برادر دیگر محمد، ادریس به جانب مغرب سفر کرد و جماعی را در بیعت خویش در آورد آخر الامر کس فرستاد و او را عینه بکشت پس از آن ادریس بن ادریس به حای پدر شست و بلد یثرب را به نام او مسمی کردند و گفتند بند ادریس بن ادریس و مقتل ادریس برادر منتهی گذشت

و برادر دیگر محمد، ابرهیم به جانب بصره سفر کرد و در بصره خروج کرد، و جماعت بسیاری از اهل فارس و هوار و عبیره و جمع کثیری از ریدیه و از معربه بعد ادیب و غیرهم با او بیعت کردند، و از طالبین عیسی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام بر با او بود منصور، عیسی بن موسی و سعید بن مسلم را بشکو بسیار به جنگ او فرستاد، در میان «یا حمیری» که در اراضی طلف است و در شش فرسخی کوفه واقع است. ابراهیم شهید کردند، و از شیعیان او از جماعت ریدیه چهارصد نفر و به قونی پانصد تن کشته گشت

و کیفیت مقتل ابوالهیم چنانچه در تذکره سبط مسطور است بدین نحو است که در روز غزه شهر شوال، به قونی شهر رمضان سنه ۱۲۵، ابرهیم در بصره خروج کرد و جماعی بی شمار با او بیعت کردند، و منصور میر در همین سال ابتدا کرده بود به بناء شهر بغداد، و در این اوقاتی که مشغول به عمارت بغداد بود او را خبر دادند که ابراهیم بن عبدالله در بصره خروج کرده و بر اهوار و فارس علیه کرده و جماعتی بسیار دور او را گرفته اند و مردمان میر به طوع و رعیب با وی بیعت می کنند و حتی چرخ و نحو می برادرش محمد و کشتن ابوجعفر منصور ندارد

منصور چون این بشنید، جهات روشی در چشمش تاریک گردید و از بناء شهر بغداد دست نمکشید و یک تاره ترک نداد و مضاجعت با سوان گفت، و سوگند یاد کرد که هیچ گاهی مردیک روان دروم و به عیش و لذت مشغول بشوم تا گاهی که سر ابرهیم را برای من آورند، با سر مرا به نزد او حمل دهد

و بالجملة هون و هوی عظیم در دل منصور پدید آمد، چه بر هیم را صد هزار تن لشکر ملازم یکاب بود و منصور به غیر از دو هزار سوار لشکری حاصر نداشت و عسکر و جیوش او در مملکت شام و افریقیه و حراسان منقرق شده بودند.

این هنگام منصور، عیسی بن موسی بن عقی بن عبدالله بن عباس را به جنگ ابراهیم فرستاد و از آن طرف بزرگوار ابراهیم فریخته کوفه ای شده از بصره به جانب کوفه بیرون شد، چه آن که جماعی از اهل کوفه در بصره به خدمت ابراهیم رسیدند و معروف وی داستند که در کوفه صد هزار تن انتظار مقدم شریف نور دارند، هرگاه به جانب ایشان شوی جانهای خود را نثار رخت کنی.

مردمان بصره ابراهیم را از رفس به کوفه مانع گشتند، لکن بعضی ایشان سعید بن ابی طالب را به جانب کوفه شد.

شانزده فرسخ به کوفه مانده در ارض طلف معروف به «یا حمیری» نالای شد و پس از و عسکر منصور، پس دو لشکر از دو سوی صف آراست و جنگ پیرو شد، لشکر ابراهیم بر لشکر منصور ظفر یافتند و ایشان را هریم دادند.

و به روایت ابوالفرج، هریمتی شیع کردند و چنان بگریختند که اوائل لشکر ایشان داخل کوفه شد.

و به روایت مذکوره، عیسی بن موسی که سیه سالار لشکر منصور بود با صد تن از اهل بیت خویش و خواص خود پای اصطبار محکم نهادند و از قتل رو بر نداشتند و نزدیک شد که ابراهیم بر بشار طفر یابد و ایشان را به صحرای عدم راند، که ناگاه در صفای جنگ تیری که می آن معلوم بود و هم معلوم نگشت که از کجا آمد بر ابراهیم رسید، ابراهیم از است بر زمین افتاد و می گشت.

«و کان امر الله قدرأ مقدوراً أرذنا أمراً و أراد الله غیره»<sup>۱۶</sup>

و ابوالفرج روایت کرده که مثل ابراهیم گاهی بوده که عیسی بر پشت به معرکه کرده بود و دوار می نمود، ابراهیم را گرمی و حرارت معرکه به تعب اهکده بود،

تکمه‌های قبی خود را گشود و جامه بر سینه بار کرد تا شاید کس سورت حررت کند، که ناگاه ببری مشوم از رمی عبد معلوم برگودی گنوی وی آمد ابراهیم بی احتیاط دست به گردن اوست در و د، طایفه زندیه که ملازم رکاب او بودند دور او را احاطه کردند، و به روایت دیگر بشیر، حال او را بر سینه خود گرفت (۱)

و بالجملة، به همان بیر کار ابراهیم ساخته شده و جات کرد، صاحب عیسی نیز از فرار برگشتند و بنور حرب ابروخته گشت تا گاهی که نصرت برای لشکر منصور شد، و لشکر بر هیم بعضی کشته و بعضی به طریق هریمت شدند و بشیر و حال نیز مقتول شد

آن گاه اصحاب عیسی سر بر هیم را بردید و به مرد عیسی بردند و عیسی سر به سجده نهاد و سجده شکر به حای آورد و سر را بر برای منصور فرستاد و قتل ابراهیم در وقت ارتقا بهار از رور دوشنبه دی حجه سنه ۱۴۵ واقع شد و به روایت ابونصر بخاری و سبط ابن جوزی در بیست و پنجم دی صعبه رور دحو الارض واقع شد، و مسین عمرش به چهل و هشت رسیده بود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اختیار عیبیه خود از مال ابراهیم خبر داده، در آن جا که فرموده «بِأَخْرَى يُقَاتِلُ يَشَأُ أَنْ يَظْهَرَ، وَ يُقَهَّرُ بَعْدَ أَنْ يَظْهَرَ»

و هم دو حو او فرموده «يَأْتِيهِ سَهْمٌ»<sup>۲</sup> غَرَبٌ يَكُونُ فِيهِ مِثْلُهُ هِيَائُؤَمَسَ الرَّامِي، شَلَّتْ يَدُهُ، وَ وَهَنَ عَضُدُهُ»

و نقل شده که چون لشکر منصور میهم شدند و حیر به منصور بردند، جهان روشن در چشمش نزدیک شد و گفت «أَتَيْتُ قَوْلُ صَادِقِهِمْ، أَيْسَ لُغْبُ الْعُلَمَاءِ وَ الْعُتْبَانِ؟» پس چه شد قول صادق بی هشتم که می گفت که دکان بی عباس با خلافت باری خواهد کرد؟ و کلام منصور اشاره است به حیرات حضرت

۱ - مقاتل الطالبین ص ۲۳۱

۲ - سهم قرب الهی، سهم دایه (مولف علیه السلام)

صادق علیه السلام از خلافت بی عباس و شهادت عبدالله و پسران او محمد و ابراهیم و پیش از این نیز دانستی که چون بی هاشم و بی عباس در «ابواء» جمع گشتند و با محمد بن عبدالله بیعت کردند، چون حضور صادق علیه السلام وارد شد رأی ایشان را منصوب نکرد و فرمود: خلافت از برای سقاح و منصور خواهد بود و عبدالله و محمد و ابراهیم را در آن بهره‌ای نیست و منصور ایشان را خواهد کشت، من حضرت آن روز دل بر خلافت بست ناگاهی که اذواک کرد، و چون می‌دانست که در حضرت جریه صادق سخن نگوید، این هنگام که هر یک لشکرش مکتوف افتاد در عجب شد و گفت: خبر صادق ایشان چه شد؟ و محب منصور گشت که زمانی دیر نگذشت که خبر شهادت ابراهیم بدو رسید و سر ابراهیم را به برد او حمل دادند و در پیش او نهادند، منصور چون سر ابراهیم را نگریست سخت بگریست چندانکه اشکش بر گونه‌های او سر جاری شد و گفت: به خدا، موگند که دوست داشتم که کار تو بدین جا منتهی شود

و از حسن بن رید بن حسن بن علی بن بی طالب علیه السلام مروی است که گفت: من در مرد منصور بودم که سر ابراهیم را در میان سپری گذاشته بودند و به برد وی حاضر کردند، چون نگاه من بر آن سر افتاد عصبه مرا فرو گرفت و جوشش گریه ده حلق مر بست و چندان مقلب شدم که نزدیک شد صدا به گریه بلند کنم، لکن خودداری کردم و گریه سر ندادم که مبادا منصور ملتفت می‌شود، که ناگاه منصور روی به من آورد و گفت: یا ابراهیم، سر ابراهیم همین است؟

گفتم: بی یا امیر، و من دوست می‌داشتم که اطاعت تو کند و کارش بدین جا منتهی شود (۱)

منصور پسر موگند یاد کرد که من هم دوست می‌داشتم که سر در طاعت من در آورد و چنین روی را ملاقات سعید، لکن او در خلافت بیرون شد و حواس من سر هر گهر چنان افتاد که سر او را برای من آوردند

پس امر کرد که آن سر را در کوفه آویختند تا مردمان بپیر او را مشاهده نمایند، پس در ربیع را گفت که سر ابراهیم را برای پدرش به دندان برد، و بیع آن سر را گرفت و به دندان برد، عبدالله در آن وقت مشغول نماز بود و توجه و به جانب حق تعالی بود او را گفتند که ای عبدالله، سر را سرعت کن و تعجیل نما که تور چپری در پیش است، چون عبدالله سلام نماز برد نگاه کرد، سر فرزند خود براهیم را دید سر را بگیرد و بر سینه چسباند و گفت

«رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ وَاهْلًا بِكَ وَ سَهْلًا، لَقَدْ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مِثَاقِهِ»

ای نور دیده من ابراهیم، خوش مدی، خدا تو را رحمت کند هر چه نویی از آن کسانی که خدا در حق ایشان فرموده.

«الَّذِينَ يُؤْتُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُصُونَ الْمِثَاقَ» (۱) (الآیة)

ربیع، عبدالله را گفت که ابراهیم چگونه بود؟ فرمود چنان بود که شاعر گفته

لَقَدْ كَانَ عَجَبًا مِنَ النَّاسِ سِيقَهُ (۲)

و یَكْفِيهِ سَوَابِ أَنْ يَأْتِيَ - خ ل) الذُّنُوبُ اجْتَابَهَا

آن گاه به ربیع فرمود که به منصور بگو که ایام سختی و شدت ما به آخر رسید و ایام نعمت تو میر چسب است و پیمانه خواهد ماند و محل ملاقات ما و تو روز قیامت است و خداوند حکیم، ما بین ما و تو حکم خواهد فرمود

ربیع گفت وقتی که بن رسالت را به منصور رسانیدم، چنان سکستگی در و بدیدار گشت که هیچ گاهی او را به چنین حال ندیده بودم

و بسیار کس از شعراء معتمد و ابراهیم را مرثیه گفته اند، و ذیل شعر حق بنیر در قصیده نالیه که جماعی از اهل بیت رسول ﷺ را مرثیه گفته اشاره بدیشان نموده چنان که گفته

قُبُورٌ بِكُوفَانٍ وَ أُخْرَى بِطَبِيقَةٍ وَ أُخْرَى بِفَتْحٍ بَالٍ صَوَابِ

۱- سورة رعد آیه ۷

۲- غنیه

و أُخْرَى يَارِضُ الْحَوْرَ جَانِ مَحْلَةٍ وَ قَسِيرُ بِيَاخْمَرِي لَدَى الثَّرِيَّاتِ

و ابراهیم را بسجده قوی و یارویی توانا بوده، و در غیور علم صاحب مقامی معلوم بوده

و گاهی که در بصره پوشیده می‌ریست در سرای مفضل [بر محمد] صبی بود و از مفضل کتبی طلب نمود که با او انس گیرد، مفضل دو اویس اشعار عرب و به نزد آورد و او همان قصیده را آنها برگزید و ازید کرد، و بعد از قتل او مفضل آن قصیده را جمع کرد و مفضلیات و اخبار اشعراء نام کرد.<sup>۱</sup>

و مفضل در روز شهادت ابراهیم، ملازمت رکاب او را داشته و شهادتهای بسیار از ابراهیم و شاعری چند از او نقل کرده که معام، اگر مجایش را که آن نیست

و ابراهیم گاهی که خروج نمود و مردم با او بیعت کردند، به عدالت و سیرت نیکی با مردمان فتار می‌گرفت، و گفته شده که در واقعه «با حمیری» شبی در میان لشکر خود طوف می‌کرد، صدای سار و عسار ایشان شنید، هم و عم و را فرو گرفت و فرمود گمان نمی‌کنم لشکری که این گونه کارها کند ظفر یابند.<sup>۲</sup>

و جماعت بسیاری از اهل علم و بخت دار با ابراهیم بیعت کردند.<sup>۳</sup> و مردم را به یاری او تحریص می‌نمودند، مانند عیسو بن یزید بن علی بن الحسین علیّه السلام و یحیی و رجال، و سلام بن ابی واصل، و هارون بن سعید قهیه با جمعی کثیر از بنوه و اصحاب اصحاب و تابعین او، و عبّاد بن منصور خاصمی بصره، و مفضل بن محمد، و یسعر بن کدّام و غیر ایشان

و نقل شده که اعمش بن<sup>۴</sup> مهران مردم را به یاری ابراهیم تحریص می‌کرد و می‌گفت اگر من اعمی بودم خودم نیز در رکاب او بیرون می‌شدم.<sup>۵</sup>

۱- نگاه کنید به ابالی قالی ج ۲، ص ۶۳ فهرست ابن کثیر، ص ۲ و مقاتل الطالبیین ص ۲۹

۲- تذکره الخواریص ص ۲۲۵

۳- مقاتل الطالبیین ص ۴۴

۴- عبّاد بن منصور عامی (م ۹۳) است.

۵- در سندی الامال ذکر شده و این را نیز ذکر کرده

## [ابو حنیفه]

و ابو حنیفه ر در حق محمد و ابراهیم عقیدتی استوار بود و مردم ر به بیعت با ابراهیم ملّوی می داد و می گفت شهید دور ه ابراهیم مانند شهید عروه بدر است یا او می گفتند اگر چنین است چرا خود به یاری و سعی روی؟ می گفت ما نافع مردم مردم من است

آورده اند که عجوړه ای برد ابو حنیفه آمد و گفت تو فتوی دادی پس من را به خروج یا ابراهیم، و او رفت و کشته شد ابو حنیفه گفت کاشکی به جای فرزند تو من بودمی

و روایت شده که گاهی که ابراهیم به با حصری ا به جنگ عیسی میرا شد، ابو حنیفه برای و مکتوبی فرستاده، در جمله نوشته شده بود که گاهی که سپاه حصر و دیدار کردی و ظفر جسمی کار به پشان چنان کن که پدرت عیسی علیه السلام صعبین کرد، مدبر و یکنش و محروح ر رنده نگذار، و چنان مکن که پدرت در جنگ جمل کرد، چون که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل لشکر را فرمان داد که حسنگان ر رحمت نکند و مهربان ر تعاقب نمایند و از احد مال و سبی عیان معقبین دست باز دارند.

این مکتوب به دست منصور افتاد بر ابو حنیفه سخت حشمتی شد، ناگاهی که امر کرد او را از کوفه به بغداد حرکت دادند، و در پایان کار او ر رهبریداد و یکشت، و قبر او در بغداد در مقبر حیرن واقع است، و هاتش در سنه ۱۵۰ در ماه رجب اتفاق افتاد، و در روز قوت او شاهنوی متولد شد.

در زمان سلاطین سنجوقیه سنه ۴۵۹ بر قبر او قبه و یارگاه بنا کردند، و اسم او معانی بن ثابت بن روحی است، و بدان که و یکی از ائمه اربعه علی است اسم و در برد ایشان ملقب به امام عظم است، پس حرمت و را نگاه داشتند و مضاعف مسیر برای او نگاهشتند. حواص می نماید که ما به چند کلمه در آن اشارت کنیم ناگهان

نکشد که ذکر این کلمات در موضوعات ووافض است

فَقَدْ رَیْبُ لَابِرَارٍ لِّلْزَمَحْشَرِ هِیَ یَابُ الْعِلْمِ مِنْهُ قَدَالٌ قَالَ یُوسُفُ بْنُ اِسْبَاحِجٍ رَدُّ  
ابو حنیفه علی رسول الله ﷺ اِنْ عَصَاهُ حَدِیثٌ اَوْ اَكْثَرُ  
قِیلَ بِمِثْلِ مَا ذَا؟

قال قال رسول الله ﷺ للعلم من سحاب و للزاج من سحاب  
قال ابو حنیفه لا اجعل من سحاب بهیمة اكثر من سحاب المؤمن  
و اشعر رسول الله ﷺ و اصحابه المؤمن قال ابو حنیفه الاشعار مثله  
و قال ﷺ: البعان بالخیار ما لم یفترقا قال ابو حنیفه اذا و جب التبع و لا حیار  
و كان ﷺ یفرع بین سائبه اذا اراد سقراً و افرع اصحابه و قال ابو حنیفه انفرعة  
قصار<sup>(۱)</sup> انتهى

و عن الغزالی انه اجاز ابو حنیفه وضع الحديث علی وفق مذهبه<sup>(۲)</sup>  
و عن یوسف بن اسباح قال ابو حنیفه لو اذركم رسول الله ﷺ لاحد بكثیر من  
قولی<sup>(۳)</sup>

و عن تاریخ بغداد، قال شعبه كث من ثواب حیر من ابی حنیفه  
و عن الشافعی، قال نظرت فی کتب اصحاب ابی حنیفه فإذا بهی مأذ و ثلاثون ورقة  
خلاف الكتاب و السنة<sup>(۴)</sup>

و عن سفیان و مالک و حنابل و الأوزاعی و الشافعی قالوا ما و لد فی الاسلام اثنان  
من ابی حنیفه<sup>(۵)</sup>

و عن مالک قال فتنه ابی حنیفه أصره علی الأکبه من فتنه انیس<sup>(۶)</sup>

۱- تاریخ الزمان ج ۲ ص ۱۶۷-۱۶۸

۲- الاربعین ص ۶، ۴- منی النفال ص ۳۶۷، به نقل از المستوفی

۳- تاریخ بغداد ج ۲ ص ۳۸۷

۴- الاربعین شهرابی، ص ۶۴۲

۵- تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۳۹۶، کتاب الاستیعاد، ص ۱۵۰

۶- تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۶



و قال غيره ما فتنة على الإسلام بعد الدجال اعظم من رأى ابى حبيبة  
و عن كتاب المأخول، بلغزالي، قال قالت ابوحبيبة فقد قلب الشريعة فظهر الباطل  
وشوش مسلكتها و غير نظامها و اردت جميع قواعد الشرع بأصل هدم به شرع مُحسِن  
المصطفى ﷺ و من فعل شيئاً من هذا مستحلاً فقد كفر و من فظف عثر مُستحق مسق  
انتفى (١)

و قد اشتهر عنه أنه كان يقول لو ان رجلاً عقد عى أمته و هو يعلم أنها أمه يَنْقُط عنه  
الحد و لحيق به الوالد، و كذا هي أخته و بنته  
و كذا لو أشجر عسالة أو حَبَّارَةً أو أشياهُمَا ثُمَّ رَطَّهَا وَ حَمَلَتْ مِنْهُ  
و إذا لفت على أخيه حريرة ثُمَّ أُولِجَهُ فِي قُبُلِ امْرَأَةٍ، لَمْ يَكُنْ رَابِئاً وَ لَا يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ  
و لكن يدع بكلام غريب

و يقول إن الرجل إذا يتلوط بعلام فوقه لم يجب عليه الحد و لكن يدع  
و يقول إن شرب الشيد المُنْكَرِ حلالٌ  
إلى غير ذلك مما لا يناسب المقام ذكره  
و سيجيء بعد ذلك كيفية الصلاة بعده  
و أم صلته بالزنى و القناس و رده على رسول الله ﷺ هي كثير من الأحكام فيمت  
لا يخفى

و من لطائف الحكايات ما نُقل عن السيد المُحدث الجريدي رحمه الله تعالى عن صاحب له أنه  
كان يتوضأ، فلما مسح رجليه نظر فإذا واحد من طغاتهم فوق رأيه فبادر إلى غسل رجليه  
فقال له كيف مسح أولاً و غسلت ثانياً؟  
فقال نعم يا مولانا هذه المسألة من مسائل الخلاف بين الله شيخانه و بين مؤلانا  
ابى حبيبة قال الله (نعالي) «و امسحوا برؤوسكم و أرجلكم إلى الكعبين» (٢) و قال  
ابو حبيبة يجب غسل الرجلين فتسخت حواف من الله و غسلت حواف من السلطان، فضحك  
الرجل و حلى عنه

١ - انتهى المقال، ص ٣١٧ به نقل از المأخول

٢ - سورة مائدة - آية ٦

## [محمد بن اسحاق]

و در ایام منصور سده ۱۵ محمد بن اسحاق بن یسار صاحب مفازی و سیم، در  
 تعداد وفات کرد و بن اسحاق مفازی را در ۴ حیره ۱ به جهت منصور تعصیف کرد  
 و ما بین او و مالک بن انس مسافرتی بوده، و مالک در حدیث او گفته «و ما  
 ابن اسحاق، انما هو دجال من الدجاجلة، نحن أخرجه من المدينة» و به همین جهت  
 بحاری از کتاب او در صحیح خود نقل نکرده، و هکذا مسلم مگر یک حدیث دو  
 رجم

## [معن بن زائدة]

و در سده ۱۵۱ یا یک سال بعد معن بن زائدة شیبانی<sup>(۱)</sup> در مدینه اقامت داشت به  
 دست خوارج مقتول شد و معن به کثرت خود و شجاعت معروف بوده، و سب  
 به ذهل بن شیبان می‌رساند

و در ایام بنی امیه با یزید بن عمر بن هبیره امیر عراقین مخالفت و آمیزش داشت  
 و چون دویست امویه به عباسیه سید و منصور یزید را بکشت، معن خود را پنهان  
 کرد و مدتی مسنور بود و از ترس خود را ظاهر نمی نمود، تا آن که صورت خود را  
 مدتی در آفتاب داشت تا رنگش سبزه شد، پس جبّه از پشم پوشید و تعبیر هیئت  
 داد و سوار بر شتری شد و به قصد بادیه از بغداد بیرون شد، چون از دروازه ۱ باب  
 حرب ۱ بیرون آمد، مودی سپه رنگ از پاسبانان ۱ باب حرب ۱ دیدن او را گرفت و بر  
 شتر او چسبید و گفت تو معن بن زائدة می‌باشی که منصور در طلب توست، کجا  
 فرار می‌کنی؟

معن گفت ای مرد من معن نیستم

۱ - نگاه کنید به وفات الامامین ج ۵، ص ۲۲۴ تاریخ بغداد ج ۱۲، ص ۲۲۵ معجم الشعراء مرزبانی ص ۳۲۴  
 اصلی مرتضی ج ۲۷۲، رها الادب ج ۲ ص ۱۹۱۶ طیف الشعراء ابن معز ج ۲ ص ۲۴۲

گفت من تو را خوب می‌شناسم

معن هر چه کرد خود را مستور دارد دید قائنده می‌کند، لاحرم عقد جواهری همراه او بود که قیمت بسیاری داشت آن عقد را به آن مرد سیاه داد و گفت ای مرد، منصور آن قدر به تو جایزه بخواهد داد اگر مر بیری برد او، بیک بن عقد جواهر را بگیر و مرا بدیده بگیر

آن مرد سیاه عقد جواهر را گرفت و تمناش کرد و گفت راحت گمی، قیمت من چند هزار دینار است و مواجب من در هر ماهی بیست درهم است لکن من این عقد را به تو بخشیدم و تو را راها کردم تا بدانی که دو دنیا سخی تر از تو هم پیدا می‌شود و تحب نکمی به عطاهای خودت

پس عقد جواهر را رد کرد و او را راه کرد

معن گفت مر شرمیده کردی و ریختن خوب من بهتر بود از این کار تو، و هر چه اصرار کرد که آن عقد را قبول کند نکرد، بالاخره معن فرار کرد و پیوسته مخفی بود تا ایوم هاشمیه که اهل حر سال بر منصور در «هاشمیه» کوفه ریختند و جنگ ما بین منصور و ایشان واقع شد، معن خود را ظاهر کرد و لثم بر صورت رده بود که کس او را نشناخت، و آمد در مقابل منصور و به حمایت او جنگ کرد و چنان رزم داد که دشمن منصور را شکست داد، و چون جنگ بر طرف شد منصور گفت تو کیستی؟

معن صورت خود را میکشوف کرد و گفت من آنم که در جستجوی من می‌باشی منصور او را نوازش کرد و جمعیت بخشید<sup>(۱)</sup>

و بالجمعه، معن به کثرت جود و سخا معروف بود و حکایات جود او معروف و مشهور است<sup>(۲)</sup> و پیوسته شعر قصه او می‌گردد و او را مدح می‌نمودند و صله و حدیره می‌گرفتند، و شاعران مروان بن ابی حفصه بوده که بسیار شعر در مدح او

۱- وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۲۲۵-۲۲۷

۲- نگاه کنید به المساجد من صلالة الجواد از توحی ص ۹۷، ۹۸، ۹۹ و ۲۲۶-۲۵۲

گفته، و بهترین قصاید مروان قصیده لایمیه است که در مدح معن گفته و مال بسیار  
صدقه گرفته و در جمله اشعار آن قصیده این یک بیت است

عَجِبْتُ لَا هِيَ الْقَوْلُ حَتَّى كَانَتْ حَرَامٌ عَلَيْهِ قَوْلٌ لَا حِينَ يُمْنَلُ

و بعد از قتل معن، جماعتی از شعر او، موشیه گفتند، از جمله حسین بن مطیر  
در مرثیه او گفته

أَلَسْنَا عَسَى مَعْنٍ وَ قَوْلًا لَلنَّهْرِ سَقَنَكَ الْعَوَادِي فَرَزْنَا ثُمَّ مَرِيعًا  
فِيَا قَبْرِ مَعْنٍ كَيْفَ وَارِثُ جُودٍ وَ قَدْ كَانَ مِنْهُ الْبَرُّ وَ اقْبِرْ مَرِيعًا<sup>۱</sup>

و بهرین مرثیه که برای معن گفته شده مرثیه مروان بن ابی حصه است و آن  
قصیده عذیل است از جمله این سه بیت است

وَ كَانَ النَّاسُ كُنُفُ لَمَعٍ إِلَى أَنْ دَارَ حَسْرَتُهُ عِيَالًا  
وَ قُلْنَا أَيْنَ تَزْجَلُ بَعْدَ مَعْنٍ وَ قَدْ ذَهَبَ الثَّوَالُ فَلَا تَوَالًا  
وَ لَا بَلَقَتْ كُلُّ ذَبِي الْعَلَا يَمِينًا مِنْ يَدَيْهِ وَ لَا شِمَالًا

و در سنه ۱۵۴ اوعصرو، رباب بن العلاء که یکی از قره صبه است و مردی دیب  
بوده، در کوفه وفات کرد و اختلاف بی اسمه علی احد و عشرین قولاً و کان امام اهل  
البصرة می علم القراته و النحو و اللغة و ایام العرب قبل کساند دهانده ملاً بیته الی  
السلف، ثم تسنك فأحرقها، و کان من أشرف العرب مدحه للفرزدق و وقفه یحیی بن  
معین و هیره و کان نقش خاتمه

وَ إِنَّ أَمْرَهُ دُجَاءٌ أَكْثَرُ هَمٍّ تَسْتَبِيكَ مِنْهَا بِحَبْلِ غُرُورٍ  
وَ مِمَّنْ قَرَأَ عَلَيْهِ عَبْدُ الْمَلِكِ الْأَصَمِيُّ وَ حُكِيَ أَنَّهُ سَأَلَ عَنْهُ عِي الدَّيَّحِ اسْمَاعِيلُ أَم

۱- هذه المضمون قد تكرر في اشعار الشعراء و اسن ما قبل فيه فون الفرزدق في القصيدة المعروفة بين الفريقين في  
مدح مولانا علي بن الحسين عليه السلام

ع قال « لا قط » إلا في شهنه قولاً للشهيد كاتب اسمه

المؤلف

اسحاق؟ فقال: «أصمِعْ أَيْنَ ذَهَبَ عَقْلُكَ، وَ مَتَى كَانَ إِسْحَاقُ بِمَكَّةَ؟ وَ إِنَّمَا كَانَ بِمَكَّةَ  
 إِسْمَاعِيلُ وَ هُوَ بَنَى الْبَيْتَ مَعَ أَبِيهِ وَ النَّحْرُ بِمَكَّةَ لَا شَكَّ فِيهِ  
 وَ دَرَسَهُ ۱۵۷ عبد الرحمن بن عمرو معروف به رزاعی<sup>۹۱</sup> اعلم هل شام در بیروت  
 وفات کرد و «اوزاع» قریه ای است به دمشق

\* \* \*



۹ - درباره اوزاعی نکه المعارف ص ۲۹۷، حقه الاویاد، ج ۲، ص ۱۲۵ و کتاب مقامات العلماء بین یدی الخلفاء و

الامراء از عزالی ص ۸۹

### ذکر ایام خلافت مهدی عباسی

#### محمد بن عبدالله المنصور

در سابق گذشته که در روز ششم دی حجه سنة ۱۵۸ در طریق مکه مرگ منصور رسید. شو هماله روز پنج از مردم برای محمد پسرش بیعت گرفت و محمد در بغداد بود. چون خبر خلافت پدر رسید بعد از دو روز به شیر رفت و خطبه خواند و از مردم بیعت گرفت، عامه مردم با او بیعت کردند.

ولادت مهدی در سنة ۱۲۷ بوده و در سنة ۱۶۷ از بغداد به بلاد دیور، کوچ کرد برای این که وصف ماسیدان<sup>۱</sup> را به طیب اب و هوا شنیده بود و در قریه اربین<sup>۲</sup> در بیست و شصت محرم سنة ۱۶۹ وفات او در مسجد هارون رشید بر او نماز گذشت و او را در همانجا به خاک سپردند. مدت خلافتش ده سال و یک ماه و نیم و مسیر عمرش به چهل و سه رسیده بود.

دمبری و خبر او گفته اند که وفاتش به سبب آن شد که سم آری بر مس بود است و دودش گرفت و او را به در حراته بکوفت و از صدمت آن هلاک شد<sup>(۳)</sup> و بعضی دیگر گفته اند که یکی از کیرکان او برای قهر خود طعامی مسموم کرده بود که او را بکشد، مهدی ندانسته از آن طعام بخورد و بمرد<sup>(۴)</sup> و از برای او سریری نیافسند که او را

ظاهر این کلمه ده باشد که در ده فرسخ میسند و اصل ماسیدان ماسیدان بوده و مشتق از چند معنی بوده که صلاً آن بلاد خرابه مدینه و در طریق سیرکان در حدود کله بوده است. مؤلف

<sup>۱</sup> تاریخ بغداد ج ۵ ص ۱۲، الوافی بالوفیات ج ۲۷ ص ۳، تاریخ طبری ج ۱۸ ص ۱۶۹ تاریخ یعقوبی ج ۲

ص ۲۲۲

<sup>۲</sup> نگاه کنید به الجوهر النیسر، ص ۱۶۶

حمل دهد، لاجرم او را بر روی درخت نهادند و درویش گردید و او را دوش نمودند.<sup>۱</sup>  
و دمیری گفته که مهدی مردی خود و خوش خلق و ممدوح و رعبه شناس  
بوده.<sup>(۲)</sup> و گفته شده که پدرش صد هزار هزار درهم و شصت هزار هزار دینار در  
خزائن داشت، مهدی آن اموال را بر مردم بخش کرد و نقل شده که شاعری را صد  
هزار درهم جایزه داد.

و در مروج الذهب است که حیران روحه مهدی و مادر هادی و رشید در خانه  
مهدی مربیتی و قبیح و مملکتی مسیح داشت، و قهات اولاد خلفاء و بنات بی هاشم به  
جمعگی در خدمتش بودند، و در میان ایشان ریس دختر سیماک بن علی از همه  
قرنیش بالاتر بود، چه آن که مهدی حیران را گفته بود که ریس پیره را دانستی  
است از او کس آداب و اخلاق کن

روزی حادمه آمد و گفت بی صاحب حسن و جمان با لباسهای کهنه ادن  
دخول می طلبد و از گفتن نام خود مضایقه دارد

حیران گفت: او را بپوشان، چون داخل شد می دیدند در نهایت کمال و جمال  
با ربانی فصیح و بیانی مسیح با لباسهای کهنه و از گفتند که یوکیسی؟ گفت: من  
قرینه رب مروان بن محمد می باشم که روزگار مرا چنین کرده، و به حده سوگند که  
این لباسهای کهنه که در بر دارم از خودم نیست و به عاریت گرفته ام و پسک به بود  
شم آفتم تا شاید در حجاب شما داخل شوم

حیران از این حال رفتی کرد و بگریست و ریس، قرینه را گفت که یاد می آوری  
روزی را که بر همین بساط نشسته بودی در حرات؟<sup>(۳)</sup> و من بر تو داخل شدم و از تو  
خواستیم که جثه ابرهیم الامام را به من واگذاری و او را به خاک سپارم، هر  
محسن خود بیرون کردی و گفتی که رها را بر آری مردان چه کار است؟

۱- حیات الحیوان دمیری، ج ۱، ص ۱۱۲

۲- بزرنگاه کتبه به، دین الاسلام، ج ۱، ص ۱۲ و الجواهر النجیه، ص ۱۲۳

۳- سران، شهری است بزرگ و مشهور و مراد موصی و شام و مرکز صانها بود، است. معجم البلدان

مهریه گفت همین جانب بد ما بود که کار ما را به اینجا رسانید و روزگار ما را  
سیاه کرد، این بگفت و گریان بیرون آمد، و این آیت مبارک را خواند

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ مَثَٰلَ مَطْمَئِنَّةٍ يَأْتِيهَا رِزْقٌ رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ  
بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»<sup>(۱)</sup>

خبردار به بعضی از کبریا خود اشاره کرد که مهریه را بیرون در یکی عمایه<sup>(۲)</sup>  
جای دهد و لباس و حال او را تغییر دهد و با او احسان کند

و چون مهدی داخل شد و حکایت مهریه را برای او نقل کردند، بسیار گریست و  
با حیران گفت به خدا قسم اگر چنین بکرده بودی دیگر با تو تکلم نمی کردم، و اگر  
زیست پیره را و برگ رها نبود دیگر با وی سخن نمی گفتم، و امر کرد کسیرکی را که  
بیرون سلام مر به مهریه برسان پس مهریه را نزدیک طمید و بر حسب کرد و مهله او  
را بلندتر در مهله زیست نمود<sup>(۳)</sup>

و مهریه بی فصیح اللسان بود و راه کلام را بر زبان بسته بود، و در پیام مهدی و  
هادی و معدری را یام شنیده بود آن گاه وفات یافت و در این اوقات حلقه او  
را با رهای بی هاسمی فرو می گذاشتند و احترام و احترامی می داشتند، و  
خبر را از کسیرکی بود عنبه نام، ابوالعناهیة<sup>(۴)</sup> شاعر، عاشق او سده بود و اشعار او  
در عشق عنبه و نواز قصابی او با عنبه در مال مهدی و هادی و شید بسیار است  
و لکن عنبه به هیچ وجه او را نمی خواست

و در زمان رشید چندین ابوالعناهیة اظهار شوق با عنبه کرد که رشید را دل  
مسوخت و خواستگار عنبه شد که او را به ابوالعناهیة برویج کند، پس با جمله از

۱- سوره نحل (۱۶۶) آیه ۱۶۲

۲- جمع مقصوره

۳- درویش الذهب ج ۳ ص ۲۲۲-۲۲۵

۴- وی میرزا علی اسمعیل بن قاسم بن شویق بن کمال عتقی است نگاه کنید به وید الایمان ج ۱ ص ۲۶۹  
الافغانی ج ۲ ص ۲ تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۵، سیرات الذهب ج ۷ ص ۲۵، التمر والذخیر ص ۶۷۵، مستطاب  
من کتاب التمر ص ۳۹، مفقود دیوان ابوالعناهیة



خواص و خدم خود به منزل عتبه رفت به جهت خاطر ابوالعنه، و ب عتبه گفت که  
 من چیزی را تو خواهش می‌کنم گفت به من مطلق خویش . گفت نمی‌گویم مگر آن  
 که شرط کسی، که مثال کسی گفت هر چه فرمایی قبول است جز درویش ابوالعنه که  
 من برای قدرت قسم یاد کردم و بدر کردم که پیوسته به منم و هر چه به دستم آید  
 نصیبی کنم اگر مزاجت او را حیار کنم هاروب گفت حاجت من همین است، عتبه  
 گریه بسیاری کرد که مرا عفو کنید از این مطلب که من ب این بدر کرده‌ام نصی تو هم و  
 چندان گریست که هاروب بر حال او رفت کرد و عذر او را قبول نمود آن وقت  
 ابوالعنه ز وصال عتبه مأیوس گشت و از شعار و سب در اظهار تعلق به عتبه

يَا عَتْبَةَ مَالِي وَ لَكَ يَا لَيْتِي لَمْ أَرَكَ  
 مَلِكُنِي فَأَتَيْتُكَ مَا شِئْتُ أَنْ تَتَيْتُكَ  
 أَنَسْتُ لَيْتِي سَاهِرًا زَعَى سُجُومِ الْفَلَاحِ  
 مُتَرَشِّبًا جَنَّتِ الْعَصَى مُلْتَجِعًا يَا لِحَسَنِكَ<sup>۱</sup>

و ابوالعنه مردی شیرین زبان و فصیح اللسان و شاعری مجید بوده و ر  
 اشعار او است

إِنَّ أَحَاكَ الصُّدُوقَ مَنْ كَانَ مَعَكَ وَ مَنْ يُصِرُّ نَفْسَهُ لِيَتَفَعَلَكَ  
 وَ مَنْ إِذَا رَمَى الزَّمَانَ حَمَدَكَ شَتَّتْ شَمْلَ نَجْمِهِ كُنْ بِوَعْدِكَ<sup>۲</sup>  
 و به ایضا

الْمَرْءُ مَنِ تَأَخَّرَ مُدَّتِيهِ كَالْقَوْثِ يَبْقَى يَخْدُ جِدَّتِهِ  
 عَجَبًا لِنُتْبِهِ يُضَيِّعُ مَا يَخْتِاجُ فِيهِ الْيَوْمَ رَفْدَتَهُ<sup>۳</sup>  
 و به ایضا

سَهَبْتُ الْمَوْتَ فَمَا فَدَ سَيْتُ كَأَنِّي لَمْ أَرِ أَحَدًا يَفُوتُ  
 أَلَيْسَ الْمَوْتُ غَايَةً كُلَّ حَتَّى كَمَا لِي لَا أَبَادُ مَا يَفُوتُ

۱. مروج الذهب ج ۴ ص ۲۸

۲. مروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۹

۳. مروج الذهب ج ۴ ص ۲۶۹

و هم در مروج الذهب از فضل بن ربیع منقول است که روزی شریک بن عیدالله بن سنان بحمی بر مهدی وارد شد مهدی او را گفت که باید یکی از سه امر را اختیار کنی، یا منصب قضایب پیشه کنی، یا که ولادت مر حدیث و علم آموزی، یا آن که یک دفعه او طعام من بخوری

شریک اگر چه از هر یک از این سه امر ابا داشت لکن چاره ندید با خود نامی کرد و گفت خوردن طعام آسان تر است بر من از آن دو امر پس مهدی امر کرد طباح را که طعام پاکیزه عمل ورد، و الوانی از مع معبود با شکر طبررد و غسل درست کند، چون طعام را آوردند و شریک از خوردن آن باز شد، قلم به امر طعام، با مهدی گفت که «یا امیرالمؤمنین! لیس یفتح الشیخ بعد هذه الاكلة ایداً»

بعد از این صدام دیگر شریک رستگار نحو هد شد هرگز فضل بن ربیع گفته به خند، موگند که شریک پس از آن طعام، اختیار کرد معاذ بن عیسی را، و ولادت ایشان را تعلیم می داد، و متولی قضای ایشان شد<sup>(۱)</sup> و نقل شده که زمانی که مصور مهدی را در ری گذاشته بود شریک بن قضاوی را به جهت مداخلت او اختیار کرده و مهدی را گفته بود که او را تعلیم کند مکارم حلال و حرام و خیر و شر و قرأت اشعار را

شبی مهدی با سرفری گفت که می خواهم حکایتی برای من نقل کنی که بهجت و سروری برای من حاصل شود

سرفری گفت: «أصبح الله الأمير» نقل شده که یکی از ملوک حبیره را دو ندیمی بود که پیوسته با او بودند و از او معارف می نمودند، و آن ملک حاطه ایشان را بسیار می خواست، شبی آن ملک از کثرت نوشیدن شراب و استعمال به لهو و لعب عیش زایل شد، شمشیر کشید و آن دو ندیم را بکشت، چون صبح شد احوال ندیمان خود را پرسید گفت ایشان را دیشب بکشتی، سلطان از این کار خیلی در هم شد و

جوع بسیار کرد و به جهت مفارقت ایشان از طعام و شراب امتناع نمود، پس امر کرد ایشان را به خاک سپردند و بر قبرهای ایشان قیة ساختند و «قرین» نام نهادند و هر روز که هر که از آن جا بگذرد برای آن شو غیر سجده کند و هر که از سجده کردن آيا و امتناع کرد و ر بکشد<sup>۱</sup> بعد از آن که دو حاجت او را روا سازند، و این سبب لازمی شد در آن عصر که هر که از آنجا می‌گذشت برای قبر آن دو مدیم سجده می‌کرد

تا مدتی امر بدین موال گذشت، تا آن که روری «قصداری» که به فارسی گار گویند از آنجا عبور کرد به لباسهایی که برای شستن بر دوش خود حمل کرده بود و با و بود «مدقه» و آن آلتی است که جامه‌ها را با آن می‌گویند، موکتی «قرین» عصا را گفتند که سجده کن، ایاکرد او به نزد سلطان بردند ملک گفت چو سجده نکردی؟ گفت اینها دروغ می‌گویند من سجده کردم گفت بلکه تو دروغ می‌گویی و سجده نکردی، اینک دو حاجت بخواه و مهابی کشته شد بشو گفت اگر چنین است حاجت اوین من این است که از این «مدقه» برگردن ملک ریم ملک گفت ای جامه‌بازان، حاجی دیگر بخواه که بری تو به بری اهل بیت و عیالات تو مع داشته باشد

گفت حاجت من همین است که گفتم املک رو به ویراء کرد و گفت با حاجت این نادان چه کنم؟

گفتند چاره نیست، اگر دست از سجده برداری این عار و سنگ ست برای شما، البته باید شما معرم باشید بدانچه فرار داده‌اند گفت وای بر شما قصاص ببینید و بگویند چیز دیگر بخواهد گر چه نصف سلطنت مرا بخواهد قبول نمایید که مرا عاقبت «مدقه» او نیست

قصاص گفت جر آن که گردن ملک را بگویم چاره دیگر نیست و من چیزی دیگر نمی‌خواهم

ملک ناچار شد و بن به قصد داد، قصاص «مدقه» خود را به فوت بست کرد و چنان



برگردن ملک کوئید که بر روی زمین افتاد و عیش کرد و از صدمت آن بستری شد و تا یک سال مداو می کردند، به حدی که آب را به پیله به جلی او می کردند چو بهر شد و دانست که طعام و شراب خورد و به خای خود بشنید و حال فشار سؤال کرد، گفت او را محبوس کرده ایم، امر به حصارش نمود، چون حصارش کردند گفت حاجت دوم خود را بخواه که می خواهم تو را بکشم گفت حاجت دیگر من آن است که او پس «مدقه» به طرف دیگر گردن منک بگویم

منک چون آن بشنید چنان جرج و فرغ کرد که بر روی زمین افتاد و گفت ای نادان، چیری بخواه که تو را فایده رساند گفت همین است که گفتم

پادشاه به وزیر مشورت کرد گفتند باید قبول کرد، گفت وای بر شما، من مدت یک سال او محبوس آ، «مدقه» بستری بودم و این مرتبه خواهم مرد گفتند: ما دیگر چاره ندانیم

ملک چو چنین دید فشار گرفت آن رو که تو را زردید مرد من ای معنی گفتمی که من سحله کرده ام، اینها سحله نکردن شروع به من نسبت داده اند؟ گفت پلای من گفتم، لکن تصدیق من نکردید گفت الحال بگو تا بشوم آیا سحله کردی؟ گفت، پلای

پادشاه تا این بشنید از جای خود برجست و سرش را بیوسید و گفت شهادت می دهم که تو راست گویی در گفته خود و موکلین «عربین» دروغ گویند، الحال اختیار آنها را به تو گذاشتم و تو را امیر یشان نمودم

مهدی عباسی از شنیدن این حکایت چندان حنقید که پا بر زمین سایید و گفت احسب و او را سحله داد (۱)

و در یکم خلافت مهدی سنه ۱۵۸ وفات دهم بن هدیل فقیه صاحب ابو حنیفه واقع شد.

### [سعیان ثوری]

و در اول سنه ۱۶۱ سعیان بن سعید ثوری<sup>(۱)</sup> (به فتح مثلثه) مسلوب به ثوری تمیم<sup>(۲)</sup> در بصره وفات کرد  
شمیری گفته که سعیان از حل کوفه بود، و کسی را سؤال کردند از عثمان و عیسی،  
ثوری گفت که اهل بصره عثمان را تمصیل می دهند و اهل کوفه عیسی را<sup>(۳)</sup>  
گفتند تو هر چه مدهی؟

گفت من را حل کوفه هم بعضی قاتل به تمصیل علی علیه السلام می بایسم (انتهی)<sup>(۴)</sup>  
و نقل عن الثوری قال لقیْتُ الصادق جعفر بن محمد علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ يَا بَنَی رَسُولِ اللَّهِ!  
أَوْحَى فَقَالَ يَا سَعِيَانُ! لَا مَرْوَةَ بِكَ دُوبٍ، وَلَا أَخَ لَطُولِكَ، وَلَا رَحَةَ لِحَشْوِكَ، وَلَا  
سُرْدَدَ لِسِتِي وَالْأَخْلَى

فَقُلْتُ يَا بَنَی رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، بِرُثْنِي، فَقَالَ لِي يَا سَعِيَانُ! إِنَّ بِاللَّهِ إِن كُنْتَ مُؤْمِنًا وَارْحَمَ  
بِنَا فَكُنْ لِلَّهِ لَكَ تَكُنْ غَنِيًّا وَأَخْبِرْ مُجَاوِرَةً مَنْ جاورَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا وَلَا تَصْحَبِ الْفَاجِرَ  
فَيَكْلُمَكَ مِنْ مُجَوِرِهِ وَشَاوِرِهِ فِي امْرِكَ الدِّينِ يَخْشَوْنَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، إِنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَكَانَ  
عِيسَى قَالَ بَنِي الْإِسْلَامِ يَا بَنِيَّ! مَنْ يَصْحَبِ صَاحِبَ السُّوءِ لَا يَسْلَمْ، وَمَنْ يَدْخُلْ مَدَاحِلَ السُّوءِ  
يَهْتَمُ، وَمَنْ لَا يَنْتَبِهُ لِسَانَهُ يَأْتِمُ

و عن الثوری ایضاً، قَالَ لَنَا خَجَجْتُ فِي بَعْضِ السَّنِينَ أُرَدْتُ رِیَاةَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ،  
فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَكُلْتُ لَهُ مَالِي أَرَأَاكَ قَدْ اغْتَرَلْتُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سَعِيَانُ، فَسَدَ الزَّمَانُ وَتَغَيَّرَ  
الْإِخْوَانُ، وَتَغَلَّبَتِ الْأَعْيُنُ، فَرَأَيْتُ الْإِنْفِرَادَ اسْكَنَ لِلْفُرَادِ ثُمَّ قَالَ أَكْتُبْ  
ذَهَبَ الْفَرْدِ دَهَابَ الْإِنْسِ الْإِيَّاهِپ وَ النَّاسُ بَيْنَ مُخَانِلٍ وَ مُوَارِبٍ<sup>(۵)</sup>

۱- برای اطلاع بیشتر نگه دارید به وفیات، ج ۲، ص ۲۸۶، تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۵۱ تحت الاحزاب، ص ۱۸۸

۲- حیات العیون ج ۳ ص ۳۵۱

۳- مواربه یا هم درکنی کردن

يُسْمِعُونَ بَيْنَهُمُ الْمَوْتُةَ وَالْحَيَّةَ ۚ وَ قُلُوبُهُمْ مُخْشَوَةٌ بِسِقَايِ (۱)  
 ثم استزاده الثوري فَوَعظَهُ عَلَيْهِ - إِلَى أَنْ قَالَ - إِذَا تَطَهَّرْتَ عَلَيْكَ أَلْهَمْتُمْ قُلُوبَ لَاحَوْلَ وَ  
 لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. وَ إِذَا اسْتَبْطَأَ الرِّزْقَ فَصَبَّحَ بِالْإِسْتِغْفَارِ وَ عَلَيْكَ بِالْبَقْوَى وَ أَرْزُومِ الصَّبْرِ وَ  
 كُنْ عَلَى حَدِّهِ فِي أَمْرِ دِينِكَ وَ آخِرَتِكَ فَتَمَّتْ وَ انْصَرَفَتْ

و در احادیث عامیه روایات بسیار در مدح ثوری و شدت،<sup>۱</sup> و در روایت  
 کافی است که ثوری خدمت حضرت صادق علیه السلام سید در حالی که آن حضرت سوار  
 شده بود و اراده حای داشت، صفار عرصه کرد که حدیث فرموده را به حدیث  
 حقیقه رسول الله ﷺ در مسجد حیف، فرمود مهلت ده مرا تا بروم پی حاجت  
 خود و برگردم اب وقت حایت کنم، سفیان قبول نکرد و قسم داد آن حضرت اگر  
 فعلاً مرا حدیث کن، حضرت پیاده شد، سفیان گفت بفرم دردت و کاغذی هم  
 حاضر کن! حضرت فرمود آوردند آن گاه فرمود بنویس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خُطْبَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ

نَعَزَّ اللَّهُ عَيْدًا مَعَ غَالَتِي قُرْعَاهَا وَ بَلَّغَهَا إِلَى مَنْ نَمَّ يَنْفَعُ بِأَيْهَا النَّاسُ يُشْفَعُ الشَّاهِدُ  
 الْعَانِبُ قُرْبَ حَائِبٍ فَقَدْ لَيْسَ بِفَقِيرٍ وَ رُبُّ حَائِبٍ فَقَدْ إِلَى مَنْ هُوَ أَوْفَى مِنْهُ، ثَلَاثٌ لَا يَسْقُرُ  
 عَيْنُهُنَّ قَسْبُ أَمْرِ، مُسْجَمُ إِحْلَاصِ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَ النَّصِيحَةُ لِأَتَمِّ الْمُتَسَلِّمِينَ، وَ التَّوَرُّمُ  
 لِحِمَاةِهِمْ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمُ الْمُتَوَسِّلُونَ إِحْوَةٌ تَتَكَافَى بِمَاؤُهُمْ وَ هُمْ يَدُّ عَلَى  
 مَنْ بَوَاهُمْ يَسْمَعُ بِدَعْوَتِهِمْ أَذَاهُمْ

سفیان نوشت حضرت عرصه کرد آن گاه حضرت پی حاجت خود  
 رفت و سفیان برگشت، در بین راه مطالعه حدیث کرد و تفکری کرد در کلمه «و  
 النصيحة لأتَمِّ المسلمين» فهمید مراد، امیرالمؤمنین و اولاد اوست، همان وقت  
 کاعده را پاره کرد و دقیق خود گفت که این حدیث و کتمان کن و با کسی مگو (۳)

۱- المحدث القوية ص ۱۵۳، بحار النور ج ۴۷ ص ۶ مذكرة (۱) وید، ص ۱۵

۲- نگاه کنید به اصول کافی ج ۱، ص ۳ و ۳۹۲

۳- اصول کافی، کتاب العجده باب ما لا یسقط بالتحقیق لأتَمِّ المسلمين ج ۱ ص ۴۲ ح ۲

## [ابراهیم ادهم]

و سیر در سینه ۱۶۱ بدر قوی ابراهیم ادهم بلخی معروف و فات کرد و ابراهیم از رده پناه منوک و رؤساء ارباب سیر و سونوک منت و پس از آنکه در بلخ سبک و ریاست داشت ترک منک و دولت گفت و لباس فقر پوشید و به سیاحت و گردش در بلاد مشغول شد.

و بواسطه حکایت او بسیار است، و در مصیبت توبه و تبه او به اختلاف سخن گفته اند، بعضی گفته اند که روزی در قصر خود تماشا می کرد، مود نمیری را دید که در سایه قصر او شمع و کهنه ایانی یا خور داشت، یک قرص نان از آن آیدان بیرون آورد و بخورد و بر روی آن آبی افشامید و به راحت بخت و ابراهیم از خواب غفلت بیدار شد و با خود گفت هرگاه نفس انسان به پن صدراعدا فصاحت کند و راحت بختند، می این رخارف دبیری برای چه خواهم که جز زحمت و حسرت در وقت مردن نتیجه ندارد؟ پس یک باره ترک مملکت گفت و لباس فقر پوشید و از بلخ هجرت کرد.

و نقل کرده که روزی حواس داخل حمام شود، مرد حمامی چوب لباسهای بسیار کهنه در تن او دید و دست او را از مال دنیا نهی دید، او را به حمام راه نداد ابراهیم گفت واعضه، از برای کسی که ممنوع شود از دخول حمام بدون مال چگونه طمع دارد داخل شود در بهشت بدون طاعت و اعمال (۲۱۴)

و هم را او مسموم است که وقتی چند نفر از ابدال بر من میهمان شدند به ایشان گفتم مرا وصیت بالعه فرمایید تا از جدا برسم چنانچه شما خدا بر من دارید گفتند شش چیز تو را یاد می دهیم

اول آن که کسی که بسیار شد کلامش، پس طمع نکند در رف و نسب خود

۱- تذکره الاولیاء، ص ۲۲۲

۲- روح البیاض، ج ۱، ص ۲۰

دوم کسی که بسیار شد خواب او، پس طمع نداشته باشد در بیداری شب و  
هیام در لیل

سیم کسی که میرش او یا مردم بسیار شد، پس طمع نکند در خلوت عبادت  
چهارم کسی که اختیار کرد ظالمی را، پس طمع نداشته باشد در استعانت  
دین

پنجم کسی که عیبت و ذریع عبادت او گشت، پس طمع نکند که با پیمان در دین  
بیرون رود

ششم کسی که طالب رض و خوشنودی مردم است پس طمع نکند در رض و  
خوشنودی خدا

ابراهیم گفت چون تأمل کردم این موعظه را یافتم در آن صدم اولین و آخرین  
(۱)

و از مجمع البیان و غیره نقل شده که ابراهیم ادهم می‌گذاشت در بازارهای بصره  
که مردم نزد او جمع شدند و گفت ای ابراهیم حق تعالی در قرآن مجید فرموده  
«أَذْعَبِي لَكُمْ»<sup>(۱)</sup> و ما می‌خوانیم خدا را و مستحبات نمی‌شود دعوی ما،  
یوهیم گفت ای اهل بصره، این به چیست آن است که دهنی شما مرده است و در ده  
چیز گفتند آن ده چیز کدام است ای ابواسحاق؟

گفت اول آن که شایعید خدا را و او را نکرديد حق او را

دوم آن که قرائت کردید قرآن را و عمل به آن نکردید

سیم آن که ادعی کردید محبت پیغمبر را و دشمنی داشتید ولادت او را

چهارم آن که ادعا کردید عداوت شیطان را و با او موافقت کردید

پنجم آن که ادعا کردید محبت بهشت را و عمل و کاری نکردید برای آن

ششم آن که ادعا کردید قریب از آتش را و بدیهای خود را در آتش افکندید

۱- انعامه، ص ۲۲۶

۲- سوره طه، آیه ۶



هشتم آن که مشغول شدید به ذکر عیبهای مردمان و از عیوب خود عاجل شدید  
 هشتم آن که ادعای کردید بعضی دیار را و جمع کردید او را  
 نهم آن که قرار کردید به مرگ و نهی و استعدادی نکردید برای او  
 دهم آن که دهن کردید مردگان را و از ایشان عبرت نگرفتید، پس به این صیبت  
 مستجاب نمی شود دعای شما <sup>(۱)</sup>

و مضمون این کلمات از رسول خدا ﷺ روایت شده و شاید ابراهیم از کلمات  
 آن حضرت اخذ کرده باشد

و بالحمله، موادر و حکم ابراهیم بسیار و مقدم رگنجایش بیش از این نیست  
 و میر در سنة ۱۶۱ حماد عجزد شاعر وفات یافت و از او محضرمیین بوده و  
 محضرمی (به حاء و ضاد معجمین کمعظمی) شاعری را گویند که درک جاهلیت  
 و اسلام نموده باشد مانند نبید و نابغه، و لکن محاراً طلای می کنند بر آن که درک  
 دو دولت نموده باشد مانند حماد عجزد که درک دولت امویه و عباسیه نموده  
 و گفته شده که در کوفه سه نفر بودند مسمی به «حماد» و مرمی به رندقه و  
 الحاد حماد عجزد، و حماد بن یزید، و حماد راویه

و حماد راویه حماد بن ابی یعلی است که او نیز در بام مهدی به قومی در ایام  
 منصور سنة ۱۵۵ وفات کرد و او را حماد راویه می گفتند به جهت کثرت روایت او  
 اشعار شعر... و او اعلم مردم بود به ایام عرب و انساب و اشعار و اخبار ایشان، و  
 ملوک امویه و احترام می کردند وقتی در محضر وید بن یزید بود، ولید پرسید  
 برای چه تو را راویه می گویند؟

گفت برای آن که شعر هر شاعری روایت می کنم

گفت چه مقدار شعر از حفظ داری؟

گفت از بسیاری نمی دانم، لکن به عدد هر حرفی از حروف معجم صد قصیده  
 کبیره به غیر از مقطعات، از شعراء جاهلیه غیر از شعراء سلامیه انشاد می کنم  
 ولید گفت تو را امتحان کردند، چون یافت که او راست گفته است صد هزار



درهم او را جایزه یداد

و شبیه به او در حفظ اشعار و اطلاع بر ذودویس عرب ابو حمزه بجمدار بن عبد الحمید اصفهانی معروف به ابن لره صاحب منزل است، و نقل شده که بهصد فسیله رحمت داشت که اول آنها، ثانی شهادت بوده «لکذا حکمی عن الترمذی فی طبقات النحاة»

و بالجمله، از برای حمار حمزرد و قایمی است، و اشعار او در مدح بشار، و طحطا بشار در حق او بسیار است، و درج ۱۳ اخانی حال او مذکور است، اوقات کرده در شیراز در ایام هرات از محمد بن سیمان بن علی العباسی و هم در سنه ۱۶۱ بود لایحه رفتن به انجمن و فایز کرد و بواحد حکایات او با منصور و مهدی بسیار است و اگر به بر احتضار نبود چند نادره از او ذکر می کردم و در سنه ۱۶۸ حسن بن رید بن الحسن بن علی بن بی خائب رحمه الله وفات کرد و هم در ایام مهدی ثقه جدیل القدر عمر بن محمد بن عبدالرحمن معروف به ابن اذیه او ترس مهدی قرار کرد و در یمن وفات کرد، و او از ثقات اصحاب امامیه است

و هم در ایام مهدی، عباس بن علی بن حسن مثلث شهید شد، و همیشه آن شد که عباس بن علی به بغداد آمد و مردم را به بیعت خود دعوت نمود، جماعتی از یزیدیه به او گرویدند، چون خبر به مهدی رسید امر کرد او را بگیرند و در حبس انداختند، و پیوسته در زندان بود تا یسر عمومی حسین بن علی شهید فتح شهادت او را نمود، مهدی و را به حسین بخشید و از زندان رها کرد او را، لکن به شربتی از سم او مسموم نمود، و پیوسته آن را هر عباس را کاهید، و تا وارد مدینه گشت گوشت بدنش فاسد گشت و اعصابش از هم منالشی شد و بعد از سه روز، و زود به مدینه از دنیا پیروز شد

۱ - علاوه بر اخانی بهاب دارالکتب ج ۱۲ ص ۲۲۷ نگاه کنید به تهذیب ابن هبش ج ۲ ص ۴۲۵ - اسالی مرتضی ج ۱ ص ۱۲۲ مجمع الادب ج ۱۵ ص ۲۵۰ الذیارات ص ۲۵۰ لسان المیزان ج ۲ ص ۳۲۹

و هم در پام خلافت مهدی، عیسی بن مریم بن علی بن الحسین علیهم السلام موارثاً از بر سر مهدی در کوفه وفات یافت، و کودکان یمیم او را برای مهدی آوردند مهدی ایشان را کفالت نمود و قضیه او چنان است که به شرح می رود

### ذکر احوال عیسی بن مریم بن علی بن الحسین علیهم السلام

مکتوب باد که ابوالفتح از عیسی بن مریم ستایش بسعی کرده و گفته که او مردی جمیل الفکر و صاحب عزم و ورع و تقوی و زهد بوده، و از حضرات صادق علیهم السلام و بود در آن جناب عبدالله بن محمد و از پدر خود مریم بن علی و غیرهم روایت می کرد، و عتقاء عصر او معدوم او را مبارک می شمردند

و سفیان ثوری را از وی نام نا او بود و او را به ریاست تعظیم و احترام می نمود و لکن محلی نماد که موافق روایی که در کتافی مسطور است، مدح او محل نظر است چه سوء عقیدت او یا نام زمان خود حضرت صادق علیهم السلام ظاهر گشته و جسامتی از او بالنسبه به آن حضرت محسوب گشته

و بالجمعه، ولادت او در طریق شام واقع شد، چه گاهی که مریم به نزد هشام بن عبدالملک می رفت در یکی از منازل به «دیر بصری» مرس نمود و در همان شب عیسی از مادر متولد شد، و را به نام حضرت مسیح عیسی بن مریم علیهم السلام نهاد و عیسی در وقعه محمد و بر عیم پسران عبدالله بن حسن حاضر بود و محمد وصیت کرده بود که بعد از من امر مردم با برادر من ابراهیم است و از پس او نا عیسی بن مریم است، لکن چون محمد و ابراهیم مقتول گشتند عیسی از مردم غنازان جست و در کوفه در خانه عی بن صالح بن حنی متواری گشت و بسبب از مردم پوشیده داشت تا گاهی که در پام مهدی وفات یافت

و در انامی که عیسی از ترس خلیفه پنهان بود، یحیی بن حسین بن مریم (و به قول صاحب عمده المطالب محمد بن محمد بن مریم) برادر زده عیسی با پدر گفت که دوست دارم که مرا بر عموم دلائل کسی و بگوئی در کجاست نا او را ملاقات

کم، همانا قبیح است بر من که چنین عمومی داشتم و او را دیدم و ندیدم  
 پدر گفت ای پسر! این خیال او سر به بر کن، چه آن که عمومی نو عیسی خود را  
 پنهان کرده و دوست ندارد که شناخته شود، و می ترسم اگر تو را به سوی او دلالت  
 کنم و به برد او روی به سختی افتد و منزل خود را تغییر دهد  
 یحیی در این باب میالعه و اصرار بی حد کرد تا آن که پدر در راضی نمود که مکان  
 عیسی را شان او ده

حسیر گفت ای فرزند، اگر خواهی عمومی خویش را ملاقات کنی سار و برگ  
 سفر و عیب کن و از مدینه به جانب کوفه کوچ کن، گاهی که به کوفه رسیدی از محله  
 «بسی حی» پر مش نما، چون بی و دانستی برو به فلان کوچه و آن کوچه را برای او  
 وصف کرد چون به آن کوچه رسیدی خانه ی بسی که در آن خانه به فلان صفت و  
 فلان نشانی است همان خانه عمومی تو است، لکن تو بر در خانه نشین بنکه  
 برو در وائل کوچه نشین تا وقت مغرب، آن گاه مردی بسی بلند قامت به سن  
 کهرت که صورت یگویی دارد و اثر سجده در جبهه او نمایان است و حبه ارشم  
 در بردار و شیری در پیش اند حته از سقایی برگشته و به هر قدمی که برمی دارد و  
 می برد ذکر حدی به جامی آورد و خشک از چشمان او فرو می ریخت، همان شخص  
 عمومی نو عیسی است

چون او را دیدی بر خبر و بر او سلام کن و دست در گردن او درآور و عمومی  
 ابتدا از او وحشت خواهد کرد او خود را به و بشناسان تا قلبش ساکن شود، پس  
 زمان کمی با او ملاقات می کنی و مجلس خود ای و طولانی کنی که مبادا کسی  
 شما را ببیند و او را بشناسد، آن گاه او را وداع کن و دیگری به نزد او مرو و گریه از او  
 بپوشان و پنهان خواهد شد و به مشقت خواهد افتاد

یحیی گفت آن چه فرمودی اطاعت خواهم کرد، پس تجهیز مسافر کرده و با پدر  
 ودع نموده به جانب کوفه روان شد، چون به کوفه رسید و منزل نمود آن گاه در  
 صدق پیدا کردن عم خود برآمد و از محله «بسی حی» پرسش نمود، و آن خانه را که



پدر وصف کرده بود پیدا نمود، پس در خارج کوچه به انتظار عموی بنشیند تا  
و کسی که آفتاب غروب کرد که ناگاه مردی را دید که شیری در پیش انداخته و می‌راند  
به همان اوصافی که پدرش شایان داده بود و هر قدمی که بر می‌داشت و می‌گذارد  
لبه‌پش به ذکر خدا حرکت می‌کند و اشک از دیدگانش فرو می‌ریزد، یحیی  
به حاضرت و بر او سلام کرد و با او معانیه نمود

یحیی گفت: چون چنین کردم عمویم مانند وحشی که از بسی و وحشت کند از  
من وحشت کرد؛ گفتم ای عمو من یحیی بن حسین پس رید هورید برادر تو  
می‌باشم چون من بشنیدم که به سینه چسبید و چنان گریست و حالش متعبد شد  
که گفتم الحال سبکته خواهد کرد، چون صدری به حویشت آمد شمر خود را  
بخوبانید و به من بنشست و در حوال حویشتان و هلیم خود از مردان و زنان و  
کودکان یک یک سپرسید، من حالات ایشان را بری او شرح می‌دادم و و  
می‌گریست

آن‌گاه که از حال ایشان مطلع شد حال خود را برای من نقل کرد و فرمود که ای  
پسرک من، اگر از حال من حواسته باشی بدان که من بسبب و حال خودم را از مردم  
پنهان کرده‌ام؛ این شتر را گریه کرده هر روز به معاین می‌روم و آب بار می‌کم و  
برای مردم می‌بزم و آن چه تحصیل کردم اجرت شتر را به صاحبش می‌دهم و آن چه  
یافتم مانده باشد در وجه قوت خود صرف می‌کنم، و اگر روزی معنی برای من پیدا  
شود که بتوانم در آن روز به آب کشی بیرون روم آن روز قوتی ندارم که صرف کنم  
لاجرم از کوفه به صحرا بیرون می‌شوم و از مصوب بقولات (یحیی برگ کاهو و  
پوسب حیار و مثال اینها که مردم دور افکنده‌اند) جمع می‌کنم و آن را قوت و  
عدای خود می‌گردانم

و در این مدت که منواری گشتم در همین خانه منزل کرده‌ام و صاحب خانه  
هور مرا بشناخته، و چندی که در این خانه ماندم دختر خود را به من ترویج کرد و  
حد در و دختری به من گرفت فرمود چون به حد بیوع رسید، مادرش به من گفت



که دحیر را به پسر فلان مرد سفاک که همسایه صاحب سرویج کن ریزه که به  
حو سنگاری او آمده اند، من او را پاسخ ندادم، روجه ام اصرار یعنی کرد و من در  
جواب ساکت بودم و جرأت نمی کردم که نسبت خود را بوی بگویم و از احب  
دهم که دحیر من اولاد پیغمبر است و کفو و همسایان پسر فلان مرد سفاک نیست  
و پیوسته روجه من به ملاحظه پدر و افلاس و گشامی من در این باب اصرار نمود  
ن آن که من از تدبیر کار عاجز شدم و از خدا گفایب پس امر را خواستم

حق تعالی دعای من مستجاب کرد و بعد از چند روزی دحیرم وفات یافت و از  
عصه او راحت شدم، لکن پسر جان من یک عصه در دلم مانده که گمان نمی کنم  
احدی دین قدر عصه و هرقه در دین داشته باشد و آن عصه آن است که مادامی که  
دحیرم زنده بود من نتوانستم خود را به او بشناسانم و با او بگویم که ای نور دیده  
تو از پدر بدان پیغمبری و خاتم می باشی به آن که دحیر یک مرد فحله بود، باشی و و  
بمرد و ثبآن خود را بدانست

پس عمویم ما من ودع کرد و مرا قسم داد که دیگر نزد او نروم، میاد که مردم  
بفهمند و او را بشناسند و دستگیر شود

پس من بعد از چند روز دیگر یک دفعه دیگر قسم او را بیستم، دیگر او را دیدار  
نکردم و همان یک دفعه بود ملاقات من با او

و بالجمعه، مادامی که عیسی در حیاب بود حالش چنین بود، مهدی را از  
ترسی عظیم در در بود و به هیچ وجه بر امر او مطلع نبود و به هر خیره و تدبیر که  
خواست او را پیدا کند نتوانست تا وقتی که عیسی وفات یافت

ابوالفرح روایت کرده که «خصیب و ابیسی» که از اصحاب مرید بر عیسی و  
مخصوصین عیسی بن مرید بود که گفت در اوقاتی که عیسی در کوفه متواری بود  
گاهی ما به جهت دیدن او با حال خوف به نزد او می رفیم و بس بود که در صحرا  
بود و آب کشی می کرد، پس می نشست به و حدیث می کرد ما او می گفت و الله  
دوست داشتم که من یمن بودم بر شما از اینها - یعنی حبشه و اعوان او - پس طول



می‌دادم محالست به شما را و توشه می‌بودم از حدیث یا شما و نظر بر روی شما، به حد سوگند که من شوق ملاقات شما را دارم و پیوسته یاد شما همسم در خواب و در رختخواب خود در وقت خواب، بروید تا مشهور شود موضع شما و امر شما پس به شما برسد بادی یا صبری

و در عمدة الطائفة است که وقتی محمّد مهدی در بعضی مواضع «خلوان» در مدین شهرها را بر روی دیواری نوشته دید «مُشْرِقُ الْغُفَّيْنِ يَشْكُو الْوَجْعَ»

و عیسی را چند نفر مخصوص می‌شناختند و پوشیده بر امر او مطلع بودند یکی ابن علاق صیرفی، و دیگر حاضر، و سیم صباح (عمرانی)، و چهارم حسن بن صالح و مهدی د. صدق بود که اگر عیسی را نمی‌باید لافز برای چندین ظفر باید تا گاهی که بر حاضر ظفر یافت، و او را در محبس انداخت و به هر حیل که باید و شاید خواست تا مگر از عیسی و اصحاب و از حاضر خبر گیرد، او کنعان کود و پروژ داد تا او را بکشند

و چون عیسی دیار وداع کرد دو طفل صغیر را و بماند، صباح کفالت ایشان می‌نمود

و نقل شده که صباح حسن را گفت: کنون که عیسی وفات کرد چه مانع است که ما خود را ظاهر کنیم و خبر موت عیسی را به مهدی برسانیم تا او را حبس شود، و ما نیز از خوف او یمن شویم؟ چه آن که طلب کردن مهدی ما را به جهت عیسی است، الحال که او بمرد دیگر به ما کاری ندارد

حسن گفت: نه والله، چشم دشمن خدا را به مرگ ولی الله فرزند نبی الله روشن نخواهم کرد، همان یک شبی که من به حالت برس به پایان یوم بهتر است از جهاد و عبادت یک سال

صبحا گفت: چون دو ماه از موت عیسی یگذشت، حسن بن صالح نیز از دنیا درگذشت، آن گاه من احمد و یزدان و کزبان یثیم عیسی را برداشتم و به جانب بغداد برداشتم، چون به بغداد رسیدم کودکان را در خانه سپردم و خود را جامعه کهنه به



در آن خلافت مهدی شدم چون به آنجا رسیدم گفتم من صباح وعمرانی میباشم، و  
 دن بار طلبیدم حقیقه مر طلب کرد چون بر او دحل کردم، گفتم بویی صباح  
 وعمرانی؟

گفتم بوی

گفت «لا حیثاک الله و لا یمائک [الله] و لا قریب دارک» ای دشمن خدا، بویی که  
 مردم را به بیعت دشمن من عیسی می خواندی؟  
 گفتم بوی

گفت پس به پای خود به سوی مرگ آمدی!

گفتم ای میر، من را برای شهادت بشارت دارم و هم نعره می دارم  
 گفتم بشارت و نعره تو چیست؟

گفتم اما بشارت تو به سبب مرگ عیسی بن مریم، و امر عزیزت میر برای موت  
 عیسی چه آن که عیسی پسر عم و خویش تو بود

مهدی چون این بشنید رو به سوی محراب کرد و سجده شکر به جای آورد و  
 حمد خدا کرد، پس از آن پرسید که عیسی کی وفات کرد؟

گفتم تا به حال دو ماه است

گفت چرا تا به حال مرا خبر ندادی؟

گفتم حسن بن صالح می گداشت تا این که او میر یحیو من به سوی تو آمدم  
 مهدی چون خبر مرگ حسن شنید سجده دیگری به جای آورد و گفتم الحمد لله  
 که خدا سر او را از من کفایت کرد، چه آن که وسعت ترین دشمنان من بود، از نگاه  
 گفتم ای مرد، هر چه خواهی از من بخواه که حاجت تو برآورده خواهد شد و من  
 تو را از مال دنیا بی نیاز خواهم کرد

گفتم به خدا سوگند که من چیزی را تو نمی طلبم و حاجتی نمی خواهم جریک  
 حاجت

گفت آن کدام است؟



گفتم کفالت یتیمان عیسی بن مریم است، و به خدا سوگند که اگر من چیری می‌دانستم که بتوانم آنها را کفالت کنم این حاجت امیر از تو می‌طلبیدم و ایشان را به بعد از من می‌آوردم پس شد حتی در حال عیسی و کودکان او نقل کردم و گفتم ای امیر، گاهی که عیسی رفته بود مقدسی می‌کرد هر چه تحصیل می‌کرد در وجه طاعت خویش صرف می‌نمود، و چون عیسی بمرد چیری ندانست و کسی نبود که کودکان او را پرستاری کند، لاجرم من یتیمان و را حرا، عیالات خود کردم، لکن در محتاج ایشان حاجتم و چیری ندارم و چنان گرسنگی و پریشانی به ایشان علیه کرده که نزدیک است هلاک شوند، و چون ایشان را رحمت تو و منی هم تو می‌باشید سرور است که در حق ایشان پدیری کنی و ایشان را از گرسنگی برهانی

مهدی چون حال یتیمان عیسی را شنید بی‌اختیار بگریست چندان که شک چشمش سرازیر شد، گفت ای مرد، حدی جری حیر دهد تو را، خوب کردی که حال ایشان را برای من نقل کردی و حق ایشان را داد. نمودی، همان فرموده عیسی میر عابد فرموده من به کنون برو و ایشان را به مرد من و گفتم از برای ایشان امان است؟

گفت بلی در امان خدا و در امان من و در دمه من و دمه پدران من می‌باشند و من پیوسته او را قسم می‌دادم و آرد او امان می‌گرفتم که می‌داد اگر ایشان را برای آوردن آسیبی به ایشان رساند و مهدی هم پیوسته ایشان را امان می‌داد و آن که در پایان کلام گفت ای حبیب، من اطفال کوچک را چه تعصیر است که من ایشان را آسیبی رسانم همان آن که به سبب من معارض بود پدر ایشان بود، و اگر او نیز مرد من می‌آمد و با من معارض نمی‌کرد مرد من وی کاری نبود تا چه رسد به کودکان یتیم، الحال بر حیر برو و ایشان را به مرد من و را حدی جری حیرت دهد، و این هم اسنادها می‌کنم که عطای مرا عیون کنی، گفتم من چیری نمی‌خواهم

آن‌گاه هم و کودکان عیسی را آوردن چون مهدی ایشان را دید به حال ایشان رفت کرد و ایشان را به خود چسباند و هر کرد کمیزکی که پرستاری ایشان کند و



چند بار هم موکل خدمت ایشان نمود، و من نیز در هر چند وقتی از حال ایشان  
تعمیم می‌کردم و پیوسته در دارالخلافه بودند تا زمانی که محمّد امین خلیفه شد و  
معتز گشت، آن‌گاه در دارالخلافه بیرون شدید و زید به مرض از دنیا بگذشت و  
احمد متواری گشت.<sup>(۱)</sup>

\*\*\*



### ذکر خلافت موسی بن المهدی منقلب به هادی<sup>(۱)</sup>

در روز بیست و سوم محرم سنه ۱۶۹ که مهدی در «ماسبدان» وفات کرد خلافت منتقل شد به پسرش موسی هادی و موسی در آن وقت در «جرجان» به حرب اهل طبرستان رفته بود. هارون رئیس برادر هادی از بیری او «اهل ماسبدان» و مردم بغداد بیعت گرفت و قاصدی برای او فرستاد، هادی به جانب بغداد آمد و بیعت عامه واقع شد.

و هادی به قساق و کثرب ادب و شجاعت معروف بود و «را و اطمین» می گفتند،<sup>(۲)</sup> و رجز را با او نعل شده که دوری در یکی از بساطین خود سوار بر حماری بود و سیر می کرد، از قصب مردی را حوارج ده مأمور داشته بودند و به مرد او می بردند، چون آن خارجی وارد بساط شد شمشیر یکی از عوافت را بگرفت و به قصد کشش موسی درید، غلامان موسی چون شمشیر برهنه در دست دشمن دیدند بر خود پرتسیدند و فرار کردند، موسی به همان سبکی و طمأنینه که سوار مرکوب خود بود بماند و اندک وحشت و دهشتی نکرد تا آن مرد خارجی نزدیک او شد که ناگاه موسی هر باد کشید که این مرد خارجی را گردانید، در حالی که هیچ کس نزدیک او نبود، خارجی را گمان آن شد که مگر کسی قصد او کرده، انتمات به اطراف کرد، پیوسته موسی با که بود امرش، چون آب مرد به اطراف خود توجه کرد

۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الکتاب فی تاریخ الخلفاء، ص ۷۳، ۵۸۲ تا ۵۸۳، تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۴۰۵، ۴۰۷.

تاریخ الخلفاء ابن ورد، ص ۳۸، الجوهرة النعم، ص ۱۲۴، مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۲۴.

۲- انشهر اللؤلؤ، ج ۲، ص ۸.

که موسی خود را جمع نمود و دفعهٔ خود را بر او افکند و او را بر زمین زد و شمشیر  
 برداشت و گرفت و او را گزد زد، علامان موسی خیلی وحشت کردند که مباد  
 موسی قصد یشال کند. منحصر یشال باشد لا آن که دیگر سوار حمار باشد و  
 شمشیر از خود جدا نکند.

و موسی در ایام خلاف خود خواست نابردار خود رشید را از ولایت عهد جیع نماید  
 و به جعفر پسر خود تفویض کند که مرگ او در رسید و خواهرش او به عمل نامد<sup>(۱)</sup>  
 و هانش در بغداد در شب چهاردهم یا هیجدهم ربیع الاوّل سنه ۱۶۰ واقع شد و  
 متین عمرش هشتاد و پنج رسید بود.

و در همان سال ربیع صاحب میر وفات یافت و لا طعیة الربیع که محله بررگی  
 در بغداد بوده منسوب به او است «و إنما قیل به قطیعة الربیع لأن المتصور القطعة  
 بآه»

### [خیل بن احمد]

و سیر در سنه ۱۷۰<sup>(۲)</sup> چنانچه اس حلکان گفته، خیل بن حمد امامی  
 عروسی<sup>(۳)</sup> نحوی نموی، در بصره وفات کرد، و حلّیل اسناد سیبویه و نصر بن  
 شمیل است، و علم عروض را از اسنباط نمود<sup>(۴)</sup> و به علم و علم و رهد و صلاح و  
 حسم و وفار او را ستوده اند، و کلمات حکیمه بسیار را از معقول است، و بسیار  
 می خواند این شعر را که از آن خطل است

و إذا اقتربت إلى الدهائر لم تجد  
 ذخراً يكون كصالح الأعمال<sup>(۵)</sup>

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۵

۲- اقوال دیگری بر وفات او وجود دارد. نگاه کنید به: البیضا، ص ۶۹

۳- نگاه کنید به: البیضا، ص ۹۹ طبقات القراء، ج ۱، ص ۲۷۵، انباء الرواة، ج ۱، ص ۳۴۶، معجم الانباء، ج ۱، ص ۳۲

وفیات، ج ۲، ص ۳۴۴، الاعلام، ج ۱، ص ۳۶۳، وفیات، ج ۳، ص ۳۸۹، تأسیس الضیقة، ص ۷۵ و ۷۸.

۴- نگاه کنید به: البیضا، ص ۹۹، وفیات الاعراب، ج ۲، ص ۲۴۴

۵- وفیات الاعراب، ج ۲، ص ۲۴۴، دهرین الخطل، ص ۱۵۸، روایات، ج ۳، ص ۲۹۹، نور القیس، ص ۲۴

و از کنکشات حلیل است که در حق امیرالمؤمنین علیه السلام گفته: «احتیاج الکلی الیه»<sup>۱</sup> و اشتغاله عی الکلی علیه السلام «دلیل عی آله ایمان الکلی»<sup>۲</sup>

و گفته شده که پدر حلیل اول کسی است که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله احمد نامیده شد.<sup>(۲)</sup>

گویند وقتی از حلیل خواستند که فضیلتی از امیرالمؤمنین علیه السلام گویند، گفت: چه بگویم در حق کسی که دوسنان او محلی و کتمان کردند فضائل او را به جهت ترس از اعداء، و دشمنانش سعی کردند در احادی فصایل او را روی حسد و بعضاء، و با این که دوست و دشمن فضائل او را پنهان کردند باو هم چندین از فضائل او ظاهر شد که مشرق و مغرب را پر کرد.<sup>(۳)</sup>

مؤلف گویند که همیشه حلیل در کمال مقام است، و این او خورق عادات، بلکه او مصیبات بهرات امیرالمؤمنین علیه السلام است، و اگر به با این حال بید فضیلتی از او حجاب نقل شود و نور او خاموش شود، بلکه بدل مناقب، مثالب موضوعه منتشر شود به آن که فضائل و مناقب او شرق و غرب عالم را مملو کند و جمهور مردم و کافه ناس از دوست و دشمن قهراً مدح و یا گویند: «يُرْعَدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْتِي لِلَّهِ إِلَّا أَنْ يُمْ تَوْرَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»<sup>(۴)</sup>

ما در کتاب منتهی اشاره بدین مطلب نمودیم و از این شهر آشوب روایت کردیم که و نقل کرده که عربیه را در مسجد کوفه دیدند که می گفت ای آن کسی که مشهوری در آسمانها و مشهوری در زمینها، و مشهوری در آخرت، سلاطین جور و جبار بر زمان حسب بر آن گماشند که نور تو را خاموش کنند، خد بخواست و روشنی آن را ویدتر گردانید

یا او گفتند او این کلمات چه کس را قصد کرده ای؟

نگاه کنید به: روایات الجنات، ج ۲، ص ۳؛ الغلیل بن احمد القزحی از دکتر محمد مسند الکدوی، ص ۱۶۸

۲- روایات الامهات، ج ۲، ص ۲۴۸

۳- روایات الجنات، ج ۲، ص ۳۰

۴- مورد گوید آیه ۳۷

گفت امیرالمؤمنین علیه السلام این بگفت و دیده‌ها غالب گشت <sup>(۱)</sup>  
و هم به ویت مستعصمه از شعبی <sup>(۲)</sup> وید شده که می‌گفت پیوسته  
می‌شدیم که خطبه بی‌ایه بر منابر سب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گردد و او برای آن  
حضور بد می‌گفت با این حال گویا کسی بازوی آن جناب را گرفته و به آسمان بالا  
می‌برد و رفعت و مرتب او را ظاهر می‌مود

و میر می‌شدیم که پیوسته ما نوح و صافب اسلاف و گذشتگان خویش را  
می‌مودند و چنان می‌مود که مرداری را بر مودم می‌مودند و جیهه را ظاهر  
می‌کردند، یعنی هر چه مدح و خوبی گذشتگان خود می‌کردند بدی و عیوب آنها  
بیشتر ظاهر می‌شد <sup>(۳)</sup>

یا اباالحسن، یابی اُت و اُتی، تو بی آن کس که دوست و دشمن به ذکر مذابح و  
مناقب رطب البستان و عذب ابدان گشتند

شَهِدَ الْإِنْسَانُ بِقَضِهِ حَتَّى الْعَدُوِّ وَالْفَصْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ

و بالجمعه، حبیل مردی جلیل است و کتب حکمت امیر او بسیار است  
میگوید: «الْعِلْمُ لَا يُعْطِيكَ بَعْضُهُ حَتَّى تُعْطِيَهُ كُلُّهُ، ثُمَّ أَنْتَ فِي إِعْطَانِهِ إِيَّاكَ بِبَعْضِهِ مَعَ  
إِعْطَانِكَ إِيَّاهُ كُلَّكَ عَمَى خَطَرٍ

و منها لَا يُقْلَمُ الْإِنْسَانُ خَطَأً مُعْلَبُهُ حَتَّى يُجَالِسَ غَيْرَهُ  
و منها إِذَا تُسَخَّ الْكِتَابُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَلَمْ يُعَازِضْ نَحْوَلْ بِالْفَارِسِيَّةِ  
و منها أَصْعَى مَا يَكُونُ هَهُنَ الْإِنْسَانِ وَقْتُ الشَّحْرِ <sup>(۴)</sup>  
و منها إِنْ أَفْضَلَ كَلِمَةٍ يُرَغَّبُ الْإِنْسَانُ إِلَى طَلَبِ الْعِلْمِ وَالسَّفَرِ فِي قَوْلِ  
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام «قَدْ رُكِّلَ أَمْرِي مَا يُخْبِرُنِي إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ»

۱. روضة الواعظین ج ۱، ص ۱۶۰ القصص قبله، مؤلف علیه السلام ص ۱۵

۲. عامر بن شریحین

۳. منتخب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۳۵۵

۴. روضات الجنات ج ۳، ص ۲۹۶

و حُكِيَ أَنَّهُ دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى الْحَدِيدِ وَ مَعَهُ إِسَدٌ، فَقَالَ أَيُّهَا الشُّنْعُ، جِئْتُكَ مِنْ سَفَرٍ بَعِيدٍ  
فَأَدَّبْتُ أَنْتَ شَيْئاً مِنْ عِلْمِ الشُّجُومِ وَ النَّحْوِ وَ الْعِلْقِ وَ أَرَأَيْتَ الْفَقْهَ، وَ أَجِئْتُكَ عَلَى الْبَابِ فَقَالَ  
لَهُ الْخَلِيلُ أَغْلَمَ أَنَّ الْفَرْنَامِي وَ سَطِ السَّمَاءِ وَ أَنَّ الْفَاعِلَ مَرْقُوحٌ وَ أَنَّ الْهَنْطِلِيَّ الْكَاهِنِي دَافِعٌ  
لِلضَّرَرِّ، وَ إِنَّ مَاتَ أَحَدٌ وَ تَرَكَ ابْنَيْنِ قَالَمَالُ يَتَهُمَا سَرَاءُ فَقَالَ ثُمَّ يَا بَنِيَّ

و در مروج الذهب مسعودی است که در یام موسی هادی حسین بن علی  
حسینی خروج کرد، و در «نخ» که نام موصعی است به مسافت شش میل به  
مکه، در دور ترویبه شهید گشت در کاروری که وقع شد ما بین او و جماعی از  
بنی عباس که در حمله سلیمان بن بنی جعفر، و محمد بن سلیمان بن علی، و  
موسی بن عیسی، و عباس بن محمد بن علی بودند که از جانب هادی با چهار هزار  
نفر به خوب حسین بن علی آمده بودند، و شر «فح» محاربه عظمی با حسین  
بمودند و او را با جماعی از کسانی که با او بودند شهید نمودند، و سه روز  
جسد های ایشان بر روی زمین باقی بود که کس آنها را دفن نمود تا آن که درندگان و  
طیور از جساد ایشان بخوردند

و از کسانی که با حسین بن علی در وقعه فتح بودند یکی سلیمان بن عبدالله بن  
حسن بود که عباسیان او را اسیر کردند و در مکه او را گردن زدند، و دیگر حسن بن  
محمد بن عبدالله بن حسن بود که او را اسیر کردند و گردن زدند، و دیگر عبدالله  
بن اسحاق بن ابراهیم بن حسن مثنی بود که او نیز در آن وقعه شهید گشت

و چون خبر شهادت حسین بن علی به موسی هادی رسید، بر موسی بن عیسی  
حشمتاک شد و اموال او را فسخ کرد، و چون سرهای شهید را برد او حاضر کردند و  
جماعت حامین حوشحالی می کردند موسی بگریست و گفت حوشحالی  
می کنید گوید که سر مردی از ترک و دیم را برای من آوردید، همانا این سر مردی را  
عزت پیغمبر خداست و کمتر جرای شب آن است که چیزی به شما عطا نکند  
و از برای حسین و سایر شهدای فتح را طایبین، بعضی شعراء آن عصر مرثیه

وَلَا يَكْتُمَنَّ عَلَى الْحُسَيْنِ بِعَوَالِدِهِ وَ عَلَى الْحَسَنِ

و عَلَى ابْنِ<sup>(۱)</sup> عَائِشَةَ الَّتِي أَتَوَتْ لَيْسَ لَهُ كَفَرٌ

تُرْكُو بِمَنْعِ عُدُوِّهِ فِي عَمْرِ مَوْلَاهِ الْوَطَنَ

كَانُوا كِرَامًا قَتَلُوا لَا طَائِثِينَ وَ لَا جُنُودَ

عَسَلُوا الْمَدَنَةَ عَنْهُمْ غَتَلُ الثَّيَابِ مِنَ الدَّرَنِ

هَدَى الْعِيَادُ بِحَبْلِهِمْ عَلَى النَّاسِ الْيَمِينَ<sup>(۲)</sup>

و کتبت و اجمع و مخ و شوح شهادت حسین بن علی در کتاب هنتهی در احوال

فریدان امام حسن علیّه به تحصیل و هم سده به سجا و جوع شود و اب سده الله

\* \* \*



۱. موسیٰ بن مہدی بن عیسیٰ بن الحسن (مؤلف علیّه)

۲. مروج الذهب ج ۳، ص ۳۳۵ - ۳۳۷



## ذکر خلافت هارون الرشيد بن محمد بن منصور<sup>۱</sup>

### و وقایع ایدم او

و در صبح همان شب که موسی هادی از دنیا برآید، مردم با برادرش هارون در مدینه السلام بعد از بیعت کردند، و آن شب ۱۴ یا ۱۸ ربیع الاول سنه ۱۷۱ بود، و در بری سی عباس مثل چمن شبنمی واقع شد، چه در آن شب وفات حبیبه موسی واقع شد و سقطت به حبیبه دیگر که رشید باشد منتقل شد و ولادت حلیفه دیگر که مأمون باشد واقع شد

و هارون بیست و سه سال و چند ماه خلافت کرد، و در شب شبیه سوم جمادی الآخره<sup>(۲)</sup> سنه ۱۹۳ در طوس در مریه [سندباد] وفات کرد، و قبرش در همان یعهه مبره حصره رضویه. سلام الله علیه. در پشت سر آن حصره واقع است<sup>(۳)</sup> و سبب عمرش به چهل و چهار سال و چهار ماه رسیده بود

۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: النباه فی تاریخ الخلفاء ص ۸۸/۷۵؛ تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۸-۳۳۷  
تاریخ الخلفاء ابن یزید ص ۲۸-۳۹؛ الجوهر الثمین ص ۱۲۵؛ مروج الذهب ج ۳ ص ۳۲۷ به بعد  
۲- نگاه کنید به: المعبر ص ۲۹؛ مناقب الوفاة ج ۲ ص ۶۱۶؛ المعارف ص ۲۸۲؛ مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲  
۳- و دعبل شاعر بر آن که قبر سید و امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام به چپ یکدیگر نهاده شمری گفته است:

ای اسبته مسعودین ای عذرنا	و ما داری بسی الصبای بس حدی
تسوم فتلکم علی الإسلام اولهم	حشی اذا استمکنو چارو علی الکفر
لئن بطون علی قریب الزکس به	ان کنت مریک من طین صلی و طبر
تبرک ای طریس صیر الناس کتلهم	و لیسر تسوهم هد علی البصر
ما یعم للرجس من قرب الزکى ولا	علی الزکى یقرّب الوجس من صود
یهباب کل امرء و هم یساکسبون	به یداه و حد شایستند او سوار

و چون هارون<sup>۱</sup> بر مسند خلافت بنصب یحیی بن خالد برمکی را وزیر خویش کرد، و هارون را حفظ عظیمی در مطلب بود، و نقل شده که انگشتری عظیم‌القدر از پدر به هارون رسیده بود و در ایام هادی آن را رشید خواست، رشید اصمغ کرد در دادن، و او الحاج کرد، لاجرم رشید آن انگشتر را به دجده افکند، و چون خلافت به رشید رسید انگشتری از صاص در همان موضع از دجده افکند و عواصین را مر کرد که انگشتر را بیرون آورد. عواصین چون در آب فرو رفتند انگشتر سابق قیمتی را بیرون آوردند. هارون بن مطلب را به فال بیک دید

و از جا حظ منقول است که گفته از برای رشید جمع صد چیزهایی که از برای صیر و جمع نشده بود، چه آن که ویرایش برآمده بودید، و فاضلی او ابویوسف،<sup>۲</sup> و شاعرش مروان بن بی‌حیصه، و ندیم او عیاض بن محمد پسر عم پدرش، و روجه‌اش بنده، و معنی او ابی‌همیم موصلی، و حاجیش فضل بن ربیع<sup>۳</sup> بوده، و

حکمی بن الرشید جلس يوماً لأزواجه النظار. فقدمن له امرأة ورقت إليه معه فألقاها بلم الله امرئ، وفردك  
بها أباك وإذك رفقة فلقك عدلت فسلط

فقال الرشيد لمن حضرة حين وصفا عني الرشيد نادرين ما أزداب عبد المرأة؟

فقالوا وما الذي يزداب يا أمير المؤمنين؟

قال أما هؤلاء «أكرم الله امرئ» قلنا عنت قول السامر

إذا لم امر ذي سلمه توقع ردالا إذا لم تم

و اما هؤلاء و امرئ بيا تاك، فاعبدنه من هو الله تعالى «حتى إذا مرمر بيا» و نرا احدناهم بختنا ما نالهم  
ميسرون «سورة انعام ۱۶۲»

و اما هؤلاء: «و زائد رصة»، فاته من ذوق الشاعر

ساطر طبر و نرفع الا كما نزار و تم

و اما هؤلاء: لقد عدت فسلط فاعبدنه من قول الله تعالى «و اذا التقسطن فكأثر ايجلهم خط» «سورة جن،  
آیه ۱۵»

فتعجب الحاضرين بوضع ساطر الرشيد من ذلك ثم دعي به و سأله عن حالها و نازح عنتها و كرمها و انصراف  
دامية له. (مؤلف: ۱)

۲. او یحیی بن ابراهیم بن حبیب است نگاه کنید به دیوبند، حیات و آثاره و آثاره الملقبه

۳. وی نخست حاجب منصور، و مهدی و هادی و رشید بود پس از برآمدن به وزارت سید نگاه کنید به الشری

ص ۲۶۶. الجوهر النجی ص ۲۸

برای هر یک از اینها حصصی و امتیازی است<sup>(۱)</sup>

و در ایام شمس سنة ۱۷۳ خیر. اب مادر هادی و رشید وفات کرد، رشید مقدم جسد او را به می. فت و نقل شده که غلّه خیرات صد و شصت هزار هزار درهم بوده،<sup>(۲)</sup> و در همان سال معتمد بن سلیمان عباسی از دنیا بروی و رشید اموال او را که در بصره بود قیص کرد و غلّه او در هر روزی صد هزار درهم بوده<sup>(۳)</sup>

و در سنة ۱۷۴ عبدالله بن لایحه بر بروی ریمه در مصر وفات کرد و از حساب منصور قصاب مصر داشته

و در سنة ۱۷۴ ابوعلی شعیب بلخی بن ابی‌الهمیم صوفی را در بلاد ماوراء النهر به قهقبر قتل کشید،<sup>(۴)</sup> و شعیب بلخی از کبار مشایخ خراسان و استاد حاتم اصم<sup>(۵)</sup> بوده و احتمال شیع در حق او داده‌اند

و کان من ابناء، الاغیاء و ناب یسب کلمة سمعها من خادم الأصنام<sup>(۶)</sup>  
و از شعیب منقول است که پنج چیز را در مقصد عالم پرسیدم و همگی به یک نحو جواب مسائل مرا دادند، پرسیدم عاقل کیست؟

گفتند: کسی که دنیا را دوست نداشته باشد

پرسیدم که ویرک چه کس است؟

گفتند کسی که هرینه و معرور دنیا شود

پرسیدم غمی کیست؟

گفتند کسی که راضی باشد به آن چه خداوند صفت و کرده

گفتم فقیر کیست؟

گفتند آن کسی که دلش در طلب ریاضه باشد.

۱- احبار الدوله، ج ۲ ص ۸۲

۲ و ۳- مروج الذهب، ج ۲ ص ۲۳۸

۴- طرائف الحقائق، چاپ معجوب، ج ۲ ص ۱۶۹

۵- متوفای ۲۲۷

۶- نگاه کنید به: معد الصوره ج ۲ ص ۱۲۲ حیه الاویاء، ج ۱ ص ۵۹.

پرسیدم بخیل کیست؟

گفت کسی که می‌کند حواله را که در مالش معسر گرفته باشد.<sup>(۱)</sup>

و در سنه ۱۷۵ شریک بن عبدالله بن عباس<sup>(۲)</sup> نجفی وفات کرد، و او در کوفه یم مهدی قصاب داشت و هادی او را عرب کرد،<sup>(۳)</sup> و حکایت او ب مهدی نقل شد در سابق<sup>(۴)</sup>

و شریک اگر شیعه بوده ب شیعه و لیه بک معاند هم نبوده «نعم، ورد هیه ذم کما عن مولانا الصادق علیه السلام هی حدیث ما یشریک شرکاً لانه یوم القیامة یشریک من بار»<sup>(۵)</sup> و بن شریک، غیر از شریک بن عو. منسی است که از اصحاب میرالمؤمنین علیه السلام بوده و با ابن زیاد از بصره به کوفه آمد و در خانه هانی مسرل کرد و ناحوش شد و پیش از شهادت هانی و مسلم وفات کرد و در کوفه حاکم رهب و به گمان احق که قبرش در «ثوبه» باشد در همان جا که جناد دحیف و زیاد بن ابیه و ابوموسی اشعری و معویه به حاکم هتاند و هر جناب کمیل در آنجا است

وَ كَانَ لَهُ حِكَايَةٌ لَطِيفَةٌ مَعَ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ يُعْجِبُنِي أَيْزَادُهُ

نَقَلَ التَّمَامِيحُ أَنَّ شَرِيكَ الْأَعْوَرِ دَخَلَ عَلَى مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ وَ اللَّهِ إِنَّكَ نَشْرِيكَ، وَ لَيْسَ بِكَ شَرِيكَ، وَ إِنَّكَ لَأَبْنُ أَعْوَرٍ وَ الْبَصِيرُ خَيْرٌ مِنْ أَعْوَرٍ وَ إِنَّكَ لَدَمِيمٌ، وَ الْبَجِيدُ خَيْرٌ مِنْ الدَّمِيمِ، فَكَيْفَ سُدَّتْ كَوْمَكَ؟

فَقَالَ لَهُ شَرِيكَ إِنَّكَ لِمُعَاوِيَةَ، وَ مَا مُعَاوِيَةُ إِلَّا كَلْبَةٌ عَوَتْ وَ اسْتَفْرَبَ الْكِلَابَ وَ إِنَّكَ لَأَبْنُ الصَّخْرِ، وَ الشَّهْلُ خَيْرٌ مِنَ الصَّخْرِ وَ إِنَّكَ لَأَبْنُ الْحَرْبِ، وَ الْبَسْلُ خَيْرٌ مِنَ الْحَرْبِ، وَ إِنَّكَ لَأَبْنُ أُمَيَّةٍ، وَ مَا أُمَيَّةٌ إِلَّا أَمَةٌ صَغُرَتْ فَاسْتَضَعِرَتْ فَكَيْفَ حِزَّتْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

۱- طرائف الحقائق، ج ۲ ص ۱۷۸، اثنا عشره ص ۶، ۲

۲- درباره «لنگه کبده» و هیات «اصحاب» ج ۲ ص ۲۶۴ تاریخ بغداد، ج ۹ ص ۲۷۹، میزان الاحوال، ج ۲

ص ۲۷ المعارف ص ۱۷۰ مروج الذهب، ج ۳ ص ۲۲۱

۳- و هیات، ج ۲ ص ۲۶۴

۴ ص ۲۷۰ همین کتاب، ۸۶، ۲۲

۵- رجال کشی، ۱۶۲/۳۷۲، مستطی القال، ج ۲ ص ۱۹۸

لَصَبِّ مُعَاوِيَةَ، وَخَرَجَ شَرِيكَ وَهُوَ يَقُولُ

أَيْشِيَتِي مُعَاوِيَةُ ابْنُ صَخْرٍ      وَ سَيْفِي صَارِمٌ وَ مَعِي لَسَانِي  
فَلَا تَنْسُطْ عَلَيْنَا يَا بَنِي هِنْدٍ      لِسَانُكَ إِنِّي بَلَّغْتُ ذُرَى الْأَمَانِي

الآیات (۱)

و میر در سنه ۱۷۵ معاویه بن عمار کوفی که از لغات اصحاب اعمامیه است وفات کرد  
و در ربیع الاول سنه ۱۷۹ مالک بن انس بن مالک اصبحی مدنی یکی را ثمة  
برعه مدینه اهل سنت در مدینه وفات کرد و نقل شده که مالک در سنه ۹۵ متولد  
شد و مدت حمل او سه سال بوده (۲) و جعفر بن سیدمان عباسی پسر عم منصور و  
رگرب و همداد نازیده رد (۳) و موطأ که یکی از صحاح سنه به شمار رفته از  
تصنیفات مالک است، و فهرش در بیع در بیعة که روجات و رسول مدونه معروف  
است

و در سنه ۱۸۰ عمرو بن عثمان نحوی فارسی معروف به صبیبه وفات کرد، و او  
شاگرد حنبل بن احمد، عیسی بن عمرو و یونس و احفش کبر است، و کتاب او  
الکتاب معروف است، و حافظ مسحه او برای محمد بن عبدالملک نجات هدی  
برد، و حکایت میاخته او با کسایی معروف است و قصیده ربویه متعلق به آن  
حکایت است

و در سنه ۱۸۱ مروان بن یحیی حنبل (۴) یمامی شاعر معروف در بغداد وفات  
کرد، و مروان مهدی (هارون و معنی بن راشد، بسیار مدح کرده و نقل شده که برد

۱- المستطرف ج ۱ ص ۱۲۲ لطائف المصابی لا مفرالدین علی بن علی: ص ۱۳۶ - ۱۳۳

۲- نگاه کنید به: تهذیب الکمال، ج ۲۷ ص ۱۹ و هیات الامیاء ج ۲ ص ۱۳۷ به نقل از مناقب الفضل ج ۱  
ص ۳۵۱، خروج الذهب، ج ۲ ص ۲۵۰

۳- خروج الذهب، ج ۲ ص ۲۵

۴- درباره این شاعر نگاه کنید به: هیات الامیاء، ج ۵ ص ۵۹، التسمیة والتعریف، ص ۴۲۹، تاریخ بغداد ج ۱۳

و شید تغرب می‌جست به هجو عنویبر، و در اشعار و سب ظاهراً که در مدح مهدی  
گفته، حق تعالی دهانش را پر آتش کند

و اکرم قبر بعد قبر محمّد بنی الهدی قبر یمای سیدان

و در سده ۱۸۸۱ واصل<sup>(۳)</sup> بن عطی معرلی وفات کرد و کان واصل بن عطی  
یجاس إلى الحسن البصري فلما ظهر لاختلاف و قالت الخوارج بتكفير مرتكب الكبائر و  
قالت الجماعة بانهم مؤمنون و إن فسقوا بالكبائر، خرج واصل بن عطی عن الفريقین و قال  
إن الفاسق من هذه الأمة لا مؤمن و لا كافر، مرلة بین مرتبین فطرده الحسن عن مجلسه،  
فاصول عنه، و جلس إليه عمرو بن عبید فقیق بهما و لأتباعهم مضربون و ستاهم بذلك  
قتاده بن دعامة السدوسي<sup>(۴)</sup>

و کان واصل بن عطی أحد الأعاجیب، و ذلك انه کان أنشخ، قبیح اللثغه فی الزاء، فكان  
یخلص كلامه عن الزاء و لا یظن لذلك لاقداره علی الكلام و سهوله الفضاة<sup>(۵)</sup> و  
یضرب به المثل فی إسقاطه حرف الزاء من كلامه، و استعمل الشعراء ذلك فی اشعارهم  
كثیراً، قال الشاعر

أجعت و ضلی الزاء لم تنطق به و قطعنی حتی كآئك واصل

و لا یخفی لطف هذا الشعر، و قال آخر

فلا تجفنی مثل همی واصل فتحنی حدأ و لاراء واصل

قلت و یشبهه فی ذلك الصاحب بن عباد كما سیأی ان شاء الله تعالی

و در سده ۱۸۲ و به فوتی سده ۱۹۲ ابویوسف<sup>(۶)</sup> فاضی یعقوب بن ابراهیم حمی  
فاضی القضاة كوفه و وفات كرد و گفته شده كه ابویوسف اور کسی است كه مقلب  
شد به فاضی القضاة، و اور کسی است كه بواسطه علم را تعبیر و امتیاز داد و پیش

۱. ی. ۸۰.

۲. لکاه کتبه به و عیاد الاعیاد ج ۶، ص ۱۶، و لسانی مرتضی ج ۶، ص ۱۶۳، معجم الادب... ج ۶، ص ۲۴۲

مرآة الجنان، ج ۶، ص ۲۷۴

۳. الفایده معنائی، ج ۳، ص ۱۵۶، و جهاد، ج ۶، ص ۸

۴. التکامل مرده، ج ۲، ص ۹۳

۵. دیار، ابویوسف یک اخبار القضاة، ج ۳، ص ۲۵۴، الجواهر المطفیه، ج ۲، ص ۲۲

از آن عالم از غیر عالم از جهت لباس سیر مداشت و تمامی به یک لباس بودند، و قبرش در شرقی صحن مقدس کاظمین است و در همان سال یونس بن حبیب نحوی بر وفات یافت

### [علی بن یقطین]

و بر در سنه ۱۸۲ ثقه جلیل القدر عی بن یقطین<sup>(۱)</sup> در بغداد وفات کرد، و پدرش یقطین از وجوه دعوات بوده در همان مروان حمار، پس مروان در طلب او شد او مرگ کرد و محضی شد، و در سنه ۱۲۴ در کوفه عی برش متولد شد آن گاه روجه اش بر دو پسران خود عی و عبید فریدان یقطین را بر سر مروان به جانب مدینه فرار کردند و پیوسته محضی بودند تا مروان کشته گشت و دولت عباسیین ظهور کرد، آن گاه یقطین ظاهر شد و روجه اش بر با پسرانش به وطن خویش کوفه خود گودید<sup>(۲)</sup> و یقطین در خدمت سجاح و منصور بود و با این خان شبی مدینه و قائل به امام بود و هکذا پسرانش، و گاه گاهی اموال به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام حمل می کرد، و مرد منصور و مهدی از بری یقطین تمامی و سعادت کردند، حتی لعالی او را رکید و مکر پشاه حفظ کرد و یقطین بعد از برش علی رنده بود و در سنه ۱۸۵ وفات کرد

و بالحمد لله، عی بن یقطین را در خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام میرنسی عظیم و مرتبتی رفیع بود و حضرت بهشت را برای او صام شده بود، و در چند حدیث است که آن حضرت فرموده: «ضُمَّتْ لِقُلَيْبِ بْنِ الْيَقْطِينِ أَنْ لَا تَسْتَهَ النَّارُ أَبَدًا»<sup>(۳)</sup> و در روایی است که وقتی علی رو به او حاضر می رفت، آن جناب با اصحاب خود فرمود هر که دوست دارد که مردی از اصحاب پیغمبر خدا را ببیند، بظن کند به

۱- منابع شرح حال ایشان در منتهی الآمال ذکر شد

۲- رجال نجاشی ص ۲۷۲

۳- رجال کشی ص ۸۰/۲۳۶ منتهی المقال ج ۵، ص ۸۴

علی بن یقطین

مردی گفت: پس او از اهل بهشت است؟

حضور فرمود: من که شهادت می‌دهم به آن که و اهل بهشت است  
و اردود رقی روایت شده که در بحری خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام  
شرایات خدمت حضرت ابند فرمود که من مادامی که در موقوف عرفات بودم، یاد علی  
بن یقطین کردم و پیوسته در نظر من و در قلب بود و از من متعارف نکرد تا اقصاء کردم  
و نیز روایت شده که در یک سال در موقوف عرفات احصاء کردند صد و بیست و چهار  
که برای علی بن یقطین تشییع می‌گفتند که علی بنهار یون داده بودند و به مکه  
روانه کرده بود (۲)

و روایت شده که علی در میان طغولیت خود را برادرش خبیب به خدمت حضرت  
صادق علیه السلام رساند و علی در آن وقت گیسوان بر سر داشت، حضرت فرمود که  
صاحب گیسوان، نزدیک من بیاورید، پس نزدیک آن جناب آمد آن حضرت او را  
در بر گرفت و دعا کرد برای او به خیر و خوبی

و احادیث در فضیلت علی بن یقطین بسیار وارد شده، و روایت شده که چون  
حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به عراق تشریف آورد، علی شکایت از حال خود کرد  
که بنایا به محالمت و عصبانیت و درازب رشید باشد، حضرت فرمود: یا عبی، ان  
به تعالی اولیاء مع ارباب الفلکیم یندفع بهم عن اولیائه، و أت منهم یا عبی (۳)

و فی البحار عن کتاب حقوق المؤمنین لأبی علی بن طاهر، قال استأذن علی بن  
الیطین مولای الکاظم علیه السلام فی ترک عتلی السلطان، فلم یأذن له و قال علیه السلام لا تفعل فإن لنا  
بک أنصاً و لأخوانک بلاء عراً، و عسی أن یجیرک الله کسراً، و ینکسرک نائرة المخالفین  
عن اولیائه یا عبی، کفارة أعمالکم الاحسان الی اخوانکم اضمن لی واحداً و أصین لک

۱- تلخیص المقال ج ۲، ص ۳۱۵

۲- نگاره کتبه به: رجال کشی ص ۴۳۲ و ۴۳۳

۳- المنیر معونه الرجال ج ۲ ص ۷۳، ۷۳۶



ثَلَاثًا، أَضْمَنَ لِي أَنْ لَا تُقْبِلَنِي أَحَدًا مِنْ أَوْلِيَاكَ إِلَّا قَصَيْتَ حَاجَتَهُ وَ أَكْرَمْتَهُ، وَ أَصْمَنُ لَكَ أَنْ لَا يُظْلِكَ سَقْفُ بَيْتِي أَبَدًا، وَ لَا يَمْلِكَ حَدَّ سَيْفِ أَبَدًا وَ لَا يَدْخُلَ الْفَقْرُ بَيْتَكَ أَبَدًا، يَا عَلِيُّ، مَنْ سَرَّ مُؤْمَنَا عِبَادَهُ بِدَا، وَ بِالْقَبْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَسَى، وَ بِنَا ثَلُثٌ (۱)

و در سنه ۱۸۳ عیدالله بن معاویه بن عیدالله بن جعفر بن بی طالب در هرات و فاجع کرد و قبرش در آن حد واقع است، و او در ایام مردان حصار خروج کرد و مردم را به بیعت خود طلبید، و یوحنا دوانیقی عامل او بود، و این بود ناسنه ۱۲۹ که ابو مسلم مروزی نه حینه او را گرفت و در هرات حبس نمود و در محبس بود تا بمرد صاحب عمده الطایب گفته که: قبرش در هرات در مشرق و بابت کرده می شود االی لای، دیدم قبر او را در سنه ۷۷۶

در سنه ۱۸۴ احمد پسر هارون رشید و دف کرد، و او کسی است که در دیب رهد و برید و به عبادت مشغول شد و احمد معروف است به «سبی» به جهت آن که در روز «میت» (یعنی شبیه) عمه گری می کرد و وجه مرد خود را در ایام همته صرف می کرد و به عبادت اشتغال داشت تا وفات یافت

و در سنه ۱۸۵ عبدالصمد بن علی بن عیدالله بن عباس وفات کرد و او چهل و چهار سال از برادرش محمد بن عیسی پسر سُدُح کوچکتر بوده، و او عموی جد هارون الرشید است

و نیز در سنه ۱۸۵ یزید بن مرید بن زائده شیبانی پسر برادر معز وفات کرد، و او یکی از امراء و اعیان دولت رشید بوده و از شجاعان معروفین به شمار می رفته، و او همان است که وید بن طریف شیبانی خارجی و از «حدثیه» بکشت، و برادر احمیار او بسیار است

و در اوائل سنه ۱۸۷ فضیل بن عیاض (۲) کوفی عارف مرثاض صوفی در مکه

۱- بحارالانوار ج ۸ ص ۴۶، و ج ۷۵ ص ۳۷۹ ح ۲ کتاب فضایل حقوق المومنین باب شهادت ارباب عده صوم.

ص ۱۸۷ ج ۲۵

۲- برای اطلاع بیشتر نکند کتب: وغیاب الامم ج ۴ ص ۲۷، میزان الاعتدال: ج ۳ ص ۳۶۱، طبقات الصوفیه

ص ۶۰-۶۱



وفاات کرد، و نقل شده که او در اول امر از قطعان طریق بوده، توبه کرد و راه  
بربرد<sup>(۱)</sup> و حکایت او با رشید و کلمات عرفانیه او معروف است «و مِنْ كَلَامِهِ  
ثَلَاثَةٌ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَلَامُوا عَلَى سُوءِ الْخُلُقِ وَالْعَصَبِ الصَّاتِمِ وَالْمَرِيضِ وَالْمُسَاغِرِ»

و تاریخ حبیب الشیر مثنوی است که فصیل بر پستی بود عینی نام، در راه و  
عیادت از پدر افضل بود لکن در اول جوانی وفات کرد، و سببش آن شد که در  
مسجد الحرام کار چاه مرم ایستاده بود شنید کسی خواند «و نَرَى الْمُعْجِرِينَ يَوْمَئِذٍ  
مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ»<sup>(۲)</sup> مانند هم<sup>(۳)</sup> صبحه رد و مرغ روحش پرور کرد

و در سنة ۱۸۸ گمته شده که وفات کرد ابراهیم بن محمد بن اوحمدی عصب  
خود در عت و احتراق الحان و در روز فوت او عیاض بن اصف پمامی شاعر، حال  
ابراهیم صولتی شاعر میر وفات کرد<sup>(۴)</sup>

و در سنة ۱۸۹ عی بن حمزه معروف به کسائی<sup>(۵)</sup> و محمد بن الحسن الشیبانی فقیه  
حنفی وفات کردند، و کسائی در علم نحو و لغت و دالت معروف است، و یکی از قراء  
سبعه است، و مؤلف محمد امین پسر رشید بوده، و لکن تا این کمالات از شعر بهره  
نداشت، حتی قبل رئیس می عمماء العربیة أَجْهَلُ بِالشَّعْرِ مِنَ الْكَسَائِي و خوب رشید به  
طوسی سفر کرد، کسائی با او بود و در ری قُجَّاهُ بمرود، و در همان روز محمد بن  
حسن شیبانی حنفی فقیه تبر وفات کرد سید گفت «دَفَنَّا الْفَقْهَ وَالْعَرَبِيَّةَ بِالرِّي»

### [سید حمیری]

و میر در ایام رشید، ثقة عظیم الشأن ماحد آل احمدی، اسماعیل بن محمد

۱- نگاه کنید به الدرر و النهایه ج ۲ ص ۲۶ و تهذیب التهذیب ج ۸ ص ۲۹۴ طبع نقل فلهذا مکتب ص ۵۹

۲- سوره ابراهیم آیه ۲۹

۳- در کتاب خطبه همام نوح لللائحه

۴- حبیب السیر ج ۶ ص ۲۲۳

۵- در ایام نگاه کنید به البقعة ص ۵۲ المعارف ص ۷۳۷ معجم الادباء ج ۱۳ ص ۱۶۷ الاعلام ج ۵ ص ۹۳

المهرجنت ص ۲۹

معروف به سید حمیری شامی و وفات کرد، و بن مطابق کلمات بعضی از حل تاریخ است، و لکن آن چه از احادیث و اخبار مستحکم می شود، وفات و قبل از وفات حضرت صادق علیه السلام در زمان منصور واقع شده.

و سید بن محمد، مردی جلیل القدر، عظیم المهره و از ماضیان اهل البیت علیهم السلام است، و معروف شده از احدی از اصحاب ائمه علیهم السلام که مانند سید حمیری شمر فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهریں علیهم السلام نموده باشد.

از اغانی ابو الفرج منقول است که از مدائنی روایت شده که سید حمیری سواره در کثافت کوفه <sup>(۱)</sup> پسنداد و گفت هرکس یک فضیلتی از علی علیه السلام نقل کند که من آن فضیلت را به عظم بیاورده باشم این اسب را با آن چه بر من است به او حواله می دهم. پس محدثین شروع به حدیث فضیلت کردند و سید اشعار خود را که منضم آن فضیلت بوده اشعار می کرد، تا آن که مردی از حدیث خود از ابوالحر <sup>(۲)</sup> المرادی که گفت خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که مشغول به تطهیر شد از برای نماز و موره خود را از پا بیرون کرد؛ ماری در حل کفش آن حباب شد، پس زمانی که آن حضرت خواست کفش خود را بپوشد هراس پیدا شد و موره را بود و بالا برد و می گفت: آن مار از موره بیرون شد سبب تا این فضیلت را شنیدم آن چه وعده کرده بود به وی عطا کرد، آن گاه او را در شعر در آورد و گفت

أَلَا يَأْتِي قُومٌ سَلَفُجِبِّ الْحَبَابِ      لِحُبِّ أَبِي الْحَسَنِ وَالْحَبَابِ <sup>(۳)</sup>

و از این المعتر صاحب طبقات الشعراء نقل شده که مردی حنّال را در بغداد دیدند که باور سبکی بر دوش دارد، پرسیدند چه بر دوش داری؟ گفت میمیت سید <sup>(۴)</sup>

۱- بلا معلات کوفه

۲- دو اغانی ابو الفرج. در فصوله عنه. مرسوم مؤلفه. ص ۷۲ دبی الزمیل

۳- الحباب، بالمهملة والموحدة من الحبه وسم الشيطان بشأ مولی علیه السلام

۴- نگاه کنید به: الاغانی ج ۷ ص ۲۵۷، القدير ج ۲ ص ۲۴۱، غنوس الرجال ج ۲ ص ۷۱، دیوان السید

الحمیری. ص ۱۶۵، عهد السید الحمیری ص ۱۵، مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۳۷، بهار الانوار ج ۲

ص ۲۴۲

۵- طبقات الشعراء ص ۲۶

و از حمزه فصحاء سید قصیده معروفه است که عظیمش این بیت است

لَا مَ عَمْرٍو بِاللَّوِي مُرْتَعٌ طَابَتْهُ أَغْلَامُهُ يَلْعَقُ<sup>۱</sup>

و علامه مجلسی (ره) در بحارار بعضی تألیفات اصحاب قضیبی از وی نقل کرده که محضش آن است که حضرت امام رضا علیه السلام در خواب دید که بردیای منصوب است که صد پله دارد، حضرت به آن بالا رفت و چون به بالای آن رسید داخل قبه خضر لی شد، دید حمزه ضحیه - سلام الله علیهم - در آنجا نشسته اند و مردی ایستاده مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و این قصیده را می خواند

چون حضرت رضا علیه السلام وارد شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بر حایت کرد و فرمود سلام کن بر پدرت عی و فاطمه و بر حسن و حسین علیهما السلام حضرت فرمود من سلام کردم آن گاه پیغمبر فرمود سلام کن بر شاعر ما و مدح ما در ده دنیا، سید حمیری پس من سلام کردم و ششم، پس پیغمبر به سید فرمود بخوان قصیده را، سید شروع کرد به خواندن و گاهی که این شعر را فراموش کرد و سینه یُسْقِدُهَا حَیْدَرٌ و وَجْهَهُ كَالشَّيْثِ إِذَا تَطَلَّعُ

حضرت رسول و فاطمه و آن بزرگواران دیگر گریستند، و چون به این شعر

رسید

قَالُوا لَهُ تَوَيْتُ أَغْلَمْتُ إِلَى مِنَ الْغَايَةِ وَالْمَنْفَرُ

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دستها بند کرد و گفت «إلهی، أنت الشاهد عینی و علیهم اَنی اَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ الْغَايَةَ وَالْمَنْفَرُ عینی بی ایی طالب» و اشاره کرد به امیرالمؤمنین علیه السلام و چون سید از خواندن قصیده فارغ شد حضرت به من فرمود که ای عی بی موسی، این قصیده را حفظ کن و امر کن شیعیان ما را که به حفظ آن، و علامت نما ایشان را که هر که آن را حفظ کند و به خواندن آن مداومت نماید، من بهشت را برای او صاع می باشم، پس من آن قصیده را حفظ کردم<sup>(۲)</sup>

۱. نگاه کنید به قاموس الرجال، ج ۱، ص ۴۷، ج ۲، ص ۲۴۵

۲. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۳۳۸

فقیر گوید که آن قصیده معروف است و در بحار و سیمه معلقه و غیره مذکور است و از برای آن شروحی است

و این قصیده را فضیل رشتان بعد از شهادت رید بن علی در محضر حضرت صادق علیه السلام بخواند بعد از آن که حضرت پرده کشید و ربه پشت پرده نشستند و چوب شعر دو رایتی تقدیم حیدر<sup>۱</sup> بخواند گفت شنیدم صدای بحیب و گریه از پشت پرده بلند شد

پس حضرت پرسید که این قصیده را کیست؟

فضیل گفت از اشعار سید بن محمد حمیری است

و مرور «رحمنا الله فان فقلت اني رأيتُ يشربُ النبيذَ، فقال رحمه الله فقلت اني رأيتُ يشربُ سبَّ الرُّشَاقِ، قال تعي الأخرى قلب نغم، قال رحمه الله و ما ذلك علي الله ان يغير لمحب علي عليه السلام»<sup>(۱)</sup>

و هم روایت شده که چون مرگ سید رسید رنگش سیاه شد، گفت «هكذا يفعل بأوليائكم يا أمير المؤمنين»<sup>(۲)</sup>

یعنی با دوستان تو چنین می‌کند، غیرالمؤمنین<sup>(۳)</sup> آن گاه بگش سفید شد و مثل ماه شب چهارده می‌درخشید، و انشأ یقول

أحِبُّ أَلَدِي مِنْ مَوَاتٍ مَنْ أَهْلٍ وَدُوْ

و نوادر اخبار سید ریده از آن است که احضار شود، «سید» لقب بنی که غم او بوده، چنانچه ابوهاشم کتبه او بوده، و پدر و مادرش را از بواصب شمرده‌اند، و وقتی از پرسیدند چگونه از مذهب قبیله خود «حمیر» که از انصاریان معاویه می‌باشند دست کشیدی و از شیعیان علی شستی؟

گفت «صِيتَ عَلِيٍّ الرَّحْمَةُ صَبَأًا كَمَا صِيتُ عَلِيٍّ مُؤْمِنٍ آلِ هُرْعَوِيٍّ»

ولکن اثبات الوصیه معلوم شود که پدر او از دوستان خانواده رسالت بوده و از امام حسن علیه السلام اسناد عا کرد که خود به او پسری کرامت فرماید که از معیین اهل بیت

۱- بحال کتبی ج ۲ ص ۵۷

۲- تحقیق المقال ج ۱ ص ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴،

باشد، حضرت او را بشمار داد و سید متولد شد (۱)

و حکایت مهاجرات و بدسوا بن عبدالله فاضلی بعد از در زمان منصور در یواریح  
منصور است

### [شهادت هندی از طالبین]

و هم در پام رسید جمعی از طالبین شهید گشتند، از جمله ادریس بن عبدالله  
بن الحسن مثنی است که در واقع فتح در کتاب حسین بن علی بود و بعد از شهادت  
حسین و برادر خود سیمان به جانب مصر و ارضی مغرب رفت، مردم مغرب با او  
بغبت کردند و سلطنت او عظیم گشت، چون بن خبر به هارون رسید سبب  
مضطرب شد، لاجرم کسی را فرستاد که او را از روی مکر و بیبیس مسموم نمود و  
چون به ره کشته گشت، جاریه ی داشت که از وی حمله بود، او بیای دوست، لاج  
حالات در شکم و نهادند و او پس از چهار ماه پسری آورد او را دریس نام نهادند  
و در سلام به غیر از او کسی دیگر در شکم مادر به سلطنت موسوم نگذاشته اند و  
ادریس بن ادریس نجیب اهل بیت و شجاع پشان است، چنانچه در خبری است،  
و جماعتی فرود زدگان او در مصر اقامت کردند و معروف شدند به فواطم (۲)  
و دیگر یحیی بن عبدالله بن حسن مثنی صاحب دیلم است که در کتاب منتهی در  
ذکر اولاد حسرت شرح شهادت او نگاشتیم

و دیگر محمد بن یحیی بن عبدالله است که بکا بن دبیر که از جانب رشید والی  
مدینه بود او را بگرفت و در محسن افکند و پیوسته در زندان بود تا وفات یافت  
و دیگر حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب است که  
بکار بن یبیه در پام و لایب خود در مدینه او را بگرفت و ناریانه سخنی بر او گفت تا از  
صدمت ناریانه هلاک شد

و دیگر عباس بن محمد بن عبدالله بن علی بن الحسن بن عیسی بن ابی طالب علیه السلام  
است که هارون او را بکشید و سبیش شد که عیسی بر هارون وارد شد و مایین او

و هارون کلماتی رد و بدس شد و بر پدیان کلام، هارون به وی گفت: «یا بنی الفاعله!»  
ای پسر زانیه! عباس گفت: ربه مادر تو است که در اصل کنیزکی بوده و سده  
نروشان در فراشی از رفت و آمد کرده اند. هارون از این سخن سبحت در غضب شد  
و بر نزدیک خویش خلیفه و گزری بر وی رد و او را بکشت

و در حمده اسحاق بن حسن بن یزد بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که  
در حبس هارون وفات یافت

و از جمله آل ابوطالب که در زمان رشید شهید گردید سید آل ابوطالب حضرت  
موسی بن جعفر صنوات الله و سلامه عنبه و علی ابائه و ابنائه است و شهادت آن  
جناب در **منتهی به شرح رفت**

و دیگر عبدالله بن حسن بن علی بن علی بن الفحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
ست که معروف است به عبدالله اعظم، و او همان است که در هنگام خروج  
حسین بن علی شهید «فتح» چون مؤذن وقت نماز صبح بالای مناره رفت که اذان  
گوید، عبدالله به شمشیر کشیده بالای مناره رفت و مؤذن را گفت که در اذان حتی  
علی حیرالعمل نگویند، مؤذن چون شمشیر کشیده دید، حتی علی حیرالعمل  
بگفت، عمری والی مدینه که این کلمه را در اذان شنید احساس شر کرد، دهشت  
رده فریاد کشید که استر مرا در خانه حاصر کنید و مرا به ده حبه آب طعام دهید،  
این بگفت و من خون خویش بیرون شد و به محیل تمام قرار می کرد و از سر  
صراطه <sup>(۱)</sup> می داد ناگاهی که خود را از فتنه علویین نجات داد و تعصیب این واقعه در  
منتهی علمی شد

و بالجمعه، عبدالله اعظم در واقعه «فتح» حضور داشت و در آن واقعه حال به  
سلامت بیرون برد و بیرون در زمان رشید رسید، امر کرد او را از مدینه احضار کردند، و  
فرمان کرد تا در محبس و در بداشتند، مدتی در زندان بماند ناگاهی که رعبه ای به



رشید نوش و در آن قعه فحش و نهم شمع و هر کلام فبیحی برای رشید مکتوب کرد

هارون چوبان کاغذ را بخواست گفت همان این جوان ارکوب سختی و صحراب خیس، جانب به ننگ آمده این مطالب را برای من نوشته تا امر کنم او را بکشند تا راحت پدید آید، من چنین بخواهم کرد

پس جعفر بن یحیی بر مکی! امر کرد که عبدالله را به جانب خود ببرد و محبس او را توسعه بدهد، جعفر فردای آن روز که بوم بیرون بود امر کرد عبدالله را گردن بند و سر او را بشست و در طبعش نهاده بر روی او مبدی ای حکم و سری رشید با هدایا دیگر هدیه فرستاد

چوب هدایای جعفر را به رشید برد و سرپوش از سر عبدالله برداشت، رشید را این کار خوش نیامد، جعفر گفت: ای برادر برای چه کار را نمودی؟ گفت: بری آنکه به امیرالمؤمنین شتم و شفاعت آغاز کرده بود، گفت: ای برادر، کشتن تو عبدالله را بدو از من عظم اسب بر من از فحشهای تو

پس رشید امر کرد تا او را غسل داده و کفن نمودند و به خاک سپردند، و این مطلب در دل هارون بود ناگهانی که مسرور (یا صرخ) را امر کرد که برو و گردن جعفر را بزن و بگو او را که کشتن تو به سبب آنست که عبدالله بن حسن پسر عم مرا بی ادب من کشی، مسرور نیز بیعت نمود و جعفر را گود زد، و دوت برامکه به کشته شدن جعفر راضی شد، و این یک سبب قتل جعفر بود

و سبب دیگر نیز قتل شده که بعد از این شاه الله به شرح خواهد رفت و بالجمعه، در زمان رشید جماعت بسیاری از عربین و آل امیر طالب شهید گشتند که اسمی ایشان تعیین شده

شیخ صدوق علیه السلام رحمه الله به سند معتبر از عبدالله بن زرار بن سبوری روایت کرده که گفت: در میان من و حمید بن فضال طوسی معامله بود، در مالی به برد دو دهم چوب خبر آمدن من رشید در همان روز ورود من من طلبید پیش از آن که





جامه‌های سمر، تعبیر دهم، و آن هنگام وقت روان از ماه مبارک رمضان بود  
چون بر او وارد شدم، دیدم حمید در خانه‌ای نشسته است که بهر آبی در میان  
آن خانه جاری است، چون سلام کردم و نشستم آفتابه و لنگ آورده، دسندهای  
خود را شست و مرا بپیر امر کرد که دسندهای خود را شستم، آن گاه حوائط طعام او را  
حاصل کردند، از خاطر من محو شده بود که ماه رمضان است و من رویه دارم، چون  
دست به حای طعام بردم روزه را به خاطر آوردم دست کشیدم، حمید گفت چرا  
طعام نمی‌خوری؟

گفتم ماه مبارک رمضان است و من بیمار نیستم و عیسی ندارم که موجب انظار  
باشد، و شاید امیر را در این باب عفتی و حدی باشد که محور انظار او شده باشد  
آن پلید گفتم که من سیر عیسی ندارم و نه هم صحیح است، پس بگفت و  
بگریست

چون از خوردن طعام فارغ شد، گفتم ایها الامیرا سبب گریه شما چه بود؟  
گفت سببش آن است که در وقتی که هارون در طوس بود، شبی او شبها در میان  
است مرا طلبید، چون به برد او رفتم دیدم شمععی به برد او می‌سوزد و شمشیر برهنه  
نزد او گذاشته است و خادمی نزد او ایستاده

چون مر دیدم، گفتم تا چه اندازه در اطاعت من حاضری  
گفتم به جان و مال تو را مطیع و فرمان بردارم  
پس ساعی سر به بر افکند آن گاه مرا رخصت برگشتن داد  
چون برگشتم باز پیک او به طلب من آمد و این مر به ترسیدم گفتم ان الله و ان الیه  
راجعون گوید اراده قتل مرا داشت، چون مرا دید از روی من شرم کرد، اکنون مرا  
می‌طلبید که به قتل رساند

چون بر او دخول شدم باز پرسید که چگونه است طاعت تو مرا؟  
گفتم فرمان برداری می‌کنم به جان و مال و فرزند و عیال  
پس قسمی کرد باز مرا رخصت برگشتن داد



همین که داخل خانه خود شدم دیگر بار رسول و آمد و مرا به برد او برد  
چون بر او آمدم منحن سابق را دهاده کرد پس دفعه من جواب گفتم که  
اصاعت می کنم تو را در حان و مال و رب و فرزند و دین خود

رشدن چو این جواب را شنید بحدید و گفت این شمشیر را بگیر و آن چه این  
خادم بر امر می کند به عمل آورد پس خادم شمشیر را به دست مرا داد و مرا به  
خانه برد که در آن مقفل بود، پس قفل را گشود و مرا داخل خانه کرد، چون داخل  
شدم چاهی دیدم که در صحن خانه کنده اند و سه حجره در اطراف آن صحن بود که  
درهای بها مقفل بود

پس در یکی از آنها را گشود، در آن حجره بیست نفر دیدم از پیران و جوانان و  
کودکان که گیسوان بر سر داشتند و در بند و زنجیر بودند و همگی از فرزندانی علی و  
فاطمه علیهم السلام بودند

پس آن خادم گفت که حلیفه تو را امر کرده است که ایشان را گردن زنی، پس  
یک یک از بیرون می آورد و من در کنار آن چاه پستاده بودم و ایشان را گردن می دادم  
تا آن که تمامی را بکشتم پس سرها و نهایی ایشان را در آن چاه افکند

و حجره دیگر را گشود، در آن حجره نیز بیست نفر از آل علی و فاطمه علیهم السلام معین  
بودند، خادم گفت حلیفه امر کرده که ایشان را بر مقنوس سازی، پس یک یک را  
من گردن می زدم و او سر و بدن ایشان را در آن چاه می افکند تا آن که ایشان را نیز به  
قتل رسانیدم

پس حجره سیم را گشود، در آن حجره نیز بیست نفر از سادات علوی و فاطمی  
محبوس و در قید بودند و گیسوها که علامت سیادت بوده در سر داشتند، خادم  
گفت که حلیفه بر امر کرده به کشتن ایشان، پس یک یک از بیرون می آورد و من  
گردن می زدم تا آن که از قتل بورده پس ایشان را پیردا حتم چون بیستم را آورد مرد  
پیری بود و گفت دست پریده بادی می شوم معون، چه عذر حراهی ورنه در رسول خدا  
صلی الله علیه و آله رد و قتی که از نو پیرم را برای چه شصت پس اولاد مظلوم مرا به جو رو



ستم کشی؟ من چوون بن صحر ر شیدم مر خود بلوردم و مرتعی گشتم  
پس خادم بود من آمد و پانک پر من رده من بیر آن پیر مرد علوی را به قتل  
رسانیدم و بدبهای ایشان را در چاه افکندم.

پس هرگاه من شصت نفر از فرزندان رسول خدا را به سم کشته باشم روره و  
نمار مر چه دادده بخشد یقین دارم که پیوسته در جهنم جودهم بود<sup>(۱)</sup>

و هم در یم رشید، آل برامکه به دولت رسیدند، و در سنه ۸۹ دولت ایشان  
اقل شد و یکب روزگار، ایشان را فروگرفت، و شایسته باشد که در یسحا به طور  
احتیاط، به دکر و مال دولت ایشان شاره شود، چه تذکر خاں ایشان پند و عبرتی  
است از برای دانایان

قَدْ فَرِهْتُ صِرَّةَ فَاغْتَبِرَ يَا ذَا الْحُجَى وَالْعَقْلُ وَالْفَكْرُ

### ذکر قتل جعفر برمکی<sup>(۲)</sup> و انقضاء دولت برامکه

همانا خاند بن برمک مردی بود به خودت رای و کثرت باس معروف، و هیچ  
کدام از اولاد او به مویه او نمی رسیدند، به یحیی در رای و تدبیر، و به فضل در  
جود و بخشش، و به جعفر بن یحیی در کتابت و تصحیح، و به محمد بن یحیی  
در رای و همتش، و به موسی بن یحیی در جرأت و شجاعتش

چون بوقت خلافت به هارون رشید رسید آل برامکه را مرتبی رفیع داد و امر  
وزار را به ایشان واگذاشت و امور مملکت و عبت را به ایشان تفویض نمود،  
ریاست ایشان بی نهایت شد و امور ایشان مستقیم گردید، به حدی که گفتند: «إِنَّ  
أَيَّامَهُمْ عُرُوشٌ وَ شُرُورٌ دَائِمٌ لَا يَرُودُ»<sup>(۳)</sup>

و حکایات و نوادر سیرت ایشان در رهاز رشید معروف، و مشهور و عظیمی

۱- بحارالانوار ۲۸ ص ۱۷۶

۲- وفيات الاعیان ج ۹ ص ۲۲۸، در سینه البحار ج ۷۳ آمده است لقد دلت البرامكة مفضلان لال

رسول الله ﷺ مظهرين المبدوء لهم

۳- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۷۷

یشان در کسب مستور است، و این حلکاک بر مکی به جمعه‌ای در حال ایشان اشاره کرده، و به این نحو بود حال ایشان تا سنه ۱۸۹ رسید، در آن سال طالع ایشان دیگرگون گردید و ستاره سعد ایشان غروب کرد

و همیشه<sup>(۱)</sup> آن شد که شید، جعفر بن یحیی را بسیار دوست می‌داشت و پیوسته در او مفارقت نمی‌جست و هم چنین عباسه خواهر خود را نیز بسیار دوست می‌داشت، و هرگاه که با جعفر بود به جهت مفارقت عباسه عیشش ناقص بود، و هرگاه که با خواهر حطوب می‌کرد از نبودن جعفر سرورش دائم بود، لاجرم عباسه را به عقد جعفر در آورد و لکن از جعفر عهد و پیمان گرفت که با او حلوت نکند و جز او نبی که در محضر رشید باشد با عباسه نشیند و از او منعور نبود، جعفر از بی‌کار استسکاف داشت، بالأخره بن در داد و قسم یاد کرد که با عباسه حلوت نکند

هارون خواهر خود را برویح و کرد و هر دو را در مجلس خود جمع می‌کرد به سبب رؤیت ایشان عیشش تمام بود، و عباسه را و عیسی تمام با جعفر بود و ریاده طالب و صلی او بود و هر چه حبه کرد که با او مضامحه کند جعفر قبول نکرد، لاجرم عباسه به نزد مادر جعفر شد و او را مال بسیار داد و محبت بی‌شمار نمود تا او را عطفی خود کند و دلش را به سوی خود مائل نمود، پس او آن سحر و وصل جعفر را در میان آورد و او را گف که اگر این مطلب واقع شود عافیت بکوئی بری شماها دارد از شرف مصهرت با رشید و دوام دولت برامکه و امثال این کلمات، عاده جعفر که از عافیت امر بی‌خبر و از عقل ناقص بود، فریفته کلمات عباسه شد و گف من چنان کنم که تو به معصود خود پرسی

پس جعفر را طیبید و گف کنیزکی را دیده‌ام که از هر چه کوئی در صفات و کمالات و حسن و جمال بهره‌مند وافر دارد و می‌خواهم آن را برای تو بحرم که با او عیش

۱- این صبیح که ذکر می‌شود به حسب ظاهر است و عمده سبب قتل عیسی نظام الهی بود از ایشان برای حضرت

نورالحسن موسی بن جعفر علیه السلام چنانچه در ذوات است. مناقب

نمائی، و اوصاف پسندنی از او من کرد که جعفر شیفته او شد و از مادر او ر طلب نمود، مادرش او را وعده داد و پیداسته تعریف و توصیف کبیرک را می نمود، و آنکس را آوردن او مصایحه می کرد و تأخیر می انداخت تا زمانی که جعفر شوقش به مهیت رسید و طاقتش تمام شد. صبر را بدیعی کرد که پس کجاست این کبیرک که می گوئی؟ مادرش گفت: امشب و را برایت حاضر می کنم، و در همان روز فرستاد برای عباسه که امشب بیا که به وصال پسرش خواهی رسید.

پس چون شب شد و جعفر از برد و شید به منزل برگشت، عباسه را دید با جمال بیکو و لباسهای فاخر و چون شراب بسیار نوشیده بود و حالت مستی داشت او را بشناخت و با او هم بسو شد و موافقه کرد، چون از کار مصاحبت فارغ شد، عباسه گفت: حیلۀ دحیران ملوک را چه دیدی؟ جعفر معنی آن را نفهمید، عباسه قضیه را تفسیر کرد.

جعفر چون از واقع امر مطلع شد حالت عسی از او برفت و مرغ و دروگرهت و گفت: من به قیمت اوزان مروحتی و در طریق وحشماکم فکندی، اکنون مشاهده کن که عاقبت این امر شدیدی به کجا خواهد رسید، پس عباسه از برد او بیرون شد و از جعفر حمل برداشت و چون مذاب حمل به پایان رسید پسری متولد کرد، خادمی یاد به برای آن قرار داد و آن طفل را به پشان سپرد و چون ترسید که حیر این امر منتشر شود و گوشه رشید گردد خادم و ذایه را مر کرد که آن طفل را به مکه برند و تربیت کنند که رشید بماند.

و این مطلب بر رشید محمی بود تاگاهی که ربیده او را مطلع ساخت به جهت دسنگی که از بحیی بن خالد داشت در باب ساختگری در امر پشان، چه آن که رشید امر حرم خود را به بحیی تمویص کرده بود و او تعدد ایشان می نمود و پیوسته پشان در پرده می داشت و با پشان به طریق عنف و سخی رفتار می کرد و شبها ابواب حرم را قفل می کرد و کلیدها را خود به منزل می برد.

و چون حکایت موافقه جعفر با عباسه گوشه رشید گشت، در هم شد و با



رسیده گفت که دلیل و شاهد تو بر این امر چیست؟

گفت چه دلیل و شاهدی بهر در آن طفل است که عباسه را جعفر آورده؟  
گفت کجاست؟

گفت از بوس تو به مکه روانه کرده است

گفت خیر او تو کسی دیگر می باشد؟

گفت بلی، کسرا حرم تو همگی مطلع می باشد، رشید پس امر مسموم داشت و هیچ نگفت ناگاهی که خواست تحقیق بن مطلب اعیان و به مکه رود، حج را بهانه کرد و سفر مکه را پیش آورد، چون به مکه رسید متحضر کرد و باست مطلب صحیح است، و وقت در دین گرفت که دولت آل برعکس را اقل کند<sup>۱</sup>

پس برگشت به بغداد و مدتی بماند، آن گاه به سوی دانیال<sup>۲</sup> سفر کرد و آن روزی که عازم قتل جعفر شد، سیدی بن شاهک<sup>۳</sup> اطمینان و او امر کرد بیرون بغداد و حاکمهای برامکه و کتابان ایسان<sup>۴</sup> اختاره کند و کسی را هم مطلع نماید که چه خبر است، مگر کسانی را که اعتماد به ایشان دارد

پس رشید با جعفر در موضع معروف به (العمره در باب) روز را به پایان رسانیدند در کمال عیش و عشرت، تا آن که جعفر از برد رشید مرخص شد و به مرور خود رفت، رشید مشایع او کرد و برگشت، چون جعفر به منزل خود رسید معینان خود را گفت که سار رند و تحشی کنند و هور حالت مسمی در او بود، معنی او معنی کرد به این بیت

ما تریدُ الناسَ مِنّا      ما تَدَامُ الناسَ مِنّا

اِنْسَانًا هُنْتُمْ اَنْ      يَظْهَرُوهُ مَا غَدَا دَفْنَا

از آن طرف رشید چون از مشایعت جعفر برگشت، باسر (مسرور - ح ن) خدام را اطمینان و گفت من تو را پی گیری می خواهم بفرستم که محمدا و قاسم هر دو نام اصل آن بیسبا و بنو اهل آن می دانم، مبادا مخالفت کنی باسر (مسرور - ح ن) گفت ایها الامیر! من در مقابل امر تو چنان می باشم که اگر هم مائش شمشیر بر شکم

<sup>۱</sup> نیز نگاه کنید به اعیان القلوب ج ۲ ص ۸۶ - ۸۷؛ و اعیان الاعیان ج ۶ ص ۱۳۳؛ مروج الذهب ج ۳ ص ۲۸۴

خود رسم که او بشم بیرون آید اطاعت می کنم ، بدگانیم چشم بر حکم و گوش بر فرمان ، بفرما هر چه خواهی

گفت جعفر برمکی را می شناسی ؟

جواب گفت که جعفر کسی است که کس و را شناسد ؟ بنی ، می شناسم  
مطلب چیست ؟

گفت الآن می روی و به هر حالی که باشد او اگر در می ریزی و سرش را برای من می آوری یا سر ( سرور - خ. ل. ) بخرید و ماکت همانند

رشید گفت تو نگویی من مخالفت نمی کنم مر تو را ؟

پاسر گفت بنی چنین است ، لکن این امر خیلی عظیم است و دوست می داشتم قبل از این مرده بودم و این امر بر دست من واقع نمی شد

رشید گفت این حرفها را کنار بگذار و پی امثال امر من برو

پاسر به برد جعفر رفت ، دید جعفر مشغول به بهو و عیش و طرب است حکایت رشید را نقل کرد

جعفر گفت رشید از این نحو مطالب پا من به عنوان مزاح خیلی می کند شاید مزاح باشد

گفت نه والله از روی عقل و حدّ گفت و شربت خمر هم نکرده بود که گویم مست بوده و از روی می گفته باشد

جعفر گفت من بر تو حقوقی دارم ، به مکافات آن مشرب به من مهلت بده و به رشید بگو که من کشم جعفر را اگر صبح گشت و پشیمان گشت از کشتن من ، که

به چا بوده و اگر نه امثال امر روی من

گفت می توانم مهلت دهم تو را

گفت پس مرا به برد حیمه رشید ببر و یکدفعه دیگر با و در قتل من مر حجه کن ، اگر باز فرمان قتل مرا داد اب و جت مرا بکش

گفت این عیبی ندارد

پس یاسر و جعفر به برد حیمه رشید شدند، یاسر داخل شد بر رشید گفت  
جعفر را آوردم

رشید گفت الان من و یاسر و اگر به تو می‌گشتم  
یاسر به برد جعفر شد و گفت شنیدی فرمان قتل خود را  
گفت پی

پس جعفر در شمال کوچکی پیرو آورد و چشمان خود را بست و گود خود  
کشید، یاسر گرد او را برد و سوش را برای رشید برد

چون رشید سر جعفر را بدید با او توبیخ کرد و تقصیرات او و مداخله نمود  
آن‌گاه گفت ای یاسر، فلان و فلان را حاضر کن یاسر چون پشان را حاضر  
نمود پشان گفت که یاسر را نگردد برید، چه آر که من نمی‌توانم کشیده جعفر  
را ببرم ۱۲

و واقعه قتل جعفر در سنه ۱۸۹ بوده و سیمین عمرش به چهل و پنج رسیده بود،  
و به قتل او دولت برامکه زائل شد

و رشید یحیی بن خالد و فضل بن یحیی را در حبس کرد، و یحیی در سنه ۱۹۰  
و حاتم در حبس بمرد، و فضل در سنه ۱۹۳ در حبس سر و عذاب کرد، و کیهبیت  
بدبختی پشان و مکبب روزگار با پشان طویل است مدام انگیزش بیش از پس  
مسب

ار محمد بن عبدالرحمن هاشمی منقول است که روز عید فونی بود که در حل  
شدم بر مادرم دیدم پی به جامه‌های کهنه برد و دست و تکم می‌کرد  
مادرم گفت پی زنا را می‌شناسی؟

۱- گمان می‌کنم که صحیح مسری پانده یاسر بیون که یاسر خادم را مانور در خدمتگذاری حضرت امام رضا علیه السلام  
گذاشته بود و او زنده بود تا بعد از شهادت حضرت رضا علیه السلام و علی بن ابراهیم قس جبار خداوند را از او نقل  
می‌کند مؤلف علیه السلام



گفتم به

گفت این «عبده» مادر جعفر برمکی است

پس من رو به جانب «عبده» کردم و او قدری تکلم نمودم ، و پیوسته او حال او تعجب می کردم تا آن که او و پرسیدم که ای مادر! از احاطت دنیا چه دیدی ؟  
گفت ای پسر جان ، روز عیدی مثل چنین روزی تو من گذشت در حالی که چهار صد کبیر به خدمت من رسانده بودند و من می گفتم پسرم جعفر حتی مرا ادا نکرده ، و باید کبیران و خدمتکاران من بیشتر باشد ، و امروز هم یک عید است که بر من می گذرد که منهنی از روزی من دو پوست گوسفند است که یکی را فرش خود کنم ، و دیگری را تحاف خود کنم

محمد گفت من پانصد درهم به او دادم ، چنان خوشحال شد که نزدیک بود قالب تهی کند و گاه گاهی «عبده» به مردم می آید تا از دنیا برفت  
و او برای عافان دانا همین یک حکایت در بی وفائی دنیا کافی است  
و بالجملة ، مدت دویست بر مکه هجده سال و هفت ماه و پانزده روز بوده ، و بسیار کس از شعره در اشعار خویش اشاره به نکیبت روزگار ایشان نموده اند ، از جمله علی بن ابی معاذ فصیح در این باب گفته

يَا أَيُّهَا الْمَثُورُ بِالذُّهْرِ      وَ الدَّهْرُ دُو صَرْبٍ وَ دُو غَدْرٍ  
لَا تَأْمَنِ الدُّهْرَ وَ صَوْلَاتِهِ      وَ كُنْ عَلَى الدَّقْرِ عَيْنِي حَذِرٍ  
إِنَّ كَسْبَ الدَّجَائِلِ بِسَعْرِهِ      فَانْظُرْ إِلَى الْمَصُوبِ بِالْجَشْرِ<sup>(۱)</sup>

(الفصيدة)

و چون ذکر برآمکه شد ما است دیدم به حال بن حُلُکال برمکی اشاره کنم  
مکشوف یاد که محمد بن محمد بن ابرهیم بن بن یکر بن حُلُکال اریلی ، مورخ  
مشهور صاحب تاریخ معروف به وفیات الاعیان و انباء أبناء الرماة از اصفاد یحیی  
برمکی است ، و همیشه به یحیی منهنی می نمود ، و وجه تسمیه چو او به حُلُکال (به



فتح جاء و تشد يد لام مكسوره) ۱۱ است كه ووري بر اهران خود مد حره كرد به  
معاصر آل برامكه، با وی گفتند

حل كان جدی كذا، بعضی كذا و هكده

یعنی بگذازد كذا مد حرت به جد و سبب خود را، بلكه معاصر خود را دگوا<sup>(۱)</sup>

چون شیر به خود سپه شكی باش هرؤند خصال خویش باش

إِنَّ الْقَتْلَى مَنْ يَقُولُ هَا أَنَا ذَا نَيْسَ الْقَتْلَى مَنْ يَقُولُ كَذَا بَعِی<sup>(۲)</sup>

و این حلكا، اشعری لأصبوب و شاععی الفروع است، و در بهایب عصیبت و

نصب است، و در قاهره مصر توقف داشته و به منصب فضاوت اشتغال داشته، و

كتاب تاریخ، در حدود سبه ۶۵۴ در ایجا تألیف کرده، و در ۲۶ رجب سنه ۴۸۱ در

دمشق وفات یافت و در صفحه<sup>(۳)</sup> جیل «فاسیو» به حاكوف،<sup>(۴)</sup> و كتاب وفیات رب

انغان نوشته و در او ذكر کرده بر جسم مشاهیر نایمیں و من بعدهم را تارغان خود و از

صحابه ذكری نكرده و ما در این مقاله بسیار از او نقل کرده ایم

و صلاح الدین صفدی شارح لامیه العجم تدبیلی بر وفیات نوشته و میده او را

به وائی با وفیات، و احوال حصرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به تفصیل در آن درج کرده،

والله العالم



۱- روحانی الجنات، ج ۳ ص ۳۷

۲- یائین نامه

۳- روحیات الجنات، ج ۱ ص ۳۶۵

## ذکر خلافت ابوموسی محمد الأمین بن هارون<sup>۱</sup>

### و کیفیت قتل او

چون روز شنبه سیم جمادی الاولی سنة ۱۹۳ در طوس رشید رسید و رحب کثیبه، از مردم بری پسرش محمد امین بیعت گرفتند، و محمد بن آن وقت در بغداد بود، لاجرم فاضلی حاتم خلافت و قضیب و ژود رسول خدا، که گفته شده که بود هارون بود در آن روز به تمجیل تمام برای محمد برد و روز سیمه آن ماه به بغداد رسید، مردم بغداد در آن روز با محمد بیعت کردند.

و محمد مادرش ام جعفر و پدیده<sup>۲</sup> دختر جعفر بن ابی جعفر مصور بوده که حاتم

۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الانباء عن تاریخ الخلفاء ص ۸۹، ۹۵، تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۳۲۷-۳۳۱.

تاریخ الخلفاء ابن زبید، ص ۳۹. ۲- الجوهر الثمین ص ۱۶۹ مروج الذهب ج ۲ ص ۲۹۶.

۲- فاضلی مورثه در مجالس گفته که پدیده سیمه فغانیه بود چنان که شیخ نجل عبد الجلیل بزی ۱۰ کتاب نفس آورده که بیون هارون الرشید ظهور پدیده را در تضح بدید سوگند یغورد که او: «ایه دو کلمه طلاق دهم و پسر ۱۸ بی ۱۰ کاندلی نوشته که «گشت خست» یسی بودی آنچه بودی و مرید سیدی و ان رایه زبیده فرستاد. و پدیده از غایت صحبت مرغی و و غراء <sup>عقده</sup> در یسی کاندلی فر نوشت که «گشتا فاعقیدنا» و پنا و ما ندقت»

یعنی بودیم آنچه بودیم و پدیده شدیم و در آن سیمانی نداریم

و هم لا حبیب السیر نقل کرده که بریز زبیده خانم با خود و پدیده از مدنی به راه حراب شده و موکل نه تجدید عمارت آن پرداخت (تلمی) [مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۱۰۰]

و در فردوس الغوار پخ است که دیده به وسطه مرسی که داشت از جندله به سبب تغییر آب و هوا به جانب بریز راه و چون به او نه واسطه آن بلد از او دفع شد مسمی به تبریز شد و مدنی از این مرحله گذشت، هارون نامه به او نوشت و: «آن نامه مدنی از رنه جانب بغداد در خواسته نمود و رد جواب نوشت که بغلقه الجهد فی التکی

الجهد غیر من العبد و هارون الرشید مؤلف <sup>عقده</sup>

رهایی بی عیب بود و آثاری از او معروف است، در حمله ساء بن بریه به بغداد و  
نعمیر و بعضی عیور و آثار دیگر که از او نقل شده، و دیگر شهری و جاهانی که  
در طریق مکه حفر کرده

و محمد امین از عبدالله مأمون ده شش ماه کوچکتر بوده، و هارون در زمان  
خلافت خود محمد را ولیعهد خویش نموده بود و از مردم برای او بیعت گرفته بود  
و زینس او بری مأمون، و چون هجده شب بیعت امین بگذشت، امین در صدد  
بر عد که مأمون را ولایعهادی خلع کند و از برای موسی باطون فرزند خود قرار  
داد، پس با امراء و وزراء در این باب مشورت کرد، ایشان صلاح ندیدند مگر عی  
بی عیبی بی نامان که اقدام بر خلع مأمون نمود

پس امین، علی بن عیسی را با لشکری عظیم به جهت دفع مأمون به حراستان  
روان کرد، چون عی با لشکر امین نزدیک به قریه شد، طاهر بن حسین<sup>۱</sup> از  
جانب مأمون با چهار هزار سوار به جنگ او آمد، و چون علی طریق حرم و احتیاط  
را فرو نهاده بود به جهت کثرت لشکر خویش لاجرم منکوب لشکر طاهر شد و او را  
بکشتند و تشییع در چاهی افکندند، طاهر در این باب کاعندی به مأمون نوشت،  
مأمون بی مسرور گشت

مأمون نیز برادر خود امین را از خلافت خلع کرد و طاهر بن حسین را با هرثمه بن  
کعب به جهت دفع امین به سمت بغداد روانه داشت، پس طاهر و هرثمه با لشکر  
خویش به جانب بغداد روانه شدند و دور بلد را محاصره کردند و جنگهای بسیار  
مابین لشکر امین و مأمون واقع شد و محاصرههای بسیار بر اطراف بغداد نصب کردند  
و بسیاری از عیاران در این گیرودار مال مردم را بردند و احساس در بغداد قیامت پیدا  
کرد به سبب آن که راه تردد بسته گشت

و پس واقعه در سنه ۹۶ بود، و پیوسته تا چهار ده ماه کار بدین گونه می رفت تا

۱- وی طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی نام ۷۲۵ است نگاه کنید به الاعلام، ج ۳، ص ۲۲۱

آن که مردم بعد از ده ننگ آمدند و کار بر ایشان سخت شد، لاجرم بسیاری به عنوان مسافرت به حج از بغداد فرار کردند و کثیری جره لشکر مأمون گشتند و کار بر امین زیاد سخت شد و بیشتر اصحابش دست از او برداشتند و او را تنها گذاشتند، ظاهر میر برای وجوه و حیان بغداد نوشت که امین را به قتل آوردد، و عده سیم و رو سیار در مقابل آن کار داد، جمیعاً نوشتند که ما امین را در خلافت جابج کردیم و دست از یاری او برداشتیم

و بالجمعه، ظاهر قوت گرفت و کار را بر امین سخت تنگ کرد و طریق تردد به سمت او را مسدود نمود تا آن که کار به بجائی رسید که نزدیک شد امین و اصحابش از گرسنگی و تشنگی هلاک شوند، لاجرم امین برای هر ثمه نوشت که مرا مان بده و مطمئن گردان تا به نزد تو آئیم، هر ثمه قبول کرد و او را وعده داد که اگر مرد من آئی جر خیر و خوبی چیز دیگری بیتی

پس امین، موسی و عبدالله پسران خود، بوسید و بوقید و با آنها وداع کرد و گریان از نزد ایشان بیرون شد و سوار بر اسب شد و از باب حراسان بیرون رفت به جانب مشرعه و داخل «حرّاقه»<sup>۱</sup> شد و هر ثمه را ملاقات کرد، هر ثمه مابین دیدگان او را بوسید و با هم مشتند در «حرّاقه» که ظاهر جماعتی از «هرویه»<sup>۲</sup> را با جمعه از ملّاحین و غبیه عرسند که امین را دستگیر کنند، آن جماعه بیدارند و برهنه گشتند و در آب فرو رفتند و از زیر «حرّاقه» در آمدند و حرّاقه را در آب منقلب کردند

اهل حرّاقه که از جمله امین و هر ثمه بودند در آب فرو رفتند هر ثمه به هر طریقی بود خود را به رودی رسانید و بیرون آمد و به لشکر خود محو شد، و امین بر حامه های خود را از تن بیرون کرد تا سبک شود، پس شما کرد تا از آب بیرون آمد، لکن اتفاقاً از آب سوی بیرون شد که لشکر دیرانی علام ظاهر جمع بودند پس بعضی او را برگرفتند از او بوی مشک و رایحه طیب شنیدند دانستند که امین

۱- حرّاقه: به نفع و رسیدن نوعی از کشته است که قط آنرا در آب انداخته، آن قط آنرا در رودی درید (صراح اللغه) ج.

است، او را به مرد ظاهر بردند و پیش ر آب که به مرد ظاهر برسد ظاهر را حیران نمودید، ظاهر حکم قتل او را داد در همان بین راه او آبکشید در حالی که صبیحه می‌زد و می‌گفت:

«أَنَا فِي وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، أَنَا ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَحِبُّ الْعَامُونَ» چندان شمشیر بر او زدند تا هلاک شد، آب گاه سر، تنش گرفتند و برای ظاهر زدند چون سر را بردند نهادند، ظاهر گفت: «اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ»<sup>(۱)</sup> [الایه] آن گاه سر امیر را برای مأمون به حرامیان فرستاد و قتل امین در شب یک شنبه ۲۵ محرم سنه ۱۹۸ بوده

و در کیفیت قتل امین طریق دیگر نیز نقل شده، چنانچه از حمد بن سلام مثنوی است که او در [حزاقه] با امین بود هنگامی که [حزاقه] را مقرب کردند حمد شاکر کرد و خود را پیروز آورد، بعضی از صحاب یگرفت و خواست با وی آبکشند، او را وعده دو هر در هر دو که در صبح آن شب به او بدهد حمد گفت او کنس من در گذشت و مراد حل در طاق تاریکی کرد من دو آن حجره بودم که ناگاه دیدم مردی را عربی و برهنه آوردند که جر سه ارایل و عصاه چیری در دست داشت و برکنش خرقه بود او را ببر در اطاق حبس کردند و پاسبانان دو اطاق را بگرفتند که میاد، مد بگردیم

چون ب مرد در جای خود مستقر شد، عصاه را سر و صورت خود برداشت، بگریسم که او محمد بن امین است، پس بگریسم و گفتم اسیر جاع و آهسته گفتم: امین مرادید و گفت: تو کیستی؟ گفتم: من یکی از علاءان توأم ای سید من گفت: کدام یک علاءان من باشی؟ گفتم: احمد بن سلام، گفت: ای احمد گفتم: بیک یا سیدی، گفت: نزدیک من بیا و مر در برگیر که من وحشت سختی در خود می‌یابم نزدیک شدم و ز ادر بعل گریسم دیدم دشتی در اضطراب و جفان است پس گفتم: بگو برای من که برادر من مأمون رنده است؟ گفتم: اگر رنده نبود برای



چه بن مقتلت و کارور شد؟ گفت یامن گفتند که او مرده است گفتم خدا رشت کند صورت و رزاه تو. که تو را بدین موصح رسانیدند گفت الحال وقت عتاب نیست و تقصیر آنها بود گفتم ای سید من، این حرقه را دور افکن گفت کسی که حالش مثل جان من باشد این حرقه هم برای او زیاد است

پس گفت ای احمد، شکی ندارم که مرا به بود برادرم مأمون خواهد برد یا مأمون مرا می کشد؟ گفتم نمی کشد شما را چه آن که علاقه رحم دل او را بر منو مهربان خواهد کرد

گفت. هیهات، الْمَلِكُ عَفِيمٌ لَا رَحْمَ لَهُ

گفتم اما هر گاه امان برادرت می باشد، پس او را استعمار و ذکر خدا تلقین می کردم که ناگاه در اطاق گشوده شد و مردی با سلاح وارد شد و نگاهی به صورت محمد کرد و بیرون رفت و در دیست

من دانستم که محمد را خواهند کشتند و من نماز شب خود را خوانده بودم مگر نماز وتر را ترسیدم که مرا ببر یا او بکشد و نماز و سر او من شوب شود، رود برخاستم برای نماز و بر محمد گفتم که نزدیک من بیا و نماز بخوان که من در وحشت سختی می باشم پس یامنی نگذاشت که جمعی از اعاظم با شمشیرهای برهنه آمدند که محمد را بکشند

محمد امین چون بن بدید از جا پر جست و گفت «أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. ذَهَبَتْ نَفْسِي وَاللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَمَا مِنْ حِيلَةٍ؟ أَمَا مِنْ مُعِيَةٍ؟»

آن جماعت بیامدند تا نزدیک در هر یک به دیگری می گفت که نزدیک او برو و کارش را بساز محمد و سده ای بر دست گرفت و گفت «أَنَا ابْنُ عَمِّ زُشُوبِ اللَّهِ، أُنْ أَيْنُ هَارُونَ الرَّشِيدِ، أَنَا أَخُو الْمُؤْمِنِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي دَمِي»

پس یکی از اعلامان ظاهر داخل شد و صرخی بر پیش سر محمد زد، محمد و سده را جلو صورت وی داد و خواست که شمشیر را او بگیرد که آن مرد به فارسی صدا زد که محمد مرا کشت، آن جماعت در بیت ریخند و بر محمد هجوم



آوردند، یکی شمشیر بر نهنگاه آورد که محمد هر روز در افتاد آن گاه سرش را بریدند و به برد ظاهر بردند

فقیر گوید که عرص می در محل قصیه احمد بن سلام یک مطلب بود و آن بیار آن که با ظریف بداند که سابعین چنگونه موافق بودند بر شمار شصت و موافق بدیده که این مرد با آن که ظاهر می نماید که یکی از غلامان محمد عین بوده و از حباد و رها بدیده و در حالی که محبوس است و از حیای خود مأیوس، چنگونه اهتمام به تهجد دارد و می ترسد که کشته شود در حالی که شمار و تراز او قوت شده باشد، از برای اهل غیرت مذهب جعفری این قصیه پسند عظیمی است

و بالجمله، چون سر می را به برد ظاهر بردند ظاهر ب سر را برای مأمون به جانب خراسان فرستاد.

چون سر امین را به برد مأمون بردند امر کرد که او را در صحن خانه بر چوبی نصب کردند و بشکر و حمود خود را هدیه و شروع کرد به عطا دادن، و هر کس که جایزه می داد امر می کرد که بنده بر آن سر نصب کند و جایزه خویش بستاند، مردم بر سر امین لعنت می کردند و جایزه می گرفتند تا آن که مردی از عاظم جایزه خود را بگرفت به وی گفت که سر را لعنت کن گفت **لَعَنَ اللَّهُ هَذَا، وَ نَحْنُ وَالدِّيَّةُ، وَ اَذْهَبُوا** می کند و کنا مِنْ اُمَّهَاتِهِمْ

پس مأمون امر کرد که سر را از دار به زیر آوردند و خوشبو کردند و فرستاد برای بغداد که با جثه اش دفن کند

و محمد امین سیس عمرش سی و سه سال و سیزده روز بوده، و مدت خلافتش تا زمان قتلش فریب به پنج سال طوب کشید، و چون در ایام خویش پیوسته مشغول به نهر و لعب و نند و طرب بود و از پس آن مبتلا به محاصره و حروب با لشکر مأمون گشت نهاد، منصرف آل ابوطالب نگشت و در بام او حادثه بر طالبیین واقع شد و آنچه باعث کشتن و روال ملک او شد همان کثرت اقبال او به بدات، و شهادت او به نهر و لعب و سار و طرب و امثال آنها بوده، چنانچه بعضی از شعراء در





این دو بیت بدین مطلب اشاره کرده

إِذَا عَدَا مَبْدُكُ بِاللَّهِ مُسْتَعْلَاً      فَأَخَذَكُمْ عَلَىٰ مُلْكِهِ بِأَوْثَلٍ وَالْعَرَبُ  
أَمَا تَرَىٰ النَّفْسَ فِي التَّمِيزِ هَائِلَةً      لَكَ عَدَا زَهُوْ بِرَجِّ اللَّهِ وَاللَّحَبِ<sup>(۱)</sup>  
شه چه بسست پر درجهٔ هرل      ملک بهرون دهد پرور و هرل  
هرل ب شاه گز مقیم شود      خاطرش از هر صمیم شود  
شاه را خواب حوش نباید خفت      فتنه بیدار شد چو شاه بخت

و در اثنای حلافت امین بعد از هیجده شب در موب رشید گذشته، بویگرین  
عیش از دنیا برآید و سپس عمرش به بود و هشت ۹۸ سال رحیمه بود<sup>(۲)</sup>  
و در سنه ۱۹۸ و به قولی در ۱۹۹ عبدالملک بن صالح بن علی پسر عم سَفَّاح در  
رقعه از دیب برفت، و او انصاح بی عباس در عصر خود بوده

\*\*\*



۱. انقبار الدول ج ۲، ص ۹۱

۲. مروج الذهب ج ۳، ص ۳۹۸

### نکر خلافت ابوالعباس<sup>(۱)</sup> عبدالله بن هارون

#### ملقب به مأمون و باستان ابوالصراخا

ار رمانی که عبدالله مأمون، محمد امین را از خلافت جبرج کرد و لشکر او به جنگ امین رسید و او را محاصره کردید، عامه مردم خراسان و سایر بلاد و امصار که طاهر بن حسین بر ایشان استیلا یافته بود مأمون را حلیفه گفتند و با او بیعت کردند و در منابر نام او را ذکر می نمودند تا وقتی که محمد امین معنوی گشت، آن گاه تمام مردم بغداد بر مأمون را به حلیفی گرفتند.

و مأمون را به نجم بن عباس<sup>(۲)</sup> می گفتند و از علم نجوم و حکمت بهره وافی داشت، و علم فلسفه را پسند دوست می داشت، و پیوسته محاسنی محمد می کرد بر وی ملاحظه و ممالفت و مادرش کنیزکی بود مزاجش نام، و مأمون اظهار تشییع می کرد از جسد ندماء و یحیی بن اکثم<sup>(۳)</sup> خراسانی بود، و یحیی از پیش دو بصره فصاحت می کرد، و گفته اند به لواطه استعمال داشت<sup>(۴)</sup> تا آن که دولاذهای مردم بصره را فاسد کرد، اهل بصره به سنگ آمدند و به مأمون شکایتها را او پیغام کردند، مأمون و راء<sup>(۵)</sup> فصاحت عزل کرد و در حق یحیی گفته شده<sup>(۶)</sup>

۱- برقی افلاخ و سر نگاه کنیده الاشیاء فی تاریخ الخلفاء ص ۹۶-۹۷ تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۳۳۱-۳۳۲

تاریخ الخلفاء بن برید ص ۴۴ الجوهر النقیص ص ۱۳۱ مروج الذهب ج ۲ ص ۴

۲- برای اطلاع بیشتر نگاه کنیده به دویمات ج ۶ ص ۲۷ طبقات الخلفاء ص ۱۹ میزان الاعتدال ج ۴ ص ۳۶۱

۳- این نسبت به یحیی در منابعی آمده است از جمله نگاه کنیده به معاصران الادباء ج ۲ ص ۲۵۱

۴- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۲

يَا لَيْتَ يَحْيَى لَمْ يَلِدْهُ أَكْتَفُهُ      وَ لَمْ نَطْأُ أَرْضَ الْعِرَاقِ قَدَمُهُ  
أَلُوَطُ قَاضِي مِى الْعِرَاقِ نَعْلُهُ      أَيُّ دَرَاهِمَ لَسْمٍ يَسْلُقُهُ نَعْلُهُ  
وَ أَيُّ شَعْبٍ لَمْ يَلْبِغْهُ ارْتَقَاهُ<sup>(۱)</sup>

ر پس آن که یحیی او قصاصت نصیره معزوب گشت خود را به مأمون رسانید،  
مأمون او را دایم خویش گردانید و مریه<sup>(۲)</sup> او را ر و بیع کرد

نص شده<sup>(۳)</sup> که روزی مأمون به یحیی گفت که ای ابی محمد! این شعر را کیست؟

قَاضِي يَرَى الْعَدُوَّ فِي الزَّمَانِ، وَلَا      يَرَى عَلَى مَنْ يَلُوَطُ مِنْ بَنَانِ  
كُتِبَ هَائِلٌ فِي شِعْرِ ابْنِ أَبِي بَعْمٍ أَسْبَ وَ      وَ هَمَّانُ كَسِ أَسْبَ كَمَا كُتِبَ هَاسِتُ  
أَمِيرِنَا يَرْتَشِي، وَ حَاكِمُنَا      يَلُوَطُ وَالرَّأْسُ شَرٌّ مِ رَأْسِ  
قَاضِي يَرَى الْخَصْمَ فِي الزَّمَانِ، وَلَا      يَرَى عَلَى مَنْ يَلُوَطُ مِنْ بَنَانِ  
مَا أَحْمَدُ الْجَوَزُ يَنْقُضُ وَ عَلَى الْ      سَائِمَةِ وَالِ بْنِ آلِ عَتَابِ<sup>(۴)</sup>

۱- حکمی بن رجلاً دخل علی یحیی و قال: أَلَيْسَ الْقَاضِي، هَذَا ابْنِي، أَسَالِكُ بَنَ بَحِيرٍ عَلَيْهِ لَأَنَّهُ سَجِدَ شَرْبِ الْخَمْرِ  
تَارَكَ الصَّلَاةَ، فَانْكَرَ الْإِمَامُ ذَلِكَ فَقَالَ الْإِمَامُ: اصْبَحَ اللَّهُ الْقَاضِي هَلْ تَكُونُ صِلَاةً يَلَا هَرَاتَهُ؟ فَاسْأَلَهُ: يَفَرُّ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ  
سَأَلَهُ فَقَالَ:

علق القصيد ربحاً      بعد ما شرب و شرباً  
ان حکم الله حق      لا لری لیه ارتسباً

فقال الابن: هذه الآية تعلّمها أمس، أن مر آیه میرها فلا تسیر علیه فقال یحیی: هو حکم الله من اب واین وبعیر  
معهما. مولف رحمه الله

۲- وفيات الاعيان: ج ۴، ص ۵۳ و ۵۴؛ تاریخ بغداد ج ۲، ص ۱۹۶ به نقل از مقام الفضل ج ۲، ص ۴۸۶.  
مروج الذهب ج ۲، ص ۲۲

۳- ویتید هذ السؤال و الجواب مازوی عن معاوية بن ابي سفيان أنه لما مرض مرض سوره واشتدت علة و حصل  
القياس منه دخل عليه يحيى وولاد أمير المؤمنين عونه فوجدوا قد اشتد جالساً يتجعد له ثلثا يتشهي به فطعم من  
القمود فاضطجع وأبى

بمنجادی لکسانیه از افسم

ای مریب الدهر لا انصصیح

ماجه به العوی

و انما السیه انتبهت اظفارها      الفیت کل جریه لا تنع



مأمون مدعی از حجب سریه برافکند و فرمان داد تا بن ابی نعیم شاعر مدعی  
بند کردند و به جانب سد روانه اش نمودند

و بالحصه، یعنی به کثرت ثوابه معروف و متخاهر بوده، و عمل شده که مأمون  
چهار صد بچهٔ امرد بسیار وجیه برای لذت و حقد او ملازم او نموده بود که ملازم  
رکاب او دانسته و بن قاضی بن حیا پردهٔ شرم و حیا دریده و به مصاحبت ایشان  
التذات می یافت، و قضیه و نظر از بشان می نمود، لاجرم جماعتی از شعراء عصر او  
در هجاء گفته اند، از جمله دانشمند بن اسحاق است که در هجو او قصیده ای گفته، و بن  
دو بیت از آن قصیده است و اشاره است به همان امردهای ملازمین خدمت او

يَقُودُهُمْ إِلَى الْهَيْجَاءِ قَاضٍ      شديد الطَّعْنِ بِالرُّمَحِ الرُّدِيِّ

يُقَادِرُهُمْ إِلَى الْأَذْقَانِ صَرَعِي      وَ كُلُّهُمْ جَرِيحُ الْمُخْضَيْتَيْنِ

و هم راشد در هجو و سروده

وَ كُنَّا تُرَجَّى أُنْ بَرَى النُّنْلَ ظَاهِرًا      فَأَغْقَبَ بَعْدَ الرَّجْلِ قُوطٌ

مَتَى تَضَلُّعُ الدُّنْيَا وَ يَضَلُّعُ أَهْلُهَا      وَ قَاضِي قَضَاءِ الْمُسْمِنِ يُلُوطُ<sup>۱۳۳</sup>

عجیب الحاضرون من جوابه

و هذان البيتان من جملة قصيدة طوييلة لابي دؤب خويلد بن خالد الهذلي يرثي بها يديه<sup>۱۳۲</sup> و كان قد هلك في حمص  
بين مي عام و السد اسماهم الطاعون [وحيات الاميين] ج ۶، ص ۱۵۵

و غريب من هذه ما يسكن عن معاوية بن ابي سفيان بهذا انه كان يوماً في مجلس سهل بن عبد الله بن  
ابي طالب فقال معاوية انتم تعرفون ابا الهذلي الذي اُتِيَ في حلفه<sup>۱۳۱</sup> تحت يد ابي لهب<sup>۱۳۰</sup> من هرة فقال اهل الشام  
لا فقال معاوية هو صم صم و انت ابي عبيد قتال عقيبن في العال: انتم تعرفون امراته التي قال الله تعالى في حقها  
«و امرأتك حماله الغطى في جوفها»<sup>۱۳۳</sup> من هي؟ فقالوا لا قال: هي عاتكة و انت ابي  
معاوية و كانت عاتكة اقرب من حرب بن امية زوجة ابي لهب فكان لذلك من الاجرة قمسكة [وحيات  
الاميين] ج ۶، ص ۱۵۱-۱۵۲ [و لها نظائر كثيرة مؤلفة]

۱۳۲ ديوان الهذليين، ج ۶، ص ۶

۱۳۳ سورة سعد آية

۱۳۴ سورة سعد آية ۶

۱- وحيات الاميين ج ۶، ص ۱۵۵، الاماني ج ۲، ص ۲۷۲ و ۲۷۳

میوه‌ای در کتاب ریاض النضره فی حادیت الماء والخضره از تاریخ بخاری نقل کرده که روایت کرده از محمد بن سیمان یمانی، که گفت: روزی مأمون با یحیی مشیته بود و عباس پسر مأمون نیز در آن مجلس حاضر بود و عباس در نهایت خوشرو و ریا بود، یحیی چشم خود را به صورت عباس دوخته بود و پیوسته از صورت او لذت می‌برد.

چون قاضی دید که بن کار حویلی بیست و هم در آن طرف در مقام پسران امرد بی‌احتیاج است و نمی‌تواند که خود داری کند، لاجرم او را اعتدال بیرون شد و حدیثی جعل کرد: یا مأمون گفت که یا امیرالمؤمنین، حیر داد مرا عبد الرزاق، از معمر، از یونس، از زافع، از ابن عمر که او حدیث کرد از رسول خدا ﷺ که نگاه کردن بر روی بیکو چشم را جلا می‌دهد، و من چون چشمم ضعف دارد خواستم تا مگر از نگاه کردن به صورت بیکوی عباس چشم خود را جلا می‌دهم یا نه؟ مأمون بر آنست و گفت ای یحیی! از حدیث بنرس! همانا این حدیث افتراء است بر رسول خدا ﷺ و هرگز پیغمبر چنین حدیث نفرموده.

مؤلف گوید که آن چه در باب یونس یحیی نقل شده اگر می‌خواستیم بسویسم از وضع رساله خارج می‌شدیم، و هم عمر عمر بر اشرف از آن است که صرف نقل این مطالب شود.

فمن کتاب الجعفریات مسأ عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال اُحَقُّ الناس من حسی کتابة بالترهات، انما کاتب الحکماء و القضاة و الاثبات و الابرار یکتوبون بثلاثه تیس معهن رابع من احسن الله سریره احسن الله علانیه، و من اصْلَحَ هیتا بینه و بین الله تعالی اصْلَحَ الله هیتا بینه و بین الناس و من کانت الآخرة هتة کفاه الله هتة من الدنيا<sup>۱</sup>

و اما بن مقدار که در باب یحیی نقل کردیم نکته لطیفی ملحوظ نظر بود و آن بیان آن که حافظ هوشمند نداند که چون قاضی پرده شرم و حیا را دید و از حق تعالی



شرم نکوب، چگونگی حق تعالی او را رسو فرموده که تا این زمان که زید از هزار و صد سال است مورد نام او به بدی و بی شرمی در نصایب و انسه مردم برده می شود، به علاوه گره ناری های بشاۃ دیگرش، مثل معروف ست ما بین عوام

لطف حق با منو صدرا هفت کند چون که از حد بگذرد رسو کند

پس هر کسی مراجعه به حس کند و گم مبتلا به معصیتی است، به خفت رسو بشود خصوص در قیامت که «عود باقه» من حری یوم المحشره آن معصیت را ترک کند، و این بابی است و منبع برای اهل نمک

و هم در ذکر حال بحیی، حال مأمون نیز معلوم شد، چه اگر کسی حال کسی را نداند در حال جلیس و ندیم او به حال او پی ببرد

و باجمله، ما در این رساله بنا بر تاریخ نویسی مدویم، بدکه تاریخ خلفاء عنوان معتد است و مقصد ذکر هر یک همیشه است که بر اهل علم و تعمیر معصی نیست، والله المأید

و اینم خلاص مأمون قریب به بیست و یک سال بطول کشید، و اول زمان خلافت او حدود سنه ۱۹۶ بود

و در سنه ۱۹۸ برادر خود قاسم بن رشید را از عهد خلافت جوع کرد

و در همان سال صفیان بن حبیبه در مکه وفات کرد

و هم در آن سال موافق تاریخ ابن خلکان حسن بن هانی<sup>۱</sup> معروف به ابونواس شاعر در بغداد وفات کرد و او بهره عظیمی از شعر بوده و لکن اکثر اشعار او در باطل و مزحرف بوده

و اینم قیاس له ابونواس (بضم النون) نَدُوْا اَنْتَبِ كَانَتْ تَوَسَّي عَنِي عَاقِبُهُ وَ هُوَ عِزُّ اَبِي نُوَاسٍ الْقَانِي الْمَلَقُ بِابِي نُوَاسٍ الْحَقِّ كَمَا عَنْ مَجَالِسِ الشَّيْخِ اَنَّ الْأَمَمَ عَنِ بْنِ مَعْمَدٍ النَّقِي - عَلَيْهِمَا السَّلَام - قَالَ لَا بِي السُّرَى مَهَلْ بِنِ يَعْقُوبَ بِنِ اسْحَاقَ الْمَلَقُ هُوَ اَيْضاً بِأَبِي

<sup>۱</sup> برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به دیوان الامام ج ۲ ص ۱۵۵ و الاغانی ج ۲ ص ۳ تاریخ بغداد ج ۷ ص ۴۴۶

الشعر و الشعراء ص ۶۸

نُؤاس، لکثر ما کان یتخالع و بطائب مَعَ النَّاسِ تُؤَاطِنَهُ لِأَظْهَرِ تَشَبُّهِهِ عَلَى الطَّيَّةِ

يَا أَيُّهَا الضَّرِيُّ أَنْتَ أَبُو نُؤَاسِ الْحَقُّ، وَ مَنْ تَقَدَّمَكَ أَبُو نُؤَاسِ الْبَاطِلُ

و لابی نؤاس اشعار راننده منها می مدح سید علی بن موسی الرضا علیه السلام

مُطَهَّرُونَ سَمِیَاتٍ بِسَائِبِهِمْ      تُكَلِّي الْعِلَاءُ عَلَيْهِمْ أَيْمًا دُكِرُوا

ممن لم یکن عموئاً حین تسمیه      فدما له من قدیم الدهر مُفْتَحِر

و الله لست بری غُلْفًا قَائِمَتُهُ      صَفَا كُفُّمُ وَاضْطَقَّا كُفُّمُ إِلَیْهَا الْبَشَرُ

قَائِمُ السَّلَا الْأَعْلَى وَ عِندَكُمُ      عِلْمُ الْكِتَابِ وَ مَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ<sup>(۱)</sup>

و حکمی عن المأمون قال لَو وَصَلْتُ الذَّنْبَ قَلَمُهَا لَمْ وَصَفْتُ بِمِثْلِ قَوْلِ أَبِي نُؤَاسِ

أَلَا كُلُّ حَيٍّ هَالِكٌ وَ ابْنُ هَالِكٍ      وَ ذُرِّ سَنَبٍ هِيَ الْعَالِیْنَ غَرِیْقِ

إِذَا ائْتَمَعَ الدُّنْيَا لِبَيْتٍ تَكْشَفَتْ      لَهُ عَنْ غَدَوَاتِ قِيَامٍ صَدِیقِ

و نقل شده که چون هنگام فوت یومواس رسید، عیسی بن موسی هاشمی با

وی گفت که بود آخر روزی «ایم دبی و اول روز آخرت می باشی، و معاصی و

زلات تو بسیار است، پس بویه کی تا خدا نور بیاورد ایوموس گفت مرا بلند

کنید و بنانید چون او شایسته گفت مرا بحویف می کنی به عذاب الهی؟ و

حال آن که حدیث کود مر حماد بن مسلمه از اس بن مالک که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود: «ای هر پیمبری شفاعتی است و من شفاعت خود را حیره کرده ام بری

اهل کبائر (ارامت خود در روز قیامت)، یا گمان می کنی من ازیشان بیسم؟<sup>(۲)</sup>

مؤلف گوید که حسن ظر به خدا بعد روح است، خصوص در وقت مروت و

روایت شده «حَسْبُو الظَّنُّ بِاللَّهِ»<sup>(۳)</sup> و رد شده که حق تعالی فرموده «أَنْتَ عِنْدَ ظَنِّ غَنَدِي

قَلِيلٌ بِي مَا شَاءَ» و یومواس حسن ظن داشته، و ما حسن ظنه بر او حیث یحیی

تَكْثُرُ مَا اسْتَقْطَعْتَ مِنَ الْحَطَايَا      فَأَيْنَكَ بِأَلْفِ زَيْلٍ شَعُورًا

۱- ولقب الامان ج ۲ ص ۲۷۱ غیر در بشاره النعمانی ص ۹۶-۹۷

۲- روایات المجتلی ج ۲ ص ۵۲

۳- بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۶۵

سَتَبَصْرُ إِنْ وَرَدَتْ عَلَيْهِ عَمُوٌّ  
و سَلَقَى سَبْدًا مَبْكًا كَرِيمًا  
بَعْضُ بَدَانَةٍ كَفِيكَ مِمَّا  
بَرَكَبَ مَحَافَةَ النَّارِ الشَّرُّورَا<sup>۱۱</sup>

و لکن پوشیده نماید که حسن ظن و رجحان مدح است مادمی که به خوف و  
حشمت معرور باشد و به عربیه ایسی از مکر الله برسد، یعنی آدمی در عذاب الهی و  
اصحاناب جدائی دامن نشود، در عظمت و جلال حضرت در انجلال پیدا شد و  
به عنوان آنکه من رجاء و حسن ظن به خدا دارم هر چه خواهد بکند شک نیست  
که این جا نیست، بلکه غرور و حماقت است و موجب حیران است  
و لقد حسن من قال ما اشار الفصل من اختار الكسل<sup>۱۲</sup>

مادرده رنج گنج همیشه سعی شود مرد آن گرفت جان برادر که کار کرد  
رایب شده که شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که قومی از دوستان  
شما معصیت می کنند و می گویند ما امیدواریم حضرت فرمود دروغ می گویند  
دوستان ما هستند، ای قومی هستند که عتبه کرده بر ایشان امانی و آمال، همانا  
کسی که مدد به چیری داشته باشد عمل او برای آن می کند  
و شبهه نیست در آنکه هر قدر معرفت بنده به عظمت و جلال پروردگار بیشتر و  
به عیوب خود بیشتر باشد ترس او از خدا زیادتر می شود و از این جهت است که  
حق تعالی خوف و حبس را نسبت به علم داده چنانچه فرموده: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ  
مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ<sup>۱۳</sup>

و رسول خدا ﷺ فرمود که ترس من از خدا بیشتر است از همه و از آن  
حضرت پرسیدند که چه روز پیر شدیدی؟ فرمود که مرا پیر کرد سوره هود و واقعه و  
مرسلات و هم یسألون<sup>۱۴</sup>

و گردیده ای شنیده ای حکایات خوف ابیه و معریس و عشقهای امیر المؤمنین  
و تصریح و مدحیه های حضرت سید اساجدین صلوات الله علیهم اجمعین

۱. ولیات الاعیان ج ۲ ص ۶۸

۲. سرور خاطر آید ۲۸

۳. الخصال ص ۳۸



و بالحمه، رویب شده، از یکی از اصدقائه ای بواس که گفت من بعد از مرگ  
ابوموس بری او جرع بسیر کردم به جهت معاصی بسیار او و عذاب الهی بر او تا  
وقتی در در جواب دادم به هیئت خوشی، از او پرسیدم که خدا به تو چه کرد؟  
گفت مرا آمرید به سبب چط بیسی که گفته بودم

گفتم آن بیات کدام است؟

گفت مرد مادرم است، صبحگاهی به مرد مادر و رفسم و حکایت را با وی بگفتم  
و مطالبه آن ایات نمودم، مادرش بوشه ای آورد به خط بوئاس این بیات در او  
مکتوب بود

يا رَبِّ إِنِّي عَظُمْتُ ذَنْبِي كَثْرَةً	فَلَقَدْ عَسَتْ بِأَنْ مَصْلَكَ أَعْظَمُ
إِنْ كَانَ لَا يَدْعُوكَ إِلَّا مُحْسِنٌ	فَنِي الَّذِي يَدْعُو وَيَرْجُو الْمُجِرِمُ
أَدْعُوكَ رَبِّ كَمَا أَرَدْتَ مَصْرَعًا	فَإِذَا رَكَدَتْ يَدِي مَعْنَى دَا يَرْحَمُ
مَالِي إِلَيْكَ شَفَاعَةٌ إِلَّا الَّذِي	أَرْجُو مِنْ عَفْوٍ وَإِنِّي مُنْزِلِمٌ
بِ مِنْ عَلَيْكَ تَوَكَّلِي وَ كَعْدِي	بِغِيَةٍ لِي الزَّلَّاتِ أَنِّي أَنَمُ <sup>(۱)</sup>

بی حدای بحسنه غفار، این عاصی نامه سیاه گناهکار را بیمار برالها، بی من  
چیزی نیست که معبود درگاه تو باشد جز ولایت و محبت امیرالمؤمنین و شمع  
المدینین و مودت اهل بیت طاهریں و سلام الله علیهم جمعین

مَوَاجِبُ اللَّهِ عِشْدِي جَاوَزَتْ أَقْلِي      وَ كُنْتُ يَتْلَعُهَا قَوْلِي وَ لَا عَمَلِي  
لَكِنْ أَشْرَفَهَا عِنْدِي وَ أَفْضَلَهَا      وَلَا يَسِي لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ (ع)<sup>(۲)</sup>  
«أَلَيْسَ أَمْتَنَا عَلَى وَلَا يَتِيمَةً وَ مَحَبَّهُمْ وَأَخْشَرُ مَعَهُمْ وَ فِي نَحْبِ لَوَائِهِمْ»

و در ایام<sup>(۳)</sup> مأمون سه ۹۹ بوالتر به خروج کرد

\*\*\*

۱- وفیات الامعین ج ۲، ص ۱۰۲-۱۰۳

۲- از این شعر آشوب است

۳- نک: مروج الذهب ج ۲ ص ۴۶

## ذکر خروج ابوالسرایا و مقتل بعضی از

## طالبین در ایام مامون

ابوالسرایا دانش سری بن منصور شیبانی است، و مردی شجاع و عری الفلب و نصیر در امر خوب بوده و در سنة ۱۹۹ در کوفه خروج کرد و مردم را به بیعت محمد بن ابراهیم بن اسماعیل طباطبای فرزند ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن بی طالب عزّله دعوت کرد، و این به سبب آن بود که در او حصار به محمد مواعده کرد که مردم را به بیعت او طلبد و او در دهم جمادی لأولی سنة ۱۹۹ در کوفه خود را ظاهر کرد.

چون روز میعاد شد محمد بن ابراهیم در کوفه خروج کرد و با او بود علی بن عبدالله (عبدالله - خ. ن.) بن حسین بن علی بن الحسین علیه السلام، مردم کوفه مانند جرّاد به بیعت او داخل شدند و گرد او جمع گشتند، و ابوالسرایا با علما خود ابوالسیول و بشیر و یوالهرماس از خارج کوفه مردم را به نصرت اهل بیت و خویشانی شهیدان اهل بیت تحریر می نمودند و جماعتی را به خود جمع کرده بود، در همان روز موعود وارد کوفه شد.

پس محمد بن ابراهیم برادر مبر شد و خطبه خواند و مردم را به بیعت خود پیشوایند و عهد کرد که در میان ایشان به قانون کتاب و حسب عمل کند و جانب امر به معروف و نهی از منکر را فرو نگذارد، مردم کوفه به تمامی رشته بیعت او را در گردن افکندند و به رغبت تمام با وی پیوسته نمودند.

یوالفرج از جابر جمع می روایت کرده که حضور باقر العلوم علیه السلام از خروج محمد بن ابراهیم طباطبای خبر داد هنگامی که فرمود در صفا صد و نه ترمیم کوفه خطبه می خواند مردی از م اهل بیت که حق تعالی به او ب ملائکه مباحثات فرماید

و بالحمله، چون محمد بر کوفه مسنوب شد رسولی به نزد فضل بن عباس بن



عیسی بن موسی فرمود و او را به بیعت خویش طلبید و او را استعانت جست، فصل دعوت و انجابت نکرد و چون ناب مقاومت محمد را نداشت از شهر بیرون شد و در خارج بند منزل کرد و امر کرد تا در ظرفه هارن خود و اصحابش خدمتی کنند و غلامان خود را امر کرد که مکمل و مسلح باشند و او را حراست کنند

چون دین حبیره محمد رسید، ابوالسرایا به جنگ او فرستاد و او امر کرد که ابتدا به حال و نیکد بلکه او را به بیعت خود بطلبند، ابوالسرایا با جماعت بسیاری به جانب فصل بن عباس کوچ کرد و ابتدا او را به بیعت محمد دعوت کرد، ایشان سر از بیعت هر تافند بلکه فصل امر کرد که لشکر ابوالسرایا را لیریزان کند، لشکر فصل از پشت سور بشکر ابوالسرایا بر می افکندند تا یک هزار ایشان کشته شد این خبر را به محمد رسانیدند محمد جازات جنگ داد

لشکر ابوالسرایا هجوم آورد و جماعتی از لشکر فصل را یکشده آن گاه داخل سوو گشمت و آنچه از اموال یافتند غارت کردند، فصل بن عباس هریب کرده به جانب بغداد نزدیک حسن بن سهل رفت و از ابوالسرایا نظم و شکایت کرد

حسن، رهبر بن مستب را با جماعتی از لشکر به جنگ ابوالسرایا فرستاد، چون لشکر بعد از دین به کوفه رسیدند عذر بی شومی کردند و بد دو دادند که ای هن کوفه، زبان و دختران خود را برای ما ریب کنید که همین دم مر دان شما را می کشیم و با زبان و دختران شما را مجبور خواهیم کرد، بن طرف ابو سرب در میان لشکر خویش فریاد برداشت که ای مردم، دگر حد کنید و بویه و استعمار نمائید و از حد نصرت بطلبید و ر حوب و قوت خود براثت جوئید و قرآن بخوانید و فرز را جنگ صمائید، همان او برای مرگ و قتی است معین فرار از دشمن مرگ را تأخیر نمی اندازد

من لم یعت عبطه<sup>۱</sup> یعت هریاً الموب کاش والمرء ذاکمه

و مصاف جنگ در کنار فوات بود، و ابوالسرایا کمیابی مریب داده بود و خود از

۱ - عبطه بالعین الیهامه نم الموحده - یقال مات عبطه ای بابتاً صحیحاً یعنی مؤلف

جایی بر لشکر رهبر حمله کرد و از طرف دیگر کمین او بیرون شد و پیوسته ابوالسرایا مردم کوفه را به جنگ تحریص می‌کرد و خود مبارزاتی عظیم کرد و در علوی جنگ غلام او بشار عمده‌دار لشکر رهبر را بکشت. علم ایشان سرنگون شد، بعد از این هزار گردیدند، مردمان کوفه تا قریه «شاهی» ایشان را تعاقب نمودند و ابوالسرایا پیوسته منهر مین را ده می‌داد که هر که از اسب خود پیاده شود در میان است، و هر کدام او پشان که از اسب پیاده می‌شدند لشکر ابوالسرایا به جای پشان سوار می‌شدند و همراه ایشان رفته تا قریه «شاهی» تجاوز کردند.

آخر الامر رهبر فریاد کرد که ای ابوالسرایا، دیگر هر بمی از این بالاتر چه خواهد بود دست از ما بردار، پس ابوالسرایا لشکر را امر کرد که دست از تعاقب بردارند و غنیمت جمع نمایند، کوفیان غنائم بسیار به دست آوردند و اسب و اسلحه بعد از این را بگرفتند، پس به لشکرگاه رهبر آمدند و در آنجا هر چه یافتند برداشتند و از خداهای ایشان بخوردند بعد از آن که مدتی بود که به گرسنگی گذرانیده بودند، پس مالهایی غنائم را به سرهای پیاده به جانب کوفه حمل دادند از آن طرف رهبر به بعد از رفت، از ترس حسن بن مهمل پنهان شد، حسن او را طلبید و عموئی از آهن بر دست داشت، به جانب هیر افکند که یک چشمش شکافته شد و امر کرد او را گردن برسد، بعضی شفاعت او نموده او را عفو کرد.

و حسن بن مهمل و سایر عباسیین را عم عظیمی شامل حال شد، پس حسن عیدوس بن عیدانصم را طلب کرد و با هزار سوار و سه هزار پیاده او را به جنگ ابوالسرایا فرستاد و امر کرد از آن راهی که رهبر هرجیت کرده بود بروی میاید لشکرش کشتگان لشکر رهبر را ببیند و قوس پیدا کند.

پس عیدوس راه پیمایند تا به کوفه رسید ابوالسرایا چون از مقدم عیدوس مطلع شد بشکر خود را سه قسمت نموده و در کمین پشان نشاند، و یک دفعه دور لشکر عیدوس را احاطه کردند و جنگ عظیمی برپا شد و جماعتی از لشکر عیدوس از هون و هرب در فراب غرق شدند، و ابوالسرایا با عیدوس مقابله شد و صرمی بر



سر آورد و وی را بکشت

پس بشکر ابوالسرایا علیه کردید و بشکر عبدوس را تعاقب نمودید و عسمت بسیاری به دست آورده و به کوفه برگشتند

این وقت ابوالسرایا بر محمد بن ابراهیم طباطبائی وارد شد دید محمد در حال احتضار است، پس محمد ابوالسرایا را وصیت کرد به تعموی و سبی از منکر، و نصرت درین پیغمبر صلی الله علیه و آله، و در باب جانشین و وصی خود اختیار با مردم گذاشت که هر که را ایشان از اولاد علی علیه السلام پسندید آن کس فاقم مقام او باشد و گر اختلاف کردند جانشین او علی بن عبدالله بن حسین بن علی بن الحسین - علیهما السلام - باشد. بن بگفت و جان تسیم کرد

ابوالسرایا موب او را در مردم پوشیده داشت ناگهانی که شب داخل شد، چاره او را تجهیز کرد و با جماعی او رفته به جانب «عری» برد و به خاک سپرد و چون روز دیگر شد مردم را جمع کرد و خبر مرگ محمد را اشکار نمود صداهای مردم بری مرگ محمد به گریه بلند شد و مدتی نگریستند

آن گاه ابوالسرایا گفت ای مردم، همانا محمد وصی کرد و اختیار کرد بری شما شبیه خود ابوالحسن علی بن عبدالله را، اگر شما او نمی پسندید پس او میر شما باشد و اگر نه هر که را خواهید اختیار کنید، مردمان به هم دیگر نگریستند و جوابی ندادند جز محمد بن محمد بن رید بن علی بن الحسین - علیهما السلام - که جوابی حدیث الش بود بر حاست و کلماتی چند بگفت نگاه رو کرد به علی بن عبدالله و گفت ما به تو راضی می باشیم، دست فزاده نیا تو بیعت کنیم، علی به بیعت ایشان رضا داد و با محمد گفت که من ریاست این قوم را به تو تفویض کردم و با ابوالسرایا گفت شما چه مصلحت می دانید در این امر؟ گفت رضای من رضای تو است پس دست محمد را بگرفتند و با او بیعت نمودند

آن گاه که محمد از بیعت مردم بهره داشت عمال خود را در بندان و اعضاء متصرف صاحب از جمله ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهم السلام - را به یمن فرستاد و



رید بن موسی بن جعفر - علیهما السلام - را والی هور کرد، و عباس بن محمد بن عیسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر را والی بصره نمود، و حسن بن حسن افسطس را والی مکه کرد، و جعفر بن محمد بن رید بن علی بن حسن بن ابراهیم بن حسن بن علی والی واسط نمود.

پس هر یک از عمای او در سنه ۱۹۹ به بغداد مستقر شدند، و ابن افسطس بلامرأحم وارد مکه گشت و بر اهل آنجا مارت یافت، و ابراهیم بن موسی چون وارد یمن شد بعد از واقعه یسیره اهل یمن در طاعت او شدند، و عا جعفر و حسن که در واسط وارد شدند نصر بجلی میر واسط به مناقب ایشان بیرون شد ایشان را او جنگ کردید تا وی دهریمت دادند پس از آن بر واسط مستیلا یافتند، و اما عباس بن محمد که به جانب بصره می رفت به علی بن جعفر و رید بن موسی بن جعفر همدست شدند با حسن بن علی مأموسی که در بصره والی بود عدالت کردند و او را دهریمت دادند و بر حاکم او استیلا یافتند.

و رید بن موسی خانه‌های بی عباس را که در بصره بنا کرده بودند بسوزانید و به یمن سب و را به انداختند، و ابن ایدالار همان سب که بعد از قتل ابوالسرایا او را محوود داشتند و بری مأمون فرستادند، مأمون او را به حضور تمام رضی الله تعالی عنیه بخشید و رید رنده بود تا سال منتصر بالله، و افعال رید در حضور امام رضا علیه السلام گران آمد و او را بویخ و تعییب بسیار فرموده و در روایی حضور قسم خورده تا آمده باشند یا او نکلم نمرایند، و مادر منتهی مختصری در حال و نگاشسیم

و باجمله، اطراف و اکناف نامه‌های بسیار مشتمل بر فواید برای محمد بن محمد بن رید بیامد، و هل شام و جزیره برای او کاعده نوشند که هر سر در طاعت تو نهاده‌ایم و سومی به خود را روانه کن تا از ما بیعت گیرد.

و در به روزگار ابوالسرایا بلا گرفت، و بن امر بن حسن بن سهل صحب و شدید گشت، لاجرم به تمهید دفع ابوالسرایا منوسل به ظاهر بن حسین گشت ظاهر و اجابت نکرد.



ان گاه حسن کاعدی برای هرثمه بن اعین نوشت و ار و مدد خواست و آن نامه  
 را به سیدی بن شهک داده بر ف هرثمه فرستاد، سیدی در « حیوان » به هرثمه  
 رسید و کاعد حسن بن سهل را به وی نمود، هرثمه چون مطلب را متحیر شد اقدام  
 نمود، رضاء، همان وقاب کاعدی را منصور بن مهدی بری هرثمه آمد و او را به  
 کعب بن امر ایو السراپ فرمان کرده بود

لاجرم هرثمه با لشکر خود متوجه بغداد شد اهل بغداد به استقبال ایشان  
 بیرون شدند و فرح و سرور عظیمی از مدد هرثمه بر ایشان رخ داد  
 پس حسن بن سهل لشکر خود را با اموال بر هرثمه عرض کرد که هر چه خواهد  
 با خود بر دارد، هرثمه از بعد ازین بشکری انتخاب کرده و با عی هر از بقر به جانب  
 کوفه کوچ کرد، و ابوالسرایا در آن وقت در کوفه در مد صبح معروف به « عصر صوفین »  
 بود و محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله لاریط بن علی بن الحسین را با  
 عباس عطیعی و مسیب بن بشکری عظیم به سمت مداین فرستاد، بود و محمد بن  
 اسماعیل با لشکر خود در سایاط مدین یا حسن بن عی معروف به ابوالبط  
 ملاقات کردند و فتان عظیمی نمود و ابوالبط مہرم گشت و محمد بن اسماعیل بر  
 مدائن استیلا یافت و مدائن تسخیر کرد و بی بود تا گاهی که حسن بن سهل  
 جماعی را به همراهی عی بی ابی سعید و حماد ثرکی به جنگ محمد بن  
 اسماعیل فرستاد ایشان با محمد معاتله کردند و در هریمت دادند و در این ایام  
 محمد بن جعفر علیه السلام خروج نمود

ذکر خروج محمد بن الامام جعفر صادق علیه السلام

و مآل کار او

در همین بامی که ابوالسرایا خروج کرده بود، محمد فرزند امام جعفر  
 صادق علیه السلام در مدینه خروج کرد و مردم را به بیعت خود خواند، هل مدینه را او  
 بیعت به امارت مؤمنین کردند و بعضی گفته اند که محمد در ول امر مردم را به



بیعت محمد بن ابراهیم طباطبایی می خواند، چون محمد وفات کرد هم دم را به بیعت خویش طلبید

و محمد بن جعفر را «درباجه» می گفتند به جهت حسن و جمال و به و کمال او، و هم محمد مردی سخی و شجاع و قوی القلب و عابد بود، و پیوسته یک روز روزه می داشت و یک روز افطار می نمود، و هرگاه از منزل بیرون می شد بر تنی گشت مگر آن که جامه خود را نپوشیده بود و برهه ای از بدن او پوشانیده بود، و در هر روزی گوشتی برای میهمانان خود می گشت

پس به صاحب مکه رفت و با جماعتی از طالبین که از حمله یشان بودند حسین بن حسن افسس، و محمد بن سیمان بن داود بن حسن مشی و محمد بن حسن معروف بالنائیب، و عیسی بن حسین بن عیسی بن رید، و عیسی بن الحسن بن رید، و علی بن جعفر بن محمد، با هارون بن مسیب جنگ عظیمی نمودند و بسیار کس از شکرها و ن کشته گشت

با گاه دست از جنگ برداشتند و در آن بین مسیب حضرت عیسی بن موسی الرضا علیه السلام را به رسالت به نزد محمد بن جعفر فرستاد و او را به طریقه سلیم و صلح طلبید، محمد بن جعفر از صلح ابا کرد و ماده حرب شد، این وقت هارون شکری فرستاد تا محمد و با طالبین در آن کوهی که منزل داشتند محاصره کردند و ناسه روز مدت محاصره طول کشید و آب و طعام ایشان تمام گشت، اصحاب محمد بن جعفر دست او را برداشتند و مقرر شدند، لاجرم محمد رده، و عیسی پوشیده به حیمه هارون بن مسیب رفت و او برای اصحاب خود عان حواست هارون او را عان داد

و به روایت دیگر به جای هارون، عیسی جعفری ذکر شده

و باجمعه، طالبین را در قید کردند و در محمل های بدون وظا رسانیدند و به حراسان فرستادند، و چون به حراسان ورود کردند مأمور، محمد بن جعفر را کرام نموده و جریره داد، و با مأمور بود تا گاهی که در حراسان و عان یافت مأمور به





تشیع جنازه او بیرون شد و جبارۀ او را حمل داده تا نزدیک قبر رسانیده و بر او نماز خواند و در سجده خوابانید، پس از قبر بیرون آمد و تأمل کرد تا او را دفن نمودند بعضی گفتند یا میرا امروز شما در تعب افتادید، خوب است سوار شوید و به منزل مشرف شوید، گفت این رحم من است که الحال دویست سال است که قطع شده است، پس فرضهای محمد را که قریب به سی هزار دینار بود ادا کرد<sup>۱</sup>

«عود علی یاده» رجوع کردیم به ذکر حیر هرثمه بن ابوالسرایا

چون هرثمه بن اعین ساخته جنگ ابوالسرایا شد، با لشکری عظیم که سی هزار من به شمار رفته از بغداد به جانب کوفه کوچ کرده، از آن طرف ابوالسرایا نیز ساخته جنگ شد و مابین او و هرثمه جنگ سختی واقع شد و برادر ابوالسرایا در این واقعه کشته شد و خود هربست کرده و تحویل استبداد نمود

پس از چندی بار به هفالت هرثمه بیرون شد و کارزار سختی مابین ایشان واقع شد، و این واقعه در نوشته بهم دقیقه بود و در این دفعه از لشکر هرثمه جمع کثیری بمنزل شد، و از لشکر ابوالسرایا علام او، و روح بن حجاج و حسن بن حسین بن رید بن علی بن الحسین علیه السلام کشته شدند و آتش جنگ شعله ور شد، و ابوالسرایا سر برهه کرده برد و فریاد می‌کرد که ای مردم یک ساعت صبر و ثبات آورید و بعد از آن در راحت باشید، همانا نزدیک شده که لشکر هرثمه هربست کند، این بیگفت و مثل شیر رمیده بر سپاه هرثمه حمله کرد و جنگ عظیمی نمود و بسی مردانگی از او ظاهر شد

بالآخره سر کرده لشکر هرثمه را بکشت و لشکر او را درهم شکست، ایشان هربستی شیعی نمودند آن وقت کوفیان ایشان را تعاقب نمودند ابوالسرایا فریاد برداشت که ای لشکر، طریق حرم و احیاط را فرو نگذارید، همان لشکر عجم مردمان همکاری می‌باشند میاد دوباره بعد از مرگی بگری کشد و کمین می‌داند باشد و شما را احاطه کند، کوفیان به حرف او گوش ندادند و لشکر هرثمه را تعاقب کردند

۱- مؤلف محترم در منهای الامال، ج ۲، ص ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲

از قصه هرثمه پنج هزار نفر عقب لشکر اماده در کمین گذاشته بود که گر کار به هریمب کشد ایشان یورش کنند و کوفیان را در آویند، این وقت آن جماعت از کمین بیرون شدند و بعبه لشکر هرثمه از هریمب سرگشتند و کوفیان را حاصطه نمودند، و هرثمه در عنوای جنگ اسیر شده بود او را نجات دادند و بر لشکر ابوالسرایا حمله کردند و جماعتی را ایشان را یکشستند و پیوسته کار بدین گونه می رفت

ووری عقبه با ابوالسرایا و ووری به هرثمه، و چند روز بدین موال گذشت تا آن که هرثمه فریاد برداشت که ای اهل کوفه، برای چه خود را به کشش می دهید و حیوهای ما را می ریزید؟ اگر کراهت دارید از ما، بیائید تا تمام می بیعت کنیم با مصور بن مهدی و گر خواهید سلطنت او آل عباس بیرون شود، بوقت کینا نا روز دوشنبه با هم مجتمع شویم و گنگو کنیم و هر که را اختیار کردیم با او بیعت کنیم اهل کوفه چون این شنیدند بسبب از جنگ کشیدند و بدین مطلب رضا دادند، ابوالسرایا فریاد برداشت که ای اهل کوفه، این حینمی است از این مردمان اعاجم چون دیدند معسوب شدند لاجرم به دست آویر این حمله نجات خود طلبیدند، این سخن را وقتی شنید و حمله در دهید همان آثار فتح ظاهر گشته

کوفیان گفتمند که دیگر جنگ با ایشان حلال نیست و ما با ایشان جنگ نمی کنیم ابوالسرایا در عصب شد و با چار دست از جنگ کشید و چون روز جمعه شد بر فور میب رفت و خطبه خواند و اظهار بی وفایی و عذر کوفیان نمود بعد از حمد بر خدا و درود بر رسول از جمله کلمات او این بود

یا اهل الکوفه یا قننه علی علیه السلام، و یا حذله الحسین علیه السلام، ان المصتر بهم المعروف، و ان المتعمد علی بصرکم المخذول و ان الدلیل لمن اغرر بعوده، (الی ان قال) هیاهب لاعدو لکم إلا العجر و المهاد و الرعب بالصغار و الذله انما انتم کفی الظل، سهرکم الطیور باصوائها و یملأ قلوبکم الحرق بسوادها، اما والله لاستبدن بکم قوما یعرفون الله حق معرفته، و یحفظون محمداً علیه السلام می عشرته ثم قال





می رسید حراج آنرا می گرفت و غلات آن را می فروخت و تهیه زاد می نمود، به  
 اهوار سند و آن جا به جانب «سوس» بیرون شد، حسن بن علی مأمومی که در  
 دکور هوا<sup>۱</sup> جای داشت مساحت جنگ او شد و بوالسریا جنگ عظیمی نمود تا  
 لشکر او را هربست داد

بوالسریا طریق حر سال پیش داشت و پیوسته سیر می کرد تا به قریه «برقانی»<sup>(۱)</sup>  
 رسید، محمد (حماد - ح. ل) کسی که در آن ناحیه جای داشت بجماعی به دفع  
 ابوالسریا بیرون شد و بوالسریا را همان داد تا ایشان را به نزد حسن بن سهل  
 فرستد، ابوالسریا بیرون آمدن او نموده، پس ابوالسریا را با محمد بن محمد بن رید  
 برای حسن بن سهل به جانب بغداد فرستاد

چون محمد را به نزد حسن بن سهل بردند محمد اما طلب کرد، حسن گفت  
 چاره نیست چرا آن که تو را گردن زخم، بعضی از صاحبین حسن را گفتند که ای امیر  
 صلاح نیست در کشتن محمد بی ادب مأمون، چه آن که جعفر برمکی بی ادب رشید  
 عبدالله افطس را بکشت و رشید بدین سبب بر آل برمکه انتقام کشید، و گاهی که  
 مسرور را فرستاد به جهت کشتن جعفر و وی گفت به جعفر بگو که کشتن او به  
 سبب آن است که پسر هم مر بی جهت کشتی، الخال می برم که اگر محمد را  
 بکشی مأمون بپیر یا بو چنان کند که پدرش ب جعفر کرد، بهر آن است که او را برای  
 مأمون بفروستی

حسن بن صاحب او را قبول نموده و از کشتن محمد در گذشت

و چون ابوالسریا را به نزد وی حاضر نمودند، حسن پرسید که بو کیستی؟  
 گفت سرری<sup>۲</sup> من منصور گفتم بلکه تو بدل بن ندی، محدوی بن محدود  
 می باشی، پس امر کرد هارون بن ابی حالد را که در ازای قتل پادشاهش عبدوس او را  
 گردن زند، پس هارون ابوالسریا را گردن زد

پس سرش را در جانب شرقی و بدش را در جانب غربی به دار کشیدند، و ر

<sup>۱</sup> - برقانی (بالکسر) دهی است به خوارزم و دهی است به چرخان، مؤلف علیه السلام

پس آن بوالشوک علامه ابوالسرایا را گردن زد و او را بر پیریه دار کشیدند.  
پس محمد بن محمد را به حرامیان به برد مأموون فرستادند، مأموون امر کرد و ر  
در خانه ای سگی دادند و بی چهل روز در آن مرو بود، آن گاه به شربت سخی که به  
او سفایب کرده بودند جگرش پاره پاره شد.

و محمد مادرش فاطمه دختر علی بن جعفر بن اسحاق بن علی بن عبدالله بن  
جعفر بن بی طائب بوده است.

و فی عمدة الطالب، قال توقی محمد بن ابراهیم فجاءه، فغصب ابوالسریب مکانه  
محمد بن محمد بن رید هدا و ثقیه المزیّد، فغصب الحسن بن سهل الیه هرثمة بن اعین  
و حاربه و اسره و حمله الی الحسن بن سهل، فغصبه الحسن الی المأمون بمرور منتجب  
المأمون من صغر سنه و قال کیف رأیت صبح الله یابن عمک؟

فقال محمد بن محمد بن رید

رأیت امیر الله فی العو و العنم و کان یسیراً عنده اعظم الجرم

و توقی محمد بن محمد بن رید بمرور سقاء المأمون السّم سنة اثنتین و مائتین و هو ابن  
عشرین سه فیکال انه کان ینظر الی کبده یمخرج من حلقه قطعاً فیلقیه فی طلس و یقلبه  
بخلال فی یده

و بانحمله، آنچه از طائبین در ایام مأمون مقتول شدند غیر از محمد بن محمد  
بر رید چند نفر دیگر می باشند که خبر ایشان به ما می رسد.

یکی حسن بن حسن، حسین خ. ل. بن رید بن علی بن الحسین که در واقعه  
ابوالسرایا به دست بشکر هرثمه عقتول شد چنانچه در سابق دانسی

دیگر حسین بن اسحاق بن حسین بن رید بن علی بن الحسین علیه السلام که ب  
ابوالسرایا رکوفه خارج گشت و در واقعه سوس کشته گشت.

و دیگر محمد بن حسین بن حسن بن علی بن علی بن الحسین علیه السلام که در ایام  
ابوالسرایا در ایمن کشته شد.

و دیگر علی بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن



جعفر بن ابی طالب است که در یام ابوالسرا در پمن مقنوب گشت  
و دیگر عبدالله بن جعفر بن ابراهیم بن جعفر بن حسن مشی است که در یام  
مأمون به جانب فارس میروند شد، هومی در حورج در طریق یکشنبه  
و دیگر محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن انحسین علیه السلام و و همدار  
ابن اخطیسی است که پدرش در یام رشید به دست جعفر برهکی منول شد، او را  
معتصم برادر مأمون به شریب سنی مصموم نمود و شهید شد  
و دیگر منصور بن آل ابوطالب، سید آل ابوطالب حضرت علی بن موسی الرضا  
رضی الله علیه و آله است که در یام مأمون در ماه صفر سنه ۲۰۳ به سبب سنی که به  
ان جناب دادند شهید گشت و در کتاب منتهی شهادت ب جناب به شرح رفت  
و در سنه ۲۰۱ دو بست هجری مأمون امر کرد که آل عباس را حصه نمایند  
چون آبشار به قسم در آورند عدد پشاد از مرد و زن و بزرگ و کوچک سنی و سه  
هزار به شمار رفت  
و هم در آن سال مأمون رجاء بن ابی الصحاك و یاسر خادم را به سمت مدینه  
وانه کرد که حضرت امام رضا علیه السلام احصار به مرو نمایند، پس ب جناب را  
مکرمأ به شهر مرو حاضر کردند، و ترجمه حدیث رجاء بن ابی الصحاك را که  
منقص منبر حضرت امام رضا علیه السلام است در منتهی<sup>۱</sup> آورده اند  
و چون حضرت امام رضا علیه السلام وارد مرو شد، مأمون ب جناب را تبیین و  
تکرم نام نمود و حوص اولیاء و اصحاب خود را جمع نمود و گفت ای مردمان  
من در آل عباس و آل علی علیه السلام تأثر کردم هیچ یک را افضل و احق به مر خلافت از  
علی بن موسی علیه السلام ندیدم، پس رو کرد به حضرت امام رضا علیه السلام و گفت اراده  
کرده ام که خود را از خلافت جمع کنم و به تو تفویض کنم  
حضرت فرمود اگر خلافت خدایوند برای تو قرار داده است چایر نیست که به

۱ نگاه کنید به: سنی الامال چاپ پیرن ج ۲ ص ۴۶۹ تا ۴۷۴ و نیز عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۸۰

دیگری بخشی و خود را از آن معروون کنی، و اگر خلافت از تو بیست تو را احتیاج آن نیست که به دیگری تفویض نمائی

مأمون گفت البته لازم است که بن را قبول کنی

حضرت فرمود من به رضای خود هرگز قبول نخواهم نمود و ن مدت دو ماه این سخن در میان بود، چندان که دو مباحثه کرد، حضرت چنان عرصه او را می دانست استماع می فرمود

چون مأمون از قبول خلافت بن حضرت مأیوس گردید، گفت هرگاه خلافت را قبول نمی کنی پس ولایتعهد مرا بپوش کن که بعد از من خلافت به تو باشد حضرت فرمود که پدران بن برادر من خیر دادند از رسول خدا ﷺ که من پیش از تو از دنیا بیرون خواهم رفت، و مرا به پسر ستم شهنشاه خواهد کرد، و من ملائکه آسمان و زمین خواهد گریخت، و در رمی عربت در پهنوی های الرشید مدفن خواهم شد

مأمون از استماع بن سخن گریان شد و گفت تا من رنده ام که می تواند تو را به قتل رساند یا بدی نسبت به تو اندیشه نماید؟

حضرت فرمود اگر خواهم می توانم گفت که مرا شهید خواهد کرد مأمون گفت عرصه تو را بر سحان آن است که ولایت عهد مرا قبول کنی تا مردم بگویند که تو ترک دنیا کرده ای

حضرت فرمود به خدا سوگند از روزی که پروردگار من من خلق کرده است تا به حال دروغ نگفتم و ترک دنیا نکرده ام و عرض تو را می دهم مأمون گفت عرض من چیست؟

فرمود عرض تو آن است که مردم بگویند که علی بن موسی الرضا ترک دنیا نکرده بود بلکه دنیا ترک و کرده بود، اکنون که دنیا را میسر شد برای طمع خلافت ولایتعهد را قبول کرد

مأمون در عصب شد و گفت پیوسته سحان با تو را در برابر من می گوئی و ر



سقوط من ایمن ششده‌ای، به حد می‌گویند گر ولایت عهد من قبول نکسی گردمت را  
بر من!

حضرت فرمود که حق تعالی فرموده است که من خود را به مهربانی اندازم  
هرگاه جبر می‌بمانی قبول می‌کنم به شرط آن که کسی را عهد نکسم و حدی را عول  
نمایم و رسم می‌دهم بر من و احداث امری نکسم و در دور بر بساط خلاف نظر  
کنم<sup>(۱)</sup>

مأمون به این شرائط ارضی شد

پس حضرت دست به سوی اسمان برداشت و گفت خداوند، تو می‌دانی که  
من اگر اهله گردند و به ضرورت این امر احتیاج کنم، پس مرا مؤخره کن چنانچه  
مؤخره مکرری دو بسته و دو پیغمبر خود یوسف و دانیال را در هنگامی که قبول  
کردند ولایت را از جانب پادشاه رمان خود جدا و جدا عهدی بیست جبر عهد تو و  
ولایتی نمی‌باشد مگر از جانب تو، پس عین ده مر که دین تو را بر پا دارم و دست  
پیغمبر تو را رفته دارم، همانا تو بیکم مولائی و بیکو یآوری  
پس معز و و گریان ولایتعهد را از مأمون قبول فرمود<sup>(۲)</sup>

پس در دیگه‌ای که روز ششم ماه مبارک رمضان بود چنانچه ظاهر می‌شود در تاریخ  
شرعیة شیخ مفید مأمون مجلسی عظیم ترتیب داد و کرسی بزرگ حضرت در  
پهنوی کرسی خود گذاشت و دو وساده بزرگ برای آن حضرت قرار داد و جمیع  
اکابر و اشراف و سادات و علما را جمع کرد، اول پسر خود عباس را امر کرد که با  
حضرت بیعت کرد و بعد از آن سایر مردم بیعت کردند

پس بدره‌های را برداشت و جزو بر یحیای بن مومر بخشید و خطبه و شعر  
بر خاست و خطبه و قصائد عرا در شأن آن حضرت خواندند و جایزه گرفتند و من  
شد که در رؤس مایر و مدیر نام آن حضرت را بلند گردانند و بجو دانایر و دراهم را

۱- نگاه کنید به: عین البیروت، ج ۲ ص ۲۹

۲- المواقف، ج ۲ ص ۲۸۶



به نام مامی و لقب گرامی به حضرت مرین گردانند

و در همان سال در مدینه بر ممبر رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواندند و در دعای به حضرت امام رضا علیه السلام گفتند: **وَبِیْ عَهْدِ الْمُسْلِمِیْنَ عَنِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیٍّ بْنِ ابِی طَالِبٍ علیه السلام**

**سِتَّةَ آبَاءِهِمْ مَا هُمْ<sup>۱۸</sup> اَفْضَلُ مَنْ يَشْرِبُ صَوْبَ الْحَمَامِ**

و هم مأمون امر کرد مردم سیاه پوشی را که بدعت بی عباس بود ترک کنند و جامه های سبز بپوشند، و یک دختر خود ام حبیبه را به آن حضرت تزویج کرد و دختر دیگر خود ام الفضل را به امام محمد تقی علیه السلام نامزد کرد، و تزویج کرد به اسحاق بن موسی دختر عمش اسحاق بن جعفر را

و در آن سال ابراهیم بن موسی برادر حضرت امام رضا علیه السلام به امر مأمون به مردم حج کرد، و در جمعه در یو باب است که چون آن حضرت ولیعهد شد، شعرا مدح آن جناب گفتند و قصائد عرب در شأن آن حضرت بخواندند و مأمون یشار ر صبه داد مگر ابونؤس شاعر که سادگت بماند و مدح آن حضرت نگفت، مأمون او را عتاب کرد که با آن که تو شیعه مذهبی و ما را به اهل بیت می یاشی و هم شاعر زمان و فرید دهر خویش می باشی چرا آن حضرت را مدح نگویی<sup>۱۹</sup>

ابونؤس بن اشعار را بگفت، و چه خوب گفته

قِيلَ لِي أَنْتَ أَوْخَذَ الثَّامِ طُورًا	می فزون من الکلام النبی
لَكَ مِنْ جَوْهَرِ الْكَلَامِ بَدِيعِ	يُغْنِيكَ الدَّرُّ مِی بَدِی شُجِیهِ
فَعَلَى مَا تَرَكْتَ مَدْحَ ابْنِ مُوسَى	و الْغِصَالِ الْاَنی تَجْتَمِعُ فِيهِ
قُلْتَ لَا اسْتَطِيعُ مَدْحَ اِمَامِ	كَانَ جَبْرِیْلُ خَدَمًا لَا بَیْهِ
قَصُرَتْ اَلْسُنُ الْمَصَاحِقِ عِیْهِ	وَلِهَذَا الْقَرِیضُ لَا یَسْتَحْوِیْهِ

دعای المأمون بِحَقِّهِ لَوْلَا فَحَفَّ لَهُ لَوْلَا<sup>(۲۱)</sup>

<sup>۱۸</sup> هُم مِنْ هُم - خ ی، فکله ارتداد عقید ج ۲ ص ۲۶۳

<sup>۱۹</sup> نگاه کنید به مناقب ج ۲ ص ۳۳۷، تذکره الخواص ص ۲۵۸ و وفیات الاعیان ج ۳ ص ۲۷۰ ترجمه مکتوبه

مؤلف گوید: گرچه به حسب ظاهر، مأمور در عظیم و توویر حضرت ماموم علیه السلام می‌گوسید و احتوا آن حسب را فروگذار نمی‌کرد، اما در باطن به طور شیطنت و تکرری بر طریقۀ اتفاق با آن حضرت دشمنی می‌کرد و به حکم آیه شریفه «هُمُ الْغَادِرُ مَا حَذَرْتُمْ» دشمن و معنی بلکه صاحب‌بریر دشمنان او بود که به حسب ظاهر به طریقو محبت و دوستی و خوش‌بینی با آن حضرت رفتار می‌نمود، اما در باطن مثل مار و افعی آن جناب را می‌گریزد و پیوسته کاسه‌های زهر به کام آن پرتگوار می‌رسانید، مثل معروف است: «شیطان الفقهاء فيه الخياطين»<sup>(۱)</sup>

لاجرم در زمانی که آن حضرت و بیعت شد، او را معصیت و ادبیت و صدمای آن حضرت شد و در همان روزی که با آن حضرت بیعت کردند یکی از خواص آن حضرت گفت: من در خدمت آن جناب بودم، و به جهت ظاهر سدن فصل آن حضرت مستبشر و خوشحال بودم، آن حضرت مرا به برد خود طلبید و دهسینه با من فرمود که به این امر می‌باش، چه این کاریه تمام بخواند سید و به این حال بخوانم ماند

و در حدیث حسن بن جهم است که چون مأموم علمای امصار و طهای افطار و جمع کرد که با امام رضا علیه السلام می‌خسته و مضطرب نمایند، و آن حضرت بر همه عاتب شد و همگی اهرار به معصیت آن جناب بودند، و در مجلس مأموم برحاسبت و به منزل خود معاودت فرمود، من در خدمت آن حضرت رفتم و گفتم: خدا را حمد می‌کنم که مأموم را مطیع شما گردانیده و در اکرام شما می‌بالمه می‌نماید و عاتب سعی می‌دول می‌دارد، حضرت فرمود: باین جهم نور فریب ندهد این محبتهای مأموم سبب به من، زیرا که دوین روزی مرا به رهوشهید خوانده کردار وی ستم و ظلم، این خبری است که از پسران من به من رسیده است، این سخن را پنهان دار و آن من رسیده ام یا کس نگوی.<sup>(۲)</sup>

به ابیات فوق را در پاورقی منتهی‌الامال ذکر کردیم

۱. سوره مائون، آیه ۱۶

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۲. ۳. سائر الانوار ج ۲۹ ص ۲۸۶

و بالجمله، پیوسته آن جناب و سوء معاشرت مأمور دود بر دل و بیمنش بود و نه کسی نمی توانست اظهار کند و حر کار چنداب به تنگ آمده بود که از حلقه مرگ خود را می خواست، چنانچه یاسر خادم گفته که در هر روز جمعه که ب حضور از مسجد جامع مر جعت می کرد به همان حالتی که عرق دهن و عید آلوده بود، دسبها به درگاه الهی بر می داشت و عرضه می کرد یار انبیا، اگر هرح و گشایش کار علی بن موسی الرضا در مرگ اوست پس همین ساعت مرگ او را برسان و پیوسته در عم و حزن بود تا از دیب رحلت فرمود<sup>(۱)</sup>

و اگر شخص منقطع تأمل کند در وضع معاشرت و سلوک مأمور با در حضرت تصدیق بن عقیب خواهد نمود، آیا عاقلی تصور می کند که مأمور دین پرست که به جهت طلب خلافت و ریاست امر کند برادرش محمد امین را در کمال شخصی بکشند و سرش را بری او آورند در صحن خانه خود او را بر چوبی نصب کردند و امر کند جنود و عساکر خود را هر کس بر حیرد و بر می سر لعب کند و جاذبه خود را بگیرد، یا چنین کسی که این قدر طالب خلافت و مدک است اهدم رضا را از مدینه به امروه می طلبد و تا دو ماه اصرار می کند که من می خواهم خود را او خلافت جمع کنم و لباس خلافت بر نو بپوشانم، یا جو شیطان و تکرری نکته دیگر ملحوظ نظر است؟ و حال آن که خلافت، قره العین مأمور بوده و در حق سبط گفته اند: «أَلَمْ تَلِكْ عَقِیم».

و برادرش امین خوب او را مشاهده بود چنانچه گفت با حمد بن سلام هنگامی که او دستگیر کرده بودند آیا مأمور مرا می کشد؟ احمد گفت بفرما خواهد گشت، چه آن که خلافت را هم دل او را بر تو مهربان خواهد کرد امین گفت «یهیات! العین عقیم لا رحم له»<sup>(۲)</sup>

و مع ذلک مأمور ابداً میل بداشت که از حضرت رضا و فضیلت و صمیمی

۱. خبر از اخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۹۵ بحواله التویر ج ۴۹ ص ۹۶

۲. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۷۹

ظاهر شود، چنانچه ملاحظه روایات پس آن حضرت به نماز عید و غیره پس  
مطلب واضح و هویداست

و در دلیل حدیث رجاء پس بی الصبح است که چون و فضائل و عبادات  
حضرت امام رضا علیه السلام را بری مأمون نقل کرد، مأمون گفت حرمه مردم به آنها  
که گفتی، و برای مصلحت در روی شغبت گفت به جهت آن که می خواهم فضایل  
آن جناب ظاهر بشود مگر بر زبان من، <sup>(۱)</sup> و در آخر امر بچون دید که هر روز آنوار علم  
و کمال و آثار رفعت و جلالت آن حضرت بر مردم ظاهر می شود و محبت آن حضرت  
در دلهای ایشان جا می کند، تا آنکه حسد در کانون سینه اش مشعل شد و در مقام  
تدبیر آن حضرت بر مد و آن حضرت را مسموم نمود

چنانچه شیخ صدوق رحمته الله از احمد بن علی روایت کرده است که گفت از ابو ائصلت  
هر روز پرسیدم که چگونه مأمون را صی شد به قتل حضرت امام رضا علیه السلام با آن اکرام  
و محبتی که نسبت به او اظهار می کرد و او ولیعهد گردانیده بود؟

ابو ائصلت گفت که مأمون برای این آن حضرت را اگر می می داشت که قصیب  
و برگزینی او می دانست و ولایعهد به و تفویض کرد بری آن که مردم آن  
حضرت را چنان بشناسند که راجع است در دنیا و محبت او در دلهای مردم کم شود  
چون دید که این باعث ریاضی محبت و خلاص مردم شد، عده ای جمیع فرق  
را یهود و نصاری و مجوس و صابیان و براهمه و ملحدان و دهریان و علماء جمیع  
میل و ادیان اجمع کرد که با آن حضرت مباحثه و مناظره نمایند، شاید که بر او غلبه  
شوند و در آن حساب عجز و نقصی ظاهر شود و به این سبب در اعتقاد مردم نسبت به  
آن حضرت فوری به هم رسد و این تدبیر نیز بر خلاف مقصود او نتیجه داد و همگی  
آنها معبود آن حضرت گردیدند و اقرار به قصیب و جلالت آن جناب نمودند <sup>(۲)</sup>

و هم آن حضرت مکرر اظهار می فرمود که خلافت حق من است و ما را دیگران

۱- حدیث رجاء در عیون اشید الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۶۸ و بحواله الاصول ج ۴۹ ص ۹۶ آمده است

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۲۳۹

به امام سر و دربریم، و بدحوه آن بن سخن ر به مأمون می‌رسانیدند، به این سبب حشم و حسد بر و غالب شد، و میر حضرت رضا علیه السلام مدافعه در حق او نمی‌فرمود، و در اکثر احوال سخنان داشت در روی او می‌گفت و موجب مرید حقد و کینه او می‌گردد، به این سبب به قتل ب بزرگوار راضی شد، و به سبب ره آن حضور را شهید کرد و رشتۀ کلام در این مقام طویل و حدیث دوشعجون است و بالحمله، چون خیر و لا یتعهد عام رضا علیه السلام به عراق رسید، بی عباس از این مطلب درهم شدند و چنان گمان کردند که امر خلافت در آل عباس خارج خواهد شد، لاجرم بی عباسین بعد از اجتماع کردند بر حلق مأمون از خلافت و بیعت یا ابراهیم بن مهدی عموی مأمون معروف به بن اشکنه،<sup>۱</sup> پس کار بیعت بر او استقامت یافت در پنج شبۀ محرم سنۀ ۲۰۲ یا ۲۰۳ به نام او خطبه می‌خواندند و بر و به امارت سلام می‌دادند

### [معروف کرخی]

و هم در سنۀ ۲۰۰ یا ۲۰۱ معروف بن فیروز کرخی که یکی از رجال طریقت است در بغداد وفات کرد، و گفته شده که پدر و مادرش نصرانی بودند<sup>(۲)</sup> و او بر دست جناب امام رضا علیه السلام ایمان آورده،<sup>(۳)</sup> و ذکر ح اسم مواضعی است که در جمله ذکر ح بغداد است که نام محله می‌باشد و المعروف انّ معروفاً هو رأس التسلسل و رئیس الطریقه، یقولون انه انتهى طریقته الى السري الشقی، و هو الى الجنید البغدائی، و هو الى الشبلی و هكذا، و یقولون انه كان یؤایاً لمولانا علی بن موسی الرضا علیه السلام ولكن لا یخفی انّ کتب الرجال طراً حال عن ذکره فی رجال الصادق، و من بعده من

۱ - تذکره کثیری بود، چاره و مادر ابراهیم جرد مولف علیه السلام دربارۀ این شکله، ذکر شمار القلوب، ص ۱۷ اشعار تولد الخلفاء، ص ۱۷ - ۴۹

۲ - وجهات الامتياز ج ۵، ص ۳۶

۳ - وجهات الامتياز ج ۵، ص ۳۶، رسالۀ منتشره من ۱۲ طبقات بحرانی ج ۱، ص ۶۲

الائمه عليهم السلام، خدحاً و دُماً، و لو كان كذلك لكان ينقله اصحاب كتب الرجال من الثبته مع انهم لم يدعوه رطباً و لا يابساً من اصحاب الاثنه و حواصهم و خدامهم و مواليهم من المدوحين و الممدوحين و لا اقل يذكر هي عيون اخبار الرضا (عليه السلام) (۱) و بالجملة قبره بهداد يستشعرون بقبره، يقولون البهادر يوتون قبر معروف، ترناق مجرب،

### [ حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) ]

و در سنه ۲۰۱ حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر (علیه السلام) از مدینه به جانب مرو کوچ فرمود به جهت ملاقات برادرش حضرت امام رضا (علیه السلام) همین که به «ساوه» رسید مریضه شد، پرسید که «ای جان من به قم چه قدر مسافت است؟» گفتند ده فرسخ است، پس خادم خود را فرمود که مرا به جانب قم ببر، پس آن حضرت را به قم آوردند، و در خانه موسی بن خریج بن سعد برول اجلال فرمود

و قول اصح آن است که چون خبر آن محذره رسید به آل سعد، همگی متفق شدند و بیرون افتد که از آن حضرت جوهری کسب که به قم شریف آورد و در میان همه موسی بن خریج برای این امر تقدم جست، همین که به خدمت آن محذره رسید مهار نافه آن حضرت اگرست و کشید تا وارد قم ساخت، و در خانه خویش آن سیده جلله را مرل داد

پس جناب فاطمه مدت همد رور در دنیا مکث نمود و به رحمت ایزدی پیوست، پس او را غسل داده و کفن نمودند و در ارض «بابلان» که مدفن موسی بوده آن محذره را دفن نمودند (۲)

و روایت شده که در برای مدفن آن حضرت مردابی حفر کردند و آن جنازه آوردند مردیک سرداب، پس آن سعد به هم گفتگو کردند که کیست که در آن

۱- نیز نگاه کنید به روحانه الامم ج ۵، ص ۲۷ به نقل از عین الحیاة علامه مجلسی و روحخانه ج ۸، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۲- بحار الانوار ج ۲۸، ص ۲۹ به نقل از تاریخ قم، ترجمه تاریخ قم ص ۱۲.

سرداب شود و جدره یی بی را دفن نمایند؟

پس بعد از گفتگو ها رأی ایشان بر آن قرار گرفت که خادمی بود از برای ایشان که نامش «قادر» بوده و پیر مرد صالحی بوده، از متصدی دفن شود، چون مرستادند عصب آن شیخ صالح، دیدند که دو نفر سوار ثواب دار به تعجیل تمام از جانب رنگ رو پید شدند، چون نزدیک جنازه رسیدند پیداه شدند و عمار بر آن محدوده خواندند و داخل در سرداب شدند، و یی بی را دفن نمودند و بیرون آمدند و رفتند و کسی نفهمید که ایشان چه کسی بودند. (۱)

پس بر سر قبر آن مخدومه سقیمی از برون بنا کردند، تا آن که جناب و سب دحر حضور جو د رحمه الله بنا کرد بر روی قبر، و محراب نماز فاطمه رحمته الله موجود است در خانه موسی بن حمرح

و در قبه حضرت فاطمه رحمته الله جماعت بسیاری از بنات فاطمه و سادات علویه مدفونند، مثل جمعه از دختران حضرت جواد رحمته الله و بسیاری از دختران موسی مبرقع فرزند حضرت جو د رحمته الله چنانچه در هدیه الزائرین ذکر کردیم (۲) با زیارت آن مخدومه و نصیلت زیارت او، رقت الله الجنة بشماعتها، کما من علینا بشجاورتها (۳)

### [ فضل بن سهل ]

و در سنه ۲۰۲ فضل بن سهل (۴) در حمام سر حسن عیله مقتول شد، هنگامی که با مأمون و حضور امام رضا رحمته الله به جانب عراق سفر می کردند و بر در سنه ۲۰۲ بنا بر هولی وفات کرد مالک بن انس بن مالک سر کرده مدفون مالک به صاحب موطا، که یکی از اصون سنه است، و قبرش در بقعه روجات

۱ - ترجمه تفریع هم ص ۱۲۱۳ بهار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۰

۲ - نگاه کنید به: عوالم ج ۲۶ ص ۲۲۲

۳ - مؤلف محترم در منتهی الامال جناب پیشین، ج ۴ ص ۴۲، به حدیث ذکر حوال حضرت معصومه رحمته الله پرداخته است

۴ - دیواره او نکه الوزراء و الکتاب، معجم القراء، ص ۱۸۲

رسول خدا ﷺ است

و در سنة ۲۱۴ مأمون داخل بغداد شد و پیش از آن که وارد بغداد شود، ابراهیم بن مهدی از برص او معافی شد و آن در روز دوم محر سنة ۲۱۳ بود، و چون مأمون وارد بغداد شد، به خواهش عمه اش و بست دختر سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس که حالی به او در بست درسی عباس بود، لباس سبز را تغییر داد و همان لباس سیاه را که شعار بسی عباس بود پوشید، پس در صدد پیدا کردن ابراهیم بن مهدی برآمد و جاسوس مشر کرد برای یافتن او، و پیوسته بر همین پناه بود تا سیردهم ربیع الآخر سنة ۲۱۷ او را یافتند در حالی که لباس نانه پوشیده بود، چوب او را به نزد مأمون بردند مأمون او را عمو کرد (۱)

### [ابن کلیبی]

و در سنة ۲۰۴ هشام بن محمد بر سائب سبایه کوفی معروف به ابن کلیبی وفات یافت، <sup>۱</sup> به الله العلامة نصر الله وجهه در خلاصه در حق او فرموده

هشام بن محمد بن السائب، أبو المندر النسب العالم، المشهور بالفضل و العلم العرف بالایام كان مختصاً بملهمها قال اعتلئت علة عظيمة سببت عني فجنب الي جعفر بن محمد عليه السلام فسقاني العلم في كأس، فعاد إلي عني، <sup>(۲)</sup> و كان أبو عبد الله عليه السلام يقربه و يُدبره و يشطه (انتهی)

و ذکر نحوه منه (جش) و عدّه کتابها کثیره منها کتاب مقتل امیرالمؤمنین عليه السلام و کتاب مقتل الحسين عليه السلام

و نقل ابن خلکان فی ترجمه عن تاریخ بغداد انه قال (ای هشام بن محمد) کان ی عم یعانی علی حفظ القرآن، وحدثت یأ و حدثت أن لا أخرج منه حتی احفظ القرآن بحفظه فی ثلاثة أيام

۱- (در الآداب، ج ۲، ص ۸۰)، انتشار اولاً بالخلفاء، ص ۱۸، النهب اللامع، ص ۸، کتاب مقامات العلماء، ص ۱۷۴

۲- خلاصه، فصل ۲۶، پایه ۱، و هم ۲



## [شافعی]

و بیر در سنه ۲۰۴ در تحریر ماه (جیب) محمد بن ادریس شافعی<sup>(۱)</sup> در مصر وفات کرد،<sup>(۲)</sup> و شافعی سبیش به مطلب بن عبد مناف منتهی می شود، و مسبوب است به جدش شافع بن سائب، و او از کسانی است و معمول جده صلی الله علیه و آله در ملاقات کرده، و درگاه عصر بن حصرت بموده، و قبر شافعی در مصر در مقبره یی عبدالحکیم مردیک قبر شهداء واقع است و شافعی یکی از ائمه اربعه اهل سنت است، و اصول فقه را و استنباط بموده، و ولادتش در روز وفات ابوجحیفه سنه ۱۵۰ وقع شده

و اشتهر بین العامة ان الامام الشافعی یقی فی بطن امه لربع سین انتظاراً لموت امامهم الأعظم ابی حنیمه، حیث یسبحی منه، لأن الناس كانوا یستضیون یوره، فولد فی یوم وفاته و عدواً ذلك من کرامتها هذا ولکن لا یدری ما السبب فی انتظار الامام مالک ثلاث سین فی بطن امه ولکن لا یهتدی لذلك و للشافعی اشعار طبعه و مما یسب الیه

لَوْ اَنَّ التُّرْتُضِیَّ اَبْدَى مَحَلَّةً      سَخَّرَ النَّاسُ طَرّاً شُجْباً لَهُ  
و مَاتَ الشَّافِعِیَّ وَ لَیْسَ یُذْری      عَسِیَ رُکَّةٌ اَمْ رُکَّةُ اللَّهِ<sup>(۳)</sup>

و قوله

اِذَا فِی مَجْلِسٍ دُکِرَ زَا عِیّاً      وَ شُبَّانُهُ زَا فَاطِمَةُ الرُّکْبَةِ

۱ - برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به تهذیب الکمال ۲۴ ص ۱۲۷۶ تاریخ بغداد ج ۲ ص ۵۶ نامه دانشوران، ج ۱ ص ۲۷۷ و روایات ج ۷ ص ۲۵۷ الکفای و الاقطاب ج ۲ ص ۳۴۷ طبقات الفقهاء ص ۷۱ عایان السلفاء ج ۲ ص ۹۵  
۲ - قال تبحرنا البهانی فی الکشکول قبل الشافعی فی عظیم البناء واسعة القضاء عصدت رعارتها فی هذه السنة و فی سنة ۹۹۹ و فی داس من القیة سبعة صحیرة من حنفیة و انسد بعض الشعراء لنا زوا القیة و رای ذلك المیل و البعدیة فی راسه

کینه مولای کد خلافا      بظلم ملکارها کلسکینه

لرم بکن تحسنا بحار      خاکان من مرقه سینه

عفی ابن المؤلف

يَقَالُ تَجَاوَزُوا بِ قُومِ هَذَا مِنْ حَدِيثِ الرَّافِعِيِّ  
هَوَيْتُ إِلَى التُّهَيْتِ مِنْ أَنَايِ  
عَلَى آلِ الرَّسُولِ صَلَاةُ رَبِّي

وَهُ يَضُ بِرَوَايَةِ ابْنِ الصَّبَّاحِ الْمَالِكِيِّ وَ ابْنِ حَجَرٍ

يَ رَاكِبًا قَدْ بِالْمَحْضَبِ مَسَ مَسِي  
سَحَرًا إِذَا فَاحِشُ الْحَصِيحِ إِلَى مَسِي  
قَدْ تُمْ وَ أَشْهَدُ أَنَّي بِمُحَمَّدٍ ﷺ  
إِنْ كَانَ رُفْصًا حَبَّ آيِ مَسْخَمٍ

وَلَهُ يَضُ بِرَوَايَةِ ابْنِ حَجَرٍ فِي الصَّوَائِقِ

يَ أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ  
كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ وَ أَنْكُمْ  
فَرَضَ مِنْ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ  
مَنْ لَا يُصَلِّي عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ<sup>(١)</sup>

وَهُ يَضُ

يَقُولُونَ أَشْبَابُ الْغُرَاغِ ثَلَاثَةٌ  
وَقَدْ ذَكَرُوا مَالًا وَ أَمًّا وَ صَحَّةً  
وَرَاهِبًا خَلَوُ وَ هُوَ خَيْرُهَا  
وَلَمْ يَقُولُوا أَنَّ الشَّيْبَ مَدَارُهَا<sup>(٢)</sup>

وَذَرَسَهُ ٢٠٢ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُسْتَبِيرِ الْحَوَظِيُّ مَعْرُوفٌ بِهِ قُطْرُوسُ<sup>(٣)</sup> وَذَاتُ كُرْدِ<sup>(٤)</sup> وَ  
كَانَ قَلْبُهَا بِ نَعْمِيدِ سَبِيوِيهِ وَ كَانَ يَمُكِّرُ إِلَيْهِ قَبْلَ حُصُورِ سَائِرِ تَلَامِيذِهِ فَقَالَ لَهُ سَبِيوِيهِ مَا

١ - رَوَاهُ الْجَنَابُ ج ٧ ص ٢٤٢ شعر الشافعي، ص ٣٧٦ نورالابصار ج ١ ص ١٠٢ قصور المهمة، ص ٩، ينابيع  
العمود، ج ١ ص ٩٨ ذَرَأَانِ بِهِ جَايَ دَهْرِيَّةً، دَهْرِيَّةً

٢ - صَوَائِقُ مَعْرِفَةٍ، ص ٧٩، نورالابصار، ص ٥، دَمِجَمُ الْأَبْدَانِ، ج ٦، ص ٣٨٧، جَابِ دَوْمِ، الْأَتَمَةُ، ذَا، رَافِعِ، ج ٣  
ص ٥ و ١٥٦ رَوَاهُ ج ٧ ص ٢٤٢ حَالِيَةُ الْأَوْبِيَّةِ، ج ٩ ص ١٥٦، يَنْبَاعُ الْعُمَدِ، ج ٣، ص ١٩، جَوَاهِرُ الْمُتَعَدِّينِ  
ج ٢ ص ١٨٤

٣ - شعر الشافعي بِرِ ذَكَرَ مُحَمَّدُ مَعْطَفِي هَجَّتْ، ص ٧٦، رَوَاهُ الْجَنَابُ ج ٧ ص ١٢٤، نورالابصار، ص ٤  
لِصَرَامِي الْمَعْرِفَةِ، ص ٨٨، يَنْبَاعِ ج ٣ ص ٢، جَوَاهِرُ الْمُتَعَدِّينِ ج ٢ ص ٥٣.

٤ - رَوَاهُ الْجَنَابُ، ج ٧ ص ٢٤، شعر الشافعي، ص ٢٣

٥ - بِرَايِ اخْلَافِ يَشْرُوكَا، كَتَبَهُ بِهِ: الْبَلْخَ، ص ٢١٤

انت الا تطرب لی، قہقی علیہ ہذا القلب، و لہ تصانیفٌ بمہا کتاب غریب الحدیث، و  
سجاد القرآن، و عزیز ہما

و در بحر همان سال نصر بن شعیل بحوی بصری<sup>(۱)</sup> در «مرو» وفات کرد  
و کان النضر عالماً بعلوم من العلم، و صاحب غریب و فقه و شعر و معرفة بأیام العرب،  
و هو من أصحاب الخلیل بن احمد الامامی العروسی (رد) ذکرہ ابو عبیدہ فی کتاب مثالب  
اہل البصرة فقال صافقتُ ألتعیشة علی النصر بن شعیب البصری فخرج یرید خراسان  
مشیتہ من اهل البصرة نحو من ثلاثة آلاف رجل، ما فیہم الا محدث او تعوی او نعوی او  
عزو صی او احباری، فلما صار بالبزید جنس و قال یا اهل البصرة، یعز علی فراقکم و  
والله لو وجدت کل يوم کئیلة یأقی ما قاربتکم قال فم یکس أحد فیہم یسکلف لہ  
ذلك،<sup>(۲)</sup> فسار حتی وصل خراسان فأفاد بها مالاً عظیماً و کان اقامتہ بمرور  
(قلت) و لہ مع المأمون کتاب مرقباً بمرور حکایات<sup>(۳)</sup> و مواد

مسماہ ذکرہ الحریری فی درة المواض، و مدققة أنه جرى فی مجلس المأمون ذکر  
النساء، فقال المأمون حدثنا هشیم، عن جالد عن الثعلبی، عن ابن عباس قال قال  
رسول الله ﷺ إذا تزوج الرجل الثرثة یندبها و جمالها کان فیہا سداد من عور، یعنی  
درویشی) فأورد السداد یفتح السین

فقال النصر صدق هشیم، حدثنا عوف بن ابی جمیلہ، عن الحسن، عن علی بن  
ابی طالب ؑ، قال قال رسول الله ﷺ إذا تزوج الرجل الثرثة لندبها و جمالها کان فیہ  
سداد من عور، (و تلی بکسر السین، و کان المأمون مکاً فاستوی جالساً و قال کیف قلت  
بساد؟ قال لأن السداد هیئت لحن قال او ندحی؟

قال النضر إنما لحن هشیم و کنی لحنه، فقیح امیر المومنین لفظہ، قال فم الغریق

برای اطلاع میر نکند کہ یہ علیہ الروایۃ سیوطی، ج ۲، ص ۳۶۶ طبقات النعمین و اللعنین ۱۱ ریدنی ج ۲

ص ۵۳ و ۱۵۶ مجمع الادباء ج ۱۹ ص ۲۲۸ الملقہ ص ۲۲۲

۲۔ البیہد، ص ۳۳۳

۳۔ یاقوت و خطی و ابن ابی ائیمہ و احکام کردمانہ میر نکند کتاب معانی اللغات ص ۳۹ بدی الخلفاء و الامراء ص ۳۹

يَبْتَهَأُ؟ قَالَ الشَّدَادُ (بِالْفَتْحِ) الْقَصْدُ فِي الدِّينِ وَالشَّيْءِ، وَ الشَّدَادُ بِالْكَسْرِ الْبَلْعَةُ، وَكُلُّ مَا يَسْدُودُ بِهِ شَيْئاً هُوَ سِدَادٌ ثُمَّ تَمَثَّلَ بَيْتُ الْعَرَجِيِّ<sup>۱</sup>

أَصَاغُومِي وَابْنُ فُتَيْهِ أَصَاغُومِي لِيَوْمِ كَرْبَلَاءَ وَ سِدَادٌ تُفَرِّ

فَقَالَ الْمَأْمُونُ قَبِيحَ اللَّهِ مِنْ لَأِ ادَبٍ لَهُ فَكَتَبَ إِلَى الْفَصْلِ بْنِ سَهْلٍ هَذَا يَعْطِي النَّصْرَ حَمْسِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَمَتَّ صَادِرَ الْإِنْظَارِ إِلَى الْقَتْلِ سَأَلَهُ الْفَصْلُ عَنْ سَبَبِ الْعَطَاءِ فَأَخْبَرَهُ النَّصْرَ بِمَا جَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَأْمُونِ، فَأَمَرَ لَهُ الْفَضْلُ أَيْضاً بِثَلَاثِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ مِنْ مَالِهِ، فَأَحَدُ ثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ بِحَرَفِ اسْتِغْنَاءٍ مِنْهُ هَذَا، وَلَكِنْ فِي رِوَايَاتٍ لَا يَشْرُونَ ثَمَانِينَ أَلْفَ مَسْأَلَةَ يَدِينَارٍ، وَلَقَدْ أَحْتَسَى مِنْ قَالَ

أَتَى الزُّمَانُ بُوَهُ فِي شَيْبِنِهِ قَصْرُهُمْ وَ أَتَيْنَاهُ عَلَى الْهَرَمِ

قُلْتُ وَ أَتَى بَعْضَ هَاتَيْنِ بَعْدَ وَهَاتِهِ وَ تَقْسِيمَ تَرَاهِ

و در سنه ۲۱۷ طاهر بن الحسین در «مرو» وفات کرد، و طاهر همان است که از جانب مأمون به جنگ محمد بنی به بغداد رفت و او را یکشب چنانچه در سبای نگاشته شد، و او را دو الیمیس می گفتند و یک چشم بیشتر بداشت

و هم در آن سال و به قولی در سنه ۲۰۹ محمد بن عمر بن واقد معروف به وادی صاحب مغاری ناصی بغداد وفات یافت

در همان سال یحیی بن زیاد معروف به قره<sup>(۲)</sup> دهمی کوفی لغوی بخوی در راه مکه وفات یافت و فرزند خویش و مع و ادب بن یزید بود و مأمون او را احترام می کرد و مؤدب پسر او بود، و فرزند «حواس» نلامید کسی نبوده و بعضی او را بر کسائی ترجیح داده اند در «خو» و او بود زیاد بن الاقطع قطعت یدیه من الحرب مع الحسین بن علی صاحب الفتح»

و در سنه ۲۱۸ یونس بن عبدالرحمن وفات کرد، و شخصی از نصیب و در تاریخ ایام منصور در ذکر اصحاب اجماع گذشت

۱. وی عبدالله بن عمر بن عمرو بن عثمان است. ثکله، مقدمه دیوان العرجی

۲. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: البلقه ص ۱۲۸، معجم الانباء ج ۲ ص ۹، الاعلام، ج ۹ ص ۱۶۷۸، معجم

المؤلفین ج ۶۲ ص ۹۸

و در سنه ۲۰۸ فصل بن ربیع حاجب وفات کرد، و فصل بعد از نیکت برآمکه وزیر رشید شد و بعد از رشید وزیر محمد امین بود و او تحریر می‌کرد عین را بر جمع مأمون، و چون امین کشته شد از ترس مأمون مسنور بود و آن که ظاهر بن حسن شفاعت از او کرد و او را برد مأمون نزد و لکن در دولت مأمون او را حظی نبود تا وفات یافت.

## [نقیصه]

و در ماه رمضان همان سال سیده نقیصه بنت حسن بن رید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام و روجه اسحاق مؤتمن بن جعفر صادق علیه السلام در مصر وفات کرد و در آنجا به خاک رفت، و مصریین را اعتقاد تمامی است به او، و معروف است که دعاء در نزد قبر و مستجاب است، و شافعی از آن مخدومه ستماع حدیث کرده و شیخ محمد صباغ در اسعاف الراصیین نقل کرده که نقیصه غیری برای خود به دست خود کند بود و پیوسته در آن قبر حل می‌شد و جاری می‌خواند، و در آن قبر شش هزار ختم قرآن نموده بود، و در ماه رمضان سنه ۲۰۸ وفات کرد، و در وقت احتضار روزه بود او را امر به افطار کردند، فرمود و عجبا سی سال است که به حال از حد مسألت می‌کنم که با حال صوم از دنیا بروم و حال که روزه همس افطار کنم، پس بد کرد به خواندن سوره انعام چون رسید به آیه مبارکه «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِندَ رَبِّهِمْ»<sup>۱</sup> وفات کرد.

و هم نقل کرده که بعد از وفات او شوهرش اسحاق مؤتمن خواست که او را به مدینه معظمه نقل کند و در بقیع دفن نماید، اهل مصر مسدعی شدند که آن مخدومه را در مصر بگذارد برای تبرک و تبص و مال بسیاری هم بدل کردند، اسحاق راضی شد تا آن که در خواب دید رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه فرمود که اسحاق معارضه

مکن با حل مصر در باب نقیصه همان رحمت یارب می شود بر ایشان به بزرگ او،  
 و صواب الله علیه

و در سنه ۲۰۹ دو ثقه حبیب القدر حماد بن عثمان و حماد بن عیسی وفات  
 کردند و در ذکر اصحاب جمیع به ایشان اشاره نمودیم

و در همین سال مأمون ترویج کرد حدیثه معروفه به یو آن دختر حسن بن سهل  
 و نقل شده حسن چندان موال در آن واقعه شمر کرد که هیچ سلطان در جاهلیت  
 و اسلام چنین نکرده بود و مأمون در مقابل آن خرج یک سال فدس و عوار  
 نفویض حسن نمود

و هم در سنه ۲۰۹ یحیی بن حسن بن زینا بن علی بن الحسین علیه السلام در بغداد  
 وفات کرد، مأمون بر و صابر گواشت و او را به خاک سپردند

و هم در آن سال مأمون، ابن عائشه عباسی بکشت و آن را به دار کشید، و  
 او آن کسی است از پی عباسی که در اسلام به دار و بیحه شد، و ابن عائشه،  
 ابو عبید بن محمد بن عبد الوهاب بر بر عبید الامام نوادر سنج و منصور است  
 و در سنه ۲۱۰ ثقه عظیم القدر صفوان بن یحیی وفات کرد، و برخی از حلال  
 شان او در تاریخ پیام منصور نگارش یافت

و در سنه ۲۱۱ معمر بن مثنی بخوی بصری<sup>۱</sup> وفات یافت و معمر (کج عمر)  
 معروف است به ابو عبیده و او برای اوست مصنفات مفیده، و گفته شده که حسین  
 عمرش به صد سال رسیده بود و رأی خوارج می داشت و منهم بود به مثل به  
 عثمان، لاجرم بر حاوره و کسی حاضر نگشت تا آن که دم به کر به گرسند  
 و نقل شده که ابو موسی با ابو عبیده بسیار مرح می کرد، مقام مرعیده بر مسجد  
 بصره نزدیک یکو از ستوانه ها بود، وقتی ابو موسی بر ستون بوش  
 صلی الله علیه و آله و سلمه  
 ابا عبیده قل باقر امینا

<sup>۱</sup> برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به وفیات الامم ج ۵، ص ۲۲۵ نورالقاسمی ص ۹ عبد ربیع ج ۳ ص ۳۵۹

ابو عبیدہ چو داخل مسجد شد و آن شعر بدید، گفت: این کار مباحی نہ است  
 ابو ثواس اسد، و معہ کنید اگر چه در آن صلوات بر پیغمبر ص<sup>۱</sup>  
 و یحکی عن الأصمعی بطریق آخر کمال دخلت يوماً أن و ابو عبیدہ المسجد، فإذا عني  
 الأستاذة أني يحسن عليها ابو عبیدہ مکتوب علی سبعة أدرع ما مثاله  
 صلى الأله علی لوط و شیخه أب عیدہ قل یا الله آمین  
 فانت عسدي بلا شك یقتهم مد احتلمت و قد جاورت سبعینا  
 فقال إلی [ یا أصمعی، امخ هذه، حرکت ظہرہ و محتوہ بعد أن أجتلتہ، فقال أتقتنی و  
 قطعت ظہری، ابن فقلت له قد یتم الظلم فقال ہی أشد حروف هذه التیث<sup>۲</sup>  
 و کان ابو ثواس الشاعر یعلم به ویضه و یذم الاصمعی سأل عن الأصمعی فقال  
 یبذل فی قصص و عن ابی عبیدہ فقال ادیم طوی علی غلم<sup>۳</sup>

و قال بعضهم کان الطفلة إذا أتوا مجلس الأصمعی اشرو البعر فی سوق الدّر و اذا أتوا  
 مجلس ابی عبیدہ اشرو الدّر فی سوق البعر، لأن الأصمعی کان حسن التّشديد و الزّحاف،  
 قیس الفائده و ابو عبیدہ بضدّ ذلك<sup>۴</sup> و قيل کان ابو عبیدہ یری رأی الخوارج الانباصیه  
 أقدمه المرشد من البصره الی بغداد و قرأ عنیه و هو أوّل من صنّف غریب الحدیث  
 و الغریب انما غریب اسناداً أو مسألاً معاً و هو ما تفرّد برویه مسه و حدّث أو غریب  
 اسناداً خاصّه کحدیث یعرف متنه عن جماعة اد، تفرّد و حدّث برویته عن آخر غیرهم کما یب

۱. برنگاه کتیبہ و بیات الاعیان ج ۲، ص ۶۰

۲. و بیات الاعیان ج ۵، ص ۲۲ و ۲۳

۳. و بیات الاعیان ج ۵، ص ۲۲۸

۴. خاتمه، قبل ابو عبیدہ من التّصویبه و هم فرقة لافضل العرب علی التّحجیم و هو اعمم النّفس بینه العرب و احوارهم و  
 بأهمهم و اسلمهم و له تصانیف کثیر غریب من القامین و کان تشدید اسماء یجود اللغه و غرائبها و له فی ذلک کلام  
 کثیر منه هو له لا یشالہ کس الا انما کان معاً شرب و الا قدح و امانه الا انما کان علیها طعام و الا عیون و لا کور  
 یا انما کان مع عرو و الا مکتوب و لا تم الا انما کان مرأ و الا مقصب و لا مرو الا انما کان علیہ صوف و الا عجل و لا  
 بریکه الا انما کان علیہ سبک و الا تسمیر و لا خدر الا انما کان خلفه امرأ و الا فسر و لا حجاب الا ما دام فی القم و  
 الا مہمان و لا حویل الا انما کان فیہ مع صوت و الا میکاء و لا یزکة الا انما کان فیہ ماء و الا جبر و لا کس الا انما کان  
 تحت سلاح و الا عیال و لا آبن الا انما کان عرباً و الا مہارب (مؤلف معنی مشاف

ذلك هي شرحنا على الوجيزه، أو غريب لفظاً و هو ما اشتمل عليه على لفظ عامي بعيد عن  
الهم لقله استعماله و هو من شُهم يجب ان يثبت فيه و قد صحت فيه جشاعة من العلماء  
هؤلاء من صف فيه ابو عبيد او النضر بن شميل، و بعدها<sup>۱</sup> ابو عبيد القاسم بن سلام، ثم  
ابن قتيبه الديوري ثم الخطابي،<sup>۲</sup> عهد امهاته ثم تبعهم غيرهم بعوائد و روائد  
كاهن الاثير فإنه يقع بهيته النهاية و الرخصي ففائق في الفائق كل غيرة، و النهوي  
مراد في غريبه غريب القرون مع الحديث كما نقل ذلك الشيخ فخر الدين الطريحي في  
مجمع البحرين، الى غير ذلك

و مير در سنة ۱۲۱۰ ابو العنايه سماعل بن القاسم شاعر معروف و قابل کرد، و  
در تاريخ ايام مهدی برخی بر اشعار او ذکر شد

و در سنة ۱۲۱۲ مادی عامو، بنا کرد که از دمه می بوی است هر که معاویه را به  
نیکی یاد کند و ر. ب. یکی از صحابه رسول ﷺ معدوم گردد<sup>۳</sup> و هم امر کرده  
در آفاق ارسال کتب نموده که معاویه را بر صبر نمر کند، مردم را این کار سبب  
مقبولت سدید و این کار را عظیم شمردند و مصاحب را به ترک این کار اشتهادش  
کردند، مأمور را بر حسان دست برداشت، و این بداهت سبب بود که مأمور سبب  
حکایتی از معاویه مشتمل بر عفاف و مقاصد و که از حمزه قصید او<sup>۴</sup> بود که  
می خواست کاری کند که ذکر پیغمبر را میان مردم برده سبب شود و در شبانه روزی  
پنج مرتبه «اشهد ان محمداً رسول الله صلى الله عليه و آله» ترک شود،<sup>۵</sup> و این حکایت  
ما در احوال معاویه را کر نمودیم، به آنجا رجوع شود

۱- ساز اینجا معلوم می شود که ابو عبيد غير از ابو عبيد نعوى است که نامش قاسم بن سلام را شنیده ام است و این  
هر دو نفر کاتبی در عربيه حديث نقلیه کردند و به هم عسبه می شوند و فرق یسان به زیاد هاء و مجرد از آن  
است

۲- الخطابي هو حمد بن محمد بن ابراهيم بن الخطاب البصري و كان من ولد زيد الذي هو جوج حري الخطابي قد  
تصانيفه بدهمه منها: غريب الحديث، كتاب في شهر ربيع الاول سنة ۲۸۸ مؤلفه

۳- نگاه کن به النجوم الزاهره: ج ۲ ص ۲۲۲. تاريخ الخلفاء ص ۳

۴- نیز نگاه کنید به: فروع الذهب: ج ۲ ص ۲۰۰



و در سنه ۲۱۳<sup>۱</sup> عید المنک معروف به این ششم صاحب سیره وفات کرد و در  
بصره به خاک رفت

و در همان سال اسحاق بن مرز معروف به شبلی<sup>۲</sup> نحوی ثموی وفات کرد و  
گفته شده که در روز وفات او ابوالمعاهیه شاعر و ابراهیم موصلی بدیم پیر وفات  
کردند

و در سنه ۲۱۵ سعید بن مسعدة مجاشعی معروف به اخفش<sup>۳</sup> اوسط، نحوی  
معروف وفات کرد، و اخفش کبر عبدالمجید هجری است، و سعید مذکور را  
اخفش صغر می گفتند، و چون عی بن سلیمان اخفش ظاهر شد سعید را اخفش  
اوسط گفتند و علی را اصغر و الاخفش الصغر العیین مع سوء بصرها، شبه  
بالخفاس.

و پیر در سنه ۲۱۵، به قولی در سنه ۲۱۴ سعید بن اوس بن ثابت بن رید معروف  
به ابورید نحوی ثموی بصری در بصره وفات کرد

قیل کان الاصمعی یحفظ ثلث اللغه و ابورید ثلثی البقه، و الخلیل بن حمد نصف  
اللغه، و عمر بن کرکرة الاعرابی یحفظ اللغه کلها، و لابی رید مصنفات فی الادب و عن  
المدنی قال رأیت الاصمعی و قد جاء الی حلقة ابی رید المذکور فقیل رأسه و جلس بین  
یدیه و قال انت رئیس و سیدنا منذ خمین سنه

و در سنه ۲۱۶ عید المنک بن<sup>۴</sup> قزب معروف به اصمعی صاحب لعب و نحو و  
مواخر و منج و غیره وفات کرد

و کان الاصمعی، عطایاً ظریفاً مما کما، خفیف الزوج، ملیح الطبع، لا یسکن من نعمه

۱- ۲۱۸ نیز گفته اند. نگار کلید پدر مقدمه السیره الثویه چاپ مکتبه المصطفی - قم / ب

۲- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به الهیة. ص ۶۸ مراتب النعمین ص ۱۳۸ معجم الادباء ج ۶ ص ۹۷۷-۹۷۸ و  
ج ۲۸۸

۳- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به البقه ص ۱۴ در باب النحویین ص ۱۹ معجم الادباء ج ۱ ص ۲۲۴-  
الاعلام ج ۲ ص ۱۵۲ بقیة الزمان ج ۱ ص ۱۲

۴- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به وفات الاحیاء ج ۲ ص ۱۷ بوزالقی، ص ۱۲۵، طبقات الزیدی. ص ۸۳

الصوم و الصوم و من هذه المعجزة يقال أنه لم يظهر فيه أثر الشبهة إلى أن بلغ سنين ستة، و لم يمت حتى ناهى عمره التسعين و كان ذميم الوجه فيبح المنظر و كان في أوائل أمره مُعْسِراً شديد الفاقة حتى اتصل بالرشيد و حسن حاله و كان يرتجل كثيراً من الأحياء المصحكة و الأقاصيص المشغرية، و كان حسن القبارة جداً و بهادر كثيراً فمن كشكود شيخ البهائي عليه السلام تعلقاً به قال دحبت اليديه و معي كيس، فلو دغته امرأة منهم، فلما طلبته أنكرته فقدمتها إلى شيخ من الأعراب فاقامت على إنكارها فاحلفها فحلفت، فقال قد علمت أنها صدقة و ليس عليها شيء فقلب كأنك لم تسمع بهذه الآية

و لا تقبل سارقاً يميناً و لو حلفت برئ الناصب

فكان صدقت، ثم تهدت بالكر و ردت إلى مالي، ثم انصت إلى الشيخ، فقال هي أي سورة هذه الآية، فقلت هي سورة

الاهتي صباحك ماصيحياً و لا تبعي حموراً لا مدرت

فقال سبحانه اني طست أنها هي سورة انا فاحلف لك فتعاً ميباً<sup>(١)</sup>

و كان جد الأصمعي عني بن اصبح من النصاب، و قد حكاية معروفا مع العجاج الثقي

و عن محاصر الراسب قال الأصمعي احفظ اثنى عشر ألف ارجور، و يحكى عن الأصمعي قال كنت اقرأ «و السابرق و السارلة فاقطعوا ايديهما جزء» بما كسبنا نكالاً من الله والله عنوز رحيم<sup>(٢)</sup> و كان يحكى عرابي فقال كلام من هذا؟ فقلت كلام الله قال أعد، فاعدت فقال ليس هذا كلام الله فانتبهت فقرأت «والله عزيز حكيم» فقال اصبت هذا كلام الله فقلت اقرأ القرآن؟ قال لا، فقلب من أين علمت؟ فقال يا هذا، عر محكم يقطع، و لو غير و رحمك لم قطع

و من در سنة ٢١٦ يديه<sup>(٣)</sup> بس جعفر بن ابي جعفر منصور، ماهر محمد امين در تعداد و هات کرد و کارهای حیران او سروده، در جمعه آنکه از ده میل راه آب به حرم

١ - روشا الچلت. ج ٥، ص ٢٩

٢ - سورة مائدة: ٢٨

٣ - تالمس، ٨٨١، الفريز و قنبر زبده بود

مکه آورد و صد کثیر داشته که قرآن حفظ داشتند و «کان یسبح فی قصرها کسری النحل من قراءة القرآن»

### [ابن ابی عمیر]

و در سنه ۲۱۷ ثقه عظیم الشأن محمد بن ابی عمیر وفات کرد و ابن ابی عمیر از دهان صاحب امامیه است، و عامه و خاصه حکم به وثاقت و تصدیق جلاله<sup>۱</sup> نمود مانند، و در ایام سید را تاریخه بسیار زدند و مساله در زبان حبش نمودند<sup>۲</sup> «و عن اکثری» محمد بن ابی عمیر أحد و حیس، و اصحابه من الجهد و الضیق امر عظیم و أحد کل شیء کان له، و صاحبه المأمور و ذلك بعد موت الرضا علیه السلام و ذهب کتب ابن ابی عمیر قلم تخلص کتب احادیثه فکان یحفظ أربعین جلداً فستاه سواد و لذلك توحد احادیثه منقطعة الامتیاز<sup>۳</sup>

و رویت شده که در زمان یثرب، مسدی بن شهابک به امر هارون و راصد و یسب چوب زد به جهت تشیع او، پس او را در حبس افکند ابن ابی عمیر صد و بیست و یک هزار درهم بداد تا خلاصی یابد

و نقل شده که ابن ابی عمیر مردی غنوی بوده و صاحب پانصد هزار درهم بوده، و شیخ صدوق در علل روايت کرده از بن الولید از علی بن ابراهیم از پدرش که گفت بن ابی عمیر برار بوده و از مردی ده هزار درهم طلب داشت، پس مالش تمام گشت و فقیر شد، پس آن مردی که مدیون و بود خانه بی داشت به ده مرد درهم بفروخت و پولش را برای ابن ابی عمیر برد، چوب به در خانه بن ابی عمیر رسید و در را گشاید ابن ابی عمیر پیرو، شد آن مرد پویه را سلیم او نمود و گفت بن طلب تو است آورده ام

ابن ابی عمیر پرسید که کجا تحصیل این مال نمودی؟ یا به ارث به ورسیده

۱- نگه کنید به: منتهی المقال ج ۳ ص ۲۳

۲- رجال کسی ج ۲ ص ۱۵۲

یا کسی به نو حشیده؟

گفت هیچ کدام بوده بلکه خانه ام را فروخته ام برای قصبه دین خود  
 ابن ابی عمیر فرمود حدیث کرد که در یک محاربی از حضور صادق علیه السلام که  
 فرمود «لَا يُخْرَجُ الرَّجُلُ عَنْ مَسْقُطِ رَأْسِهِ بِالْذُّبِ» یعنی انسان به جهت دین ترک خانه  
 خود نمی‌گردد.

پس فرمود این پولها را بردار من حاجت به چنین پولی ندارم و حال آن که به  
 حد قسم است که فعلاً محتاج به یک درهم می‌باشم و لکن از این پولها یک درهم  
 قبول نخواهم نمود (۱)

و در تاریخ ایام منصور به ذکر برخی از حالات محمد بن ابی عمیر اشاره شد  
 و در سنة ۲۱۶ مأمور سفر مصر کرد و عیدوس را که بنای قصبه در آنجا نهاده بود  
 بکشت

و در سنة ۲۱۸ به جنگ اهل روم رفت و فتوحات بسیار نمود و در اعیان  
 دیدن آن که به رومی رفته می‌گفتند و موصی بود آب بسیار سرد و صاف  
 داشت و هوایش در نهایت خوبی و لطافت و همیشه در کمال حرمت و محضرت  
 بود، قصد نامه نمود، و از برای او کنیسه بر روی آن بهرین کردند.

روزی مأمور نگاه در آب می‌کرد، یکی ماهی دید قریب به یک ذرع مانند  
 سببکه نقره، ملازمان را امر کرد که آن ماهی را بگیرند مردی در میان آب جست و  
 آن ماهی را بگیرد چون بیرون آورد ماهی فوت کرده خود را در آب افکند، و  
 مقداری آب بر سینه و بحر و ارقوه مأمور پاشید.

مأمور را در همان وقت دهنده و نرود گرفت، از مرد عراش ثانیاً در آب رفته و  
 ماهی را بگیرد و در برد مأمور نهاد مأمور امر کرد که او را طبخ کنند و یکی  
 لوزه او را سخت بگیرد، هر چه لحاف و جامه بر روی او افکندند او صبحه  
 می‌کشید که «الْبُرْدُ ابْرَدُ» در اطراف او نشها افروختند، و حمامه‌های رعسانه

هرچه برای او آوردند یار مثل برگ می لرزید و از سرما فریاد می کشید، تا گاهی که حالت مرگ بر او ظاهر شد.

منتصم برادر مأمون، بحیثیثوع و این ماسویه طبیب را حاضر کرد تا معالجه مأمون کند، چون بصر مأمون را گرفتند گفتند: «ما بری مرض او شمائی ندانیم، و در پشوره و س مأمون حرفی ظاهر می شد که مانند روعن ریب و لعاب افعی می نمود پس مأمون به هوش آمد و گفت: مرا به یک جائی برود که یک دفعه نگاهی به حشم و حدم و رعیت و لشکر خویش نمایم پس و را به موضع بلندی بردند و نگاهی بر جلود خویش و حیم ایشان نمود و کثرت ایشان را ملاحظه کرد آن گاه گفت: «يَا مَنْ لَا يُرَوُّ مُلْكُهُ اِزْخَمَ مِنْ قَدَرِ رَالِ مُلْكُهُ» چنانچه پدرش رشید در وصف مرگ خویش گفت: «ما أَقْنَىٰ غَنِيَّ مَالِيَهُ، هَلَاكَ غَنِيَّ سُلْطَانِيَّتِهِ»<sup>(۱)</sup>

پس مأمون را به حو بگناه خود برگردانیدند و ریانش او کار بیداد و چشمهایش بزرگ و سرخ گشت و پیش از مردن ریانش گسوده گشت و گفت: «یا من لایموت، ارحم من يموت»، بن یگم و بمرده و از آن ماهی پخته روئی او بگشت و وفات او در پنج شبه عیدهم رجب و به هوش در هشتم آن واقع شد در سنه ۲۱۸ رویت و هیجده، و چاره و را به (طرطوس) حمل کردند و به خاکش سپردند و بوسعید مخرومی در شاد او گفتم

هَلْ رَأَيْتَ النَّجْمَ أَغْتَثَ غَنِيَّ الْمَالِ      مُوَيَّ شَيْئاً وَ مُلْكِهِ الْمَأْتُوسِ  
خَلَقُوهُ بِمَرَعَتِي طَرطُوسِ      مَثَلُ مَا خَلَقُوا أَمَاءَ طَرطُوسِ<sup>(۲)</sup>

و سبب عمرش به چهل و نه رسیده بود، و مدت خلافتش بیست و یک سال بوده،<sup>(۳)</sup> که چهاره ماه آن با مین در جنگ بود چنانکه به آن اشاره شد

\*\*\*

۱. سوره حافه. به ۲۸ و ۲۹

۲. مروج الذهب، ج ۴ ص ۲۵

۳. مروج الذهب ج ۴ ص ۴

دکتر خلافت (نواسحاق ابراهیم المعتصم)<sup>(۱)</sup>

### و وقایع ایام او

در روز پنج شنبه هفدهم رجب سنه ۷۱۸ مأمون در دنیا رحلت بر یک پسر درش معتصم به جای وی نشست، و نام معتصم محمد و به قولی ابراهیم، و مادرش ماریه<sup>(۲)</sup> یک سیب و جو هر یک بن شبیب معروف است

و معتصم، مردی ظنوم و بطّاش بوده و از علم و ادب بهره نداشته، و همیشه آن بود که رشید او را دوست می داشت و و را با علامی به مکتب می فرستاد و فی آن علام که هم درس معتصم بود میزد، رشید یا معتصم گفت که یا محمد! علام تو بمرد؟ گفت بلی، یا صیدی، و راحت شد از رنج دبستان

رسید از این کلمه چمن فهمید که به درس و کتابت میل ندارد، گفت او را به حاش خود گذارید، لاجرم معتصم از علم و کتابت حظی نبرد<sup>(۳)</sup>

و چون بر خلافت مستقر شد، محمد بن عبد الملک ریاض را وزیر خویش نمود،<sup>(۴)</sup> و محمد مودی قاضی و ادیب بود، و پیش از آن که وزیر شود در عهد کتابت و مستوفیات بود

۱- برای اطلاع بیشتر نگه کنید به الکاتبه فی تاریخ الخلفاء، ص ۴ ۶۱ تاریخ الخلفاء، سیوطی ص ۳۶۰-۳۶۷

تاریخ الخلفاء ابن یزید، ص ۳۶۱: الجواهر النقی، ص ۱۳۷ مروج الذهب، ج ۲ ص ۶۶

۲- انشبه الدوله، ج ۲ ص ۹۹ ماده

۳- انشبه الدوله، ج ۲، ص ۶۰

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۷

و وزیر معتمد، احمد بن حماد بصری بود. «فی مکتوبی از یکی از عمال برای معتمد رسید، وزیر آن مکتوب را برای معتمد می خواند، از جمله کلمات و لفظ (کلاء) بود

معتمد پرسید (کلاء) چیست؟

احمد وزیرش گفت نمی دانم

معتمد گفت «حلیفه امی و وزیر عاصی»، پس گفت پیبید از کتاب چه کسی بیرون در است؟

گفتند «محمد بن عید الملک حاضر است

گفت بیاورید او را، چون حاضر گشت، معتمد پرسید (کلاء) چیست؟

گفت «الكلاء الغضب على الاطلاق، فان كان رطباً فهو الغنى فان يابس فهو الحشيش»

یعنی (کلاء)، مطلق گیاه را گویند، پس اگر گیاه تر باشد و الا خشی را گویند، و

اگر خشک باشد «حشیش» می گویند، پس شروع کرد در تعسیم انواع به نیت

معتمد بر فضل او مطلع شد و در وزیر خود بود و او را میسوحه الیه قرار داد و

کارهای مملکت را به او واگذاشت، و او در ایام معتمد و واثق به عمل و دربار باقی

بود تا در یام موکل که به امر او مقتول گشت، چنانچه پدید، ان شاء الله تعالی

و احمد بن ابی ذرود<sup>(۱)</sup> را بر در برد معتمد مکانی عظیم و مریخی رفیع بود

و معتمد مردی قوی پهنه و شجاع بود و در قوت و شجاعت و اندام در حروب

در میان پس عباس ممتاز بود، و از ریاضی بهل شده که ملک روم کاعدی به معتمد

پوشید و او را نهدید کرده بود، معتمد چون بر او به او مطلع شد به کاتب خود

گفت پس پس در جواب

بسم الله الرحمن الرحيم، ان بعد فقد قرأت کتایت، و سمعت خطایک، و الجواب

ماتری لا مانع، و سيعلم الکفار لمن عقبی الدار<sup>(۲)</sup>

۱. بی ذوات

۲. اخبار الدوی ج ۲ ص ۱۰۹

و معصم دوست می داشت بنای عمارات و تعمیرات را و اربابهای و سب  
 بنده سامره<sup>۱</sup> و سبب بد آن را بود که معصم بپاکه در سب می داشت و  
 پیوسته در صدد جمع یثان بود و یثان را در موالی آنها می خرید و جمع می کرد تا  
 آن که چهار هزار تن از ترک نزد او جمع شدند<sup>۲</sup>

پس یثان اباسنهای ذبیح و کمر بندهای مدینه پوشانند و ایشان در لباس از  
 سایر جلد امیر داد و یثان مردمان بعد از آنسب و ادیب می رسانیدند به جهت  
 خوانیدن اسباب خود را در باز بعد از چه بسیار اتفاق می افتاد که اطفال و پادشاهان و  
 صغیران و پیران و کوران مردم بعد از اسنهای یثان لنگد کوب می کرد و مردم هم  
 بدین جهت تاب نمی آوردند و بر آن سوار هجوم می آوردند و او را می کشیدند

لاجرم معصم رانده کرد انتقال کند در بعد از یس به عنوان صید که در گردش کرد  
 تا به مین سامره رسید و سه روز در آنجا به غرم صید بماند و در این پام اشتهای  
 خود را به طعام زیاد کرد و از عادت همیشگی دایم این اثر تأثیر آب و هوای  
 آنجا است و آن مین مینکه بشارای شیر عادی بوده پرسید اهل دیر که این زمین  
 چه نام دارد؟ گفت سامره معصم پرسید که سامره یعنی چه؟ گفت در  
 کتبهای خود خوانده ایم که این بلد سام بن موح است

پس معصم زمین سامره را از ایشان به چهار هزار دینار خرید و موصی از آن  
 برای بد عصر خود اختیار کرد و آن مکان معروفه به وریره گشت که این وریره  
 سبب به است

پس عمنه و بنایان را طنبید و شهر سامره را بنهاد و از انواع و اقسام اشجار و  
 عروس در آنجا نقل نمود و از برای ابراک موصی مخصوص بنا کردند که مردمان  
 شهر را ادیب بکنند و حانه ها و بارانهای بسیار در سامره بناسند و مردم از کفاف و  
 اطراف به قصد آنجا آمدند و انواع اشیاء و اطعمه به آنجا حمل کردند و احسان

۱. صحیح القاموس گفته که چون معصم شروع کرد به بناء سامره بر لشکر او این مطلب نقل آمد و چون تمام گشت

و به آنجا منتقل شد هر کسی به وقت دستور شد ازین جهت سر من ی غایب شد مولف

۲. مروج الذهب ج ۲ ص ۵۳



معتصم شامل حال مردم گشت، و بر نوع رعیت در نجاش خوش گذشت  
و در سنة ۲۱۹ معتصم، احمد بن حنبل را در مذاب مأمون بیرون آورد و در سی  
و هشت قریبه و دیری، که فاضل به حلقی مرآة بود، و تفصیل این مطلب در  
حیة الحیوان دمیری است.<sup>(۱)</sup>

و بر در سنة ۲۱۹ ابو نعیم فضل بن دُکَین در کوفه وفات یافت.<sup>(۲)</sup>  
و هم در این سال پنجم دی حقه<sup>(۳)</sup> و به قول مشهور، در سنة ۲۲۰ در آخر دی معده  
حضرت امام محمد ثقی، صلوات الله علیه در بغداد وفات یافت و در معابر فریشت در پشت  
سیر حدش حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام مدفون گشت، و در سبب شهادت آن حضرت  
اختلاف است و نقل شده که رجاء بن حضرت اُمّ الفضل دحمر مأمون به حساب را مسموم  
نمود، و مادر کتاب منتهی الآمال شهادت آن حضرت را نگاشتم به نجاش رجوع شود  
و بر در سنة ۲۱۹ معتصم در صدد دفع ابو جعفر محمد بن القاسم العلوی بر  
آمد، و شایسته باشد ما در اینجا مختصری از حال او را ذکر نمائیم

### ذکر اسیری ابو جعفر محمد بن قاسم انصیری العلوی<sup>(۴)</sup>

محمد مادرش صفیه دحمر موسی بن عمر بن عقی بن الحسین علیه السلام، و پدرش  
قاسم بن عقی بن عمر بن عقی بن الحسین علیه السلام بوده، و و مردی بود صاحب  
عبادت و زهد و ورع، و در اهل علم و فقه و دین، و پیوسته لباسهای پشمینه  
می پوشید، و در یام معتصم در کوفه خروج کرد

چون معتصم به دفع او برآمد بر خود ترسید به جانب خراسان صف کرد پیوسته  
از بلاد خراسان نقل و انتقال می نمود، گاهی به امروز و گاهی به سمرجس، ۲۰۴ هجری  
به طالقان، و زمانی به اساء منتقل می شد، و در سج حروب و وفایمی برای او رخ داد  
و حلق سپاری با وی بیعت کردند، و رشتة طاع و بنیاد امر او را در گم در افکندند

۱- حیاة العلویون ج ۶، ص ۶۶۷ مروج الذهب ج ۴، ص ۵۷.

۲ و ۳ و ۴- مروج الذهب ج ۲، ص ۵۱.

ابوالفرح عمل کرده در اندک زمانی در «مرو» چهل هزار نفر به بیعت او درآمدند، شبنم وعده کرد که لشکرش جمع شوند و در آن شب صدی گریه شنید، در تحقیق آن برآمد، معلوم و شد که یکی از لشکریان او بعد از مردن جولانی را به قهر و عصبه گرفته است و این گریه از آن مرد حولا است، محمد آن مرد ظالم غاصب را طلبید و سب و بی احترامی را از او پرسید گفت: ما در بیعت تو درآمدیم که ما مردم را ببریم و هر چه خواهیم بکنیم

محمد امر کرد تا بعد را بگیرند و به صاحبش رد نمودند، آن گاه فرمود به چنین مردم نتوان در این حلاً انتصار جست، امر کرد لشکر امنه فرستاد چو مردم پراکنده شدند محمد با خواص اصحاب خود از کوفه و غیره در همان وقت به «طالقان» رفت و ما بین «مرو» و «طالقان» چهل فرسخ مسافت است

چو به «طالقان» رسید حلی بسیار به او بیعت کردند، عبدالله بن طاهر که از جانب معتمد والی و نیشابور بود حسین بن روح را به دفع او روانه کرد چون لشکر حسین به لشکر محمد تلاقی کردند و مردم دادند طاقب مقاتلت لشکر محمد را نیاز ده هریعت نمودند

دیگر باره عبدالله بن طاهر لشکر بسیاری به مدد حسین فرستاد، حسین چند کمپانی بربیب داده به جنگ محمد حاضر شد، این دفعه علیه و خطربری حسین رخ داد، اصحاب محمد هریعت کردند، محمد بر محضاً به جانب «نساء» سفر کرد، عبدالله بن طاهر حامیوس روانه کرد و از جا و مکان محمد در «نساء» مطلع شد، آن وقت ابراهیم بن عساکر را با هزار سوار منتخب نموده و امر کرد که به دلائب دیلمی به سمت «نساء» پیروز شود و بی خبر وارد «نساء» شود و دور سر محمد را دهقه و حده احاطه کند و او را دستگیر نماید و بیاورد

ابراهیم بن عساکر به همراهی دیلمی با آب سواران به سمت «نساء» کوچ کرده، در روز سیم وارد «نساء» شد و دور خانه ای که در آن محمد جای داشت لشکرش احاطه کردند



پس ابراهیم و رد حمله شد و محمد بن قاسم را با یو تراب که از خواص اصحاب او بود بگرفت و هر قید و بند کرده و به دستش بویا حگشت، و شش روزه به پیشابو رسید و محمد و به نظر عبدالله بن طاهر رسانید، عبدالله را چون نظر بر مخالف هیدوبه او افتاد گفت ای ابراهیم، از خدا سر میدی که بن بدۀ صالح الهی چنین درسد و رنجیر نمودی؟ ابراهیم گفت: «میر، خوف تو مرا از خوف خدا برداشت»

پس عبدالله امر کرد تا هید او را تحقیق دادند و سه ماه او را در پیشابو بداشت و برای آن که امر و رای مردم پنهان دارد امر کرد محاملی برتیب داده بر استرغ حمل کرده به جانب بغداد فرستاد و برگردانید تا مردم چنان گمان کنند که محمد را به بغداد فرستاده، چون سه ماه بگذشت آن گاه ابراهیم بن عباس را امر کرد که در شب باری محمد را حمل کرده به جانب بغداد برد و چون خواستند حرکت کند عبدالله بر محمد عرصه کرد اشیاء نمسه را که هر چه خواهد با خود برد، محمد چیرری قبول نکرد جز مصحفی که از عبدالله بن طاهر بود و رای خود برداشت

و باجمله، چون نزدیک بغداد شدند خبر ورود محمد را به معتمد دادند، معتمد امر کرد تا سرپوش محمل محمد ا بردارند و عمامه از سرش بگریزند و مکشوف و سر برهنه وارد بلد شود پس محمد به این نحو در روز بیروز سنه ۲۱۹ وارد بغداد کردند، و ارادل و اویاش لشکر معتمد در جنبه محمد به تهنه و تعب و رهض و طرب اشتعال داشتند و معتمد در موضع رفیعی تماشا می کرد و می خندید

و محمد را در آن روز عم عظیمی عارض شد و حال آن که هیچگاهی حال انکسار و جرع در شداد او مشاهده نگشته بود

پس محمد بگریست و گفت: خداوند اتو می دانی که من صدی جروغ می کرو تعییو این اوصاف نداشتم، و ریانش به سبب و سمعار حرکت می کرد و بر آن



جماعت مومنین می نمود

پس معتمد مسرور گیر امر کرد تا او را در محبس افکندند ، پس محمد را در سردابی شبیه به چاه حبس کردند که نزدیک بود از پندی آن موضع هلاک گردد ، خبر سخنی او به معتمد رسید ، امر کرد و را بیرون آوردند و در قبه در بستند او را ، حبس نمودند و جماعتی را به حراست او گذاشت

و از پس آن اختلاف است مابین کلمات مورخین ، بعضی گفته اند که او را مسموم کرده اند ، و بعضی گفته اند به ندبیری خود را او محبس پستان بیرون افکند و خود را به (وسط) رسانید و در (وسط) از دیب برخت ، و به قویی رفته بود در ایام معتمد و ثقی و مواری می ریسید ، در ایام موکل و انگریز رفت و در محبس افکندند ، تا در بدای و قات یافت و بعضی دیگر گفته اند که جمعی از شیعیان او را «طالفا» بنامیدند به همان نوسانی که محمد در محبس آن جای داشت و به رزاع و عرس اشجار مشغول شد بد ناگاهی که فرصت به دست کرده محمد و نجات داده و بیرون بردند و دیگر خبرش معلوم نگشت

و جماعتی بسیار از زبده را اعتقاد آن است که او امام است ، و برخی را اعتقاد چهار بوده که او همان مهدی موعود است ، و مرده است و ظهور خواهد نمود و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد ،<sup>۱</sup> و اعتقاد ایشان در باب محمد بن القاسم مانند اعتقاد کیسانیه است نسبت به محمد بن الحنفیه ، و و قتیبه نسبت به حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام و پشال معروفند به «مظفر» .

و نیز در طالیبی که در ایام معتمد شهید گشت ، عبدالله بن حسین بن عبد الله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب است که از پوشیدن جامه سیاه که شعار یحیی عیسی بوده امتناع نمود او را در سامراء حبس نمودند و در زندان وفات یافت و در سنة ۲۲۱ قمری حلیل القدر احمد بن محمد بن ابی نصر برنظی (ره) وفات یافت ، و برخی از حالات و در ایام منصوب ذکر شد

و هم در آن میان بایک خروج کرد و لشکر بسیاری جمع نموده و در احد خلافت  
از معتصم طمع کرد، معتصم لشکر بسیاری به سرکردگی افشین به جنگ او فرستاد  
و جنگهای سختی مابین دو لشکر واقع شد، و در پایان کار بایک هزیمت کرد و در  
موضعی از بلاد ارمیه او را بگرفتند و خبر به افشین رسانیدند، افشین چهار هزار  
سوار فرستاد تا او را مأخوذ دارند و به سامراء حمل دهند، پس در سنه ۲۲۳ بایک  
با برادرش عبدالله وارد قاطول، پنج فرسخی سامراء نمودند.

پس افشین عین الشهب سبطان را با دافه منگل به جواهر، با لیس و تاج همی  
برای او فرستاد، پس آن جامه های مقدس را در دور در بر بایک و عبدالله  
پوشانیدند و بایک را سوار بر فیل و برادرش را سوار بر نافع نمودند، و از قاطول نا  
سامراء لشکر معتصم با سلاح تمام و علمها و رایات، دو صف آویسند، و بایک و  
عبدالله را با ریش تمام از بین صفین عبور دادند، و در روز پنج شنبه دوم صفر سنه  
۲۲۳ آن دو نفر و بر معتصم وارد کردند، چند کرب در نزد معتصم طوفی کردند آن  
گاه معتصم بایک را گفت که بویی بایک گفت من بیده و علامت بوسی باشم، پس  
امر کرد ریش او را بگیرند و دست راست او را ببرند، پس از آن دست چپ و از  
پس آن پای او را قطع کردند، بایک در حوث خود به ملطید و با دست حوث آلود به  
صورت خود زد، پس ریان او را بریدند و به مستحضر و جعی او را بکشد.

پس جسد او را با عصای معطوعه اش در اقصای مدینه بر دار بستند و بوی جسد، و  
سروش را به بغداد و حرمان فرستاد، تا مردم از موت او اطلاع یابند، پس عبدالله را به  
بغداد فرستادند، استحقاق بن ابراهیم نیز با عبدالله چنان کرد که معتصم با برادرش بایک  
نمود و نام بایک حسین بود پس شعراء در این باب اشعار میگفتند و معتصم افشین را ناح  
طلا با جامه های زر بهمت پوشانید و نوازش بسیار نمود و آنچه به استیلاش را به  
ترویج پسرش حسن بن افشین نمود و مخارج بسیار صرف عروسی او نمود  
و نیز در سنه ۲۲۳ یا یک سال بعد بو عیید فاسم بن سلام (به تشدید لام) و هاب



کرد، و از مصنفات اوست *غریب القرآن و غریب الحدیث* و او غیر از ابو عبیده (با  
 همد) معمر بن مثنیٰ بصری است که سهیم او است در جمیع مراتب حتی در  
 تصنیف *غریب*

و هم در سنه ۲۲۳ موفل سلطان روم با عساکر و جنود به همراهی منوک «یرجان»  
 و «صعالبه» و غیر ایشان از منوک امام خروج کردند و در بعضی از بلاد معنم  
 ریختند و صعیب و کبیر آن بلاد را بکشید و آن بلاد را فتح نمودند، مردم آنجا در  
 مساجد و دیوار استعانه نمودند و صیحه ها کشیدند، براهیم بن مهدی بر معنم  
 داخل شد و قصیده طویله امضاء کرد و او را بحریص بر جنگ سلطان مامود و ر  
 جمنه قصیده این دو بیت است

یا غیره اعداء غیر الله قد عایت فانتھکی      هنک النساء و ما مهن یرتکبی  
 فی الزجان علی أجراءها قتب      ما بال أطمانی بالذبح تستهب  
 معنم چون این بشید فوراً از حای خود برحسب و در عربی دجله لشکر گاه  
 کرد و این مطلب در دوشنبه دوم جمادی الاولی سنه ۲۲۳ بود پس مانی معنم  
 در مصار و بیدان بده در داد و مردم را اعلام به جهاد دشمن نمود پس جماعت  
 بسیار را جنود و سایر مسلمین ماده جنگ شدند و نه قوی اکثر، عدد یسان به پانصد  
 هزار تن رسید و اکثریت عدد حصان می گشتند پس کوچ کردند تا به بلاد روم رسیدند و  
 با لشکر روم تلاهی نمودند و با ایشان محاربه کردند و اکثر بطلان و اصحاب روم را  
 بکشتند، رومیان رو به هریمت نهادند، سکر اسلام حصون بسیار از ایشان فتح کردند،  
 و مدینه «عموره» را تسخیر نمودند و ماضی و بطریق کسر را سیر کردند، و سی هزار  
 نفر از ایشان را بکشتند و چهار روز خانه های ایشان را حواب کردند و سوزانیدند.<sup>۱۱</sup>

آن گاه معنم بعد از فتح «عموره»<sup>۱۲</sup> حواست به جانب «طططیه» کوچ کند  
 و آنجا را فتح نماید که خبر رسید عباس بن مأمون خروج کرده و جمعی با وی بیعت

۱۱. مروج الذهب ج ۴ ص ۶

۱۲. معجم البلدان ج ۴ ص ۱۵۹

موده اند و به سلطان روم مکانه کرده که با او همدست شود و منقلب را در معتصم  
را نل کند، لاجرم معتصم به دعایی تمام به دفع عباس بن مأمون در جمع کرد و  
عباس را بگرفت و در محبس افکند و در همین سال عباس وفات کرد.

و از مرآت ابرمدان سبط ابن الحوری مضمون است که وقتی معتصم در مجلس انس  
حویش نشسته بود و جام شراب بر دست او بود که نه و حبه دادند که یک رب  
شریفه مسلمان را یکی از کفار روم اسیر کرد در شهر «عموریه» و نظمه بر صورت آن  
را برد، آن زن بدیهه کرد و گفت «واعتصماه» پس آن کافر از در مسخره وی گفت  
که معتصم نمی آید تو را خلاص کند مگر با است بلیق<sup>(۱)</sup>.

همین که معتصم بن سحن بشید غصده گشت و جام شراب را مهر بر نهاد و به  
ساقی داد و گفت این جام را نمی آشامم مگر پس از آن که آن رب شریفه را خلاص  
کنم و آن کافر را بکشم، پس چون شب سه روز مد و آن روز هوا هم در نهایت سردی  
بود و برف می آمد و هیچ کس قدرت نداشت که دست خود را از سرما بیرون کند و  
کمان به دست گیرد، مادی معتصم مادی کوچ داد که به جانب «عموریه» پید رفت  
و امر کرد لشکر را که بر است ابلق سوار شوند.

پس همانا هزار است پس برداشند و سوار شدند و آن که به «عموریه» رسیدند  
و آن شهر را محاصره کردند و عمود فتح نمودند، پس معتصم داخل بلد شد و گفت  
بییکا لییک و این جواب «واعتصماه» را نل بود.

پس آن کافر که آن رب شریفه را اسیر کرده بود بگرفت و بکشت و فید آن را  
برد شب و او را خلاص نمود، پس روز به ساهی کرده و گفت شراب هر یک  
خاصه کن، پس جام شراب سر به مهر را بگرفت و مهر را او برداشت و گفت الآن  
شراب بر من گوار شد، پس اموال آن شهر را غارت کرد و سی هزار تن از بستان  
بکشت و به همان مقدار هم از یشبان اسیر کرد<sup>(۲)</sup>.

و در آخر سنه ۲۲۴ ثمة جبیل الشان حسن بن محبوب سراد صاحب مشیخه وفات

۱- سید الخو ج ۲ ص ۱۰۰ به نقل از مرآت الزمان

۲- شراب الفهب ج ۷ ص ۶۴

کرد و ویکی از اصحاب جماع است که در بام مصور اسمی ایشان مذکور است  
و نیز در همان سال ابراهیم بن مهدی معروف به ابن شُکله وفات کرد و در بام  
مأمون حکایت بعد از او بر خلافت مذکور شد و ابراهیم بن مهدی در عس و صرب  
ملاهی مهات تهمانی داشته

و نیز در سنة ۲۲۴ وفات کرد یا محمد حسن بن عیسی بن فضال «و روی عن  
الرضا علیه السلام و كان حصيفاً به و كان جليل القدر عظيم المصلة راهاً عابداً ورعاً ثقةً فی  
برایاته» (۱)

و در سنة ۲۲۵ افسیر در حرمی معتصم وفات کرد پس حسن او را به دار  
کشیدند و او هم افسس حیدر بن کاوس است و در وصف دار و گنجه شده است  
رمقو اعلی جدعه و کائنات رمقو الهلال عشية الاصطار

و نیز در سنة ۲۲۵ صالح بن اسحاق معروف بجرمی محوی وفات کرد و الجرمی  
(فتح الجیم و سکون الراء) عسوب الی قیغه جرم

و هم در آن سال عیسی بن محمد بن عبدالله بصری مشهور به یوالحسن مدنی در  
بعد از وفات یافت

و له كتب كثيرة جمعة تريد عیسی مآتی کتاب، منها: کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلام و  
کتاب من قتل من الطالبین، و كتب جمعة فی فتوحات الاسلام و كتب كثيرة فیما نیف  
عیسی ثلاثین مصنف کلاً فی أحوال النبی صلی الله علیه و آله و غیر ذلك  
و در سنة ۲۲۶ قاسم بن عیسی معروف به دیو ذلف عجلی (۲) وفات یافت، و او

۱- تنقیح المقال، ج ۲ ص ۲۹۷

۲- برای اطلاع بیشتر بگذاشته به ابراهیم بن محمد بن القلیه ص ۱۶۶ - ۱۷۲، مجالس المومنین، ج ۲ ص ۴۴، مروج  
الذهب، ج ۲ ص ۱۵، نامه دانشوران ناصری، ج ۲ ص ۱۹۶، نزهة النیمة، ج ۸ ص ۲۲۲، الذی و الاقرب، ج ۶  
ص ۶۸، الاصاب، ج ۴ ص ۱۴، تهذیب التهذیب، ج ۸ ص ۲۹۶، دول الاسلام، ج ۱ ص ۱۳۶، علم، گننام،  
ص ۵، دائرة المعارف فارسی، ج ۲۷، الاعلام، ج ۵ ص ۱۷۹، تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۲۱۶، ص ۲۸۶،  
دائرة المعارف اهلعی، ج ۲۳ ص ۲۸۹، حیدر القریه، ج ۷ ص ۷۷ و ۷۹ و ص ۹۵ و ۹۷، شذرات الذهب، ج ۲  
ص ۵۷



یکی در امره مأمون و معتصم بوده و به جودت شعر و کثرت سخنان و شجاعت معروف بود و او قوت او من شده که وقتی به یک صرب بیره در نهر ر مطعون نمود، ابوبکر شاعر در وصف امیر ابودلف گفته

قالوا و ينظم فارسي بطعنة يوم الهياج و صانرا كليل  
لا تعجبوا لو أن طول قناته ميل ادا نظم العرايس ميلا<sup>۱</sup>

و مدار شجاعت و سخاوت ابودلف بسیار است و بسیار کسی از شعره او را مدح کرده اند و هم در مدح او ابوبکر گفته

فكيفك قوس و الندي و ثمر لها و سهمك فيها اليس فارم به عسرى<sup>۲</sup>  
و نقل است که روزی ابودلف بر مأمون وارد شد، مأمون به وی گفت که مویی که شاعر در حق تو گفته

انما الذئب ابودلف بين ياديه و محضه  
هبدا و لي ابودلف و لك الذئب على اثره

ابودلف گفت من این شعر یاد ندارم، بکن می دانم که من همدم که عسی بی جنبه در شان من گفته

ابادلف يا اكذب اناس كلهم سوائى فاني من مدحك اكذب

مأمون ر حسن ادبی او عوش آمد و از جودت هم و دکاء او تعجب نمود<sup>۳</sup> و حکمی بضا آنه قال می جواب المأمون یا امیرالمؤمنین، شهادت رور و هون عروس و ملق مکتب سائن، و حدیقه طالب مائل اصدق مه، و اعترف بی این اخب لی حیث يقول

دری اوجوب الأرض می طب الفی هذا الكرج الذئب و لا الناس قاسم  
فاقرله وجه المأمون

۱- مجلس المؤمنین ج ۲ ص ۵۰۴ در مروج الذهب ج ۲ ص ۶۹

۲- مجلس المؤمنین ج ۲ ص ۶۱۰

۳- مجلس المؤمنین ج ۲ ص ۶۲



و یک خانه و رنگی گف و پیوسته پاره‌ها<sup>۱۱</sup> او می‌رفت به جهت آن که پاره‌ها  
حجرت امام رسیده بود و به سعادت رسیده بود، و به این سبب او را «حاجی» لقب  
دادند<sup>(۲)</sup>

و او را سه خواهر بوده و هر سه بر طریقه او متوکل می‌گردد و صوفیه را اعتقاد  
سامی است به و

### [ابوالهدیل]

و در سال وفات شری در سنة ۲۳۵ محمّد بن هدیل<sup>۳</sup> معروف به بوالهدیل  
علاّف شیخ محبره بصری در سرّش رأی وفات کرد<sup>۴</sup> و مناظراب و مصالاب او  
معروف است

و در سنة ۲۲۷ در پنج شبه دوازدهم ربیع الاول و دو ساعت از شب آن گذشته  
معصم در سمرقند وفات کرد، و سببش آن شد که حجّت کرد و نب نمود و به  
همان لب از دنیا گذشت، و لادیش در ماه هشتم از سال صد و هفتاد و هشتم بوده و  
مدت خلافتش هشت سال و هشت ماه و هشت روز بوده، و و هشتم حیفه  
بی عباس و هشتم اولاد عباس بوده، و هشت ماه و هشت روز و هشت دخترا و او بماند،  
و هشت هزار دینار و هیجده هزار هر دهم و هشت هزار است و هشت هزار اسیر و

یعنی ظل گردانند که از سر با هر سه روزی بشه سؤال کردند گفت: والله جعل لكم الارض مباحاً طب باشد که  
بر مباح شاهان یا کشتی روند (مؤلف)

۲ نگاه کنید به: منهاج الکفره، ص ۳۲؛ فائز الرمال ج ۲ ص ۳۷۱ در منابع دیگر سبب توبه پسر به گونه دیگری  
قول شده است نگاه کنید به تذکره الاولیاء ج ۶ ص ۶ تاریخ گزیده، ص ۶۲۸

۳ درباره او منابع شرح حالش نگاه کنید به: ریاض الحجة ۵۲۸-۵۸۱.

۴ می‌کنیم التمهید والتمهید و حدیث السیخ ابو عبد الله ای التمهید و بعد از آن قال سال علی بن موسی ابوالهدیل  
الغلابی فقال له انت تعلم ان ابی عن التمهید کله و یا امر بالتزکله؟ فقال: بلی قال: فمجدور ان یامر بالتزکله  
کله و هر لایحه و بقی عن التمهید کله و هر لایحه؟ قال لا فقال له ابوالهدی: قد جئت ان ابی عن یعلم للتزکله و  
التمهید کله؟ قال ابوالهدی: بلی، قال: فاجری عن التمهید کله و یا امر بالتزکله؟ قال: بلی عن یعلم للتزهید کله و  
التزکله؟ قال لا قال له ابی: اعلم من امامه اذا فاقطع ابوالهدیل (مؤلف)

به همین عدد شش و مملوک و کبیر ترکیه او بوده، چنانچه مسعودی و زمیری و غیره ذکر کرده‌اند و او را بدین نسبت به هشت می‌دادید و «تعالی» می‌گفتند<sup>(۱)</sup> و در اختیار الدول است که فتوحات او بر هشت بوده و قصرهایی که بنا کرده بود بر هشت بود، و معتصم امی بود و از خط مؤسس بهره داشت،<sup>(۲)</sup> و فتوحات بسیار نمود که از جمله «عموره»<sup>(۳)</sup> است که از اقصی بلاد روم است، و او مردی مهیب و عظیم بوده، و لله العالم



۱. در این باره نگاه کنید به: موانع الوقایع ج ۲ ص ۵۳۳ خلاصه الذهب الملوک ص ۲۲۲، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۲۲-۳۲۳، الجواهر الثمین، ص ۱۴۸ و چهار الدول، ج ۲ ص ۱۰۴  
 ۲. ویر نگاه کنید به: تاریخ بغداد ج ۲ ص ۳۶۳ و الجواهر الثمین، ص ۱۴۹  
 ۳. مروج الذهب، ج ۲ ص ۶۴

تکر خلافت ابو جعفر هارون الواثق<sup>۱</sup>

در دوازدهم ربیع الاول سنة ۲۶۷ که معنصم اردب گدشت فرزندش هارون واثق به جای وی نشست و مردم باری بیعت کردند. مادرش کنیزکی بود رومیة فاطمیس نام، وزیر او محمد بن عبدالملک ریاض و احمد بن ابی داود قاضی القضاة عصر او بود، و این دو نفر را در نزد واثق مکانسی عظیم و سرلسی دفع بود و واثق مردی انکون بود و پیوسه به امر اکل و شرب اشتغال می داشت و امر مملکت را به دست بن ابی داود و محمد بن عبدالملک<sup>(۲)</sup> داده بود، و بر اهل بیت خویش و بر رعیت به طریق نفقت و عطف و رفاه می کرد، و اهل علم و نظر را دوست می داشت، و با اهل تقلید دشمنی می داشت و بسی طالب بود که اطلاع بر علوم یابد، لکن انواعی از علوم فلاسفه و طب و عیوه در محضرش مبادکره می شد و پیوسه این بحث و شیوع و بن ماسویه و مباحثات و ادب و فصلاء هر کسی ملازم محضرش بودند و مد کوة علوم می نمودند

و گویند و کسی معنیة در مجلس واثق به بن بیت تقی نمود

اَظْلِمُ<sup>(۳)</sup> اِنْ مَصَابِكُمْ رِجَالاً اَهْدَى السَّلَامُ تَحِيَّةً ظَلَمُ<sup>(۴)</sup>

۱- اثبات می تاریخ الخلفاء، ص ۱۶ ۱۷ ۱۸ تاریخ الخلفاء - بیوطی، ص ۳۶۷ ۳۶۸، تاریخ الخلفاء ابن خلدون، ص ۴۲.

الجوهر الثمین، ص ۱۶۴ مروج الذهب، ج ۴ ص ۶۵

۲- یاوری می ص ۳۹ الجوهر الثمین

۳- در بقیة الوعاة ج ۱ ص ۲۶۶ اَظْلَمُ

۴- ابن بیت طبق نقل حریری در دة التوامن، ص ۳۳ و ابن خلکان ج ص ۱۲ در عرجی ابن ابی صاحب

المزانه، ج ۱، ص ۲۱۷ آن را از حارث بن خالد مخزومی ثابت است

و در حلالاً! به نصیب خوانند، ادبی محضر و انس اختلاف در رفع و نصب کردند، «فقلت فرقة رفعه هو الصواب و قالت طائفة لا يجوز فيه الا الانصاف» و جاریه معیه اصرار داشت که از ابو عثمان ماری (ره) <sup>(۱)</sup> به نصیب شنیده، و لق هومان داد تا ماری را از بصره به سامراء بیاورد.

و از عرائب اتفاقات این بود که در همان یام یک بی راهل دعه به برد ماری آمده بود اسند عای ندریس الکتاب سیویه از و کرده بود، و ماری امساع فرموده با این که صد اشرفی رو سرخ تقدیم داشته بود، میزد و وی گفت با کمال حاجت و بهیث فاف چرا قبول نکردی؟ در جواب گفت این کتاب سیصد و چند ایه از کتاب خداوند دارد و شایسته نمی دانم که کافری را بر آیات کتاب جلای معالی مسلط بنمایم <sup>(۲)</sup>.

خلاصه سخن این که ماری به حضور وائی شنافت و از اعراب شعر مورد سؤال شد، تعجب نصیب کرد، کسی را وی مناقشه کرد، ماری گفت این عبارت به منزلت اوست که بگویی «[إِنْ] صرحت ریداً ظلم»، و ظمیر برای ماری اتفاق افتاد، و لق امر کرد تا هزار دیسار رو سرخ به وی دادند.

در این واقعه کرامتی ظاهره برای قرآن مجید است، و هم به نامش معلوم می شود که در امر نه سببه نه چه پایه رعیت در عدم و ادب داشتند که به جهت تحصیل اعوان یک لفظ چه اندازه رنج و تعب می کشیدند، و قیامت یک کینه، هزار دیسار رو عبارت بود، ولی در این زمان چنان است که هزار مسئله معضله از علوم منتشره را به یک دیسار می خردند و مطالعه و مباحثه علوم را تصبیح عمومی می سرمد، والله المستعان و در ایام وفاق سنه ۲۲۸ و به قولی در سنه ۲۳۶ حبیب بن اوس طائی <sup>(۳)</sup> معروف به

۱- وی بکر بن محمد نام دارد.

۲- چنه الوفاق ج ۱ ص ۴۴۴

۳- این که حمله گفته اند که از حمله علی بن اوس بود آنقدر که هر کدام در باب خود متفرد بودند. حاتم طائی در جوده و داود طائی در زهد و یونس در شعر مؤلف <sup>(۴)</sup>.

۴- درباره او نک ابو نضام الشاعر المدینه بر عمر مروخ ابو نضام و یونس بن ادب المقاربه از دکتر ابن شرطه.

یوتام صاحب حساسه<sup>۱</sup> در موصل وفات کرد، و یوتام امامی مذهب بوده  
و بن خلکان در حق او گفته قیل إنه کان یحفظ أربع عشرة ألف أرجوزة للعرب  
غیر القصائد والمقاطیع، و مدح الخلفاء، وأحد جواترهم (انتهی)،<sup>(۲)</sup> ولم یسرن شعره غیر  
مرتب حتی جمعه ابوبکر الصولی و رتبته صلی الخرو، ثم جمعه صلی بن حمزة  
الأصبهانی

و بالجمله، ابونعمان را در صناعت شعر، محلی مسیح و مربی رفیع است، و  
ابراهیم بن مدبر با آن که از حل علم و معرفت و ادب بود از اشعار او چیزی حفظ  
نمی کرد، چه آن که او را دشمن می داشت و گاهی او را سب و لعن می کرد، و زوی  
شخصی چند شعر از اشعار ابونعمان بدو سبب به وی برای برهیم خواند ابراهیم  
را حوش مد و فرید خود را امر کرد که آن اشعار را در پشت کتابی بنویسد، پس در  
آن که آن شعر نوشته شد، بعضی گفتند ایها الامیر، این شعر را ابونعمان سب  
ابراهیم چون این بنسبید فرید خود را فرمود که آن صفحه پاره کند

مسعودی این عمل را از این مدبر بنسبیده و فرموده که این عمل را تو قبیح  
ست، چه عاقل باید حد فائده کند چه از دشمن باشد یا دوست، و صبیح باشد یا  
شریف همانا را امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده «أَجْعَلُكُمْ ضَالَّةً السُّؤْمِ  
فَعُذُّ ضَالَّتِكَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ»<sup>(۳)</sup>

و از بر جمهر حکیم نقل شده که فرموده من از هر چیزی صعب بیک او را اخذ  
کردم حتی از سنگ و گریه و حوک و عراب، گفتند از سنگ چه آموختی؟ گفت  
آلت او را به صاحب خود و وفاء او گفتند او شتم است چه آموختی؟ گفت شدت

۱- ابونعمان بن نافع بن قدام و حدیثاً، ذکر عبدالله بن محمد الحارثی، و بیاب ج ۴ ص ۶ مروج الذهب، ج ۴ ص

۲۸ الملاحه ص ۱۶، معالم العلماء ص ۷۷، اعیان الشیعه ج ۲ ص ۳۶، تنقیح المقال: ج ۱ ص ۲۵۱

۳- وجه سببه دیوان ابونعمان به حساسه به جوب آن است که اشعار او را در وجه حساسه نمی سجاخت است  
بدین سبب سجا از همه دیوان حساسه گفتند کذا می ریاض القضاة (نقطة در)

۲- و بیان الاعیان، ج ۴ ص ۱۲ - ۱۳

۳- مروج الذهب، ج ۴ ص ۷۲

حسار او و حدر او را گفتند از حوک چه گرفتی؟ گفت بکوز زود در حوایج  
خود انگشت از گریه چه احد گری؟ گفت حسر سعمه و کثرت ساقی او را در  
مسأله (۱)

و نیز در سنة ۲۲۸ محمد بن محمد بن عبدربه صاحب عقد الفریه وفات کرد  
و در سنة ۲۲۳۰<sup>(۲)</sup> عبدالله بن طاهر وفات کرد

و در سنة ۲۳۱ یوعبدالله محمد بن زیاد کوفی معروف به ابن عوایی سجوی  
لعوی وفات یافت «و کان یقول ولدت فی النیلة الئی مات فیها ابو حریفة و ذلک فی  
رجب سنة ۲۵۰» (۳)

و نیز در سنة ۲۳۱ و ثی، احمد بن نصر حوایجی را به سبب عدم قیوم او به حبس  
قراش بکشید، و دمیوی حکمی بنی نقل کرده که وائش از بن اعمد بر گشت و دیگر در  
صدد انحلال بر بیامد و تفصیل آن مناسب ذکر نیست (۴)

و غیر دمیوی نقل کرده که وائش به جماع رغبت ریادی داشت، از طبیب خود  
دواء قوی باه خواست، طبیب گفت کثرت جماع بدن را هضم می کند من دوست  
ندارم برای شما چنین امری، و وائش گفت چاره ای جز این نیست، پس طبیب امر  
کرد که گوشت سبع را هفت مرتبه در سوکه از شراب به عمل آمده بجوشانند و بعد از  
شراب خود به ورس سه درهم تناول کند وائش به قیوم او عمل تسمومده و از آن  
دستور العمل بجاور کرد و اکثر از آن نمودن به اندک زمانی به مرض استسقا مبتلا  
گشت، اطباء اتفاق کردند بر آن که باید شکم او شکافته شود آن گاه بشناسد او را در  
توبی که قاعه شده باشند به آتش ریوس و سرج شده باشد

۱- مروج الذهب، ج ۴ ص ۷۳. ۷۴ حیات الحيوان ج ۱ ص ۱۶ این داستان در منهای الامال و مرشد التواریخ  
محدث فی تکرید شده است

۲- برای اطلاع پیشتر نگاه کنید به البیضا ص ۱۹۶ مجمع الادبیات ج ۱۸ ص ۱۸۹ الاعجاز ج ۵ ص ۳۶۵ البته  
الرواة ج ۳ ص ۲۸

۳- البیضا ص ۱۹۶

۴- حیات الحيوان ج ۱ ص ۱۹۶



پس واثق را چنین نمودند و منه ساعت آب را از او منع نمودند و پیوسته او استعانه می‌کرد و طلب آب می‌نمود تا آن که در بدش آبله‌هایی پیدا شد و مثل حنجره شد. پس او را بیرون کردند و او پیوسته می‌گفت که مرا به تنور برگردانید و اگر به حواهم مرد پس او را داخل تنور کردند صدایش صاکت شد و آن درمها منجمر شد و آبی از آنها بیرون آمد، پس او را از تنور بیرون آوردند در حالتی که بدش سیاه شده بود و بعد از ساعتی هلاک شد.

و چون وفات یافت حمامه بر روی او کشیدند و مردم مشغول شدند به بجمع کردن یا متوکل، و از جنازه واثق عملت نمودند از بستان خانه چند موشی بیرون آوردند و چشماند واثق را بیرون آوردند و کسی نفهمید که او را عسل دادند.<sup>(۱)</sup>

و وفات او در شش روزه آخر دی حجه مانده سنة ۲۳۲ در سزمس رأی واقع شد، و بعضی گفته‌اند در ماه رجب بوده، و سمن عمرش هفت به سی و چهار رسیده بود، و مدت خلافتش پنج سال و نه ماه و سیزده روزه بود.<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

۱- اخبارالدول، ج ۲، ص ۹۱ تاریخ الخلفاء، ص ۳۷۱، حیات الامم و الممیر، ج ۱۹۸ چاپ تهران و چاپ

بیروت، ج ۱ ص ۱۲۲

۲- سراج الذهب، ج ۳ ص ۴۵

## ذکر ایام نبوت جعفر بن محمد بن هارون

### ملقب به متوکل<sup>۱</sup>

چون مدت عمر واثق سهری گشت برادرش جعفر بن محمد بن هارون متوکل به حای وی نشست و این واقعه در سنه ۲۳۲ بعد از دویست سال از وفات عباس بن عبدالمطلب و صد سال از خلافت ابوالعباس سماع بوده

و چون متوکل بر خلافت مسنوی شد امر کرد مردم را به ترک میاحنه و اسند لال و نصریه عکس معتصم و واثق و محدثین را امر نمود به تحدیث و اظهار مسبت و جماعت و و داشت مردم را به ستم و تعدی و ایام او انظر و احسن بام بود و بهو و بعت و هرل و طرب در ایام او مخصوص در مجلس او بسیار گشت

و بر دیگرین امراء به بود متوکل، فتح بن حاقان ترکی بود، و فتح از علم و ادب بهره داشت و در نزد متوکل مکانتی عظیم داشت

و چون چند ماه از خلافت متوکل بگذشت بر محمد بن عبدالملک رباب و وزیر عصبناک شد و جمیع موال او را بگرفت و او را وزارت معزول کرد

و محمد بن عبدالملک در یام و بر رب خود تئوری از آهن ساخته بود و او را به حکومت نموده بود به تئوری که سرهدی میخند در باطن تور بود و هر که را می خواست عذاب کند امر می کرد آن نور آیه هیرم ریتون صرخ می کرد و او را در آن تور می افکند تا به عذاب آن میخند و ضیق مکان به سحاب و وجهی معدب بود و هلاک می شد و چون متوکل بر محمد عصبناک شد امر کرد تا او را در همان تور آهن افکند.

محتشد چهل روز در همان نور معدب بود تا وقتی که به هلاکت رسید! و در روز آخر عمر خود کاغذ و دواتی طلبید و این دو بیت بنوشت و برای متوکل فرستاد

هِيَ السَّبِيلُ مِنْ يَوْمٍ إِلَى يَوْمٍ      كَأَنَّهُ عَا تَرَكَ الْعَيْنُ هِيَ تَوْمٍ  
لَا تَجْرَعَنَّ، رَوْدًا إِنَّهَا دَوْلُ      دِيَا تَنْقُلُ مِنْ قَوْمٍ إِلَى قَوْمٍ

متوکل را فرضی بود که آن مکتوب را به او برسانند و روز دیگری که رقعۀ به وی رسید فرمان کرد که او را از تنویر بیرون آورند، چون نزد تنویر رسید محمد را مرده یافتند<sup>(۱)</sup> و محمد کاتبی بدیع بود و شاعری محبذ بود، و این مختصر را مقام ذکر نوادر حالات و محاسن اشعار او بیست

و متوکل در ایام خلافت خویش از مردم بیعت گرفت برای سه فرزند خویش منتصر بالله و ابو عبید الله معتز بالله و مستعین بالله (ابراهیم مؤید بالله - خ. ب.) و این مدبر به این بیعت اشاره کرده در شعر خود

يَا بَيْعَةً مِثْلَ بَيْعَةِ الشَّجَرَةِ      فِيهَا لِكُلِّ الْخَلَائِقِ الْحَيَرَةُ  
أَكْبَدَهَا جَعْرًا وَ صَبْرًا      إِلَى بَيْعَةِ الْفَلَائَةِ الْبَرَّةِ<sup>(۲)</sup>

و هم متوکل در ایام خلافت خود عمرو بن بحر جاحظ را به سامراء طلبید برای تأدیب بعضی فرزندان خود، چون جاحظ را آوردند و نگاهش به صورت جاحظ افتاد و صاحب منظر او را دید از سر تعلیم و تأدیب او در گذشت و امر کرد که ده هزار درهم به وی دهند و به شهر خود برگردد

و در ایام خلافت متوکل سنة ۲۳۳ یحیی بن معین<sup>(۳)</sup> و هات یاضت در مدینه و بعضی گفته‌اند که در همین سال عیسی بن مدائس نیز وفات کرد

۱- وفيات الاعيان، ج ۳، ص ۶۰۰، مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۸

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۷

۳- معین (بر دوو اسمن، المری من آهن الانبار من مرید، بقال له قیامی، مولف مجهول)

۴- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به وفيات الاعيان، ج ۲، ص ۱۲۶ تاریخ بغداد ج ۱۴، ص ۱۷۷، میزان الاعتدال.

ج ۲، ص ۲۶، مرآة الجنان ج ۲، ص ۸۰

و گفته شده که معین پدر یحیی خراج ری در دست او بود، چون وفات کرد هزار هزار و پنجاه هزار در هم به یحیی ارث رسید و یحیی آن اموال را صرف حدیث کرد

و حلف من الکتب مائة ماطر و ثلاثین ماطرأ، و اریعه حباب شرابیه مملوہ کتباً و هر صاحب الجرح و التعدین، و کتب یتیده ستماء ألف حدیث<sup>۱</sup>

قدت و نظیره فی اصحاب الامامیة شیخنا الفقه الجلیل ابوالنصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش (یا الشیخ المعتمد) السمرقندی المعروف بالعتاشی، فإنه کان فی اوزن عمره صافی المذهب و سمع احادیث العامة، ثم یتصرف و غاد الیہ، و اتفق علی العلم و الحدیث فركة ایہ ضارها (ای تمامها) و کاتب ثلاثاً ألف دیار، و کانت داره کالمسجد بی نامح او معاین او قارء او معلق، مملوۃ من الناس و صنف کتباً کثیرة تزيد علی ماتی مصنف، و کان اکثر اهل المشرق علماً و ادباً و فصلاً و فهماً و یلا فی زمانه، و کان له مجلس للخاص و مجلس للعام، شکر الله مساعدیه الجلیلة

و من تلامیذه و عیامته فی مصطلح اهل الرجال الشیخ ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکنتی، نسبة الی کشت (بفتح الکاف و تشدید الشین، قرية بخرجن المشرق، و هو صاحب کتاب الرجال المشهور الذي یخصه الشیخ الطوسی (ره) و سقاء به احتیاج الرجال الذی هو بایدینا دون اصد

و در سنة ۲۲۵ یا یک سال بعد عبدالسلام بن رعبان معروف به دیک الحن<sup>۲</sup> شاعر احمی معروف وفات کرد<sup>۳</sup>

و لدیک الحن قصه لطیفة مع الرشید، و ذکره الشیخ یوسف البخوانی فی کشفوله<sup>۴</sup> و شیخنا المحدث التوری فی کتاب ظلمات الهاویة و فی کشکون شیخنا البهائی قس

۱- وفيات الاعيان ج ۶، ص ۶۲

۲- درباره او نگاشته به: اعيان النسيم ج ۱، ص ۶۲ الاغانی ج ۱۶، ص ۵۰، الکنتی والاعتقاد ج ۲، ص ۲۱۲ و سير اعلام النبلاء ج ۱، ص ۱۶۲، ص ۱۶۷ وفيات الاعيان ج ۳، ص ۱۸۳

۳- دیوان دیک الحن المصنوع به تحف و شرح الطولان محسن القوال، نوسعه دارالکتب العربی منتشر شده است

۴- کشفکون بهرانی ج ۲، ص ۸، و یا من الشیفة ج ۶، ص ۲۲۵

مرجعة عبدالسلام المذكور و كان له جازية و غلام قد بلغا في الحبس اعلى الدرجات و كان مشهوراً بهيئتهم غدية الفسيف في بعض الايام مختلطين تحت ازار و حد فتكلمهم و احرق جسديهما و أخذ زنادهما و حلق به شيئاً من التراب و صنع منه كورين للخمر و كان يحضرهما في مجلس شرايه و يصنع أحدهما على يمينه و الآخر على يساره فتارة يقتل الكور المتخذ من رماد الجازية و يشتد يا طعمة طلع الحمام عديها الخ<sup>١</sup>

و در سنة ۲۳۷ اسحاق بن ابراهيم حنظلي معروف به ابن دهويه و هات كرد و ابن دهويه ار اكابر علماء سست و استاد بهاري و مسلم و برمدي است و به حفظ حديث و فقه معروف بوده ، حمد بن حنبل در حق او گفته ها غير الجسرافته من اسحاق، و قال اسحاق : حفظ سبعين ألف حديث و أذا ذكر بماء ألف حديث، و ما سمعت شيئاً قط إلا حفظته، و لاحظت شيئاً قط فسميته

و در حدود سنة ۲۳۷ ابو عبد الرحمن حاتم بن حيوان بن يحيى مذهب<sup>٢</sup> به اصبم در خراسان و دفن كرد

و قد كان من كبار اصحاب المعرفة و الثقة، و صاحب شقيق اليدني و وجه تلقبه بالأصم لأنه كف قبل جاء عنده امرأ فسألت عنه مسألة، فنفق أنه قد خرج منها صوت لي تلك الحالة فحدثت [فقال لها حاتم : همي صوتك،] فأرى من نفسه أنه أصم فسرت المرأة بذلك و قالت : إنه لم يسمع الصوت (٣) و له كتابات طريفة

منها قوله إلمم بينك، قال أردت الضاحك قاله بكلكيك، وإن أردت الرقيق فمرققك بككياكك، و القرأني يومك، و ذكر الموت يعظك

و منها قوله العجلة من الشيطان إلا في حمي إعطاء الطعام إذا حصر ضيف، و تجهير المنيب إذا مات، و مروج البكر إذا دركت، و قصه الثني إذا وجب، و التوبة من الذنب إذا أذنب. و كل ذلك مأخوذ من الشريعة

١. ذكره كيد به - مقدمه حيوان - ص ٦٣ به نقل از ترجمه الاسواق بتفصيل اشواق المشاي

٢. وفاته الامين - ج ٢ - ص ٢٤

٣. وفياته - ج ٢ - ص ٢٨

و من کلماته لا تَنْتَرِ یومِ صالِح، فلا مکان أصبح من الجنة فلقى بها آدم (ع) منها  
 ما لقی و لا تَنْتَرِ بکثرة العبادة فإن ابليس بعد طول تعبه لقی ما لقی، و لا تَنْتَرِ بکثرة العلم  
 فإن بعام یبْنا عوز کان یحس اسم الله الاعظم، فانتظر ما ذا لقی و لا تَنْتَرِ برؤية  
 الصالحین فلا شخص اکبر من المصطفى ﷺ لم یتمتع بلفاته اقداره و أعدائه (۱)

و در سنه ۲۳۹ و به وفای در سنه ۲۳۲ متوکل، علی بن جهیم شاعر را بمی بد (۲)  
 کرد و به جانب خراسان فرستاد

و در سنه ۲۴۰ احمد بن ابی داود وفات یافت

و در ماه ربیع الآخر سنه ۲۴۱ حمد بن حمیل وفات کرد و در بغداد در باب  
 حرب مدفون گشت، و خوب جنازه او را حرکت دادند جماعت سیاری دوست و  
 دشمن در جنازه او جمع شده بودند، و در تشییع او امر عجیبی واقع شد، چه  
 جماعتی از آن مردم دشمن احمد بودند و یکی از ایشان پیوسته ندا می کرد مردم را  
 که ایها الناس، اهل کبیر این کس را به صد احکام شریف حکم می داد، و جماعتی  
 دیگر که در محبت او عالی بودند کسی را گماشته بودند که به صوت بلند در پیش  
 حناره این شعر می خواند

و أظننت الذمیا لفقد مُحَبِّدٍ (۳) و أظننت الذمیا لفقد ابن حمیل (۴)

و احمد بن حمیل یکی از ائمه اربعه اهل سنت است، و مسبب به ذی القدره  
 رئیس خوارج منتهی می شود و لهذا به شهرت پیوسته انحراف او، و ابن حمیل از  
 خواص اصحاب شافعی است، و صاحب کتاب مسند است، و گفته قد جمعت فی  
 المسند احادیث انتخبتها من اکثر من سبع مائه الف و خمسين الفاً، مما اختلفتم فیها و اجمعوا الیه  
 و قد لم تجدوا فیہ عیسی بن حنظل (۵)

۱- روایات الجنات، ج ۲، ص ۵.

۲- درباره نو نگاه کنید به، الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۴۶۳، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۴۱۲

۳- مراد محمّد بن انزلی شافعی است (مؤلف: ع)

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲

۵- نگاه کنید به، انواء علی السنة المحمدية، ص ۲۳۸، علوم الحديث و مصطلحه، ص ۲۶

و احمد بن حنبل نجویر می کرد لعن یرید را، و فائل بود به عدم خلو هرب و نهاد  
در بام حلقه محبت او ریناد بود ار حبس و صرب تا یانه و غیره  
و در سنه ۲۴۱ بوجعفر محمد بن عبداللہ بن محمد اسکافی معرلی تقصیری  
و درت پاف<sup>(۱)</sup>

و هو الذی ألف کتاب النقص عی الرسالة العثمانیة لمجاط، و یثقل عی  
ابی ابی الحدید فی شرح الزهج کثیراً، و قال فی حقّه و اما ابو جعفر الأسکافی فهو شیخنا  
محمد بن عبدالله الأسکافی، عدّه قاصی القضاة فی الطبقة السابعة من طبقات المعتزله مع  
عناد بن سیمان الصمیری، و سابق الکلام الی أن قال و کان ابو جعفر فاضلاً عالماً و صنف  
سبعین کتاباً فی علم الکلام، و هو الذی نقص کتاب العثمانیة علی ابی عثمان الجاحظ فی  
حیاته، و دخل الجاحظ الوراقین بعداد فقال من هذا العلم الترادى الذی یلغى أنه  
تعرض لنقص کتابی؟ و ابو جعفر جالس، فأخبرنی عنه حی لم یره و کان ابو جعفر یقول  
بالتصیل عی قاعده معتزله بعداد و یربالغ فی ذلك و کان علوی الزای مُحَقِّقاً مُتَصَمِّماً قَبِیل  
النصیبیة (انتهی)

قلت و للتیّد الاجلّ احمد بن موسى الطائوس رحمه صاحب کتاب الملاد و البشری  
یصاً کتاب فی النقص عی العثمانیة سنه کتاب و بناء المقالة العلویة فی نقص الرسالة  
العثمانیة، و قد عثرت علی نسخة مه بخط تلمیذه الشیخ تقي الدین حسن بن داود صاحب  
الرحال المعروف و قرأه علی التیّد و کَانَ علی خورشیه خطّه رضوان الله علیه  
ثم اعلم ان الأسکافی (بالکسر) فی مصنفات أصحابنا یطلق غالباً علی الشیخ الجلیل  
محمد بن احمد بن الحیدر الأسکافی من مشایخ المفید و ابن عبدون، و قد یطلق علی  
الشیخ الأقدم ابی عی محمد بن همام الأسکافی الکاتب المعاصر للشیخ الکلیبی رحمه  
و هم در سنه ۲۴۱ در شب پنج شبیه ششم جمادی الآخره ستاره های بسیار از  
آسمان فرو ریخت که مثل آن دیده نشده بود<sup>(۲)</sup>

و در نامه دانشوران او کتاب ابدهش بن جوری نفس کم ده و ان کتابی است که در

و فیج عجیبه که در حوادث سنه ۲۴۱: براد کرده که ستاره‌ها از عروج تا ظهور شعش در مسیر خود اضطراب و نعره‌نگی حاصل نمود و در سال بعد در سویدا که ناحیه‌ای است از نوخی مصر مسنگران شده یکی از سنگها را سنجیدند ده رطل بود، ری و حر جنان و طبرستان و یسایور و اصفهان و هم، کاشان و دامغان و نیز در یکدم رلرله فرا گرفت که کوه از کوه منقطع شده هر یک به جایی میل نمودند و در دامغان بیست و پنج هزار نفر شربت افرا چشیدند

و در سنه ۲۴۲ بحیی بن کثم عاصی در ۱۰ روزه وفات کرد، و بن در وهی بود که متوکل بر او غصب کرده بود و اموال او را فیض نموده بود، لاحرم یحیی به جنان سکه شفاف حسین مرادجت وفات کرد، و بیدی از سیوت او در ایام مأمون گذشت و در پنجم وحب سنه ۲۴۴ یعقوب بن اسحاق معروف به ابن السکیت<sup>(۱)</sup> وفات کرد، و او مؤدب اولاد متوکل بود

روزی متوکل از وی پرسید که دو پسر من معن و مؤید برد تو بهتر است یا حسن و حسین علیه السلام؟ ابن السکیت شروع کرد به بیان فضائل حسین علیه السلام متوکل فرمان داد تا او را از ترک در پی پای خود افکنند و شکمش را بعالی‌دند و به همان سبب وفات کرد<sup>(۲)</sup>

و به فومی در جواب متوکل گفت: فسر حادام علی علیه السلام بهتر است از تو و دو پسران تو، متوکل امر کرد دیافش را از قعایش بیرون کشیدند<sup>(۳)</sup> و او را ابن السکیت می‌گفتند به جهت کثرت سکوت و صمت او

نگاه کنید به: البغیة ص ۱۲۲، معجم الانبیا ص ۲ ص ۵۰: الاعلام ص ۶ ص ۲۵۵: هدیة الساریین ص ۲ ص ۵۲

۲ نگاه کنید به: البغیة ص ۲۲۲: مرآة الجن ص ۲ ص ۲۲۸: سیر اعلام النبلاء ص ۲ ص ۱۸: الکلی و الاقباب ص ۶ ص ۲۱۲: ۲۵۰

۳- منهج الرعاة ص ۲ ص ۱۲۹: منهاج البرقة ص شرح معجم اللغات ص ۱۶ ص ۲: تنقیح المقال ص ۲ ص ۱۳۰: مستدرک الوسائل ص ۵ ص ۲۴



و در سنة ۱۲۴۵ لوباك بن ابراهيم معروف به دولابون مصري<sup>(۲)</sup> در مصروفات ياف  
و هو احد رجال الطريقة و نواز حكاياته كثيرة شكى عنه قال وجدت على صخرة  
فى بيت المقدس مكتوب هذه الكلمات كل خائف هارب، و كل راج طالب، و كل غاص  
مستوحش، و كل طائع مستأيس، و كل قانع غرور، و كل طامع ذل، فنظرت فاذا هذا  
الكلام اصل لكل شيء<sup>(۳)</sup>

و بير در سنة ۲۴۵ وقات كرد شيخ بومعلم محمد بن هشام بن عوف شيبانى  
لعوى مشهور به كثرت حافظه

و ينقل عنه ما ملخصه ان الواثق رأى فى المنام ان قائلاً قال له لا يهلك على الله الا  
من قبله مرت. فاضح فسال جلسائه عن ذلك، هم يعرفوا حقيقة، فسئل عن ابي معلم  
قال المرت من الارض التقر الدي لا يبت فيه، فالمعنى على هذا لا يهلك على الله الا من  
قبله حال غير الايمان

ثم استشهد على ذلك مائة بيت معروف بنشاعر معروف، فى كل بيت منها ذكر المرت،  
فأمر له الواثق بألف دينار، و لما تقدم مكة و لزم ابن عيسى امتحنه ابن عيسى فوجده  
محفوظاً فقال حدثنى الزهرى عن عكرمة قال قال ابن عباس يقال انه يولد فى كل سبعين  
سنة من يحفظ كل شيء ثم ضرب بيده الى جب ابي معلم و قال اراك صاحب النسيين<sup>(۴)</sup>

### [دعبل]

و در سنة ۲۴۶ دعبل بن على حراعى<sup>(۵)</sup> امامى شاعر معروف وفات ياف  
و كانت ولادته سنة وفاء مولانا الصادق عليه السلام، و هو الذى هجا الخلفاء، و كان له جُرأة

۱- يا بكا، كنية به، رحمة الادب، ج ۲، ص ۲۷۲

۲- طبیبون المباركة، ص ۱۶۹

۳- روایات الجنات، ج ۲، ص ۶۷، به نقل از اتناشیریه

۴- وفتت البیتات، ج ۲، ص ۲۷۶

۵- بولک مرید اطلاع رک مجال المومنین، ج ۲، ص ۵۱۷ و بیات الاصحاح، ج ۲، ص ۲۶۶ تاریخ بغداد، ج ۸  
ص ۳۸۲، سال المیرن، ج ۲، ص ۶۳، معجم الادباء، ج ۶۱، ص ۹۹ تحفة الاسباب، ص ۱۳۹، منتخب من کتاب

الشعراء، ص ۳۲ و منابع فراوان آن

عظيمة، و طال عمره و كان يقول أنا حسون منه أحسن غنبي عني كتي أدور على من  
يصبني عليها ما اجد من يفعل ذلك و هو صاحب القصيدة الثانية المشهورة التي تبين ماء  
و عشرين بيتاً رائعاً<sup>(۱)</sup>

و له حكاية لطيفة في انشاده على مولانا الرزق رحمته و احده الفرة و النجوة و رجوعه  
الى وطنه و ما اتفق به من القصص في طريقه، و ما اتفق له من اهل دم<sup>(۲)</sup>

و يحكي عنه انه قيل له ما الوحشة عندك؟

فقال انظر الى الناس، ثم انشد

ما اكثر الناس بل ما أقلهم الله يعلم اني لم أقل قداً

اني لا اتبع عيسى ثم اتبعه على كثير و لكن لا أرى حداً

و دغبل كزبرج اسم للناقة الشارف و كان يقول مررت يوماً برجل قد اصابه الضرع  
فدبوسه، و صحت في دذنه بأعلى صوتي دعبل فقام يمشي كأنه لم يقصه شيء

و در سنة ۲۴۷ هـ ابراهيم بن عباس صولي كاتب شاعر و عارف يافى، و گفته شد كه  
در ميان كتاب اشعري او او ديده شده<sup>(۳)</sup>

و هم در اين سال متوكل به دست داعر نوكي معنوب شد و زميرى در سيب كشته  
شد و گفته كه متوكل امير المؤمنين رحمته را دشمن مى داشت و تنقيص مى نمود آن  
جانب را، و زوى به حسب عادات ميشوم خویش سم آن حضرت را برد و بر آن  
جانب حسارت كرد، منتصر فر. بد او در آن مجلس حاضر بود، چون اين بشند  
رنگش مسير شد، و در عصب رفت، متوكل او را شتم كرد و اين بيت انشاد نمود  
غضبه الفتى لاس عنه رأس الفتى فى حرأمة<sup>(۴)</sup>

منتصر در صدد قتل او بر آمد و چند نفر از علامان خاص متوكل و بزرگ كشتى و

۱- روایات الجنات، ج ۳، ص ۴-۳

۲- نگاه كنند به مجالس المؤمنين ج ۲، ص ۱۹۰

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۰

۴- نگاه كنند به الكامل فى التاريخ ج ۷، ص ۵۵۰ تاريخ ابن الوردي ج ۱، ص ۹، الحطابة الاسلاميه فى القرن  
الرابع قهجرى ج ۱، ص ۲۸- ۲۹ و در ياورى از اولخاند در حوادث سال ۱۰۲۶ هـ، ج ۲، ص ۱۸۸ به نقل از علامه  
سيد جعفر مرتضى عاملى

معین کرد، شبی متوکل در قصر خود یا ندیمان مشغول به شرب حمص بود و او را حالت سکر و مستی روده بود که بعاء صغیر داخل قصر شد و ندیمان را مرخص کرد، همگی بیرون شدند مگر فتح بن حاقان که در برد متوکل بماند، آن گاه علامانی که مهابای کشتن متوکل بودند یا شمشیرهای برهنه داخل شدند و بر متوکل هجوم آوردند.

فتح بن حاقان که چنین دید فریاد کشید که «وای بر شما، امیرالمؤمنین را می خواهید بکشید؟» و خود را بر روی متوکل افکند، علایمان شمشیرها کشیدند و بر فتح بن حاقان و متوکل هروا آوردند و خون هردو بر ریختند، پس بیرون شدند و به نزد منصور بالله رفتند و بر او به خلاصت سلام کردند.

و قتل متوکل در سه ساعت گذشته در شب چهارشنبه سیم یا چهارم شوال سنه ۲۴۷ واقع شد (۱)

مدت خلافتش چهارده سال و ده ماه، و مسجی عمرش به چهل و یک رسیده بود، و مادرش کمیزکی بود خوارزمیه.

و متوکل مردی بود حبیب السیره و ید سریره، و با آل ابوطالب محبت دشمنی می کرد، و به ظن و نهمت ایشان را احدی نمود و پیوسته در صدد اذیت و ابداء ایشان بود، فتح بن حاقان و برادرش چنین بود و بهدادان چه در ایام او بر علویین و آل ابوطالب گدشت در ایام هیچ یک از خلفاء بنی عباس بر ایشان چنین نگذشت از جمله آنکه عمر بن فرح رحبی را والی مکه و مدینه کرده بود، عمر مردم را مع می کرد از احسان به آل ابوطالب و محبت در عقب این کار شد به حدی که اگر خبر می رسید به او که یکی حساسی کرده یا ایشان اگر چه به چپو کمی بوده او را عقوبت و تعدیب می کرد، لاجرم مردمان دست از رعایت طایفین برداشتند، و به حدی کار بر ایشان سخت شد که ربهای علویات تمام لباسهای ایشان گهه و پاره شده بود و یک لباس درست نداشتند که معاز در آن بخواند مگر یک پیراهن برای ایشان بود هرگاه می خواستند معاز بخواند یک یک به سوب آن پیراهن را



می پوشیدند و شمار می خواندند، پس او هزار از س بیرون می کردند و برهنه به چرخ ریزی می نشستند و پیوسته به این عسرت روز گذرانیدند تا گاهی که متوکل هلاک شد و منتظر بالله به جای وی نشست و بر آل بوطالب طریق عطف و پیمود و برای ایشان مالی فرستاد تا بر ایشان پخش کردند.

و هم از جمعه کارهای متوکل در یام خلافت خود آن بود که مردم منع کرد از زیارت قبر امام حسین علیه السلام و قبر امیرالمؤمنین علیه السلام و همت خود را بر آن گذاشت که نور خدا را خاموش کند و آثار قبر مطهر امام حسین علیه السلام را برطرف کند و رعین او را شکنج و شیپار کند و رواج نماید، و دیده بانها در طرق و راههای کربلا قرار داد که هر که را ببیند که به زیارت آن حضرت آمده است او را عقیق کند و به قتل رساند.<sup>۱</sup> ابو الفرج، احمد بن الحنفیة الوشاء وایت کرده است، و او زکسانی است که یام متوکل سرک کرده و این امر را مشاهده نموده گفته که موجب اراده کردن متوکل محو آثار قبر شریف را آن بود که قبل از خلافت او یکی از معیاب خواری خود را برای متوکل می فرستاد که بری او تمی کسد هنگام شرب او و این بود تا گاهی که آن پسر به خلافت رسید وقتی برد آن مقبیه فرستاد که خواری خویش را بری تمی بفرستد، گفت ستم رفته است و این هنگام ماه شعبان بود و در آن یام به سفر کربلا رفته بود چو مراجعت کرد یکی از کمپوکان خود را برای تعی به نزد متوکل فرستاد.

متوکل از آن حاربه پرسید که در این یام کج رفته بودید؟

گفت: با خانم خود به سفر حج رفته بودیم.

متوکل گفت: در ماه شعبان به حج رفته بودید.

حاربه گفت: به زیارت قبر حسین مظلوم علیه السلام.

۱. نگاه کنید به تاریخ المملاء، ص ۴۴۷، خبیرات الذهب، ج ۲ ص ۸۶، البدایه و النهایه، ج ۱ ص ۳۱۵، تاریخ الامم و الملوک، چاپ دارالمعارف، ج ۱ ص ۸۵، تاریخ ابن الوردی، ج ۲ ص ۳۰۹، تاریخ الاسلام، ص ۱۹۰.

موکل ز شیداب این کلام در عصب شد که کار قبر حسین علیه السلام به جایی رسیده که زیارت او را حج گویند، پس امر نمود تا خانم او را بگیرند و حبس کردند و اموال او را بگرفت،<sup>(۱)</sup> پس یکی از اصحاب خود را که دیرج نام و مردی یهودی بود و به حسب ظاهر در برد قبر شریف اسلام آورده برای شحم و شیار و محو آثار قبر امام حسین علیه السلام و عصمت کردن رود آن حصرت، به کنیله روانه کرد

معهودی فرمود که این واقعه در سنه ۲۳۶ بوده، پس دیرج<sup>(۲)</sup> با حجه بسیار سر قبر شریف رفت و هیچ کدام جرأت نکردند که اقدام کنند بر حراب کردن آن موضع شریف، پس دیرج بینی بر دست گرفت و اعلای قبر شریف را حراب کرد، آن گاه سایر عمله و عمله بر هدم قبر اقدام کردند و سه قبر مطهر را منهدم ساختند و ابوالفرج گفته که هیچ کس را جرأت بر این امر نبود، دیرج قومی از یهود ورد تا به بی کار شیع اقدام کردند، و گفته است که تا دویس جریم از اطراف قبر را شحم کردند و آب بر آن زمین جاری کردند و در اطراف آن زمین به مسامت هر میل نگاهبانان گذاشته بود که هر کس به قصد زیارت قبر مسور آید او را مأخوذ دارند و به برد او برونند تا او را عصبوب کند

و حدیث کرد از بری من محمد بن حسین اشعانی که مدتی گذشت بر من که از ترس به زیارت قبر آن مظلوم نرفتم تا آخر الامر کثرت شوق مرا واداشت که به هر طریق است به زیارت آن حصرت مشرف شوم، اگر چه در راه زیارت آن مظلوم کشته شوم، پس به رفاه مردی عطار به زیارت آن قبر شریف رفیم، روزها پنهان می گشتیم و شبها راه می رفتیم تا به نواحی «غاضریه» رسیدیم، در نیمه شب از مکانی که نگاهبانان ما را پیست خود را به قبر شریف رسانیدیم، و پاسبانان را خواب زوده بود چو<sup>۳</sup> به قبر مطهر رسیدیم دیدیم صدوی مطهر را کشته بودند و سوزانیده بودند و آب بر آن موضع جاری کرده اند

پس ما خود را بر روی آن زمین فکندیم و زیارت کردیم و بوی خوشی شنیدیم

۱. بحواله العفانق للناشر، نسخه خطی به نقل از یاقوت شریف غریبی، معجم، ج ۲، ص ۷۶۰

۲. یهودی که اسلام آورده بود

که هیچ گاه مثل آن را تشبیه بودیم، پس من به رفیق عطار گفتم که این چه بوی خوشی است؟ گفت به خدا سوگند که هوگر در عطره و بوهای خوش بوی بدین خوبی تشبیه ام، پس به قبر شریف ودع کردیم و علامانی چند در اطراف قبر در چند موضع در زیر زمین نصب کردیم و این بیود ناگاهی که متوکل هلاک شد پس به جماعتی از آل ابوظائف و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام به زیارت قبر آن مظلوم رفیق و آن علامان را از زمین بیرون آوردیم و بقاء قبر شریف را به همان بحر که در سابق بود عود دادیم

شیخ عالم ادیب و فیه محدث فاضل قمی در اربعین الحسبیه گفته آن چه در مناقب و کامل التواریخ، ارشاد القلوب و امالی طوسی و کامل الزیارات استناد شده آن است که در ایام خلافت هارون الرشید زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در میان شیعه و سنی شایع شد

چنانچه موافق زیارت کامل الزیارات حتی رها همیشه به زیارت آن قبر شریف می رفتند، و موافق روایی در حاشیه مظهر از کثرت جمعیت به هم میزاحمت می نمودند، این کار سبب خوف هارون الرشید بود که مبادا مردم وعیب کند به «ولاد امیرالمؤمنین و خلافت» از عباسیین به عمویین منتقل شود، حکم کرد موسی بن عیسی عیسی را که والی کوفه بود به حرات کرد قبر سیدالشهداء علیه السلام و حمارت آن اضراف و کشت و برع در آن زمین و «مردی را مأمور این کار کرد که باعش موسی بن عبدالمنک بود و تمام حمارت و بیابان حیه شریعه را خراب کرد و تمام زمین حاشیه را شخم زد و درخت کرد، و مقصود محو اثر قبر شریف بود، و درخت سدری نزدیک قبر شریف بود که علامت بود، آن درخت را میرا ریشه در آوردند که بعد از آن هم کسی نتواند قبر را بشناسد، و چون این خبر به جریر بن عبدالحمید رسید تکبیر گفت و تعجب نمود، زیرا که حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله معروف بود که سه مرتبه فرموده بود «لَنْ أَقْطَعَ الْبَيْتَ»<sup>(۱)</sup> و گفت «لَنْ مَعْنَى حَدِيثٍ رَأَيْتُكُمْ

امالی طوسی، ج ۶، ص ۲۳۳ و نیز تکرار شده به اربعین الحسبیه، ص ۱۵۰، مؤرخ تاریخ البدن العرفیه جانب \*



و متوکل هفده مرتبه این فیض شریف را حراب کرد و بار به صورت اومی برگشت،  
 ن آن که در سنه ۳۶۹ عسکالدوله دیلمی بیان عمارت و بقعه و رواق برای نجف و  
 کربلا بناممود بعد از آن که هارون بنای بقعه در نجف نموده بوده که چهار درگاه داشت و  
 آن بقعه را حراب کرد و معماران و بناها را از اطراف آورد برای هر دو مشهد بنای حالی  
 نمود، و عمران بن شاهین هم بنای رواق عمران در نجف و کربلا نمود انهمی<sup>(۱)</sup>

مؤلف گوید که در احزاب عیبیه از امیرالمؤمنین و غیر او<sup>(ع)</sup> اشاره شده به آن که  
 بر بود احد حاضر خواهد شد و هر چند سلاطین جور و اعراف کفره در محو آثار  
 آن سعی و کوشش نمایند ظهورش ریاده گردد، و مردم پیوسته به قصد زیارت آن فیض  
 شریف از اطراف و اکناف میاید

روی شیخ الصدوق مُسْنَدًا عَنْ مَوْلَانَا الزَّهَّادِ عَنِ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع  
 أَنَّهُ قَالَ كَأَنِّي بِالْقُصُورِ فَدُ شِدَّتْ حَوْلَ هِرِ الْحُسَيْنِ ع، وَ كَأَنِّي بِالنَّحِيلِ تُخْرَجُ مِنْ  
 الْكَوْفَةِ إِلَى هِرِ الْحُسَيْنِ ع، وَ لَا تَذْهَبُ الْقِيَالِي وَ الْأَهَامُ حَتَّى يُسَارَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَنْفَاقِ، وَ ذَلِكَ  
 عَنِ إِيْطَاعِ مَلِكِي بَنِي مُرَوَّانَ

و شیخ ابن عربویه همی<sup>(ع)</sup> به مسند معتبر از حضرات سید معجده<sup>(ع)</sup> روایت کرده  
 که به رائده فرمود همانا چون زور عاصورا رسید به ما آنچه رسید رواهی و  
 مصیبات عظیمه، و کشته گردید پدرم و کسانی که با و بودند از ولادت و برادران و  
 سایر اهل بیت او، پس حرم محترم و ران مکرم آن حضرت و بر شرفا سو کردند  
 برای رفس به جانب کوفه، پس من نظر کردم به سوی پدر و سایر اهل بیت او که در  
 خاک و خون اعشته گشته و بدنه‌های ظاهره ایشان بر روی زمین است و کسی متوجه  
 دفن ایشان نشده سخت بر من گران آمد و سینه من تنگی گرفت و حالتی مرا عارض  
 شد که همی خواست جان از تن من پرواز کند

عمه ام ریست کبری چون مرا بدین حال دید پرسید که این چه حالت است که در  
 تو می بینم ای یادگار جد و پدر و برادر من؟ می نگرم نور که می خواهی جان



سلیم کنی

گفتم ای عمه، چگونه جرع و اضطراب نکنم و حال آن که می بینم سید و آقای خود و برادران و عموها و عموزادگان و اهل و عشیرت خود را که غشته به خون در این پابان ختاده اند، و بن ایشان عریان و بی کفن است، و هیچ کس بر دفن ایشان نمی پردارد، و بشری منوجه ایشان نمی گردد، گویا ایشان را مدمان نمی دانند و از اهل بیت خور و دیم می دانند؟

عمه ام گفت: از آن چه می بینی دلگرا میباش و جرع مکن، به حد قسم که این عهدی بود از رسول خدا ﷺ به سوی جد و پدر و عم تو، و رسول خدا ﷺ مصائب هر یک را به ایشان خبر داد، و به تحقیق که حق تعالی در این ص پیمان گرفته از جماعتی که هر حقه ارض ایشان را نمی شناسد لکن در بود اهل آسمانها معروفند که ایشان بن اعضاهای متفرقه و جسد های در خون طپیده را جمع کند و دفن کند

و يُنْصَبُونَ لَهَا الطُّفَّ عَلَماً لِقَبْرِ أَبِيكَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، لَا يُذَرُّشْ أَثَرُهُ، وَلَا يَحُورُ رُسْمُهُ عَنَى كُرُورِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ، وَ لِيَجْتَهِدَنَّ أَثَرُهُ الْكَفْرَ وَ أَشْيَاعَ الضَّلَالَةِ فِي مَحْوٍ وَ تَطْمِيسِهِ فَلَا يَزِدُّهُ أَثَرُهُ إِلَّا ظَهُوراً وَ أَمْرُهُ إِلَّا عُلُوّاً (۱)

یعنی در زمین کربلا بر قبر پدرت سیدالشهداء ﷺ علامتی نصب کنند که در آن هرگز بر طرف نشود و به مرور لیالی و ایام محو و مضموس نگردد

(یعنی مردم از اکناف و اطراف به زیارت قبر مظهرش بیایند و او را زیارت نمایند، و هر چند که سلاطین کفر و عیوان ظلمه در محو آثار آن سعی و کوشش نمایند مظهرش زنده گردد و علوش بالاتر خواهد گرفت)

و بن حدیث بسیار شریف است و ذکر تمام آن مناسب این مقام نیست

\*\*\*

### ذکر خلافت منتصر بالله و محمد بن جعفر متوکل<sup>۱</sup>

در صبح همان شب که متوکل کشته گشت، پسرش ابو جعفر محمد منتصر بالله به جای پدر نشست، و آن روز چهارشنبه سیم به چهارم شوال سنه ۲۴۷ بوده، و در آن حال بیست و پنج سال عمر او گذشته بود، عمه مردم در آن روز به وی بیعت کردند، و مکان بیعت قصر معروف به جعفری بود که ر سای متوکل بوده،<sup>۲</sup> و گفته شده که آن مکانی که متوکل در آن کشته شد همان موضعی بوده که شیرویه پدرش کسری بر وزیر راکشته بود، معروف بود به «ماخوره»، پس منتصر همه را در آنجا قاتل کرد و بعد از آن مکان مستقل شد و امر کرد که آن موضع را خواب کردند و از محمد بن سهل حکایت شده که در ایام خلافت منتصر روری نگاهم افتاد بر آر مصلی و بساطی که در زیر منتصر فروش می کردند، دیدم اطراف آن بساط صورتهای سلاطین و خطاط فارسیه بر آن نقش است و من خط فارسی را بیکو می خواندم پس دیدم در اطراف راست و فروش صور ب پادشاهی را که بر سر ناجی دارد و گویا تکلم می کند

پس آن خطی که پهلوی آن نوشته بود خواندم، نوشته بود که این صورت شیرویه قاتل پدر خویش ابرویر است که شش ماه سلطنت کرده، و از پس آن صورت، صورتهای سلاطین دیگر دیدم تا منتهی شد بطرف چپ مصلی،

۱. برای مرید الملاح. ک: حار الدون ج ۲ ص ۱۶۸ مروج الذهب ج ۲ ص ۲۹

۲. مروج الذهب ج ۴ ص ۱۶۹

صورت پادشاهی دهم که بر آن نوشته بود که این صورت یرید بن الولید بن عبدالمذک فتل پر حم خود ولید بن یرید بن عبدالمذک است که مدت سلطنتش شش ماه بود، در نفاق بین دو صورت دو طرف راست و چپ بساط مستنصر که ویر فائل پدر خود بوده، تعجب کردم و در دهن من گذشت که میاده مدت سلطنت مستنصر یر شش ماه بوده باشد و همین نحو واقع شد.

پس به مرد و صیغ خادم رفتم و گفتم این چه فرش است که برای حسمه گسزده اند؟ و حکایت دو صورت شیرویه و برید و مدت سلطنت یرید را برای او نقل کردم و صیغ، ایوب بن سلیمان خاد فتل فرش را طلبید و با او عتاب کرد که این بساط را برای چه در مکان خبیثه گسترده ای؟ گفتم خبیثه خود مرا به آن امر کرد و من هم عرض با وی کردم که یر فرش در شب فتل متوکل در محب او بوده و ملوث به خون است. گفت خون او را شست و شو کن و در مکان من فرش کن.

لاجرم من یر اطاعت کرده و آن را بشستم و در محبس خبیثه گسترده، پس بعا و صیغ گفتند هرگاه خلیفه در روی آن برخاست و از مجلس بیرون شد آن را بیرون آور و بسوزان، چون مستنصر از آن مجلس برخاست، یوب بن سلیمان آن را بسوزانید و چون مستنصر آن فرش را طلب کرد حکایت سوزانید به آن را نقل کرد و مستنصر چپری نگفت<sup>(۱)</sup>

و یر مسعودی نقل کرده که مستنصر مودی رثوف و عطف بر اهل بیت رسول خدا و آل علی علیه السلام بود، و به عکس پدر خود بود در حالات خود و ب آل ابوطالب احسان می کرد،<sup>(۲)</sup> و به هیچ وجه منعرض بشان نمی گشت، و مانع شد احدی را زیارت قبر حسین علیه السلام، و امر کرد فدلک را به اولاد حسن و حسین علیه السلام رد کند، و اوفای آل ابوطالب را اطلاق نمایند، و کسی منعرض شیعیان نمی شود، و از

۱. مروج الذهب ج ۲ ص ۱۳ - ۱۴ و نیز نگاه کنید به تاریخ الخلفاء ص ۲۸۶؛ انبیا اللاد ج ۲ ص ۸.  
۲. متع در منابع خود به یونانی مستنصر اشاره کرده که از حسمه نگاه کنید، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

برای علویین و علویان مدینه اموالی فرستاد که بر ایشان پخش کند  
و بالجمعه مستنصر مردی بود واسع الاحتمال، راسخ العقل، کثیرالمعروف،  
راعف در خیر، و مردی متقی، و ادیب، و عمیق بوده، و متزام بود به مکارم  
اخلاق و کثرت انصاف و حسن معاشرت، و از تمامی حلقه در این سه فصل  
گوی سبقت ربوده بود<sup>۱</sup>، و عامه و خاصه به او رعیت داشتند

و در ایام خلافت خود دو برادر، خود معمر و ابراهیم مؤید<sup>۲</sup> و لایسعهد که  
متوکل برای آنها بیعت گرفته بود معزول ساخت

و هم در ایام او در ناحیه ایمن<sup>۳</sup> و دیوانج<sup>۴</sup> و موصل<sup>۵</sup> و ابوعمود شاری خروج  
کرد و جماعت بسیاری بر او گرد آمدند و امر او قوت گرفت، مستنصر لشکری به  
جنگ ایشان فرستاد و در میان دو لشکر خروجی واقع شد

آخر الامر شاری<sup>۶</sup> اسیر کردند برای مستنصر آوردند، مستنصر او را بگدشت و عهد  
گرفت که دیگر طعنان نکند

و در پنج شنبه ۲۵ ربيع الاول سنة ۲۴۸ مستنصر مریض شد، و در روز پنجم  
ربیع الثانی وقت عصر از دنیا درگذشت، و گفته شد که او را مسموم کردند به وهری  
که در شاخ سخامت ریخته بودند<sup>۷</sup>، و مدت خلافتش شش ماه بوده  
و در همان سال بکر بن محمد<sup>۸</sup>، ادیب نحوی معروف به ماری شیبانی، مامی  
و عاق کرد

و کان سیّد اهل العلم بالنحو و الأدب و العربیّة و اللّغة بالبصرة، و قد مصی فی احوال  
الوائقی حکایةً منعلقةً به،<sup>(۹)</sup> تدلّ علی شدّة ورعه و رحمه الله

و هم در سنة ۲۴۸ در محرم یا رجب، سهل بن محمد بن عثمان معروف به  
ابو حاتم سجستانی نحوی لغوی مغربی بزیل بصره، و در بصره وفات کرد و قبیل آنه کان

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۶۲۴-۶۲۵

۲- نگه کنید به تاریخ الخلفاء، ص ۳۵۷، مروج الذهب، ج ۴، ص ۶۲۴

۳- روایات الجنات، ج ۲، ص ۱۳۴، درباره او نگاه کنید به بقیة البیوع، ج ۱، ص ۲۶۲

۴- ص ۲۸۶ همین چاپ

عالمًا صالحًا عفيفًا، يتصدق كل يوم بدينار، و يختم القرآن في كل اسبوع»  
 و من طريف ما يحكى عنه، بقى السيوطى فى طبقات النحاة أنه دعى بغداد،  
 فسئل عن قوله تعالى «قُوْا أَنْفُسَكُمْ»، <sup>(١)</sup> ما يقال منه لإيجاد؟ فقال (ق) قال. هالأنبياء؟  
 فقال (ق) قال فالجمع الى الثلاثة قال (ق) قال فاجمع الى الثلاثة، قال (ق) قيا  
 قُوْ، قال و هى ناحية المسجد رجل جالس معه قماش، فقال لودعه إحتفظ بشيى حتى  
 أجيى، و مضى إلى صاحب الشرطة، و قال إني ظفرتُ بقوم و نادقة يقرؤن القرآن على  
 صياح الديك فدا شعرد حتى هجم علي الأعوان و الشرطة، فأخذونا و أحضرونا مجلس  
 صاحب الشرطة، فأكد، فتقدمت إليه و أعلمته بالخبر، و قد اجتمع خلق من خلق الله،  
 ينظرون ما يكون، ففتنى و عدنى، و قال مثلك يطلق لسانه عند الغامة بهذا! و عمد إلى  
 أصحابي فضرعهم عشر عشرة، و قال لا تعودوا إلى مثل هذا، فعاد أبوحاتم إلى البصرة  
 سريعاً، و لم يكم ببغداد، و لم يأخذ به أهلها (انتهى) <sup>(٢)</sup>

و سجستان مغرب ميستان و هى ناحية كبيرة واقعه على جوب هراة، أرضها كلها  
 سبخة رملية و الرياح فيها لا يسكن أبداً و كثيرة الأعداء، فاكثروا فيها من القنابد و  
 السلاخ، ينسب إليها رستم الشديد (يعنى بهمنان) و عن ميزان النهى أن فى راس  
 بنى أمية ثمانية أهل الشرق و الغرب و مكة و المدينة على سبب عنى بن أبى طائب عليه  
 أئمة أهل سجستان من ذلك حتى أنهم شرطوا فى معاهدتهم مع بنى أمية أن لا يأتوا ذلك من  
 شاء الله تعالى (انتهى) و لكن ورد فى الخصال حديث فى ذمهم، لا يؤتم تقدمه

\*\*\*

١ - سورة تهميم، يه ٦

٢ - بيه الوفاء ج ٦ ص ٩٦

### دگر خلافت مستعین بالله احمد بن محمد بن معتمد<sup>(۱)</sup>

در روز یکشنبه پنجم ربیع الثانی سنه ۲۴۸ که مستعین بالله از دنیا رخت بر بست  
پسر عمش احمد بن محمد بن معتمد منقلب به مستعین بالله به جای وی نشست  
و احمد بن الخصیب وزیر و نفی بلند کرد، و سه سال و سه ماه خلافت کرد  
پس خود را از خلافت حلیع نمود

و در سال اول خلافت او بماء برکی کثیر وفات کرد، و بود سال از عمر او گذشته  
بود، و در جنگهای بسیار حاضر شده بود، و گفته شده که در تمام حروب  
جرحی به او نرسیده بود، و او از غلامان معتمد بود و در حروب سلاح آهنی  
نمی پوشید و می گفت «الأجل جوشن»<sup>(۲)</sup> گاهی او را ملاحت کردند که چرا سلاح در  
بر نمی کنی؟ جوابی نقل کرد که مشغول بود بر دعای حضرت رسول ﷺ و  
امیرالمؤمنین علیه السلام، و به طول عمر و سلامتی او آمات به جهت آن که احبار کرده بود  
به مردی از ائمت رسول خدا ﷺ

و بماء بر آل ابو صفالب بسیار احسان و نیکی می کرد،<sup>(۳)</sup> و چون وفات کرد  
فرزندش موسی به جای وی نشست و سرکردگی جیش پدرش گشت  
و نقل شده که مستعین مردی را دوست و کثیر الجماع و قُدر در اموال بوده، و  
در اواخر ایام خلافت خود با وصیب و بماء صعبیر از سامره به بغداد انتقال کرد و در

۱- برای مرید اطلاع رک: اخبار الدول، ج ۲ ص ۲ مروج الذهب، ج ۴ ص ۱۲۴

۲ و ۳- مروج الذهب، ج ۴ ص ۱۶۰

حاجه محمد بن عبدالله بن طاهر مرسل سمود،<sup>(۱)</sup> و موالی او در سامرا اجتماع کردند بر بیعت معتز بالله و مجاربه با مستعین

پس در چهارشنبه یازدهم محرم سنه ۲۵۱ با معتز بیعت کردند و معتز بر خلافت مستقر شد، و از سایر مردم بیعت گرفت و مؤید برادر خود را و بیعت گردانید پس با احمد برادر خود را، جمعی از موالی به حرب مستعین به جانب بغداد فرستاد، و در نیمه ماه صفر ۲۵۱ با بغدادیین جنگ کردند تا امر معتز قوت گرفت و مر مستعین ضعف پیدا کرد، و محمد بن واثق که با مستعین بود به جانب معتز میل کرد و محمد بن عبدالله بن طاهر به معتز کاعدی نوشت و طریق صحیح در میان آورد که مستعین را از خلافت خلع کند.

پس شرایطی مابین معتز و مستعین به جهت مصالحه معین گشت و در پنجشنبه سیم محرم سنه ۲۵۲ مستعین خود را از خلافت خلع کرد، پس مدت خلافت و اوقات حاکم او سه سال و هشت ماه و بیست و هشت روز بوده.

پس از آن مستعین به جانب واسطه سمرکرد، معتز او را به سامراء طلبید، و پیش از آن که وارد سامرا شود سعید حاجب را به استقبال او فرستاد و فرمان قتل او داد، سعید در راه طولی مرد یک سامرا مستعین را ملاقات کرد و او را محمل بیرون کشید و قاریانه چند یو او رده، آن گاه بر سینه او شمشیر سرش را از بدن جدا کرد و جسدش را در میان طریق نهندن جماعتی از عامه مردم و آتش کردند، و سرش را برای معتز برد.

چون سرش را نزد معتز حاضر کرد معتز مشغول شطرنج بازی بود، امر کرد تا سر

۱ - در ایامی که مستعین در بغداد محصور بود، او را برای نجات و نجات بود و او را هیچ گونه امری نبود. چنانچه شاعر گفته

خليفة في كفص  
يولن ان لاله  
بين وصي وكفا  
كما يولن الابيض

«پس ای طوطی! مؤلف»

مستعین را در موضعی نهادند چون از شطرنج فارغ شد آن سر را طلبید و چندی بعد نظر کرد آن گاه امر کرد تا دهش کند

و هتل مستعین در ششم شوال سنه ۲۵۲ بوده، و سنین عمرش به سی و پنج سال رسیده بود (۱)

و در پیام خلافت مستعین جماعتی از آل بوطالب خروج کردند، و بسیاری مقتول شدند

از جمله ابو الحسن یحیی بن عمر بن یحیی بن الحسن بن رید بن علی بن الحسن (علیه السلام) که مادرش ام‌الحسن - حسن - حسن - ح. ل. ا. س. عبدالله بن سماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بوده است، و او در پیام متوکل در خراسان خروج کرد و او را مأخوذ داشتند و به تود متوکل بردند، متوکل امر کرد تا او را تازیانه‌ای چند بردند و در محبس فتح بن خاقان افکندند و مدتی محبوس بماند تا او را رها کردند

پس به جانب بغداد رفت و مدتی در بغداد بماند آن گاه به جانب کوفه کوچ کرد و در ایام خلافت مستعین خروج کرد، و گاهی که اراده خروج کرد ابتدا نمود به زیارت قبر حسین (علیه السلام) و با جماعت و از اراده خود را بگفت جماعتی از ایشان با وی همداستاب شدند و به فرقه «شاهی» آمدند و در آن جا بماندند تا شب داخل شد آن گاه به کوفه رفت، اصحاب او مردم کوفه را به بیعت او دعوت کردند و پیوسته بنا در دادند که «اینها الناس، اخیرو داعی الله».

حلق کثیری در بیعت او داخل شدند، چون روز دیگر شد آنچه احوال در پیماندگان کوفه بود یحیی بگرفت و در میان مردم پخش کرد و پیوسته در میان ایشان به عدل و داد رفتار می نمود، و مردم کوفه از جان و دن او را دوست می داشتند، عبدالله بن محمود که از جانب حلیه در کوفه بود لشکر خود را جمع کرد و به جنگ یحیی پیروز شد، یحیی یک تنه بر او حمله نمود و ضریبی بر صورتش زد و او را با شگوش هریخت داد، و یحیی مردی قوی و شجاع و دلیر بود



ابو العرج از قوت او نقل کرده که: «راحمودی نفس بود از اهل هراکه بر یکی از  
صلحان یا کسیرانش حشم می کرد آن عمود را به گردن او می پیچید و کسی  
بمی توانست او را باز کند مگر خودش که او را بر می کرد»

بالجمله، خیر یحیی در بلاد و امصار شایع گشت، چون خبر او به بغداد رسید  
محمد بن عبداللّه بن ظاهر پسر عم خود حسین بن اسماعیل را با جماعتی از لشکر  
به دفع یحیی فرستاد، بغدادیین به کوه و بی و غبی به حرب یحیی بیرون شدند، چه  
آن که اهل بغداد در باطن به یحیی میل داشتند

و بالجملة، بعد از خروب و وفایعی با یحیی و لشکر حسین در قریه  
دشاهی تلاقی شد، و جنگ با یحیی دو طرف پیوسته گشت و هیضم که یکی از  
سرکردگان لشکر یحیی بود گاهی که نور جنگ تافتنه شد بگریخت و لشکر یحیی را  
دل شکست و لشکر دشمن هوب گرفت

یحیی چون مریمت هضم را بدید قدم مرادنگی را استوار داشت و پیوسته  
جنگ کرد تا رحم بسیاری برداشت و از کار افتاد و سعد صبابی مرد پیک شد و سرش  
را از تن برید و به نود حسین بن اسماعیل برد، و از کثرت جرح و رحم که بر  
صورتش رسیده بود کسی در سم او را نمی شساخت، و مردم کوفه قتل او را ثابت  
بدانستند، و هرگاه صدای حسین به قتل او میداد او را سب و شتم  
می نمودند

لاجوم حسین، عیسی بن محمد صوفی برادر مادری یحیی را امر کرد که در میان  
مردم بغداد دهد که این سر برادر یحیی است، مردم کوفه چون خبر قتل یحیی را  
در عیسی شنیدند تصدیق کردند پس سعد به گریه و شیون بلند کردند آن گاه در پی کار  
خود رفتند

پس سر یحیی را به جانب بغداد به نزد محمد بن عبداللّه بن ظاهر حمل دادند و  
و آن سر را در قوسره نهاده و به سامراء برای مستعین فرستاد، دیگر باره به بغداد  
آوردند و آن سر را در بغداد نصب کردند مردم بغداد صبحه کشیدند و انکار قتل او

مودید چه آن که در باطن محبت بسیار به یحیی داشتید به جهت آن که از یحیی مشاهده کرده بودید از حسن معاشرت و نوع ارادت عالی و کف او دعاء و بسیاری عدل و احسان او

پس جماعی بن محمد بن عبدالله بن طاهر وارد شدند و او را به فتح و صبر نهیت گفتند، و ابو هاشم جعفری نیز بر محمد داخل شد و ب محمد گفت که یکه الامیر، هر آینه آمد نور نهیست گویم به خبری که اگر رسول خدا ﷺ رفته بود باب او را عربت گفت، محمد او جوابی نگفت، پس ابو هاشم بیرون آمد و چند شعری بجهت اندک و از آن جمعه است

یا یسی طاهر کُتوه سریناً  
 اِنْ لِحِمْ التَّهْمَیْ غَیْرِ مَریءِ  
 اِنْ وِیْراً یَکُونُ طَالِیهُ اللهُ  
 کَیْثُ بَالْقَوْبِ غَیْرِ جَریءِ

هامر محمد بن عبدالله حینت اخته و مسوخته من هر مه بالشخوص الی خراسان و قال ان هده الرؤس من قتلی اهل هده الیب لم ندخل بیت قوم الا خرجت منه النعمة و ازلت عنه الدونة

پس محمد امر کرد حواهر و ربهای حرم یحیی و به جانب خراسان کوچ دهند، و گفت سوهای او لاد پیغمبر در هر خانه باشد باعث روال آن خانه می شود بوالمرح ز ابن عمار حدیث کرده که گاهی که اسیران اهل بیت یحیی و اصحاب او به بعد از می دو، دید به سختی جام ب پای بوهنه و توانیبیشان را می آورند و هر گاه یکی از ایشان از کثرت حسنگی و تعب عصب می ماند او را گردن می راند و تا بر ما شمشیده شده بود که به اسیری این نحو بد رفتاری کند

و بالجملة در همان یامی که در بغداد بودند مکروب مسعین بالله رسید که اسیران را از بند و حبس رها کند، پس محمد بن طاهر همگی را رها کرد مگر اسحاق بن جراح صاحب شرطه یحیی را که او را در حبس بداشت تا وقتی که در محبس و قات کرد، پس محمد بن طاهر فرمان کردی حصار او را بدون عسل و کس و

نمار در معابر یهودان دفن نمیداد، پس جنازه اسحاق را از رمداں بیرون آوردند و با همان جامه که بر تن داشت او را در حرابه‌ای افکندند و دیواری بر روی او خراب کردند.

و بالجمله، یحیی مردی شریف و دین و حیر و کثیر الإحسان و عطف و رؤف بر رعیت و حامی ملایم خود از طالبین بود، و پیوسته با ایشان بیکی و حساب می‌نمود، و بعضی از معاصرین او گفته که ما اوج را یحیی ندیدیم، و گاهی که خروج می‌کرد قسم یاد کرد که خروج من عصباً قلّه و به جهت بھی از منکر است و لهذا فلان و در قلوب مردم از خاصه و عامه و صغیر و کبیر و عرب و بعید سحاب اثر کرد، و جماعت بسیاری او را مرثیه گفتند، و شهادش در حدود سنه ۲۵۱ واقع شد، از جمله قصاید که در مرثیه او گفته شده این است

يَكْتَبُ الْخَيْلُ شَجَرَهُ بَعْدَ يَحْيَى      وَ يَكْنَى السُّهَيْدُ الْمَصْقُولُ  
وُ يَكْنَى<sup>۱</sup> الْعِرَاقُ شَرْقاً وَ غَرْباً      وَ يَكْنَى الْكِتَابُ وَ التَّوْحِيدُ

دیگر حسین بن محمد بن حمزه بن عبدالله بن الحسین بن علی بن الحسین علیه السلام معروف به خروب، بعد از ایام یحیی در سنه ۲۵۱ در کوفه خروج کرد، مستعین مراحم بن حنقال را با لشکری عظیم به حرب او فرستاد، چون عیسی بن مردیک به کوفه شدند حسین راه دیگر در کوفه بیرون شد و به سامراء رفت و با معتربالله بیعت کرد، و این در ایامی بود که مستعین در بغداد بود و مردم سامراء با معتربالله بیعت کرده بودند، و مدعی بدین موافق بر حسین نگذاشت، دیگر باره اراده خروج کرد، او را بگیرفتند و در محبس افکندند و تا صبح ۲۶۸ در زندان بود، معتمد او را رها کرد، دیگر باره در کوفه خروج کرد در سنه ۲۶۹ او را بگیرفتند و به برد موفق بردند، امر کرد او را در واسط حبس کردند و چندی در زندان بودن وفات کرد، موقعی امر کرد تا بر او نماز گذارند و چنانچه او را دفن نمودند.

دیگر محمد بن جعفر بن الحسین بن جعفر بن الحسین بن علی بن



ابی طالب علیه السلام حنیفه حسنی حروون بود، بعد از حسین در کوفه خروج نمود، این ظاهر به تولیت کوفه او را قریب دارد ناگاهی که به او دست یافت و او را گرفته به جانب سزمین ای بردند و در محبس افکندند و در زندان بودند و بمرد

و شیخ جنبل مسعودی در مروج الذهب آورده که محمد بن جعفر در سنة ۲۵۰ در ادوی (خروج کرد و مردم را به بیعت حسن بن رید صاحب طبرستان) دعوت می کرد، و او بین او و مسووده اهل حرامان خروج بسیار واقع شد تا او را اسیر کردند و به نزد محمد بن عبداللّه بن ظاهر در شبایور بردند و او را در محبس افکندند و بماند تا بمرد (انتهی) (۱)

و در سنة ۲۵۰ خروج کرد در بلاد طبرستان حسن بن رید بن محمد بن اسماعیل ابن الحسن بن رید بن الحسن بن علی علیه السلام و بعد از خروج کثیره بر طبرستان و حر جات سلطنت یافت، و به همین حال بودند در سنة ۲۷۰ از دنیا در گذشت و بر دوش محمد بن رید به جای وی نشست، و در سنة ۲۷۷ به دهم کوچ کرد و آن جا را به تصرف در آورد

واقع بن هرثمه که به محاربه او آمده بودند، او بیعت کرد و حسن و محمد مردم را به رضا آل محمد علیه السلام می خواندند، و هکند کسانی که بعد از ایشان در طبرستان سلطنت کردند از طالبین مانند حسن بن علی حسنی معروف به اطروش، پس از آن حسن بن قاسم حسنی معروف به دهی که در واقعه «نزار» در طبرستان متوفی شد

و هم در سنة ۲۵۰ حسن بن اسماعیل حسینی معروف به کرکی در فروغ خروج کرد و موسی و یقظه<sup>۲</sup> با او محاربه کردند، کرکی به جانب دیم گریخت و در نزد حسن بن رید حسنی رفت و قیل از و هلاک شد (۳)

۱- مروج الذهب، ج ۲ ص ۵۲، ۱۵۲

۲- در بعض نسخ مروج موسی بن یقظه

۳- مروج الذهب، ج ۲ ص ۵۲

و نیز در سنه ۲۵۱۰ فصل بن مروان و بربر<sup>(۱)</sup> معتصم وفات کرد، و فصل چهارم است که در وراثت خلفا بوده، و سه دیگر فصل بن یحیی، و فصل بن ربیع، و فصل بن سهل بوده‌اند که به هر یک اشاره شد، و در سنه ۲۲۱۰ معتصم او را بگرفت و حبس کرد، و اشاره به قصور ثلاثه و سوء عاقبت ایشان کرده، و که در رقعه خود برای فصل بن مروان نوشته

تَفَرُّعْتُ<sup>(۲)</sup> بِمَا فَعَلَ بَنُ مَرْوَانَ قَاعْتَبِرْ  
فَقَبِيلَكَ كَانِ النَّصْرُ وَالْفَضْلُ وَالْفَضْلُ  
ثَلَاثَةُ أَهْلَ الْإِسْلَامِ مَضَوُا لِسَبِيلِهِمْ  
أَيْسَدَتْهُمْ الْأَقْيَادُ وَالْحَبْسُ وَالْقَتْلُ  
وَإِنَّكَ قَدْ أَصْبَحْتَ فِي النَّاسِ ظَالِمًا  
سُوْدِي كَمَا أُوْدِيَ الثَّلَاثَةُ مِنْ لَجَلِ

و هم در ایام مسنن جماعتی از اهل عجم و حدیث و عاب کردند، مانند ابو عثمان غازی اماسی، و محمد رماعی، و ایوب و زاق، و محمد بن العلاء الهمدانی در کوفه، و حسن بن صالح بزاز، و غیر ایشان از شیوخ محدثین و نقل شده که مستعین در سنه ۲۴۸ در حرانه خلافت نگین یاقومی سرخ بیرون آورد که از ملوک سابق به جا مانده بود و سلاطین او را حفظ می‌کردند و رشید او را به چهل هزار اشرفی خریده بود، پس مستعین اسم خود احمد را بر آب نقش کرد و در دست نمود، حدیث آن در میان مردم مشهور گشت

و از خواص آن نگین آن بود که هر که اسم خود را بر آن نقش می‌کرد کشته می‌گشت، لهذا سلاطین و ر ساده بگه می‌داشتند و هرگاه سلاطینی از روی نادانی اسم خود را بر آن کنده بود کشته شده بود و سلطان بعد از او آن خط را محو می‌کرد و آن یاقوت دو شب در خانه نزدیک که نهاده می‌شد مانند چراغ روشنی می‌داد و در شب بمائلی مرفی می‌گشت و آن نگین تا در بام مقننر به جای بود پس از آن اثرش محو می‌گشت، والله العالم

\*\*\*

### تذکر خلافت معز بالله بن متوکل<sup>(۱)</sup>

در روز پنج شنبه مسیم محرم سنه ۲۵۲ که مستعین جو در ار خلافت جمع کرد، پسر عم او ریز (محمد - خ ل) بن جعفر متوکل ملقب به معز بالله به جای وی نشست و در روز دوشنبه ۲۷ رجب سنه ۲۵۵ معز خود را از خلافت جمع کرد و بعد از شش روز معزوب شد، مدتی خلافتش چهار سال و شش ماه و چند روزی بود از زمان عزل مستعین و از زمان بیعت بغدادیین با او، مدت خلافتش سه سال و هفت ماه بوده، و سبب عمر او به سی و چهار، میبده بود.

و در ایام خلافت او وفات حضرت ابوالحسن عادی امام علی بنی علیه السلام واقع شد در روز دوشنبه چهار روز به حر جمادی الآخره مانده سنه ۲۵۴، و گاهی که جنابه شریف را برگزید را حاصل می دادند شنبه شد که کسیرکی می گفت «ماذا لقین فی یوم الاثنين، قديماً و حديثاً» یعنی ما چه کشیدیم از محوسب روز دوشنبه از قدیم الایام تا این زمان و از این کلمه اشاره ای است به روز وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله الی حر، پس از حضرت را در حایه خویش در سامره دفن نمودند و وصال از حضرت به سبب صمم بوده، و شرح حال آن برگزوار در مختصی مذکور شد.

و شیخ جلیل علی بن الحسین المسعودی در مروج الذهب فرموده که حدیث کرد مرا محمد بن الفرج به مدینه (جرجان) در محله معروفه به [سرای] عثمان<sup>(۲)</sup> گفت حدیث کرد مرا ابودعیمه، که گفت شرفیاب شدم خدمت

۱- برای مرید اطلاع رک: اخبار الدول ج ۲ ص ۱۶۲ مروج الذهب ج ۲ ص ۴۴.

۲- در بعضی، پسر ابن عثمان

حضور علی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام به جهت عیادت او در آن علمی که  
سبب وفات آن جناب شد، و چون خواستیم او خدمت آن حضرت مرجمت کنیم،  
فرمود ای بودعامة، حق تو بر من واجب شده، می خواهی حدیثی برای تو نقل  
کنم که شاد شوی؟

عرض کردم: خیلی شائق و محتاجم به آن

فرمود حدیث کرد مریدم محمد بن علی، و پدرش علی بن موسی،  
پدرش موسی بن جعفر، و پدرش جعفر بن محمد، و پدرش محمد بن علی، و  
پدرش علی بن الحسین، و پدرش حسین بن علی، و پدرش علی بن ابی طالب، و  
رسول خدا صلی الله علیه و آله جمعی، پس به من فرمود یویس، گفتم چه  
یویسم؟ فرمود یویس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

«بسم الله الرحمن الرحيم، الإيمان ما وقَرَّتْهُ الْقُلُوبُ وَ صَدَّقَتْهُ الْأَعْمَالُ، وَالْإِسْلَامُ ف  
جَرَى بِهِ اللِّسَانُ وَ حَلَّتْ بِهِ الشُّكَاكَةُ»

ابودعامة گفت گفتم یا بن رسول الله، نمی دانم که کدام یک از این دو بهتر  
است، این حدیث یا امسأد آن؟

فرمود این حدیث در صحیفه ای است به خط علی بن ابی طالب علیه السلام و ملائ  
رسول خدا صلی الله علیه و آله که به هر یک از ماها به ارث رسیده <sup>(۱)</sup>

و هم در ایام معتز سنة ۲۵۳ هجری ماه ذی قعدة محمد بن عبدالله بن طاهر از دیب  
رحبت کشید، و آن بعد از سیزده روز از قتل و صیقل بوده، و محمد مردی ادیب و  
فصیح و حفوظ و به جود و عطا مشهور بوده <sup>(۲)</sup>

و هم معتز در ایام خلافت خود مؤید و ابیاحمد را در حبس کرد از جهت آن که  
شید مؤید در یوال مملکت او سعی می کند، و مؤید را چهل عصا و دق خود را در  
ولایتعهد جمع کرد، پس وراثتاً دو محبس افکند تا آن که بشید جماعی او انراک

۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۷۹

۲. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۷۲

همب بر آن گماشته‌اند که مؤید . از حبس بیرون آورند امر کرد تا او را بکشند  
 پس در در لحاف مسمومی پیچیدند و دو طرف آن را بستند تا در بحاف چان  
 بداد، پس روز پنج شنبه ۲۳ رجب سنه ۲۵۲ جازاۃ او را از محبس بیرون آوردند و  
 قهقه و قصاب را جمع کردند تا ببینند که ثری در او سمی باشد، پس معتز،  
 اسماعیل برادر عیانی خود را به جای مؤید ولیعهد کرد (۱)

و در سنه ۲۵۲ بنده فتنه‌ها بین «بلالیه» و «سعدیه» در بصره واقع شد و نتیجه  
 آن ظهور صاحب «رنج» گردید

و در ایام معتز جماعتی از آل بو طالب وفات کردند

از حمزه حسن بن یوسف بن ابرهیم بن موسی بن عبدالله محضی در واقعه برادرش  
 اسماعیل با اهل مکه کشته گشت، و در همان واقعه جعفر بن عیسی الجعفری با احمد  
 بن عبدالله بن موسی بن محمد بن سلیمان بن داود حسنی بر مقتول گشتند

و برادر یام معمر علی بن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام و از بری  
 یگرفتند و در محبس افکندند و پمانند تا بمرد

و هم سعید حاجب از مدینه موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن الحسین  
 بن الحسن بن علی علیه السلام را با پسرش ادیس یگرفت و به جانب سر من رای حمل  
 داد، چون به ناحیه «وباله» رسیدند جماعتی از عرب او «قراره» و غیره به جهت  
 استخلاص موسی و ادیس حرکت کردند سعید، موسی را مسموم کرد و او وفات  
 یافت و پسرش و هاشم، موسی مردی زاهد و عابد بود

و هم در ایام معمر، عیسی بن اسماعیل جعفری را بوالبح یگرفت و به کوفه  
 برد و در حبس افکند تا وفات یافت

و در سنه ۲۵۲ بعاء صعبیر از سامرا به ناحیه موصل حرکت کرد، گاهی که به  
 جسر سامرا رسید بعضی معاریه او را کشتند و سرش را به بغداد حمل دادند و بر  
 جسر نصب کردند، و معتز را از بعاء بیم و دهشی عظیم بود و از ترس او در شب و



رو اسلحه در بر داشت و می گفت: بر این حالت می باشم تا گاهی که بدانم سر من  
برای پناه است یا سر یعد برای من <sup>(۱)</sup>

و چون یعد کشته شد طائفة اتراک دیدند که معتر پیوسته حینه و ندبیر می کند بر  
کشتن سرکردگان اتراک و در صدد قتل پشایان است و معاریه و هراجه را می جوید  
مسلط بر ایشان کند، تمامی اتفاق کردند بر حلع معتر

پس در روز مبعث سنة ۲۵۵ دور معتر را گرفتند توپخ و سرورش عظیم در افعال  
و کردار و کردند و از او مطایبه اموال نمودند، و مدبرین کار صالح بن وصیف بود با  
قواد اتراک، <sup>(۲)</sup>

و دمیری گفته که: صالح امر کرد که در حجره معتر ریختند و پای او را گرفتند و  
بیرون کشیدند و او را در آفتاب گرم به پای دانستند، و از حرارت زمین گاهی معتر  
تکیه بر یک پا می کرد و چون گرم می شد پای او، آن پا را برمی داشت و پای دیگر  
می گذاشت، و پیوسته اینها را می نمود و می گفتند: خود را در خلافت  
خلع کن و او را می کرد و دست خود را سپر صورت کرده بود تا آنکه بیچاره گشت و  
خود را حلع کرد.

پس صالح سه روز او را در طعام و شراب منع کرد، پس بر آن او را در سردی  
نمود و در آن را مسدود کرد تا در آن جا هلاک شد، و به هوشی و را با آب جوش  
حصه کرد تا بمرد، و بعضی دیگر گفته اند که بعد از پنج روز از جمع معتر او را داخل  
گرمابه کردند و از آب او را منع نمودند تا نزدیک به هلاک رسید، پس آب شوری یا  
آب برقی برای او آوردند تا بخورد و بمرد

پس وفات او در دوم شعبان سنة ۲۵۵ واقع شد، <sup>(۳)</sup> والله العالم

\* \* \*

۱. مروج الذهب ج ۲، ص ۱۷۹

۲. همان، ص ۱۷۸

۳. حیات الامم ج ۱، ص ۲۴

### ذکر ایام خلافت مهندی بالله<sup>(۱)</sup>

یک روز به احمد ماه رجب مصادف سنه ۲۵۵ مهندی یا شاه محمده (جعفر ح) این هارون انوائیل بن المعتصم بر بساط خلافت نشست، و چو بر خلافت مستقر گشت طریق رفت پیش گرفت و ملاهی را در خود دور کرد و حرام کرد سماع عبا و ساز و شامیید شراب را، و امر کرد رنهای معنیه را یعنی کودکان و کلاب و مسباع را دور کرد، و منکرات را معییر دار<sup>(۲)</sup> و عذر و داد در میان رعیت ظاهر گردانید، و قبیله نکرد مشتمل بر چهار در و پیوسته در آن قبیله می نشست از برای مظلوم، و عامه و خاصه را دادرسی می کرد و هر روز جمعه به مسجد جامع می رفت و خطبه می خواند و به مردم نماز می کرد و می گفت من خیا می کنم از حق تعالی که در میان پی عیاس مثل عمر بن عبدالعزیز در پی امینه باشد

و عیاده و قیام را بود او عیالی قیام بود بر پشیمان احسان بسیار می کرد، و ظروف طلا و نقره را امر کرد بشکستند و دیوار و درهم نمودند، و صورنهایی که حلقه در مجالس خویش کشیده بودند امر کرد محو کردند، و هر شهیدی که در شریعت مظهره حکم به ایاحه آن شده بر چیدند و از برای مؤنه و مائده خود مقرر کرد در هر روزی قریب به صد درهم خرج کردند و حال را که حلقای سابق بر او هر روزی ده هزار درهم صرف می کردند

و هدی را به اولاد فاطمه علیها السلام داد کرد، و فاقم الفیل و صالیم النهار بود، و گمنه شده

۱- برای مزید اطلاع که چهار الدول ج ۴ ص ۲۵ بروج للمحب ج ۴ ص ۶۸۲

۲- امیر النور ج ۲ ص ۲۵

که او را رجبیه‌ای از پشم بود که شبها آن را می‌پوشید و خود را معلول می‌کرد و به عبادت می‌ایستاد و کلمات حصرت امیرالمؤمنین علیه السلام را که سوف بکالی در آن حصرت روایت کرده به حفظ خود پوشنه بود و شبها آن کلمات را می‌خواند و می‌گریست

و ابن سی‌الحدید گفته که امیرالمؤمنین علیه السلام را اطافی بود بسبب المنصهر می‌نامیدند، مردم مطالب و عرایض خود را می‌پوشید و در آن می‌ریختند و امیرالمؤمنین آنها را مطبوعه فرماید و جواب دهد، و کسی که افسد کرد به آن حصرت در این کار مهندی یا الله بود

و بالاحتمال، چون مهندی بر خلاف طریقه حلفای سایه‌پوش می‌کرد لهذا عدال و بر امراء و جنود او که به عکس آن طریقه تربیت شده بودند گران آمد و در دفع او حیدر کردند تا گامی که او را بکشند و کیفیت قتل او را مهم معنوی ذکر بیست و گاهی که دور او را احاطه کرده بودند و قصد کشش او را داشتند او را بوسخ می‌کردند که این چه سیرتی است که مردم را به آن و داشته‌ای؟

گفت می‌خواهم به سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او، حیدر شدن پس رفار

کم

گفتند بن سیرت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیار کرد به سبب آن بود که در ایام او صحاب و مردمانی بودند که راه در دنیا و رعب در آخرت بودند به مانند ایام تو که مردمان و رجال تو مرکی، جوری، معری و امثال آن می‌یافتند که در امر آخرت چیزی نمی‌دانند و عرض نشان همین عاجز دیاست، پس چگونه به این سیرت صبر می‌کنند؟

و از این کلمات ما بین ایشان گفتگو شد، بالاخره خیمه‌ها کشیدند و بر او زدند و پسر عم و بایکپال را آن عصبی که به مهندی در شب به سبب کشش او بایکپال را خنجر می‌زد و داح او را که خون جوش می‌زد، پس دهان بر آن خون نهاد و تمام را بیکپد تا شکمش پر شد، آن‌گاه از روی او برخاست و گفت امروز از خون مهندی



سیراب شدم چنانچه از شراب درویر میور شده بودم

و چون مهدی کشته شد پشیمان شدند و گریه و مویه عار کردند از جهت مسک و رعد او، و این واقعه در روز سه شنبه شانزدهم رجب سنه ۲۵۶ تقاب اقبال و به نحو دیگر قتل او نیز نقل شده

و لکن در روایت وارد شده که سبب قتل او آن شد که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه را در حبس کرده بود و قصد کرده بود که آن حساب شهید کند، حق تعالی عمر او قطع کرد و طایفه آنرا که به عانت مردم بر او ریختند و خوش بر ریختند به جهت میل او به طریقه عدل و قدریه، که می اثبات الوصیة و می البخار عن مهج و می آخر الحدیث و کان المهدی قد صلیح الحرم عسی قتل ابی محمد صلوات الله علیه فقتله الله بنقمه حتی قتل و مضی الی الیم عبدالله الله

و در ۱۳ مهدی سه روز به آخر ماه رمضان مانده سنه ۲۵۵ صاحب رجب<sup>۱</sup> در بصره خروج کرد و ادعا می کرد که مر علی بن محمد بن محمد بن عیسی بر ربه بن عیسی بن الحسین علیهم السلام می باشم و جماعتی او را دعوی آن بوظایف می گفتمند و اصلش<sup>۲</sup> یکی از قری ری<sup>۳</sup> بود و به مذهب ازارقه<sup>۴</sup> از حوارج میل داشت و تمام گناهان<sup>۵</sup> شریک می دانست و انصار و اصحابش رجعی بودند

و نیز در سنه ۲۵۵ عمرو بن بحر بصری معروف به جاحظ<sup>۶</sup> در بصره وفات کرد و او علام ابراهیم بن یسار نظام و شاعر او بوده و کتابهای بسیار تألیف کرده و

۱- درباره هویت واقعی صاحب تاریخ میان اهل تاریخ اختلاف است نام و نسب او: بعضی علی بن محمد بن عبدالمسیم گفته اند از طایفه عبد القیس طبری؛ بعضی دیگر وی را علی بن محمد بن عیسی بن ربه دانسته اند بعضی بر او از ایرانی و از طایفه روزین نزدیک ری میروند

۲- نام این فرد، زین است معجم البلدان ج ۳ ص ۹۳۶ و که ظاهراً همان برسی باشد نگاه کنید به بی بدستان ج ۲ ص ۵۰۸

۳- مروج الذهب ج ۴ ص ۹۹ ط سال ۱۳۶۷ هج

۴- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به ویران الاعیان ج ۲ ص ۴۷ تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۲۱۲ المص ج ۱

ص ۲۵۵ مروج الذهب ج ۴ ص ۹۵

ماثل به نص<sup>۱</sup> او عثمانیه بود، و کتاب عثمانیه<sup>(۲)</sup> از تألیفات او است، و ابو جعفر اسکافی معتزلی معاصر جاحظ و شیخ مفید و سید احمد بن طووس هر کدام بر آن کتاب نقضی نوشته‌اند، چنانچه در سال وفات مسکافی به این مطلب اشاره شد و لجاحظ غیر عثمانیه تألیفات أخر<sup>(۳)</sup> منها الرسالة التي جمع فيها كلمات أمير المؤمنين صلوات الله عليه، و منها كتاب الحيوان قال البهيري في حياة الحيوان و من حسن تصانيف الجاحظ كتاب الحيوان، و يتل عن غيره كثيراً، و من تل عنه قوله و من العجب في قصة الأرق أن الدئب يصيد الثعلب فيأكله، و يصيد الثعلب الثفتد فيأكله و يصيد الثفتد الأفعى فيأكله، و الأفعى تصيد العصفور فتأكله، و العصفور يصيد الجراد فيأكله، و الجراد يلتصق فراخ الزنابير فيأكله، و الزنابير يصيد النحلة فيأكلها، و النحلة تصيد الذبابه فتأكلها، و الذبابه تصيد البعوضه فتأكله!

و قيل كان الجاحظ مشوّه الخلق و أمّا قيل له «الجاحظ» لاني عيبه كانت جاحظين والبعوض النوء، و نقل أنه أحضره المتوكل لتأديب ولده عندما رآه استبشع منظره فأمر له بجائزة و صرفه

و عن كشكول شيخنا النيهاني<sup>(۴)</sup> قال كان الجاحظ قبيح الصورة جداً، حتى قال الشاعر

«لو يمسح الحسبر مسخاً ثانياً ما كان إلا دون قبح (وجه - رخ)، الجاحظ»  
قال يوماً لتلامذته ما أحسننى إلا امرئاً، أتت بي إلى باب صانع فقال مثل هذا الشيطان، فبقيت حائراً من كلامه، فلما ذهبت سألت الصانع، فقال استعسنى أن أصبح لها

۱- ولعل ما صدر عن الجاحظ مثلاً يدل على عداوته لأئمة المؤمنين<sup>(عليهم السلام)</sup> و مخالفته لإجماع المسلمين أنه أظهر في عسر و مانع من الهجرة القول بأن الإمامة بالمعصية و من وارث النبي<sup>(صلى الله عليه وآله)</sup> هو عبد الباسي دون علي<sup>(عليه السلام)</sup> و كان ذلك من قريباً إلى الخليفة العباسي، فاج دینه بنیاء - مولف علی ۱۵۴

۲- مقالة العضائية يا، الرسالة عثمانیه خطی کتابخانه کورنی ۸۶۵ نگاه کنید به ریذگی و آثار جاحظه ص ۷۴

۳- مجموعه رساله های جاحظ را جمعی سرگردانند از جمله یاول کرانس و طه الحاجری در شماره ۹۲۴، و حسن مندوی در قاهره در سال ۱۹۶۳، و ساسی المبرین در فاله ۹۲۲۶

۴- و می صد النحلة الذبابه و الذبابه البعوضه نظر فاضل «مؤلف<sup>(۵)</sup>»



صُورَه جَنی او فی قولِ صُورَه الشَّیطان، فقلت لا أَدْرِ کَیْفَ صُورَہ، فَأَتَتْ بِکَ (انتہی) ۱  
و نہ انشاء و اشکال فی فیج المنظر و الشَّکْل لیس هنا موضع ذکره و الغالب علی اهل  
والکمال قلَّه المال و عدم الجمال و هذا مِنْ لطیف حکمۃ اللہ المتعان

و طال عمر الجاحظ، و أصابه الفالج فی آخر عمره و کان یُطْلَبُ حصه الأیس بالصدل  
الکاهن لشدة حرارته، و النصف الأیس لو قُرِضَ بالمقارص لبا أحسن به من [خبره و] شدّة  
برده و کان یقول فی مرضه اصططحت عینی جسدی الأضداد، إِنْ أَکَلْتُ بَارِداً أَحَدَ  
برجلی، و إِنْ أَکَلْتُ حَارّاً أَحَدَ برأسی و کان یقول أَن مَنْ جَانَبِی الأیس مَدْرَجٌ، فلو قُرِضَ  
بالمقارص ما عَلِمْتُ به و من جَانَبِی الأیس مُقَرَّبٌ فلو مر به الذیاب لَأَلِمْتُ، و بی حصاة  
لا یُشْرِحُ لَی الْیَوْمَ (۲) و أَشدَّ ما عَلِمْتُ سَبّاً وَ سَعُونَ سَنَةً، مات بالبصرة سنة ۲۵۵

و در یام معنر و مهندی جماعی از آل ابوطالب خروح کردند

از جمعه عسی بن رید بن الحسین بن عیسی بن رید بن عسی بن الحسین علیه السلام و مادرش  
از اولاد عقیل بود، در کوفه خروح کرد، جماعتی از عوام و اعراف کوفه به او بیعت  
کردند، مهندی شاه بن میکال را یا لشگری عظیم به جنگ او فرستاد، چو بن خبر  
گوشید لشگر علی گردید متوحش شدند، چه آنکه عدد ایشان به دویست و سی و سه  
عسی چو بن و حشمت و دهشت دستان بدید گفت همان ای مردم، این لشگر مرا  
می طلبید و با عیو من کاری ندارید، من بیعت خود را اگر کرد شما پرده شسم پی کار  
خود روید و مرا به ایشان گذارید، گفتند به خدا قسم که ما چنین نخواهیم کرد،  
چون لشگر شاه بر میکال رسید لشگر عسی را فرعی غالب شد، عسی گفت ای  
مردم، به جای خود بمانید و مامشی شجاعت می نماید

پس شمشیر خود را کشید و اسب خود را در میان آب لشکر عظیم دوایید و بر  
ایشان از پیمین و یسار شمشیر زد تا آن که او میان لشگر بیرون شد و بر حرار تلّی  
رفت، دیگر باره از پشت ایشان در آمد و بر ایشان حمله کرد، و لشگر از ترس برای

۱ - روایات الجنة، ج ۵، ص ۳۷۸

۲ - روایات الاعیان، ج ۲، ص ۶۷۳

او کوچه می‌دیدند تا به مکان قل خود عود نمود و دو سه کرب بن حسین حمصه آورد برایشان، لشکر او دل هوی شدند و بر لشکر شاه بن میکال حمصه کردند، لشکر شاه هریمتی شبیخ نمودند و علی بن رید فتح کرد و بیرون داد، یام معتمد در بصره ما جم او را با طاهر بن محمد<sup>۱</sup> عبوی و طاهر بن احمد حسبی گردن زد و هم در این یام موسی بن ثعالب همدان بشگری به جنگ کوکبی فرستاد و در و عهده ایسان حسین بن محمد بن حمزه بن القاسم بن الحسن بن رید بن الحسن انصحبی<sup>۲</sup> مقتول شد.

و هم در این ایام حارث بن اسد، محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن حسن بن رید بن الحسن المجتبی<sup>۳</sup> را فید نموده اسیر کرد و به مدینه حمل داد، در صفر ۴۴ محمد و هاب نمود، حارث پاهای او را قطع کرد و هندهاره بیرون برد و هم در این ایام سعید حاجب در بصره، جعفر بن اسحاق بن موسی بن جعفر<sup>۴</sup> را مقتول ساخت، و میر سعید حاجب، موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن الحسن بن رید بن الحسن المجتبی<sup>۵</sup> را که مودی صالح و ابروت حدیث است با فرزندش ادیس بن موسی و فرزند برادرش محمد بن بنحی و ابو طاهر احمد بن رید بن الحسن بن عیسی بن رید بن علی بن الحسن بن محمد به جانب عراق حمل داد، جماعتی بی‌فراوه در راه با سعید در آویختند و پس جهاد ر او دست سعید شقی گرفتند و خلاص کردند خو موسی که او کودک در گریخت، لاجرم به سعید بنانه سعید او را در ریاله مسموم کرد و یکشب در ماه محرم سنه ۲۵۶ و سرش را برای مهدی برد.

و بیژ در این یام عبدالله بن عریز، علی بن عبدالرحمن بن قاسم حسبی را با محمد بن عبدالله جعفری را در بودیکی ری مقرب ساخت، و هم عبدالله بن عریز محمد بن حسین حسبی را با علی بن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر<sup>۶</sup>

۱- ابو طاهر بن محمد بن القاسم بن حمزه بن الحسن بن عیسا بن القاس بن امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> و طاهر بن احمد بن

این القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسن بن رید بن الحسن بن علی بن ابی طالب<sup>۸</sup> مولف<sup>۹</sup>

اصبر کرد و به سر من رای برد و هر دو من را محبوس ساخت تا در حبس بمرزند  
و هم در این یام محمد بن احمد بن حسنی المصنوع عامل مهتدی در مدینه،  
ابراهیم بن موسی بن عبدالله حسنی را یگرفت و در محبس افکند تا در حبس وفات  
کرد و در بقیع مدفون شد

و هم عیسی بن محمد محرومی، علی بن موسی الحسینی را در مکه در حبس  
کرد تا در محبس وفات کرد، و موسی بن اسماعیل جعفری را حلیفه ابوالساح  
یگرفت و به جانب کوفه حمل داد و در کوفه جان داد





### ذکر ایام خلافت معتمد علی الله<sup>(۱)</sup>

چون مهتدی از دنیا در گذشت پسر عمش احمد بن جعفر المتوکل منصب به معتمد به جای وی نشست، و زُل رمان خلافت او ماه رجب سنه ۲۵۶ بود و هم در ماه رجب سنه ۲۷۹ از دنیا در گذشت، و مدت خلافتش بیست و سه سال طول کشید، و سیم عمرش به چهل و هشت رسید و مدفنش در بغداد واقع شد و در سال اوّل خلافت او سنه ۲۵۶ در روز عید فطر محمد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح معروف وفات کرد

و للبخاری حکایة معروفه عدد و زُوده فی بغداد و اجتماع أهل الحديث لديه و عرضهم علیه الأحادیث المتکویه، و حکى عنه أنه قال ما وضعت فی کتابی الصحیح الا اغتسلت قبل ذلك و صلیت رکعتین

و قال ایضاً صُنفت کتابی الصحیح لست عشرة سنة، خرّجته من ستمائة ألف حدیث، و جعلته حجة فیما بیسی و بین الله<sup>(۲)</sup>

و این تمیمة حرّانی در مهراج السنة گفته که بخاری احتیاط کرد و در احادیث حضرت صادق در صحیح خود نقل نکرد به جهت آن که شک و ریبی در بعض احادیث آن جناب بری او حاصل شده بود

و عجب است از جناب بخاری چگونه مراعات احتیاط نمود در نقل روایت از خوارج و مواصب، و از هزار و دویست نفر از ایشان روایت کرده به تصریح بن ابیجع

۱- برای مزید اطلاع و که انقیر اللؤلؤ ج ۲ ص ۱۲۷ و مروج الذهب ج ۲ ص ۹۸

۲- یوهان المقات، ج ۷ ص ۲۷۸

و غیره، که از جمله ایشان است عمران بن حطان مدوسی مدح ابن ملجم<sup>(۱)</sup> و شرح ابن مقام طولانی است و ما در فیض القدير و در شرح و جیره آنچه مناسب این مقام است بیان کردیم و این مقدم را گنجایش بعضی کلمات نیست

و در سنه ۲۵۶ پیروز بن بکر بن بکر<sup>(۲)</sup> وفات کرد، و وزیر بن بکر بسبب به وزیر بن عوام قریشی می رساند، و فاضلی مکه بوده، و بر سبب قریش اصلاعی تمام داشت، و از مؤلفات اوست کتاب انساب قریش

و در سنه ۲۵۷ در ۱۷ شوال صاحب ربح، داخل بصره گردید و مردم بصره را بکشت<sup>(۳)</sup> و خانه ها را با مسجد جامع بسوزانید و عباس بن فرج معروف به ریاشی بحوی دعوی در جامع بود و مشغول شمار صبحی<sup>(۴)</sup> خواندن بود و در آن واقعه عقوبت شد و ریاشی (به کسر راء و تخفیف یاء) است

و در غزوة ربيع الاول سنه ۲۵۸ معتصم بر در خود موفق را با مفلح به بصره فرستاد به جهت محاربه با صاحب ربح، و در آن واقعه مفلح کشته گشت و جسر آتش را به سامراء حمل کردند و موفق نیز در محاربه کشته گشت<sup>(۵)</sup>

و در همان سال یحیی بن معاذ داری واعظ که یکی از رجال طریقت و معاصر حمید بعدادی است در بشاربور وفات کرد

و در سنه ۲۵۹ دولت ظاهریان ممرض شد و آینده دولت صغریان شد و از صغریان چند کس حکومت کردند، اول ایشان یعقوب بوده

۱- نگاه کنید به فتح الباری مقلبه ص ۲۶-۲۶۱ للکافی فی علم الروایة ص ۱۶۵ للتذکر ج ۵ ص ۲۹۳

۲۵۵ ج ۷ ص ۲۷۳ البیاض الحقیث ص ۳۵

۳- برای مزید اطلاع ر که نور القیاس ص ۳۳۹ و نبات الاعیان ج ۲ ص ۳۱۷- معجم الادباء ج ۲ ص ۸۰۸، تهذیب الکتاب ج ۲ ص ۳۹۲ تاریخ بغداد ج ۸ ص ۴۶۷

۴- انبیا الاول، ج ۲ ص ۱۲۸

۵- بعد از یحیی بن قلیزی است که اهل سب به جای آوردند در چاه شگانه وورها و در عهد رکعت آن معتلاف در دولت که آبا چهار کتب است و یادآورده و به این سبب هم مواظبت دارند و از مدح ایشان است ملتزم معاز بر رجح ظاهر المؤلف

۵- مروج الذهب ج ۳ ص ۱۹۹

و در سنة ۲۶۰ و هجرت کرد حضرت ابو محمد حسن بن علی العسكري صلوات الله علیه، پدر هرگزوار حضرت مهدی منتظر و امام ثانی عشر صلوات الله علیه و عجل الله فرجه (۱)

و در همان سال ثقة جلیل القدر رئیس القیفة فصل بن شاذان بشاری و هات کرد، و قضای این شیخ جلیل الشأن بسیار است و صد و هشتاد کتاب مصنفات او است، و حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام سه دهه بر او حجت فرستاده و نیز در سنة ۲۶۰ محمد بن ابی عبدالله محمد بن یحیی المبارک البزیدی (۲) عالم ادیب بحوی لغوی و هات کرد

و بریدتون سلسله من اهل العلم و الأدب منهم یحیی بن النبارک الندی اشتہر بهبه النسبة، لأنه کان من أول الوحدة حرّی لأولاد یرید بن منصور الحمیری الوالی علی الکوفه الی البصرة، و ان اتص بعد ذلك بخدمة الرشید و اشتغل بربیة ولده المأمون، و منهم تافلت (۳) الثبیل الفاضل العلامة محمد بن العباس بن محمد بن یحیی المذكور

و منهم ابراهیم بن یحیی (۴) بواسطی الثوری صاحب المصنفات و آدی حکمی عبد الله کان یوماً من محضر المأمون و عنده یحیی بن اکثم القاصی، و هم علی الشراب، فقال له یحیی، یمارجه ما بال المعلمین یلوطنون بالفسیج، قرفع ابراهیم رأسه فإذا المأمون یعرض یحیی عنی اثبت به فغایه ذلك، و قال امیر المؤمنین أعدم خلق الله بهذا، فان ابی أدبه، فقام المأمون من مجلسه مصعباً و رُفعت الملاحی، فأقبل یحیی علی ابراهیم فقال اتدری ما خرج من رأسک؟ أنى لأرى هذه الكلمة سبباً لا تفرصکم یا آل الیریدئ. قال ابراهیم فزال عني الشکر و کتبت الی المأمون

۱- مروج الذهب، ج ۲ ص ۱۹۹

۲- برای مزید اطلاع: ک: روحیات الجنات، ج ۸ ص ۶ و ۷، یحیاه الامم، ج ۶ ص ۳۹۶، تلخیص الحوین ص ۲

۳- خزائن الادب، ج ۴ ص ۲۲۶

۴- النطفة: ولد الولد (خادم المؤمنین) علیه السلام

۵- نکاح، کتبه به، النطفة ص ۲۹، صیغ الامم ج ۲ ص ۹۷

أما المديب إلى آخر الأشعار هي إظهاره الدأمة وجواب المأمور بالهو عنه<sup>١</sup>  
 و هاهنا كلام أورد صاحب الزواجات في دين ترجمه ابی عبدالله محمد بن يحيى المتقدم  
 ذكره بعد أن نقل بيته الجامع لمجمعات الحروف قال ليس هذا بأمر عجيب بل العجيب كل  
 العجيب هاهنا أنفق عليه نسخ الشرح الكبير في أول كتاب الظاهر، من سببه [تفسير] لفظ  
 الظهور الواقع في القرآن بالظاهر المظهر إلى جماعة من اللغويين الأعظم منهم الترمذي  
 مع أن المراد به اليربدي المذكور و ليس الترمذي بآناء المثناء التختانية والزاء و الميم بين  
 العلماء الجهور إلا لقب ابی عيسى محمد بن عيسى بن سورة، أحد أرباب صحاحهم المنة  
 المشهورة، المتوفى ببلدة رمد في سنة تسع و سبعين و مائتين من الهجرة (انتهى)<sup>٢</sup>  
 و لكن لا يخفى أن الترمذي قد يطلق أيضاً علي محمد بن احمد بن نصر الترمذي الفقيه  
 الشافعي المتوفى سنة ٢٩٥ و قد يطلق أيضاً علي محمد بن علي بن الحسين المعروف  
 بالحكم الترمذي، فلا حظ الترجيم

و مير در سنة ٢٤١ حين من اسحاق طبيب وفات كرد و هو الذي عرب كتاب  
 اقيس و نقله من اليوناني إلى العربي و هذبه ثابت بن قره»

و در سنة ٢٤١ طيور بن عيسى معروف به أبابريد بسطامي معروف وفات كرد  
 و ابوبريد البسطامي هو الشيخ المرشد المتصوف المعروف و هي جملة من كلمات  
 العرفاء أن ابوبريد ارتاض و خدم مائة و ثلاثة عشر من المشايخ حتى وصل بخدمة مولانا  
 جعفر بن محمد الصادق عليه السلام فوجد في خدمته ما هو المعصود<sup>٣</sup> و قال جمع منهم أنه كان  
 سقاة في داره عليه السلام<sup>٤</sup>

و لت كان هذا بعيداً بحسب الظاهر لبناية عصرهما لما أن مولانا الصادق عليه السلام كان

١- روضات الجنات ج ٨ ص ٢٦٢ ٢١٤

٢- روضات الجنات ج ٨ ص ٢١٣-٢١٤

٣- النور من كلمات ابی الطيور ص ٢٧ تذكرة الأوتاد ج ٣ ص ٣٦

٤- نكته كيدية ابن عسك رازی ص ١٢٦، مكرانه ص ١٥٢ مجالس المؤمنين ج ٢ ص ٢ شرح تجريد  
 ص ٢٢٩ روضات الجنات ج ٢ ص ١٥٥ كوه مراد ص ٥٥٥ و يز تاريخ ابن خردادبه و جامع الآثار سيد  
 حيدر آمش ككتيل شيخ بهائي الاقافه حزين و هيجي.

وداته هي ستة ثمان و اربعين و مائة و كان التفاوت بينهما مائة و ثلاثة عشر مع لن عمر  
 ابايريد لم يكن اكثر من الثمانين ناولو هذه المقالة فقال بعضهم مكان مولانا الصادق  
 سيدنا علي بن موسى الرضا عليهم السلام الله تعالى، و قال بعضهم كان ابا جعفر محمد بن  
 علي الجواد عليه السلام، و تخلّص بعض آخر عن هذا الأشكال بالتزام تعداد في الزجر الذي هو  
 متصّف بهذه النسبة و الاطلاق بأن بايريد اثنان الاكبر و الأصغر، و الاكبر هو الشقا<sup>(١)</sup>  
 (والله العالم)

و نير در سنة ٢٦١ مسمم بن حجاج عسيري ميشاويري صاحب صحيح معروف  
 وفات كرد و در حق صحيح و علماء سنت گفته اند « ما تحت اديم السماء اصح من  
 كتاب مسلم في علم الحديث »<sup>(٢)</sup>

قال صاحب التوافيق الزوافي قال اكثر علماء العرب اصح الكتب بعد كتاب الله  
 صحيح مسلم بن الحجاج القشيري، و قال الاكثرون من غيرهم صحيح محمد بن  
 اسماعيل البخاري هو الاصح، و هو الاصح، و ما اتفقا عليه هو ما اتفق عليه الأئمة، و هو  
 الذي يقول فيه المحدثون كثير صحيح متفق عليه و يعبر به اتفاقهم لا اتفاق الأئمة و ان  
 لزمه ذلك

(الى ان قال) و صار في الاسلام رجب مصعب الكريم و القرين العظيم  
 قلت و للعلماء و المحدثين طائفة كلام لا ياسب البقام ذكره، و من اراد الاطلاع عليه  
 فليراجع كتاب حقائق الأنوار و قال مسلم صنفت هذا المصنف الصحيح من ثلاثمائة الف  
 حديث مسموعة

قال عبدالقادر العوفي، في المحكي عن جواهر مصيصة ان الحافظ رشيد العطار جمع  
 كتاباً في بيان الأحاديث المقطوعة في صحيح مسلم و سماء باغفور الفوائد المجموعة في  
 بيان ما وقع في صحيح مسلم بين الأحاديث المقطوعة، و حكى ان مسلماً لما وضع كتابه  
 الصحيح غرّبه على ابن زرعة الرازي فانكر عليه و قال سيئته الصحيح جعلت سماً لأهل

١. نكته كنديه: مناقب المؤمنين ج ٢، ص ٢٢ روفاش، ج ٢، ص ١٥٥٩، طرائق الحقائق، ج ١، ص ٢٢٨

٢. ملطمة الحاج ج ٦، ص ١٥ جامع الاصول، ج ١، ص ١٨٨

البدع و غیرهم<sup>۱</sup>

و در سنة ۲۶۲<sup>۲</sup> یعقوب بن سث صمدار یا لشکری عظیم به جانب عراق آمد و بر  
 «دیر عاقون» که واقع است بر کنار دجله مابین «واسطه» و «بعداد» سرور محمود،  
 معتمد، مغرض پسر خود را در سفر گذاشت و خود با لشکری بسیار به جنگ یعقوب  
 بیرون رفت و با او محاربه کرد تا یعقوب صفار<sup>۱</sup> هریمت دار و لشکر معتمد عیبت  
 بسیاری به دست آورد و بعل شده که ده هزار رأس اسب و پستان به عیبت گرفتند  
 و یعقوب در صل مسگر بوده و به این جهت او را صفار می گفتند و کم کم در بهیه  
 حبش و جند بر آمد و حواری را می کشید تا آن که کار او بالا گرفت و بلاد خراسان و  
 «مسجستان» و سایر بلاد را تسخیر کرد و به تصرف خود در آورد

و چون دولتش قوی شد حواری بر حلیفه معتمد بالله [کد] آورد و به عراق آمد و  
 جنگ کرد تا شکست خورد، پس دیگر باره در بهیه لشکر و مسعداد بر آمد و خیال  
 خروج داشت که اجل او را مهلت نداد، و قوسخی او را عارض شد، اطباء او را  
 معالجه به حقه کردند، قبول نکرد لاجرم به همان مرض در نوردیم سؤال بسنه  
 ۲۶۵ وفات یافت

پس برادرش عمرو بن لیث به جای او نشست و از جانب حلیفه در اطراف  
 خراسان وادی بود، تا در سنة ۲۸۷ به جهت گرفتن «مأور» و «السهر» با والی امجا  
 اسماعیل بن حمد جنگ کرد، تا در پایان کار معنوب شد و او را اسیر کردند و برای  
 حلیفه معتمد فرستادند، و او در درد معنیه اسیر بود تا معنیه وفات یافت و  
 مکشی حلیفه شد و بعد از یک روز از خلافت مکشی گذشته عمرو بن لیث سیر  
 وفات یافت و عمرو در اول کار مکاری حمار بوده

گزیده از سبای اوست مسجد جامع عتیب شبروار مشهور به مسجد جمعه که در  
 سنة ۲۸۱ بنا کرده و به شهرت بسبت داده اند که آن مسجد هرگز از اولاء ختالی

۱- و بیعت، ج ۵، ص ۱۹۶

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲

میباشد، و اخبار و حوادث آن، آلی لیثه<sup>(۱)</sup> بسیار است

مسعودی گفته که یعقوب صمد مرد سیاسی دان بوده و چنان سیاست بشکر  
موده بود که مانند آن شصده نگشته و نمل کرده که وقتی فرمان داد که به جنگ  
پیروز شویم، حدود او دهه ستوران خود را از چتر گرفتند و سوار شدند و دیدند  
مردی را که است او علمی بر دهان داشت علف را از دهان آن حیوان پیروز کشید که  
میداد به قدر چویدن سبب علف را تأخیر کرده باشد و به است خود به ربان فارسی  
خطاب کرد که میرالمومنین دوات را برتر برند، و چون مادی یعقوب بد  
می داد به پوشیدن سلاح جنگ، صام بشکر دهه سلاح می پوشیدند

و حکایت شده که مردی را دیدند که در زیر سلاح رجب پوشیده، از سبب آن  
پرسیدند؟ گفت من مشغول غسل جنابت بودم که مادی امیر ندا کرد که سلاح  
پوشید، من به جهت آن که تأخیر در امر امیر نکرده باشم لباس پوشیدم و به همان  
پوشیدن سلاح اکتفا کردم<sup>(۲)</sup>

قین ائنه وُجد عنی قبر الصقار هـ

ملکت حرساناً و اکشاف فارس  
و ما کنت عن ملک العراق بآری  
سلام عنی الذیة و طیب سیمه  
کأن لم یکر یعقوب فیها بجالس

و در سنة ۲۶۴ موسی بن یحیی و اسماعیل بن یحیی مری و یونس بن عبد الاعلی  
و هات کردند،<sup>(۳)</sup> و موسی بن یحیی در آنراک و امره مهتدی و معتمد بوده است، و او  
همان است که اهل قم را او به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شکایت  
کردند، آن جناب امر فرمود ایشان را به خواندن پس دعای در قیوم خودشان

۱- در مجالس المزمین از تاریخ گزیده نقل کرده که صاحب تاریخ گفته صدوره همگی سیمه یودده و مدینه مدک  
پس از پنجاه و شش سال یوده و صد ایشان هفت مر یوده و ازله ایشان یعقوب است امولف  
[مجالس المزمین ج ۲ ص ۲۲۸، تاریخ گزیده ص ۲۲۶].

۲- مروج الذهب، ج ۲ ص ۲

۳- مروج الذهب، ج ۲ ص ۲۶

«الحمد لله شاکراً لتعماته - الخ» و آن دعای میسوطی است که آن حضرب در قنوت خود می خوانده و در مهج الدعوات<sup>۱</sup> و بحارالانوار مسطور است.

و در سنه ۲۶۵ هجری بر الحصبی وراثت کرد، و او در زمان مختصر و مستعین وراثت داشت و یکی دو سنه ۲۴۸ مستعین او را نسی کرد به جریره [عریضش] فرستاده به سبب جرمی که از او واقع شده بود.

و بن الحصبی مردی بطامش و فتاک بوده و فعل شده که وقتی سواره بود شخصی به نزد او نظم می کرد او با او رکاب حالی کرد و چنان بر لب آن بیچاره زد که هلاک شد و در ماه صفر سنه ۳۶۷ موفقی به جنگ صاحب «ریح» پیروز شد و دو بصره و او جنگ کرد تا او را نکشت، و مدتی ایام سلطه و شهر صاحب «ریح» چهارده سال و چهار ماه طول کشید و در بن مدینه فیل بسیاری از مردم را بکشت و به رب و طفل رحم نمی کرد و ایشان را به قتل می رسانید و خانه های بسیار حراب کرد و آنس زد، و مردم در حق معتویس او برد و بوعبد مکرر و معتد، مکرر گفته که جر عالم العیوب نداند عدد آن کسانی را که صاحب «ریح» از بلاد و مصر و عرب بکشت، چه در کثرت به مویه ای است که ممکن است در شمار آید، و فعل گفته که فانی کرد از مردم پانصد هزار نفس، و کلام هر دو مرقه مینوی بر ظن و حدس است.

فقیر گویند که من این مقدار که نوشتیم از تاریخ بدل کردم و لکن تصدیق نمی کنم، بلکه تصور هم نمی کنم این مقدار را.

و بالحمد لله فعل شده که در یک واقعه در بصره سیصد هزار نفس از مردم نکشت،<sup>۲</sup> و فتنه او بر مردم بصره سخت عظیم بود، و مردم بصره در ایام او به غیر از قبیلی که سالم ماندند، بعضی مفتول و بعضی عربو گشتا و بسیاری از ایشان محلی و پنهان شده بودند.

روزها پنهان بودند، شبها پیروز می آمدند، و سنگها و گریه ها را می گرفتند و از

۱ - مهج الدعوات، ص ۸۵.

۲ - شورش بردگان ص ۵۸. به نقل از مسعودی ج ۲، ص ۴۴۴ چاپ مصر.



گرسنگی می خوردند، تا آن که سنگ و گریه و موش را تمام کردند پس هرگاه که یک نفر از ایشان می مرد گوشت او را بر خود قسمت می کردند و می خوردند، و چنان بر مردم کار سخت شد که نقل کرده اند می را دیدند، سری بر دست گرفته و می گریه می پرسیدند، گفت مردم دور حوازم جمع شدند تا بپزد و گوشت او را بخورند، هنوز حوازم نپخته بود که او را پاره پاره کردند و گوشت او را قسمت نمودند و رگوشت و به من قسمت دادند چو سرش را، و در این صفت بر من ظلم نمودند

مؤلف گوید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اخبار حبیبیه خود مکرر اشاره فرموده به خروج صاحب ریج<sup>۱</sup> و قتل مردم بصره و گرسنگی ایشان و سایر گرفتاریهای ایشان<sup>(۱)</sup>

و در نهج البلاغه است که آن حضرت فرمود: «فَتَنْ تَقْطَعُ اللَّيْلُ الْمُظْلِمَ، لَا تَقْرَمُ لَهُ، فَاتَمَتْ، (إِلَى أَنْ قَالَ علیه السلام)، قَوْلُكَ يَا بَصْرَةُ مَنْ جِئْتِ مِنْ بَقَايَا، لَا رَهْجَ لَكَ وَلَا حَسَنَ، وَسَيُنِي أهلك بالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ وَالْجُوعِ الْأَخْضَرِ<sup>(۲)</sup>

و در سنه ۲۷۰ احمد بن طولون در مصر وفات کرد و مدفن و لایش همده سال طول کشید،<sup>(۳)</sup> و از جانب محتر و الهی مصر بود و حد بر شام و شام و استوری شد، و به جود معروف و هم به کثرت حوریری مشهور بوده، و کسانی که امر به کشتن ایشان نموده یا در زندان او مرده اند میجده هزار تن ذکر کرده اند

و (طولون) لفظی است ترکی و اسم پدر او است و فی کتاب القدر المسموک، قال خلف ابن طولون عشرة آلاف الف دينار و اربعة عشر الف مملوک، و كانت انارته نحو مئة و عشرين سنة، و كان خازماً عاقلاً، پس جامعة المعروف بین مصر و القاهرة عبد مشهد الشیخ تقيسة بنت الحسين بن زيد بن علی بن

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۲۸، منافع ابن جریر ج ۲ ص ۲۷۳، انوار الیقین ج ۲ ص ۲۴۵، بحار الانوار ج ۳۲.

ص ۲۵۰ و ج ۲ ص ۲۷۳، شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۰۶ و ۲۴۶، مجمع البیان ج ۲ ص ۲۰۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۲.

۳. مروج الذهب ج ۲ ص ۲۶۰.

الْحُسَيْن عليه السلام و هناك قبر أسيد بنت مراحم امرأة فرعون، و قبر رقية بنت علي بن أبي طالب عليه السلام و قبر أمنة بنت الباقر عليه السلام و قبر فاطمة بنت محمد بن اسماعيل بن جعفر الصادق عليه السلام

و در سنة ۲۷۱ بوران د حمر حسن بن مهمل راحة مأموون و هات کرد و حکایت عروسی مأموون او و محارحی که در عروسی و صرف کرده مشهور است و در سنة ۲۷۳ بن ماحه فروسی ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماحه صاحب کتاب سخن مشهور و هات کرد و بعضی کتاب او و یکی از صحاح ست شمرده اند و در سنة ۲۷۴ احمد بن محمد بن خالد بن عید الرحمن بن محمد بن علی برقی صاحب مؤلفات کثیره که از جمله محاسن است و هات کرد

و برقی مسلوب است به برقه رده قم و این شیخ جلیل از ثقات علماء و اصحاب امامیه است و لکن چون در صعد روایت می کرد و بر عرامل اعتماد داشت، فدیسی طعی در او نمودند و شیخ الفه ابو جعفر محمد بن محمد بن عیسو طعی که شیخ و رئیس و فقیه قم بود او را از قم بیرون کرد و یکی بعد از آن او را به قم برگردانید و او را در حواسب و چون برقی و هات کرد احمد بن محمد بن عیسی با سر و پای برهنه بشیعی جناره او نمود و جد برقی محمد بن علی بن یوسف بن عمرو ثقفی و الی عراق بعد از قتل پدرش علی بن الحسین عليه السلام بکشت، لاجرم خالد بن پدرش عید الرحمن بن عراق عرب فرار کردند و به جانب و برقه رده قم آمدند و ساکن شدند <sup>(۱)</sup>

و در سنة ۲۷۵ سیمان بن اشعث <sup>(۲)</sup> ابودود صحبانی صاحب سخن در بصره و هات کرد

قال ابن خلکان، و کان یقول ابوداود کتب عن رسول الله صلی الله علیه و آله حسن ماء ألف حدیث، اثنین منها ما حسنته هذا الکتاب (یعنی السن) جمعت فيه أربعة آلاف و ثمان ماء حدیث، ذکرْتُ الصَّحیح و ما يشهد و یقارید، و یکنی الإنسان ندینه، و من ذلک أربعة

۱- تنقیح الحقائق، ج ۱، ص ۸۲، ۸۳

۲- برقی صید اطلاع، ک: وعیان الاعیان، ج ۲، ص ۲۶ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۵۵، تذکره الاعطاء، ص ۵۹۶

أحاديث أحده قوله عليه السلام «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»

و الثاني قوله عليه السلام «مَنْ حَسُنَ إِسْلَامُ الْمَرْءِ تَزَكَّاهُ مَا لَا يُحِبُّهُ»

و الثالث قوله عليه السلام «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَرْضَى لِأَخِيهِ مَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ»

و الرابع، قوله عليه السلام «الْحَلَالُ بَيْنَ، وَ الْحَرَامُ بَيْنَ، وَ بَيْنَ ذَلِكَ أُمُورٌ مُتَشَبِهَاتٌ»

(الحدیث یکماله) (۱)

و در سنه ۲۷۶ عبدالله بن مسلم بن قتیبه محوی دعوی به مرگ صحابه وفات کرد و این قتیبه از معریب و صاحب تألیفات است و مدتی در دیلم بود که از بلاد جیل و نزدیک دکرمانشاهان آمده قضاوت داشته

و در سنه ۲۷۸ مومن بالله ابوالاحمد طلحه بن المتوکل برادر معتمد و ولی عهد و وفات کرد و مومن همای است که وزیر بن یگار کتاب موقوفیات (۲) را به اسم او نوشته

و كان يخطب له يلقين اللهم اصنع الأمير الناصر ندين الله يا احمد طلحة الموفق بالله و ولي عهد المسلمين و اخا امير المؤمنين و لقب بالناصر حين فرغ من امر محمد بن علي صاحب الرنج

و در سنه ۲۷۹ محمد بن عیسی ترمذی نلمید بخاری و مشهور به حفظ حدیث وفات یافت (۳)

و در ایام معتمد جماعتی از آل بو طالب خروج کردند و کشته گشتند، از جمله احمد بن محمد بن عبدالله بن ابوالهیم بن اسماعیل طباطبائی است که مادرش از احماد عثمان بن حنیف عامل حضرت مبرالمؤمنین علیه السلام در بصره بوده، احمد بن طولوب او را بکشت و سرش را بری معتمد حمل دادند و دیگر احمد بن محمد بن جعفر بن الحسن بن حمز بن عیسی بن الحسین علیه السلام که

۱- ویند الامان ج ۲ ص ۲۲

۲- این کتاب الأحبار الموقیات نام دارد که با تحقیق دکتر سامی مکی الهادی به چاپ رسیده است

۳- مؤلف الجامع الصحيح مرقه به سنن ترمذی

محمد بن میکال او را با پدرش به نیشابور حمل داد و هر دو وفات کردند و پدرش پیش از او وفات نمود

و دیگر عبدالله بن علی بن عیسی بن یحیی بن حسین بن رید است که در «طوایخ» منقول شد در وقعه‌ای که با بین احمد بن موسی و کما رویه بن احمد بوده و دیگر عیسی بن ابراهیم بن علی بن عبدالله بن الحسین بن علی بن الحسین علیه السلام است که در سوره‌های ربی حانه جعفر بن محمد منقول گشت و فانش معلوم نگشت

و دیگر محمد بن احمد علوی است که عبدالعزیز بن خلف و ر در فریه «یه» که از قراء هم است - منقول نمود

و دیگر حمزه بن الحسین الجعفری است به صلاب ترکی و ر بکت و فله نمود و دیگر حمزه بن عیسی بن محمد بن قاسم بن حسن بن رید بن الحسن علیه السلام که در واقعه صمد و حسن بن رید در طبرستان اور نگشتند

و هم در این واقعه محمد و ابراهیم فرزندان حسن بن علی بن عبدالله بن الحسین بن علی بن الحسین علیه السلام و حسن بن محمد بن رید بن عیسی بن رید بن الحسن علیه السلام و اسماعیل بن عبدالله جعفری منقول گشتند و محمد بن حسین بن محمد بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن رید در سوره‌های در رندان وفات یافت و هم موسی بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن در پام معتد وفات کرد و در پام معر از مصر آمده بود

و هم سعید حاجب، علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن رید بن علی بن الحسین علیه السلام با دو پسرانش احمد و عیسی گرفت و در محبس افکند، علی بن محمد بن احمد در رندان وفات کردند و علی بن علی رها شد

و دیگر حسین بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن الحسن بن رید بن الحسن علیه السلام در صمد گرفت و حسن کرد گاهی که بر نیشابور علیه کرد پس و رای به طبرستان حمل داد و در بین راه بمرد



و دیگر محمد بن عبد الله بن رید بن عبد الله بن حسن بن رید بن حسن علیه السلام است که در حبس یعقوب صفار در بیش‌بود وقت پادشاهی و صفار او را از طبرستان معین نموده بود.

و در ایام معتمد وقایع بسیار و حوادث و فتن بی‌شمار رخ داد، و معتمد در ایام خود عدت و ملامتی را اختیار نموده بود و کم‌کم برادرش بواحمد موفی مدّیر امور سلطنت او گشت تا به حدی که تمام امور را جمع به او بود و معتمد را هیچ تصرف و امری نبود و از خلافت جبر اسمی داشت، و چون موفی وفات یافت پسرش احمد معتمد به جای او مستقر گشت و بر هم خود معتمد علیه نموده و او را مهور کرد مانند پدرش و معتمد او حال خود در مقهوریت و مقلوبیت خویش خیر داده دو این دو بیت

الیس من العجائب انّ مثلی      یری عاقل متعاً عبیه

و توّقد بسمه الدنیا جمیعاً      و لما من ذاك شیء فی یدیه<sup>۱۱</sup>

و پیوسته کار معتمد بدین موان می‌گذشت، تا در هیجدهم رجب سنه ۲۷۹ وفات کرد، و گفته شده که هر د شراب او کردند و بام سلطنتش بیست و سه سال طول کشید.<sup>۱۲</sup>

و در همان سال محمد بن عیسی بن سوره لرمذی صاحب جمیع وفات کرد

\*\*\*

۱- تمذیبات النعمان ج ۲ ص ۱۷۲

۲- مروج الذهب، ج ۲ ص ۹۸

### ذکر ایام خلالت معتضد شاه احمد بن طلحه<sup>(۱)</sup>

احمد بن طلحه بن منوکل ملقب به معتضد در روز وفات عموی خود معتضد بر تخت سلطنت مستقر گشت، و آن در ۱۸ رجب سنه ۲۷۹ بوده، و در ایام او فتنه ها تسکین یافت و جنگها بر طرف شد و حساس و برحها ارزان گشت و شرق و غرب بر او منسوخ گشت و اموال بسیار در خزانه او جمع شد<sup>(۲)</sup>

و معتضد مردی بخیل و شجاع و کم رحم و خوب زیر و ستاد بود، و در مثله کردن و به انواع شدید عذاب و عقوبت کردن رغبتی عظیم داشت، و برای تعدیت مردم مقامیری ساخته بود

و نقل شده که چون بر مردی از عیال خود غضب می کرد امر می نمود که حصیره در زمین کند و نصف بالای او را در آن حصیره کند، پس از آن خاکه بپزند و بمالند تا جانش از دیوش بیرون شود

و هم از جعبه نعل پیاو آن بود که بر کسی که غضب می کرد امر می کرد سوراخهای بدن او را با پیله محکم مسدود می کردند آن گاه دم بر معده اش می گذاشتند و می دمیدند تا آنکه بدشو باد می کرد و بزرگی می شد پس از آن سوراخ دیو او را با پیله محکم می کردند و آن دورگی که بالایی ابروهای او بود فصد می کردند آن بیچاره مثل شتر بزرگ می شد و به ندریج جانش از بالایی ابروهایش بیرون می آمد<sup>(۳)</sup> و پیشتر رعب و مبل معتضد در دنیا و جمع کردن و بسا بود و نقل شده که

۱- برای مرید اطلاع در که اخبار الدوله ج ۲ ص ۱۳۰ مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۱

۲ و ۳- مروج الذهب ج ۴ ص ۲۲۲-۲۲۳

قصری بنا کرد معروف به ثریا و چهار صد هزار دینار مصروف آن نمود و طول آن  
فصل سه فرسخ بوده

و علام خاص معتضد پدر بود که در ایام مکتبی بالله کشنه شد، وزیر او عبیدالله  
بن سیمان بود، و پس موت و قاسم بن عبیدالله وزیر او گشت  
و در بام خلافت و سنة ۲۸۲ محمد بن القاسم معروف به ابوالعبید<sup>(۱)</sup> در بصره  
وفات کرد، و این بعد از آن بود که از بغداد در ورعی بنسبه بود به هشتاد نفر دیگر  
که به بصره آمدند آن روزی عرق شد و تمام هشتاد نفر هلاک شدند جر ابراعبناء که  
خود را به محنة<sup>(۲)</sup> وری چسبیده بود و بجای یاقب ب آن که چشمانش نابینا بود و  
چون داخل بصره شد وفات یافت<sup>(۳)</sup>

و ابوالعبید، مردی خوش مشرب و ظریف و محفوظ و ادیب و فصیح انسان و  
عذب البیان بوده، و بواسطه حکایات و مکالمات او در مجلس مشوکل و سدرین  
معروف است<sup>(۴)</sup>

و حکایت شده که وری حواس بر صاعد بن مخد و وزیر دحل شود، حاجب  
گفت فعلاً وزیر مشغول است مصداق تأمل کن چون مدتی طول کشید ابوالعبید  
او حاجب پرسید که وزیر به چه جیر مشغول است؟ گفت به شمار کردن، گفت  
راست گفتمی «بکلّ جدید لذّة و کان صاعد قبل ذلك حمراناً»<sup>(۵)</sup>

و حُکمی ایضاً، انه دخل يوماً على المتوكل و كان في القصر المعروف بالجعفری فقال  
المتوكل: ما تقول في دارنا هذه؟

فقال انّ الناس يتوّلون الدّور في الدّني و أنت بیت الدّين في دارك فاستحسن كلاً<sup>(۶)</sup>

۱- برای مرجه اطلاع رک ابوالعبید الادب البصری الطریقه

۲- معجم الادباء ج ۸ ص ۶۶

۳- عامه برخی از اقوال کتاب «دانشور» و عندی «الاصح» ۳۶ به بعد اشاره کرده ایم

۴- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۳۶ معجم الادباء ج ۸ ص ۲۹۶ دانشوران و دانش ج ۳ ص ۱۳۶

۵- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۳۶ دانشوران و دانش ج ۳ ص ۱۳۶ به نقل از وریف الاعداد ج ۲ ص ۲۴۵ و مرآة

الاستیصار ص ۸۲

قُلْتُ و قد احدثه من قال في مدح الذكر التي بناها الفصاحب بن عتيق باصمها بن  
الذكر في ذكرك لم ذكرك في الذكر

و قد اكثر الشعراء في مدح هذه الذكر كما نقل اشعارهم عبدالملك القفال في يمينه  
الدهر في شعراء اهل العصر

و در سنة ۲۸۳ ابراهيم بن محمد قمی وفات کرد، و ابن شیخ جلیل از احمد  
سعید بن مسعود عم مختار بن ابی عبیده بن مسعود سب که امیرالمؤمنین علیه السلام او را  
و الی مداین کرده بود و در زمان حصر امام حسن علیه السلام بیرون والی بود، و حصرت امام  
حسن علیه السلام بعد از آن که جراح بن ساد در مظلم سیاحت مدائن، آن جناب را زخم برد  
بر او وارد شد و او جراح آورد و به معالجه رحیم آر جناب مشغول شد

و بالجمله، ابراهیم اولاً ریذی مذهب بوده، پس از آن به مذهب امامیه منتقل  
شد، و اصلش کوفی بود لکن به اصفهان انتقال نمود، و همیشه آن بود که چون  
کتاب معروفی تألیف کرد که مشتمل بود از کتاب بر مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و مثالب  
اعضاء ایشان، کوفیین تألیف آن کتاب را عظیم شمردند چه وضعیتش بر خلاف عقیده  
بوده و بوی گفتند که مصدحت آن است که این کتاب را اهل مکی و بیرون نیازی  
« فقال ای البلاد اهد من التبعة؟ » پرسید که کدام بلد است که شیعه او کمتر و او  
شیعه دورتر است؟ گفتند اصفهان

پس ابراهیم قسم یاد کرد که آن کتاب را نقل نکند و رویب نماید مگر در  
اصفهان، پس از کوفه منتقل شد به شهر اصفهان و آن کتاب را که بر خلاف عقیده بود  
در اصفهان روایت کرد، پس حماد بن عیسی از قمیین مانند احمد بن محمد بن حنبل و عیو  
او به اصفهان رفتند و از او حواشی نمودند که به قم منتقل شود، قبول نفرمود و در  
اصفهان اقامت فرمود، و این شیخ را تألیفات بسیاری است

مؤلف گوید که از ایضا معلوم شد که اهل اصفهان در آن اعصار غیر امامی  
بودند بلکه از جای دیگر معلوم شده که در طریق نصب و عباد بودند، پس احادیثی  
که در مذهب اهل اصفهان وارد شده معمول بر زمانهای سابق





است<sup>(۱)</sup> مانند حدیث نبوی ﷺ «ما احسن - او ما افلح - اصفهانی اهدا»

و هم حدیث مرفوضی ﷺ منقول از حواش داوودی و عبره که در عبدالله بن مسعود روایت کرده اند که گفت در مسجد حضرت رسول ﷺ مرد امیرالمؤمنین ﷺ بشمنه بودم که دیدم مردی ندا کرد که کیست مر دلائل کند بر عالمی که از او احد علم کنم؟ من او را ندیدم که ای مرد، مگر شنیدی که رسول خدا ﷺ فرموده «أنا مدينة العلم و علی بابها»؟ گفت چرا، گفتیم پس در پی چه می گردی؟ این امیرالمؤمنین ﷺ باب مدینه علم است از واحد علم کی

آن مرد آمد نزد آن حضرت نشست، حضرت فرمود که اهل کج می باشی؟ گفت اهل اصفهان، فرمود پیوسته که املاء کرد علی بن ابی طالب آن که در اهل اصفهان پنج حصت می باشد سخاوت و سخاوت و امانت (وفا ح) و عبرت و حب اهل بیت

آن مرد گفت باز هم بفرمایید، حضرت به یان اصفهانی ولایتی قدیم فرمود آریوت این ومن، یعنی امروز همین پس است<sup>(۲)</sup>

و هکذا امثال اینها تمام مخصوص هملا رمانها بوده، و إلا در ارسنه متأخره<sup>(۳)</sup>

۶. پناهی نقل شده که چون عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد و سب حضرت امیرالمؤمنین ﷺ را از میان مرتبه برداشت و امر کرد که پیوسته برای والدین هر ولایتی که مردم را منع کند از سب آن حضرت، اهل اصفهان مال بسیاری به ولایت عمر دادند که هفت هفت به یان که این یان یان در سب آن حضرت تمام شود آن وقت دیگر سب نکنند والله العالم (مؤلف ﷺ)

۷. الخرائج و التجارح

۸. بدان که سید شهید قاضی بوعلی ﷺ در مجالس گفته که در تاریخ این کثیر ششمی دستور است که در سال سیصد و چهل و پنج فتوی عظیم واقع شد میان اهل اصفهان و اهل قم که به آنجا نه رسم تجارت رفته بودند به سبب آن که اهل قم در آنجا سب صحابه صحابه بودند تا آن که اهل اصفهان جمعی کثیر از ایشان را کشتند و اموال تجارت را غارت کردند و چون این خبر به رکن گلوله پیوست سید به واسطه نسبی که داشت در لطف شد و اهل اصفهان را مواظف و مصلحه به مال بسیار نمود

حضور در زمانهای سلاطین صفویه تا زمان ما بحمدالله مدته اصفهان فيه الاسلام، و معتضد رجال اهل ایمان، و همیشه مرکز علم و عجمه بوده و قبور شریعه بسیاری در اعیانهم عجمه که حصر نتوان نمود در آن بلده است

و مسجدی است در آنجا معروف به «لسان الارض» در طرف شرقی مرکز تحت فولاد بردن که به غیر فاضل هندی رحمه الله اهل آنجا می گویند که این موضع زمین ب حصر امام حسن مجتبی علیه السلام تکلم کرده در مانو که آن حصر در پام حلافت عمر بن الحصاص، لشکر اسلام به جهت فتوحات به این مکان تشریف ورده،<sup>(۱)</sup> و در این جهت او را «لسان الارض» می گویند، و حصر در آنجا بهار خوانده و در بلده ب مسجد صورت قبری سب مشهور به قبر شعبه<sup>(۲)</sup> پیغمبر صلی الله علیه و آله که مبعوث بوده بر طایفه یهود که در آن بلد ساکن بوده اند

و در خصائص اصفهان شمرده اند آن که کم مبتلا می شود، اهل آنجا به و به سدید و طاعوب، بلکه گفته شده در زمانی که آن شهر عا شده طاعون در آنجا پیاده و و در خصائص او حکایت مبار جعیان دوست که در هریه «کار بلال» است که

۱- شیخ عبدالحمید زادی در کتاب تنقیح آورده که اصفهانی از صبی پرسید که از کدام شهری گفت: من از شهر دکنی کتاب

مرد اصفهانی از او ملأه گفت: معنی مفهوم حسب قبی گفت: معنی این است که چون یگرم از قم، گویی آن، و در پنجاه مفهوم می نمود که معنی باشد الا تعینی، و اصفهانی بی روی الا تعینی، و الحمد لله و الله که در ایام دولت سلاطین صفویه مجموعه آثاره بر داشتیم، خود ایمان و هدایت به مرتبه بر در و دیوار آن ولایت نالته که مدغم در اصفهان گم است و با دارالعلومین کاتبان در برابر گویی و انشتم مولف رحمه الله مجالی للمرینه ج ۱ ص ۸۶، ۸۵ در خصوص مسافرت حضرت مجتبی علیه السلام به اصفهان مرحوم نصاری در تاریخ اصفهان در ص ۳۱۶ قسمت بالایی صفحه ستون اول می نویسد

از چه گویند در سیرت آوردن حضرت مجتبی علیه السلام به اصفهان و این زمین معنی گفته مدرکی یافتام، فقط در کامل این اثر به سال ۳۶۱ تشریف آوردن حضرت مجتبی بلکه حضرت سیدالشهدا علیه السلام را که این هم بسیار مورد توثیق و تأمل است با عتبات بن عباس و عبدالله بن زبیر به خلافت عثمان در سگری که برای فتح جرجان و اسرا باد می رفتند مرشد حال از اصفهان گذشته باشند با از طرف اردستان و کهنک رفته اند از جهاند به هم با قریب حد دلالت

بر دیک است به اصل بلد و حکایت حرکت کردن آن دو مناز را اصل طاق و پایه به حرکت دادن انسان او را معروف است و جماعتی او لقب داده اند که در جمله صاحب روایات الجنات است و در کتاب خود نوشته و سر آن تا به حال معلوم نگشته و هم در حصائص اصفهان گفته اند که جناب سلمان فارسی رضی الله عنه (و چنانچه) اصفهان است،<sup>۱</sup> و دیگر بمردن ملک و سلطانی است در آنچه نظیر آن چه در بعداد گفته شده الی غیر ذلک

و گفته شده که صیغها از بناهای اسکندر ذوالفرس است و در وجه تسمیه آن محتلف کلام گفته اند و ذکرش در اینجا مناسب نیست و الله اعلم<sup>۲</sup>

و هم در سنه ۲۸۳ علی بن عقی بن رزین حرعی برادر عقیل شاعر معروف وفات کرد و سپس عمرش به صد و پانزده سال رسیده بود

و در همان سال معتصم ورود به «تکرب» نمود و حسن بن حمدان را به جنگ هارون شاری فرستاد، و ماهین حسن و هارون جنگ سختی شد تا آنکه هارون را برادرش اسیر کردند و به نزد معتصم آوردند، معتصم به سمت بعداد مراجعت کرد کوچه های بعداد را بری او زیست دادند و از بری او همه ها با کردند

معتصم، حسن بن حمدان را خدمت خوبی به طوق طلائی به او پوشانید، و هم چنین رؤساء اصحاب او را خدمت پوشانید و به جلالت عظیم ایشان را وارد شهر کرد، و هارون شاری را سو و بر قیل کرده بودند و در پشت سر او برادرش «برشتی» سوار کرده بودند، و به هیئت حریت به معتصم وارد بعداد شدند

مردم بعداد برای تماشا جمع شده بودند و بر روی جسر دجله جماعت بسیاری بودند که با نگاه کرسی جسر بشکست و مردم در آب فرو ریختند و در آن روز هزار کسانی

۱- نگاه کنید به تاریخ الاسلام دهی ج ۲ ص ۵۵۸ میرزا ابن هشام ج ۳ ص ۲۲۸-۲۲۶ حیات الانبیاء ج ۱ ص ۱۹۰-۱۹۵ تاریخ اصحاب ابوبکر ج ۱ ص ۴۹ و ۵۰ و بحار الانوار ج ۲۲ ص ۲۴۵ حیات القلوب ج ۲ ص ۱۶۲۱

که معلوم گشت مرید به هر راس غرق شدند، صدای صبحه و شیخ، از مردم بعد از بلند شد و عواصین و ملائحین شروع کردند به بیرون آوردن جنایه‌های غرق در این بین طفلی را از آب بیرون بردند، بالیاسپه‌ای فاجر و جامه‌های قیمتی و با او بود جوهر و طلاهای بسیاری. چون این کودک را بیرون آوردند پیر مردی در بین مردمان نماشایی بود، چو نگاهش به آن کودک افتاد سا کرد سسلی به صورت خود و در و صیحه کشید، و چندان نظم بر صورت خود زد که دماغش حو آمد و حو بر زمین زد و چنان اظهار کرد که این طفل من بوده که غرق شده و می‌گفت ای نور دید، چگونه ماهیان نور بخوردند و از این نحو کلمات نگفت، و پیامد و جواره آن کودک را برداشت و بر حماری گذاشت و بیرون شد، و مانی نگذشت که مردی از بجاء و مسوئین پیدا شد و تحقیق آن طفل نمود و یان کرد که پدر طفل مسم و مقصود من حنی و است او نیست، بلکه مرادم همان است که او را کفر و دهن نمایم.

مردم حکایت آن پیر مرد، نقل کردند، خیلی تعجب نمود و با آن جماعت که با او بودند از اجار مبهوت و حیران ماندند و در صدد پیدا کردن آن مرد پیر بر آمدند هر چه گشتند او را نیافتند، حباران سر جسر گفتند که این پیر مرد شخصی عیار و محال است، ما او را می‌شناسیم دیگر او را نخواهید یافت و از او مایوس بایند شوهد بعد شروع کردند به نقل برخی از حیل‌های او.

از حمیه آن که گفتند که این شیخ یک وقتی جامه‌های کهنه در بر پوشیده و صبحگاهی سیوی حاضی بردوش گرفت و کدنگی یا ریشلی برداشت و راه در خانه مردی از بزرگان و حدود شهر که مرجع ریاست بلد بوده و شروع کرد به حراب کردن دکا حین که در در خانه آن عادل واقع بوده.

آن شخص بزرگ چون صدای کلنگ بشنید بیرون آمد، مردی را دید مشغول است به حرابی و آجرها را بیرون می‌آورد گوشه‌ای می‌چید و به کار خود در کمال اطمینان مشغول است، او را گفت که ای شیخ، این چه کار است که می‌کنی؟



جواب داد و هر چه با او تکلم کرد اعصابه شأن او نکرد و مشغول به خبری بود،  
همایه‌ها جمع شدند و هر چه ر سبب خبری می‌پرسیدند جواب می‌داد  
حر لامر دست او را بگیرفتند، آن پیر مرد گفت ای مردم، از من چه  
می‌خواهید؟ حیا نمی‌کنید که به من پیر مرد شوخی می‌کنید، گفتند شوخی کدام  
است وای بر تو، که تو رفتی که این جاها را خراب کنی؟

گفت صاحب خانه گفته، گفتد صاحب خانه این شخص عادل است، چه  
وقت به تو گفته؟ گفت صاحب خانه کسی دیگر است، والله او بیست

مردم چون چنین دیدند گفتند این مرد پادشاه است یا آن که یکی مهر از کسانی  
که حسد به ریاست این عادل برده‌اند او را فریب داده‌اند و به این کار و را و  
دانشه‌اند پس بر و رفت کردند، پیر مرد چون دید نمی‌گذارند به کار خرابی بردارد  
رفت مرد آن سب و بنا کرد دست در آن گردانیدن و اظهار کرد که رختهای من در این  
سب و بده چه شد و بنا کرد صبیحه ردن و گریستن، آن شخص عادل یقین کرد که  
عباری رخت و را در دیده است، او و پرسیدند رختهای تو چه بوده؟ شریع کرد به  
شرح دادن چند جامه قیمتی تو که ناز حریفه بودم

پس به حال او رفت کردند، آن شخص عادل را لباس پوشانید و درهم بسیار  
به او عطا کرد و هم پگان نیز پول بسیاری به او دادند، آن پیر مرد با آن مالهای  
بسیار به منزل خود خود کرد

و هم این پیر مرد بوده که بختیشوع طیب را از خانه‌اش در دید و برای متوکل

برد

پدر طفل چون این بشنید از طفل خود مایوس گردید  
مؤلفه گوید که از قبیل این حیلها در هر زمانی بسیار بوده، این جور در کتاب  
ادکیاء مقداری از حکایات محتالین نقل کرده، و حریری هم در مقامات برخی به  
اسم ابوریح سروجی از حارث بن هشام به نقل در آورده  
و در ص ۲۸۲ شخصی به صورتی محتال در خانه معتضد ظاهر می‌شد

گاهی به صورت بیاض رهبانان، و گاهی به صورت حیوان خوشرویی، و گاهی به صورت پیر مرد محتاس سعدی ب بیاض تجار، و گاهی ب شمشیر برهنه ظاهر می شد و حدم و حشم را شمشیر می زد و از بالای بام پست می گشت

و این نصیه در میان مردم منتشر شد مردمان در باب او به اختلاف سخن پانندید، بعضی گفتند شیطان مریدی است که می خواهد معتضد را ادب کند، و بعضی دیگر گفتند که یکی از مؤمنین جن است که به جهت ردح معتضد از مسکرات و خودپرری ظاهر شده و بعضی گفتند که بعضی از خدمت اوست که به جهت مقصدی این حربه ها می بزند و از بعضی عفاقیو خاصه در دهان می گذارد و شعبده می کند

و بالعجبه، معتضد سخت مضطرب شد و وحشت نمود و اهل شعبده را حاضر کرد و در امر آن حیران بماند و جماعتی از حدم و جواری خود ر عرق کرد و حله های را به عمل رسانید و برخی را در محبس افکند (۱)

و بعد در سنة ۲۸۳ بوالمرح صفهائی مژولد شد، و بختی شاعر طائی که نامش وفید بن حیدر است دره مسیح، وفات کرد، و مسیح (بتوسط الموحدة بین النون و الجیم) بلفه بین الحسب و الثراث، بناه کسری لما غلب علی القام و کانت مسیح أقطاعاً لعبد المذک بن صالح العتاسی و کان عقیماً به (۲)

و در سنة ۲۸۵ بیست و هفتم دی حجه، یوامحقاق بر هدم بن (اسحاق حریری) محمدت فیه محدث در بغداد وفات یافت، و او شیخ بعدادیین عصر خود بوده و به طراعت طبع و سبک و رعد وجود و حدیث و فقه معروف بوده

در فضی گفته کن اماماً یقاس باحمد بن حنبل می رهند و علمه و ورعه

از برای اوست مصنفاتی مانند غریب الحدیث و مناسک و مسند علی علیه السلام و مسانید دیگر

و حریری مسلوب است به خویه، و آن محله کبیره بوده در برد قبر بشر حافی و

۱- مروج الذهب ج ۴ ص ۲۶۰-۲۶۱

۲- معجم البلدان ج ۵ ص ۲۰۵-۲۰۷

احمد بن حنبل، در ساهای حرب بن عبد الله سر کرده سپاه منصور بوده، در حاشه  
معون حرايي در آن راه يافته

و در اواخر همان سال ابوالعباس محمد بن يزيد معروف به ميرد،<sup>(۱)</sup> عانم معوي  
بحوي بصری وفات کرد و در مقابر «باب الکوفه» در بغداد به خاک رفت و عني  
کشکون شيخنا البهايي ان الميرد اذا اضاف انساناً حديثه بسجاء ابراهيم عليه السلام و اذا اضاف  
اخذ حديثه يرفد عيسى عليه السلام و قناعته

و الميرد نفيد الزماني، و کان يبه و بين ثعلب شافرة و وحشة

و در سنة ۲۸۶ ابوالعباس محمد بن يونس کوفي محدث وفات کرد<sup>(۲)</sup>

و در سنة ۲۸۷ داعي<sup>(۳)</sup> هوي در طرسنان ب شگري عظيم از دليل و غيره به  
شهر جرجان کوچ کرد و اسماعيل به احمد متعلک بر حراميان لشکر بسياري را  
مسلوبه به جنگ داعي فرستاد، و محمد بن هارون سر کرده لشکر کرد

پس دو لشکر با هم جنگ عظيم نمودند و لشکر داعي غيه کردند محمد بن  
هارون حبيتي کرده لشکر خود را همان داد و فرار کنند لشکر داعي صفوف خود را  
برو هم ريختند به جهت اخذ عيسيت و از عيب آنها شدند، مسلوبه از هزار و  
پرتابيدند و شمشير در ميان لشکر داعي کشيدند و بسياري از پشان را بکشيدند و  
صربي چنگ بر داعي رسيد که به همان جرجانها در دمبا در گذشت، و دو يمام  
جرجان مدفون گشت، و پسر داعي ريد بن محمد بن ريد را اسير کردند<sup>(۴)</sup>

۱ - الثابت في ۲۶۶: «تاريخ التميميين البصريين» ص ۹۶، «مجموع المؤلفين» ج ۲ ص ۶۲ «مروج الذهب» ج ۴  
ص ۲۴۴ «نزهة الأکابر» ص ۱۳۸، «سعد الاکابر» ج ۱ ص ۲۲.

۲ - «مروج الذهب» ج ۴ ص ۲۶۴

۳ - داعي عنوي هو محمد بن ريد بن محمد بن اسماعيل بن الحسن بن ريد بن علي بن ابي طالب عليه السلام است  
که بعد از مراد بن حسن بن ريد داعي القتي الى الحق به سلطنت طبرستان و اسرآباد سيد و امر تبليج را ظاهر  
نمود و اوست اول کسی که به سر قبر مواد حضرت امير عليه السلام سلطنت و همه ساله مبلغ سي و دو هزار دينار  
پنهانی به بغداد مي فرستاد و او به سادات اتفاق کنند مؤلف عليه السلام

۴ - «مروج الذهب» ج ۴ ص ۲۶۴

و ابوالمرج گفته که: «را به جرجان حمل دادند و تا این زمان در جرجان معین است و من شده که معتصم با آل ابو طالب مهربان بود، و سپیش آن بوده که در ایامی که پدرش او را در میان محبوس کرده بود، حضوت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - را در جواب دیده بود که با او فرموده بود که ای احمد امر سلطنت بر تو مستقر خواهد گشت، چوب به سلطنت رسیدی متعرض اولادهای من مشو، معتصم هم عرض کرده بود «السمع و الطاعة یا امیرالمؤمنین»

لهمذا در ایام خلافت خود متعرض اولادهای آن حضرات معی شد و سر ایشان انعام می کرد، و وقتی شنید که محمد بن رید داعی مالی بران طالبین فرستاده که پنهاناً بر ایشان قسمت شود، حامل مال را طلبید و امر کرد که آشکار مال را بر ایشان قسمت کن که کسی متعرض تو و ایشان نخواهد گشت

مؤلف گوید که حکایت جواب معتصم، مسعودی و حیر او نقل کرده اند، و در پیش امیرالمؤمنین علیه السلام که در اخبار غیبیه خود فرموده: «و سادس عشرهم اقصاهم ندمهم و اقصاهم للرجم»<sup>(۱)</sup> اشاره به این مطلب باشد

و در سنه ۲۸۶ ابو سعید هرمطی در بحریں خروج کرد و شوکت و سلط و قوت گرفت، و ما بین و و لشکر حلیفه معاقلات و کارزار بسیار واقع شد و چند مرتبه لشکر حلیفه را شکست داد و بهر و بهر حلی او را عارت نمود

و ابو سعید را قریضی می گفتند: «لأنه كان قصيراً، مجتمع الحلق اسير، كرية العطر مأخوذة من القرمطة و هو تقارب الشئ بعضه من بعض، يقال حط مكرمط و معني مكرمط».

و ابو سعید مدکور پدر یوطاهر رئیس قواطمه است که پیوسته در بلاد همدان می گردید، و در سنه ۳۱۷ حج رفتند و اموال حاج را عارت کردند و مردمان را در مسجد الحرام بکشتند و کشندگان را در چاه مردم ریختند و باب کعبه و حجر لاسود را کردند و جامه کعبه را برداشتند و بر خود تقسیم کردند و یکی از ایشان خواست



ناودان کعبه را بکنند از بام افتاد و هلاک شد.

پس خانه‌های مکه را غارت کردند و حجرالاسود را به «هجر» بردند، و امیر بغداد و عراق پنجاه هزار دینار داد که حجر را رد کنند و به مکه ببرد قبول نکردند، و مدتی بیست و دو سال نزد ایشان بمالد تا آن که عبیدالله مهدی<sup>(۱)</sup> که اورا از اتحاد اسماعیل پسر حضرت صادق علیه السلام شمرده‌اند و در ترقیه مملکت داشت، سری ابو طاهر کاظمی نوشت و او را برین کار باستوده لوبخ و ملامت نمود و او را برین کرد و گفت: تو مار رسو کردی و دوست ما را نسبت به اتحاد ددی، البته حجر را به مکان خود برگردان و اموال مردم را به ایشان رد کن.

پس فرامطه حجرالاسود را به جای خود برگردانیدند، و در ذریع نام معتصم نیز اشاره به بن معتصم نخواهد شد.

و در سنة ۲۸۷ معتصم لشکر بسیاری به جنگ فرامطه فرستاد، و سرکوده بشاب عباس بن عمرو عبوی بود و عدد لشکر به ده هزار بن به شمار آورده‌اند، چون مقابل فرامطه رسیدند، فرامطه جمیع ایشان را اسیر کردند و روز دیگر تمام را کشتند و سوراخ کردند مگر عباس را که رها کردند و تنها به سوی معتصم برگشت، و بن واقعه در شهر شعبان ما بین بصره و بحرین واقع شد.

و در سنة ۲۸۹ جماعتی از فرامطه را ناحیه کوفه بگریختند و به دار کشیدند، و از

۱- عبیدالله بن محمد ملقب به مهدی پادشاه اول کسی است که از آل اسماعیل در دیار عرب و مصر علیه شدند در خان دولت بنی عباس و مدت دوست و هشتاد و بیهار سال پادشاهی کردند و عدد ایشان چهارده است و ایشان اسماعیلیه و عیسییه می‌گفتند. و فاضل نورالله علیه السلام گفته که فرامطه برای اسماعیلیه طائفه دیگری و حیا سار و هو خواندهان یسان از کمال بدی و عداوت فرامطه را دنبال اسماعیلیه ساخته‌اند.

ظفر گوید که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اختیار هیچ خود آشوبه به سلامین اسماعیلیه کرده در آنجا که فرموده ام پشهر صاحب الکهرمان الی قوله علیه السلام من سارکة ذی البداء المسمی بالرداء و «هیروان» همانجاست که حیدرالله مهدی در حدود ای قلعه بنا کرده و آن را به هدیه موسوم ساخته و مراد از ذی البداء و مسجی به رداء اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام است.

و حسب حیدرالله را خواجه نصیرالدین بداین معنی نگاشته این محمد بن حیدرالله بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام مؤلف علیه السلام بر نگاه کنید به منتهی الامال چاپ هجرت ج ۱ ص ۲۱۶ و ملاسه کنید.

جمعه ایشان مردی بود معروف به ۱ بوالشوارس، که دست و پای او را بریده و در  
چتر بعد از او بر تیر به دار کشیدند، و چون خوب سست و ریه دار کشید به مردم آن  
عوم که در پای دار و جمع بودند گفت ای مردم، من بعد از چهل روز دیگر زنده  
خواهم شد و به دنیا رجوع خواهم کرد

چون چهل روز بگذشت مردم در پای دار او جمع شدند، دیدند هنوز جسد او  
در بالای دار است، بعضی گفتند روح گرفته و این جسد او است، و بعضی دیگر  
گفتند که سلطان کسی دیگر کشنه و جسدش را جای و نصب نموده، و ما بین  
یشان مبارزه شد، امر شد که ایشان را هم جدا کردند و منطبق نمودند

و هم در سنه ۷۸۹ چهار ساعه از شعب دوشنبه بیست و سیم ربیع الثانی  
گذشته، معتصد در قصر خسی در بغداد مسموماً وفات کرد،<sup>۱</sup> و مدت خلافتش به  
سال و نه ماه، و روز، طوب کشید، و مدت عمرش چهل و نه روزی چهل و شش یا  
چهل و هفت سال بوده

و معتصد استیخ ثانی می گفتند به جهت آن که تجدید کرد مملکت بی عباس  
را، پس از آن که کهنه شده بود، چه از زمان موکل پیوسته مملکت ایشان در ضعف  
بوده و به این سبب این روزی در مدح او گفته

هَسْبُنَا بَنِي الْعَبَّاسِ إِنَّ إِمَامَكُمْ  
إِمَامُ الْهُدَى وَالْبَأْسِ وَالْجُودِ أَحْمَدُ  
كَمَا بِأَبِي الْقَبَّاسِ إِنْشَاءُ مُلْكِكُمْ  
كَدَّ بِأَبِي الْعَبَّاسِ أَيْضاً يُجَدِّدُ<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱- درج الملک، ج ۲، ص ۲۷۴

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۹ و ذخیر النول، ج ۴، ص ۶۳۹

### ذکر ایام خلافت مکتبی بالله علی بن المعتض

دو روز و فای معتضد، در ریدش مکتبی بالله علی بن احمد در رفته بود، فاصم  
بن عبیدالله وزیر از سری او از مردم بیعت گرفت تا آن که یک ماه بگذشت و مکتبی  
به بغداد وارد شد و در قصر حسی نشست، و از زمان حبیبه اول که ابوبکر باشد تا  
زمان مکتبی حلیمه که نام او عی باشد بوده جر حبیبه الله لا اعظم حسیب  
میرالمؤمنین - صلوات الله علیه و علی ولاده - (۲۱)

چون مکتبی وارد بغداد شد امر کرد مظلومه‌هایی را که معتضد بری تعدی  
مردم با کرده بود خراب کرد و موضع آن را به صاحبانش زد کردید، ریر که  
معتضد آنها را عصب کرده بود، و امر کرد محبوسین را رها کرد، و اموال بسیار بر  
ایشان قسمت کرد، و قلوب رعیت به این جهت به او مائل شد و دعاگوی دولت او گشتند (۲۲)  
و لکن در آخر ایام خلافت خود حادثی به عکس شد، خواست که عصری کند  
به ناحیه «شمالیه» صیغ و مرارح آن ناحیه را از صاحبانش غصب کرد، و بیاد قصر  
در آنجا نمود. مردمان ریان به نهرین او گشودند و دولتش سبزی شد، همور قصر به  
پایان بر رسیده بود که داعی مرگ را لبیک گفت

و لقد اجاد السعدی الثیرازی

بسی بر نیاید که بسیاد خود بکشد آن که یسعاد یسعاد بد

۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: اخبار القون ج ۲ ص ۱۲۲ مروج الذهب ج ۲ ص ۳۷۵

۲- اخبار القون ج ۲ ص ۱۲۲ به نقل از صوری در تاریخ الخلفاء مروج الذهب ج ۴ ص ۲۷۶

۳- مروج الذهب ج ۴ ص ۲۷۶

حسرایسی کند سرود شمشیر در سه چندان که آه دل پیروز  
چراغی که پیوه رسی بر فروخت بسی دیده باشی که شهری بسوخت<sup>۱</sup>  
و او سلطان محمود غزنوی معقول است که می‌گفته من از تیره شیر مردار ابله‌دار  
نمی‌ترسم که از دوک پیره زبان

و بالجمعه، مکتفی مردی بحیل و مصلک بوده و مال بسیار بدوخته کم د  
و در یام خلافت او روز جمعه سشم شهر رمضان سنه ۲۸۹ در بین نماز مثل  
«بدر» افغان شد، و «بدر» از محضو صبن معتصم بالله بود و هیچ کس در نزد معتصم  
به مرتبه و مقام او نبود، و مردم مدح او را با مدح معتصم مخلوط می‌نمودند و  
حاجات خود را به قوسط او می‌خواستند، و چون «بدر» کشته شد سر او را برای  
مکتفی بردند و در نزد او نهادند، مکتفی از دیدن سر «بدر» بسی شاد شد و به  
سجده شب و شکر خدای به جا آورد و گفت: «لأن طعم حیات و لذت خلافت را چشیدم»<sup>۲</sup>  
و در همین سال فرمظی در شام خروج کرد  
و در سنه ۲۹۰ عید الله بن خلیف بن حسین وفات کرد

و هم در حدود سنه ۲۹۰ ابوالحسن علی بن عباس بعددای معروف به  
ابن رومی<sup>۳</sup> شاعر وفات کرد، و سبب وفات او همان رهبری بود که قاسم بن  
عبیدالله وزیر به و داد از ترس هجو او، و چون قاسم گرد به و هر، و محسن وزیر  
بر حاکمیت برود، وزیر گفت: کجا می‌روی؟ گفت: آنجا که مرا فرماندای؟ گفت:  
سلام مرا به پدرم برسان، گفت: من از او چه می‌روم که او را ببینم<sup>۴</sup>  
و حکمی: ان ابن الرومی کان شدید الظمیر، بحيث کان یحلق ابوابه و لا یخرج علی احد

۱- کلیات مطلق ص ۲

۲- خروج المذهب ج ۲ ص ۲۷۷

۳- برای مرید الملاح نگه کنید به وفیات الاعیان ج ۲ ص ۲۵۸، تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۲۲، معاهد التنصص ج ۱ ص ۸۰

۴- وفیات الاعیان ج ۲ ص ۳۶۹

حرفاً من التَّطَيُّرِ. فإراد بعض أصحابه أن يحضر الله في يوم أُسَى، فسَيَرُوا إليه غلاماً نظيف القلوب طيب الرائحة حسن الوجه فتوجّه إليه قلتماً طرق الباب عليه وخرج إليه عجيبة حائلة، ثم سأله عن اسمه فقال له: إقبال، فقال: إقبال مقلوبه لا يقا، ودخل وعلق الباب، وكان كثير الهجاء للأخفش الضمير، لأنه كان كثير العرج، فكان يباكره قبل كل حدٍ ويطرق الباب عليه، فيقول: من بالباب؟ فيقول الأخفش: حرب بن مقاتل، وما شبه ذلك.<sup>۱</sup>

و در سنة ۲۹۱ مکتبی به جانب «قه» حب و قرمطه ر نگرفت

و در همین سال ابوالعباس احمد بن یحیی معروف به ثعلب محوی (به ثناء مثلثه) وفات یافت، و سبب موت او آن شد که او مسجد جامع میروا می آمد و کتابی در دست داشت در بین راه مطالعه می کرد، (اسی آورد) صدمه زد او را در مدینه، او را به هربشی حشر کردند زور دیگری وفات کرد

قال العلامة الطَّبَّاطبائي في رجائه حمد بن زيد ابوالعباس المعروف بـ ثعلب (بأنه العنائه والعين المهلهلة) امام الكوفيين، بهدادي، حجة ثقة في صاعده، وهو صاحب الفصح. اخذ عنه غلامه ابو عمر الراهد والأخفش الضمير علي بن سليمان وغيرهما وكان معاصراً للميرز و بقي بعده، مات سنة احدى وتسعين ومائتين بهداد، وفيه و هي الميرز قيل

«ذهب الميرز و انتصت آيائه و تذهبن إثر الميرز ثعلب»

و فيه

«و سرودوا من ثعلب، غای<sup>(۲)</sup> ما شرب الميرز عن قريب يشرب»

«و أرى لكم أن تكتبوا أسماؤه إن كانت الأنفاس مما نكتبه»

ویر در سنة ۲۹۱ در شب چهارشنبه دهم رجب لآخر قاسم بن عبیدالله وزیر<sup>(۳)</sup>

مکتبی وفات یافت، و او مردی عظیم الهیة و ستادک و حوین بوده، و این رومی

۱- ووضات الجنات، ج ۵، ص ۶۱

۲- در وفيات الأعيان، ج ۴، ص ۳۱۶ و ترجمه الآباء، ص ۲۹۳ بهائى

۳- مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۸۹

شاعر و عبدالواحد بن موفق را او بکشت، و صعیق و کبیور و برسان بودند و راحت  
بودند<sup>(۱)</sup> و چوب و عاقب یاقب بعضی از خلی ادب<sup>(۲)</sup> در مرثیه او گفته

شرین غشیمة ماتت الوریث و شرب یا قوم غی ناکه<sup>(۳)</sup>

هلا قیسن الله تلك العظام ولا یار الله غی و دره

و در سنة ۲۹۲ این جسی که نامش عثمان است<sup>(۴)</sup> و صاحب قصائید کثیره در  
بحر و ادب اصم در تعداد وفات کرد.

و در همان سال این خفجی یا بود و شش هزار نفر بر مصر علیه کرد<sup>(۵)</sup>

و هم در آن سال خریق عظیمی واقع شد و قریب سیصد دکان یا پیشر سورائید

و در سنة ۲۹۳ بر این خفجی طغر یافتند و او را یگرفتند و به بغداد بردند

و در سنة ۲۹۵ در سبع شوال یا رور یکشنبه سیردهم دی هجده مکتبی و عاقب کرد

و سن او به سی و یک سال و سه ماه رسیده بود، و مدت خلافتش شش سال و

هفت ماه و بیست و دو رور طول کشید<sup>(۶)</sup>

\*\*\*

۱- وفیات الامیاء، ج ۶، ص ۲۶۱-۲۶۲

۲- دی عبدالله بن حسن بن سجاد است

۳- سروراً و شربه غی ناکه، نک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۱

۴- برای اطلاع پیش نگاه کنید به الفقه، ص ۹۴۱، معجم الامیاء، ج ۲، ص ۸۰، ۱۱۵، الاعلام، ج ۲، ص ۳۶۲

۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۳

۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۵

### ذکر ایام خلافت جعفر بن احمد المقتدر بالله<sup>(۱)</sup>

در روز وفات مکتبی برادرش جعفر مقتدر به جای وی نشست و در ایام و امر وزارت در اعلاب بود، هر چند شخصی وزیر می‌گشت و زمانی نمی‌گذشت که عرب می‌گشت از جمله علی بن موسی بن الفرات بود که در ایام او سه مرتبه وزیر گشت و عرب شد، و دیگر علی بن عیسی بود که دو دفعه وزیر شد و در ایام خلافت معتدر وقایع بسیار اتمام رحمت علماء و محدثین و عرب شدن ارکان بیت الحرام و کشته شدن طالبيين

و در سنة ۲۹۶ موسی خادم به امر معتدر، عبدالله بن معمر را بکشت به سبب آن که معتدر را از خلافت خلع کرده بود و مردم را به بیعت خود خوانده بود، و این معمر در ادبیات و شعر معروف بوده و صاحب تصنیفات است و بود میرد و ثعلب نعمت کرده بود و به هل بیت اظهار عزیمت در طریق نصب و عباد بوده و قصیده گفته در معاصرت آل عباس به آل بو طائب، و یاد کرده آن را به قصیده خود قاضی ابوالقاسم توحی که علی بن محمد جد علی بن محسن بن علی قاضی توحی نامی معروف است<sup>(۲)</sup> و در سنة ۲۹۷ بو القاسم بن محمد معروف به حمید عبادی صوفی، در کاظمیین وفات کرد، و او بر طریقه صفیاء ثوری بوده و مصاحب کرده بود به خال خود سزای سعلی و اصل حمید از بنهاده<sup>(۳)</sup> است و حکایت و کلمات و معروف

۱. برای مزید اطلاع نگاه کنید به: انبیا الفوت. ج ۲ ص ۳۶. مروج الذهب ج ۲ ص ۲۶۲

۲. روایات الجناب ج ۵، ص ۱۴، ۱۵

۳. طبقات سبکی ج ۲ ص ۲۲۵، ترجمه و ساله عشره ص ۵۱

اسباء و سرزی در شمارگردان معروضة كوحی و بشر حافی است و در سنة ٢٥١ در  
تعداد دهان كود و در معمار هریش به حاك رفس و جمید بیر در حبس هیم او مدفون  
است

و عن كتاب الخزائن لمولانا الشيخ التراقي قال: رأى الجنيدي في منام بعضهم بعد موته،  
قيل له: ما فعل الله بك؟ فقال: طارت تلك الأشرار، و طاحت تلك العبارات، و غابت  
تلك العلوم، و اندرس تلك الرسوم، و ما نكفنا إلا ركعات كذا تركها في السحر<sup>(١)</sup>  
و برواية أخرى و ما نعت إلا سيئات كذا تقولها بالعدوات  
و من كلامه الطريفة المروية عنه: علامه العاشق أربعة: مومه قنبل و نفسه عدبل، و  
خزنه طريل، و مساجاته الى ربّ جليل<sup>(٢)</sup>

و سُئل عن الخوف؟ فقال: إخراج الحرام من الجوف و ترك عصى و سوف  
و كان يقول من لم يحفظ القرآن و لم يكتب الحديث لا يقتدى به في هذا الأمر، فإن  
عسنا مقيداً بالكتاب و السنة<sup>(٣)</sup>

و سُئل يوماً عن الصوفي؟ فقال: هو من ليس التصوف على الصفا و عاش الناس على  
الوف، و جعل الدين خلف القفا، و سلك طريق المصطفى ﷺ<sup>(٤)</sup>  
و قريباً منه المرتضوي المنفون من شرح باب الحادي عشر بزياده و إلا فالكلب  
الكلبي خير من الف صوفي،  
ثم غم أنه قد كثرت كلمات المذيع في مهية التصوف بحيث قد قيل إن القولهم في  
ذلك تريد على الف قوب<sup>(٥)</sup>

منها ان يشبهنق الصوفية من التصوف<sup>(٦)</sup> و قيل سُئلوا صوفية نسبة الى اصحاب

١- روضة الجنات ج ٢ ص ٢٥٠ به نقل از حزان الغرائب ص ٩ چاپ قیام شم

٢- روضة الجنات، ج ٢ ص ٢٦٨

٣- همان

٤- همان

٥- لگاتر كيد يعنى به: قدامت الاتس بقدمه مصحح ص ٥، و هوارى المطرف سهروردی

٦- كشف المحجوب هجرى، ص ٣٦- ٣٥، مقدمه زين مطلق، ص ٢٢٧: مجمع البحرين، ص ٥



الصُّفَّةُ<sup>(۱)</sup> و هم الفقراء المهاجرين من اصحاب رسول الله ﷺ، و هم اربعماء رجل لم يكن لهم بالمدينة مساكن و لا عوائل، و نهذا سكنوا في الصُّفَّةِ اَلَّتِي كَانَتْ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ وَ نَزَلَتْ فِيهِمُ الْآيَاتُ

و قيل كان في الاصل صفراً نسبةً الى الصُّفَاءِ<sup>(۲)</sup> ثم جعل صوفياً بتقديم الواو، و قيل ان هذه التسمية الى الصوفية كالكوفي الى الكوفة و هي المرساة التي لا يربح فيها و قيل انهم مسويون الى بني صوفة و هم جماعة من العرب<sup>(۳)</sup> يتزهدون و يتفككون من الدنيا، و قيل انه مشتق من الصوف، ثلاثة احرف صا، و واو، و فاء و الصاد صير و صدق و صفا، و الواو ودة و ورة و وه، و الفاء فرد، و فقر، و فناء

و در سنة ۲۹۹ ابراهيم بن محمد بن محمد بن برهيم بن كيسان و معروف به بن كيسان<sup>(۴)</sup> بحوى و عات كرد

قيل ما رأى مجلس اكثر فائده و اجمع لأصناف العلوم و التعبد من مجلسه و له تصانيف كثيرة، منها كتاب غريب الحديث و كتاب معاني القرآن

و در سنة ۳۱۰ ابن الرضا محسن بن جعفر بن علي النهدي<sup>(۵)</sup> در عمال دمشق خروج كرد و او را بكشتند و سرش را به تعداد بريد و بر چشمر به دار كشيدند و در سنة ۳۲۰ حسن بن علي علوي معروف به اطروش در دينم و طبرستان خروج كرد و مسوده را بر آن جا بريد كرد و او را براي او عصبه اي است طويده كه مقدم رگنجيش معل است

و مير در سنة ۳۰۱ ابوسعيد حسيني فرمطلي، رئيس قرامطة را خادم او در حمام بكشت و پسرش ابو ظاهر سليمان بن ابوسعيد به جاي پدر، رئيس بر فرمطه شد و در همان سال محمّد بن يحيى بن امده حافظ مشهور، صاحب تاريخ اصفهان

مقدمه بن خلدون، ص ۴۶۷ وى ابن وجه ناصوب است در سبب ده صده صفي است

۲ نگاه كنيد به رياض السباعه ص ۲۶

۳ اسباب معاني صوفيه

۴ - اليقه، ص ۱۸۳ الاذخري، ج ۱، ص ۹۷ درآيه النعوين، ص ۱۴

وفات یافت (و وصده ۴ پر وزن بنده است)

و نیز در سنه ۳۰۱ و به قوس در ۲۷ شوال سنه ۳۰۱ یا در سنه ۲۹۹ شیخ اجل  
 اقدم ابوالقاسم سعد بن عبدالله بن ابی حمزه شعری همی وفات یافت، و این شیخ  
 جنبل خدمت حضرت ابی محمد العسکری علیه السلام شرفیاب شده و احمد بن اسحاق  
 قعی در آن حدیثی که شیخ صدوق علیه السلام در اکمال الدین نقل کرده، اگر چه بعضی از  
 اصحاب امامیه آن حدیث را ضعیف شمرده‌اند.<sup>(۱)</sup>

به هر حال سعد بن عبدالله از لغات عامیه و شیخ خاصه وقت خود بوده و  
 تصانیف بسیار دارد، از جمله کتاب بصائر الدرجات است که شیخ حسن بن  
 سیمان بن خالد حلی نایب شیخ شهید علیه السلام را مستحب کرده و در دست است، و  
 این بصائر غیر از بصائر الدرجاتی است که علامه مجلسی علیه السلام در بحار را و سهل  
 می‌داند و ویران را (پر) قرار داده، چه و از تألیفات شیخ افقه بیل محمد بن  
 الحسن الصفار متوفی سنه ۲۹۰ و مدفون به هم است و از مشایخ انشیاخ شیخ  
 صدوق است.

و در سنه ۳۰۳ احمد بن علی بن شعیب بسائی<sup>(۲)</sup> محدث معروف، صاحب  
 کتاب منی که از جمعه صحاح است است و وفات یافته، و بسائی مسلوب است به  
 «سما» (به فتح موح) که از بلاد حرسان است.

قال الفاضل المتبحر الحیر، الأمير عبدالله الأصبهانی فی ریاض العلماء و اعمام ان  
 الثسائی هدامت پیشک می‌سنه و قد یسب الی النشیخ قیل مثل عن معاویه و ما روی  
 فی فضائله؟ فقال أما یرضی معاویه ان یرج رأساً برأس حی یفصل؟<sup>(۳)</sup> و فی روایة  
 اخرى ما اعرف له فسیئة لا لا اشیع الله بظنک<sup>(۴)</sup>

۱. رجال نجاشی ص ۱۷۷ ع ۶۷

۲. تهذیب الکمال ج ۳ ص ۳۷۸ و مقدمه خصائص و روحان ج ۱ ص ۲۹ حمد بن شهید بن علی و در  
 وفات احمد بن علی بن سبیب

۳ و ۴. وفیات الاعیان ج ۱ ص ۷۷

و عن المالکی، فی اوّل کتاب الفصول المهمّة قال أنّه - ای التّسانی - لقّا اُنّی دمشق و صنّف به کتاب الخصائص<sup>(۱)</sup> فی مناقب علی علیه السلام، انکر علیه ذلك و قیل له لم لا صنّف فی فضائل الشّیخین؟

فقال دخلت عنی دمشق و المنحرف عن علی علیه السلام بها کثیر، فصنّفت کتاب الخصائص رجاء أنّ یتّقدیمهم الله تعالی به فدلّهموا فی خصیبه و اخرجوه من المسجد، ثمّ ما زالوا به حتّی اخرجوه من دمشق الی الرّیسة فمات بها (انتهی)

و عن الدّار قطنی نتا اثنی التّسانی بدمشق، قال حملونی الی مکّة، فحسن إلیها فتوفّی بها، و هو مدعوں بین الصّفا و الحرّة و کان وفاته فی شعبان سنة ۳۰۳<sup>(۲)</sup>

و بیر در همان سال وفات کرد محمد بن عبدالوهاب، یوعلی جبائی، رئیس معتزلة بصره و بغداد، و مباحظرات ابوالحسن اشعری ب و مشهور است و مصمم گنجایش ذکر ندارد

و در سنة ۳۰۴، ۲۳ شعبان، سید ابومحمّد اطروش حسن بن علی بن الحسن بن عمر الانشرف بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در ۷۰ سالگی وفات یافت، و این سید جلیل معروف به ناصر کبیر است و جد امّی سید مرتضی و رعی اساء و ریدیه را به او اعتماد تصدی است و از تفسیر کبیر او بسیار نقل می کنند «قال ابن ابی الحدید هو شیخ الطائیف و عالمهم و راهبهم و أدیبهم و شاعرهم، ملک بلاد الدّیلم و الجبل و لقب بالناصر بلحق و جرت له حروب عظیمة مع السامانیة، و توفّی بطبرستان سنة ۳۰۴»

و هم در آن سال، چنانچه مریدی در اختیار الدّول گفته حیوانی در بغداد ظاهر شد که او را دایرب<sup>(۳)</sup> می گفتند، شبیه یالای باها او را می دیدند و بچه های مردم

۱ - کتاب خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پاره ها در ایران و عراق به چاپ رسیده و اخیراً با تحقیق آقای محمد الکاظم منتشر شده است

۲ - وفیات الاعیان، ج ۷۷ ص ۷۷

۳ - بزب: حیوانی است به قدر سنگ کوچکی و روی او ابلق از خطهای سفید و سیاه و مظهر آن است که هر چند او را برزند لایه می شود. مؤلف علیه السلام

ر می خورد و پستان رها قطع می کرد؛ لاجرم هر دم به بعد از شبها حس است  
می کردند و طاسپ می زدند تا جانور فرار کند و مدتی این مطلب بود<sup>(۱)</sup>

و در سنه ۳۰۶ ثقه جلیل القدر احمد بن ادریس اشعری قاضی محدث فقیه در راه  
مکه در مسیر قرعاه که ما بین قادسیه و عقیه است و قاتل کرد

و در سنه ۳۰۹ حسین بن منصور حلاج<sup>(۲)</sup> کشته شد به عنوانی علماء، چه  
علماء و فقهایی آن عصر حکم کردند به حلال بودن خون او<sup>(۳)</sup> به واسطه شهادت  
بعضی کلمات او، و در محضر حامد بن عباس وزیر مقتدر، قاضی ابو عمرو فتوی  
به حریت خون او داد و سائرین نیز فتوی دادند و در ساحتی پوشید

و حلاج بیوسه می گفت «الله، الله، فی دمی» پس حلاج را به ردا بردند  
و واقعه را به عرض خلیفه رسانیدند، خلیفه گفت اگر علم فتوی به ریختن  
خون او دادند بدهند او. به حلاج تا هزار بارانه بر او یزد و اگر هلاک شد هزار  
تازیانه دیگر بزند پس او را گردانیدند

پس او را در صبح سه شنبه بیست و نهم دی قعد به جلاد دادند و هزار تازیانه بر  
او زد پس دستها و پاهای او را قطع کرد و بعد سر او جدا کرد و در حجر بغداد به  
دار کشید، پس بدن او را سوزانید و خاکسپارش را در دجله ریخت، و انشأاً آب  
دجله آن سال یاد شد، اصحاب حلاج گفتند که به واسطه خاکسپاری حلاج بوده و  
مردم در حق او دروغ فرمودند

و یا حمله او را تصانی است که در عیون صغری از وی کذب و افساد ادعای

۱- بخوارالدین ج ۲ ص ۱۶۸ المستطیع ج ۲ ص ۱۳۹

۲- درباره حلاج نگاشته به الکی و الاقارب ج ۲ ص ۶۴. مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۳۶. دول الاسلام ج ۱  
ص ۱۸۷. مرآة الجنان ج ۲ ص ۲۵۲

۳- مولی الحلاج اندکان سراً متعزلاً بخرج فاکه التفتا. فی الحبیب و بالکس، و بعد پده فی الهواد و بعدها و  
بعد دراهم و حلیه مکتوب الی هر لقه حد یسبها نارهم القدره و یخبر الناس بها صمدوا فی یونهم و تکلم به می  
ضمانهم و کسی به خلق کثیر و مودعین هم بکنه الحج مشهور و هو حد السیر فی قله لمرافق

۴. یوسف ربیعی علی بن بابویه شیخ صدوق و خطیب راوندی فتوی به قتل او دادند

بایست و سفارت نمودند و توفیق شریف به نفع و برکت ایشان<sup>(۱)</sup> بیرون آمد  
 اوّل ایشان ابو محمد معروف به شریعی بود که در عداد اصحاب حضرت هادی  
 و عسکری علیه السلام به شمار می رفت، و اوّل کسی است که کذباً علی الله ادعای بیست و  
 سیصد بار جانب حضرت حجت صواب الله علیه نمود، پس از آن ظاهر شد از و  
 الاتحاد و رد فقه و علو و قول به تاسخ، و ادعای می کرد که من پیغمبرم در جانب عیسی  
 محمد صلی الله علیه و آله و اله انبیاء بالله پروردگار است، و مثال یس کسریات، پس در جانب  
 حضرت صاحب الامر علیه السلام توقیعی به نفع و برکت او بیرون آمد

دیگر محمد بن نصیر بمیری بود که او هم مثل شریعی ادعای بایست نمود و لا،  
 پس از آن عمو کرد در حضرت ابی الحسن علیه السلام و ادعا کرد ریو بیت بری او و سالک  
 را در حق خود، و قائل بود به حدیث مخارم و لواطه و می گفت که لواط باعث نجات  
 و نواصح است در معنوی و مددوح است<sup>(۲)</sup> و خود هم لواطه می داد

و دیگر احمد بن هلال کرخی است و دیگر محمد بن علی بن یلال است، و  
 دیگر حسین بن منصور حلاج است، و دیگر شلمعی است

و بالحمده، هر یک از ایشان ابتدا دعا می کردند که ما و کلام امامیم و مردم ضعیفه  
 را به سوی خویش می خواندند، پس در ان الاتحاد و رد فقه خود را ظاهر می کردند، و  
 در ذکر ایام راضی بالله مختصری از حال شلمعی بیاید، ان شاء الله تعالی

و بالحمده حسین حلاج نیز دعای این مقام را می نمود و مردم را به سوی  
 خویش دعوت می کرد، و وقتی به هم آمد و کاعدی برای شیخ اجل عیسی بن بابویه  
 عیسی - رضوان الله علیه - نوشت و اظهار کرد که من رسول امام و وکیل حضرت  
 حجت عصر علیه السلام می باشم، و بن بابویه را با بعضی دیگر به سوی خود دعوت کرد

۱. مراد از ایشان شریعی، و نهیری، و هلالی و یلالی و شلمعی است که توقیع به نفع ایشان بیرون آمده و اما در باب حلاج در توقیع نصراح به اسم او باقیام یقی در کتاب احتجاج ذکر فرموده و در عداد بیگانهانی که در خارج  
 احتجاج باقیام، مولف علیه السلام، احتجاج ج ۲ ص ۲۸۹ حدیقه الشیعه ص ۳۳۷

۲. کتاب النیه شیخ طوسی، چاپ جدید ص ۳۹۸

چون آن مکتوب به دست این بابویه افتاد که عدد را دید و به سوی دکان تجارت خود رفت، چون دکان آمد جماعی را دید که در آنجا حاضرند و همگی به جهت احترام او برحاضنه، مگر یک نفر که احترام او را رعایت نکرد و او جهت او به پا مخالفت و او حسین خلاج بود.

شیخ این بابویه پرسید که این مرد کیست؟

گفت چتر از خودم نمی‌پرسی؟

فرمود ای مرد، من او را به احترام کردم که او خودت به سپیدم، کیستی؟

حسین گفت من یک کسی می‌باشم که رقعۀ مر پاره کردی و حال آن که من مشاهده می‌کردم

شیخ فرمود صاحب رقعۀ تو بودی؟ «ثم قال يا علام، برچه و قهه» فرمود ای علام، پ و فقای ین مرد را بگیر و بپوش کن، پس او را به کمال دلب و خواری و آن چا بیروا کردند، حسین نیز در قم ماند و دیگر او را در آنجا ندیدند (۱) و چون حق تعالی خواست او را رموا فرماید و پرده از روی کار او بردارد آسیب رسوائی او آن شد که خلاج چنان مصلحت دید که ابو سهل بویحی را که یکی از علما و ادباء و مؤلفین مردم بود به دام آورد تا شاید بدین سبب مؤذمان صغۀ و عوم بر او بگروند، پس رقعۀ برای او نوشت و او را به سوی خویش دعوت کرد و اظهار کرد که مو و کتب صاحب الرمان رحمته الله می‌باشم و مأمور شدم که تو را مرسانه کنم، و میداد ین مر شک و ریبی برای تو حاصل شود

بوسهل چون بر مضمون مکتوب و مطلع شد، برای او پیغام داد که اگر تو وکیل صاحب الرمان رحمته الله می‌باشی لابد باید برای تو دلائل و براهینی باشد، ایسک به جهت آن که من یمان به تو دارم یک چتر کمی از تو خواهم می‌کنم تا شاهد دعوت تو باشد، و آن مطلب آن است که من دوست دارم جواری را و فعلاً چند خبریه دارم که در وصال ایشان حظ می‌برم، بکن چون پیری دو سرو روی من تر

کرده باچارم که در هر هفته حضایب کنم تا سفیدی موی خود را از ایشان مستور  
دارم، چه اگر ایشان ملتفت سفیدی موی من شوند از من کناره کنند و وصالم مبدل  
به هجران شود، لاجرم من هر هفته در تعب حضایب کردن می‌باشم، اگر سو دو  
دعوت خود صادقی چنان کن که ریش من سیاه شود دیگر محتاج به حضایب  
نباشم، از وقت من به مذهب تو داخل شوم و مردم را به موی تو دعوت کنم  
چون این پیغام به حسین رسید، دانست سهمش خط کرده، لاجرم ساکت ماند  
و جوابی نگفت

ابوسهل بن مطلب را در مجالس و محافل نقل می‌کرد و را اَصْحَوْكُمُ مردم کرد  
و پرده از روی کار برداشت و او را رسو نمود و مردم را ردام و ربود  
و بن مطالب شیخ طوسی و حیره روایت کرده‌اند، هر که طالب تمصیل باشد  
رجوع کند به کتاب هیت شیخ، یا به سردهم بخارا و الانوار<sup>(۱)</sup>  
در نو دهم جمادی الآخره سنة ۳۱۰ بر اهیم بر محمد معروف به رجاج  
محو، نامید مُبَرَّک و ثَعْب و هات کرد

و در ۲۶ شوال سنة ۳۱۰ مورخ حبیب و محدث بصیر، محمد بن جریر بن یزید  
بن کثیر صبری شافعی در بغداد وفات یافت و او یکی از ائمه مجتهدین اهل سنت و  
صاحب تفسیر کبیر و تاریخ شهیر است و له کتاب الولاية<sup>(۲)</sup> ایضاً، جمع فیها احادیث  
غیر حم فی مجلدین ضمیمین، و له ایضاً کتاب آخر جمع فیہ طرق حدیث الطیر  
و هو غیر محمد بن جریر بن رسم الطیری الإمامی صاحب المسترشد و الايضاح  
و غیرهما»

و در دی حجه همان سال یا در سنة ۳۱۶ وفات کرد بویکر محمد بن السری بن  
سهل محوی، معروف به بن سراح

۱. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۲۴ و حدیث شیخ طوسی، ۲۴۶-۲۴۷

۲. نگاه کنید به معجم الادباء، ج ۶، ص ۲۵۲ و ۲۵۵، تذکره الحفاظ دهی ص ۷۶۳، البانیة و النهایة ج ۹۱

و در سنة ۳۱۱ ابوزکریا محمد بن زکریا را بری طبیب مشهور وفات کرد  
و كان متقناً لهذه الصنعة، و ألف كتباً كثيرة منها كتاب بزه الساعة و منها كتاب من  
لا يحصره الطيب الذي وضع على مثاله و نسخ على مواله شيخنا الصدوق عليه السلام كتاب من  
لا يحصره الفقيه بإشارة بعض الشاذة الأجلة

و لأبي الزکریا كلمات نافعة منها مهما قدرت أن تعالج بالأعدية فلا تعالج بالأدوية  
و مهما قدرت أن تعالج بدواء مفرد فلا تعالج بدواء مركب و من كلامه أيضاً عالج في  
أول العلّة بما لا تستط به القوة و قال أيضاً السموم ثلاثة الفؤاء المغموم، و اللّين الفاسد  
الشمك النّفس

و در سنة ۳۱۲ علی بن محمد معروف به ابن الفرات وزیر را به پسرش محسن به  
قتل رسانیدند، و بن الفرات سه مرتبه وزیر مقتدر شد بعد از آن که او را عزل کردند  
و موارد حکایت او بسیار است

و صاحب بن عباد از ابوالحسن بن ابوبکر خلاف معروف به کثرت اکل، نقل کرده  
که پدرم ابوبکر قصیده را که در مرثیه گوید گفته مرادش، مرثیه محسن پسر  
ابن الفرات بوده که در بام محسن پشان گفته، و به هوشی مرادش ابن المعتبر بوده و از  
پرس حلیمه بنو انسب اظهار کند و به کتابه او را مرثیه گفت، و آن قصیده را دمعیری در  
حیة العیون در لفظ «بزه» ذکر نموده، و مطلع آن قصیده این بیت است

يا هـر فارقتنا و لم تعد و كنت عدى بمرنة الوليد<sup>۱</sup>

و برادر ابن الفرات ابوالعباس محمد بن محمد بن الفرات، اکتب اهل رمان و  
أصبط پشان در علوم بوده، و فضل بن جعفر پسر برادر او معروف به «ابن خضایه»<sup>۲</sup>  
بیر کاتب بوده و در رمان حلماً وزارت و ریاست داشته و پدرش جعفر بن محمد بن  
الفرات هبوی وزارت نکرد

و در ماه صفر سنة ۳۱۳ یا ۳۲۳ ابرهیم بن محمد بن عرفة<sup>(۳)</sup> نحوی معروف به

۱- حیة العیون لکبری ج ۲ ص ۲۰۰

۲- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الفیلة ص ۲۶، معجم الادباء ج ۱ ص ۲۵۲، الاعلام ج ۱ ص ۵۵۷



بمطابق تلمید سیبویه و فاب کرد «و قد اشتهر ان استاده سیبویه لنا را آ کتف الهیة  
قشیف بل کثیر الذمومة الیاس» قال له کأنک نطویه، و اشتهر لک بدک «  
و در سنة ۳۱۵ دیم «عنه کرد بر «ری» و «جبال» و خلق بسیار بکشت، حتی  
اطفال را دبح کرد

و در همان سال علی بن سیمان احفش صغیر حجاجه در بغداد بمرد  
و در همین سالها طعیان کرد همد فراعنه، و ادیت کردی ایشان مسلمانان و  
کشتن ایشان از مسلمانان، و از برای ایشان انیاع و انصار بسیار جمع شد، تا آن که  
چند مریه بشکر حلیفه را شکست دادند و راه ها محو و و امن شد، مردم از بس  
جان برک حج کردند، اهل مکه هم به جهت سختی حال خود از مکه بیرون شدند  
و در سنة ۳۱۷ معمر منصور دیلمی را امیر حاج کرد، با فاعنه حاج به مکه رسید  
و تا مکه سالم رسیدند، ابو طاهر فرمضی ملعون مریه جانب مکه شد و رور مریه به  
مسلمانان نلافی کردند و دست معدی گشادند و مسلمانان را در مسجد الحرام  
بکشتند و کشگان ایشان را در چاه رمزم ریختند و با دپوس چندان بر حجر الاسود  
رند تا شکسته شد و او را یکندند

و بن مطلب در ۱۴ دی حجه ۳۱۷ همان سال واقع شد، پس یارده دور در مکه  
بماندند و حجر الاسود را با خود حمل کردند و پیوند و ریاده از پیست سال سرد  
ایشان بود، و مسلمانان پنجاه هزار دیار به ایشان دادند که حجر الاسود را رد کنند  
قبول نکردند، تا در رمان مطیع الله در سنة ۳۳۹ به امر عبیدالله مهدی به مکه  
برگردانیدند چنانچه در تاریخ سنة ۲۸۶ به آن اشاره شد

و معل شده که چون حجر را کندند ببرد چهل شتر در زیر بار او هلاک شد تا به  
«هجر» رسانیدند و چون حجر را به خانه خود خواستند برگرداند بر یک شتر لاهر  
بی طاقت کردند، همان شتر او را برید و از برکت آن سنگ شریف مریه و چاق شد  
و بدان که در مجمع البحرین در «فرمط» اربعین بهائی نقل کرده که در سنة ۳۱۰



در ایام موسم، فرامغه داخل مکه شدند و حجر لاسود بردند و بیست سال برد  
یشان بود، و حتی بسیار یکشتمند، و از حمله علی بن بابویه بود که در طواف بود،  
پس شمشیر بر او زدند و از پای در آمد و به زمین افتاد و گفتم

مری المحدثین ضرعی فی دیارهم کفتیه الکثف لا یرون کم لشیئو

۱. بن فضله عربی است، به آن که کسی ذکر نکرده حر در اخبارات مجلسی،  
مخالف است با تاریخ وفات ابن بابویه، چه آن که وفات او ماه شعبان سنه ۳۲۹  
است

مؤلف گوید که مبادا کسی بر مطلب استبعاد کند از حجر لاسود، چه او آهسته  
است از آیات الهی و از برای او ششوی است، از حمله آن که بنطق کرده از برای  
حضرت عبید سبحان علیه السلام هنگامی که منارعه کرد با حضرت عم از محمد در امر  
اعصاب

و از حمله آن که به شهرت پیوسته که او احد عت نمی کند بر نصب شدن به مکان  
خود مگر برای معصومین علیهم السلام، چنانچه واقع شد چند مرتبه

به همین جهت شیخ اجل اقدم جعفر بن محمد بن قولویه قس علیه السلام در همان  
سالی که حجر لاسود را می بردند به مکان خود نصب کرد، حرکت کرد به جانب  
مکه تا مگر به خدمت حضرت صاحب الزمان علیه السلام مشرف شود هنگام نصب حجر،  
و در بعد از مریض شد و نائث گرفت و به جانب مکه فرستاد و رفقه نوشت و به او  
داد و گفت این رفقه را بده به آن کس که حجر را بر مکان خود نصب می کند، و در  
آن نامه سؤال کرده بود ر مدت عمر خود، آن شخص نامه، به آن حضرت رسانید  
و بدین آن که مطالعه آن کند فرمود به و بگو که سی سال دیگر عمر خواهی نمود،  
و چنین شد که آن حضرت فرموده بود <sup>۱۱</sup>

و از حمله آن که حجر لاسود جوهره ای بود که با حضرت آدم بود، در بهشت، و

۱. نگاه کنید به حرائج، ج ۶ ص ۴۷۵، کشف القمق، ج ۲ ص ۵۰۷، نقل از آیات الهی، ج ۷ ص ۳۲۶، مدینه

المجاهد ص ۶۹۶، رقم ۱۹۲، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵۵، ۹۹، ۲۲۶

در روز بقی است که او ملکی از عظمه ملاتکه بود، حق تعالی میثاق بندگان را مرد  
او و دیمه بدهد، روز قیامت بیدار در جانی که لسان باطنی داشته باشد و شهادت  
دهد به موافق ر برای کسی که او کرده به میثاق خود  
لهدا در وقت اسلام حجر می گوئی «آمانتی اذینها، و میثاقی تعاهدته تشهد لی  
هذک بالموافاة» (۱)

و در جمعه از رویاب است و علماء عامه میر نقل کرده اند که سالی عمر بن  
الخطاب حج کرد و در همان سال حضرت امیر مؤمنین علیه السلام میر شریف برده بود،  
عمر بود یک حجر لاسود ع و او را بوسید و گفت والله می دانم که تو مسگی  
می باشی که به صور می رسانی و به نفع، و اگر نه آن بود که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله تو  
را می بوسید نمی بوسیدم تو را

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود به چنین بست که می گوئی، بدکه هم صبر می رساند  
هم نفع، چه آن که حق تعالی زمانی که گرفت موافق فرمود آن آدم را بوش در روز می  
و بخورد حجر داد، و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود روز قیامت حجر لاسود  
بیدار و از برای او رانی باشد که شهادت دهد او برای کسی که بوسیده آن را و  
توحید داشته، عمر گفت «لا حیر فی عیش قوم لست فیهم یا ابا الحسن»  
و در وقایع یام معتصد به برخی از احوال فرایطه اشاره کردیم  
و میر در سنه ۳۱۷ عبدالله بن احمد ابوالقاسم کعبی بدی رئیس طایفه معتربه  
وفات کرد

و در سنه ۳۲۰ موس حاتم بن معتدر شد و بقی مقانت و منارعت با او بهاد و  
بیشتر لشکر موس بریز بودند، همین که دو لشکر صف کشیدند، سردی بریزی  
حریه بر حبه رد و از خاک هلاک افکند، پس پیاده شد و سرش را از تن برید و بر  
میره کرد و تمام پاسبانهای خلیفه را از پیش بیرون کرد تا بدکه مردم خشیتش آورده و  
عورت او را پوشانیدند، پس جسر و ر نه داشته و دهی کردند  
و معتدر خلیفه محمد هم از بی عباس است و هر ششم او خلفای بی عباس ی



محبوع گشتم، یا مقتول، یا محلول و مقبول، چنانچه حلیفه ششم محمّد امین بوده که محبوع و مقبول گشت، و حلیفه ششم دیگر مسعودین بوده که او نیز محبوع و مقتول گشت

و مقتدر حلیفه ششم دیگر است که مقتول شده و مدّت خلافتش بیست و پنج سال به غیر چهارده روز، و مدّت عمرش سی و هشت سال و پانزده روز بوده،<sup>(۱)</sup> و روزی که بر تخت نشست سیزده سال از عمرش گذشته بود، و گفته شده که هیچ حلیفه به لقب ششست که از او کوچکتر بوده باشد

و مقتول او در ده مبار عصر روز چهارشنبه بیست و هفتم شوال سنه ۳۲۰ واقع شد، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در احبّاء عیبیه خود به قتل مقتدر اشاره کرده در انجا که فرموده: «کانتی اری ثامن عشرهم تختض رجلًا فی ذمه بعد أن یاخذ یثدّه یکتلیبه و من ولده ثلاث رجال سیرتهم سیره الضلال»<sup>(۲)</sup>

و مراد از سه رجل از اولاد او راضی و معنی و مطیع می باشد که هر سه حلیفه شدند چنانچه معلوم خواهد شد

\*\*\*



۱. مروج الذهب ج ۲ ص ۲۹۶.

۲. نگاه کنید به مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۲ ص ۳۷۶، بعد از آنکه ج ۴ ص ۲۶۲. ضمن ج ۲ ص ۲۵ به قتل او مناقب

### دگر خلافت محمد بن احمد القاهر بالله<sup>(۱)</sup>

دو روز به آخر ثوال مانده ار سنه ۳۲۱ تاهر بالله محمد بن احمد معتضد بعد از معتذر بر مسند خلافت نشست، و چون بر خلافت مسنر شد آل معتذر را بگرفت و ایشان را در تعذیب و شکنجه کرد،<sup>(۲)</sup> و هر رید مکتبی برادرزاده خود را در طاقی حبس کرد و در آن را با آجر و گچ مسدود کرد تا در اینجا بمرد،<sup>(۳)</sup> و سبده مادر معتذر را بگرفت و او را برد و به حلق او را ویران کرد به حدی که بوش بر صورتش جاری می شد و به همین حال معتضد بود تا بمرد.<sup>(۴)</sup>

در سنه ۳۲۱ تاهر بالله محمد بن علی بن معنه<sup>(۵)</sup> را وزیر خود کرد، پس او را عرب نموده و محمد بن قاسم بن عبدالله خصیمی را وزیر خود نمود و این معنه همان کس است که خط عربی را **جدات** کرد و خط را در کوفی به عربی نقل کرد.

و در همان سال، عالم فاضل دیب، ابو بکر محمد بن الحسن بن درید را **دی**<sup>(۶)</sup> بحوی لغوی شاعر و صاحب **«جمهره»** در بغداد وفات کرد، و این درید را در شمار

۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به **«تقویم الدول»** ج ۲ ص ۴۰ مروج الذهب ج ۴ ص ۳۹۲

۲- **«تقویم الدول»** ج ۲ ص ۱۶۶

۳- **«تقویم الدول»** ج ۲ ص ۲۴

۴- **«تقویم الدول»** ج ۲ ص ۲۴ **«المعجم»** ج ۶ ص ۲۵۲

۵- **«تقویم الدول»** ج ۲ ص ۱۶۲

۶- درباره این دید نگاه کنید به **«تقویم الدول»** ج ۴ ص ۱۶۱ **«معجم الانبیا»** ج ۱۸ ص ۱۲۷ **«معجم الشعراء»**

ص ۴۶۱ و **«تقویم الدول»** ج ۴ ص ۲۲۳

عمداء شیعیه ذکر نموده‌اند، و این شهر آشوب او را از شعراء اهل بیت علیهم السلام شمرده و جماعتی او را مدح کرده‌اند و او را اعلم الشعراء و اشعر العلماء گفته‌اند <sup>(۱)</sup>

و ثقل عن حفظ ابن درید أنه إذا قرئ عيه ديوان شعر مرة حفظه من أوله إلى آخره، و هذا امر غريب و ان وجد له نظير في كثرة الحفظ

و ذكره الشيخ العزّ العامي في امل الاصل <sup>(۲)</sup> و قيل أنه ابن أخت الدار قطني المعروف، و ان كان بعيداً بحسب الطبقة

و بالجملة، در روز فوت ابن درید، عبدالسلام بن محمد معروف به ابوهاشم جبائی بر وفات یافت

فقال الناس مات عم الفقه و الكلام بموت ابن درید و أبي هاشم <sup>(۳)</sup>

قلت و هذا نظير لما قال الرشيد في اليوم الذي مات به الكسائي و محمّد بن الحسن الشيباني الفقيه بالری، قال «ذکتا الفقه و المریة بالری»

و بالجملة، ابوهاشم و پدرش بوعلی جبائی از بزرگان معتزله می‌باشند و در کتب کلامیه عقائد و مذهب ایشان مذکور است

و (جب) (به ضم جیم و بشدید موحده) یکی از قوای بصره است

رجوع کردیم به دخیار قاهر بالله

هماننا قاهر مردی مقتول المراح و شدید البطش بود و پیوسته با حربه بود، و موسی خادم را با جماعتی از اهل دولت هلاک کرد، لاجرم بر او حیلّه کردند و در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاوی سنة ۳۲۲ در خانه او ریختند و او را یگرفتند و چشمانش را کور کردند و از خلافت او را حلع نمودند

و مدت خلافتش یک سال و شش ماه و شش روز طول کشید <sup>(۴)</sup>

و نقل شده از مردی که گفت من در مسجد جامع مصوری در بغداد نماز

۱. معالم السنن، ص ۱۶۸

۲. امل الاصل ج ۲ ص ۲۵۶-۲۵۹

۳. وعیاب الاخیان، ج ۴ ص ۳۲۸، امل الاصل ج ۲ ص ۲۵۸

۴. مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۱۲

می خواندم که نگاه مرد دبیلایی را دیدم که جبهه کهنه در بر داشت که رکبگی و اندراس روی آن رفته بود، همین قدر آستری او آن به قدری پهنه در آن مانده بود و می گفت ایها الناس، چه من تصدی کنید، همانا من دبرور امیرالمؤمنین بودم و امروز از فقر و مسلمین می باشم، پرسیدم که کیست بن شخص؟ گفتند فخر بالله عباسی است

و پس است بر برای عاقل دانا همین یک قضیه در پی عنیاری دنیا، معود بالله من نکبات الرومان<sup>(۱)</sup>

\* \* \*



### نکته ابام خلافت محمد بن جعفر الراضی بالله<sup>(۱)</sup>

در روزه پنجم جمادی الاولی سده ۳۲۲ که قاهر را<sup>۲</sup> از خلافت حلق نمودند، رور دیگر که (ششم جمادی الاولی) باشد مردم ب راضی بالله محمد بن جعفر معتدل بیعت کردند، و راضی مردی ادیب و شاعر و ظریف و سخی و جواد بود و با اهل مجلس خود احسان می کرد و بوی خوش بسیار به کار می برد و عارف به ابام ناس و ایام مردم بود<sup>(۳)</sup> اهل شده که در زمان کودکی او جماعتی از اهل علم و معرفت به خیار ناس در نور او جمع شدند و از هر گونه صحبتی در بین آوردند، تا رشته کلام منتهی شد به این سخن که در زمان معاویه بن ابی سفیان مکتوبی از سلطان روم به وی رسید و او سر ویل<sup>(۴)</sup> پسر گنبرین مردم نرد او را عطیید، معاویه گفت کسی که بلند قامت و توهمند باشد بیست هگرو عیس بن سعید پس عیس ر عطیید و به او گفت و صی که خانه خود رفنی سراویل خود ر برای من بفرست تا برای سلطان روم روانه کنم قیس در همان جا سراویل خود ر حلق کرد و به معاویه داد، و معاویه گفت چو مبرن بر فنی و حمامه ر بفرستی؟ عیس این دو شعر هراتب کرد

أردتُ لکسیلاً یعلم الناسُ أنَّها      سراویل قیس، و الوهدُ شهودُ

و ان لا یقولوا غائب قیس، و عده      سراویل عاد قد سبَّه شهودُ

پس یکی از حصار مجلس راضی بالله گفت که «جنبه بن الایهم» که یکی ر

۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به اخبار اللیل ج ۲ ص ۱۴۵ مروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۲

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۶

۳- خنوار



معوک بی حساب بوده، طول قامت او دوازده شبر بوده، و چون سوار می‌گشت پاهای او بر زمین کشیده می‌گشت، راضی بالله گفت که قیس بن سعد بن جبیر بوده و از پسندی قامت و فتی که پیاده در بین مردم راه می‌رفت بعضی گمان می‌کردند که او سواره می‌باشد، و جد من علی بن عبدالله بن عباس بن مرثی بند قامت و جمیل بوده و مردم در طول قامت او تعجب می‌کردند، و قامت او مسواری دوش پدرش عبدالله بوده، و قامت عبدالله بن مسواری بوده و دوش پدرش عباس پس قامت جدم عباس یک سر و گردن از عبدالله بندتر بوده، و عبدالله یک سر و گردن از عی بنلد بوده، و عباس گاهی که دور خانه حده طواف می‌کرد چمن می‌نمود که حیمه سعدی دور خانه جدا می‌گردد، حاضرین از سعه علم او تعجب کردند (۱)

مؤلف گوید که نقل شده که عباس بن عبدالمطلب به حدی قامتش بند بوده که پیاده در بای محمل می‌ایستاد و صورت آن را که در محمل نشسته بود می‌بوسید! و قیس بن سعد بن عباده یکی از آن ده نفر بوده که در عصر حضرت رسول ﷺ به قامت بند امتیاز داشتند و مقول قامت ایشان ده شبر بوده از شبر خودشان که هر شیری موافق دراع بوده. و سعد پدر قیس بن قاسمی به همین بلندی بوده (۲)

و قیس پدر و جدش پیوسته سیادت داشته‌اند از زمانهای پیش، و قیس در سال شصتم هجری در مدینه وفات کرد و در صورت او یک مو فروئیده بود و طائفه انصار حسرت داشتند که ریش در آورد و می‌گفتند که اگر ممکن بود برای قیس ریشی بخریم، دوست می‌داشتیم که تمامی اموال خود را بدهیم و برای او ریشی بخریم (۳) و این از جهت آن بود که قیس و پدرش ده جاهلیت و اسلام می‌زد و بزرگ و صاحب طعام بودند و بر انصار ریاست داشتند

۱- مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۷۹-۳۸۰

۲- نگاه کنید به قابوس الرجال، ج ۷، ص ۴۰۷، رجال کشی، ص ۷۳

۳- تهذیب الاسماء، ج ۲ ص ۶۳

و احف بن قیس معروف به حلم و عید الله بر ویر و شریح فاضی مبر هاسد قیس  
 صور نشان بی مو بوده و به همین جهت این چهار نفر «سادات الطمس» می‌گفتند  
 و «اطلس» کسی می‌گویند که مو بر صورتش وگیده نشده باشد

و بالجمعه، راضی بالله را ندما بسیار بود که در جمله آنها محمد بن یحیی  
 صومی و بن حمدون ندیم بودند و از محاسن کارهای راضی بالله در ایام خلافت  
 خود رد مذک است بر ورثه حضرت فاطمه علیها السلام و از راضی بالله که دهه مذک  
 عصب شده و رد شده

چنانچه علامه حمی رحمته الله در نهج الحق مرموده که ابو هلال عسکری در کتاب  
 اخبار الأوائل گفته که از کسی که مذک را بر ورثه حضرت فاطمه علیها السلام رد کرد  
 عمر بن عبدالعزیز بود، بعد از آنکه معاویه او را حاکم کرده بود و بر مروان حکم و  
 عمر بن عثمان و برید هر رد خود بخش کرده بود؛ پس از عمر بن عبدالعزیز دیگر  
 باره مذک را عصب کردند و سفاح رد کرد، دیگر باره عصب کردند و مهدی عباسی  
 بر ایشان رو کرد، بار عصب کردند مأمون بر ایشان رد کرد<sup>۱</sup>

و عبر ابو هلال گفته که پس از آن در معصوم شد و واثق بر ایشان زد کرد، دیگر  
 باره عصب شد منتصر برگردانید، بار مذک عصب شد معتد رد کرد، بار عصب  
 شد معتد رد کرد، دیگر باره عصب شد و راضی بالله بر اولاد فاطمه علیها السلام بر  
 گردانید

فقیر گویند که در احوال مهدی دانستی که او بر مذک را رد کرد از پس آن که بعد  
 از منتصر عصب شده بود، پس تا ما راضی بالله ده دهه مذک عصب شده و رد  
 شده، والله العالم

و راضی بالله در ایام خلافت خود در سنه ۳۲۳ م کرد ابو جعفر محمد بن علی  
 شمعانی<sup>(۲)</sup> را گرفتند و بکشند و بدش را در بغداد به دار کشیدند و شمعانی را

۱- نهج الحق ص ۳۵۷.

۲- برای اطلاع — نگاه کنید به: تنج المقال، ج ۳، ص ۶۵۶-۵۵۷، ص ۹۴ و ۹۵ و بعد الاستیعاب ص ۴۷۱.

این ابی‌العرعر می‌گفتند، و مسسوب است به «شلمعان» که قریه بوده در سواحلی  
واسطه<sup>۱</sup> و بن لیر<sup>(۱)</sup> فتن او در سنه ۳۲۲ گشته.

و بانجمله، و یکی از آن چند نفر است که کذباً علی الله، دعای بابیت و وکالت  
امام عصر علیه السلام نمودند و مقالات شیعه در پشان ناشی شد، و توفیع شریف به بن و  
برائت از پشان پیروز آمد،<sup>(۲)</sup> و احوال این جماعت در تاریخ ایام مقتدر مذکور شد  
و ابو جعفر شلمعانی در آن امر بر استقامت بود و نود طایفه بی‌سظام<sup>(۳)</sup> و جیه  
و صاحب مرثت بود به جهت اختصاص او به جناب ابوالقاسم بن روح علیه السلام نایب  
سوم امام عصر علیه السلام، پس حسد بود بر جناب ابوالقاسم و مرثت شد و مقالات شیعه  
اظهار کرد، چون پوده از روی کار او برداشته شد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح،  
بی‌سظام را بھی کرد از کلام او و امر فرمود پشان را به لعن و تبری از و بی‌سظام  
به فرمایش شیخ عمل نمودند و دست او شلمعانی برداشتند، چه شلمعانی  
می‌گفت که من ادعای سرکردم معاف شدم به ایعاد

دیگر باره شیخ ابوالقاسم مکتوبی نوشت به ای بی‌سظام مشتمل بر لعن و تبری  
از شلمعانی و تابعین او بی‌سظام، و نوشته را به شلمعانی نشان دادند، چون  
نگاهش به آن مکتوب شریف افتاد از روی شیطنت گریه سختی کرد و گفت مراد از  
لعن معنی باطنی است که ایعاد باشد، و مراد از [آن] ایعاد از آتش است قسمی  
توله علیه السلام، لعنه الله ای یاعده الله عن العذاب و النار

پس گفت لکن دانستم که من صاحب مرثت می‌باشم نزد شیخ، پس فکند  
خود را بر خاک و گریه‌های خود را بر خاک مالید  
و بالعجمه، شلمعانی با این شیطنت، اعتقاد ابی‌سظام افساد کرد

۱. این گفته صوم مورخان مثل یاقوت و دهی و است و ظاهراً ۳۲۲ هـ در کتاب التیبه شیخ طوسی آمده صحیح  
باشد

۲. نگاه کنید به چهارالانوار ج ۵، ص ۳۷۱، ۳۷۳، التیبه شیخ طوسی ص ۲۶۲

۳. خاندان بی‌سظام یکی از ساداتی قدیم بودند که در دستگاه خلفای ائمه و برای اطراف در جزم تکلیف و عدالت  
دیوانی عهد در پاریس مشاغل شده‌اند نگاه کنید به خاندان نویختی ص ۲۴۲

و می‌آم کلثوم دختر شیخ ابو جعفر عمری صواب الله علیه نائب دوم امام عصر علیه السلام به دیدن مادر ابو جعفر بن یسقطام رفت، مادر ابو جعفر او را دستمال کرد و در تعظیم و توفیر او سعی بیج نمود از حمیه آن که افتاد روی پاهای ام کلثوم و شروع کرد به بوسیدن، ام کلثوم دست او را گرفت و فرمود: حرام! این کار مکن، مادر ابو جعفر گریست و گفت: چرا چنین بکنم با تو؟ و حال آن که حاتم من فاطمه را مرا می‌باشی

فرمود از کجا این را می‌گویی؟

گفت شدمعانی سزای من گفته و امر کرده که اظهار آن نکنم؟

ام کلثوم اصرار کرد تا بگوید: مادر ابو جعفر از او میثاق گرفت که اشاعه نکند، آن وقت گفت که ابو جعفر شدمعانی گفته که روح پیغمبر منتقل شده در بدن پدر تو ابو جعفر محمد بن عثمان علیه السلام، و روح امیرالمؤمنین علیه السلام در بدن شیخ ابوالفاسم منتقل شده، و روح فاطمه علیه السلام به تو منتقل شده، پس چرا او تو تعظیم بکنم ای حاتم ما؟

ام کلثوم فرمود: این حرفها مگو، همانا این دروغ است

گفت گفتم که این سراسیمه؟

و بالجملة، ام کلثوم بن واعد برای جناب شیخ ابوالفاسم علیه السلام رفت کرد، شیخ فرمود: دیگر به دیدن این زن مره، همانا این کلام از آن زن کفریه خداوند عظیم و الحاد در دین میباید است که شدمعانی ملعون در دل ایشان افکنده، تا بدین سبب ادعا کند که خداوند سبحانه در او حلول کرده و با خدا متحد شده، چنانچه نصاری در حق مسیح علیه السلام گفتند، و می‌خواهد به این سبب قول حلاج را در میان ایشان شایع کند

پس شیخ لعن شلمعانی اشاع کرد و توقع شریف از حصر صابحت علیه السلام هم به لعن او بیرون آمد، تا آن که شلمعانی چنانسی عذاب را در دین چشید و به کینه کوتاه خود رسید

و سبب قتل او آن شد که چون شیخ لیس او را فاش کرد و تمام شیعه را به لعن او امر کرد، راه قبیض و شیطنت او بسته شد، و روی در مجلس عظمی رشیعیان بود و هر یک لعن و ر از شیخ لعن می کردند، شلمعانی گفت اگر دست من به دمسب شیخ رسید و آتشی از آسمان بیامد و مرا مسوحت بدانید که تمام آن چه گفته در حق من، حق است، این خبر به راضی بالله رسید، امر کرد که او را بگیرند و بکشند و شلمعانی در خانه ابن عمه بود که او را کشند و شیعه را دست او رحمت کردند و لعنه الله تعالی

و در سنه ۳۲۶ جناب شیخ ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام<sup>(۱)</sup> به رحمت پروردگار پیوست، قبر شریفش در بغداد است و ما ان شاء الله تعالی در ذکر ایام متغی اشاره به مدت بیعت و قبر شریف او خواهیم نمود

و در سنه ۳۲۸ وفات کرد شیخ المحدثین الحافظ محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلسی انزاری، رحمه الاسلام عطرالله مرفده - و من بزرگوار شیخ و رئیس شیعه و اوثق و لیت ایشان بود در حدیث، کتاب شریفی کافی<sup>(۲)</sup> را که روشی چشم شیعه است و هشتاد هزار بیت و شانزده هزار و صد و نه حدیث است در مذهب بیست سال<sup>(۳)</sup> تألیف فرمود، و الحق می عظیم و حق کثیری بر شیعه خصوص بر اهل علم نهاد

و به جهت جلالت و عظمت شأن آن جناب، ابن اثیر<sup>(۴)</sup> عالم متغی او را مجتهد مذهب امامیه در رأس ماه ثالثه شمرده، بعد از آن که حضرت ثامن لائمه علیه السلام را مجدد ماه ثانیه شمرده، قبر شریفش در بغداد شرقیه نزدیک حسراست و آن جناب پسر

۱- شایان نویختن، ص ۲۴

۲- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: التلخیص الکلبی الیهنادی و کتابه الکافی رجال پسر القاسم، ج ۲، ص ۳۲۵ - ۳۳۶

تجدد الادبایب ص ۴۶۶

۳- آقای دکتر معیوض در مقدمه کافی لا تخرج من یوان آن یاد کرده است

۴- نگاه کنید به: التلخیص و الاقواب ج ۳، ص ۱۳ و طبیبی بر تفسیر نه مجدد مذهب امامیه می داند

۵- نگاه کنید به: رجال نجاشی ص ۲۷۷ جامع الرواة ج ۲ ص ۱۴۸ جامع الاصول ج ۱ ص ۲۲۲

خواهر ابوالحسن حنی بن محمد معروف به حلال کلیسی است و از او و پسر می‌کشد  
و «کلیس»<sup>(۱)</sup> (بر وزن زبیر) قریه است نزدیک ری قرب وادی کرج که یعقوب به  
اسحاق والد کلیسی در آن جا مدفون است و الآن در یک مری به طهران مانده در  
قرب حسن باد در کنار راه، آن قریه «قبر یعقوب معروف است و «کلیس» غیر از  
قریه معروفه به «کلیس» بروی تاجیر است، که بر صاحب قاموس مشتبه شده و شیخ  
کلیسی را بدانجا سبب داده، و در مثل است که «اهل مکه اعراف بشعباها»

ثم اعلم فی هذا المقام نقلاً عن بعض محققین الأعلام أنَّ من طريقة الکلیسی و وضع  
الأحادیث المخرجة الموصوعة علی الأبواب علی الترتیب بحسب الفصحة و البوضوح، و  
لذلك احادیث از آخر الأبواب فی الأغلب لاتخو من اجمال و خفاء<sup>(۲)</sup>

و بدان که از حمزه مشایخ شیخ کلیسی، شیخ احل اندم ثقه جلیل القدر  
ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی صاحب کتاب تفسیر و کتاب فصایل  
امیرالمؤمنین و کتاب فاسخ و منسوخ و عبره می‌باشد، و قبرش فعلاً در قم در  
بردیکی مقبره محمد بن فودیه به فاصله شصت قدم از پشت صراط معروف است  
و از مشاهیر معاصرین کبیری و سهیم در احاد حدیث از علی بن ابراهیم، شیخ  
ثقه فقیه محمد بن محمد بن عبدالله بن فصاعة بن صفوان بن مهران جمال معروف  
به ابو عبدالله صفوانی و شیخ ثقه جلیل القدر هارون بن موسی نعمکبری و صاحب  
کتاب کثیره است<sup>(۳)</sup>

و صفوانی همان است که در محضر سیف الدوله حمدانی «فاصلی موصل در  
امام مباحثه کرد و با او مباحثه نمود، و فاضل موصل روز دیگر هلاک شد  
و جد صفوانی صفوان جمال از حیار اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام

۱- آقای دکتر حسین علی معروف در مقدمه کتاب کافی تحقیقات عمیق دربار کلیسی دارد. ترجمه آن در کتاب  
مضامین فقه و حدیث، جلدان کلیس و درست ص ۱۵۸ به بعد آمده است

۲- در طبقات الجاثات ج ۲ ص ۱۳۶

۳- تذکره کتبه به فهرست شیخ ص ۱۵۹

است، و او همان است که حضرت کاظم علیه السلام به او فرمود  
 «كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْئاً وَاحِداً» و هر اكر اؤلك جماللك من هذا الرجل  
 - یعنی هاروب الرشید - و حدیث معروف <sup>(۱)</sup>

و هم یدای که از مشاهیر نلامید شیخ کدیسی رحمته الله عالم ربانی محمد بن ابراهیم بن  
 جعفر ابو عیدالله کاتب نعمانی و معروف به ابن بی ریب صاحب کتاب مقیمور  
 کتاب غیبت معروف است، در شام وفات یافت <sup>(۲)</sup> و منسوب است به نعمانیه  
 که یدله بوده ما بین واسط و بغداد «او هی قرینه مکنون بمصر علی احتمال بعید»  
 و نیز در سنه ۳۲۸ محمد بن فاسم بعدادی نحوی <sup>(۳)</sup> معروف به «ابن انباری»  
 وفات یافت، و او مردی بوده صاحب کتب کثیره در علم قرآن و عرب حدیث، و  
 معروف بوده به کثرت حفظ و اسماک، و نقل شده که صد و بیست تفسیر قرآن با  
 اسامید آن از حفظ داشته <sup>(۴)</sup> و سیصد هزار بیت شاهد قرآن حفظ بوده، و از او  
 پرسیدند چه مقدار است محفوظات تو؟ گفت سیزده صدوق!

و هم در آن سال احمد بن محمد معروف به ابن عیدریه قرطبی اندلسی مروانی  
 صاحب کتاب عقد الفرید وفات یافت

و هم در سنه ۳۲۸ محمد بن احمد معروف به ابن شنبور قاری وفات کرد، و  
 بن شنبور (به فتح شنب) همان است که قرآن ا به هر یک شواد فرست می کرده و  
 بعضی کلمات را تبدیل می نموده و بعضی کلمات رها می کرده، و این مقوله ویران  
 را تأدیث کرد و تویه داد، و از جمله قوافل اوست

«فامضو الی ذکر الله یاخذ کل سیمیه صالحة عصباً و تجعلون شکرکم انکم تكدبون»  
 قلما حتر تیبب الانس ان الجن لو كانوا یعلمون الغیب ما لبثوا حولاً فی التذایب السخین»

۱- رجال کدیسی، ص ۲۴۰-۲۴۱، قاموس الرجال ج ۵، ص ۴۵

۲- نگاه کنید به رجال نجاشی، ص ۲۸۳

۳- درباره او نگاه کنید به الزبده ص ۴۰، حلیات القراء ج ۱، ص ۱۳۳، الاعلام، ج ۷، ص ۲۲۴ مجمع المؤلفین

ج ۱، ص ۲۲

۴- الزبده ص ۲۱۷

فالیوم شجیک ہدائک، و ہکک، ۱۶

و در دهم شوال سنہ ۳۲۸ محمد بن علی بن الحسن بن مقلہ کاتب مشہور وفات کرد، و محمد بن مقلہ با برادرش حسن بن علی بودند کہ خط را از کوفیت نقل کردند، و علی بن الہلال نند یب آن نمود، و برای ابن مقلہ حکایاتی است از تکرار عرب و نصیب او در ایام خلفاء از عمر و وزارت، و بالآخرہ دست و پا بریدند و قلم را بر ساعد می گرفت و چیر می نوشت، و در پایان امر ریان او را قطع کردند، و مدتی در حبس بود تا وفات یافت

و در ایام راضی بالله امر خلافت مختل شد و مردمان بسیار حروح کردند و بر بلاد عیبہ نمودند و سلطنت پیدا کردند، و سلطنت مثل ملوک طوائف شد، چنانچہ نقل شدہ کہ بصرہ و واسط و ہوار در تحت ارادۃ عبداللہ بریدی و بر درانش بود، و ممسکت فارس در تحت عماد الدولہ بن بویہ، و موصل و دیار بکر و دیار ربیعہ و دیار مصر در تحت بسی حمداں، و مصر و شام در تحت خشید بن طغچ، و مغرب و افریقیہ در تحت عبداللہ مہدی، و بلاد اندلس در تحت بسی امیکہ، و خراسان و اطراف آن در تحت نصر بن احمد سامانی، و بحرین و یمامہ و ہجر در تحت بو ظہر ہرمطی، و طبرستان و چرخان در تحت دیلم بودہ، و در دست راضی بود جتر بغداد و سواد

پس ارکان دولت عیامیین متزلزل شد و سلطنت ایشان را بہ ضعف و اصمحلال آورد، و راضی شش سال و یازدہ ماہ و سہ روز خلافت کرد، و در ایام خلافت خود دست این مقلہ را قطع کرد و بہ قونی او را گردید و

و راضی در دهم ربیع الاول سنہ ۳۲۹ بہ علت استسقاء ر دیا رفت، و بیشتر اسباب علنش از کثرت جماع بودہ و در درصافہ مدفون شد و نام مادرش «طلوم» بودہ





### ذکر ایام خلافت ابراهیم بن المعتز المتقی بالله<sup>(۱)</sup>

در همان روز که راضی بالله از دنیا درگذشت، برادرش متقی بالله بر هیم بن معتز به جای وی نشست

و در سال اول خلافت او که سنه ۳۲۹ باشد شیخ معظم جدین قمیه حسنی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی صدوق اول رضوان الله علیه<sup>(۲)</sup> وفات کرد<sup>(۳)</sup> و این شیخ برگوار، شیخ قمیین عصر خود بود؛ و در سفر عراق خدمت جناب شیخ ابوالقاسم حسینی بن روح رحمه الله بایست سیم ماه عصر رحمه الله رسیده بود

و وقتی هم کاعلی نوشت و بری شیخ ابوالقاسم حسینی بن روح فرستاد که به خدمت امام رحمه الله برساند و در آن نامه خواهش اولاد کرده بود، در جواب نامه او می: «قَدْ دَعَوْنَا اللَّهَ لَكَ بِذَلِكَ، وَ سُرِّرْتُ وَلَدَيْنِ ذَكَرَيْنِ حَبِيبَيْنِ» یعنی ما خواندیم خدا را به جهت اولاد برای تو، و رود باشد که دو پسر خیر و نیکو تو را زوری شود پس حق تعالی محمد و حسین را به او عطا فرمود، و ابو جعفر محمد همان است که تعبیر می شود از او به رئیس المحدثین و صدوق مطلق، و دیده شد در قمیین مثل او در حفظ و کثرت علم و هریب سببید<sup>(۴)</sup> کتاب نصیف فرموده و گاه گاهی مغریه می کرد، می فرمود: «وَلَدْتُ بِدَعْوَةِ صَاحِبِ الْأَمْرِ رحمه الله»

۱- برای مرید اطلاع بگذاشتیم به: حواء الدین ج ۲ ص ۱۶۸ مروج الذهب ج ۴ ص ۳۲۹

۲- دوبر بگذاشتیم به: تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۸۳ تحف الاسماء ص ۳۷۷

۳- رجال نجاشی، ص ۱۸۴

۴- فهرست شیخ، ص ۱۵۷ کمال الدین و تمام النعمه ص ۲۷۶

و در سنة ۳۸۱ وفات نمود. چنانچه بعد از این به نبیدی از جلال او اشاره  
 حو هیم نمود

و بالجمله، علی بن الحسین صدوق از احنالی امام است، قبر شریفش در  
 قبرستان قم معروف است، و از برای اوست بقعه‌ی بزرگی با قبة عالیّه، و از برای او  
 توقیع از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده که جلالت شایسته در ملاحظه  
 آن معلوم می‌شود

### صورت توقیع شریف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَالْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ  
 وَالنَّارُ لِلْمُصْطَفِينَ، وَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَحْسَنُ الْعَاقِلِينَ، وَالصَّلَاةُ  
 عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

اما بعد اوصیک یا شیخی و مُصَنِّدِی و فقیهی! بایا الحسن علی بن الحُسَین التَّمیمی،  
 وَفَّقَكَ اللَّهُ بِمَرْضَاتِهِ وَجَعَلَ مِنْ صَبَیْکَ أَوْلَادًا صَالِحِينَ بِرَحْمَةِ بَشَوَى اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَ  
 یَتَاءُ الزَّكَاةِ، فَإِنَّهُ لَا تُقْبَلُ الصَّلَاةُ مِنْ مَانِعِ الزَّكَاةِ، وَأَوْصِیْکَ بِمَحْفَرِ الذَّنْبِ وَكُظْمِ الْغِيظِ، وَ  
 صَلَوةِ الرَّحْمَنِ وَمَوَاسَاةِ الْإِخْوَانِ، وَالنَّهْيِ فِي خَوَائِجِهِمْ مِنَ الْغُمْرِ وَالْیُسْرِ، وَالتَّحْلُمِ عِنْدَ  
 الْجَهْلِ، وَالتَّقَرُّبِ إِلَى الدِّینِ، وَالتَّوْبَتِ فِي الْأُمُورِ وَالتَّعَاهُدِ بِتَقْرَأَنَّ وَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَالْأَمْرِ  
 بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «لَا حِزَّ فِي كَثِيرٍ مِنْ تَعْلُوبِهِمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ  
 بِصِدْقَةٍ أَوْ مَنَعُوهٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»<sup>۱</sup> وَاجْتَنَابِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا، وَعَلَيْکَ بِصَلَاةِ  
 اللَّیْلِ، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْصَى عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّیْلِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ  
 مَنْ اسْتَحَفَّ بِصَلَاةِ اللَّیْلِ، فَلَيْسَ بِشَا عَاصِلٍ بِوَصِيَّتِي، وَأَمَرَ شِيعَتِي بِهَا، أَمَرْتُكَ بِهِ [حَتَّى  
 یَخْلُودُوا عَلَيْهِ، وَعَمِیکَ بِالصَّبْرِ وَانْتَظَرِ الْفَرَجَ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَفْضَلُ عَمَلٍ أَمْسَى  
 انْتَظَرَ الْفَرَجَ لَا تَرَأِیَ أَمْسَى وَلَا یَرَأِیَ شِيعَتُنَا مِنْ حُزْنٍ حَتَّى یُظْهِرَ وَلَدَى الْبَدَنِ بِشَرِّهِ  
 النَّبِیَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَنْتَ بِصَلَاةِ الْأَرْضِ عَذْلًا وَقِسْطًا کَمَا مُلِئْتَ ظَلَمًا وَجُورًا»، فَاصْبِرْ يَا شِیعَی،

وَأَمُرُ جَمِيعِ شِيعَتِي بِالْقَصْرِ، فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ<sup>(۱)</sup>  
وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى جَمِيعِ شِيعَتِنَا وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، وَ حَسْبُ اللَّهِ وَ نَعْمَ الْوَكِيلُ، نَعْمُ  
الْمَوْبِيُّ وَ نَعْمُ الْقَصِيرُ<sup>(۲)</sup>

و در نیمه شعبان سنه ۳۷۹ شیخ حبیل معظم ابوالحسن علی بن محمد سمیری  
که احقر بواسطه امام عصر علیه السلام یوده و وفات نمود و آن سال تباثر مجوم<sup>(۳)</sup> یوده و  
بسیاری از علماء و محدثین شیعه در آن سال به عنان یق در حال نمودند و در آن  
سال بتندی عیب کبری شد، و تا زمان ما هزار سال و کسری است که عیب  
امام علیه السلام طو کشیده و ای نور عالمات از انظار مجبوب گشته، و جدا حواهم  
نعمیل فرج آن حضرت، همانا بسیاری از دلها را شک و یق هر گرفته و شایسته  
باشد در بین معام فی الجمله کلام را بسط دهیم

مکتوب بد که در میان علمای اسلام شبهه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
فرموده «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْرِفْ أَمَامَ رَمَانِهِ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>(۴)</sup> هر کس بمیرد و حال  
آن که امام زمان خود را بشناخته باشد بزرگم و مردن زمان جاهلیت مرده  
بن حدیث در کتب شیعه و سنی فوق حد استفاضه و واجب شده، بلکه در جمعه  
از صحاح عامه و در اکثر کتب اهل سنت به طور ابدان مسلم نقل شده، حتی آن که  
از عبدالله بن عمر بن الخطاب مشهور است، که در نیمه شب به در خانه حجاج بن  
یوسف ثقفی رفت، و گفت از من بیعت بگیری برای عبدالملک مرده، که از  
رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که شبی به دور آورد و حال آن که بیعت مامی در

انتهاش از آیه ۲۸ سوره اعراف

۱- مستدرک وسائل، ج ۳، ص ۵۷۸؛ لؤلؤ البحرین ص ۳۸۲، قاموس الرجال، چاپ جامعه ج ۷، ص ۲۲۹-۲۳۰ و

مختصر آن در مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۲۲۵ بحارالانوار ج ۵۰، ص ۳۷۷.

۲- صاحب روفاات الجاهات در رجعه عبدالرحمن بن علی، ملقب به ابن الجوزی ذکر می کند از تباثر مجوم و بعضی

وقایع عجیبه، (مؤلف علیه السلام)

۳- نگاه کنیده بحارالانوار ج ۲۷ ص ۷۶-۹۹، کافی ج ۱، ص ۴۷۷، ج ۲، شرح مقاصد فتاوی ج ۵، ص ۲۳۹،

شرح الطائفة السعی ص ۸۱، مستدرک ج ۲ ص ۶۶، استقان الحق، ج ۱۷ ص ۸۵، ج ۲۹، ص ۸۸، ۹



گردن او نباشد، اگر بمیرد به مردن جاهلیت مرده

و هم چنین در طریق شیعه متو بر است که هیچ گاهی روی زمین از حجه الله یعنی آدم و حویه پیغمبر علیه السلام خالی نبوده بود، که اگر طریقه العین . میں بی حجت باشد، اهل خود را فرو می برد، و این مطلب مطابق است با قول عقیقه که ممکن در استغاضه از حضرت واجب تعالی واسطه فیض می خواهد که صاحب عصمت و جبهه قدسیه باشد، پس بر هر مسلمانی واجب است که اگر خواهد، او کفر جاهلیت خارج شود امام زمان خود را بشناسد و او را واجب الاطاعه و واسطه برول رحمت و انظار الهیه قرار دهد، و کسی که اعتماد داشته باشد به رسالت حضرت حاتم الانبیاء محمد بر عبدالله علیه السلام و به امامت ام مهدی گذشته که اول ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و یازدهم پشاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است باید اعتماد داشته باشد که امام زمان و امام ثانی عشر، حضرت حنف صالح حجة بر الحسن العسکری - صلوات الله علیهم جمعین - مهدی موعود و قائم منظر و عید از انظار و مدبر در انظار است، که به حسبصوص مشاوری از حضرت رسول و امیرالمؤمنین و سایر امامان گذشته - صلوات الله علیهم جمعین - تصریح به اسم و وصف و شمایل و عیب آن جناب رسیده

بنکه احضار می نیست در میان فرق معروفه مسلمین در این که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داده به آمدن مهدی علیه السلام در حر زمان که همام است با آن حضرت، و این آن حضرت را روح دهد و زمین را در عدل و داد پر کند

و اختیاری که متعلق به حضرت حجت علیه السلام است پیش از ولادت آن حضرت در کسب معتبره ثقات اصحاب ثبت شده<sup>۱۶</sup> که جمله از آنها ن حال موجود، و به نحوی که اخبار نمودند و وصف کردند خلق کثیری دیدند و اسم و نسب و اوصاف مطابق

۱۶ لنگه کنید به الفرق از دی می اخبار المهدی از سوطی، ازین حافظ برسم که توسط این بنده رسیده بر تقدیم است کمال الدین مرحوم صدوق اطراف ج ص ۲۵۸ به بعد منتخب الآثار مع هو المهدی علیه السلام و ده اثر دیگر

شد، با آن چه فرمودند و حیر دادند

پس بری مصطفی عامل، ریت و شکی نمائند در بودن امام زمان مهدی موعود  
چنانچه از ذکر حضور رسول الله ﷺ و شمائل آن جناب در کتب سماویه، منصفین  
اهل کتاب از یهود و نصاری به مجرد دیدن و مطبق کردن اسلام آوردند، با آن که  
حضور صیانت و آسیات نعلیف در اینجا برد آنها کمتر بود از آن چه در اینجا شده

و چون معلوم شد که امام زمان ما حضرت حجة بن الحسن علی است، پس بدان  
که اشهر در تاریخ ولادت یا سعادت آن حضرت مسدود است و پنجاه و پنج  
صت او بعضی بیشتر گفته اند، و مسعودی در سیست و پنجاه و شش گفته که مطابق  
امم با عدد نور، و بنابر مشهور بین افریقین وفات والد پیرگور آن جناب سال  
دویست و شصتم بوده

پس سن شریف آن حضرت در وقت امامت تقریباً پنج سال بوده و در پی این  
معجزات و غرائب حالات بسیار از آن حضرت به ظهور رسید

و آن جناب در دو عیبت بود صمری و کبری و عیبت زل، صمری بود که از  
زمان ولادت از جناب بوده تا زمان انقطاع سفارت که سنه ۳۲۹ و زمان موت  
علی بن محمد صمری باشد که آخر بواب آن جناب است، و مدت آن هشتاد و  
چهار سال بود پس از آن عیبت کبری واقع شد

و در عیبت صمری جمعی از مشرء و بواب بودند که مردم عزرائض خود را به  
ایشان می دادند و جواب به حفظ شریف پیروز می آمد و خمس و سوارات که  
می بودند، بشان گرفته و به خدمت آن جناب عرص می کردند و به آن حضرت  
به سادات و قمرای شیعه می رسانیدند، و از سفره کرامات بسیار به ظهور می رسید  
که مردم به یمن می دانستند که ایشان از جانب آن حضرت منصوبند، چنانچه مقدار  
مال را می بخشید و نام کسی که مال را فرستاده می بودند و آن چه بر بشان در راه  
گذشته بوده خبر می دادند و مدت و بهجاری و سایر احوان ایشان را می فرمودند و به  
همان بحر واقع می شد

و در این عیبت صبری جماعت بسیار به خدمت آن حضور رسیدند

### [سرای نور]

و سمری معروف که مرجع و ملاد شعه بودند چهار نفر بودند  
او و ایشان شیخ حلّی معید، ابو عمرو عثمان بن سعید اسدی است، که  
حضور هادی علیه السلام نص بر عداوت و امانت او فرموده و هم شیعیان را فرموده بود که  
آن چه او می گوید حق است و از جانب ما می گوید، و در پیش وکالت و بیایب از  
عسکریین علیهم السلام داشته، قبر شریفش در بغداد است

دوم ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید - رضى الله عنهما - است که قائم مقام پدر  
برگوار خود گردید به نص او: جانب حضور صاحب الامر علیه السلام و بعد از فوت  
پدرش حضور نامه ای برای او مرقوم فرمودند مشتمل بر تعریف والد او و ذکر  
سعادت و صلاحیت او آن مقام رفیع را و چندین موقع شریف از احیای مقدسه  
مشمول بر سعادت او برای شیعیان بیرون آمد و اجتماع شیعه بر عدالت و بیایب او  
معقد شده بود، و پیوسته در امور دینی به رجوع می کردند و کرامتها و خوار  
عادات بسیار را او ظاهر می شد، و می فرمود به حد سوگند که حضور  
صاحب الامر علیه السلام هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر می شود و مردم را  
می بیند و می شناسد و مردم هم او را می بینند لکن نمی شناسند

و روایت شده که محمد بن عثمان روز فوت خود را به مردم خبر داد و پیش از  
فوت مهیأ شده بود و قبری برای خود ساخته و نقاشی را امر کرده بود که در ساجه  
بات هم ای و اسماء ثمه علیهما السلام نقش کند که او را تکیه گاه او قرار دهد، و روز فوتش  
مطابق شد با همان روزی که خبر داده بود

و بنا بر قاتل آن چهار سنه ۳۰۵ یا سنه ۳۰۴ بوده و عرب به پنجاه سال به بن  
مصعب عظیم متحر بود، قبر شریفش در بغداد در نزدیک دروازه سلمان در میان  
قبرستان مسکن قبه عالی و فعلاً در آنجا معروف است به شیخ حلّانی



صوم جناب شیخ ابوالقاسم، حسین بن روح است، که از طایفه جبیله بن حنین است که پیوسته آن طایفه علماء و متکلمین و صاحب تألیف بوده اند، و بعد از فوت محمد بن عثمان ناج بیایب بر سرگداشت و ریاضه از بیست و یک سال مشغول به امر سفارت بود و مرجع امور شیعیه بود، و در سنه ۳۲۶ به رحمت ایزدی پیوست قبر شریفش در بغداد در آخر کوچه ای است که از وسط بازار عطاریان رفته و است و در میان خانه واقع است، بایست استیذان کرد و داخل شد هنوز هل چیزی پیدا شده بن خانه ر بحدود و صحن مختصری با چند دیوان و حوضی بسارد که منافع حبریه آن اختصاص ندارد، علاوه بر تبجل و تعظیم صاحب آن قبر شریف، زیر که عاتق روار که شعل خرید و داد و سند دارید محل اسرار حب چند ساعسی به جهت خوردن غذا و انقباض شمدت گرما و تطهیر و بشار لایم دارید، و در بغداد بری شعبه چنین محلی بیست و غالباً حسن و گرسنه و بیمار بکرده در حر و قب خود ر به کاظمین می رسانند، و اگر بن محل ساخته شود هزارها اعتدایی و دبی و عرصی و جانی به هزارها روار در هر هفته و ماه کرده می شود

چهارم شیخ جلیل معظم، عفی عنی بن محمد سمیری است که قائم مقام حسین بن روح شد، و سه سال امر بیایب یا او بود، و در نیمه شعبان ۳۲۹ به رحمت حق تعالی واصل شد، و آن سال فائز نجوم بود ابتدای عیب گیری شد، قبر شریفش در بغداد نزدیک قبر شیخ کلینی است و شیخ صدوق و شیخ طوسی رویت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در سالی که جناب سمیری وفات نمود، چند روز قبل از فوتش به خدمت و رجس، فرمانی از حضرت صاحب الامر علیه السلام پیرون آورد که مضمونش این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

ای عفی عنی بن محمد سمیری، حد تعظیم گردانید چرخ را در تو را در مصیبت تو، ناشی رور دیگر نو از دبا معارف خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و وصی و قائم مقام را بری خود قرار داده که غیب



نامه واقع شده و بعد از این ظاهر نمی‌شویم از برای احدی مگر بعد از آنکه از حق تعالی و این ظاهر شدن پس از آن خواهد بود که عبت بسیار به طون انجامد و دلها سنگین شود و من ممنو شود از مستم و جور، و بعد از این جمعی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد، هر که دعوی مشاهده کند پیش از خروج سقانی و صدای آسمانی دروغگو و معری است **ولا قوة الا بالله العلی العظيم** (۱)

حس گفت: ما همه نسخه توقیع را برداشتیم و از مرد او بیرون آمدیم، چون روز ششم به خدمت او رفتیم او را در حال احتضار یافیم، کسی با وی گفت که وصی تو بعد از تو کیست؟

فرمود: «**الله امره بالعه**» حذار مری و حکمتی است که آن به عمل خواهد آمد (کندیه از وقوع عبت کبری) این یگفت و جان تسلیم کرد (رضوان الله علیه) (۲) و در یام منعی سنه ۳۳۲ و به تولی در سنه ۳۳۳ حافظ ابوالعباس حمید بن محمد بن سعید کوفی معروف به ابن عده وفات کرد

و «حافظ» در اصطلاح اهل حدیث کسی را گویند که صد هزار حدیث یا صد آن حفظ داشته باشد، و «حجة» هر کسی گویند که سیصد هزار در حفظ او باشد «و الحاکم من احاط حفظه بالجمع» (۳)

و از ابن عده منقول است که می‌گفت: من صد و بیست هزار حدیث در حفظ دارم با اسانید او و مذاکره می‌کنم، و جواب می‌دهم سیصد هزار حدیث را و دار قطعی گفته به اجماع اهل کوفه از عهد ابن مسعود تا زمان من عقده، حفظ او دیده شد، و بالجمعه ابن عده مریسی جلیل و مولی عظیم داشت، الا آن که ریوی مذهب و جارودی بوده و کتابهای بسیار تألیف کرده

«**لها کتاب اسماء الرجال الذین روو عن الصادق علیه السلام**» رجب، خرج نسبه

۱- الا حجاج ج ۲ ص ۲۷۸. الفرائج ج ۲ ص ۱۶۸. کشف القمه ج ۲ ص ۳۲.

۲- التبیه طوسی، ص ۲۲۲.

۳- حاکم کسی است که از هر صحیفه در همه اسانید باشد.



یکل راجع الحدیث الذی زواده، و هم از جمله کتب او کتاب الولایة<sup>(۱)</sup> است که از طرق حدیث عدید نوشته و آن حدیث شریف را متجاوز از صد کس از صحابه یا اسانید نقل کرده

و نقل از مجموع کتبه کاتب ستیفا حمل بعیر، و عن ابن کثیر و النجاشی و الهافعی فی تواریخهم انه هذا الشيخ کان یجلس فی جامع برائنا بالکوفه و یحدث الناس بمشالب الشیخین، و لذا ترکت روایاته، و الا فلا کلام لأحد فی صدقه و ثقته (انتهی)<sup>(۲)</sup>

ثم اعلم ان ولد هذا الشيخ محمد بن احمد بن عقدة المکنى بابی نعم العافظ، عنى خلاف طريقة أبيه و من اجله الشيعة الامامية، عظيم الحفظ، شيخ التمكنى المعروف و هم در سنة ۳۳۳ هجری قمری علامه مجلسی عظمی فرموده<sup>(۳)</sup> وفات کرد شیخ حبیب مروح امین و معتمد عند الفریقین علی بن الحسین بن علی الهمدانی معروف به مسعودی<sup>(۴)</sup> مؤلف کتاب اثبات الوصیة و مروج الذهب و کتب دیگر

و بعضی گفته اند که مسعودی تا سنه ۳۴۵، درک کرده و حیات داشته و بن شیخ از اجله علماء امامیه اصعب، و بسی عجب است از عالم حاصل آق محمد عنی صاحب مقدمه که این شیخ را از علماء عامه شمرده<sup>(۵)</sup> و بالجمله، مخالف و موافق بر قول او اعتماد دارند و کتاب مروج الذهب او در بهایت ابعاد و حکام است و ما در این رساله بسیار از او نقل کرده ایم، و مروح (به ضم میم و راء مهمله و سکون واو) است، و مسعودی بر جماعتی از شیعه و سنی اطلاق می شود، و مقام تفصیل در این جا نیست

۱- کتاب الولایة توسط استناد طویل به چاپ رسیده است

۲- شذرات الذهب ج ۲ ص ۳۳۲

۳- بعضی گفته اند که تا سال ۳۴۵ زنده بوده است

۴- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: المسعودی فی کتابه التاریخ، مروره تاریخ المسعودی، مبعج المسعودی فی کتابه التاریخ.

۵- ملاحق الفضل ج ۲ ص ۲۸۳، تنقذ الصدور ج ۲ ص ۲۷، مکیه در طبقات التلطیة ج ۲ ص ۴۵۶-۴۵۷، و در تاجی مکنه ص ۱۱ و بی شک در شیعه یونان ابن مروح نامی نیست. نگذرد که: تنقذ الصدور ج ۲ ص ۲۷ و

ملاحق مستدرک ج ۱ ص ۱۱۷

و هم در ایام متقی بالله و نه فولی در سنه ۳۳۳<sup>۱</sup> عیسی پر سماعیل ابوالحسن شعری در بغداد وفات کرد و ابوالحسن، اول بر طریقه مصریه و نلمید ابوعیسی حنبلانی شوهر مادرش بوده، اتفاقاً بری به هم در وجوب صبح به اصلاح بر خدای تعالی گفتگو کردند، و ابوعیسی را مجاب کرد در این باب به مثال معروف به سه برادر یکی مسلم و یکی کافر و یکی متومی پیش از بنوع

و چون ابوعیسی از جواب بار مانند از او مفارقت کرد و از مذهب معتزله دست کشید و مذهب اشعریه را تأسیس کرد،<sup>(۲)</sup> و قاضی ابوبکر باقلانی<sup>(۳)</sup> و را بصیرت کرد و طایفه اشعریه که کثر هل سنت باشند منسوب به او می باشد و ابوالحسن نسبش به ابو موسی اشعری منتهی می شود، گویند چو او را در سن کردید آثار ویرش را محو نمودند که میاده حبابه بر قبر او مطلع شوند و جواهری او را ببرود آورند، چون حبابه اعتقاد به کفر او داشتند و او را حلال الدم می دانستند

و جوع کنیم به احوال منتهی بالله

همان چون سلطنت متقی خواست سپری شود، ابو الورد تورون و سرکی بر سلطنت او عصبه کرد و از برای منتهی به جر اسمی از سلطنت نبود، لاجرم بری ناصرالدوله خسر بن عبدالله بن حمدان و برادرش میب الدونه عیسی بن عبدالله نوشت که مرا از چنگ تورون خلاص کنی و من تدبیر ممدک را به شما تفویض کن، و بالجمعه تورون بر بغداد علیه کرد و متقی بالله و علی بن صفه ویر او بگرفت و مالش را عارف نمود و به مسکنی بالله ببعث کرد و چشمان متقی را کور نمود و امر سلطنت را به مستکنی گذاشت<sup>(۴)</sup> و این واقعه در روز شنبه سیم صفر سنه ۳۳۳ بوده و مدت خلافتش چهار سال و الا هفت روز بوده، و در سنه ۳۵۷ وفات کرد

۱ ۳۳۳ تا ۳۳۳

۲ برخی از نظمندان حواصن دیگری را برای تغییر جهت اشعری برترددند

۳ لا فداهای متکلمین اشعری و صاحب الاتصاف فی اسباب الخلاف، امجد القرآن و نهجه الاوائل است که در سال

۴ فوت کرده است

۵ اخبار الکون، ج ۲، ص ۳۶۹، تجارب الامم، ج ۲، ص ۷ و ما بعد

### ذکر ایام خلافت عبدالله بن علی المستکفی بالله<sup>۱</sup>

در روز سیم ماه صفر ۳۳۲ که متقی در خلافت عزرا گذشت، مسکمی بالله عبدالله بن علی مسکمی به جای وی نشست، و توروں ترکی اکه مشید خلافت و بود خلعت بخشید و ندبیر مملکت را با وی گذاشت، و هریک یک سال و نیم خلافت کرد و در ۲۳ ماه شعبان سنه ۳۳۴ او را در خلافت جلع کردند و احمد بن بویه دیلمی او را بگرفت و چشمانش را کور نمود و او بین مسکمی و مطیع معادات بود و پیوسته در طلب او بود و مطیع او بر مس و در بغداد مخفی بود و مسکمی پیش از خلافت خود بیید می آشنامید، چون به خلافت رسید بیید طنبید، و به شرب آن مشغول شد.

و در کتاب غبارالدون است که در ایام مسکمی، معزالدوله بن بویه به بغداد آمد، مسکمی او را خدمت بخشید و امور مملکت را با وی عویض کرد و امر نمود سکه به نام او زدند و خطا بر مابر خطبه به نام او خواندند، چون مدتی گذشت به سمع معزالدوله رسانیدند که مسکمی خیال هلاکت تو را دارد، معزالدوله بر مسکمی وارد شده و دست او را بر سینه داد خدیفه امر کرد بر او او کرسی گذاشتند و بر روی او نشست.

و مانی نگذاشت که دو نفر از اهل دیلم وارد محبس شدند و دست به جانب مسکمی گذاشتند، مسکمی حبال کرد که می خواهند دست او را بپوسند، دستهای خود را به جانب ایشان فر داشت تا بپوسند، بشان دستهای خدیفه را محکم گرفتند

۱. برای مزه اطلاع نگا، کید، اخبار الدول، ج ۲ من ۱۵ مروج الذهب، ج ۲ من ۲۵۵

و از سریر او در بر روی کشیدند و عمامه او را بر گردنش پیچیدند و او را به خواری و  
مدلت کشیدند و لباس سلطنت را از او حلق کردند و چشمانش را کور نمودند و از  
حالات او را جمع نمودند

پس در بمداد سه ختیبه کور جمع شد فَاَهْرَیَاللهُ، و مَتَفَى اللهُ و مَسْکَفَى اللهُ،  
پس در الخلافه را بهب و عذرت کردند و مستکفی بجای تادر سنه ۳۴۳ در حایه  
مهراندوله وفات کرد<sup>۱)</sup>

\* \* \*



### دکتر ایام خلافت مطیع لله فضل بن جعفر<sup>(۱)</sup>

چون در ۲۲ شعبان سنة ۳۳۳ مستکفی در خلافت حلق شد، مردم با مطیع لله فضل بن جعفر معتدربیعیت کردند، و در ایام او وقایع بسیار اتفاق افتاد قرامتی گفته که در سال او خلافت او در بغداد فحطی عظیمی واقع شد به طوری که مردمان مرده را و سرگیس می خوردند او بسیاری از مردم از گرسنگی بمردند و احسانشان در میان راهها افتاده بود و سنگها می خوردند<sup>(۲)</sup>

و در ۲۸ ذی حجه سنة ۳۳۴ جعفر بن یونس خراسانی، ثم بعدادی معروف به شبلی، صوفی سنی مالکی، با شبلی به قوس مرحوم قاضی برالله<sup>(۳)</sup> در بغداد وفات کرد و شبلی از کتانی است که حمید و خلّاح مصاحبت کرده و نوادر حکایات او بسیار است و در سنة ۳۳۵ یا ۳۳۶ ابوبکر محمّد بن یحیی معروف به صولی<sup>(۴)</sup> شطرنجی در بصره معترضاً وفات کرد، و صومی ندیم خلفاء بوده و در دبیت و علم به شطرنج مهارت تمامی داشته و بعضی اعتبار کرده اند که شطرنج را او وضع کرده، و این خطا است بلکه «صوفی» بن داهر هندی برای پادشاه هند «شهرام» وضع کرد و شهرام را خیلی خوش آمد و از او خواهش کرد که در مقابل آن جایزه بطلبند، گفت جایزه من آن باشد که به عدد خانه های شطرنج که شصت و چهار خانه است گندم

۱- برای مرید اطلاع نگاه کنید به اخبار الدول، ج ۶ ص ۱۵۱ مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۷۷

۲- اخبار الدول، ج ۷ ص ۱۵۳

۳- مجالس المؤمنین، ج ۲ ص ۳۷

۴- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به مروج الذهب، ج ۲ ص ۲۵۶ لسان المیزان، ج ۵ ص ۳۷۷

به علو. نصیب نه من بدهی، یعنی در خانه او یک گندم بگداری، و در خانه دوم دو گندم، و در خانه سیم چهار، و دو خانه چهارم هشت گندم به همین طریق، و پادشاه خیلی خواهش و اِحتیر نمود، چون مستوفیان حساب کردند گندم تمام گندم دنیا را اگر جمع کنی به این مقدار نخواهد رسید

بن خلیکان گفته که بعضی از حساب امکندریه برای من حساب کرد، دیدم قسمت خانه آخر شطرنج شانزده هزار و سیصد و هشتاد چهار شهر پر از گندم می باشد

و آمد نزد اردشیر بن بابک وضع کرد، و آن را بر مثال دنیا قرار داده و دوازده خانه بری و وضع کرده بعد ماهها و هر قطعه را سی قسمت کرده به عدد نام الح را

و اردشیر اوّل پادشاه فارس است که مستثنی به تمام ممالک شد و ملوک الطوائف را برهم زد و بعد ملوک فارس است که آخر ایشان پدید آمد که در پام عثمان دولشان منوش شد و مدت چهار صد سال منقطع کردند بعد از آن که چهار صد سال بوده که ملوک الطوائف بوده

و در سنه ۳۳۷ عبد الرحمن بن اسحاق راجی بحری بغدادی وفات کرد و در آخر سنه ۳۳۸ حمد بن محمد مصری معروف به بن الحساس بحری وفات یافت

و در همان سال عمادالدوله بن بویه وفات کرد

و در سنه ۳۳۹ معلم ثانی محمد بن طرخان ابو نصر فارابی<sup>(۲)</sup> یکی حکیم مشهور در دمشق وفات کرد، و فارابی از اکابر فلاسفه مسلمین بوده و بر قرن کتب ارسطاطالیس حکیم اهتمام بسیار داشته و عارف بوده به السنه مختلفه، و گفته اند که سار را خوش می نوخت، و سار را به عنوانی می برد که اهل مجنس به جواب

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۳۷-۲۳۸

۲- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به الفارابی من المراجع للمریه از حکم حسن علی معقول چاپ دارالحریه بغداد

می‌رفت و خودش به جواب نمی‌رفته، و هکذا چنان می‌بواحت که تمام می‌خندیدند، و گاهی می‌بواحت که تمام گریه می‌کردند، و علم فلسفه از میان مأمون رواج یافت به جهت آن که مأمون دستور به جواب دید و از گفتگوی او محفوظ شد، پس دیلجی فرستاد به جانب فرنگ و کتب فلسفه را به بلاد اسلام نقل کرد، و امر کرد میان دانان آن<sup>۱</sup> به عربی نقل کردند، و چون دانستن فلسفه باعث همت به حلیمه می‌شد مردم شروع به فلسفه کردند و دو کس گوی صیقل از سایرین بودند یکی ابونصر فارابی، و دیگری ابن سینا<sup>۲</sup>

و میر مرسته ۳۳۹ هجری الاسود را به موضع خویش رد کردند، پس از آن که مدتی بود که هرامطه او را کشته بودند، و برده بودند چنانچه در ذکر پیام معبر به آن اشاره شد و در سنه ۳۴۲ وفات کرد علی بن محمد ابوالقاسم نوحی انطاکی، عالم به اصول معتزله و نجوم و قاصی بصره و اهواز، و وزیر مهلبی و از احرام بسیار می‌کرد و به مجلس مناده او را می‌طلبید و در ریحانة الدماء و تاریخ الفکره می‌گفتند، و سیه الدویه میر او را احترام می‌کرد و او جلد مجلس بن علی قاصی نوحی مامی است، و همان کسی است که بر این معتر عباسی رد کرده نصیده او را در معاصر بنی عباس و در سنه ۳۴۳ شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن بن الولید شیخ القمیبی و عقبه و وفات یافت

و در سنه ۳۴۴ زکریه سجی در مصر شد که حاله ه و احرام کرد و در همان سال وفات کرد در بغداد الحافظ محمد بن عمر بن محمد معروف به ابوبکر جعفی امامی فاضل حلیل حقوق، و نقل عنه انه کان یقول احفظ ربعة ألف حدیث و اذاکر بسة حدیث و کان من کبار نلامه ابن عقیلة و در سنه ۳۴۵ یو عمرو زاهد مطر محمد بن عبدالواحد بعدادی غلام ثعلب و حدی در علم لغت و وفات یافت «قیل انه جمع جرأ فی فصل معاویه بن ابی سفیان»

و در سنه ۳۵۲ ابوالقاسم علی بن اسحاق بعدادی امامی وفات کرد و در مقابل  
هریش به حاکم رفت، و این در روز بیستم صفر بوده و اتفاقاً در همین روز سنه ۳۱۰  
ولادت او واقع شده، و کثر شعر او در مدح خلیف بیست و مدح سیف الدوله و  
در مذهب و غیر ایشان از عیان شیعه امامیه بوده

و در سنه ۳۵۲ ابوالقاسم کوفی علی بن محمد بن موسی میرغ وفات کرد، و غیر این  
در نزدیکی اصفهان محال شیراز است، و او در آخر عمر مذهبش فاسد شده بود،  
و کتابهای بسیار تألیف کرده، از جمله کتاب تثبیت است که در معجزات ائمه علیهم السلام  
است، و شیخ حسین بن عبدالوهاب معاصر سید مرتضی علیه السلام نسخی از برای تثبیت  
نوشته موسوم به هیون المعجزات در معجزات حضرت زهرا و ائمه طاهریں علیهم السلام و  
بعضی نوهم کرده اند که هیون معجزات تألیف سید مرتضی است و خطامست

و هم او کتابهای ابوالقاسم کوفی کتاب استغاثه<sup>(۱)</sup> است که گاهی هم او و تعبیر  
می شود به «الاهاتة فی بدع الثلاثة» و این کتاب را علامه مجلسی علیه السلام و محدث بعض  
-رضوا الله علیهم- به شیخ اجل محقق کمال الدین مبین بن علی بن میثم بحرانی  
نسبت داده اند، و ظاهر آن است که او را تألیفات ابوالقاسم کوفی است و شیخ  
مرحوم محدث توری -نورالله مرعده- در حاشیه مستدرک ابن مطهر بیان فرموده  
به استناد مراجعه شود

و بر در سنه ۳۵۲ در روز عاشورا معزالدوله دیلمی مردم بغداد را امر کرد که  
دک کین و بارها را بزدند و طبّاخین طبع نکنند، و قبه هایی در بازارها نصب کنند،  
پس ربه ها یا موه های آشسته بیرون شدند و لطمه بر صورت زدند و اقامه ماتم برای  
جنازه حسین بن علی علیه السلام نمودند، و این ول روزی بود که نوحه گری شد<sup>(۲)</sup> در  
بغداد برای امام حسین علیه السلام و چند سانی این مطلب دانتر شد.<sup>(۳)</sup>

۱- این کتاب بزرگ چاپ و توسط مآدودن دکتر فلاطوری به فارسی ترجمه شده است

۲- نوحه گری اشکنا مراد است بر خزانگی پنهانی شعور و بر فرا بوده است

۳- المستظلم ج ۷ ص ۱۵ مرآة الاچنان ج ۲ ص ۲۴۷



و در همان سال حسن بن محمد معروف به مهدی وزیر معزالدوله دیلمی وفات کرد و اوز احمد مهلب بن ابی صفر اردی بوده، و پیش از آن که به مریه وراثت برسد در کمال عمر و فقه بوده، وقتی میل او به گوشت کشیده بود و ممکن شده بود او را از کثرت عمر و بی چیری لاجرم قصی مرگ کرده و گفته

ألا موتٌ يباع فاشتره فهذا العيش ما لا خير فيه

«الآیات»

و در سنة ۳۵۳ یا در سنة ۳۹۳ اسماعیل بن حماد جوهری فاربی وفات کرد و کتاب صحاح اللغة<sup>(۱)</sup> او در بهایت اعتبار است

«و قد اعنى الفضلاء بقرائته و تلخيصه و العاشية عَلَيْهِ<sup>(۲)</sup> و الجوهری من اعاجیب الدب لانه من الغراب احدى بلاد الترك و هو اسمٌ من عدم لغة العرب و يصرح بـ يخطه المثل في الحسن، و كان يذكر مع أبي مقلة و نظرائه، ثم هو من فرسان الكلام و من آتاه الله قوه و بصيرة و حسن سريره و سيره، و كان يؤثر الشعر على الوطن و الغربة على السكن و المسكن، و قطع الفيافي و الآفاق، و أخذ من صماء الشام و العراق، ثم سار الى خراسان و أقام في بسابور، فلم يزل مقيماً بها على التدريس و التأليف و تعميم الخط الآثري و كتابة المصاحف و الذخائر اللطائف حتى مضى ليله، و من شعره

فها أن يوس في بطر حوت بسابور في ظلال العمام

بيتي و القواد و يوم دجن ظلام في ظلام في ظلام

و در ۳۵۴ ابو الطیب احمد بن حسین کوهی معروف به مستبش شاهر<sup>(۳)</sup> کشته گشت، و در وجه تلقب او به این لقب گفته شده که وادهای بیوب کرد دره بادیه

۱- اسماعیل بن محمد بن عبود بسابوری درباره آن گفته:

هذا كتاب الصحاح سيما  
شمل لسانه و يجمع ما  
ترقى عن الطحاوي في الأدب  
ترقى في غيره من الكتب

بنية الرواة، ج ۱، ص ۴۶۷

۲- نگاه کنید به مقدمه الصحاح یا تطوق حمد عبدالغفور عطّار

۳- وجهات الاعیان، ج ۱، ص ۱۶۰

سماوه<sup>۱</sup> و خلیس بسیاری بر او گرد آمدند تا آن که «امیر جمعی» او گرفت و حبس کرد و توبه داد او را<sup>۲</sup> و «هاکورد» و «ارکثرب» حفظ او ستمانی نفس گرفته که به یک نظر معذب می ورقت را حفظ می کرده

و در سنه ۳۵۵ حاکم معذب بشاپوری و منصور بن روح بن نصر بن احمد ستمانی وفات کردند و در همان سال مهد مرغسی دولامجد بن منولد شد و در ۱۷ بع الثانی سنه ۳۵۶ معزالدوله<sup>۱</sup> احمد بن بویه وفات کرد و در مقابر قریش به خاک رفت و بیست و دو سال آلی یک ماه مدت دویست و بوده و او عموی عصماندوله است<sup>۲</sup> و او را «اصطع» می گفتند به جهت آن که دست چپش به بعض انگشتان دست راستش<sup>۱</sup> اگراد در ناحیه کمرها پریده بودند به جهت آن و حمهائی که بر او رده بودند

و میر در ۲۵ صفر سنه ۳۵۶ سیف الدوله علی بن عبدالله بن حمدان سلطان حلب وفات کرد و «وکان یوحمدان مولکاً» و «سج الدوله مشهور یسیدتھم و واسطه فلاتھم» و «کان ادیباً شاعراً»

و میر در همان سال سلطان کافور حبشندی مددوح متقی، و ابوعلی فانی، و علی بن الحسین ابو الفرج اصفهانی شیعی ریڈی<sup>۱</sup> وفات کردند، لاجرم گفتند در ین سال دو عالم برنگ و سه نعر از ملوک کیار وفات کردند

و ابو الفرج صاحب اعانی و مقاتل الطائیین است، و «دار مقاتل» در ین کتاب بسیار نقل کردیم و نسبت دو به مروان غنمی می شود و نهد او را مروانی می گویند، و سبش چنین است علی بن الحسین بن محمد بن احمد بن هشتم بن عبدالرحمن بن مروان بن عبدالله بن مروان بن محمد بن مروان بن الحکم

۱- معزالدوله امیرالامراء بغداد بوده و بسیار فروغ مذهب سنی بوده و امر کرده بود تا بر درهای مساجد بغداد و سایر عمارت آن به لغز معاویه و ظالمین آل محمد را بزنند [نگاه کنید به: المستطیع ج ۷ ص ۹] و سیفالدوله حمدانی امیر حلب بر به سبب سبج خود شر کرده که در حلب بر آن کار کردند مؤلف علی

۲ نگاه کنید به طبقات اعزام التمیم قرن چهارم ص ۸۳ ۸۴

و وزیر مهابی، ابوالفرج ر. یاده احترام و تکریم می‌کرد و یا آن که کثیف الهیة و  
اللباس بوده یا او مبادمه و مو کله می‌مود، و کتاب اغانی ر در عتب پنجاه سال  
جمع کرد و نفعه برد برای مجلس سلطنت سیف‌الدوله حمدانی امیر سام،  
سیف‌الدوله او را هزار دینار و به قولی صد هزار دینار چایره داد و او عذر  
خواست و این کتاب را فصلانه به خصوص صاحب بن عباد و عضدالدوله و  
سیف‌الدوله و غیرهم زیاد تبجیل می‌کردند و ر خویشش جدا نمی‌کردند و قیل بم  
یکتبه مثله می‌یابه.

و در سنة ۳۵۶ حارث بن سعید بن حمدان بر حمدون معروف به ابوفراس<sup>(۱)</sup>  
پسر عم ناصرالدوله و سیف‌الدوله وفات کرد، و بر سلوک است که کشته گشت،  
و چون حیرت‌ناش به مادرش سید از جوع بر او چشمهای خود را کند  
و بنو حمدان در امان حنفی بی عباس امارت و ریاست داشتند و دیار ربیع و  
موصل در اداره ایشان بوده، و ابوفراس در دبیت و فصل و کمان و شجاع و شعر  
مشهور بوده، و در فصاحت و حلاوت و عدویت شعر ممتاز بوده و نظیری از برای  
او نبود حر عبدالله بن معمر بالله و اهل صعب ابوفراس ر شعر او گفته‌اند، و  
منتنبی شاعر نصیری داشت ر، و صاحب بن عباد در حق و گفته «یاء الشعر  
بملك و ختم یمنی یعنی امره القیس و ابوفراس»<sup>(۲)</sup> و اشعار او معروف است

و او جمله قصیده نیمیه او است که در مضمونیت حل یب اظهار  $\text{بج}$  و طلم  
بی عباس و هجو پشای گفته و معروف است به شایه،<sup>(۳)</sup> و در آن تشفی حافظ  
خود و سایر مؤمنان نموده، و قصیده شر العیاد عبدالله بن معمر عباسی را که  
در حجره بی عباس و دم آل ابوطالب گفته جواب داده، و او بعضی از فضلاء

درباره ابوفراس نگاه کنید به الحکمی و الانتخاب، ج ۱ ص ۱۲۱، عیان النیبه، ج ۲ ص ۷-۸، اصل المجلد ج ۳  
ص ۵۹، ۱۵۰.

<sup>۲</sup> - دکتول یحزنی، ج ۳ ص ۳۳۴ شرح سابقه ص ۵۹.

<sup>۳</sup> - این کتاب شریعی ندرت. به نام شرح شایه ابی فراس: تألیف ابی جعفر محمد بن امیر حاج عینی که به بعضی  
صفاه الدین بهری مشرتعه و ترجمه او به نقل از اعیان النیبه و منابع شرح حاشی در مقدمه معنی آمده است.

حاکم شرح کرده

و نقل شده که چون ابوهراس از قصیده رگفت چون در زمان سبط و خلافت  
بسی عباس بود، امر کرد لشکر که شمشیرها را بکشند از غلاف، پانصد شمشیر در  
یاری او کشیده شد از وقت در میان بشکر شروع کرد به خواندن قصیده مبارکه که  
مطلعش این است

«الْحَقُّ مُنْتَضِمٌ وَالَّذِينَ مُخْتَرَمٌ      «فِي آلِ رَسُولِ اللَّهِ مَقْتَسَمٌ»

حواه الله عن أهل بيت النبوة حبر الحراء

و در سنة ۳۵۸ سید عالم فاضل (امجد حسن بن حمزه علوی مرعشی و هاشم کرد،  
و این سید جلجل از اجلاء طائفة امامیه و فقهاء اشراف است و به واسطه شش پدر  
سبشی به حضور سجاد علیه السلام منتهی می شود

و در همان سال ناصرالدوله، حسن بن عبدالله بن حمدان بن حمدون وائی  
موصی و توابع او وفات کرد و در موصی به خاک رفت، و او برادر سیفالدوله  
است و او را بسپاه دوست می داشت. لاجرم بعد از وفات سیفالدوله عقیقش  
ضعیف شد، پسرش او را گرفت و حبس کرد و وفات یافت

و در سنة ۳۵۹ وفات کرد ابو عبدالله محمّد بن الحسن بن الفاسم الحسینی،  
پدرش ابو محمد الحسن داعی صغیر مالک دیلم و یکی از ائمه ریدیه بوده، و خود  
او مردی عظیم القدر بوده، و در حلقه شبیه به امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، و معزالدوله  
او را بسیار دوست می داشت و با او ارادت می ورزید، و وقتی مریض شده بود از  
ابو عبدالله خواست بر او دعا بخواند، و چون ابو عبدالله دست به صورت او نهاد و  
دعا بر او خواند فرخ شد معزالدوله دست او را بوسید و به جهت ششما بر صورت  
مانید و در بری و حکم یابی است که به محققین از آن در عمدة الطالب اشاره شده  
و در سنة ۳۶۱ ابو الفضل محمّد بن حمید همدانی <sup>(۱)</sup> کاتب در بغداد وفات کرد، و

برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به ویات الاعمال ج ۵ ص ۳، البیضاء ج ۲ ص ۱۵۸ و شاهد التخصیص ج ۲

این عمید در علم فقه و نجوم و ادب، او حد عصر خویش بود و را حافظ ثانی می‌گفتند. و در رت رکن الدوله دیلمی یا او بود و در حق او گفته شده «ثبوت الکتابه بعد الحمید» و ثبوت باین العمید»<sup>(۱)</sup> و عبدالحمید، کاتب سرواب حمیدی بوده که بی عباس او ابویه قتل رسانیدند، و در ادیب و بلاغت معروف بوده و بدان که از نیای ابن عمید، صاحب بن عباد است و به ملاحظه مصاحبت او با ابن عمید و را «صاحب» می‌گفتند، و ابن عمید را استاد بر می‌نامیدند، و بی صاحب به بغداد سفر کرد چون مراجعت نمود گفتند بعد از چگونه بندی بود؟ گفت «بغداد فی البلاد، کالاستاد فی المباد»<sup>(۲)</sup>

و چون ابن عمید وفات کرد، پسرش ابوالفتح علی دوالکعبین و پسر رکن الدوله شد، و بعد از رکن الدوله مدتی و در رت پسرش مؤیدالدوله یا وی بود تا آن که میان او و صاحب بن عباد نزاعی به هم رسید، و خاطر مؤیدالدوله بر او متعیر گردید، و در سنه ۳۶۶ او را مؤاحده و تعدیب بسیار نمود و در شکجه بود تا هلاک شد، و دولت آن خانواده منقرض شد نظیر برامکه چنانچه شاعر گفته

ل العمید و آل الزمک ما لکم قُلْ المَعینُ لکم و سال النَّاصرُ  
کان الزَّمانُ یحْتکم لید، له اَنَّ الزَّمانَ هو الخَویرُ العادرُ<sup>(۳)</sup>

در بعضی از تواریخ است که صاحب بن عباد بعد از وفات ابن عمید بر در سرائی او گذشت، و بیرون آمد سرا هیچ کس ندید مگر چند نفر از خدمتکاران رجوع صاحب از روی عبرت پوچان راند

یها الرکب لم علاک اکتیاب این ذاک العجایب و النجایب  
این من کان یمرع الظَّهر منه فیه الزَّمانُ من التَّرابِ ترابُ<sup>(۴)</sup>

۱- در زندگی، به عبدالحمید آغاز خود و با ابن العمید یازین یافت سبب المومنین ج ۲ ص ۲۲۲

۲- وفیات الامیاء ج ۵، ص ۱۰۲

۳- سبب المومنین ج ۲، ص ۲۲۵ ۲۲۶ وفیات الامیاء ج ۵، ص ۱۰۲ به جای ذنال و ذل

۴- و الکتاب فی مدح ابن العمید

و میر در سنه ۳۶۰ هجری القاسم سیمان به احمد حیرانی صاحب معجم کبیر در  
اسماء صحابه در اصفهان وفات کرد، و طبرانی در حفاظ العلماء سنه ۳۵۵ و حدود  
شیوخ او هزار نفر گفته شده، و مسعودی اصبت به «طبری» به خلاف طبری که  
مسعودی است به «طبرستان»، و «طبری» بندهی است نزدیک شام به مسافت سه  
روز راه و در کنار در واقع است، و گفته شده که کو، طور مشرف است بر آن، و قیو  
حضررت لقمان حکیم در آن حا واقع است، و در آن جا مهر عظیمی جاری است که  
نصف آبش گرم است و نصف دیگرش سرد «کد، عن تخیص الآثار»  
و در همین سال عرامطه بر دمشق استیلا یافتند

و در سنه ۳۶۲ بنی فاطره مصر شد بر دست المعز ندین الله سبحانه  
و در سنه ۳۶۳ بو حنیفه شعبه، غاصی نعمان بن ابی عبدالله محمد بن منصور  
مصری در مصر وفات یافت، و از برای او است مصنفاتی در حساب اهل بیت علیهم السلام و  
بدر محالین مانند ابو حنیفه و مالک و شافعی «و کان خالکیناً و لا ثم صار اماماً» و  
به ایضاً کتاب دغائم الاسلام و هم یرو عن الائمة بعد مولانا الصادق علیه السلام حوفاً من  
الاسماعیلیه و یکن تحت ستر الثیبه اظهر الحق، قد ذکره الشیخ الحرمی امل، و العلامة  
المجلسی فی دیناچه البحار و العلامة الطباطبائی فی رجاله، و شیخ النوری رحمه الله فی  
خاتمه مشتهر که علی الوسائل، و ما انصف صاحب المروحات حیث قال فی ترجمته  
انفاً من عنده انه لم یکن من الامامیه الحقه»

و هم در سنه ۳۶۳ مطیع به موصل فاتح مینا شد و ریانش از کار افتاد، و خود از  
خلاف جیح کرد و نسیم پسرش عبدالکریم کرد، و او را طایع الله نام نهاد، و خود

والله ۞ البشارة والنعم [ین سلم]  
أم الریح حبس الکرم  
بمقی السفل من العدم  
سعد إننا فطارا لی تعم

یا قاهر و صبح قد کدم  
لیلت الریح حبس الشاه  
تبالوا لادی بستوا له  
تفت الرمیسی (بن العبد)

منه رحمه الله [ویمیت الاعوان ج ۵، ص ۶۰۸]

۞ در المیمه ج ۲ ملک البشارة بالنعم.

در سنه ۳۶۴ در ۵ دهر عدول، در دیا برفس، و در بن مدت مدید که مطیع خلافت  
 کرد مرجع امر و نهی میبود بلکه مرجع ریاسات و امورات سلطنتی و قدیر مملکتی  
 معرالدوله بن بویه بود، و معرالدوله از برای خلیفه مقرر کرده بود و زوی صمد دیار به  
 جهت نفقه او، و صواب می نماید که در اینجا مختصری از ذکر سبط آل بویه رقم  
 شود

\* \* \*



### ذکر سلطنت و دولت دیالمة

بدان که اصحاب تاریخ گفته اند که بویه مردی فیر بود از اهل دیلم، و کبک او ابوشجاع بن هاشم بن تمام بوده، و صبیحه عاهی می کرد، و منسوب به هرس بوده، و می گفته که من از اولاد بهرام گویم، و او را پنج پسر اولاد شد دو تن از آنها بمردید و سه پسر دیگرش بماند، که یکی ابو الحسن علی بن بویه عمادالدوله بوده که از همه بزرگتر بوده، و دیگر رکنالدوله ابوعلی الحسن، و سیم معزالدوله ابو الحسن احمد بود

و عمادالدوله سبب سعادت و سلطت ایشان شد تا آن که مالک عراقین و هوار و فارس گشتند و مدبر امور رعیت شدند

و آل بویه که سلطت کردند پانزده تن بودند، و مذمت دولتشان صد و بیست و شش سال طول کشیده

و بدء ظهور ایشان در سنة ۳۴۲ آخر سلطت فاطمه بالله بوده و سپس آن شد که عمادالدوله به جانب «مرداویج»<sup>(۱)</sup> رفت، «مرداویج» امارت کرج را به او وا گذاشت، عمادالدوله خوش سلوکی کرد با رعیت و علاج بسیاری فتح کرد و ذخیره های بسیار جمع نمود و دل رعیت را به سوی خود مائل کرد تا آن که اسم او بلند شد و مردم به جانشینش می نمودند و در دیده های مردم با عظمت نمود، چه او را نهصد سوار کاری بوده که به ده هزار سوار مقابل می کردند

— سرطریج عدوی قابوس بن وشمگیر است که در گیلان و طبرستان چند ده داهی و سایر سادات به امارت و سلطنت آن ها رسیدند (مؤلف علیه السلام)



پس برادرش رکن الدوله را به جانب «کازرو» فرستاد، رکن الدوله «کازرو» را بگرفت، پس از آن شیراز را در تحت تصرف درآورد و دانش بلند شد، و از فضای اتفاق آن که در آن اوقات «مرداویج» بر دست غلامان خود کشته شد، پیشتر لشکرش به جانب عمادالدوله شدند.

عمادالدوله قوت گرفت و در روز شنبه یازدهم جمادی الاولی سنة ۳۳۴ بر بغداد مستولی شد و در الخلافه را بهیبت<sup>۱۱</sup> کرد، و از برای حبیبه عباسی به جر اسمی از خلافت بود، به امری داشت به نهی! پس بصره و موصل و تمام بلاد را تسخیر کرد، و برادرش معزالدوله را در بغداد گذاشت، و رکن الدوله را در اصفهان و خودش در شیراز اقامت کرد.

مؤلف گوید که حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - در احبار عیبیه خود اشاره به دولت دیالمه فرموده، در آنجا که فرموده: «وَيُخْرِجُ مِنْ دِيْلَمَانَ بَنُو الصَّيَادِ، (الی ای قال) ثُمَّ يَسْتَقْوِي أَمْرَهُمْ حَتَّى يَمْلِكُوا الزُّوْرَةَ وَيَخْلُقُوا الْخُلَفَاءَ، قَالَ قَائِلٌ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَكُمْ مُدُنُهُمْ؟ فَقَالَ سَأَأُ أُرِيْدُ قَلِيْلًا»<sup>(۱۲)</sup>

و بالحمله، از غرائبی که اتفاق افتاد برای عمادالدوله آن بود که چون در شیراز اقامت نمود، جنود و لشکرش جمع شدند و مطالبه وظیفه و مواجب نمودند، عمادالدوله را چیزی در دست نبود که به ایشان دهد و سردیک شد که دولتش مضطرب و زایل شود و پیوسته در غم بود، تا آن که روزی در مجلس انس خود به قضا جوابیده بود و فکر و تدبیر بری رعیت می کرد، که ماری را دید که از موضعی از سقف اطان بیرون شد و به موضع دیگر رفت.

عمادالدوله خوف از سقوط مار کرد، فرمان کرد که مردمان بهند و سمع را بشکافند و آن مار را بیرون آورند، چون سقف را شکافند و در تفتحص مار برآمدند دیدند بالای سقف، سمع دیگری است و در میان آن صندوقهای مان است، ماله را آوردند یاهند

پانصد هزار دینار می باشد ، عمادالدوله آن مالها را بر رعیت خود قسمت کرد

پس عمادالدوله حیاطی ! طبیب که برای او حیاطی کند ، گنبد درین شهر حیاطی است که در سابق حیاط مخصوص والی بلد شیراز بوده ، چوب آن حیاط را آورده اند و مرمر کمر بود و در نزد او مانی از صاحب بلد به ودیعه بود ، چوب حیاط حاضر شد گنبد کرد که در باب و سعادت کرده اند و عمادالدوله به جهت مالهایی که نزد اوست او را طبیبه همین که عمادالدوله به و مخاطبه کرد او قسم خورد که بیشتر از دوازده صدوق مال نزد من نماند و منی دادم در بین آنها چیست عمادالدوله تعجب کرد ، امر فرمود آن صدوقها را حاضر نمودند ، چون هفت از آنها برداشتند ماندهای بسیار و رخنهای قیمتی در آن بود

و هم رکثرت خط و اقبال عمادالدوله نقل شده که وری سوز بود بر است که مانگاه پاهای است او در زمین فرو رفت ، آن موضوع را شکافتند گنج عظیمی یافتند و بعد از این لطائف عیبی حراث و دهانی یعقوب لیث و برادرش عمرو لیث که پادشاهان فارس و عراق و حواریان بودند و مقدار آن از حد و حصر هرون بود به دست او افتاد و کار او پراگرفت

و بانجمه ، این خوشبختی های او باعث سلطنت و دوام دولت او شد و به سان ریاست کرد ، و در شانزدهم جمادی الاوی سنه ۳۳۸ وفات کرد

پس از و مؤیدالدوله پسرش به جای وی نشست ، پس از او برادرش کراندوله حسن به جای وی نشست ، و از پس او معزالدوله احمد سلطنت کرد ، پس از او عضدالدوله بن حسرو شاه بن حسن بن بویه ریاست پدید کرد

و بانجمه ، دولت ایشان دصت به دست گردید ما بین پانزده تن از آل بویه تا به بو منصور فولاد ستون بن عمادالدوله رسید و ما بین او و ادوسعید خسرو شاه بن عمادالدوله محارباتی واقع شد ، تا آن که بو منصور مقتول گشت و خسرو شاه سلطان شد و به او دولت ایشان منقرض شد

پس از آن بنی سنجوق سلطان شدند ، و اوّل ایشان میکائیل بن سنجوق بود ، و

ایشان جماعی بودند و مدت دویشتان صد و چهل سال طول کشید، و از پس  
 میکئیل طغرل بگ سلطان شد، و آخر دولت ایشان هم طغرل بن ارسلان بن طغرل  
 سلطان شد و به دست او دولت ایشان منقرض شد<sup>(۱)</sup> و دولت به خوارشاهیه  
 منتقل شد، و عدد سلاطین ایشان ده نفر و مدت دویشتان صد و سی و هشت سال  
 بوده، و آخر ایشان حلال الدین بود و سبب انقراض ایشان ظهور چنگیز خان و هشت  
 تانار شد که او را بکشید، و به قوی هنگامی که بشکرتانار و به حرم و رمهای و  
 نمودند از غصه خود را از قلعه افکند و بمرد بن حمده از خیارالدول<sup>(۲)</sup> فرمانی بن  
 شد، و اظه العالم

\* \* \*



۱- تغییر الدول، ج ۲، ص ۴۵۲ و ۴۶۲

۲- همان ج ۲، ص ۲۶۵

### ذکر ایام خلافت عبدالکریم بن المظیع للطایح لله

در سنة ۳۶۳ که مظیع خود را در خلافت طلع کرد پسرش عبدالکریم طایح لله به جای وی نشست، و در آن وقت چهل و سه سال از عمر او گذشته بود، و در ایام او عضدالدوله دیلمی بر بعد از مسولی شد، طایح او را خدمت سلطانی پوشانید و تاج بر سر او نهاد و طوقی به او داد، و برای او دو نوع تربیت داد و او را به جای پذیرانش بر سریر دولت نشاند (۱)

چون عضدالدوله بر سریر ملک مستقر شد ابو طاهر (۲) وزیر عزالدوله را مأخوذ

۱. أخبار الدولین ج ۲ ص ۲۵۶

۲. ابو طاهر محمد بن محمد بن اچیه ملقب به نصیرالدوله، وزیر عزالدوله بود. این خلکان قتل کرده که در هر ماهی هزار، من شمع صرف می کرد و در مدت بیست روز بیست هزار خالص به مردم پخشید و در وطنی که وزیر عزالدوله بود عزالدوله او را به حرب پسر عمویش عضدالدوله فرستاد و در ایام وزارت خود به جهت خوش آمد عزالدوله بعضی طرفه در حق عضدالدوله می زد که ناخوس می داشت از جمله آن که از عضدالدوله به ابو بکر عذری تعمیر می کرد و تشبیه می کرد او به ابو بکر نامی که عذر برای پستین می فروخت و بالخصوص چون عزالدوله کشته شد و عضدالدوله بر بعد از مسولی شد ابو طاهر را بگرفت و در راه پای فین انداخت تا هلاک شد. پس او را در باب الطایح نزد یک خاتمه خود به دار کشید و در مدت حیات عضدالدوله به دار آویخته بود پس ابو الحسن انباری محمد بن عمر که غلام فین یحیه بود او را مدح کرد به حصیدای که بیست و یک است چنانچه این خلکان ذکر کرده است و ماده بیست و دو در متن ذکر کردیم

و چون ابو الحسن بن مرثیه گفت نوشت و در شهر بخدا افتاد به دست ادب رسید کم کم خبر به عضدالدوله رفتی شد چون اشعار مرتبه ابو طاهر را برای عضدالدوله خواندند او را کرد که کاش مرا به دار می کشیدند و این اشعار را در مرثیه من می گفتند

پس گفت شهر او را پاره نشد مدت یک سال در طلب او بودند و نور یافتند بالا سر صاحب بن عیاد که در وی



داشت و امر کرد او را بکشند و به دار کشیدند، ابوالحسن انبایری او را مرثیه گفت،  
و گفته شد که به اتفاق علماء فی به حرمی آن مرثیه گفته شده، از جمله ب قصیده  
این چند بیت است

عَلَوْ فِي الْحَيَاتِ وَ فِي الْمَمَاتِ	نَعَى أَنْتَ إِحْدَى الْمُعْجَزَاتِ
كَأَنَّ النَّاسَ حَوْلَكَ حِينَ قَامُوا	و فُودَ سَدَاكَ أَيَّامَ الْفَصَلَاتِ
كَأَنَّكَ قَسَائِمَ غَمِّهِمْ خَطِيئَةً	و كَلَّفَهُمْ قِيَمَ لَلْخَطَاةِ
مَدَدَتْ يَدَيْكَ لِحُومِهِمْ احْتِفَالاً <sup>۱۱</sup>	كَمَدَدِهِمْ إِلَيْهِمْ بِالْهَيَاتِ
و لَمَّا خَافَ يَطْفَى الْأَرْضَ عَنِ أَنْ	تَصْمَ عِيَالَكَ مِنْ بَعْدِ الْمَمَاتِ
أَصَارُوا الْجَوْ قَبْرَكَ وَ اسْتَجَابُوا	عَنِ الْأَكْفَانِ ثَوْبَ السَّافِيَاتِ
لِعَظَمَتِكَ فِي الثُّغُوسِ تَبَيُّتُ تَرَعَى	بِحِفَافٍ وَ حِرَاسِ ثِقَابِ
و تَشْغُلُ عِنْدَكَ الثَّيْرَانَ بِيَلًا	كَدُنِكَ كَبَتْ أَيَّامَ الْحَيَاتِ
و كَبَتْ مَطْلِبُهُ مِنْ قَبْلِ رَيْدِ	غَلَاها فِي النَّبِيِّ الْمَاضِيَاتِ
و لَمْ أَرْغَبْ جِدْعَكَ قَطُّ جَدْعًا	تَمَكَّنَ مِنْ عَنَاقِ الْمَكْرَمَاتِ <sup>۱۲</sup>

چه بود خط انبان برای او نوبس بیون ابوالحسن انبان یلف خود<sup>۱۱</sup> ظاهر کرد و به خدمت صاحب رهن، صاحب بن عباد

گفت: این اشعار مرثیه ابوطاهر را تو گفته‌ای؟

گفت: بلی

فرمود: پنهان کن برای من چه می‌خواهم از دهان خودت پشود.

ابوالحسن در اشعار را خواند تا رسید به این شعر

و لَمْ أَرْغَبْ جِدْعَكَ قَطُّ جَدْعًا      تَمَكَّنَ مِنْ عَنَاقِ الْمَكْرَمَاتِ

صاحب پر خاست و دست به گرد او زد و دهنش باز بوسه زد بر روی عضدالدوله فرستاد. عضدالدوله

چون او را دید از رویه چهره دشمن سر مدح کردی!

گفت: به جهت آن حقوقی که بر من داشتی نوالسم خودداری کنم پس دو شعر برای سبهای المروغه مجلس

عضدالدوله گفت: عضدالدوله او را دعوت نمود و یک اسب و یک پاره زر بزرگ او بخشید. مؤلف (رحمه الله) [و هیات

الاصیان، ج ۵ ص ۱۶۹ - ۱۷۲].

۹ دروغیات الاصیان، ج ۵ ص ۱۶۲ مستجاب؟

۲ - و هیات الاصیان، ج ۵ ص ۲ و هیات ص ۲۵۱ - ۲۸ در ترجمه فین بنیه اخبارالدول، ج ۲ ص ۱۵۶

و در سنة ۳۶۶ رکن الدوله حسن بن بویه امیر عراق عجم پدر عضدالدوله در ری وفات کرد و او همان است که بوالفصل بن حمید وزیر و بوده

و در سنة ۳۶۷ قاضی بویکر محمد بن عبدالرحمن بغدادی معروف به بن قریبه در بغداد وفات یافت و او از فضلاء عجم خود بوده و بسیار خوش فریخته و حاضر جواب بوده و هر مسأله مضحک عربی که از او می پرسیدند بدون تأمل مطابق سؤال جواب می داد و از جمله سؤالات او است

«ما يقول القاضي - وقتله الله تعالى - في يهودي رمى بعصاينه فولدت ولداً جشمة للبشر و وجهه لينة؟ فكتب جوابه يديها هذا من اعدل الشهود على الملائعين اليهود بانهم اشربو حُب العجل في صدورهم حتى خرج من يورهم وادی ان ياط برأس اليهود رأس العجل، و يصلب على عتق التضرية الناق و الزجل، و يُسحب على الأرض و ينادى عبيها ظلمات بعثها فوق بغض و السلام»

و سر در سنة ۳۶۷ بحیار عراق الدوله دهنی کشته شد در حرمی که ما بین و عضدالدوله پسر عمش واقع شد و دحیر عراق الدوله شاه را با روجه طایع الله بوده و حضورت امیرالمؤمنین علیه السلام در خیار عیبیه خود او منقلب دیالمه از قتل عراق الدوله بر دست عضدالدوله خبر داده، در آن جا که فرموده «و اَلْمُتْرَفُ اِنَّ الْاَاجِدُمُ يَنْقُطُ اِنَّ عَمَهُ عَلَى دَجَلَه» تعبیر فرموده از عراق الدوله به مرف چون که عمر شده که او صاحب بهو و شرب بوده، و از او به اس الاحدم به جهت آن که پدرش عراق الدوله منضوع الید بود و را اضعع میر می گفتند چنان که به آن شاهه شد، و پسر عمش عضدالدوله است که او را در «قصر الحصیر»<sup>۱)</sup> نزدیک دجله یکشت

و در ماه جمادی الاولی سنة ۳۶۸ شیخ اجل اقدم احمد بن محمد بن سیدها بن الحسن بن المجهم بن بکیر بن اعین شیبانی مشهور به ابو غالب رزاری وفات کرد و او است صاحب رساله معروفه که ر برای پسر پسرش محمد بن عبدالله نوشته و رزاری منسوب است به «رزاره» و اول کسی که از اعین منسوب به رزاری

۱- قصر الحصین قصر عظیم عرب سامرا. بناد المنصور لانه نقل عن مراد الاطلاع مولف الله.

شد سلیمان بود که حضرت هادی علیه السلام در توقیعات خود توفیق او را به رزاری تعبیر فرموده

و نیز در سنة ۳۶۸ شیخ ابوالحسن محمد بن احمد بن داود شیخ قمی عصر خود و عقبه ایشان وفات یافت، و در منابع قریش مدفون شد به سبب آن که به بغداد رحلت کرده بود و در آن جا اقامت نموده بود، و از صاحب کتاب مزار و غیره

و نیز در آن سال حسن بن عبدالله معروف به سیراهی نحوی وفات کرد و در بغداد به خاک رفت، و سیراف از بلاد فارس است در ساحل دریا در طرف کرمان، و سیراهی استاد سید رضی بوده<sup>(۱)</sup> در زمان طفولیت سید، و معروف است که روری از سید پرسید در حالی که مشغول به ده سال برسیده بوده

«اذا قيل رأیت عمر، فما علامة نصبه؟»

قال الرضی: بغض علی بن ابی طالب! فتعجب السیرافی و الحاضرون من سرعة انتقاله و حدة ذهنه، و فرح أبوه بذلك و قال أبی حنّاء<sup>(۲)</sup>

و هم در آن سال با در سنة ۳۶۹ شیخ اجل ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی<sup>(۳)</sup> وفات کرد و بن شیخ خلیل خالوی مادر محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شادان قمی صاحب صد منقبت عمیه در حق امیرالمؤمنین است، و هم بن قولویه استاد شیخ معید و صاحب کتاب کامل الزیارات و غیره است، قبر شریفش در جنب قبر شیخ معید علیه السلام واقع است در محله منوره کاظمیه در سمت پایین پا

و اما بن قولویه که در قم مدفون است در نزدیکی بقعه علی بن بابویه قمی علیه السلام از محمد پدر او است نه ابوالقاسم جعفر چنانچه بر بعضی شبیه شده

و در سنة ۳۷۰ حسین بن احمد معروف به ابن خالویه نحوی در حلب وفات کرد و آل جمال او را کرام و احترام می کردند و از او استفاده علوم می نمودند و

۱- سید رضی در رفاة ابو فهد بنی سرود است

۲- دیوانهات للجنات ج ۳، ص ۷۳

۳- خلاصه من رفاة لسان البیضاء ج ۲ ص ۱۲۵ مقدمه کامل الزیارات

مؤلفات او بسیار است<sup>۱</sup> جمله کتاب لال اسب و در او موالید و وفيات اشعه  
دشمن عشره را ذکر نموده

و برار مؤلفات او سب کتاب الجمل، و کتاب مبس که مبس او بر «لیس فی کلام  
العرب کذا» و «لیس کذا» است

و در همان مهال صحفه بن احمد بن الارزهر معروف به ارزهری هروی لعوی  
صاحب غریب و تهذیب اللغة و غیرهما در هرات و غات کوه، و رهزی مدب بک  
سال اصبر فراموش نموده، و آن کسانی که او را اسیر کرده بودند او عراب باده بودند،  
از هری از کلمات یشان دعائی استفاده کرده، و در تهذیب ذکر نموده «کذا نقل عنه»  
و د. س. ۳۷۲ ما حسرو عصفه الدوله دیدم در دنیا در گذشت و پسرش  
صمصام الدوله به جای وی نشست،<sup>۲</sup> و وفات عصفه الدوله در بغداد واقع شد،  
لکن جنازه او را به نجف حمل دادند و به خاک سپردند،<sup>۳</sup> و «سبلا عصفه الدوله بر  
ممالک و ملوک از تمامی ملوک بی برهه پیش روی بود»<sup>۴</sup> و «شهباش»<sup>۵</sup> می گشت و بر  
مناظر بغداد بعد از نام خلیفه نام او را می بردند

میر سید شریف او را از مروّجین مذهب سلام در رأس ماه چهارم شمرده، و  
بیمارستان عصفه بعد از عصفه الدوله بنا کرده<sup>۶</sup> و مشهد غیرالمؤمنین را

حول الاسلام ج ۶ ص ۶۷

<sup>۱</sup> گفته شده که عصفه الدوله را در جوانی وجهه مبارکه امیرالمؤمنین علیه السلام در آن کرده و بر روح خویش بوسیدند، و قبر  
عصفه الدوله و ناحیه قبده بی شجاع بن زکریا الدوله است مجاوره حد الامام المصوم، لقمه فی الخلاص «مزم ثانی  
کلی نفس کفانک عن نفعها» [آیه ۱۶ سوره زمل] و صلوات علی مهندس و عترته الطاهره مؤلف علیه السلام المستطیع  
ج ۲ ص ۱۶

<sup>۲</sup> تاریخ طبرستان ج ۲ ص ۱۶

<sup>۳</sup> جنه الوفاة ج ۲ ص ۲۶۷

<sup>۴</sup> نگاه کنید به وفيات الاعیان ج ۲ ص ۱۵۴

<sup>۵</sup> قال فی حقه الطالبي: ثم ان هارون امر فبسی علیه ای عی می غیرالمؤمنین علیه السلام به و حد النکس بهرتک و الدفن  
بموناهم حوله الی ان کان من عصفه الدوله فنه خبروا بر بویه الذی یسمره عمره عمره حلیه و خرج علی ذلک



او بنا کرد و تجدید نمود و مصارف بسیار خرج نمود، و گفته شده که مسو.  
مدینه انبی علیهم السلام را و بنا کرد

و عضدالدوله در فضل و کمال یگانه عصر خود بوده و نصلاً را دوست  
می داشت و با یشان معاشرت می کرد

ابن خلکان گفته که عضدالدوله برای ابو منصور امکین ترکی غلام معزالدوله بن  
بویه والی دمشق نوشت در جواب کاغذ او «عَزَّكَ عَزَّكَ» قصار قصار ذلك ذلك، فاحش  
فاحش قُبْحُكَ فَعَلْتُ بِهِدَا تُهْدَا»<sup>۱</sup>

فقیر گوید که این عبارت منسوب است به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و معروف  
است که بری معویه نوشت در جواب نامه او که نوشته بود «علی قدری غلی  
قدری» و اگر واقع داشته باشد عضدالدوله بر آن مشرع فصاحت، احد کرده

و در سنة ۳۷۶ شرف الدوله پسر عضدالدوله قصد برادرش صمصام الدوله کرد و  
بر او غلبه و سیلا یافت، پس او را مینا کرد و خود به جای وی نشست

و در سنة ۳۷۷ حسن بن محمد معروف به ابوعلی فارسی مسوی بخوی مشهور  
در بغداد وفات کرد و در معبر فریش مدفون شد

«و کان ابو عیسی امام و قته فی النحر و صاحب عضدالدوله الدایمی وَ عَتَّ مِرْلَنَه عَصَه  
حَتَّى قَالَ لَهُ اَنَا غِلَامُ ابْنِ عِیْنِ الْفُسْوِی فِی النَّحْرِ وَ صُكِّبَ بِهِ ابُو عِیْنِ «التَّكْمِلَة» فِی النَّحْرِ  
وَ قُصَّتْ فِیهِ مَشْهُورَةٌ، وَ كُنَا قُصَّةً مَسْدِرَةً مَعَ عَضَدِ الدَّوْلَةِ فِی مِیْدَانِ شِیرَاز وَ سَوَّالُ الْمَلِكِ  
عَنْهُ عَنِ تَصَبُّبِ الْمُسْتَفْنَى وَ جَوَابِهِ بِجَوَابِ مِیْدَانِی»<sup>۲</sup>

و حکای آنکه با خرج عضدالدوله لقتال ابن عتّه دخل علیه ابروعی، فقال له ما رأيك  
فی صُغَيْتِنَا، فقال له ان من رجال الدُّعَاءِ لَا مِنْ رِجَالِ الْقُلَاءِ، فَاخَذَ اللَّهُ بِمَنْكِبِكَ فِی عَرِیْمَتِهِ،

به امیرالایزین و عین له او فافاً و لم تزل حملاً له بانه الى ميه ثلاث و خمسين و سبعاً، و كان قد ستر البطان بحشب  
الساج المتقرن فاستمر تلك المصاة و جددت حماله السهد على ما هي عليه الآن، و قد بقي من حماله عضدالدوله  
خلین و مورد آل بویه هناك ظاهره مشهوره ثم تحرق. (مؤلف علیه السلام)

در صورت الاحیان. چاپ در افکر بیروت ۲ نوبت ذکر احسان عباس ج ۴ ص ۵۴

۲ بهمة قواعده ج ۱ ص ۲۹۶.

و انجمن قصده می نهضتند، و جعل العاقبة راده، و الظفر تجمعه، و املائكته انصاره، ثم  
شد

وَدَعَيْتُهُ حَيْثُ لَا تُودَعُهُ نَفْسٌ وَلَكِنَّهَا تَسِيرُ مَعَهُ

ثُمَّ تَوَلَّى وَ قَى الْقُوَاهُ نَهْ ضَيْقُ فَعَلٍ وَ قَى الذَّمُوعُ مَعَهُ

فقال له عبدالدولة بارك الله فيك، فاني واثق بيطاعتك، و أتوقئ صفاء طوئلك ۹

و در سنة ۳۷۹ شرف السوینه دب و داع کرد و بردوش بویصر به جای وی  
نشست، حبیبه او را خلعت پوشانید و وراثت بهاءالدوله و صبیاء الیمنة عطا کرد،  
بهاءالدوله چون بر مر دوت قوت یافت، امر کرد حبیبه را از حبس به ریر کشیدند و  
او را از خلعت خلع کردند و دار الخلافه را عمارت نمودند، و این واقعه در ماه شعبان  
سنة ۳۸۱ اتفاق افتاد، پس طایع الله مجموعاً و معتصلاً بمانند ۱۰ در شب عید فطر سنة  
۳۹۳ وفات کرد

\*\*\*



### ذکر ایام خلافت ابوالعباس احمد القادر بالله

در همان شبی که طائع را از خلافت خلع کردند، ابوالعباس احمد بر اسبهای  
المقنبر منقب به هادر بالله به جای عمومی خویش نشست، و در آن روز چهل و  
چهار سال از عمرش گذشته بود، و از خلافت جو اسمی بهره نداشت و بر سر  
خویش معهور بود<sup>۱</sup> تا دو ماه ریعه سده ۴۲۲ وفات کرد

و او بری او تصبیعی است در سب و دم معرله و روغن  
و در اول ایام خلافت او سده ۳۸۱ شیخ اجل عالی مقام، رئیس المحدثین،  
ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی رحمه الله وفات یافت و در سردیکی حضرت  
عبدالعظیم در ری به خاک رفت، و او برای او دعواتی جمعه حالیه است در میان بستان  
یا بصارتی،

و در همین اعیان منأخره در حدود سده ۱۲۳۸ شکافی در قبر شریفش واقع  
شده بود، و بسیاری از مردم از علماء و صاحبان بصیرت و غیرهم جمعه تارین او را  
ناره یافند<sup>۲</sup> و این مطلب به محمد شهرت است، بلکه به صحت پیوسته است  
و کان رحمه الله شیخ الطائفة و عیبه و وجههم بخراسان ورد بغداد سده ۳۵۵ و سمع  
منه شیوخ الطائفة و هو حدیث المتن و کان رجلاً جلیلاً حافظاً للأحادیث بصیراً بالرجال،  
ناقداً للأخبار، له نحو من ثلاث مائة مصنف<sup>۳</sup> لم یبق فی القمیین منه فی حفظه و کثره

۱. اقتدر النول، ج ۲ ص ۶۵۸

۲. روایات الثیبات، ج ۶ ص ۱۶۴، ابن الرویحه ج ۳ ص ۳۲، نهج المقال، ج ۳ ص ۱۵۵

۳. در مقدمه کتاب الهدایه بشأن که توسط مؤسسه امام جادی علیه السلام تحقیق شده است نام ۱۲۳۱ اثر ایشان آمده است

عنه، و هو المعروف بالصدوق، و المولود بدعوة مولانا صاحب الامر عليه السلام و معاصره  
أكثر من أن يحصى و يحضر

و أن قميصاً حيط من سبع تسعة و عشرين حرفاً عن معاليه قاصر

و در سنة ٣٨٣ فاضل اديب و شاعر متبحر بسبب محمد بن العباس ابوبكر  
حو برمی در بیشابور وهاب کرد و كان معروفاً بكثرة حفظ اللعمه و الأشعار و له مع  
سيد الدولة و صاحب بن عباد و غيرهما من عظماء اهل زمانه مؤاثر كثيرة

و در سنة ٣٨٤ علي بن عيسى معروف به زباني محوري معروف از اهل  
سرمن وای وهاب کرد

و در همان سال محسن بن علي بن محمد بن ابي الفهم فاضل بنحو صاحب  
كتاب الصرح بعد الفشدة در بغداد وهاب کرد و محسن كسيلم علي ضبط ابن حلكان  
و در ٢٤ ماه صفر سنة ٣٨٥ كافي الكعده سماعيل بن عباد طالقاس وهاب  
ياقوت

لقب بالكاظمي، لانه كفى الشيطان فخر الدولة مهمات ملكه لانه كان وريده، و به حق  
كثير على المسلمين، و لأجبه ألف الشيخ الفاضل حسن بن محمد القتي كتاب تاريخ قم و  
ذكر في أوله بيذاً من فضائله، و ألف بضاً شيخ الصدوق عليه السلام كتاب عيون لا خبير لأجله و  
صدر الكتاب يذكر القصصتين به في أهداء السلام إلى مولانا الرضا عليه السلام

و قال السيد الفليل الشيد بمعاذ الله الموسوي الجزائري عليه السلام في لوامع الأنوار في شرح  
عيون الأخبار، و هو شرح مشكلات الكتاب ألفه بعد فراعته من تأليف شرح التوحيد، و  
بالجملة قال في وصف الصاحب بن عباد و له من المقادير في العلم والجود والكتابة و  
سياسة الملك ما اعتراف الثعالبي و غيره بالعجز عن توصيفه، و هو استاذ الشيخ عبد القاهر

١ - كتاب كندة رجال دجاني ص ٢٦ كمال الدين ج ٢ ص ٢، الفقيه شيخ طوسي ص ١٦٤ و ١٦٥

٢ - من الأعمال ص ٢٤٢ ٢٤٣، تأسيس المشيد ص ١٥٩ - ١٦٠، الطليح في شرح التوحيد ج ٦ ص ٨، ياقوت

الديلم ص ١٤ ج ١ ص ٩٢، القدر ج ٢ ص ٤٢ - ٨، نعمة النور ج ٣ ص ١٦٧ ١٦٩ وهاب الأصبين ج

ص ٢٢

و حکمی صاحب روضۃ الضما أنه کان يحمل من الکتاب فی شعره و کر أربع ماء جملي.  
و جاتنه النوراره بالأرت و الاستحقاق كما قال أبو سعید الرستمی فی حقه

ورث النوراره کابراً عن کابر  
موصولة الایساد بالایساد  
یروی عن العباس عبّاد ورا  
رثته و اسماعیل عن عبّاد<sup>(۱)</sup>

و کان فی الشیع و حب اهل البیت علیهم السلام أو حدی الزمان، حتی ان اهل اصمهان کانوا  
یسبون مذهب التشیع<sup>(۲)</sup> الیه، فبقولون فلان عنی دین ابن عبّاد و کان وفاته فی الی لیسۃ  
الجمعة من لیالی شهر صفر سنه ۳۸۵، و حمل الی اصمهان و دفن بها، و له مصنفات کثیرة،  
منها کتاب الممحیط فی اللغه مع مجتدات و من شعره

۱- شعر ابو سعید، سببی است نگاه کنید به: بیجه الشعر ج ۲ ص ۲۳۷ معجم الادباء ج ۶ ص ۲۵۷

۲- نقل است که در ایام حکومت صاحب ابن عبّاد در اصمهان و رویج مذهب خود در میان ایشان بحدی شخصی از  
اهل اصمهان مردی را دید که با خاتون خانه او مباشرت می نمود. تازیانه بگرفت و خاتون را تادیب می نمود  
خاتون چون بیکه بود لایحه در انکای تازیانه خود در می گفت اقتضا و القدر یعنی برناگذاشتن من نیست به قتل و فساد  
عصمت

پس سبّ یا او خطاب کرد که ای دهنی خدا را نمی دهی و این چنین عذر ناموجه می گوئی! خاکون چون این سخن  
را شنیدند: روی درو دین فریاد برآورد و گفت آه آخر تو ترک مکت کردی و مذهب ابن عبّاد را اختیار کردی  
[ان] تیخ متیکه الله تبارک و تعالی لا دست افکند و عید خواست و گفت: انب مسیکه حلقاً [اصدقة الشیعه  
مجالس المؤمنین، ج ۲ ص ۴۵۶] فاضی بویلفه فرمود: دسغی ساند که مشرکان فریاد جمله جوری بودند و قرآن  
کریم آن مذهب را از میان برداشته

چنان که مشهور است که والحد و التوحید علویان و الجهر و الشمس اعران و معاویه و یزید و معاویه  
مستحقانند و یزید در عهد خویش حیاتی آن کردند و اهل زمان ایشان تابع ایشان شدند و غرض اصلی یاران  
آن که می گویند: مقابله جمله اشعیه به اودان الله تعالی است. آن است که: چون دیدند که بعضی از صحابه و تابعین  
بر مائتدین مصطفی ظلم کردند و حق پسان و باده ظلم و طعنهای گرفتند و فتوی به حور اهل بیست دادند و عامه جرأت بر  
استعمال ایشان نمودند و عقلاً بر این افعال ملازم ایشان می کردند

برای دفع ملازمه این مذهب را رواج دادند که بید را لعنی بپشت و جمله فعلی، حدیث و چنین خواست و تقدیر  
چنین رفت که چنین باشد: ما مردم ریان هند او پسان گونا گوند و اقوی سببه پسان آن است که: در عبادت سابع  
دیدند اند که عبادی خدای حلقی خیر و شر است و تباختند که مراد از سر، من هیچ نیست بلکه چیزی است که به  
مسبب ظاهر مشمول بر مظهری بود مثال سیاح و حشراب و مثل قحط و دبا هر چند متکلمین سبب او پسانند

(انتهی) مؤلف

«أنا حسن و كان حبله شدي» الح

قست و قد مضى أنه لقب بالصاحب لصاحبه للأستاذ ابن العبد، و حكى أنه كان أولاً وزيراً للدولة الدنمى، فتنا بوقى مؤيد الدولة فى سنة ٣٧٣ و اسبوى أخوه صخرالدوله على معبكنه أقر الصاحب على و رارنه، و كان مبعثاً عنده و معظماً نافذ الأمر و أنسده أبو القاسم<sup>(١)</sup> الزعفرانى

أيا من عطية نهدى العسى إلى رحتى من نأى أودا  
كسوت الثميين و الزانين كسا ثم تغل مثلها مشكاً  
و حاشية الذكر يشوب هى صنوف من الخمر إلا أنا<sup>(٢)</sup>

فقال الصاحب قرأت فى اخبار من بن رائدة الشيباني أن رجلاً قال له احملنى أيتها الأمير، فأمر له بناق و فرس و يعل و حمار و جريد، ثم قال لو علمت أن الله تعالى خلق مركوباً غير هذا لحملتك عليه و قد أمرت لك من الخمر بجنة و قميص و عمامة و دراعة و سراويل و منديل و مطرف و رداء و كساء و جوب و كيس، و لو عسا لباساً حر يتخذ من الخمر لأعطيتك

و جتمع عنده من الشعراء ما لم يجتمع عند غيره و مدحوه بغير المدائح<sup>(٣)</sup> و حكى أنه امر صخرالدوله بخر بشر، و امر الصاحب حد الكتاب ان يشرب، بذلك كتاباً، و لما كان الصاحب لا يصنع عن حرف الراء و ينشع و له سوء مزاج مع ذلك الكاتب، عمد الكاتب الى كتاب به تحليل كلمة من كلماته عن الراء و هو هذا أمر أمير الأمراء .. عمره الله .. ان يُخبر بشراً فى طريق المارة ليشرّب منه الصادق و الوارد و حرّر ذلك فى ربيع شهر رمضان المبارك، بورك فيه الى يوم المحشر

فقرأ الصاحب بعبارة لم يوجد فيه راء أصلاً و هى هذه:

١- أبو عمر بن ابراهيم و أصل عراقى است مكاه كند به البيعة ج ٧، ص ٣٢٤، وصيات الزهيد ج ٦، ص ٢٢٩  
٢- نكاح كند به البيعة، ج ٢، ص ٩٥

٣- مجالس المومنين ج ٧، ص ٢٢٩ به نقل از خامنه‌ای

حکم اعدای الحکام - طول الله مدّة حياته - أن يعص قبيح في سبيل المسلمين ليستفیع  
منه الغادی (و الزانیع - کذا) و کتب ذلك فی اوائل ایام الصیام المهیمن، لا رال میموناً الی  
یوم القیام

بالجمعه، مو در آثار صاحب بن عبّاد بسیار است و در کامل بهائی منقول است  
که صاحب . ده هزار بیت در معیت اهل بیت و تیزی او اعدای ایشان بوده  
صاحب روایات گفته که فیر صاحب در اصفهان در محله ای است معروف به  
«باب طوقچی» در میدان کهنه و حیة دارد، و در زمان ما چون مهلدم شده بود شیخ  
علامه حاجی محمد یر هیم کرباسی امر به تجدید عمارت آن نمود و به ریارت او  
مداومی دارد، و صامه مردم بحریه کرده اند که هر کس به ریارت فیر او رود یک هفته  
بمی گذرد که خیر عاجل نصیب وی شود. (۱)

و مراد و ار حاجی محمد ابراهیم کرباسی، (۲) علامه عصره و فرید دهره حاجی  
ملا محمد ابراهیم بن حاجی محمد حسن حرامانی کاخی (۳) ساکن به اصفهان  
صاحب کتاب اشعار لاصول (۴) و مخبئه (۵) در سیه است

و وجه تلقب واند ماجدش به کرباسی به جهت آن است که مدتی در محله  
«حوص کرباس» هرات توطّل فرموده بود، و آن محله را حوص کرباس می گفتند به  
جهت آن است که رسی از شیعیان از مرد کرباسی که به دست خود عمل آورده بود  
حوصی درست نموده و وقف بر شیعیان نموده (۶)

۱ - روایات الجنات ج ۲ ص ۴۹

۲ - درباره حاجی کلیاسی نگاه کنید به کتاب پدر القدام رجال اصفهان ص ۶۲ مکتب تصدیق مرحوم گری.

ص ۱۵۸

۳ - کاتب یکی از حدود خرمیان است و ظاهراً کلمه کاخی باشد مؤلف کتب نگار کنید به: کتابخانه دهخدا ص ۴

کاتب ص ۹۴

۴ - دو مجلد بزرگ، قریب پنجاه هزار بیت

۵ - نقد معنی است

۶ - روایات الجنات ج ۱ ص ۲۴

و نزدیک قبر صاحب بن عثمان است میر علی بن سهل صوفی اصفهانی معاصر  
چند

و نیز در سنه ۳۸۵ علی بن عمر معروف به دار قُصی حافظ معروف در بغداد  
وفات کرد و چون دیوان سید حمیری در حفظ کرده بود او را به تشیع مسبب دادند ،  
و «دار قُصی» به فتح ، «اسم مظه‌ای است در بغداد

و در همان سال محمد بن عبدالله معروف به ابن سنگره بغدادی شاعر وفات  
کرد و او را احمق می‌گفتند پس بی‌حضر منصور عباسی است ، و معاصر است با  
ابن حجاج شاعر شیعی و ابن حجاج در اشعار خود او را «عجو کوده»<sup>۱</sup>

و در ششم جمادی الآخره سنه ۳۸۶ محمد بن علی داعی معروف به ابو طالب  
مکی صاحب موت القلوب در بغداد وفات یافت

و در سنه ۳۸۷ حسن بن ذیراهیم بصری معروف به «ابن رواق» فاضل موهب  
وفات کرد

و نیز در سنه ۳۸۷ فتح است روی داد و بنای دولت عربیان شد و بر به  
سبب آن شد که روح بن منصور سامانی چون بعد از پدر پادشاه شد مری حراسان  
بر او یاعی شدند ، او به امیر سبکتکین که شحنة عربه بود نامه کرد که شتر پشاه  
کفایت کند ، و در سنه ۳۸۴ امیر بوح امارت بعضی حراسان به سبکتکین و بعضی به  
پسرش نقویس کرد

و امیر بوح در حصه سیزدهم رجب سنه ۳۸۷ وفات کرد و پسر او منصور بن  
بوح امیر شد و در سال سیصد و هشتاد و هفت وفات کرد و دولت سامانیان منقرض  
شد ، و مدت سلطنت ایشان صد و دو سال و شش ماه بوده و مدتی ایشان از حدود  
دیار ترک تا حدود هند و فارس و عراق بود ، و در الملک ایشان بخارا<sup>۲</sup>

و سامانان از نسل بهرام چوین است که پیش از اسلام بود ، و پدر سامانان ساربان  
می‌گردد ، و سامانان را اندک اعتباری پیدا شد پیش خلیفه مأمون ، و خلیفه مأمون مأمور



النهر را به بصر پسرش داد *تقل من بعض التواريخ، والله العالم*»

و در سنه ۳۸۸ حمد بن محمد خطابی بمشغی در «بست» وفات نمود، و بسبب حمد به وید برادر عمر بن الخطاب منتهی می‌شود و خطابی در ادبیت و علم و زهد شبیه به ابو عبید قاسم بن سلام بوده، و تصنیفات بدیعه دارد از جمله غریب الحدیث و معالم السنن شرح سنن بی‌داود است

و در سنه ۳۹۱ حسین بن احمد معروف به ابن حجج<sup>(۱)</sup> شاعر اعمی و مداح هلیب وفات کرد، و در بدیعی پای حمص موسی بن جعفر رحمته الله به حاکم رفت بر حسب وصیت خود، و هم وصیت کرده بود که مرئوس قیرش پیوسته «و کلبهم بانسط دراعیه بالوحید»<sup>(۲)</sup> و جماعی او مرثیه گفته‌اند عاصد سید رصی<sup>(۳)</sup> و عیوه، و او را در درجه امرء الفیس<sup>(۴)</sup> شمرده‌اند، و قصیده معروفه «یا صاحب الفیه التیظ علی النجف» را انشاد است و ست، و در برای او در باب این قصیده قطبیه لطیفه است که مقدم نقش نیست<sup>(۵)</sup> چرا که الله خیر الحمر

و هم در سنه ۳۹۱ حاتم الدوله مقصد بن مسیب که او را حکام بنی حمیر است که در دیار موصل و شام و حلب و انبار سلطنت داشتند بر دست یکی از علما نشی گشته شد

از تاریخ عصر نقل شده که حاتم الدوله را شعر بیکو و رفض فاحش بود، تا آن که او را نقل است که به یکی از حجابان وصیت کرده بود که چوب به مذمه حلیه بر سی سلام من به حمص رسول رحمته الله برسان و بگو که اگر شیخین در جوار تو

۱- برای مراد اطلاع نگاه کنید به ابن سراج شاعر معروف در چهارم از نگارنده یاد می‌دهد

۲- سوره کهف آیه ۱۸

۳- دیوان التشریف الرضی، ج ۲ ص ۸۶۲ ۸۶۴

۴- نگاه کنید به روایات الامیران، ج ۱ ص ۱۶۸. انوار الریح فی انواع البدیع ص ۱۷۰. الکسی و الاقصاب، ج ۱ ص ۲۵۶

۵- نگاه کنید به روایات الجسناد، ج ۲ ص ۱۶۲. القدر، ج ۲ ص ۹۲. ریاض العلماء، ج ۲ ص ۱۶ - ۱۷،

ادب الطیف، ج ۲ ص ۱۵۹

مذهوب بودند هر آیه به سر و چشم به ریاضت تو می آمدم

و لکن جواب علامه حلی در حارة کبیره که برسی ره ره داده نقل کرده که مقلد بن  
المسیب پیغام جبارت امیر و کلمات کفریه برای قیر آن حصوت هر سناد، آن  
شخص مبلغ تسبیح کرد لکن در خواب دید حضرت رسول ﷺ و  
امیر المؤمنین علی و آن که جواب امیر المؤمنین علی او آیه قتل رسانید، آن خواب  
ر تاریخ برداشت، چو برگشت از ححر مقلد بن المسیب ر کشته بودند در همان  
شب که تاریخ برداشته بود

و بالحمد لله از احمد بن مس شرف الدوله بن فریش که مدکی بود کریم و حاصل و  
حمیم

گویند که ابن حنیس شاعر او ر مدح کرد به قصیده که یک بیش این است

أنت الذي تعق النساء بسوقه و جري الندى بعروقه قبل الدم

که از تمجید این شعر شرف الدوله به یا حوامس و امر کرد که بری این حنیس  
فرش آوردند و او را گفت بشن و تنمه قصیده ر بخوان، و پس اتمام قصیده  
«موصول» را به خواب افطاح به او داد و ثیوب او گردامید

و هم نقل است که شخصی «او حاجتی خواست و به ز گفت «اینها الامیر!  
لا تنس حاجتی» گفت «اذا قضيتها سيئها»

و در سنة ۳۹۲ ابو الفتح عثمان معروف به ابن جعی موصی نحوی صاحب ثمن و  
عیره در بغداد وفات کرد

و در سنة ۳۹۸ بدیع الزمان همدانی<sup>(۱)</sup> احمد بن الحسین فاضل شاعر امامی در  
هرات وفات یافت

و هو المبدع للمقامات، حکى أنه مات من السكت و عجز دعه فألقى في قبره، و  
سمع صوته بالليل، و أنهم يشوون قبره موجوده قد قبض على نعيقه و مات من هول

«برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به وعیان الاعیان ج ۶ ص ۱۶۷ البیضاء ج ۴ ص ۲۵۶، مجمع الانباء ج ۲.

ص ۱۶۱ ابن حجاج ص ۹۴ مقدمه شرح مقامات بدیع الزمان الهمدانی

القير<sup>(١)</sup> و لبيدع نرسائل الهدية و النظم الملح

من رسائله<sup>(٢)</sup> الباء اذا طال مكثه ظهر حُبّه، و اذا سكن مثله حرك تنه، و كذلك

الضيف يمتنع لقائه اذا طال ثوابه، و يتنقل ظله اذا انتهى محله<sup>(٣)</sup> والسلام

و نقل انه قد كان من عاية مهارته في الكتابه و الانشاء يده بحر الكتاب و الأرقام و

يكسب الى ان ينهي باونه بعكس الجمهور، و ناهيك به فصلاً و كمالاً

و في المنز المسنوك في سنة ٣٩٨ توفي ابو نصر اسماعيل بن حماد الجوهري صاحب

الصحاح بيمامور، اغترافه و موسعة قصده الى سطح الجامع القديم و قال فيها الناس اني

عملت في الدنيا شيئاً ثم اتعبت عني، فاعمل للاخر، امرأ لم اسبق اليه، و صم الى جيبه

مصراعى باب و شذف يخبط و صعد مكاناً عالياً و رعم انه يطير، فوقع فمات

و در سنة ٤٠١ ابو الصبح<sup>(٤)</sup> يسمى على بن محمد كاتب شاعر معروف در بخارا

وفات كرد

و هو المشهور بجودة الشعر و الكلمات الرشيدة و الالفاظ الهدية

قصه من اصبح فاسده ازغم حاسده من اطاع غضبه اضاح اديه، من سعادته جدك

و قولك عند حدك<sup>(٥)</sup> و من شعر البسي

إذ تحدثت في قوم لتؤسهم

بما تحدثت من ماخ و من آب

فلا تبهت لحدث إن طبعهم

فستك بمعاداة المعادات<sup>(٦)</sup>

١- وفيات الاعيان ج ١ ص ٢٩

٢- البيهقي، ص ٢٤٧ وفيات الاعيان ج ١ ص ٢٢٨

٣- و يقرب من هذا المعنى قول الشاعر بالفارسية

ميهمان گر چه سخن راست و دلي هم چون نفس

خفته مي سازد اگر آيد و بخود درود

٤- يراي طالع يسر نگاه كنيد به وفيات الاعيان ج ٢ ص ٣٧٦، البيهقي ج ٤ ص ٢، المنتظم ج ٧ ص ٧٧

٥- تاريخ الحكمه يعني، ص ٢٩، التدرجات ج ٣ ص ١٥٩، طبقات بيكر ج ٢ ص ٢

٦- وفيات الاعيان ج ٣ ص ٣٧٦-٣٧٧

٧- وفيات الاعيان ج ٣ ص ٣٧٧

و له قصيدة طويلة مشتملة على مواظب و حكم و اردعا يسامها كمال الدين التميمي في  
لغة «الثعبان» من حيات الحيوان مظهرها

ريادة المسره في ديار بستان و ريحه غير محض الخبز خُصران<sup>(۱)</sup>

و لأبي الفتح البستي ايضاً كما في السلافة

و اني عريب بين بُست و اهلها و ان كان فيها جيرتي و بها اهلي

و ما غرته الانسان في شقة الثوب و لكنته و الله في عدم الشكل

و در سنة ۴۰۱ محمد بن محمد بن عياش صاحب مقتضب الاثر في عدد الاثمه

الاشي عشر و عاشر يافت و ابن عياش حد و پدرش ار و جوه اهل بغداد بوده اند

و خود او او مشايخ حل حديث بوده لآن که در آخر عمر احتلال بافت و او

شيخ و اديب ابوالقاسم عبي بن محمد بن عبي حزار قمی صاحب كفاية الاثر في

التصحيح است

و در سنة ۴۰۳ محمد بن الطيب معروف به قاضي ابوبكر باقلاني<sup>(۲)</sup> بصرى ماهر

طريقه ابوالحسن اشعري در بغداد و عاشر يافت و باقلاني (به كسر فاء) مسوب

است به باقلا و جمع آن، «و كان الباقلاني معروفاً بالمناظر»

و هم در سنة ۴۰۴ به قتل رسيد، سلطان استرآباد و توابع آن الامير بن لامير

قابوس بن و شمسگير مصف به شمس اسمعالي، و قابوس به فصاحت و بلاغت

معروف بود و خطش حقه نسخ بر اوراق خوش بويسان كشيده بود، هرگاه صاحب

بن عباد در مظهر بن خط وي افتادي گنسي «حد، خط قابوس (م صاج طاووس» و به

علب سفاكي، شكرش بر او خورج كردند و او در حبسش كردند و در سنة ۴۰۴

در حبس مقتول شد

و در سنة ۴۰۴ بهاء الدولة بن عضدالدوله ديلمي و عاشر كرد و سلطان اند. و له

پسرش به جاي او شمسيت

۱- حیات التمیمی الکبری، چاپ تهران، ج ۱ ص ۲۴۵ و چاپ دارالکتب العلمیة بیروت ج ۱ ص ۲۵۰

۲- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به سنین بن حساکر ص ۶۷ تاریخ بغداد ج ۵، ص ۲۶۹

و كان بهاء الدولة ملك العراق و الاهواز سنة ۳۷۹ الى سنة ۴۰۳ و استورر سابور بن اردشير، فانشا هذا الوزير في كرخ بغداد خزانة كتب و فيها على افاده الناس قال ياقوت لم يكن في الذب احسن كتب منها كانت كلها بخطوط الائمة السخيرة و اصولهم المحررة»

و در سنة ۴۰۵ محمد بن عبدالله يشابوری معروف به خاکن و ابن النعم كسبه صاحب المستدرک علی الصحیحین و غیره وفات کرد

### [سید رضى ﷺ]

و در ششم محرم سنة ۴۱۶ سید اجل شریف و عنصر لطیف، محمد بن انجمن معروف به سید رضى ذوالحسین، قبیب عدویه و شریف اشرف بغداد وفات یافت، و این سید مرگوار برادر سید مرتضى است و به عظم شأن و عدو همت و صاحب زبان معروف است و فائش قبل از سید مرتضى واقع شد و حجر الملک وزیر<sup>(۱)</sup> و جمیع اعیان و اشرف و قضای به حصار او حاضر شدند و سید مرتضى نتوانست از کثرت جوع و غصه بر حصار شریف نظر کند

لاجرم در تشییع و دفن او حاضر شد بلکه در حرم مطهر حضرت موسى بن جعفر علیه السلام وفات و حجر الملک بر جنازه سید رضى نماز خواند و در خانه آن جناب و را دفن نمودند، نگاه حجر الملک حرور بود که رفا سید مرتضى «حرم» گردانند و به خانه برد، و بعد از چندی جسد شریف رضى را به کربلا حمل کردند و در مرد قبر و آتش در جوار حضرت امام حسین علیه السلام دفن نمودند

و سید رضى! تصنیفات بسیار است، از جمله مجازات القرآن و مجازات النبوة و کتاب معانی القرآن است، و از مجموعهات آن جناب کتاب سهج البلاغة است و اشعار بسیار گفته و جماعتی از فصلاء اشعار او جمع نموده و تدوین

نموده‌اند و فصلاً را به اشعار او عتابی ملامت است و او را «اشعر قریش» می‌گفتند.<sup>(۱)</sup>  
و نیز در سنه ۴۰۶ ابوحامد احمد بن محمد شافعی امیرایی در بغداد وفات کرد  
قبل کان یحضر درسه سیمائة متفقاً، و روی آنه قابله بعضی الفقهاء فی مجلس الصلوة  
بما لا یلیق، ثم اتاه فی اللیل معتذراً الیه، فانشده

جماة جری جهراً لدى الناس و انبسط و عددت اشی سراً ما صرط  
و من ظن ان یمحو جلی جفاته خفی عتدر فهو فی عظم الخطأ<sup>(۲)</sup>

و در بیست و هشتم ربیع الاول سنه ۴۰۷ ابوعالب محمد بن عیسی واسطی ملقب  
به فخر الملک وزیر بهاء الدوله بن عصماندوله ششمی مقنن شد، و گفته شده که  
بعد از بن حمید و صاحب بن عباد، برای آل بویه و زیری به عظمت فخرالملک  
نیمده، و نوادر حکایات او بسیار است

«فیل ان رجلاً شیخاً وقع الى فخرالملک المذكور قصه سعى بهلاك شخص، فقت و قبح  
فخرالملک عیبه قبحه و كتب فی ظهرها التعاية قبيحة و ان كانت صحيحة، فان كتب  
أجرتها مجرى النصح ففسرناك فيها أكثر من الريح، و معاذ الله ان تقبل من مهتوك فی  
مستور، و لولا أنك فی خدرة من شبيب لقايلناك بما يشبه مقالنا، و ردع و احتالك فاکتم  
هذا العيب و اتقّ متى يعلم العيب»<sup>(۳)</sup>

و فاضی نو الله ﷺ در مجالس سخن کرده که فخرالملک به خدایت کریم و جواد و  
یادش و نیکو بهاد و کثیر الصلاة و الصدقات بود، ب آن که هر روز هزار فقیر را جاده  
می‌پوشاند و دوی کسی است که در شب نصف شعبان فصدت خدواء به لغو نمود  
و مدیل به تشیع بود

و در سنه ۴۰۶ سلطان الدوله<sup>(۴)</sup> او را در احوار کشت

مرحوم مولف در منتهی الامالی: ج ۲ ص ۷۴ بر درباره پیشین سخن گفته است

۲- مرآة اللجان، ج ۳، ص ۱۳

۳- مرآة اللجان، ج ۳، ص ۱۶

۴- سلطان الدوله پسر بهماندوله پسر عصماندوله دهمی است

و از تاریخ این کثیر شامی نقل کرده که او وزیر سلطان الدوله بود و اوست که  
 سور حائر شریف حصره امام حسین علیه السلام را بنا نهاد، (انتهی) <sup>۱</sup>  
 و نقل عن کتاب انس الجلیل ان فی سید سبع و أربع مائة فی شهر ربیع الاول و قفیت  
 النار فی مشهد العسین علیه السلام من جهة بعض القنادیل المتبرکة، و جاء الخیر بانه حدث فی  
 الزکی الیمانی من المسجد الحرام ایضاً انکسار و سقوط الجدار المقابل لفرس رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و انهدمت القبة الکبيرة التي هی علی صخره بیت المقدس، و هذه من العجیب الاتکافات  
 و در سنة ۴۱۰ احمد بن موسی معروف به ابن مردویه اصبهانی عالم معروف  
 اهل مینت وفات یافت

و در نیمه ماه صفر سنة ۴۱۱ شیخ حسین بن عیبدالله بن ابراهیم بن العصائری  
 وجه الشیعة و شیخ مشایخهم صاحب رجال وفات یافت، و بسیاری گفته اند که  
 ابن عصائری مطلق صاحب رجال احمد، بن حلیس حسین بن عیبدالله است، و  
 صاحب روایات احناف در این مقام کلام را بسط تمام داده، طائیف به آن جا  
 مراجعه کنند

و بیر در سنة ۴۱۱ فردوسی صاحب شاهنامه وفات کرد، و در طوس ده خاک  
 رفت

و در سنة ۴۱۳ در شب جمعه سیم ماه و مصداق شیخ اجل سعید ابو عبدالله محمد  
 بن محمد بن النعمان ملقب به سعید <sup>(۲)</sup> و معروف به ابن معلم وفات کرد، و این شیخ  
 بزرگو را به کثرت فصایل و مناقب معروف است و عامه و خاصه به فضل او معترف  
 و ۱: بجز عدم او مخترعند <sup>(۳)</sup> و فریب نه دوست کتاب تألیف فرموده <sup>(۴)</sup>

۱- رجال الدومین ج ۲ ص ۲۵۵ ۲۵۶

۲- برای مرید اطلاع نگاه کنید به: رجال نجاشی ص ۲۸۳ رجال طوسی ص ۱۵۱ فهرست طوسی، ص ۱۵۷ و  
 مقدمه آنرا بر اربع و شصت

۳- نگاه کنید به مراد الحناط طبع هند ج ۲ ص ۷۸، البدیه و انتهیه ج ۲ ص ۱۵ سیر اعلام النبلاء ج ۷  
 ص ۲۶ المنظوم ج ۱ ص ۱ بهزی الاحتفال ج ۲ ص ۳۰ س ۱۸۴۲ التبرک دهمی ج ۲ ص ۲۷۵

۴- فهرست طوسی، ص ۱۸۶

و أمير حجر عسقلاني گفته كه شيخ معبد را عيسى اسب بر هر يك از اماميه<sup>(١)</sup>  
و خطيب گفته كه حجر وند به موب او اهل سبب راحت داد، و گفته شده<sup>(٢)</sup>  
كه در شبيخ جداره او هشتاد هزار شيعه جمع گسيه بود<sup>(٣)</sup>

«و كان موند يوم الحادى عشر من ذى القعدة سنة ٣٢٦ و صلى عليه سيدنا المرتضى  
بميدان الاشنان، و صاق على الناس مع كبره، و دقن في داره سبيل، ثم سقن الى مقابر  
قريش و دهن بالقرب من جانب رجبى سيدنا و امامنا ابي جعفر الجواد عليه السلام الى جانب قبر  
شبيخ الاجل ابي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمي؛ و كان يوم واته يوماً مشهوراً لم  
ير أعظم منه من كثرة الناس للصلاة عليه و كثرة الهكاه من المخالف له و من الموالف و  
مدائح ذلك الشيخ الأجل أكثر من ان يكتب، و كفى في فضله الثوقيعات المعروفة الصادقة  
عن امام الغائب عجل الله فرجه»، و عنوان بعضها

للأخ السيد، و العوي<sup>(٤)</sup> الرشيد الشيخ المعيد أبى عبد الله محمد بن محمد بن  
النعمان، أدام الله عزاءه

و عنوان بعضها «من عباده المرابط في سبيله الى شهر الحق و دليله  
بسم الله الرحمن الرحيم، سلام الله عليك أيها العبد الضالغ الناصر للحق الداعي إليه  
بكلية الصدق - الخ»<sup>(٥)</sup>

و حكى أنه وجد مكتوباً على قبره بخط القائم عليه السلام

لا صوت الناعي بفقدك إنه	يوم على آل الرسول عظيم
إن كنت قد غيب في جدب الثرى	هالفضل و التوحيد فيك مقيم
و القاسم السهدى يفرح كُتب	تُليت عليك من الدروس علوم

١ - مسان الميزان، ج ٥، ص ٢٦٨

٢ - نگاه كنيد به تاريخ بهاء، ج ٢، ص ٢٣١، ش ١٢٩٩ مسان الميزان، ج ٥، ص ٢٦٨

٣ - شذرات الذهب، ج ٣، ص ١٢، المرجع ج ٣، ص ٢٨

٤ - العوي

٥ - الانبياء ج ٢، ص ١٨، ٢٢٥، طبع

٦ - مجاليس المؤمنين ج ٢، ص ٦٧٧، وصال بحر العلوم، ج ٢، ص ١٣٢٢، بهار العلوم ج ٥، ص ١٧٦، ح



و له ماضرات لطيفة و حکایات مع القوم جيدة طريفة، منها ماضرته مع الثاني في آية الفار في عالم الزوب، التي اردها نليمة الشيخ ابو الفتح الكراچكي في كثر القوائد و منها ماضرته مع الزماني، و اوردها ابن ادريس في آخر مستطرفات الشرائع إلى غير ذلك

و در سنة ۴۱۴ قاضي عبدالجبار معتزلي صاحب مفسر وفات کرد  
و در سنة ۴۱۶ ابوالحسن تهامي عني بن محمد شاعر مقلول شد و «تهامي» (به کسر تاء) مسلوب به «تهامه» است که اطلاق بر مکه می شود و به همین جهت رسول خدا ر تهامي می گفتند

و در سنة ۴۱۶ سلطان الدونه ديسي وفات کرد  
و در سیدوهم ماه مضرب سنة ۴۱۸ وفات یافت ابوالقاسم حسيني بن علي وزير معري<sup>۱</sup> که مردی فاضل و هاد و شاعر و شجاع و در فن وزارت کم نظیر بود، و او را مصنفات بسیار است از جمله کتاب خصایص در علم قرآن، و مادر او فاطمه دختر ابو عبد الله محمد بن ابراهيم بن جعفر نعمان [نعمانی] صاحب کتاب هیبت

و در سنة ۴۲۰ علي بن عيسى معروف به «ربيع» نحوی در بغداد وفات کرد و «ربيع» (به تحريك) مسلوب است به ربيع

و در سنة ۴۲۱ در شهر ربيع الآخر یا بک سال بعد از آن سلطان محمود بن سبکتکین عربوی در «غربه» وفات یافت، و سلطان محمود از سلطنت حط عظیمی داشت و بسیاری از بلاد را فتح کرد و از بلاد هند نیز فتح کرد و بت معروف به «سوءبات» را از «بشکست» و قصیه «سوءبات» طويل است و به سلطنت سلطان محمود دولت سامانیه معرض شد و سلطنت سامانیه در

۱- الکلی و التاج ج ۳، ص ۱۶۵

۲- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید: ابن الاصل ج ۲ ص ۹۷ و ۲۶۴؛ الکلی و الاقبال ج ۱ ص ۲۳۷؛ اعیان الشیعه ج

۶ ص ۱۱۱؛ حسن المیزان ج ۲ ص ۹ و ۱۰؛ قدوات القلیبی ج ۴ ص ۲۶۵

ماوراء النهر و خراسان بوده، و مدب ملک ایشان صد سال و شصت و شش ماه و ده روز بوده، و پدر سلطان محمود سیکنکیس از امرء بوده، و ابوالفتح بُسی کتاب وی بوده

چون سلطان محمود وفات نمود پسرش محمد به جای پدر به تخت نشست و چون قائم به تدبیر محکم بود و مهمک در لغات بود رعیب او را عزل نمودند و حبس کردند و برادرش سلطان مسعود را سلطان کردند

و در زمان او سنجوقیه قوت گرفتند و با او جنگها کردند، تا بالاخره او را در سنه ۴۳۰ بکشتند و سلجوقیه بر مصادک مسنونی شدند و اول ایشان طغرل بیگ بوده، چنانچه به آن اشاره خواهد شد

این حاکمان نقل کرده که سلطان محمود سیکنکیس حنفی مذهب بوده و میل به طریقه شافعی کرد، و در امر و عهد جمع کرد و انعام نمود که ترجیح دهند یکی از دو مذهب را، عمده انعام کردند که در خدمت سلطان دو رکعت نماز موافق مذهب شافعی و دو رکعت موافق مذهب ابو حنیفه بخوانند، هر کدام که سلطان پسندید آن مذهب ترجیح داشته باشد، پس فعال مروی<sup>۱</sup> که یکی از فقهاء مروی بوده، برخاست و وضو گرفت و دو رکعت نماز بر شرایط و ارکان از طهارت و سنن و قبله یا من و آداب به جا برد و گفت این نماز شافعی است

آب گاه برای نماز خواندن به مذهب ابو حنیفه برخاست و پوست سنگ دماغی کرده را بر خود پوشید، و ربع آن را به نجاست آلوده کرد و با شواب حرام وضو محکماً و مُتکاً گرفت و چون تپستان بود مگس به بشه بسیار بر او جمع شد، پس رو به قبله کرد و احرام بست بدون بیت و به فارسی تکبیر گفت و فرشت کرد حوض یک آیه به فارسی و دو برگ سبزه پس دو دهه سر بر زمین زد مانند حروس

۱ - روی محمد بن اسماعیل المائنی فقال مرلف رسالة النافعی و اصول الفقه است که در سال ۲۴۵ هجری گنبد است

در باره دو نگاه کنید به الاعلام درکنی ج ۶ ص ۶۵۹، طبقات سیکی ج ۲ ص ۱۷۶ و غیاب الاعیان ج

ص ۴۵۸، نهج النبیه و اللغات ج ۴ ص ۲۸۲، معارج السداد ج ۶ ص ۲۵۲ و ج ۲ ص ۷۸

که منقار بر زمین بدیدون فصلی و بدون رگوغی و بشهد خواهد و صرطه در آخر داد  
و گفت این مدار ابو حنیفه است

سلطان گفت اگر این مدار و نباشد تو را می کشم، نه جهت آن که هیچ صاحب  
دین و مذهبی بر مدار رجحان نمی کند، طائفه حنیفه بر انکار کردند

فقال گفت کتابهای ابو حنیفه را آوردند و سلطان امر کرد یکی از کتاب را که بر  
مذهب نصرانیت بود هراکب مذهبین کند، چون تحقیق کردند معلوم شد مذهب  
ابو حنیفه در نماز همان طریق است که فقال به خدا آورد سلطان محمود در مذهب  
ابو حنیفه عراض کرد و در مذهب شافعی داخل شد<sup>(۱)</sup>

و در دی حجه سنه (۴۲۱) حمد بن محمد بن حسن اصفهانی شاعر معروف به  
امام مروفی وفات کرد و این شهر آشوب او را از شعر «اهل بیت علیهم السلام» شمرده<sup>(۲)</sup>

\* \* \*



۱- وقایع الاعیان ج ۵، ص ۶۸ - ۶۸۹، مبحث الخلیفین رجیح قول الحق ص ۵۹ - ۷۵، مجالس الرشید عیدالقدر

بناموس طبق نقل حرین لاهیجی در الانباء

۲- معالم النساء، ص ۱۳۹، چاپه مکتبه العیدریة نجف

### ذکر ایام خلافت عبدالله بن القاهر القائم بأمر الله

در ماه دی و ماه سنه ۴۲۲ که قادر رذیب رجب کشید پسر شی عبدالله هاشم بأمر الله به جای پدر نشست، و گفته شده که او در بین حلقه امثاری داشت به احسان و عدل و صدقات و قضاء حاجات، و پیوسته امر خلافت بر او مستقیم بود تا آن که ارسال<sup>۱</sup> ترکی بسامیری و<sup>۲</sup> مأخوذ داشت و به خانه<sup>۳</sup> برد و حبس کرد، و لم قصه خود را نوشت و به جانب مکه فرستاد تا به کعبه آویزند، پس طعم یک به جهت انتصار حلقه ب ارسال طرف شد و او یکشت و حبسه<sup>۴</sup> مکرماً به مکرر خود برگردانید.<sup>۵</sup>

و در ایام او در سنه ۴۲۳ شیخ جلیل احمد بن عبدالواحد بن احمد مزار معروف

«ارسالان ابتلا» مطبوعه الدوله مصر عهد الخولاه دینی بود. و کم کم دارو بالا گرفت و بزرگ شد و خسته امویان و تدبیر معنکشی یا هو تند و به اسم او در سایر عراق و غیره خطبه می خواندند و معروف «او وحقت داشت تا آن که طفر لیک او را در سنه ۲۵۶ یکست» ■

و نقل شده که چهره بسامیری یکی از ارسالان هلال یکی از بزرگان فاس بوده و اهل فارسی اهل فاس بسامیری خوانده به نامین آن که فاس در اصل ساس است و میر به معنی برهنه است مانند گوسهر و در کتاب عربیه مردم فاس سوی گویند امونف<sup>۶</sup>

۱. المنتظم ج ۸ ص ۹. ۲. ۱۹۴. ۳. غلام القیلا ج ۱ ص ۱۴۲. ۴. سدرت الذهب ج ۳ ص ۲۸۷. ۵. الزانی بالوفیات ج ۸ ص ۲۴۲.

۶. امصار لندون ج ۲ ص ۱۶.

به ابن عیلول و فای یافت «و هو المعروف بابن العاشر، و یکنی اباعبدالله، کثیر السماع و الروایة»<sup>(۱)</sup>

و سیر در سنه ۴۲۳ بنی البواب<sup>(۲)</sup> علی بن هلال کاتب در بعد وفات کرد، و علی بن هلال آن کس است که به حسن خط معروف بوده، و این مقله نول کسی است که خط کوفی را تعبیر داد و علی بن هلال تنقیح و تهذیب او نمود

و در اوائل سنه ۴۲۷ ابواسحاق احمد بن محمد پیشابوری مفسر معروف به تعبیری صاحب کتاب تفسیر و هرائس وفات کرد

و کان هذا الرجل إما شیعياً أو قلیل التقصیب، و نقل فی تفسیره کثیراً من احادیثنا، و لهذا نقل العلامة المجدسی عنه فی البحار

و فیها<sup>(۳)</sup> توفی عبدالله بن احمد التمیمی السلفی بالقیس المروری الفقیه المعروف

### [مهباز دیلمی<sup>(۴)</sup>]

و در سنه ۴۲۸ در محرم حمدانی آخرین مهباز دیلمی شاهر شیعیه معروف وفات کرد و مهباز مجوسی<sup>(۵)</sup> و در اولاد انوشیروان عادل بوده و بر دست سنه رومی اسلام آورده.

### [ابوعلی سینا]

و سیر در سنه ۴۲۸ یا سنه ۴۲۷ ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا معروف به

۱- ابن عیلول کتابی تألیف کرده از جمله آنهاست تفسیر خطبه عاظمه علیه السلام نگاه کنید به رجال نجاشی، ص ۸۷ رجال شیخ ص ۲۵۰

۲- لقب بنی البواب از اهل کان بودایی بود، مؤلفه علیه السلام

۳- مرحوم والده در کتاب کفر و الاطلاق وفات فقال مروزی: در سنه ۴۲۷ ضبط فرموده و در این حد احتمال می‌رود اشتباه شده باشد هر حال ما بر جمله رأ به حال خود باقی گذاشتیم علی بن المؤلف علیه السلام

۴- منبع تشرح حال مهباز در داورقی فوائد الرضویه آورده‌ایم

۵- نگاه کنید به الجبایه و النهایه، ج ۲ ص ۱۴

شيخ الرئيس<sup>(١)</sup> ذو همدان وفات كرد

و كان ابن سينا مائة عصره في علمه و دكانه و صنف كتاب الشفاء في الحكمة و  
الأشارات و القانون في الطب و غير ذلك، و من شعر ابن سينا في الطب

اسمع جميع وصيتي و اعمل بها      فالطب مجموع بساط كلامي  
اقبل جماعتك ما استطعت فباته      هذه الحياة تصب على الأرحام  
و اجعل غدك كس يوم مرة      و اخذ طعاماً قبل هضم طعام

و قيل في تاريخ ولادته و وفاته شعراً بالفارسية و هو هذا

حجة الحق ابو علي سينا      در شمع (٣٧٣) آمد از عدم به وجود

در شمس (٣٩١) کرد کسب جسم علوم      در مکر (٤٢٧) کرد این جهان بدرد

ثم علم ان ابن سينا كان معاصراً للحكيم المأخر ابن عبي احمد بن محمد بن يعقوب بن  
مسكويه - كنه طوبى - الرازي الأضر، الاصفهاني السبكي و الخاندق صاحب طهارة  
الأعراق التي مدحها المحقق الطوسي بقوله

« ينقسي كتاباً حار كل مصلحه و صار لتكميل البرية صاماً »

و كلاهما معاصران للحكيم المتأله علي بن الهيثم الملقب بـ « بطليموس الثاني » العالم  
المأخر في فنون الحكمة و الرياض، صاحب التصانيف الكثيرة، و الذي قد حكى فيه أنه قد  
عرّض به حين موته اسهالاً دموياً فكان كل ما يعالج نفسه يستج بالعكس الى ان آيس النجاة  
فقال آه صاعقت الهندسة، و بطلت المعالجة و عوم الطب و دم يبي الا تسيم النفس  
الى نارها، ثم امنه بعمه الى القبة و قال إلهنا المرحم و المصور، رب عثلك نوكلت و  
إليك أنيت

و اما ثانويته فباعتبار البطليموس الحكيم المهندس الرياضي اليوناني صاحب كتاب  
الثمرة في علوم النجوم و المجسطي المشهور في الهيئة الذي قد حرره المحقق الطوسي،  
و شرحه أيضاً كثيرة من مؤلفه الرياضي، و قيل ان بطليموس كان تلميذ جاليلوس، و  
جاليلوس تلميذ بليثس، و بليثس تلميذ ارسطو و ارسطو تلميذ افلاطون، و هو تلميذ

١ وفيات الاصلين، ج ٢ ص ١٥٧ تاريخ الحكماء، ص ٤٦٣، من الميزان ج ٢، ص ٢٩٦

٢ روشنت المبتدات ج ٢، ص ١٧٢

میراٹ، و هو تلمیذ بقراط و هو تلمیذ جاماسب و جاماسب اخو گشتاسب و هو من  
تلامذۃ لقمان الحکیم ﷺ

و در سنه ۴۲۹ عہد الملک بن محمد معروف بہ عالی نیشابوری مؤلف فقہ الدنہ  
و سر الأدب، بتبعۃ الدھر فی محاسن اہل العصر وفات کرد، قبیل فی وصف  
کتابہ<sup>(۱)</sup>

أیناب أشعار الیمة      أفكار ابرکار القدیمة  
مانوا و عاشت بعدهم      فلذلک سُئیت الیمة

و در همان سال، اول ظهور مستطبت سلاطین سسخوقیہ شد، و اول سلطان  
ایشان طغرل یک بوده، و اول جائی را کہ تسخیر کردند طوس بودہ  
و در سنه ۴۳۰ حافظ احمد بن عبداللہ اصفہانی معروف بہ ابویعیم صاحب  
کتاب حبة الاولیاء<sup>(۲)</sup> وفات کرد

و اصل حبیب آمیرزا عبداللہ اصفہانی در ریاض العلماء فرمودہ کہ ابویعیم جد  
اعلیٰ محلیین - حبیبها الرضوان - می باشد، و ظہر ان است کہ در علماء شیعہ  
بودہ مکن تقیہ می کردہ [واللہ العالم]<sup>(۳)</sup>

و ہم در سنه ۴۳۰ دولت آل بویه مفرغ شد و ابتدای دولت سسخوقیہ شد، و  
گفته شدہ کہ مدت دولت آل بویه صد و بیست و هفت سال بودہ

و در سنه ۴۳۱ وفات کرد عالم حکیم عارف ناصر خسرو معروف بہ جامعیت در  
علوم ظاہریہ و باطنیہ و مراتب حکمت و عرفانیہ نعمت علی بن جعفر معروف بہ  
ابوالحسن حرفانی متوفی در سنه ۴۴۸ و نقل شدہ کہ ناصر خسرو از ریاضت کارش

۱ - فاضل فیفتوح نصر اللہ بن قلاؤی شاعر اسکندری است

۲ - در این کتابہ بسیاری از مناقب مولا علی ﷺ ثبت است - سار آفرینور د مقدمہ خودہ کتاب الامون حدیثی  
المہدی ﷺ تو عمری گردانیم

۳ - بزرنگہ گیدہ تلمذ دانشوران در شرح حال ابونعمان ص ۷۰۷ و ضاف ج ۱ ص ۲۷۵ ظاہر میبودن او  
صحیح نیست و اکثریت فریب بہ تقاضای دانشمندان او ن علمی منتخب می دانند بگلا کتیدہ معالم العلماء ص ۲۱  
ملفوظات اعلام الشیعہ ج ۵، ص ۱۶ اعیان السیغہ ج ۱ ص ۱۰۷ ذکر اخبار اصفہان ص ۲۷ ۲۶

به حدی رسیده بود که در هر ماهی یک دفعه طعام می خورد، و بهار تمامی در  
سحیر جی داشته، و قبر وی در بدخشان است و از اشعار او است

ناصر خسرو به جایی می گذشت      مست و لایقن به چون خنارگان  
دید قبرستان و صبر روبرو      بانگ پر زد گفت کای سقارگان  
نصب دیا و سمت خواره پس      ایش نعمت ایش نعمت خوارگان  
و بسبب ایبه ایبه گوید چه پیغمبرها      است در دنیا (الخ) (۱)

و در سنه ۴۳۲ در سبغ جمادی الاولی ابوالعباس جعفر بن محمد معروف به  
المستغفری سبغی سمرقندی حلیب حلی و فات یافت، و این مرد صاحب کتاب  
طب النبوی (ع) معروف است که علامه مجلسی در بحار نقل فرموده، و حواجه  
نصیر طوسی در آداب المتعینین، متعینیر<sup>۱</sup> امر به ارجاع به آن فرموده و نه کتب آخر  
و در ۴ صفر سنه ۴۳۴ ابوطاهر محمد شیرازی، میوه یار رگفت که امشب به  
جهت زلزله آفتی عظیم به ساکنان این شهر می رسد، بنابراین دارو عه شهر به خروج  
مردم فرمان داده مردم بیدار کردند و فرقه حرکت نمودند به حسب اتفاق در آن  
شب زلزله واقع شد و بیش از چهل هزار کس در زیر خاک ماندند، در مجلس  
المؤمنین از حبیب السیر نقل کرده (۲)

### [ سید مرتضی (ع) ]

و در سنه ۴۳۶ در ماه ربیع الاول سید اجل بخویر، دالمحمد بن ابوالقاسم الشریف  
علی بن الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع)  
مشهور به سید مرتضی (۳) و ملقب به «علم الهدی» و «عالم کرد» و آن جناب شریف  
عراق و مجتهد علمی الاطلاق و مرجع فضلاء فای بوده، عمای اسمیه از زمان و نا  
این زمان از علوم استفاده می نمایند و او رکن ایشان و معلم ایشان است، و

۱- روایات الجنان، ج ۵، ص ۲۳.

۲- مجلس المؤمنین ج ۱، ص ۸.

۳- مؤلف معروف در متنی الامال، ج ۲، ص ۴۰ نیز در اوایل این عالم بزرگی شیعی است کرده



کتابهای بسیار تألیف فرموده و کتاب غرر و ذرر سید را علماء عامه توصیف و مدح کرده‌اند، چندان که هیچ کتابی را عمده امامیه را به آن حد وصف نکرده‌اند، و هم عمده امامیه نامی سید را مدح و تجلیل کرده‌اند و او را علم مودم به عربیت گفته‌اند

و عمری مسدیده امامی بیت یدران سید را اجل بیت بمی الکاظم علیه السلام گفته، و صاحب جامع لاصول او را مجتهد مذهب امامیه در رأس ماء و ابهه شمرده <sup>(۱)</sup> و ذکر این ابی‌الحدید می شرحه علی التهج ان الشیخ المہدی رأی فی مسامع ان فاطمة علیها السلام جانب بالحسن و الحسن علیهما السلام و قالت له «یا شیخی، علم ولدی ھدی الفقه»، ثم جئت الصباح فاطمة <sup>(۲)</sup> ثم الشیخ المرتضی و الرضی بهما الیہ، و قالت ذلك <sup>(۳)</sup> و ھی مشہور

و کذا الزوی الثی رأھا عند مدرستہ مع الشیخ المرتضی علیه السلام مصونها اہ قال یب شیخی و متعندی، الحق مع ولدی و حکى انه کان لشیخ من الامور و الاملاک ما یتجاوز عن الوصف قبل کان بدخل علیہ من املاکہ فی کل سة اربعہ و عشرون الف دینار، و خلف من کل شیء ثمانین حتی ان عمرہ کان ثمانین سة و ثمانیہ اشھر

و عن التمهید الثانی قال ذکر ابوالقاسم النوخی صاحب الشیخ حصراً کتبہ هو جدناھا ثمانین الف مجلد من مصنفات و محوطات و مقروآت <sup>(۴)</sup> قص جل ذلك سمي بالثمانینی و بالجملة، هو فی جمعه بین الذی و الآخره مصداق قول الصادق علیه السلام لإسحاق بن عمار

۱ جامع لاصول، ج ۱ ص ۲۲۲

۲ كانت فاطمة ابی‌الحدید بنت ابی‌محمد الحسن بن محمد بن الحسن المکنی بابی‌محمّد والمقلب بالناصر الکبیر ملک یلاذ الایم و الجور و هو ابن علی بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام (مؤلف علیه السلام)

۳ نگاه، کید را شرح هیچ‌کس بلاغه فی ابی‌الحدید، ج ۲ ص ۲ و راجعه آن در مستطی الاسلام، ج ۲ ص ۶،  
الترجمت القریبه، ص ۵۶۹، طبع

۴ شهید ثانی علیه السلام در حواشی خلاصه نگاه، کتبه به اصل الاصل، ج ۲ ص ۱۸۹، طوموس المریض، ج ۷ ص ۲۴۲ ۲۴۳

واخيه اسماعيل و قد يجمعهما الله لأقوام يعسى الدنيا والآخرة

و حكى أنه لما كانت العاصفة في زمن الخلفاء تشقت مذهبهم في القروع و اختلاف  
الأزاد و نفرت الأهود بحيث لم يمكن ضبطها، فقد كان لكل واحد من النصابة و التابعين و  
من تبعهم الى تلك الأعصار مذهب برأسه، التحاوا الى تقليبها فجمعوا على أن يجمعوا  
الناس على بعض المذاهب

فاتفقت كلمة رؤسائهم و عبيدة عقلاهم على أن يأخذوا من اصحاب كل مذهب خطيراً  
من المال فالحنبية و الشافعية و المالكية و الحنبلية لوفور عدوتهم جمواً بمطبوذ،  
فقرؤهم على عقائدهم و اجمعوا على نسخة حصص هذه الاربع و بطلان غيرها، و كان  
ذلك في عصر السيد عرأى السيد الحنبية و كان هو القادر بالله و واطاه على أن يأخذ من  
الشيعة مائة ألف دينار ليجمع مذهبهم في عدة تلك المذاهب و يرفع الثقة فتقبل الحنبية  
ثم أنه بدل لذلك من عين ماله ثمانين ألفاً و طلب من الشيعة بقية المال، فلم يعوا به، فلم  
يدخل مذهب الشيعة في تلك المذاهب

و كان السيد عفيف الجسم حسن الصورة و يدرس في علوم كثيرة و يجري على  
تلامذته رفقاً فكان للشيخ الطوسي أيام قرائته عليه كل شهر اثني عشر ديناراً، و للقاضي  
ابن البرزنج كل شهر ثمانية دنانير، و كان قد وقف قرية على كاغد الفقهاء و تولي بقباه  
القباء و امرأة الحاج بعد اخيه الرضى و هو منصب والدهم، و قد تلمذ على السيد الجسم  
الغدير من عملائه، كالشيخ الطوسي و المتكلم الفقيه ابي يعلى سلاز بن عبدالعزیز الديلمى،  
و ابي الصلاح تقى بن نجم الحلبي و السيد عماد الدين و خليفة المعيد و الجالس مجلسه  
السيد ابي يعلى محمد بن الحسن الجعفرى و الشيخ ابي الفتح محمد بن عبي الكراجكى و  
الشيخ ابي الحسن سليمان الشهرشبي، و ابي عبدالله جعفر الدوريسى و المعيد النيشابورى،  
و غيرهم من الأجلة رضوان الله عليهم اجمعين -

و بالجسمة مفصائل السيد اكثر من أن يحصر و يعد، و كان نصير الدين الطوسي كما  
حكى عنه أنه اذا جرى ذكر السيد في درسه يقول - صلوات الله عليه -، و يستعت الى  
التصا و المدرسين و يقول كيف لا يضل على السيد المرتضى، و مات السيد في بلاد



الکاظمین و دمن فی دأره ثم تن الى جوار جده العسین ﷺ و دلی عند اخیه و بیه فی المحل المعروف بابراهیم المجاب و هو جدّه و ابن الأقام موسى الکاظم ﷺ ، و قبر ابراهیم فی العائر مشهور. کذا نقل عن العلامة الطباطبائی بحر العلوم ﷺ و کانه القبر الواقع فی اواخر رواق فوق الرأس من الحرم المظفر

و بیر در سنة ۴۳۶ محمّد بن علی الطیب معروف به ابو الحسن بصری معمری در بغداد وفات کرد

و در سنة ۴۳۸ احمد بن محمد بن برهیم لعینی معمر مشهور وفات یافت  
و در سیم ربیع الاول سنة ۴۴۹ احمد بن عبدالله بن سلیمان معروف به ابو العلاء<sup>۱</sup> معمری شاعر ادیب ماهر معروف وفات یافت، و ابو العلاء در سن سه سالگی به چهره سائگی چشمش از آبله نابینا شده بود، و در باب کوری او گفته شده

أبَا الْعَلَاءِ بَنِي سَيِّمَانَ  
لَوْ أَبْصَرْتَ عَيْنَاكَ هَذَا الْوَرَى  
إِنَّ الْعَمَى أَوْلَاكَ حَسَنًا  
لَمْ يَسِرْ أَسَاتُكَ إِنْسَانًا

و كان علی المشهور مرمياً بالزندقه و الألحاد، و مكث منه خمس و أربعين سنة لا يأكل اللحم تدبناً، و مناظراته مع الشیّد المرتضی و حکایات جودة فهمه و علمه مشهور، و نقل أنه دخل ذات یوم عنی الشیّد المرتضی رضی الله عنه فحضر برجل، فقال الرجل من هذا الکلب، فقال ابو العلاء الکلب من لا یعرف للکلب سبهمین اسماء، ففرقه المرتضی فوجده علامة، ثم أنه قد جرى فی بعض الأيام ذکر المثنی فی خدمة الشیّد، فتنكسه المرتضی و ذکر معائبه، فقال المعمری لو لم یکن لمثنی من الشعر إلا قوله «لک یا معمر من القلوب متارل» لکفاء فضلاً و شرفاً

فغضب المرتضی و امر بإحراجه من مجلسه، ثم قال أتدرون أی شیء أراد بذكر هذه

۱- برای مرید اطلاع نگاه کنید به المختصر فی اجواب البشیر حراد سال ۴۴۹، تاریخ الاسلام، ج ۶، ص ۵۵۳-۵۵۴  
ص ۴۶۱-۴۷۰، الوافی بالوفیات ج ۶ ص ۲۷۵، ۲۸۵ و منابع دیگری که در کتاب دانشوران و توسل، ص ۶۰.

القَصِیدَةُ؟ فَإِنْ سَمِعْتَنِي أَجُودُ مِنْهَا أَمَّا إِيَّاهُ قَوْلُهُ

وَإِذَا أَنْتَكَ مَدْمَسِي مِنْ سَافَقِي نَهَى الشَّهَادَةَ بِي بِأَنِّي كَأَمَلٍ<sup>۱</sup>

و به یصاف مع الشیخ حاجه بالزمر فی مراتب التوحید و قدم العالم، فلیطلب من او اخر کتاب الاحتجاج<sup>۲</sup> و یالجملة، کان المعزی<sup>۳</sup> سیح و حده فی الحریت، صریح اباط الاهل الیه و کان یقول اتصنی لئلا یرى الداء الجاری و کواکب السماء حیث کان اعنی

و المعزی تسباً الی معز الثعالب، و فی فیه من فیه «ص النام بالقرب من حمه» و میر در سنه ۴۳۹ چنانچه از مراتب الحسان یافعی منقول است، و فای کرد شیخ عالم فقه ابوالفتح محمد بن علی کرچکی، رأس سیه و نعمید سید مرعشی و شیخ معید و کتاب کثر الفوائد و کتاب تعجب از تصنیفات او است و در کثر الفوائد از شیخ معید بسیار نقل می کند، و به تصنیفات آخر<sup>۴</sup>

و در سنه ۴۵۰ فقه جلیل القدر شیخ ابوالعباس محمد بن علی بن احمد معروف به نحاشی صاحب کتاب رجال معروف و فای یافت، و گفته شده که مست شریعتش منتهی می شود به هفت و سبطه به عبدالله نحاشی و ابی ابراهیم «و کان الشیخ النجاشی شیخاً بهیاً فقه صدوق الناس عند المخالف والموافق و قد یرجح قوله علی قول الشیخ مع التعارض»

و میر در سنه ۴۵۰ علی بن محمد بصری معروف به عارودی فقهی شافعی صاحب حدادی و ادب الدین و الدیاء و غیره و فای کرد، گفته شده که نا رده بود

عمدة الطالب ص ۵ و ۱۲ فارس الرجال ج ۱ ص ۲۲۲

۲- الاحتجاج ج ۲ ص ۶۱۲ و ۶۱۷.

۳- والمعزی

نام کر بن العز لد ریح ابه  
براست و طریاً تم قال لها لرقدی  
بهتت القرائی ثم انقلعه مبر  
فانکب لایس ان تولدا مکره

۴- احمد بن قور امیرالمؤمنین علیه السلام ان الاشیاء ما ازودجت ازواج الکسل و العجز عجزه یسهل الفکر و یولی علیه  
\* کثر الفوائد و معجب و مطب الجواهر این مرد بزرگ به فارسی ترجمه شده است. خدمت او سیدان یحیی چای محمد کتاب التفضیل و کتاب المیزان علی صحت طبع عمر الامام صاحب الزمان و کتاب مجلس الجواهر همراه با ترجمه فارسی را به معلق عنایت فرموده که بدان لاکرم

نصایب خود را طاهر نکود میداد که در ست قریت او شوی دحل شود  
و در سنه ۴۵۲ محمّد بن سلامه معروف به فصاعی فقیه شافعی صاحب کتاب  
شهاب وفات کرد

و در اول سنه ۴۵۵ اسماعیل سرقسطی مقری بخوری اندلسی وفات یافت  
و در هشتم یا هیجدهم شهر رمضان سنه ۴۵۵ محمّد بن میکائیل بن سلخوق  
معروف به طهرلیک زول سلاطین (سلجوقیه) در ریز وفات کرد، و اصل سلاطین  
(سلجوقیه) از مائوراء النهر نزدیک (بخاری) بوده، و سبط ایشان فوت گرفت و  
بسیاری از بلاد را تسخیر کردند، طهرل یک دختر قائم بامر الله را بویج کرد  
و بعد از فوت طهرل یک الی ارسلان محمّد بن داود بن میکائیل بن سلجوق  
سلطان شد و مدت به سال سلطنت کرد، و در دهم ربیع الاول سنه ۴۶۵ حقول شد  
و در «مرو» در نزد طهرلیک و پدرش داود به خاک رفت

و الی ارسلان همان است که بر غیر ابوجحیفه مشهدی بنا کرده و مدرسه در بعد  
بنا کرد و اموال بسیار صرف آن نمود و «الی» را به فتح حمزه و سکون لام، مرکب  
با «ارسلان» لفظ ترکی است، (یعنی شجاع) است

و بعد از الی ارسلان پسرش منکشاہ سلطان شد، و محاسن یام سلطنت و  
بسیار است، و دحمرش را به معتدی بالله خلیفه بویج کرد، و در شانزدهم شوال  
سنه ۴۸۵ وفات یافت

و بعد از او منکب او ما بین سه پسر او تقسیم شد یکی سلطان مسجر و  
دیگری برکیروق و سیم ابوشجاع محمّد، و لکن مشارالیه در سلطنت سلطان مسجر  
بود و دو برادر او مثل تابع او بودند

و در سنه ۴۹۵ خطبه به نام سلطان محمّد خوانند و بعد از برکیروق سلطنت  
بری او خالص شد و در ۲۴ دی حجه سنه ۵۱۱ وفات یافت، و تفصیل سلطنت  
سلجوقیه را بین مقام گنجایش ذکر ندارد

و در سنه ۴۵۶ علی بن احمد معروف به ابن حرم اندلسی مشهور به عزاره علم صاحب



کتاب معطلی وفات کرده و ابن حرم همان است که عنبه منعقد میں : مؤرخین ر  
سبک می شمرد و جنوم پیشانی را مدحیات نمی نمود و ایشان ر حمیر یاد می نمود، لاچرم  
احمد بن عربی در حق او گفته کان لسان ابن حرم و سیرف الحجاج بن یوسف  
شقیقین<sup>۱</sup>

و در سنة ۴۵۸ علی بن اسماعیل معروف به ابن سیده دعوی معروف وفات کرد  
و در دهم جمادی الاولی همان سال احمد بن الحسین معروف به امام بیهقی  
شافعی صاحب سن و غیره وفات کرد و « بیهقی » نزدیک بیسپور است به مساحت  
بیست فرسخ « و کان البیهقی قلیل التعصب، و له علی الشافعیة حقّ عظیم، و هكذا له  
علی الشافعی منه عظیمۃ لما صنف فی نهره مذهبہ »

و در شب دوشنبه بیست و دوم محرم سنة ۴۶۰ شیخ طائفه و رئیس امامیه،  
فخر الاعظم ابو جعفر محمد بن الحسین الطوسی - نور الله صریحه - وفات یافت  
و کان الشیخ رحمه جلیل القدر، عظیم المراتب، عارفاً بالزّجال و الاحبار و الفقه و الأصول و  
الکلام و الأدب، و جمیع العصائل تُنسب الیه، صنف فی کلّ فنّ من فنون الاسلام، و هو  
المُتَّهَبُ لِلْعُقائد فی الأصول و الفروع و الجامع لکمالات النفس فی العلم و العمل، و کان  
مرجع فضلاء الزّمان و مُرَتَّبِهِمْ، حَتّی حُکّی انّ فضلاء تلامذته الّذین کانوا مجتهدین،  
یریدون علی ثلاث مائة فاضل من الخاصّة و من العامّة ما لا یحصى و الخلفاء عطاوه  
کرمی الکلام، و کان ذلك لمن کان و حید عصره و علّامة دهره، و کان ذلك ببغداد، ثمّ هاجر  
الی مشهد امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - خوفاً من الفتن الّتی تنجدّد ببغداد، و احرقت  
کتبه و کرمی کان یجسّ علیه للکلام، و نه تألیفات کثیرة فی التفسیر و الأصول و الفروع و  
غیرها منها کتاب التّهدیب و الاستبصار المشهوران فی جمیع الأعصار، ذلّ رحمه مداره و  
هی الآن مسجد معروف بمسجد الطّوسی بقرب الحضرة العلویة، لا زالت معبّطاً بغير ضات  
الشّیخانة

و در سنة ۴۶۱ مسجد جامع دمشق بسوخت، و در سنة ۴۶۳ یوسف معروف به  
ابن عبدالبر شافعی صاحب کتاب اسماعیل، و احمد بن علی معروف به خطیب

بعداد صاحب تاریخ بغداد وفات یافتند «کف قیل کان عبدالبر حافظ المغرب و الخطیب البهادی حافظ المشرق و مانا هی سنة واحدة» و قبر حطیب در بعداد نزدیک قبر بشر جانی در بنای خوب است

و در همان سال یو یعی، محمد بن الحسن بن حمزه جعفری وفات کرد «و کان هو حنیفة الشیخ البعید و النجاش مجلسه مشکلم فقیه»

و هم به هوبی در آن سال سلار بن عبدالعزیز دیمی جیلانی مؤلف مراسم و شاگرد سید مرتضی وفات کرد

و در سنة ۴۶۵ اب ابی ارسلان مدفون شد و پسرش جلال الله به جای وی نشست و در همان سال شیخ ابوالقاسم عبدالکریم بن هوارن قشیری صوفی، نذمید و دهاد بوعلی دهاق وفات نمود و در بیشاپور نزدیک قبر او به خاک رفت، و قشیری مؤلف رساله کبیره قشیری است که برای طوائف عرب و صوفیه نوشته است، و «قشیر» (کریر) ابو قبیلہ من العرب

و در سنة ۴۶۶ آب دجله سی دواغ ریاد شد و بعداد عرق شد و صد هزار خانه به ریادتر خراب شد و بسیاری از حوان و عوس تنگ گشت

و در سنة ۴۶۷ علی بن الحسن معروف به ابوالحسن باحرری شاعر مشهور در مجلس انس خود کشته شد، و از مؤلفات اوست کتاب ذمیه الفصیر و عصره اهل العصر که در دیال یتیمه الدهر ثعالبی است، و یاخرری به فتح حاء معجمه و تقدیم ره مهمه ساکنه برزای، اسم ناحیه‌ای است از بودجی بیشاپور، و این وادی از محقق طوسی در حق باحرری معروف است

مغیر دهر شیخ باحرری با الله او تو به اوری اوری  
با هر دند کی توانی ریمب چون تو ر گفته اند باحرری

و هم در سنة ۴۶۷ قائم بامر الله وفات کرد، و عیب موت او آن شد که قصد کرد و نخواهد، چون در جواب شده بود موصی قصد گشوده گشته بود و خون بسیار آمده بود و نوشتن بر لب و هلاک شد، و وفایع یام خلایف او بسیار بوده، چنانچه به



مختصری از آن اشاره شد.

و هم نقل شده که در یام خلافت او فحطی سخنی در مصر شد که از رحمان یوسف صدیق، از ارباب چنان فحطی دیده شده بود و هفت سال طول کشید، و کار به حدی رسید که مردم هم دیگر را بخوردند و گرده بانی به پنجاه دینار خریده شد و سنگ به پنج دینار قیمتش رسید.

و حکایت کرده اند که زنی را دیدند که از قاهره مصر بیرون شده بود و یک مد جوهر با او بود و فریاد می کرد که کبکب این مد جوهر را به یک مد گندم از من بخورد؟ کسی به برد او عرض کرد که از او بخور،<sup>(۱)</sup>

مفسر گوید که فاضل ماهر آسید محمد باقر دو توصیف در ترجمه ملا اسماعیل حاجونی از جناب آق هادی نجف جوید ملا محمد صالح ماردستانی نقل کرده که و در بعضی محتام خود نقل نموده حکایت فحطی مصر را در سنة ۴۶۵، پس از آن گفته که در یام ماسه ۱۱۳۴ به جهت فتنه افغان و محاصره ایسان شهر اصفهان، چنان فحطی شد تا هشت ماه که یک من گندم که میخوردند، طل عراقی باشد فروخته شد به پنجاه و پنج تومان که هزار درهم باشد.

و کار به حدی رسید که گندم و برنج و سایر حبوبات تمام شد و مردم گوشت می خوردند، و گوشت گوسفند و گاو و اسب و سگ و حمای تمام شد، گوشت سگ و گربه را خورند، پس از آن گوشت مردار خورند و کار به حدی رسید که یک دیگر را می کشید که گوشت او را بخورند، و چندان مرگ و قتل شایع شد که روزی هزار نفر نفس هلاک می شد و اسباب دیوی و املاک قیمتش به ربع عشر رسیده بود، و قسم به پروردگار که میالعه و جراف گفته شد،<sup>(۲)</sup> «عادنا الله من مثله»

### [سلاطین صفویه]

مؤلف گوید که بعد از ظهور فاعنه منصل شد به انهاء دوست سلاطین صفویه و

۱- انصار الدول، ج ۲، ص ۶۲. بدقت از برآء الموان

۲- روشنائی الجبات، ج ۱، ص ۶۱۷-۶۱۸



سلطنت ایشان در ایام افاعمه منقرض شد، و اگر چه ذکر سلاطین صفویه جسی و مقام سب، لکن شایسته باشد که به طور مختصر اشاره به ایشان شود

همان سلاطین صفویه به نثر بودند، و به ریاضه از دویست و بیست سال سلطنت کردند، و ترویج دین شیعه و مذهب جعفری نمودند، وّل ایشان شاه اسماعیل اول بود که سبش منتهی می شود به شیخ صمی بدین ابی الفصح اسحاق اردبیلی موسوی که سب او منتهی می شود به حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام

و شاه اسماعیل در مبدأ مر ب جماعتی از صفویه که هرید او و هرید آباء عریه داشتین او بودند از بلاد و جیلان خروج کرد در مسه بهصد و شش در حالی که به سی چهارده سالگی بود، و جنگ کرد تا بلاد آذربایجان را فتح و تسخیر کرد و سلطنت پدید کرد و امر کرد که مذهب امامیه را ظاهر کند

چون سی ششمنش به سی و نه رسید وقت کرد و فرزندش شاه عهده سب سلطان شد، این در روز دوشنبه ۱۹ ماه رجب سال بهصد و سی هجری بوده، و پنجاه و چهار سال سلطنت کرد، و قزوین در السلطه او بوده، و معاصر بوده ب شیخ بهائی و پدرش شیخ حسین علیه السلام

و بعد از او پسرش شاه اسماعیل ثانی سلطنت شد، و او هر طریقه و مذهب اهل سب بوده و با اهل ایمان و عصمه سادات ایشان بد بود، لا حرم حق معالی او در مهلت نداد و در مجلس عرب خویش ناگهان حیا کرد و بمرد، و ریاضه بر یک سال سلطنت مکرر

ابگاه بر درش سلطان محمد مکرمه، معروف به و شاه جدید ثانی سلطان شد و ده سال سلطنت کرد، و او پس او فرزندش شاه عباس وّل معروف به ماضی سلطان شد و مدت چهل و چهار سال در کمال ابهت و جلال سلطنت کرد و بعد از او حمید او شاه صمی اول، فرزند فرزندش صمی میر شهید، سلطان شد و چهارده سال سلطنت کرد، و در قم وفات کرد

و بعد از او فرزندش شاه عباس ثانی سلطان شد، و مدت بیست و شش سال



## سلطان کرد

و بعد از او فرزندش شاه صفی دوم معروف به شاه سیدیمان لباس سلطنت پوشید.

بعد از او فرزندش شاه سلطان حسین، سلطان گم دید و او آخر سلاطین صفویه بوده، و متصل شد دولت ایشان به فتنه افاحه و محاصره ایشان شهر اصفهان را، چنانچه گذشت و چون اهل شهر مضطر و ملجأ شدند، سر تسلیم پیش آوردند و دروازه‌ها را مفتوح نمودند، افاحه در شهر ریخند و خور و جمعه از اعیان و عظماء دولت صفویه را بریخند و شاه سلطان حسین را حبس کردند و پادشاهان و فرزندان او و این واقعه در سنه ۱۱۳۷ بوده.

در همان سال فاضل هندی وفات یافت.

و پیوسته سلطان در حبس بود تا سلطان محمود افغانی بمرد و سلطان اشرف مردود به جای وی نشست و این واقعه در هشتم شعبان همان سال بوده، پس به امر او قریب پانصد حمام و مدرسه و مسجد را حطب کردند و چون فسوری در دوت خود دید از اصفهان حرکت کرد و امر کرد سلطان حسین صفوی را در محبس هلاک کردند، و او را بدون غسل و کفن بگذاشت، و اهل و عیال او را اسیر کرد، و موالش را به عمارت برد.

و این واقعه در ۲۲ محرم سنه ۱۱۴۰ بوده، پس مردم بعد از زمانی بخش شریف سلطان را به قم حرکت دادند و او را در جوار حضرت فاطمیه لازاب مهیماً بنویسند الزبیه، نزدیک پدرانش به خاک سپردند، و الله اعلم<sup>۱</sup>



۱- مؤلف محرم در منتهی الآمال، ج ۲ ص ۴۲۶، ۴۲۵ و در غرر الخضره در تاریخ سلاطین صفویه بحث کرده است.

### تکر خلافت هیدانه بن القائم المقتدی مأموالله

در سال چهار صد و شصت و هفت که قائم یأمرالله وفات کرد، پسرش ابوالقاسم عبدالله معتدی یأمرالله قائم به امر خلافت شد، و مردی عالی همت بوده و نجابتی بی عیاس به شمار می‌رفته، و از محاسن کارهای او این که معیبات و حواطی بر او بعد از پیرو کرد، و امر کرد که هیچ کس بی سنگ داخل حمام نشود، و برجهای حمامها را خراب کند به جهت صیانت پهلای مردم و حفظ ناموس ایشان و در ایام او در سنه ۴۶۸ ابوالحسن واحدی علی بن احمد صاحب کتاتیسر بسط و وسیط و وجیر و غیره در بیشانور وفات کرد

و در سنه ۴۷۱ و به قوسی سنه ۴۷۴ شیخ معدم ادیب عبدالقاهر بن عبدالرحمن شافعی حرجانی<sup>۱</sup> بحوی بیانی مشهور وفات کرد، و شیخ عبدالقاهر صاحب تألیفات است که از جمله شرح ایضاح و عجاز القرآن و عوامل ماء و غیرها است، و از تلامذه بن حسی و صاحب بن عباد و غیرها است، و حرجان<sup>۲</sup> نزدیک به طبرستان است و از همان استرآباد و موحنی او است و از پاهای پیرد بن مهلب بن ابی صفره است، و عوامل حرجان اصحابی شرح کرده‌اند، مانند قطب راوندی، و ملا محسن ادیب بحوی تلمید فومالدین هروی و فاضل همدی و ابن حشاش و خود هاشم<sup>(۲)</sup>

۱- ندیه القراءه، ج ۲، ص ۶۱

۲- نگه کنید بطأ به کتابتانی کتب دسی حوین از این بنده.

و در سنه ۴۷۸ امام الحرمین عبدالملک بن شیخ عبدالله جوینی<sup>(۱)</sup> سافعی استاد  
عالم و حمیزه در بیشابو وفات کرد، و بعد از چند سال حیاره او را به کرمانه<sup>(۲)</sup> حمل  
دادند و در برت پدوش به خاک رفت، و عمل سده که پدرش مادر او را که بخاریه بودند  
پول حلال خریده بود و در کسب پدر او را طعام می داد و چون امام الحرمین را متونند  
کرد با مادرش وصیت کرد که شیر دیگری را به او مده که شیر در طفل اثر دارد  
اتفاقاً وقتی مادرش کسافتی داشت و آن طفل می گریست، یکی از زنان همسایه  
رفت کرد به حال طفل و معذاری فرستاد او داد، پدرش که وارد شد و فهمید او را  
مردمیر کرد و پیوسته دست به دیش کشید تا آن شیر را می خورد، و گفت مردن طفل  
می آسان تر است تا فساد طبع او به شیر غیر<sup>(۳)</sup>

و نقل شده که گاهی در حین مناظره فریبی برای او حاصل می شد، می گفت  
این در بقیه همان شیر است

فقیر گوید که شیر در طبیعت طفل حیثی نر می کند و در حال حسن بصری  
فهمیدی که فصاحت او از برکت پستان ام سیمه روجه رسول ﷺ بوده

و قال ابن حنکاه و علق الأسواق يوم موته و كسر مسيره بالجامع<sup>(۴)</sup> و كانت  
تلاوته قريباً من اربعه اهر فكسروا محابرهم و اقلامهم و اقاموا على ذلك عتاً كاملاً  
در بهم شعبان سنه ۴۸۰ وفات یافت عزالمتوهمين ابو القاسم عبدالعزیز معروف به  
ابن ارجح فقه امامی مؤلف مجملہ رکنت فقیهه مثل کامل و موجز و مہذب و شرح  
«وکان من تلامید المتید المرتضی و الشیخ و الذکر اچکی و ابی الصلاح البعلبی» و کان  
قاصباً علی طرابلس (بصم الموحدة و الامم) حذیه بساحل الشام قریباً من بعلبک و  
يستند من الدرّة البهیة أن من القاب ابن البراج «الحافی» کان فی مبحث حلال المیت

۱- نگاه کنید به المن و النحل ج ۹۹ مقدمه ابن خلدون. ص ۴۶۵ و بیات الامین ج ۲ ص ۶۱ المستظلم

ج ۹ ص ۱۸۸ طبقات مہکی ج ۳ ص ۲۳۹

۲- و بیات الامین ج ۳ ص ۱۶۹

۳- و بیات الامین ج ۳ ص ۷

و الخدم لخدماء دور الاحشاء و سن فی قضاءه الحاقی الحاقی<sup>(۱)</sup>

و در حدود سنه ۴۸۱ شیخ ابواسماعیل حو جبه عبدالله انصاری صوفی که در  
عهد ابویوب انصاری است و صاحب رساله مناجات فارسیه و کلمات حکمیه  
است وفات کرد، و در بقعه دگرگاه، هراب به خاک و

و در سنه ۴۸۳ علی بن محمد معروف به بن معاری فقیه شافعی صاحب مناقب  
و ذخیر وفات یافت

و در سنه ۴۸۵ حسن بن عیسی منصب به نظام انمنک طبرسی وزیر سلاطین  
سجوه فی ( سلطان ملک شاه سجوقی ) به قتل رسید و نظام انمنک عیسی تمام به  
فقیه و صوفیه دافینه، و اوژن کسی است که انشاء مدرسه کرد و مردم به او افتد  
کرد در بناء مدارس

و در سنه ۴۸۷ معندی به موت و حناء وفات کرد، و به قولی جاریه او شمس النهار  
او را مسموم نمود



### ذکر ایام خلافت احمد بن المقصدی المستظهر بالله

چون متنفذی در دنیا رحمت بیست، پسرش مستظهر بالله بوالعباس احمد به جای وی نشست و گفته‌اند که او مردی بوده بی الجانب، کریم الاخلاق و خوهان علما و صحابه<sup>(۱)</sup>

و در ایام او سنه ۴۸۸ محمد بن ابی نصر مروح بن عبدالله بن حمید اندلسی معروف به حمیدی صاحب کتاب جمع بین المصیحیین در بغداد وفات یافت، و حمیدی (به ضم مهمله و فتح میم) مسوب است به جدش حمید و در سنه ۴۹۲ فرنگیه بیت المقدس را محاصره کردند، و بعد از مدت یک ماه و نیم که محاصره طول کشید، ریاده از اعتماد همدان و مردم آنجا را یکشود، و مشاهده آسجار مهدم و ویران کردند، و یهودیان را در کبسه شال جمع نمودند و کبسه را بر بشان بسوزانند و جمعی فرار کردند و به بغداد رسید، چنان نظم کردند که دیده‌های مردم بر ایشان بگریست.

و هم در آن سال و به قولی در سنه ۵۱۸ قمری عثمان را از مدینه طبریه به جامع دمشق نقل کردند به جهت آن که مبارک‌کفر بر او ظفر یابد، مردم به استقبال او بیرون شدند و عراق را در حرا به شرفیه مسجد مقصوره جامع دمشق نهادند، و آن قرآنی بود به مرکب نوشته بود بر پوست، و گفته شده که عثمان قرآن نوشته بیکه مصاحف عثمان به خط وید بن ثابت بوده که به امر عثمان نوشته بوده.

و هم در سنه ۴۹۲ مجد المنک ابوالفضل احمد بن محمد عقی بر او سنانی وزیر

سلطان بركياروي ر لشكريان بكشد و در جوار حصرت امام حسين عليه السلام به حاك و لب  
و ار آثار اوست فيء ثمة اريعه در يقيع و چهار صدق عثمان بن مطعون عليه السلام و  
مشهد كاظمين عليه السلام و مشهد سيد جليل عبدالعظيم حسني عليه السلام در ري و غير آن ار  
مشهد سادات علوي و اشرف دلمعي عليه السلام (۱۶)

و در سنه ۴۹۸ ركن الدين بن ملكشاه بن العبد ارسلان سنجق بن برادر سلطان  
مسجر در بروجرد وفات كرد، و مالك بسيار در حب تصرف او بوده  
و مير در سنه ۴۹۸ و به قولي در سنه ۴۹۵ حلة سيعيه عليه السلام با شد، چنانچه  
ابن حلكان در احوال امير صفه بن منصور مرندي (۱۷) اسدي ملقب به سيف الدوله  
تصريح كرده و از بن جنب معروف است به حنة سيعيه عليه السلام

و در اول سنه ۵۰۴ علي بن محمد معروف به الكيا عراسي در بغداد وفات  
كرد، و الكيا (به كسر كاف) يمي كبيرالعذر) و الكيا از فقهاء شافعيه است و  
نجوير كرده بن پريد بن معاويه آبه عكس عراقی، چنانچه در حوال پريد به شرح  
وفت

و در سنه ۵۰۵ محمد عراقي طوسي شافعي مؤلف حياء العلوم و غيره وفات  
كرد، و سن و به پنجاه و چهار رسیده بود، چنانچه شاعر گفته  
نصيب حجة الاسلام اوي صراي صنيع

حيات پنجه و چار و وفات پانصد و پنج

عراقي (به تشديد زاي) و به تعقيب دير گفته شده است) مسلوب است به  
عبراله عليه السلام كه يكي از مرء طوس است، و عجمه سمت از عراقی تعبير به  
«حجة الاسلام» كرده اند و او ستايش بليغ نموده اند، و تصانيمش در نهايت خوبی  
و كمال است و احياء العلوم او رب النوع كتب اختلافيه است، مودش در طوس سنه

۱ - مجالي المومنين ج ۳ ص ۴۴

۲ - سلسله جديده اي است كه ايران را مردي بهر حركت و در عراق عرب امارت داشتند تمام شيمه پور ملك و از جمله  
سيف الدوله ياني حله است كه مردي حليم و دريم و عفيف و شجاع بوده، و شكة بود بر باد صل امان سلطان بوده

۴۵۰ واقع شده، و در آنجا و در بیشابور مرد امام الحرمین تألمد کرد و بعد از آن با نظام الملک وزیر ملاقات نمود، نظام الملک حقوق و راهرو گذار نمی‌کرد و تدریس نظامیه بغداد را به او تفویض نمود.<sup>۶۱</sup>

پس در سنه ۴۸۴ بغداد رفت، اهل عراق چون بر کمال و فضل او مطلع شدند شیعه او گردیدند و مدت ده سال آنجا بود و قریب سیصد نفر از عیال اهل علم در درسش حاضر می‌شدند، آن‌گاه رها کرد و به عربستان حجاز رفت و در دمشق اقامت و احیاء را تصنیف کرد، آن‌گاه به جانب مصر و اسکندریه سفر کرد، پس دیگر باره به طوس مراجعت نمود و مشغول تصنیف شد.

و در اوقاتی که عزلت اختیار کرده بود وزیر مکتوب کرد او را، و خواهش کرد از او به آمدن بغداد، عراقی استعفا کرد و جوابی شامی می‌داد و نوشت، چنانچه فاضلی نورالله مرحوم در مجالس و غیر او نوشته‌اند،<sup>۶۲</sup> و نقل شده که در اواخر عمر کتاب المنقذ من الضلال و در رد اعتقاد شیعه بر عصمت ائمه علیهم السلام نوشت.

و از معاصرین عراقی است، عمر حیدر بیشابوری حکیم و صاحب اشعار معروفه.

و در سنه ۵۱۰ یحیی بن عبدالوهاب محمد بن اسحاق بن محمد بن یحیی بن مده معروف به بن مده اصبعهانی، محدث صاحب تصنیفات وفات کرد، و ابن مده در بیست و هجده سالگی او تمام تا یحیی بن مده محدث و فاضل بوده‌اند.

و در سنه ۵۱۲ مستظهر بالله حلیه به عیب جوانی وفات کرد.

❦ ❦ ❦

۶۱ نگاه کنید به ایضاً، تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۲۴۲-۲۴۳، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ج ۲، ص ۵۱۸-۵۱۹.

۶۲- مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۲.



## تکر خلافت فضل بن المستظهر [بالله] المسترشد بالله

بعد از مستظهر فرودنش بو منصور فصل مسترشد به جای وی نشست و او مردی شجاع و مهیب و صاحب شهامت بوده و یکن شده که بعد از معتضد اشهم از او در حقیقت پیاده و سلطان مسعود پسر برادر سلطان مسجر با او مباحثه کرد و بعد از کارزار بر مسترشد غلبه جست و او را با جمله از خواصش سیر کرد و در فتنه فریب نه همدان حبس نمود این بعد از آنکه او واقعاً بسیار ضحاک کشیدند و بگریستند و ریه سر بر همه در کوچه ها بیرون شدند و بر حلیقه گریستند و مردم را از بازار جماعت منع کردند و سایر را شکستند و متعده ها کردند<sup>(۱)</sup>

تا آن که سلطان مسجر بر وی سلطان مسعود نوشت که به رسیدن کاغذ من مسترشد را به مقر سلطنتش به کمالات عزت و احترام برمی گردانی ، سلطان مسعود قبول کرد و او را به احترام به بغداد روانه کرد ، همین که در راه مرآه رسیدند ناگهان عده نفر از حد ثیه در حقیقت مسترشد رسیدند و او را به خواصش بکشتند<sup>(۲)</sup> این خبر چون به بغداد رسید مردم از خانه ها بیرون شدند و بدیه آفر کردند و نظم بر صورتها دیدند و عرلی بر ای مسترشد گفتند

و این واقعه در شانزدهم دی فتنه سئ ۵۲۹ اتفاق افتاد و در ایام او در مه ۵۱۳ یا یک سال بعد ، فخر الکتاب حسین بن علی اصبهی

عبد الوادیع از ابن خاثر کتب ج ۱ ص ۲۹۲ ۲۹۳ سر اعلام النیلا ج ۱ ص ۵۶۸ حیات الدوله ج ۲ ص ۱۶۹

۲- اخبار الدول ج ۲ ص ۱۷

معروفه به طعرائی<sup>۱</sup> عظمأ مقبول شد، و طعرائی را استاد می گفتند، و وزیر سلطان مسعود ساجوقی بوده و برای اوست دیوان شعری، و از محاسن اشعار او قصیده معروفه به «لامیه العجم» است که مطلعش این بیت است

أصالة الرأي صائبي عن الخطل و جنية الفضل رائسي لذي الخطل

و این قصیده را در بعد از گفته در وصف حال خود و شکایت از دمان خویش فقیر گوید که اگر طعرائی در دمان ما بود و روزگرم را سیر می کرد، شکاینها می نمود و قصیده ها در این باب انشاء می نمود و بر آن رمانها و روزگارا حسرت می برد، و شایسته باشد چند شعر از قصیده لامیه او را در این جا ذکر کنم و هدیه عسلای نادیم، چه فضلا به این قصیده عذیبی تمام است و جمله او را شرح کرده اند که در جمله صلاح صفای است، فان الطعرائی والله ذره

ما كنت أوشر أن يمتد بي رسي	حتى أرى دولة الأوغاد و الشغل
تقدمتي أناس كاس شوطهم	وزاه خطوي و لو أمشي على سهل
هذا جراء أفسرو أقرانه درجوا	من قبله فستمتي فسهه الأجل
فإن علاني من دوسي فلا عجب	بي أشوة بالخطا ط الشمس عن زحل
فاضبر لها غير شحال و لا صبر	في حادث الدهر ما يغني عن الجحل
أعدى عدوك أدس ما <sup>۲</sup> و ثمت به	صاور الناس و اصحبهم على جحل
فإنما رجل الدنيا و واحدنا	من لا يعول في الدنيا عسى رجس
و حسن ظنك بالإتيام منجرة	فقطر نرا و كس منها على وجس
غاص الوفاء و هجر العذر و انزعجت	مسافة الخلف بين القول و الفعل
و شأن صدقك عند الناس كذبهم	وهل يطبق مخرج يستدل
فسم اقتحامك لبحر البحر تركب	و أنت يكسبك بها مصه الوشل
ملك الساعة لا يخشى عليه و لا	يحتاج فيه إلى الأنصار و الخول

۱- برای مرید اطلاع نگاه کنید به: دیوان الاعیان، ج ۳، ص ۸۵، معجم الادباء، ج ۶، ص ۵۲

۲- در دیوان، ص

تَرْجَمُو الْبَقَاءَ بِدَوْرِ الْأَنْبَاءِ لَهَا قَهْلٌ سَجَعَتْ بِظَلِّ غَيْرِ مُسْتَقِلٍّ  
ثُمَّ أَعْلَمَ أَنَّ الطَّرَائِيَّ سَبَّحَ إِلَى مَنْ يَكْتُبُ الطَّعْرَاءَ وَ هِيَ الطَّرْءُ الَّتِي تَكْتُبُ فِي أَعْيِ  
الْكِتَابِ هُوَ الْبَسْمَلَةُ بِقَلَمٍ عَظِيمٍ تَنْتَضِعُ نَعْوَتُ الْمَسْنَدِ الَّذِي صَدَرَ الْكِتَابُ عَنْهُ وَ الْقَابَهُ وَ هِيَ  
لَفْظَةٌ أَعْجَبِيَّةٌ

و در شوال سنه ۵۱۵ حسین بن مسعود بن محمد الغزاة معروف به محیی السنه  
بعوی صاحب کتاب مصابیح در حدیث، و معالم النیرین در تفسیر، و تهذیب در  
فقه، و شرح السنه، و غیره در امرو، و وفات کرد

و در سنه ۵۱۶ قاسم بن علی بن محمد بصری معروف به حریری<sup>(۱)</sup> صاحب  
مقامات و ذرة الفواصی می اعلام الامور من وفات یافت، و گفته شده که حریری  
مقامات را به حواش و امر وزیر مسرشد عمیدالدوله<sup>(۲)</sup> انشاء کرد، و ول مقامه که  
انشاء کرد مقامه هرامیه است، که ابورید سروحی را در مسجد بنی حرام که نام قبيله  
است ملاحظه کرد که سؤالی می کند با کمال فصاحت و بلاغت، در حالی که مسجد  
مملو از فضلا بود، فضلا از فصاحت و بلاغت ابورید حیوان مانند و صعب و را  
در میان آوردند، حریری ان مقامه را در این باب انشاء کرد، چون بر وزیر اظهار کرد  
وزیر را خوش آمد، امر کرد که «قبیل آب انشاء کند»

پس حریری چهل مقامه انشاء کرد و به نظر وزیر رسید، بعضی از فضلا از روی  
حسد مسخر شدند و گفتند این از انشاقات کس دیگر است حریری به خود بسته  
است و اگر سواد بار هم انشاء کند، حریری به این جهت ده مقدمه دیگر انشاء کرد و  
مجموع پنجاه مقامه شد، و رنمخشی مقامات را مدح کرده و گفته

۱- برای مرید اطلاع نگاه کنید به ویداد الاعیان ج ۲ ص ۱۶۲ مجمع الادباء ج ۱ ص ۲۶۱، طبقات سبکی ج ۲  
ص ۲۹۵، تنقوات ج ۲ ص ۱۰۰.

۲- عمیدالدوله ترف الدین اتوسروان بن خالد قاضی است که این کثیر گفته او وزیر حلیفه مسرشد و وزیر سلطان  
محمده عزیزی نیز بوده و مردی باقل صعب عظیم القلقه کریم سخی معجب بوده و حریری مقامات را به اشاره  
او به اسم او نوشته و در مدح او فصاید دارد و در سنه ۵۲۱ وفات یافت مؤلف رحمه الله

اقسم بالله و اياته  
و معشر الخيف و عيقاته  
ان الحريري حرى بان  
تكتب بالثير مقاماته

و كسى كه سعادته داشته باشد بر مقامات مى داند كه حريرى در چه پايه ار فضل و كمال و كثرت اطلاع و طوبى باع بوده، و پيوسته حلق فضل به مقامات عسائى داشته اند و شروحي براى ان نگاشته اند، و مبدع مقامات تدبير المان همدانى است و حريرى مسح بر سوال او نموده و مراد از حارث بن همام كه در صدر مقامات نام برده شده خود حريرى است

«و هو مأخوذ من قوله عليه السلام «كُلُّكُمْ خَارِثٌ، وَ كُلُّكُمْ هَمَامٌ»، فالخارث الكاسب، و الهمام الكثير الاهتمام و ما من شخص الا و هو حارث و همام، لان كل واحد كاسب مهتم بأموره»<sup>۱</sup>

و حكى ان الحريري كان مولعاً بكتب لحيته عند الفكرة»

و پير در سنة ۵۱۶ هـ عني بن ابي زيد محمد بن حوى شيعى امامى مشهور به فصيحى امير آبادى وفات يافت، و او را فصيحى مى گفند به جهت ملازمت او در قرأت كتاب «الفصيح» كه از مصنفات ثعلب است و در عدم نحو است

و پير در سنة ۵۱۶ هـ وفات كرد بنحوى محبى السنة

و در سنة ۵۱۸ هـ ابوالفضل احمد بن محمد ميدانى نيشابورى<sup>۲</sup> اديب وفات كرد، و «تأليفات او است كتاب «الاسامى فى الاسامى» و كتاب «مجمع الامثال» كه هر دو كتاب معروف و بيكر مى باشد، و ما بين ميدانى و محشرى نطفه واقع شده كه ذكرش ز دوست ندارم، و ميدانى مسلوب است به «ميدان» و او (به فتح) اسم محله اى است ذو ميثابور، و پير ذو بيت مسلوب است به ميدانى مذكور.

تَقْنَنُ صُنْعُ الشَّيْبِ فِي ثَوْبٍ عَارِضٍ  
فَقُلْتُ عَسَاهُ يَكْتَتِبُ بِوَدِّهِ

۱- وفات الاعيان، ج ۳ ص ۶۵.

۲- پيرى مرید اطلاع نگذارد كه وفات الاعيان ج ۶ ص ۱۲۸ مجمع الادب، ج ۵ ص ۴۶، تهذيب الرواة ج ۶

ص ۱۲۶ و مقدمه مجمع الامثال چاپ دارالكتاب الناصبه بيروت

## سنا طب عائثہ فاجابی آیہ<sup>(۱)</sup> گل تری شہن پیر سہار<sup>(۲)</sup>

و در سنہ ۵۲۱ احمد بن محمد بن طوسی غرانی برادر ابو حامد غرالی در فروین وفات یافت، و غزالی - به شدید زای و به تحریف بیر نقل شدہ - مسنون است بہ «خرالہ» کہ یکی از فرہ طوس است، و احمد کتاب احیاء العلوم غرانی - مختصر کردہ - در یک مجلد و نامیدہ او را بہ احیاء الاحیاء، چنانچہ، عمماء امامیہ مرحوم محدث کاشانی اور مختصر و مہذب کردہ و نامیدہ و را بہ صحیحۃ البیضاء فی تہذیب الاحیاء<sup>(۳)</sup>

و در سنہ ۵۲۵ وفات کرد حکیم عارف کامل معوی و استاد موبوی صاحب مثنوی ابوالمجد محدود بن آدم مشہور بہ حکیم سنائی شاعر عربوی، چنانچہ صاحب روایات در بعضی فضلاء نقل کردہ، و بعضی گفتہ اند وفاتش در سنہ ۵۵۵ بعد از وفات انوری شاعر بودہ بہ چہار سال، و در حملہ در اسعار حکیم سنائی ظاہر می شود کہ او در شیعہای و دوستان حل بیب<sup>(۴)</sup> بودہ، رجوع شود بہ مجالس<sup>(۵)</sup> قاضی نور اللہ مرحوم<sup>(۶)</sup>، واللہ تعالیٰ ہو العالم

\*\*\*

۱ - در وفیات: الاصل

۲ - مقدمہ مجمع المقال ج ۱، ص ۶۹ و وفیات

۳ - ابن ابی العزید در شرح نہج البلاغہ نقل کردہ کہ احمد غزالی واعظ مقتوہ بودہ در چنہاد آمد و موخلفہ کرد مردم را: «و کان یتعصب لابیہ و یقرئ ائمہ سید الموحدین و قال یوماً علی المنبر من لم یعلم التوحید من ابلیس ہو و یدعی امر ان یسجد لہم سجدہ فابی و لست بصالح الا لہکم و اما غیرکم فانہ و کلاً در نقل مہ امثال ذلک کثیراً مؤلف<sup>(۷)</sup>»

۴ - مجالس المؤمنین، ج ۲ ص ۷۷

### دکتر ایام خلافت راشدین

چون در ۱۶ دی حده سده ۵۲۹ مسرتشد معتول گشت، فرزندش بومصویر  
جهر را شد به جای وی نشست، و گفته شده که چو به شب آمده بود سوراخ  
معدش مسدود بوده، اطمینان کرده بودید (۱)

و در یام او در بلده موصل از اصحاب بشی نارید که چند موضع شهر را ب  
خانه‌های بسیار سوراخید، و هم در بعد از عمریه‌های پرده پیدا شد که مردم خینی  
وحشت گردید و جماعی از طغالی را بکشت (۲)

و هم نقل شده که ما بین راشد و سلطان مسعود مافرتی واقع شد، لاجرم راشد  
شکری بسیار به جهت محاربه با او نهیه کرد، سلطان مسعود در دی حده سده ۵۳۰  
داخل بغداد شد و قنوت رعیت را به سوی خود مائل کرد و دار الخلافه را غارت  
نمود، و شهودی برد قضات جمع آورد که تمامی شهادت دادند که راشد سیریش  
قبیح است و جوتهای مردم را بی سبب می‌ریزد و مکررات به جا می‌آورد

پس قاضی قضات مالکیه ابن کرخی حکم به جمع او کرد، و او را از خلاف طاع  
کردند، پس راشد به اصفهان فرار کرد و آن حار محاصره نمود، جماعتی از فدایه  
بر او ریختند، و خویش به ریختند و قتلش در سده ۵۳۲ واقع شد (۳)



۱ تاریخ الخلفاء ص ۲۶۷ انبار اللوح ص ۱۷۱

۲ و ۳ انبار اللوح ج ۲ ص ۱۷۳

### دکتر ایام خلافت ابو عبدالله محمد المقتفی لأمرالله

در آن روزی که راشد از خلافت جیع شد، عمویش ابو عبدالله محمد بن مسرور خلافت مسنن [کد] شد، و او را مقتفی لأمرالله می‌گفتند به سبب آن که شش ماه یا شش روز قبل از آن که به خلافت رسید، حضرت رسول خدا ﷺ را در جواب دید که او را بشارت خلافت داد و فرمود: «فاقتب بی»<sup>۱</sup> لاجرم چون بر خلافت مستقر شد طریق عدل را پیمود

و در ایام او در سنه ۵۳۸ هجری خوارزم ابوالقاسم محمود بن عمر معشری معروف به جلاله رمحشری<sup>(۲)</sup> در رمحشر و فات کرد و رمحشر (کعبینر) قریه‌ای است از فرای خوارزم<sup>(۳)</sup>

و رمحشری را جلاله گویند به جهت آن که چندی محاورت مکنه را احبار کرده بود، و یک پای او قطع شده بود به واسطه سرما در بعضی اسعار او به بلاد خوارزم، پس با چوب راه می‌رفت

و مصنفات او بسیار است، از جمله کشفه است در تفسیر قرآن، و فائق است در تفسیر حدیث، و اصامن الایلافه است در لغت، و المورج است در نحو، و تصایح کبار و تصایح صغار است که هر دو در رهد و موعظه است، و از رمحشری اشعار

۱. چهار النول، ج ۲ ص ۱۷۳، عیون التواریخ، ج ۱۲ ص ۲۲۹، ج ۲ ص ۲۳۰

۲. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الاثرانی و الادب الثری، یقین علوم قرآن، ج ۲ ص ۲۹۹، از رمحشری لنویا و معشر

۳. نگاه کنید به: حسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۲۸۹، معجم القیلس، ج ۴ ص ۲۹۹

لطیفه نقل شده و<sup>۱</sup> جمله اشعار او است که در مرثیه شیخ خود ابو مضر مصور گفته

و قاتله فما هذه الدرر الستی      تساقط من عینک بسططین بسططین

فقلت هو الدرر الادی کان قد حسی      أبو مضر اذنی بساقط من عینی<sup>(۱)</sup>

و در کتاب نصایح کبار که پنجاه مقدمه است، در آخر مقدمه که در حمل است  
چند شعر گفته و خود را به آن مخاطب ساخته

اعطاب ابا القاسم الخموئی و دع      عیرک یطلب اسامیاً و کئی

شبهه یبھی الأموات نفسک لا      تبرود إن کنت عاقلاً عیظاً

ادونه فی الزینت قبل میته      و اجعل نه من خموله کذباً

عقلک سخطی ما أنت موقده      ادانت فی الجهل سفلع الرس

و هم<sup>۲</sup> اشعار او است که در کشف در نفسیر سوره بقره ذکر کرده و هم وصیب  
کرده که آن ابیات را یرواح قبر و نویسد

یا من یری مد البعوض جاحده      می ظلمة اللیل النهم الاثیر

و یری مناط عروقها فی نعرها      و النخ فی تلك العظم النحل<sup>(۲)</sup>

اشعر لجم تابی عن مرطاته      ما کان منه فی الزمان الاوّل

و هم<sup>۳</sup> (نصایف او ریح الابرار است) و کسی که مر جعه کند در آن کتاب جوهر  
دعصبت که او مرد مصور بوده، و بعضی او<sup>۴</sup> شیعه گرفته اند<sup>(۳)</sup> به ملاحظه بعضی  
کلمات او، و الله العالم

این چند شعر نسبت به محشوری داده اند

کثر التک و الخلاف و کُلُّ      یدعی العور بالضرط الموی

ما غنصمی بسلامه سواه      ثم حینی لأخذ و علیّ

لار کذب یحبّ اصحاب کهب      کیف اشقی یحبّ آل النبی ﷺ

و در سنة ۵۳۹ هـ مصور موهوب به احمد بعداوی ادیب معروف به

۱. وفیات الاصحاح ج ۴، ص ۵۸

۲. وفیات الاعراب ج ۲، ص ۵۹

۳. روایات الجناب ج ۸، ص ۶



ابن الحوالیقی در بغداد وفات کرد و او معاصره هبة الله بن صاعد معروف به  
ابن السعید نصرانی ماهر در طب است که از خواص مشی بالله بوده و  
ابن الحوالیقی همان است که بر درة الغواص حریری نثمة نوشته موسم به تکمله  
و در ۲۶ رمضان سنه ۵۴۲ سید هبة الله بن علی بعدانی معروف به  
ابن اشعری<sup>(۱)</sup> نحوی لغوی امامی وفات کرد و در کرخ بغداد به خاک رفت  
و در سنه ۵۴۴ حوت از آسمان برید به طریقی که رمبها حونی شد بر حوب در  
لیاسهای مردم بماند

و در همان سال قاضی عیاض معروفی محدث ادیب نحوی وفات کرد و از برای  
و است تصیفانی در شرح صحیح مسلم، و تفسیر غریب صحاح ثلاثه موطأ و  
صحیح مسلم و بخاری، و غیر دشت و عیاض ابی و بن ریاض است  
و در سنه ۵۴۷ سرطان مسعود سلجوقی وفات کرد  
و میر در سنه ۵۴۷ انوری شاعر وفات کرد و در بلخ به خاک رفت  
و در سنه ۵۴۸ محمّد بن عبدالکریم شهروسانی شعری صاحب مغل و نحل<sup>(۲)</sup>  
وفات کرد

و در جمادی الآخره همان سال احمد بن میر شامی<sup>(۳)</sup> شاعر امامی وفات کرد،  
و بن حنکاک گفته که قبرش در (حبش جوش) در حلب است، و من زیارت کرده ام  
قبر او را و دیدم بر لوح قبرش نوشته بود

مَنْ رَأَى قَبْرِي فَلْيَكُنْ مَوْفِقًا

و قَالَ لِي بِرَحْمَتِكَ اللَّهُ<sup>(۴)</sup>

و له قصيدة نظيفة في اظهار تعظيمه بعلامه المستفي بشر، آوردها بشامها القاضي بوراقه

۱- برای مزید اطلاع نگه کنید: اعيان السیعة ج ۱ ص ۲۶۸ و لنباه الرواة ج ۲ ص ۲۵۶

۲- المثل و النحل بارها به چاپ رسیده و به نام توضیح المثل به فارسی ترجمه شده است.

۳- وفیات الاعیان ج ۱ ص ۱۵۶ تهذیب ابن حناکر ج ۲ ص ۹۷ التجوم الزاهر ج ۵ ص ۲۱۹ حذرات الذهب ج ۴ ص ۱۴۶

۴- وفيات الاعیان ج ۱ ص ۱۵۶

فی مجالس المؤمنین<sup>(۱)</sup>

و بر سر سده ۵۴۸ موافق بعضی اقوال، شیخ اجل اقدم سعید، و حبر فقیه فرید، امین الاسلام ابوعلی فصلی بن حسن طبرسی عالم مفسر محدث و لایع حلیل در سپروار و فاب کود، و چاه شریفش را به ارض اقدس حمل کردند و در آن جا به خاک سپردند، و قبر شریفش فعلاً معروف است در موضع معروف به قتلگاه که در اواخر دولت صفویه قتل عام شد به اشاره عبدالله خان افغان، و شهدا در آنجا به خاک رفتند و آن موضع به این نام متکلی شد.

و این شیخ حلیل پدر ابوالحسن بن فصل صاحب مکارم الاخلاق و جد ابوالمصن علی بن حسن صاحب مشکاة الانوار است، و سلسله او از علماء بوده اند، و از تصانیف امین الاسلام طبرسی است کتاب مجمع الیاء و جوامع الجامع و نقل شده که چون نسیر مجمع را نوشت کشف را ندیده بود، و بعد از تألیف مجمع که کشف را ملاحظه کرد و را خوش آمد، جوامع را تألیف کرد و در او جمع کرد لطائف کشف و فوائد مجمع را، و بعد از آن نسیر دیگری نوشت مختصرتر از هر دو و هم از تصانیف و سب آداب دینی، و اعلام الوری باعلام الیهی بر بهج اوشد شیخ مفید، و سبب او با ارشاد، سبب مشیر الاحزان این بناء است ب ایهوف، و عجب آن است که ربیع الشیعه تألیف سید ابن عدوس بطبر اعلام الوری است بدون تعاوش، چنانچه صاحب روضات نقل کرده.<sup>(۲)</sup>

و بالجمله محمد امین الذین الطبرسی اکثر من ان یکتب، و مقالته فی الرضاع معروفة و هی قوله ب تقدم اعتبار اتحاد الفعل فی نشر الحرمة و کذا قوله بأن المعاصی کلها کبیره، و انما یکون اتصافها بالصغیره بالنسبه الی ما هو اکبر<sup>(۳)</sup> و عن الزیاض قال و من عجیب امر هذا الطبرسی بل من غریب کراماته ما اشتهر بین

۱- مجالس المؤمنین، ج ۲ ص ۵۳۶.

۲- روضات الجنات، ج ۵ ص ۲۵۸.

۳- روضات الجنات، ج ۵ ص ۳۶۲.

الخاص و العام انه قد اصابته السمكة فظنوا به الوفاة، ففسدوا وكفروا و ذنوبهم ثم وجعوا، فلبثا افاق وجد تعبه في القبر و مسدوداً عنه سبيل الخروج عنه من كل جهة، فقدر في تلك الحالة انه اذا نجا من تلك الداهية ألف كتاباً في تفسير القرآن

فاتفق ان بعض النباشين قصده لأحد كمد، فتا كشف عن وجه القبر أخذ الشيوخ بيده فصحرو النباش من دهشة ما رآه ثم تكلم معه فآزده به فلقاً فقال له لا تخف، أنا حي و قد اصابته السمكة فقصوا به هذا

و لما تم يقدر على التهوؤ و المشي من غاية ضعفه، طمعه النباش على عاتقه و جاء به الى بيته الشريف، فاعطاه النبعة و اولاده مالاً جريلاً، و باب على يده النباش، ثم انه وافي بعد ذلك بندره الموصوف و شرع في تأليف مجمع البيان ( انتهى )

و تمع هذا الأشتهار و وجد في مؤلف احد قبله و قد يصب هذه القضية الى المولى فتح الله الكاشاني، و يقال إنه ألف بعد نجاته من تلك الواقعة تفسيره الكبير المسمى به منهج الصادقين، والله العالم

ثم اعلم ان هذا الطبرسي غير احمد بن علي بن ابي طالب الطبرسي<sup>(۱)</sup> صاحب كتاب الاحتجاج على اهل اللجاج، شيخ ابن شهر آشوب السروي و المعاصر له في الزمان و المقارب له في الشأن و ان شئبه الأمر في ذلك على بعض و الطبرستان في المازندران و قد توجد النسبة اليها طبرياً ايضاً على غير القياس، بخلاف الطبراني فإنه سبى الى طبرية اردن من بلاد الشام

و مير در سنة ۵۴۸ و فات شيخ اجل قطب الدین سعيد بن هبة الله بن حسن رويدي، چنانچه این تاریخ در لوح هیر شریفش ثبت شده، و لکن آنچه صحیح است و در بخارا مجموعه شیخ شهید نقل شده، تاریخ وفات [او] چهارشنبه ۱۴ شوال سنة ۵۷۳<sup>(۲)</sup> است، و مراد این برگزوار در بنده طریقه هم در صحیح جدید در

۱ - درباره صاحب احتجاج نگاه کنید به اسل الأس ج ۲ ص ۷ معالم العلماء ص ۲۵۶، ککول بحرانی ج ۱

ص ۴ تذکره الاموان، ص ۱۲۲

۲ - بحار الانوار ج ۱۰۵ ص ۲۲۵

صرف پائین پای حرم معظّم خضرت امامیه علیه السلام <sup>(۱)</sup> لایزال مهبطاً للعیوضات  
السبحانیّه است

و این شیخ را تصنیفات بسیار است مانند شرح نهج، خلاصه التفسیر، و  
غرائج و جرائح، و فقه القرآن، و دعوات، و منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه  
و مشایخ بسیار دارد، از جمله شیخ ابوعلی طبرسی، و عمادالدین طبری، و  
غیرهما است، و اولاد او از فضلاء و علمای بوده اند

و اصلی او را <sup>(۲)</sup> بدانند که ایشان است که صیدالدین بن اویس صید فضل الله بن علی  
حسینی اوندی تلمیذ ابوعلی بن شیخ و صاحب صوره الشهاد فی شرح الشهاد و  
بود و ابرهین و غیره بر او آرا جابروا آمده است، و بسیار می شود که مؤلفات این  
دو سرگوزار به هم مشبه می شود به سبب اثر یک ایشان در سبب به راوند  
و بدان بر که قطب الدین بر جماعتی از علماء اطلاق می شود  
اوّشان قطب راوندی است

دوّم عالم خبر، ماهر ادیب ابو الحسن محمد بن حسین بیلهی مسرور ارد  
بیشابوری، معروف به قطب الدین کیسری، صاحب صیاح در فقه، حدائق در شرح  
نهج البلاغه و مباحث المباحث فی منهاج الصحیح است که ملا حسین کاشفی او را  
مختصر کرده و نامیده به بهجه المباحث، و تاریخ فرائض از شرح نهج البلاغه و آخر  
شعبان سنة ۵۷۶ است

سوم سیح عالم حلّ، ابو جعفر محمد بن محمد بویه ذریعی است، معروف به  
عصب اری، قطب تحفانی به جهت فرق میان او و قطبی که با او در مدرسه نظامیه  
بوده و در عرفه حای داشته است، و قطب رازی صاحب محاکمات و شرح مطالع و  
شمیه و حاشیه بر قواعد علامه [حتی] و غیره است، و مسنون است به بویه  
همی با به آل بویه و از علماء امامیه است، و در دمشق وفات کرد در سنة ۷۶۶

نگاه کنید به تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۲، بحانہ الانب ج ۲ ص ۲۶۹، انیس الشیخه ج ۷ ص ۲۳۹، سینه

الیمار عوائد الرضویه، ص ۲۰۹

چهارم قطب الدین محمد نمکوری لاهیجی تلمیذ محقق طوسی، و صاحب کتاب محبوب القلوب است.

پنجم قطب الدین مشهور به قطب المحیی محمد کوشکاری است که استاد متکلم حکیم ملا جلال دوازی معروف است.

ششم علامه شیرازی محمود بن مصلح شامی فارسی است که شارح مختصر ابن حاجب و هم سیم مفتاح و کنایات بن سنا و غیره، و تلمیذ خووجه سبیر طوسی، و دانی شیخ سعدی است.

و در سنة ۵۵۲ سلطان سنجر به ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی در مرو و غات کرد، و سلطان سنجر مملکت خراسان و ماوراء النهر را او بوده و در خوافین به نام او خطبه می خواندند و او را سلطان اعظم ممراند بن می گفست و نقل شده، که در خوانه او چندان اموال جمع شده بود که در خوانه هیچ یک از ملوک کاسره بوده و پیوسته در ترقی بود تا در سنة ۵۴۸ که خطبه را از او بیگ کردند و پیشاپور را تصرف کردند و حلق بسیاری بکشتند و سلطان سنجر را اسیر کردند، پس حواریه مشاء بر مبنای مرو ۴ ملط شد و سلطان سنجر مدت پنج سال اسیر بود بعد از حین خود را ها کرد و به خراسان آمد و در صدد جمع آوری ممک بود که اجل او را مهلت نداد، و به موت او استبداد سلجوقیه بر خراسان تمام شد و حواریه مشاء مستولی شد و در تاریخ سلطان سنجر گفته اند

جهاندار سنجر که در باغ ملک سر اقرار بودی به کردار سرو  
چو در مرو می بود آسجا بمرده پنج سال لوت وی در «شاه مرو»

۵۵۲

رجوع کنیم به حیات مفتی لأمراء

و بالجمعه، در ایام معصی و سب بغداد و عراق از برای حلقه صامی و بی مارع شد،<sup>(۱)</sup> چه در زمانهای سابق ایشان را به جم سم خلافت چیر دیگر نبود

و هم در ایام او زلزله‌های عظیم در روی زمین واقع شد،<sup>۱</sup> و در حواسات قحطی  
ساحی شد به طوری که شخصی یکی از سادات علویین را کشته بود و پخته نموده  
بود و در بازار می‌فروخت، چون بر مردم معلوم شد او را بکشند.<sup>۲</sup>

و از کارهای مقتدی تجدید در کعبه بود

و دهمی گفته که مقتدی نابودی از عمیق برای خود درپس کرده بود که در او  
دفع شود.<sup>۳</sup>

و وفاتش در شهر ربیع الاول سنه ۵۵۵ واقع شد.<sup>۴</sup>

\*\*\*



۱- اخبار الدوله ج ۲ ص ۱۲۵

۲- الکامل فی التاریخ ج ۸ ص ۳۶۳ و اخبار الدوله ج ۲ ص ۱۷۶

۳- اخبار الدوله ج ۲ ص ۱۷۷ تاریخ الخلفاء ص ۳۷۳ و حیات العیون ج ۱ ص ۱۲

۴- اخبار الدوله ج ۲ ص ۱۷۷

## ذکر آیام خلافت یوسف بن محمد المستنجد بالله

چون مقننی ر دلب رحمت پر بسته، فرزندش ابوالعزیز یوسف مستنجد به جای  
وی نشست، و این در سال پانصد و پنجاه و پنج هجری بوده موافق آن حوالی که  
دیده بود، چه آن که بن حلیکان نقل کرده که «مستنجد» در حیات پدرش در  
حواب دید که مدتی از آسمان فرود آمد و بر کف دست او چهار لفظ «خ» نوشت،  
چون بیدار شد معبری طلبید و خواب را با وی گفت، معبر گفت که تعبیرش آن  
است که به تو می‌رسد خلافت در سنة خمس و خمیس و خمس ماء، و چنین شد  
که تعبیر کرده بود.<sup>۱)</sup>

و مستنجد معروفتر تمام بود به علم اسطرلاب و عمل کلاب و گشت شعر  
بدیع و مثر یامع، و از اشعار او است

عَفَّ تَنِي بِالشَّيْبِ وَ هُوَ وَقَارُ لَيْتَهَا عَثَرَتْ بِمَا هُوَ عَارُ

إِنْ يَكُنْ شَاهِبُ الذَّوَانِبِ مَنِي وَاللَّيَالِي تَسْرِبُهَا الْأَقْمَارُ<sup>۲)</sup>

و «مستنجد» موصوف به عدل بود، و بسیار سعی داشت در اخذ مفسدین و  
حبس ایشان و نقل شده که مرد تمام مفسدی بگرفت و در زندان کرد، و هفتی  
مردی به شهادت او پیروز شد و ده هزار دیار نقدیم خدیه کرد که و ر رها کند،  
مستنجد گفت که من ده هزار دیار به تو می‌دهم که یکی دیگر از حبیل او برای من

۱- اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۷۸ به نقل از ابن حلیکان

۲- اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۷۹

پیداکنی نامی او را حبس کنم و مردم را از شر او آسوده نمایم<sup>(۱)</sup>

وفاتش هشتم ربیع الثانی سنه ۵۶۶،<sup>(۲)</sup> و به قوی سنه ۵۷۶ واقع شد

و در یام او در سنه ۵۵۹ وفات کرد جمال الدین ابو جعفر محمد بن علی بن ابی المصنور اصفهانی وزیر قطب الدین مودود و یکی صاحب موصی و جواره اش را حرکت دادند ببرد به مدینه و جماعتی از قراء را با جواره حرکت دادند که در هر مسیری او فردن بخواستند و به هر شهری که وارد می شوی مردم را ندا می کردند برای نماز بر آن مردم می آمدند و بر بخش او نماز می گذاشتند

و دره حله و چون مردم جمع شدند برای نماز بر او جوانی بر موصی پستی بالا رفت و به آواز بلند خواند

سری بعثت فوق الزکات و طالما

یُسّر علی الوادی فکُنْ رِماله

بعیک الثری ثم تُتر من حلّ فی الثری

پس جواره او را به مکه بردند و طواف دادند و به مدینه آوردند و در جوار قبر

رسول خدا ﷺ به فاصله پانزده ذراع دفن کردند

و بن جمال الدین همان کس است که تجدید کرده مسجد حیف را به می و به کرده حجره به جانب کعبه و مان بسیر به معنی یالله و به امیر مکه داده تا این بناها را کرده و بنا کرده مسجد بر جبل عرفات و درجهای به سوی آن را و رکه در عرفات بنا کرده و بنا کرد منور مدینه معظمه را و بنا کرد رباطهای بسیار و چشتری بر دخیه رد چیره ابن عمر از سنگ و آهن و صابون و عود چشتر تمام شده بود که دایمی حق را بیگ گم

و در سنه ۵۶۰ وفات کرد شیخ عبدالقادر بن محمد جنگی دوسب خیالانی و قبرش در بغداد است و تاریخ ولادتش (عشق و وفاتش و عشق کمز) است و

۱- اخبار الدول ج ۲ ص ۱۷۹ تاریخ الخلفاء ص ۲۷۲

۲- الکدس فی التریخ ج ۹ ص ۱۰۸ اخبار الدول ج ۲ ص ۱۸۰



صوفیه و هل سَنَ را اعتماد تمامی است به او<sup>(۱)</sup> و او را بار الله اشهب، و غوث اعظم، و شیخ العارفین و قطب زمان گویند و کرماتی یا دعوی بسیار از و نقل می کنند شبیه به دعوی معینی الدین عربی

لَمَّا حُكِيَ عَنْهُ، قَالَ عَشْرُ الْحَاجِّ وَلَمْ يَكُنْ مِنْ يَأْخُذُ بِهِ، وَ لَوِ ادْرَكَتْ رَغَاتُهُ لَأَخَذْتُ بِهِ؛

و قَالَ أَيْضاً أُعْطِيتُ الْآنَ سَبْعِينَ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ الْقُدُّوسِ، سَعَى كُلِّ بَابٍ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ

و حُكِيَ عَنْهُ أَيْضاً، قَالَ سَلَّمْتُ لِي الْأَرْضَ شَرْقاً وَ غَرْباً سَكَنِي وَ عَیْرَ سَكَنِي، بَرّاً وَ بَحْراً وَ سَهْلاً وَ جَبْلاً وَ كُلَّهُمْ يَخَاطِبُونِي بِالْقَطْرِ

و بالحمله، او ر نسبت به امام حسین علیه السلام داده اند، طریق «موسی الجوب»، و لکن از صاحب عمده المطالب و غیر او از عمای انساب نقل شده که انکار کرده اند و گفته اند چنین نیست، و خود شیخ<sup>(۲)</sup> هم ادعا نکرده، و تفصیل کلام مناسب بین مردم نیست، والله العالم

و در سنة ۵۶۲<sup>(۳)</sup> ابوسعید عبدالکریم بن محمد سمعانی<sup>(۴)</sup> مروری شافعی مورخ سادات صاحب انساب و تواریخ مشهوره و تدوین تاریخ بمقداد و خبیره در «مرو» و وفات کرد، و «سمعان یطی من تعیم»<sup>(۵)</sup>

و در سنة ۵۶۳ شیخ سهروردی عبدالقاهر بن عبدالله صوفی معروف وفات کرد و در سنة ۵۶۵ بوالقاسم حسین بن محمد بن المصطفی معروف به «راغب

۱- نگاه کنید به: تصحیح الانس ص ۵۷- ۵۹

۲- ظل تاج الدین بن محمد بن حمزه بن ذریعة المصینی می ذکر موت بنی الحسن و الشیخ عبدالقادر کان رجلاً جلیلاً صالحاً ثم یدعی هذه النسبة و ادعاهما احتفاد. و هو من یطون یشتر من فارس، و قد علم. مؤلف علیه السلام

۳- ابن جوزی در المنتظم ۵۶۲ هـ قید کرده که الشیخ است

۴- در بزرگ سمانی نگاه کنید به: وفيات الاعیان- ج ۲ ص ۳۷۸، مرآة الجنان ج ۳ ص ۲۷۱- ۳۷۲، طبقات الشافعية

ج ۴ ص ۵۵- ۵۶؛ طبقات الشافعية الکبری، ج ۷ ص ۱۸۱- ۱۸۵

۵- نگاه کنید به: وفيات الاعیان- ج ۲ ص ۲۸ و الاکسبیه، رتبه ۲

اصفهانی<sup>(۱)</sup> معروف در لغت و عربیت و ادبیت و حدیث و شعر و غیره و قابل  
یافت

و راعب اگر چه از علماء شافعیه به شمار رفته<sup>(۲)</sup> لکن مردی مصنف و قلیل  
النصیب است، و از اهل بیت طهریین علیهم السلام بسیار نقل می کند، و از شاه ولایت علی  
پیوسته به میرالمؤمنین علی بن ابی طالب تعبیر می کند، و کتب بسیار در ذبیح و تعبیر قرآن و  
حقوق تألیف کرده از جمله کتابی در احقاق نظیر اخلاق ماضیه، و از اسرار اوست  
که در آن کتاب نقل شده

و صد هزار محمد که در جهان آید یکی به مرث و جاء مصطفی شود  
و گرچه عرصه عالم پر از علی گردد یکی به علم و سخاوت چه مرتضی شود  
جهان اگر چه رموزی و چوب خالی یست یکی کلیم بگردد یکی عصف نشود  
و هم از تصانیف اوست کتاب محاضرات مشتمل بر نوادر حکم و حکایات  
طریقه و غیره

فان فی المجلد الثانی منه، فی الحدّ السّادس عشر عند ذکر ما جاء فی اللّواظ «الغ،  
ما بعد لفظه و دفع رجلٌ الی امرء درهماً»<sup>(۳)</sup> فلما کشف یراه یسخطه، فاستعج، فقال له  
الرجل بما ان تستدحلّه و ما ان تشتم معاویه، فقال الصّبر علی الاستدحال أهون من شتم  
حالی و حال المؤمنین،<sup>(۴)</sup> ففت ادخله فیه، قال أخ ی ربّ، هذا فی هوی و لیک قبیلاً، اللهم  
إنی قد بددت نفسی و انت شتم معاویه تصیری»<sup>(۵)</sup>

\*\*\*

۱- درباره او نگاشته به: ریاض السّماء ج ۲ ص ۱۷۲ طبقات اعلام الشّیعه ج ۶ ص ۱۸۱ و در حدّ الحدّ  
ص ۲۲۸ الذّریعه ج ۶ ص ۳۷۴ و ج ۷ ص ۲۷۲ و ۲۵۱ ج ۵ ص ۴۵ و ج ۷ ص ۷۳ و ج ۶ ص ۲۸ و  
ج ۲ ص ۱۲۸ و ج ۲۶ ص ۲۶۲

۲- برخی مکتب: صاحب کامل بهانی او را شیعه دانسته اند نگاه کنید به ریاض السّماء ج ۲ ص ۱۷۲

۳- در محاضرات دراهم

۴- در محاضرات: حال المؤمنین

۵- محاضرات الانباء چاپ مکتبه العبدیه، ج ۳ ص ۴۴۶-۴۴۷

## ذکر ایام خلافت مستضیٰ بمورالله

چون مستنجد از دنیا درگذشت، ابوالحسن (بر محمد حسن - خ ل) علی مستضیٰ به جای پدر نشست، و نقل شده که او مردی جود و کثیر الحیر و الصدقات بود<sup>(۱)</sup> چون مستضیٰ به خلافت مقرر شد، هزار و سیصد حدیث بر ارباب دین پوشانید<sup>(۲)</sup> و در ایام او دولت بسی عظیم در مصر منقرض شد و خطبه به نام مستضیٰ خوانند و سکه به نام وی زدند، پس دین عباسیه در دیار یمن و مصر برگشت<sup>(۳)</sup> از پس آن که دویست و پانزده سال بود قطع شده بود، و در ایام او ب دجبه بغداد ریاد شد و بغداد را عرق کرد و قزاقان بر آتش طبعین کرد به حدی که جمله او مزارع و مری تلف شد، و با این حال مریعه های (دُجین) آری آبی تلف شد<sup>(۴)</sup>

و در سنه ۵۶۷ عبدالله بن احمد بغدادی معروف به ابن خشاب<sup>(۵)</sup> وفات یافت، سیوطی نقل کرده که ابن خشاب بی میالات بود در حفظ ناموس علماء و شطرنج می باخت و شوخی بسیار می کرد و لباسهایش همیشه کثیف و کهنه بود، و زن احتیاء میکرد، و شرحی از بی بندگی او نقل کرده که ذکرش مقصود ما نیست

۱- اخبار الانوار، ج ۲ ص ۱۸۱

۲- اخبار الانوار، ج ۲ ص ۱۸۱، المستظم، ج ۲ ص ۲۳۲

۳- المستظم، ج ۱ ص ۱۲۷، المکمل فی التدریج، ج ۹ ص ۱۶، اخبار الانوار، ج ۲ ص ۱۸۲

۴- المستظم، ج ۲ ص ۲۴۶

۵- روایات الامیاء، ج ۲ ص ۱۲، معجم الامیاء، ج ۲ ص ۲۷، المستظم، ج ۱ ص ۲۳۸، شیخین دانش.

و در همان سال بوری شافعی و قوطبی امام فرائد میر وفات کردند

و در سنة ۵۶۸ ابوالمزید احمد بن محمد مکی حنفی معروف به ۱ خطب  
خوارزمی ۲ معاصر و مخشوی وفات کرد

و در غزوة شوال سنة ۵۶۹ سعید بن المبارک معروف به ۳ ابن الدمان ۴ بحوی  
بعدادی وفات کرد و بن الدمان لقب جماعتی است از اصحاب

و در سنة ۵۷۳ محمد بن محمداً عبدالحمیل بلخی عمری معروف به ۵ شهید  
و طواغی ۶ و مسبوب به عمر بن الحظاب ۷ کتاب سلطان خوارزمشاه هندی و مؤلف  
حدائق السحر فی دقائق الشعر در خوارزم وفات کرد

و در سنة ۵۷۴ ابوالوارس سعد بن محمد بن سعد بن الصیمی معروف به  
۸ حبیب بیضی ۹ شاعر در بغداد وفات کرد و در مقام عرش به حکم رفیع ۱۰ و وجه  
تلقیه به حبیب بیضی انه رأى الناس يوماً فی حركة مرعجه بأمر شدید فقال ما ناس فی  
حبیب و بیضی؟ بقى علیه هذا اللقب، و من شعره

(مَلِكُكَ فَكَانَ الْقَوِيُّ جُنَا سَجِيهِ)

وله قضیه لطیفه فی انشائها (۲)

و در سنة ۵۷۵ و به غولی در سنة ۵۹۵ مستنصر ۱ بنو الله وفات کرد

\*\*\*

۱. الکلی و التامید ج ۱ ص ۳۲۸

۲. رتقاء کبیر به فیض القدر ص ۳۵۳؛ الکلی و التامید ج ۱ ص ۲۳۷ و منتهی الامال.

### ذکر ایام خلافت احمد بن المستنصر بالله

چون مستنصر، دنیا را وداع کرد، فرزندش ابوالعباس احمد ناصر بن الله به جزی وی نشست، و آن در قمره دی معده سنه ۵۷۵ و به قولی در سنه ۵۹۵ بود، و ناصر مردی صاحب عمل و شهاب و عطانت بود چون بر خلافت مبنی شد امر کرد هر چه شراب بود بربختند و آلات لهو و لعب را بشکستند،<sup>(۱)</sup> لاجرم ملاذ به سبب عدل او معزور شد و ورق مردمان فراوان گشت، مردم به قصد تبرک به جانب بغداد می آمدند

و ناصر از تمامی حلقه های عباس بیشتر خلافت کرد، و حواری و عیون قرار داده بود که در مرد هر سلطانی بودند و مطالبی که واقع می شد به او اطلاع می دادند، و مردم را چنین اعتقاد بود که ناصر از اهل کشف و اطلاع بر معیبات است، و بعضی می گفتند که جویان و راه خدمت می کنند،<sup>(۲)</sup> و منوک و اکابر مصر و شام هرگاه نام ناصر را می بردند جداها را آهسته می کردند از هیبت و اجلال او، و پیوسته در عزت و جلال بود تا گاهی که از دنیا پیروز شده<sup>(۳)</sup>

و گفته شده که ناصر<sup>(۴)</sup> شیعی مذهب بوده و میل به طریقه امامیه داشته به خلافت پدرانش، حتی آن که از این جواری سنی در مختصر او پرسیدند که اصل

۱- منهاج الدول، ج ۲، ص ۱۸۵

۲- نگاه کنید به سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۶۶ تاریخ الاسلام من ۷۹۹ تا ۱۰۹۵، ج ۲، ص ۱۸۵

۳- منهاج الدول، ج ۲، ص ۱۸۵

۴- کنان لناصر کتاب، قاله العلامة رحمه الله می گویند: من روایت الخلیفه لناصر من بنی العباس و روایت کتابه عن السید

مغیر بن العبد الموسوی - الخ (مؤلف رحمه الله)

مردم بعد در رسول خدا ﷺ کیست؟ حر آن تصریح نه نام ای پیکر نکرد و به جمال جواب داد و گفت «افضلهم بعد من کانت یته می رسد»<sup>۱</sup> یعنی افضل مردم بعد از رسول خدا ﷺ آن کسی است که دختر و در خانه اوست، و بن عبارت دو حتمان دارد

یکی آن که مراد آن باشد که دختر پیمبر ﷺ در خانه اوست که مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام باشد

حتمال دوم آن که دختر شخص افضل در خانه رسول است که مراد ابوبکر باشد، و بن جواب از لطیف اجوبه است

و هم معروف است که از این جواری پیسیدند از عدد حذء<sup>۲</sup> در جواب گفت «اربع، اربع، اربع»<sup>(۳)</sup> اهل سنت حمل بر ناکید کردند سیه بر ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و بن حنکاه در ترجمه ملک افضل علی بن یوسف صاحب دمشق و غیره نوشته که صلاح اندین پیوسف، وزیر العسیرین، ملک الافضل علی را و بیعت خود کرد، و چو وفات یاف و علی امیر دمشق شد، با بر درش عثمان که عزیر مصرش می گفتم سرع کرد، و یال آخره برادرش عثمان با عمویش ملک عداد او، در دمشق محاصره کردند و دمشق را از او گرفتند، ملک الافضل نامه برای ناصر نوشت در شکایت از دمت برادرش عثمان و عمویش ابوبکر عداد به جهت گروغن ایشان دمشق را از دمت او، و این اشعار در برنامه درج کرد و برای ناصر فرستاد

مولای ان ابابکر و صاحبه	عثمان قد غصبا بالشیف حق صلی
و هر الدی کان قد ولّاه والده	علیهما لاستقام الأمر حین ولی
مخالفاً و خلا عقد بیعتی	والأمر یبته و النقص لیه جلی
فانظر إلی حظّ هذا الاسم کیف لفی	من الأواخر ما لاقی من الأوّل

عجابه جواب ناصر، و می آوله

۱ نیز نگاه کنید به: وفيات الامم، ج ۳ ص ۱۶۱، حیدرآباد، ج ۲ ص ۷۸۶

۲ روایات مختلف، ج ۵ ص ۲۸

وَأَمْسَى كِتَابُكَ يَدَيْنِ يَسُوفُ مَعْنَاً  
بِأَلْوَدِّ يُخْبِرُ أَنَّ أَصْلَكَ ظَاهِرٌ  
غَضَباً<sup>(۱)</sup> عَلَيَّ بِمَا جَزَّاهُ إِذْ لَمْ يَكُنْ  
بِمَعْدِ الثَّغْبَى لَهُ بِمِثْرَبِ سَاجِرٌ  
فَأَصْبَرَ<sup>(۲)</sup> دِينَ فُضِّلَ عَلَيْهِ حَسَابُهُمْ  
وَأَشْرَفَ<sup>(۳)</sup> فَجَازِيكَ الْأَعْمَامِ النَّاصِرَ<sup>(۴)</sup>

و در ۱۴ م ناصر ظاهراً در سنه ۵۸۲ کوکت سیه در میران جتماع کردند،  
ابوالفضل خوارزمی محرم و دیگر مجتهدین حکم به حراب شدن عالم کردند به  
سبب طوفان باد، مردم شروع کردند به حجر معاره در روبروین ها و آب و طعام در  
آنها مردند و تهیه و ریختن پادهای سخت نمودند و شب میعاد را منتظر بودند، تا آن  
شب که یله بهم جمادی الآخر بود برسید و ابتدای بلکه مسیمی سورید، به  
طریقهای که شمع ها افروختند و هو آن قدر متحرک نبود که شعله چرخ ها را حرکتی  
دهد، شعراء در بن باب اشعا گفتند،<sup>(۵)</sup> از جمله اشعار ابوالعالم محمد بن محمد  
است که در این واقعه گفته

قُلْ لِأَهْلِ الْفَصْلِ قَوْلٌ مُعْتَرِفٌ  
مَعْنَى جَمَادِي وَ جَدْنَا رَجَبُ  
وَعَدَ جَزَتْ وَ عَرِجَ كَمَا حَكَمُوا  
وَلَا يَسْأَلُ كَوَكَيْلُ لَهُ ذَنْبُ  
قَدْ بَانَ كَذِبُ النُّجْمِينَ وَ هِيَ  
ي مَقَالَ قَالُوا وَ مَا كَذَّبُوا  
مَذِيرُ الْأَمْرِ وَاحِدٌ أَخَذُ  
لَيْسَ تَسْبِيحٌ لِحَادِثٍ سَبَبُ  
لَا الْمُشْتَرَى سَالِمٌ وَ لَا زُخْلُ  
بَاقِي وَ لَا زَهْرُهُ وَ لَا الْقَطْبُ  
مِيْظَلُ الْمَذْمُومِ مَا وَضَعُوا  
فِي كُتُبِهِمْ وَ لِيُغَرِّقَ الْكُتُبُ

و در سنه ۵۷۶ محمد بن محمد بن تراهم بن سلفه صاحب مصنفات معروفه و  
مشهور به حافظ سنعی وفات کرد

و سلمی مسنوب است به جدش «سلفه»، و آن لفظ است عجمی (یعنی سله

۱- در وفيات غصوب

۲- در وفيات قاضی

۳- در وفيات: واصل

۴- وفيات الاعیان ج ۲، ص ۴۲-۴۶

۵- احوال الاول ج ۲، ص ۱۸۶

لب) به سبب آن که یک پیش شکافته بوده، و معصی گفته اند که سیمی (به فتح سین) مسنوب است به طریقه سلف

و در سنه ۵۷۷ عیدالرحمن بن محمد معروف به اس الانباری محوی انباری وفات کرد، و انبار در قایم بلندی بوده در جنب قرات و در سابق انبار طعام کسری بوده و مد بین او و بغداد ده فرسخ فاصله بوده

و ابن انباری بر جماعتی اطلاق می شود و اشهر ایشان همین مورد است که صاحب تألیفات بسیار و معروف به رعد و برق و کثرت علم است

و در سنه ۵۷۸ وفات یافت فخر لأجیه و شیخ فقهاء حله، محمد بن احمد بن ادریس حلی عجلای فقیه صوفی صاحب کتاب سرائر، و ابن ادریس عمل می کرده به اخبار آحاد، و اول کسی است که بنای اعتراض و طعن بر شیخ طوسی نهاد،<sup>(۱)</sup> و علامه حلی<sup>(۲)</sup> نیز بر او طعن پدید آورده

و در منتهی المقال است که در این زمره مشهور شده است که ابن ادریس به حال جوانی وفات کرد و حسین عمرش به بیست و پنج برسد بود، و می گویند بن به سبب آن است که اسائه ادب نموده به شیخ طوسی<sup>(۳)</sup>

و لکن از چه در بخار نفلاً از حط شیخ شهید دیدم آن است که ابن ادریس در سنه ۵۵۸ به حد بلوغ رسید و در سنه ۵۷۸ وفات کرد، و به بر بن سبب عمرش به نسی و پنج رسیده بود.<sup>(۴)</sup>

بلکه در رساله مشهور کتعی در وفیات علمای بعد از آن که حد بلوغ ابن ادریس در سنه ۵۵۸ نفل کرده، از فرونش «صالح» نقل نموده که گفته پدرم وفات کرد در ظهور جمعه ۱۸ شوال سنه ۵۹۸، پس عمرش بنا بر این تقریباً بمجاهد و پنج بوده والله اعلم (انتهی)

و بدان که از معاصرین بن ادریس شیخ ثقة جلیل سدیدالدین ابو الفصیل شادان بن جبرئیل همی بریل مدینه است که از تألیفات و است کتاب فضائل معروف که علامه مجلسی<sup>(۵)</sup> در بخار از او نقل می کند، و نوادر اخبار و معجزات طریقه در او

۱- بن خصوص نگ مقدمه کتاب السرائر بیاب بیستم مدرین می ۲۸ به بعد

۲- منتهی المقال ص ۲۶



بسیار است، مانند: حدیث مدحیة حضرت رهبر علیه السلام با ائمه المؤمنین، و معاشرت امام حسین علیه السلام با پدرش علیه السلام، و حدیث تکلم مسلمانان با میت در مرض موت خود در مدائن، و غیر ذلك

و شادان مذکور روایت می کند از پدرش جبرئیل، و از ابو جعفر محمد بن یونس بن محمد معروف به عمادالدین طبری صاحب کتاب بشارة المصطفی لشیعہ المرتضی و کتاب رعد و قمری و غیره

و در سنة ۵۸۱<sup>(۱)</sup> حکیم خاقانی شیروانی<sup>(۲)</sup> شاعر صحنی معروف وفات کرد، و او در طبعه حکیم نظامی شاعر معروف است، و منسوب است به شیروان و آن بلدی است که انوشیروان او را تعمیر کرده و به نام و منسی شده

و در سنة ۵۸۳ هجری شد که روز دوشنبه سال با روز دوشنبه و اول سال شمسی و دوشنبه سال عربی موافق شده بود و شمس و قمر در یک برج بودند و این از اتفاقات عجیبه بوده

و در آن سال سلطان صلاح الدین بیت المقدس را با بسیاری از بلاد شامات فتح کرد و از دست فرنگیها بیرون آورد

و در سنة ۵۸۵ هجری سید جلیل فقیه عزالدين حمزة بن علی بن ابی المحاسن رهبر حسینی معروف به بوالمکارم بن رهبر وفات کرد، و بی سید جلیل به آورده واسطه سبیلش منتهی می شود به حضرت صادق علیه السلام<sup>(۳)</sup> و تمامی از سادات حسین بودند

و بمقره بیت شریعی می باشد<sup>(۴)</sup> و بسیاری از ایشان از اجداد و سوا اجداد

۱- ما در ۵۸۲ هجری کنیده، الکلی و الاقصاب، ج ۲، ص ۲۳

۲- سید ابوالفتح بن علی شیروانی، شادان هجری

۳- همان تصنیف السیاح السیاحی، ص ۲۳، طبعات اعلام السیاح، ص ۶، ص ۸۷، روایات ج ۲، ص ۲۷۴، اجداد

الشیخ، ج ۶، ص ۲۲۹

۴- اجازه علامه حلی، ۶۶۸، ۵۷۲۶ هجری قمری در چهار آئین، ج ۴، ص ۶۶، ۶۷، چاپ بیروت، امده است

ابوالمکارم حسد که <sup>۱</sup> فهما می باشد، و از جمله یثاب است سید علاء الدین  
 ابوالمحسن علی بن محمد بن علی بن حسن بن رهره که علامه حلی رحمته از برای او و  
 پسرش ابو عبدالله حسینی و برادرش سید یسارالدین محمد، جاره کبیره معروفه به  
 جاره یی رهره را نوشته <sup>۲</sup>

و بالجمله، به رهره بیت حبیل بودند در حلب <sup>۳</sup> و شهر یثاب بن رهره مذکور  
 است که شیخ و امتداد شیخ شادان بن جبرئیل قمی، و صاحب سرائر، و شیخ  
 محمد بن مشهدی، و غیرهم بوده

و این رهره را تصانیفی است از جمله *غنیة الترویج فی علمی الاصول والفروع* <sup>۴</sup>،  
 و *انسروع* (نصم الون) <sup>۵</sup> ما بمعنی الانسیاق <sup>۶</sup>

و هم در حدود سنه ۵۸۵ وفات کرد شیخ مستجاب الدین علی بن عبد الله وری  
 صاحب فهرست معروف در احوال علمای عصر شیخ طوسی <sup>۷</sup> زمان خویش، و این  
 شیخ حبیل بسبب منتهی می شود به حسین بن عیسی بن بابویه قمی <sup>۸</sup> و شیخ صدوق  
 رئیس المحدثین هم علای او است، و مشایخ او زیاده از آن است که حصر شود  
 و در *فهره دی حجة سنه ۵۸۶* متولد شد شیخ ادیب مویح مکالم عبدالمحمد بن  
 بهاء الدین محمد المدنی الاصولی المعزلی الحکیم المعروف به اس ابی الحدید  
 و همان است که *نهج البلاغه* را شرح کرده برای خواننده کتب ویر مؤید الدین  
 محمد بن محمد بن عبدالکریم قمی، و در اول شرح خود گفته

الحمد لله الذی تفرّد بالکمال، (إلی أن قال) و قدّم المفضول علی الأفضل لمصلحة  
 اقتضاها التکلیف <sup>۹</sup>

و کان این ابی الحدید متصفاً فی المحاکمة بین الفريقین و هو بین علماء أهل السنة

۱- نگاره کشیده به: تاریخ الفروع از تصانیف، ج ۳، ص ۱۲۴۸ ماده رهره

۲- این کتاب به تحقیق آقای ایرام بهادری منسوخ شده است و در مقدمه این کتاب فهرست ۱۸ اثر دیگر مؤلف به  
 شده است

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، صفحه

بسنۃ عمر بن عبدالعزیز بین العہدۃ الأمویۃ، ولہ مؤلفات، ولہ ایضاً المقاصد الشیعہ المعروفۃ فی مسائل امیرالمؤمنین علیؑ الّتی شرحہا لجم الائمۃ الشّارح الرضی الأستریادی الأمامیؑ

و کان متین غاصر ابن ابی الحدید الشیخ الأجل شمس الدّین قنّار بن سعد الوصوی صاحب کتاب حقیقۃ الدّاہب فی ردّ تکفیر ابنی طالب<sup>۱۶</sup>

و کان من عظماء وقته و کبراء زمانہ فی الدّین والدّنیاء فخرأ و فخرۃ بعثتم یخبر منہ منتد من اسانید علمائنا الاطیاب

و قنّار (بفتح الهمد و تخفیف الفاء المعجمة)، کہ ان اسم ایہ سعد (کمر) مرادعاً لام اسم ابن العربی سعد بن عدنان، و بعد ارسال الشیخ قنّار کتابہ حقیقۃ الدّاہب الی ابن ابی الحدید بعد تصفیہ، فکتب علی ظہرہ ما یؤذن بمدح ابنی طالب من غیر ان یصرح بإسلامہ، علی ابن ابی الحدید ما یتحققہ

و مات الشیخ فی سنۃ ۶۳۰، و یروی الشیخ قنّار عن یحیی بن الحسن المعروف بابن بطریق الحلی الأمامی صاحب الممعدۃ و المناقب، و بطریق (ککیریت) القائد من قواد الروم بحسب یدہ عشرة آلاف رجل

و در ۲۲ شعبان سنۃ ۵۸۸، شیخ اجل اعظم، قطب المحدثین محمد بن علی بن شہر آشوب سروی مارندارانی، صاحب مناقب و غیرہ وفات یافت، و در بیروہ حدیث در بالای کوفہ معروف بہ «جبل جوش» بہ خاک رفت و در عماد جالی کہ قبر ابن مسعود عوامی است کہ در سنۃ ۵۴۸ وفات یافت و در سابق اشارہ کردیم بہ او

و ابن شہر آشوب از شیوخ شیعہ سب، و لکن علماء عامہ مبر بہ فصل او معترفند، و او را بجلیل کرده اند، و در قرجم حال او را نوشته اند،<sup>۱۷</sup> و بہ کثرت علم و عبادت و خشوع و تہجد او را سندہ اند

۱۶. الخیر ج ۷، ص ۶۱ الحقیقۃ علی الناصب، الی تکفیر ابنی طالب

۱۷. نگاہ کنند بہ الواقی بالوفیات ج ۹، ص ۱۶۴ رقم ۱۷۳

و نقل شده که همیشه با ظهارت بوده، و گاهی که مناقب را می نوشت هر دو کتاب  
مناقب برد او جمع بوده، و به این بصاحت تمام در اول مناقب می فرمودید  
توقفت می جمع هذا الكتاب، مع اني اقول مالي و للتصنيف و التأليف مع قلة البضاعة  
و عظم شأن هذه الصناعة - الخ

و این شیخ جلیل و مشایخ بسیاری است، در جمله مشایخ او عسکرم امین  
ابو جعفر ابرع عماد الدین محمد بن علی محمد طوسی معروف به ابن حمزة طوسی  
است که در تألیفات او سبب وسیله در فهم و کتاب الارباع فی السرايع و کتاب مناقب  
المناقب در معجزات صحیح ظاهره

و او در حقیقه نلامیل ابو علی بن شیخ طوسی، و معاصر شیخ حمزة جلیل مفضل  
ابو علی محمد بن حسن واعظ فارسی بشاربوری شهید ملقب به «فتال» است که  
مصنف روضة الواعظین و کتاب التویر فی معانی التفسیر است، و او را ابوالمحاسن  
عبد رزاق رئیس بشاربوری منسوب به شهاب الاسلام، شهید کرده

و در سنة ۵۹۰ قاسم بن فیره مقری بحوی معروف به شاطبی اقم عرب و  
صاحب قصیده معروفه موسومه به حرر الیمانی و وجه النہانی در فرات و فوات  
یاف، و جماعتی ر فضلاء آن قصیده را شرح کرده است، در جمله علی بن محمد  
شافعی عدم الدین سحاری است، و شاطبی منسوب است به «شاطبه» که یکی از  
بلاد «اندلس» است

و در سنة ۵۹۶ آب بیل مصر توقف کرد، و قحط و غلاء عظیمی شد. به طوری که  
مردم همدیگر را بخوردند، و مردار را باقی نگذاشتند، و خوردن مردار چنانه شایع  
شد که بجز رومی شکافتند و مرده ها را از گور بیرون می کردند و می خوردند  
پس اهل مصر متفرق شدند، و بسیاری از گرسنگی هلاک شدند، و کسی که راه  
می رفت چشم و خدمش واقع می شد مگر بر مرده و یا کسی که جان می دهد، و  
اهل قری و بریه تمامی بمردند به طوری که یک جان دار بماند، و بسیاری از مردمان  
آراد و اطفالها فروخته شدند، و این فحطی تا چند سال بماند



و در سنة ۵۹۷ در برله عظیمی در مصر و شام واقع شد و خیلی از مکانها و خانه ها حراب شد

و در ماه رمضان همان سال عبدالرحمن بن علی معروف به ابوالفرح اس جوری<sup>(۱)</sup> حبلی در بغداد وفات کرد، و ابوالمظفر یوسف قراوغنی<sup>(۲)</sup> صاحب تذکره و تاریخ، سیه اوست که در اواخر سنة ۶۵۴ در دمشق وفات کرد

و نقل شده که این جوری به خط خود بسیار کتابت کرده بود، و ریه های تراش قدم خود را که به آن حدیث نوشته بود جمع کرده بود، و وصیت کرده بود که آب عسل مر به آن گرم نمایند چون وفات کرد آب عسل او را با ریه های قدم گرم کردند و کفایت کرد بلکه ریه هم آمد

و بن جوری سبش به شانوده واسطه منتهی می شود به قاسم بن محمد بن ابی بکر، و از برای اوست تألیفات بسیار، و نوادر حکایات او نیز بسیار است «و هو رأس لأذکباء، و له قضیة لطیفة مع امرأة تحت مبره حیث تفرقه بكلمة» سنوی قبل ان تقمونی، من ارادها فلیطالع الصراط المستقیم»

و می سنة ۵۹۹ توفی ازراحد العابد ابو عبدالله محمد بن احمد القرشی المغربي<sup>(۳)</sup> ذکره ابن خلکان، و قال: کانت له کرامات ظاهرة، و مراره فی بیت المقدس ظاهره یقصد لزيارة و التبرک به، (انتهی ملخصاً)

و الظاهر ان الرجل هو الذي یسب اليه حکایة ان من خاف علی نفسه وجع البطن فوضع کفه علی بطنه و قال ثلاثاً اللیلة لیلة عیدی و رضى الله عن سیدی ابی عبدالله القرشی، لم یصبه ذلک الا کم ان شاء الله

و در سنة ۶۰۱ مرنگها بر بلد «مسططیه» علیه کردند و رومی ها را بیرون نمودند

برای مزید اطلاع نگاه کنید به «ویات الامم» ج ۲، ص ۱۶۰ «المرتعی» ج ۲، ص ۲۷۹ «الصدقات» ج ۲ ص ۳۲۹

۲- قراوغنی اقلی است ترکی یعنی دختر زاده. (مؤلف رحمه الله)

۳- «ویات الامم» ج ۲ ص ۵۰۵ «الوافی» ج ۲، ص ۷۸ «شذوات» ج ۲ ص ۳۴۲

و ان خبر نصرف کردند، و پیوسته در دست آنها بود تا در سنه ۶۶۰ که رومیها در  
فرنگیه یار گزیدند.

و ۲ معجم سنه ۶۰۰ ابو الحسن ورام بن ابی فراس حارثی شیخ زاهد صالح و هاب  
کرد، و او حدیث ابن طووس و صاحب کتاب تنبیه المخاطر است که معروف است  
به مجموعه ورام، و در این کتاب از محالین خصوص از حسن بصری بسیار نقل  
می کند.

و در آخر سنه ۶۰۶ ابن اثیر صاحب جامع الاصول در موصی وفات کرد  
قال شیخ الزهائی عن کثکوله کان ابن الاثیر مجدالدین ابوالسعاد صاحب کتاب  
جامع لأصول و النهایة فی غریب الحدیث من اکابر الزوابع مُخطِئاً عند المفولة، و تولى  
لهم المناصب الجیدة، عرض له مرض کل یدیه و رجلیه فانقطع فی منزله و سرکه  
المناصب و الاختلاط بالناس و کان الزوابع یفشونه فی منزله یحصر الیه بعض الأطباء  
و التزم بعلاجه، فلت حنیه و قارب الثیر و اشرف علی الصّحة دفع الیه شیئاً من الذهب  
و قال امض لتینک فلامه اصحابه علی ذلك و قالوا: هلاًّ بقیته الی حصول الشفاء. فقال  
لهم انی متی عوفیت طلبت المناصب و دخلت فیها و کلفت قبولها و اقامت دمت علی  
هذه الحالة فانی لا اصلح لذلك فأصرف اوقاتی فی تکمیل نفسی و مطاعه کس العجم و لا  
ادخل معهم فیم یغصب الله و یرضیهم و الزرق لا یمید، فأختار عطشه جسمه لیحصل له  
بدلک الاقامة علی الحظوة عن المناصب، و هی تلك المدة آلف کتاب جامع الاصول و  
النهایة و غیرها من الكتب المفیده

و ابن اثیر بر چند نفر اطلاق می شود یکی همین شخص که مبارک بن محمد بن  
محمد بن عبد الکریم صاحب نهاده و انصاف فی الجمع بین الکشف و الکشاف و  
جمع لاصول است، و جامع الاصول کتابی است که جمیع احادیث صحاح سنه  
عامة که عبارت است از صحیح بخاری و مسلم و موطأ مالک و سنن نسائی و جامع  
ترمذی و سنن ابی داود سجستانی در آن جمع است

و دیگر علی بن محمد بن محمد بن عبد الکریم مؤلف کتاب کامل التواریخ، و

اسدالغایة فی معرفة الصحابة است که در ایام مستنصر سده ۶۳۰ وفات کرد  
و دیگر نصرالله بن محمد بن محمد بن عبدالکریم ملقب به ضیاءالدین است که  
در سده ۶۳۷ در بغداد وفات کرد

و نیز در سده ۶۰۶ در روز عید فطر هجر<sup>(۱)</sup> بن الخطیب محمد بن عمر معروف به  
فخر رازی صاحب تفسیر کبیر و غیره در «هرات» وفات کرد

و در سده ۶۰۸ لشکر نادر داحل بلاد اسلام شدند و کردند آن چه کردند چنانچه  
این آئیر در کامل ذکر کرده، و فتنه ایشان را از فقه یحیی و یاجوج و مأجوج و  
جمعیت فتنه منیر داده، به آنجا مراجعه شود

و در سده ۶۱۰ علی بن محمد معروف به ابن حروف نحوی وفات کرد  
و نیز در همان سال عیسی بن عبدالغریب معروف به حرولی وفات یافت و گویند  
الجرودی اماماً فی علم النحو کثیر الاطلاع علی دقائقه و غریبه و شذذه، و حنف فیه  
المقدمة التي سماها بالقانون، و الحرولی (بضم الحیم و الزاء و سکون الواو) منسبه الی  
الجرولة، و هی بطن من البربر»

و نیز در سده ۶۱۰ ناصر بن عبدالسید فقیه معتزلی حنفی ادیب نحوی معروف به  
مطهری منسوب به مطهر (کنیم) در «حواریم» وفات کرد. و از برای او مؤلفاتی  
است که از جمله شرح مقامات حریری است و در ماه رجب سده ۵۳۸ ولادت او  
در حواریم واقع شد، و در همان سال رمحسری در حواریم وفات کرد به این سبب  
و را حمیمه رمحسری گفتند

و در سده ۶۱۶ شیخ بوالقیه عبدالله بن الحسین عکبری بعد از مدتی مدیر نحوی  
حبلی وفات یافت، و ابوالقیه از بله نابینا شده بود و با وجود آن که نابین بود کتابها  
و شروح بسیار تألیف کرده، از جمله کتاب تبیان فی اعراب القرآن است معروف به  
ترکیب ابوالقیه، و «عکبر» (به ضم الهمزة و سکون الثانی و فتح الموحده) بقیة  
علی شاطیء الدجانه فوق بغداد بعشرة فرائخ، و منها الشیخ مهید

۱- درباره او نگاشته به: الهمام ص ۷۸ تاریخ آداب اللغة العربیة ج ۳ ص ۲۲۲ و انوارین روشن ص ۲۳

و در سنه ۶۱۸ در ماه صفر احمد بن عمر صوفی معروف به نجم‌الدین کبری و  
مکنی به ابو حیات صاحب کتاب منازل السائرين و عیبه در خوارزم به دست عسکر  
مغول به قتل رسید.

و نیز در سنه ۶۱۸ لشکر مغول پیشاپور و قتل عام کردند، گویند داماد چنگیز  
خان «باجار» در جانب «تولیحان» مأمور فتح پیشاپور گردید و آنجا را محاصره  
نمود، روزی سیب محاصره تیری به او خورد فی الحال بمرد، «تولیحان» که بن حبر  
شد بعد از قتل عام «مرو» و «مرحس» پیشاپور آمد، اهالی پیشاپور قاصی  
وکن‌الدین همی را به شفاعت برد «تولیحان» فرستادند، «تولیحان» گوش به گفتار  
قاصی داد، در ۱۲ صفر پیشاپور را محاصره کرد و در چهارم محاصره شهر مفتوح  
گردید داخل شهر شدند، محب المملک حاکم را کشتند، تا مرد شهر را به صحر  
راندند و تماماً را به قتل رسانیدند، دختر چنگیز به قصاص شوهر انبیه شهر را به  
کلی ویران ساخت و عفت شید و در آن به شهر پسه شخم زد و جو کشتند، صاحب  
حبیب السیر نوشته که سوای عورات و طغان هزار و هشتصد و چهل و عفت  
هزار نفس را کشته بودند. والله اعلم.

و در سفلخ شهر رمضان سنه ۶۲۲ ناصر عباسی وفات کرد، و ناصر دو سال قبل از  
وفاتش به عفت فتح مبتلا شده بود، و مدت حملهش چهل و هفت سال بود، و از  
پناهای او سیب یعه عباس و ائمه اربعه علیهم السلام در بقیع، و مادرش هم در سنه ۵۷۰ قمری  
برای حضرت حمزه در احد بنا کرد و هم به امر ناصر در سنه ۶۰۶ در سامره در  
میان صله و سرداب مقدس شیانی پادری از چوب سیاح سا کردند و عملاً در میان ما  
که سنه ۱۳۲۵ است آن در موجود است و به اعلی درجه امپار محبت شده و الهی  
در صاعقه بخاری از نمایس وورگار است، با آن که بن همه زمان برانگدسته و در  
مرو. دهور به حفظ و نگهداری آن احب شده و بعضی جاهای آن را شمع و چراغ  
سرخه هنوز مثل بهرین جواهر جلوه گر است و در کتیبه آن این عبارت ثبت است  
بسم الله الرحمن الرحيم، قل لا اسئلكم عليه اجرأ الا العوده من القرى، و من یترک





حسنة نرد له فيها حسناً ان الله غفور شكور .

هذا ما امر بهمه سيّدنا و مولانا الامام المقترض طاعته على جميع الانام ابو العباس احمد الناصر لدين الله الميمون ، امير المؤمنين و خليفة رب العالمين ، الذي طبق لبلاد احسانه و عدله ، و غير البلاد برّه و هبّله قرن الله لوامره بشريعه يائتجج و النور و جوده بالتأييد و النصر ، جعل لايامه المخلدة حلاً لا يكلو جواده ، و لرايته المعجدة سعدا لا يحير رواده ، في عزّ تخصص به الأقدار قيطيعه عواصيها ، و ملكي تخشع له الملوك فتمسكه بواصيها و يتولى المولى الحسين بن سعد الموسوي الذي يرجو الحياء في ايامه المخلدة و يشتمى اتفاق عمره في الدعاء لدولته المؤبدة استجاب الله دعوته في ايامه الشريفة المبينة عن بساطة و سقامة الهلالية»

\*\*\*



### ذکر ایام خلافت محمد بن القاسم الظاهر بأمر الله

در سنه ۶۲۲ که ناصر و عات کرد فریدش بونصر محمد ظاهر بأمر الله به جای وی نشست، و او مردی بوده خوش همت و میگو سیرت و بنای عدل و داد بهار (۱) این اثیر گفته که ظاهر ظاهر عدل و داد کرد و مست عمری را عاده کرد، و اگر گفته شود که بعد از عمر بن عبد العزیز خلیفه مثل ظاهر بنامیده راست خواهد بود و بالجمله، اموال معصومه را به صاحبانش رد کرد، و زندانیان را از بند برهائی داد، و شب عبد بخری صدره دینار بر عده و صلح بخش کرد و می گفت «الجمع شغل التجار، انتم ائلی امام فقال اخرج منکم ائلی امام قوال، اترکونی افضل الخیر فیکم ما بقیت اعمش» (۲)

لکن مدب خلافتش قلیل بود، نه ماه و چند روز خلافت کرد، و در سنه ۶۲۳ حاجبش او را بکشت

\* \* \*

۱- نگاه کنید به: اشهر النور، ج ۲، ص ۱۹

۲- الکامل فی التاريخ، ج ۹، ص ۳۶۲ ۳۶۳

## ذکر ایام خلافت مستنصر بالله

چون ظاهر در ذیل نگاشته است پسرش مستنصر بالله ابو جعفر منصور به جای پدر نشست، و چون بر سنطبت مستنصر شد بنای عدل و داد نهاد و هل علم و دین را برقی داد و بنای ماسجد و پناه کرد و راهها را درست نمود، و در بغداد در جانب شرقی دجله مدرسه بنی مثل و مانند بنا کرد و موقوفه بسیار برای آن مدرسه هر روز داد، و چهار مدرّس برای او تعیین کرد که به چهار مذهب درس گویند، و شمارستانی هم بپا نهاد و لشکر عظیمی به جهت مصالحه با تاتار جمع کرد، و گفته شده که عدد لشکر او به صد هزار رسیده بود و یا تاتار جنگ کرد و ایشان را مهرم گردانید، و در جمعه دهم جمادی الآخره سنه ۶۴۰ دیار ودع کرد.

مؤلف گویند که در ذیل تاریخ مقتدر بالله خلیفه هیچدهم سی عباس نقل کردیم که هر ششم از خلفای سی عباس یا محجوع بوده، یا معنوع، یا محجوع و معنوع، و این صاعقه محکم بود تا مستنصر بالله که خلیفه سی و ششم و ششم هر ششم است که به محجوع گشت و به معنوع، بنی اگر بعد از معنوع عبدالله بن المعنوع موصی بالله در عداد خلفا شمرده شود، چنانچه دمیری کرده، صایقه به جای خود محکم است و لا ان قاعده منتقض خواهد بود.

و ممکن است گفته شود، چنانچه دمیری گفته که اگر چه مستنصر از خلافت جمع شد الا آن که چون لشکر تاتار در ایام او قوت گرفتند و حمه از بلاد اسلام را تسخیر کردند و بگرفتند، این اعظم و اتم را حلیع خواهد بود چه آن که دیگر از برای

بی عباس در عراق امیری همانند

و بعد از مستنصر دیگر در بی عباس در عراق خلافت نکرد چو یک معرکه  
مستنصرم باشد و او را بکشند و دولت آل عباس در عراق منقرض شد در سنه  
۶۵۶، چنانچه خواهد آمد ذکر آن ان شاء الله

و در ایام مستنصر در سنه ۶۲۴ چنگیز خان وفات یافت، و هفتۀ او بر اسلام او  
قتل و اسرو عارت و محریب بلاد به خصوص بلاد عجم ریاده از آن است که حسب  
شود، بی بی الحدید در شرح نهج در شرح کلام امیر المؤمنین علیه السلام «كَانَ أَوَّلَهُمْ قَوْمًا  
كَانَ وَجُوهُهُمُ الْمَجَانُّ الْمَطْرُقَةُ» بر سبب اختصار دکوی از آن نموده و گفته از زمان  
خسرت ادم تا عصر ما چنین واقعه و مکر ده، هر که طالب است به آن بن مراجعه کند

و عید قال ثم ساروا الى بشاربور ففعلوا به ما فعلوه بمرور من القتل و الأسير فالتم  
عمدوا الى طوس فهربوا وقتلوا اهلها و اخبروا المشهد الذي به علي بن موسى الرضا عليه السلام  
و الرشيد هارون بن المهدي <sup>(۱)</sup>

و در سنه ۶۲۶ یاقوت حموی <sup>(۲)</sup> صاحب معجم البلدان و معجم الادباء و معجم  
الشعراء و مرصع الاطلاق و غیره وفات یافت <sup>(۳)</sup>

و کان أولاً مملوكاً لتاجر ببغداد يُعرفُ بِعُشْكَرٍ و کان يقاتل مستعصياً على مولانا  
امير المؤمنين عليه السلام و اراد الناس أن يقتلوه لذلك هُتِرَ من بغداد إلى حلب و الموصل ثم  
خراسان و غيرها و کان يميل إلى عذهب الخوارج

و در سنه ۶۲۷ هریزدالدین شیخ عطار از دنیا برود

و در سنه ۶۳۰ علی بن محمد معروف به ابن اثیر جزیری در موصل وفات کرد و  
در مؤلفات او است کتاب کامل التواریخ <sup>(۴)</sup> که ایند کرده در او مواربع سالها را از اول

۱- شرح نهج البلاغه ج ۸، ص ۲۲۵

۲- یاقوت بن عبد الله رومی است

۳- نگذشتیم به وفات الامیران و مقدمه معجم الادباء چاپ دارالکتب العلمیه بیروت

۴- تکمیل مهمترین و آخرین اثر ابن اثیر است که چنانچه چاپ شده است و ترجمه فارسی آن توسط ابوالقاسم پاینده



زمان تا آخر سنه ۶۲۸ و هم عصاب سمعانی را که هشت محمد بوده مختصر کرده در سنه محمد، و چون ولادت او در سنه ۵۵۵ در جریره ابن عمر واقع شده او را جریری گویند، و این جریره بدی است در شمالی موصل که دجله مثل هلال بر و احاطه کرده

و در سنه ۶۳۱ برالحسن امدی علی بن محمد اصولی حبیلی ثم الشافعی وفات کرد و امدی (به مد همره و میم مکسوره) یکی از بلاد دیار بکر است و نیز در سنه ۶۳۱ محمد بن بی بکر معروف به ابن حینز وفات یافت

و در اول سنه ۶۳۲ ابو حفص شهاب الدین<sup>(۱)</sup> عصر بن محمد سهروردی شافعی صوفی وفات کرد، و سهروردی سیسین به محمد بن ابی بکر منتهی می شود، و مرجع ارباب طریقت بوده، و کسانی که درک خدمت او را نموده شیخ سعدی است و دو کلمه از وصایای او نقل کرده که بعضی آن را در ضمن شعر در آورده

به طرف پوستانش گفته سعدی      دو پندم داد شیخ سهروردی

یکی بر عیب مردم دیده مگشا      دوم پر هیز کن از خود پسندی

و ۶ سهروردی بر وزن همره گرد، بنده ای است نزدیک «بجاس»، و در انساب سمعانی سهرورد (به صم سین) ضبط کرده

و در سنه ۶۳۸ وفات کرد قنوه العارفرین ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد المتکثر ثلاثاً المعری الاندلسی ثم المکی ثم الشافعی الملقب بصحی الدین ابن العربی کس می ارکان سلسلة العرق، و اقطاب ارباب المکاشفة و الصفاء، مماثلاً للشیخ عبدالقادر الجيلانی، و المدفون بصالحية الدمشق صاحب مصوص الحکم و کتاب فتوحات المکتبة و غیرهما و نسبتاً فیه کلمات<sup>(۲)</sup> تدل علی انحرافه عن مذهب الحق و ابتلاؤه بالوسوسه

۱. صورت گرفته و «کامل» تاریخ بزرگ اسلام و ایران، نام ندارد

۲. میر شیخ شهاب الدین مقتول در «کلاب» است در موضعی که سرود گویند و شاید سرود سهرورد باشد (مولف مجهول)

۳. اشاره الشیخ، ص ۱۵ حدیقه النبی، ص ۵۶۶: نسخه الانبیا ص ۶۸ ۲۵ ۵۸ عین المعانی ص ۵۱ ۵۲

روضات الجنات، ج ۴، ص ۵۱ - ۶۰ مسنوک، ج ۲، ص ۲۲

و الخيال و تنطقه بالخرافات الكثيرة، فراجع آخر كتاب إشارة الشيعة لمحدث الكاشاني و كتاب مقام الفصل في جواب من سأل عن أدلة القائلين بوحدة الوجود.

و لكن صاحب المجالس أظهر تشيعه كما هو دأبه،<sup>(١)</sup> و نقل عن الفاضل النعماني صاحب حياة الحيوان، عن الذهبي، عن الشيخ فتح الدين العسري عن الشيخ أبي الفتح النقشيري، أنه قال سمعت الشيخ عمر الدين بن عبد السلام يقول و قد سئل عن ابن العربي، فقال شيخ سوء كذاب، فقبل به و كذاب أيضاً قال نعم، تذاكرنا يوماً نكاح الجن فقال الجن روح لطيف و الأنس جسم كئيف فكيف يجتمعان؟

ثم غاب عنا مدة و جاء و في رأسه شجة لقيل له في ذلك، فقال تزوجت امرأة من الجن فحصل بي و بينها شيء فشحنتني هذه الشجة ثم قال قال الأمام الذهبي و ما أظن ابن العربي تعتد هذه الكذبة و إنما هي من خرافات الرياضه، (انتهى)

و نقل عنه أنه كان له يد طويس في علم الحروف، و من استخرجه إذا دخل البيت في الثمين ظهر قبر محيي الدين، فدنا دخل السطاس سليم الشام تفحص عن قبره، و عمره بعد الأندلس، و منه ما أشد في ظهور القائم عليه السلام

إذا دار الزمان عسلي حروب يسبعم الله فبالمهدى قاما

إذا دار الحروف عقيب صوم فأقروا الفاطمي مني السلام<sup>(٢)</sup>

و ذكر في الباب الثلاث مائة و الستة و السبع من القصوحات صواب امامنا المهدي صاحب الأمر عليه السلام و علامات ظهوره في قوله «إِنَّ لَهُ خِيفَةً يَخْرُجُ مِنْ صُتْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ عليها السلام يُوَاطِيُ اسْمُهُ اسْمَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» و له في الباب ٣١٨ و غيره منها كلام في الرد على أهل الزلزال و القيس كابي حبيمة و اصرايمه لا يناسب المقام نقله

\*\*\*

١ - كتابه به مجالس المؤمنين ج ٢ ص ١٦٠: ويرى ميرزا محمد آجايي قد نكث المصنوع

٢ - توضعات الجناب ج ١ ص ٥٢.

### دگر خلافت مستعصم بالله و روال دولت بی عباس

در سنة ۴۰ که مسبصر وفات کرد فرزندش ابو احمد عبدالله مستعصم به جای وی نشست، و او آخر خلفاء بی عباس بوده که در عراق سلطنت کردند، و مدت سلطنت بی عباس پانصد و بیست و چهار سال طول کشید، چون مستعصم بر سریر سلطنت مستعمر شد تدبیر مملکت را با وزیر خویش مؤیدالدین علفی<sup>(۱)</sup> قعی وا گذاشت و خود مشغول کبوتر بازی و لهو و لعب و لذت و طرب شد

و هم در آن ایام ابوبکر پسر مستعصم بر محله «کرخ» بغداد که مسکن شیعیان بود حارت آورد و جماعتی بسیار از سادات و اسیب کرد

و به قومی هزار دختر از عویله و عیبه ایشان به غارت برد لاجرم مؤیدالدین وزیر علفی در صدد روال دولت بی عباس بر آمد و خواست با مگر یکی از اولاد امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - را سلطان کند، لاجرم بهائاً یا نثار، عکاتبه و مراسله کرد و ایشان را در احد بغداد و هلاک مستعصم نظمیع کرد و لشکر مستعصم را از دور او متفرق ساخت<sup>(۲)</sup> پس در سنة ۶۵۶ هلاکو<sup>(۳)</sup> با لشکر تتر به قصد بغداد حرکت کردند و روبرو

۱. وزیر علفی نامی ابوطالب محمد بن عفی بن محمد است (مؤلف:  $\text{رحمه الله}$ )

الغفری فی الآداب السلطانیة. ص ۳۲۷-۳۲۹.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۲ ۲۳

۳. هلاکوشان از اولاد چنگیز خان مغولی است. و لا مکتوب محقق طوسی  $\text{رحمه الله}$  که در مرگ او بوده، به امیر حله ظاهر می شود که ورود هلاکو به بغداد سنة ۶۵۵ بوده چنانچه لا کتکثری نقل شده که محقق طوسی  $\text{رحمه الله}$  نوشت به امیر حله اما بعد قلند بزلبه بغداد سه حصی و خمسمین و شصت و هشتاد و هشت صبح الصبحی قد عرفنا مالکها الی طاعتنا فابی

هاشور<sup>۱</sup> و بعد از مدتی، وزیر علمای مستعصم، گفت که پادشاه لقا قصد کرده دختر خود را به پسر شما امیر ابوبکر بدهد و شما بر خلافت خود باقی باقیمید، و او شما چنان باشد که سلاطین سلجوقیه به پدران شما بودند، اگر مصدح بدید عورت مست مری ایشان بوزیم و صبح و مواصلت کسم تا خوابهای مردم رخنه بشود و کار مارع به اصلاح انعام

مستعصم چون رأی و تدبیری نداشت حذقه وزیر در وی اثر کرد، با جماعی در اعیان و اکابر و دوت و علماء به قصد مریان هلاک و بیرون شدید و هلاک و ایشان را در حمله بجای داد، وزیر استدعا کرد از عده و فقهاء بعد از که در مجلس صبح حاضر شویید، چون تمامی جمع شدند بشک نثار شمشیر کشیدید و ایشان گرد بریدند، پس با شمشیرهای کشیده در بغداد ریختند و نا چهل روز حول مردم بر ریختند و نعل شده که ریاده از دو هزار هزار و سیصد هزار ایشان بکشند و بهرها از خون مردم جاری شد و در دجله ریخت<sup>(۲)</sup> و مستعصم را با فرزندش ابوبکر در حلقه بپا داشت و جندان ایشان را لگد کوب کردند و بمردند، و به فولی ب آلت گنج کوبی چندان به ایشان کوبیدند تا هلاک گشتند

و این واقعه در ۱۲۸<sup>(۳)</sup> محرم سنه ۶۵۶ که موافق لفظ (حوا) باشد واقع شده و دمییری گفته که عمر چندان سبب بود بر مردمان که کس فرصت نوشن تاریخ مرگ مستعصم و دفن کردن جسد او را نداشت<sup>(۴)</sup>

و دهی گمانه که گمان نمی کسم حلیفه را کسی دفن کرده باشد<sup>(۵)</sup>  
و بنیه چندان عظیم بوده که هیچ گاه مثل آن دیده نشده بود

«عن علی بن القری عاصده اخذت و هیلا و له دعوات الی طاعتنا فان الیت مخرج و رجعا و جت عیم و ان الیت فلا سلطان منک عینک، ملائک کالانعام علی حلقه یلقفه و الجانح مرن انفه بکنه و السلام. مؤلف<sup>(۶)</sup>

۱- اخبار الامور و آداب الامور فی تاریخ ج ۲، ص ۶۹۵-۶۹۷

۲- سید ابن طاووس<sup>(۷)</sup> اشاره کرده به این واقعه در بیست و هشتم محرم<sup>(۸)</sup> اقبال<sup>(۹)</sup>. مؤلف<sup>(۱۰)</sup>

۳- حیات العمیون ج ۳، ص ۶۴

۴- فیه البدول، ج ۲، ص ۶۹۸ به نقل از دهی



و در اخبار الدوله از صاحب طواریات<sup>(۱)</sup> نقل کرده که او روایت نموده که چو کعب بن زهیر شاعر قصیده<sup>۲</sup> بابت معاده را برای رسول خدا ﷺ انشاء کرد حضرت زنده خویش را به وی بخشید و آن برده مرد کعب بود تا زمان معاویه که ده هزار درهم به او داد که آن برده را بگیری قبول نکرد.

چو کعب وفات یافت معاویه بیست هزار درهم برای اولاد و فرسناد و برده از ایشان بگرفت، و آن بود مرد حلقه بود و پیوسته از خلیفه به خلیفه دیگر منتقل می شد و حلقه به آن عباسی داشتند و در اعیان بردوش خویش می گزیدند و به آن تبرک می جستند تا به مستعصم رسید.

مستعصم در آن روزی که به جهت ملاقات هلاکو بیرون شد آن برد را بردوش داشت و قصب رسول ﷺ را بر دوش گرفته بود، چون هلاکو مستعصم را بکشت آن برد و قصب را بسوزاند و خاکسترش را در دهنه ریخت، و کعب من این کار را به جهت اهانت نکردم بلکه خوشم تا برد و قصب را تطهیر کرده باشم از جهت آن که یدن خلفاء او را عین کرده بود<sup>(۳)</sup>.

بالجملة، هلاکو بمیه<sup>۴</sup> ولاد مستعصم را بکشت و دستان او را امیر کرد، و سلطنت آن عباسی در عراق به کشته شدن مستعصم ریل شد، و مدتی سه سال و نیم در دنیا او بی عباس خلیفه نبود، پس از آن در مصر جماعی از بی عباس خلیفه شدند.

و در ایام مستعصم در سنه ۶۴۳ عی بن محمد ملقب به علم الدین سخاوی نحوی مصری شافعی شارح شاطبیه در دمشق وفات یافت، و سخاوی منسوب است به سخا<sup>۵</sup> از اعیان مصر.

و نیز در سنه ۶۴۳ موفق الدین بعیش بن عی بن بعیش المحوی معروف به ابن الصانع وفات یافت.

۱. سلفی تحت طبق آن چه سیوطی در تاریخ الملک نقل کرده است.

۲. اخبار الدوله، ج ۱ ص ۲۵۰.

و در سنة ۶۲۵ عمر بن محمد معروف به شویسی اندلسی بحوری وفات یافت ،  
و الشلوبین بلغه الأندلس ، لأبيض لا شتر

و در سنة ۶۲۵ طاهور در بصره حادث شد که ابن جوری گفته چهار روز طول  
کشید ، در روز اول هفتاد هزار مرید ، و در روز دوم هشتاد و یک هزار ، و در روز سوم  
هفتاد و سه هزار ، و در روز چهارم مردم مرده بودند مگر آحادی از مردم که رسه  
بودند

و در سنة ۶۲۶ عثمان بن عمر المالکی کودی معروف به ابن حاجب صاحب  
مختصر اصول و مختصر فقه و کافیه در بحر و شافیه در صرف و غیره در اسکندریه  
وفات کرد « و کان أبوه جدياً كريماً حاجباً للأمير عبدالدين الصلاحي »<sup>(۱)</sup>

و مشهور است که ابن حاجب در وفه هلاکو در بغداد کشته شد ، بعد از آن که  
خود را پنهان نموده بود و حيله کرده بود در میان طشی حرم روی کرسی نشسته  
بود ، حوجه بشیر به معوضه رمل او را پیدا کرد ، و حکایت معروف است ، و از  
اشعار ناعمة ابن حاجب است در مؤنثات سماعیه

نفسی الفدا لسانل و افانی      لمسائل فاخت کفخص البانی

اسماء سأنث بغير علامة      هی یا فی لی عریهم صریان<sup>(۲)</sup>

و در ۱۹ شهر رمضان سنة ۶۲۸<sup>(۳)</sup> متولد شد آیت الله جمال المسلة و الحق  
والدین ، ابو منصور حسن بن شیخ فقیه سید الدین یوسف بن المطهر الحلی<sup>(۴)</sup>  
معروف به علامه (رحم الله معاده) ، و کان ملا ابن اخت المحقق العلی ، و تصانیفه اکثر  
من تسعین و ثقل ان تصانیفه و رعت علی ايام عمره الشریف من المهد الى اللحد ، فجعل

بلیه الوعاة سوطی، ج ۲ ص ۲۳.

۲- توضعات الجنات، ج ۵، ص ۱۸۶

۳- در روز ولادت علامه علی اختلاف نظر وجود دارد ، مده رمضان موافق است با خلاصه ص ۲۸ و مجمع البحرین.

ج ۲، ص ۱۲۲، منتهج المقلان، ص ۱۹

۴- مقدمه آثار آن جناب، الکنی و الاختصاص، ج ۲، ص ۲۳۷، الوالی بالوفیات، ج ۱۳، ص ۵۸ ش ۷۹ لسان المیزان،

ج ۳، ص ۲۱۷

تصيب كل يوم منها كتراساً

وعن مولانا الاقا حسين الخوانساري قال حاشبها تصانيفه التي هي بين اظهرنا، فصار  
بازاء كل يوم ثلاثين بيتاً نخبواً،<sup>(١)</sup> وله حكاية مديحه مشهوره في مباحثه مع المحالين في  
مجلس السلطان الجدير محمد المغربي الملقب بشاه خدابنده في اخذ بطة و نصبة سرقة  
محل رسول الله ﷺ الى الاثمة الاربعة السنية، و انكارهم عليه بانهم لم يكونوا في زمان  
الرسول ﷺ حتى يسرقوا منه، الى آخر ما وقع منه ﷺ في ذلك المجلس معهم، بحيث  
قلب على الصباء السنية و تشيع المنك ببركته، و بعث الى البلاد و الاقاليم حتى يحطبو  
باسم الاثمة الاثني عشر، و ينقشوا اسميهم على اطراف المساجد و المشاهد منهم، ولو لم  
يكن له ﷺ الا هذه البتية لفاق بها على جميع العلماء فخرأ فكيف و مناقبه لا يحصى و  
هذه القصيدة معروفة بين الفريقين

فمن بعض تواريخ العامة قال: و من سوانح سنة ٧٠٧ (سبع و سبعمائة) اظهر خدا  
بنده الششيخ باخلال ابن المطهر

و انت خير بأمر مثل هذا الكلام صدر من أي قلب محروبي، مات رحمه الله ببجروسة  
الجلية في ليلة النجدي و العشرين من محرم سنة ٧٢٦ و دفن في جوار امير المؤمنين ﷺ  
و قد نطق على ابيه و خاله المحقق و على المحقق الطوسي و على ابن عمر الكاتب  
القزويني صاحب الشمسية و غيرهم من علماء العامة و الخاصة

خاتمة كتاب

\* \* \*



كتاب طبقات خلفا

واصحاب ائمه و علما و شعراء

ثقة المحدثين حاج شيخ عباس قمي (قده)



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة على محمد و آله الطاهرين

و بعد چنین گریه این مجرم مسیئ<sup>۱</sup>، «عباس قمی» عفی الله عنه - که چوب کتاب «تذمة المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء» مشتمل بود بر مطالب کثیره که از جمله تعیین طبقات خلفاء و اصحاب ائمه و علم و شعرا و غیرهم باشد، و دانستن طبقات خیلی مهم و لازم بود، لهذا داعی ین لهرسب را برای آن کتاب نوشتیم و چنان نگاشتم که خود آن بالاسفلال کتابی باشد در طبقات، لاجرم بعد از قتل مستعصم که سنه ۶۵۶ باشد که کتاب تذمة المنتهی تمام شد، اضافه کردم بر مهرست او، طبقات عماد زمان خود، و دو ترجمه هر کدام هم مختصری در حال ایشان نوشتیم، و لکن چوب گوفتاری و بنالکات و اشتغال<sup>۲</sup> داعی زیاد بود، فرصت استیفاء نداشتیم و بر ین مقداری که ظهرفانم آن - نگاشتم امید که هر علم دد آن را بداند و داعی را در دعای حیر فراموشی نهرماند، «و ما یوفیقی الا بالله»

### وقایع ائمة الاولی

در سنه ۱۰ لباس خلافت پوشید ابوبکر بن ابی قحافة، و بر در سال شش هزار و صد و سی و شش از هیوط ادم واقع شد  
و در سنه ۱۲ وفات کرد رید بن حذاف و ابو حذیمه و سالم و ثابته بن فیس  
خطیب انصار و ابودحاده و ابوالعاص بن ربیع داماد رسول خدا ﷺ

و در سنه ۱۳ وفات بویکر و خلافت عمر بن الخطاب

و در سنه ۱۴ وفات یوعبیده پدر مختار، و یوسفخانه پدر بویکر، و حادثات سمار  
برایع، و فتح شام

و در سنه ۱۵ وفات عکرمه بن ابی جهل و فصل بن عباس و خالد بن الولید و  
عمر و بن ام مکتوم، اعصی و ابوریذ انصاری و سعد بن عباد

و در سنه ۱۶ فتح حواری و جنول، و وضع تاریخ هجری

و در سنه ۱۷ فتح ستر و چالوص

و در سنه ۱۸ وفات معاد بن جیل و یوعبیده جرح، و طاعون عمواس در شام  
واقع شد که بیست و پنج هزار هلاک شدند که از جمله بلال مؤذن بود

و در سنه ۱۹ وفات ابی بن کعب و یسب یسب حبش و سید بن حصیر و  
ابوسعیان بن الحرث بن عبدالمطلب

و در سنه ۲۰ فتح مصر و اسکندریه

و در سنه ۲۱ فتح نهاوند و دیور و همدان و سایر موحات و متوند شد حسن  
بصری و شمی

و در سنه ۲۲ فتح آذربایجان و قزوین و ریحان و قوس و خراسان و بلخ و  
غیرها

و در سنه ۲۳ مقتل عمر و خلافت عثمان بن عفان

و در سنه ۲۵ فتح اسکندریه و افریقیه و غیرها

و در سنه ۲۶ عثمان به عزم عمره به مکه رفت و امر کرد به یومعه مسجد الحرام

و در سنه ۲۹ حج کرد عثمان و نماز قصر و تمام کرد و مسجد نبوی صلی الله علیه و آله  
توسعه دادند

و در سنه ۳۰ به امر عثمان مصاحف را جمع کردند و چند مصحف نوشتند و به  
بلاد فرستادند

و در سنه ۳۱ وفات ابوسعیان بن حرب و حکم بن ابی العاص و قتل پردجر و آخر





ملوک فارس و انقراض سلطنت آل داری

و در سنه ۳۲ وفات عباس عموی حضرت رسول ﷺ ، و بوذر عسکری  
وصی الله علیه ، و ابن مسعود ، و عبدالرحمن بن عوف

و در سنه ۳۳ وفات مقداد ؓ

و در سنه ۳۵ قتل عثمان و خلافت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه و علی  
ولاده .

و در سنه ۳۶ جنگ جمل ، و قتل طحیحه ، و پیر ، و شهادت رید بن صوحان ؓ  
و در سنه ۳۶ و ۳۷ جنگ صفین ، و شهادت عمار یاسر ، و حریمه بن ثابت  
دوالشهادیین ، و مرقان ، و واقعه نبله النهیر

و در سنه ۳۸ واقعه نهروان و ایالت مصر برای عمرو عاص ، و شهادت محمد بن  
ابی بکر ، و مالک اشتر رحمهما الله

و در سنه ۴۰ شهادت امیرالمؤمنین ؓ و خلافت امام حسن ؓ

و در سنه ۴۱ مارب و خلافت معاویه بن ابی سفیان

و در سنه ۴۳ وفات عمرو عاص

و در سنه ۵۰ شهادت امام حسن ؓ

و در سنه ۵۱ شهادت حجر بن عدی ؓ

و در سنه ۵۲ وفات ابو موسی اشعری

و در سنه ۵۳ زناد بن ابیه هلاک شد

و در سنه ۵۵ سعد بن ابی وقاص وفات کرد

و در سنه ۵۷ ولادت حضرت باقر ؓ ، و وفات عایشه و بوهریره

و در سنه ۵۹ وفات ام سلمه و سعید بن العاص امیر کوفه

و در سنه ۶۰ وفات معاویه و خلافت یزید بن معاویه

و در سنه ۶۱ واقعه طب و شهادت حضرت سیدالشهداء ؓ

و در سنه ۶۳ واقعه حرّه ، و حراق بیت الله الحرام و عید شد



و در سنه ۶۴ وفات یزید ، و خلافت معاویه بن یزید ، و عبدالله بن یزید ، و مروان بن الحکم

و در سنه ۶۵ وفات مروان بن الحکم و خلافت عبدالملک بن مروان  
و در سنه ۶۵ خروج شیعیان کوفه به حوچه‌هاهی ، و کشتن‌گان حصر  
سیدالشهداء ، و شهادت یثرب در « همین ورده »

و در سنه ۶۶ کشته شدن ابن زیاد و حصین بن نمیر و حمزه در سرکردگان شام  
« عینهم بعائن الله »

و در سنه ۶۷ در چهاردهم شهر رمضان مختار به دست مصعب بن زبیر کشته  
شد ، و احنف بن قیس وفات یافت

و در سنه ۶۸ وفات زید بن ارقم ، و ابن عباس  
و در سنه ۷۲ مثل یحیم اشتر ، و مصعب بن زبیر در راضی « مسکن » واقع  
شد و سر مصعب را برای عبدالملک آوردند و در عصر الاماره کوفه سپارند ، و  
عبدالمنک به جهت شومی دارالاماره امر کرد او را خراب کردند ، و در آن سال براه  
بن عارب وفات کرد

و در سنه ۷۳ حجاج بن یوسف ثقفی ، عبدالله بن زبیر را بکشت  
و در سنه ۷۴ وفات عبدالله عمر ، و ابوسعید خدری و منبه بن اکوع  
و در سنه ۷۵ وفات شریح قاضی کوفه  
و در سنه ۷۸ وفات جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه  
و در سنه ۸۱ وفات محمد بن حنفیه ، و در همان سال یا در مه ۸۴ وفات کرد  
عبدالله بن جعفر

و در سنه ۸۳ ابتداء ببناء دارالایمان هم  
و در سنه ۸۶ وفات عبدالمنک مروان و خلافت ولید بن عبدالملک  
و در سنه ۸۷ یا ۸۹ شروع کرد ولید به بناء مسجد اموی در شام و تعمیر مسجد  
نبی صلی الله علیه و آله در مدینه

و در سنه ۸۷ عیدالله بن عباس وفات کرد  
و در سنه ۹۵ وفات امام زین العابدین علیه السلام، و سعید بن جبیر، و سعید بن  
المسیب، و عده فقهاء مدینه، و به ذرک رهن حججاج شقی  
و در سنه ۹۶ وفات ولید و خلافت سیمان بن عبدالملک  
و در سنه ۹۹ وفات سیمان و خلافت عمر بن عبدالعزیز

### وقایع المائة الثانية

و در سنه ۱۰۱ وفات عمر بن عبدالعزیز، و خلافت یزید بن عبدالملک  
و در سنه ۱۰۲ یزید بن مهلب بن یزید صفره کشته شد  
و در سنه ۱۰۳ وفات عطاء بن یسار، و معاهد بن جبیر  
و در سنه ۱۰۴ وفات وهب بن منبه، و طاووس یمانی  
و در سنه ۱۰۴ وفات عامر بن شراحیل معروف به شعبی  
و در سنه ۱۰۵ وفات کثیر عزه شاعر معروف شیعی  
و در سنه ۱۰۵ وفات یزید، و خلافت هشام بن عبدالملک  
و در سنه ۱۰۸ وفات قاسم بن محمد بن ابی بکر  
و در سنه ۱۱۰ وفات حسن بصری، و ابن سیرین، و همام بن غالب معروف به  
فرزدق، و وهب یمانی

و در سنه ۱۱۴ وفات حکم بن عتیه بقری ریدی  
و در سنه ۱۱۵ وفات عطاء مسمی مکه  
و در سنه ۱۱۷ وفات حصرب سکینه، و قتاده مفسر، و ذوالرمة شاعر  
و در سنه ۱۱۸ وفات علی بن عیدالله بن عباس جد متذبح و مصور  
و در سنه ۱۲۱ وفات ابن کثیر قاری  
و در سنه ۱۲۱ شهادت یزید بن علی بن الحسین علیه السلام  
و در سنه ۱۲۲ وفات ابوالانله



- و در سنه ۱۲۳ و فاطمہ محمد بن مسلم معروف بہ زہری فقیہ مدنی تابعی  
و در سنه ۱۲۵ و فاطمہ هشام و دولت ولید بن یزید بن عبدالملک  
و در سنه ۱۲۵ کشته شدن خالد بن عبداللہ قسری، و فضل یحییٰ بن زید بن علی  
بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیہ السلام در ۱۰ جو رجوان  
و در سنه ۱۲۶ مقلد ولید، و خلافت برید، و ابراہیم پسران ولید بن عبدالملک  
و در سنه ۱۲۶ و فاطمہ یزید بن الولید، و وفات کعب بن زید مدنی صاحب  
اہل بیت علیہ السلام، و شہادت حضرت یافرا العنوم علیہ السلام  
و در سنه ۱۲۷ مقلد ابراہیم، و سلطنت مروان بن محمد بن مروان بن الحکم  
و در سنه ۱۲۷ ب ۱۲۸ و فاطمہ حاکم بن یزید جعفی و مدنی  
و در سنه ۱۲۹ و فاطمہ عاصم بن ابی الجود ہاری  
و در سنه ۱۳۱ و فاطمہ مالک بن دینار  
و در سنه ۳۲ مقلد مروان حمار، و ذیل سلطنت آل عباس کہ اوں ایشان است  
ابوالعباس السفاح  
و در سنه ۱۳۵ و فاطمہ ربیعہ عدویہ  
و در سنه ۱۳۶ و فاطمہ عبداللہ سفاح، و خلافت ابی جعفر منصور دوانیقی  
و در سنه ۱۳۹ و فاطمہ یان بن تعدت علیہ السلام  
و در سنه ۱۴۴ و فاطمہ عمرو بن عبیدہ شیعہ معمرہ  
و در سنه ۲۵، کشته شدن عبداللہ بن المصعب رندیق، و مقلد محمد بن رکیہ، و  
ابراہیم  
و در سنه ۱۴۸ و فاطمہ سہمان بن اعش، و ابن ابی لیلی، و شہادت حضرت  
صادق علیہ السلام  
و در سنه ۱۴۹ و فاطمہ عیسیٰ بن عمر ثقفی علیہ السلام، و ابن جریج [کذا]  
و در سنه ۱۵۰ و فاطمہ ابوحمزہ لعلی، و مقاتل بن سہمان مفسر و درازہ بن  
عبس علیہ السلام، و محمد بن مسلم ثقفی علیہ السلام، و فاطمہ ابوحمزہ



- و در سنه ۱۵۱ وفات محمد بن اسحاق، و گذشته شدت معن بن رنده شیبانی  
و در سنه ۱۵۴ وفات یوعمر العلافی  
و در سنه ۱۵۷ وفات اوزاعی  
و در سنه ۱۵۸ وفات منصور، و خلافت مهدی محمد بن منصور  
و در سنه ۱۶۱ سفیان بن سعید ثوری وفات کرد، و به غولی هم در آن سال  
ابر هیم دهم بلخی وفات کرد، و هم حاتم عجره وفات کرد  
و در سنه ۱۶۹ وفات مهدی، و خلافت موسی هادی  
و در سنه ۱۷۰ وفات حبیب بن احمد عروقی امامی  
و در سنه ۱۷۰ وفات هادی، و خلافت هارون الرشید  
و در سنه ۱۷۳ وفات خیروان مادر هادی، و محمد بن سلیمان حباصی  
و در سنه ۱۷۴ وفات ابوعلی شعیق بلخی  
و در سنه ۱۷۵ وفات شریک بن عبدالله بختی، و معاویه بن عمار کوفی  
و در سنه ۱۷۹ وفات مالک بن انس، و عمرو بن عثمان معروف به سیبویه، و  
واصل بن عطاء مغربی  
و در سنه ۱۸۲ وفات ابویوسف قاضی، و یونس نحوی، و علی بن یقطین  
و در سنه ۱۸۴ وفات احمد سبکی ابن هارون الرشید  
و در سنه ۱۸۵ وفات عبدالصمد عموی سفاح، و برید بن مرید شیبانی  
و در سنه ۱۸۷ وفات فضیل بن عیاض مرناص  
و در سنه ۱۸۸ وفات ابراهیم بدیم موصلی  
و در سنه ۱۸۹ وفات علی بن حمزه کسائی، و محمد بن الحسن شیبانی حنمی،  
و قتل جعفر برمکی، و انقراض دولت برامکه  
و در سنه ۱۹۳ وفات هارون الرشید، و خلافت محمد الامین  
و در سنه ۱۹۶ خلافت مأمون  
و در سنه ۱۹۸ مصل محمد امین، و خلافت عبدالله المأمون



و [بصاً] در سنہ ۱۹۸ وفات حسن بن ہانی معروف بہ ابومواس شاعر  
و در سنہ ۱۹۹ خروج ابوالسرایا و منزل بعضی از طالبین

### وقایع المائۃ الثالثة

و در سنہ ۲۰۰ مأمون حصرت امام رضا علیہ السلام را در مدینہ بہ مرو طیبید، و معروف  
کرجی وفات کرد

و در سنہ ۲۰۱ وفات حضرت فاطمہ بنت موسی علیہ السلام

و در سنہ ۲۰۳ شہادت حضرت امام رضا علیہ السلام

و در سنہ ۲۰۴ وفات هشام بن محمد معروف بہ ابن کلثبی مسہی، و محمد بن  
ادریس شافعی

و در سنہ ۲۰۶ وفات قطرب نحوی، و نصر بن شعیب

و در سنہ ۲۰۷ وفات طاهر بن الحسین، و وافدی، و فواد دیلمی نحوی

و در سنہ ۲۰۸ وفات یونس بن عبدالرحمن علیہ السلام، و فصل بن ربیع، و سمیدہ نفسہ  
بہ حسن بن رید بن حسن علیہ السلام در مصر

و در سنہ ۲۰۹ وفات حماد بن عثمان، و حماد بن عیسی، و یحیی بن حسین بن  
رید بن علی علیہ السلام، و قتل ابن شاپشہ عباسی، و مرویج مأمون پوراب

و در سنہ ۲۱۰ وفات صعوان بن یحیی

و در سنہ ۲۱۱ وفات مصر بن مثنیٰ نحوی معروف بہ ابو عبیدہ، و وفات  
ابوالمناعیہ شاعر

و در سنہ ۲۱۲ مادی مأمون ندا کرد کہ کسی معاویہ را بہ بیکئی نداد نکند

و در سنہ ۲۱۳ وفات ابن هشام صاحب سیرہ، و اسحاق بن مرار شیبانی نحوی

و در سنہ ۲۱۵ وفات احفش اوسط، و ابوریذ نحوی

و در سنہ ۲۱۶ وفات اصمعی عبدالملک بن قریب، و وفات ربیعہ مادر امین

و در سنہ ۲۱۷ وفات محمد بن ابی عمیر علیہ السلام، و رفس مأمون بہ جانب مصر و



- کشتی او عیدروس ر و ار آن جا رفتن به جنگ اهل روم و فتح بسیار کردن  
و در سنه ۲۱۸ وفات مأمون و خلافت معتصم برادر مأمون  
و در سنه ۲۱۹ شهادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام و اسیر شدن ابو جعفر  
محمد بن قاسم حسینی علوی  
و در سنه ۲۲۱ وفات احمد بن محمد بن ابی نصر برمکی  
و در سنه ۲۲۲ قتل یایک و برادرش عبدالله  
و در سنه ۲۲۳ وفات یوعیید قاسم بن سلام و رفتن معتصم به جنگ سلطان  
روم و فتح کردن (عموریہ)  
و در سنه ۲۲۴ وفات حسن بن محبوب سرآذ صاحب مشیخه و حسن بن علی  
بن فضال و ابراهیم بن مهدی معروف به ابن شکنه  
و در سنه ۲۲۵ وفات افضل بن حبیب معتصم و صالح بن اسحاق معروف به  
جرمی نحوی و ابوالحسن مدائسی علی بن محمد  
و در سنه ۲۲۶ وفات امیر قاسم بن حبیب معروف به ابورئف و بشر خانی و  
محمد بن عذیل معروف به ابوالهدیل علاء شیخ معتزلہ  
و در سنه ۲۲۷ وفات معتصم و خلافت هارون الرائق  
و در سنه ۲۲۸ وفات حبیب بن اوس طائی معروف به ابومدام شاعر صاحب  
جماسه و احمد بن محمد بن عبدالربہ صاحب عقد الفرید  
و در سنه ۲۳۱ وفات ابو عبدالله محمد بن رید کوفی معروف به ابن اصرایی  
لحوی و کشتن وئی احمد بن نصر خزاعی ر  
و در سنه ۲۳۲ وفات واثق و خلافت جعفر المشوکل بن محمد بن هارون  
و در سنه ۲۳۳ قتل محمد بن عبدالمنک ریات وزیر و وفات یحیی بن معین  
و در سنه ۲۳۵ وفات عبدالسلام بن رعبان دیک الجی شاعر اصبی  
و در سنه ۲۳۷ وفات بن راهویه اسحاق بن ابراهیم و حاتم اصم بغضی  
و در سنه ۲۴۰ وفات احمد بن بی دود [ابی دود]



- و در سنه ۲۴۱ وفات احمد بن حنبل، و ابو جعفر محمد بن عبدالله اسکافی معتزلی، در شب ششم جمادی الآخره همین سال تناثر نجوم شد
- و در سنه ۲۴۲ وفات یحیی بن کثم
- و در سنه ۲۴۴ وفات ابن السکیت امامی، و ثوبان بن برهیم دوانقون مصری، و ابو محلم شیبانی لغوی
- و در سنه ۲۴۶ وفات دحیبل بن علی حزامی شاعر امامی
- و در سنه ۲۴۷ وفات ابراهیم بن عباس صولی کاتب شاعر
- و در سنه ۲۴۷ کشته شدن متوکل، و خلافت محمد مستنصر بالله ابن المتوکل
- و در سنه ۲۴۸ وفات سهل بن محمد معروف به ابو خانم بهجستانی نحوی معوی، و بعاء ترکی کبیر
- و در سنه ۲۴۸ وفات مستنصر بالله، و خلافت مستنصر بالله احمد بن محمد بن معتصم
- و در سنه ۲۵۱ خروج کرد در بلاد طبرستان حسن بن رید حسبی، و خروج کرد حسن بن اسماعیل حسبی معروف به کرکی در قزوین، و وفات محمد فضل بن مروان وزیر معتصم
- و در سنه ۲۵۱ مردم سامره با معتز بالله بیعت کردند
- و در سنه ۲۵۲ مستنصر خود را از خلافت خلع کرد، و اینداه فتنه ما بین بالیه و سعدیه در بصره شد و سیجه ابن ظهور صاحب ربح شد
- و در سنه ۲۵۲ خلافت معتز بالله ربیع بن جعفر المتوکل
- و در سنه ۲۵۴ شهادت حضرت هادی علیه السلام
- و در سنه ۲۵۵ خلع معری و وفات او، و خلافت مهندي بالله محمد بن الواثق
- و در سنه ۲۵۵ وفات عمرو بن بحر بصری معروف به جاحظ، و خروج صاحب ربح در بصره
- و در سنه ۲۵۶ کشته شدن مهندي، و خلافت معتصم علی بالله احمد بن جعفر متوکل





و [بیر] در سنه ۲۵۶ وفات محمد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح ، و زبیر بن نکر

و در سنه ۲۵۷ دخول صاحب ریح در بصره و کشتن بصریان که از جمله ریاشی بحری بوده

و در سنه ۲۵۸ وفات یحیی بن معاذ راوی معاصر حمید بغدادی ، و رفتن موفق به جنگ صاحب ریح

و در سنه ۲۵۹ انراض دولت طاهریان و ابتدای دوت صفاریان و در سنه ۲۶۰ وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ، و فضل بن شاذان ، و

احمد بن محمد البریدی بحری بموی ، و چنیز بن اسحاق طیب و در سنه ۲۶۰ وفات طیمور بایزید بسطامی ، و مسدوم بن حجاج نیشابوری

صاحب صحیح

و در سنه ۲۶۲ محاربه معتمد با یعقوب صفار

و در سنه ۲۶۲ وفات موسی بن بهاء ، و اسماعیل بن یحیی مرثی ، و یونس بن حمید الاعلی

و در سنه ۲۶۵ وفات احمد بن الحصبیب وزیر

و در سنه ۲۶۷ محاربه موفق با صاحب ریح و کشتن او صاحب ریح را

و در سنه ۲۷۰ وفات احمد بن طولون والی مصر

و در سنه ۲۷۱ وفات بوران روجه مأمون

و در سنه ۲۷۳ وفات ابن حاجه مروسی

و در سنه ۲۷۴ وفات احمد بن محمد برقی صاحب محاسن

و در سنه ۲۷۵ وفات سفیران بن اشعث بودادود سجستانی صاحب سنن

و در سنه ۲۷۶ وفات ابن فقیه

و در سنه ۲۷۸ وفات موفق بالله بر در معتمد ، و بنی عهد او

و در سنه ۲۷۹ وفات محمد بالله و خلافت معتمد بالله احمد بن طحیحه



۱ [بیر] در سنة ۲۷۹ وفات محمد بن عیسی ترمذی

و در سنة ۲۸۲ وفات ابوالعباس

و در سنة ۲۸۳ وفات ابراهیم بن محمد ثقفی، و علی بن علی خراسی و در

حلب، و معاریف معتصم یا هارون شاری

و در سنة ۲۸۴ وفات بختری شاعر، و ولاد ابوالفرج صمغانی

و در سنة ۲۸۵ وفات ابراهیم بن محمد بعدادی، و محمد بن یزید میرد نحوی

و در سنة ۲۸۶ وفات ابوالعباس محمد بن یونس کوفی محدث، و خروج

ابوسعید قرمطی در بحرین

و در سنة ۲۸۷ خروج داعی عدوی و کشته شدن او، و فرستاد معتصم لشکر

بسیار به جنگ قرامطه

و در سنة ۲۸۹ گرفتار شدن جماعتی از قرامطه و کشته شدن ایشان

و [بیر] در سنة ۲۸۹ وفات معتصم، و خلافت مکنفی بالله علی بن معتصم

و در سنة ۲۹۰ وفات عبدالله بن حمد بن حبیل، و ابن رومی شاعر

و در سنة ۲۹۱ وفات احمد بن یحیی معروف به لعب نحوی، و قاسم بن

عبدالله وزیر

و در سنة ۲۹۲ وفات عثمان ابن جسی نحوی و عقبه کردن بن حدیجی بر مصر

و در سنة ۲۹۵ وفات مکنفی، و خلافت المعتذر بالله جعفر بن معتصم

و در سنة ۲۹۶ کشته شدن عبدالله بن معتز

و در سنة ۲۹۷ وفات ابوالقاسم حمید بعدادی

و در سنة ۲۹۹ وفات ابن کیسان نحوی احمد بن ابراهیم

### وقایع المائة الرابعة

و در سنة ۳۰۰ ابی الرضا محسن بن جعفر بن علی الهادی علیه السلام خروج کرد و کشته

شد

و در سنه ۳۰۱ خروج حسن بن علی علوی اطروش ناصر کبیر در ذیعم و طبرستان، و کشته شدن ابوسعید جبائی رئیس قریظه، و وفات بن ممد محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله اشعری قمی

و در سنه ۳۰۳ وفات احمد بن عیسی بن شعبه ساسانی صاحب اسنن، و ابوعلی جبائی محمد بن عبدالوهاب رئیس معرله بصره

و در سنه ۳۰۴ وفات سید ابومحمد اطروش، جدّ می سید مرتضی

و در سنه ۳۰۶ وفات احمد بن ادیس اشعری قمی

و در سنه ۳۰۹ قتل حسین حلاج

و در سنه ۳۱۰ وفات رجاء نحوی براهیم بن محمد، و محمد بن جریر طبری مورخ، و بن سراج محمد بن السری نحوی

و در سنه ۳۱۱ وفات ابوزکریا محمد رازی طبیب، صاحب دمن لایحصروه الطیب،

و در سنه ۳۱۲ قتل علی بن افرات وزیر با پسرش محسن

و در سنه ۳۱۳ وفات مظلومه نحوی ابراهیم بن محمد

و در سنه ۳۱۵ وفات علی بن سلیمان احمش صغیر، و طعان قریظه، و علبه

ذیسم بر ری

و در سنه ۳۱۷ رفتن قریظه به مکه و کشتن حاج و بردن حمیر الاسود ر به

لهجره، و وفات ابوالقاسم کعبی عبدالله بن احمد بنحی رئیس معترله

و در سنه ۳۲۰ وفات مقدر و خلافت القاهر بالله محمد بن معتصد

و در سنه ۳۲۱ وفات ابن درید محمد بن الحسن شاعر نحوی نحوی امامی، و

بوهاشم جبائی عبدالسلام بن محمد رئیس معرله

و در سنه ۳۲۲ خلع فاهر، و خلافت راضی بالله محمد بن جعفر

و در سنه ۳۲۳ قتل محمد بن علی شمعانی ممدون

و در سنه ۳۲۶ وفات شیخ ابوالقاسم بن روح علیه السلام نایب سیم امام عصر علیه السلام

ارواح افاضه



و در سنه ۳۲۸ وفات شیخ المحدثین محمد بن یعقوب الکفعمی رحمته الله صاحب  
و کاتبی ۴۲ و ابن ابیاری محمد بن قاسم نحوی، و ابن عبد ربّه احمد بن محمد  
اندلسی صاحب دعوت الفرید، و محمد بن احمد معروف به ابن شیبور قاری، و  
محمد بن علی بن الحسین مقله کتاب مشهور

و در سنه ۳۲۹ وفات راضی و خلافت منقّی بالله ابراهیم بن معسر  
و [نبر] در سنه ۳۲۹ وفات شیخ علی بن بابویه صدوق دؤن، و شیخ ابوالحسن  
علی بن محمد سمیری رحمته الله چهارم امام عصر رحمته الله

و در سنه ۳۳۲ وفات ابن عمده احمد بن محمد بن سمیع حافظ کوفی  
و در سنه ۳۳۳ به قولی وفات علی بن الحسین مسعودی  
و [نبر] در سنه ۳۳۳ جمع منقّی، و خلافت مستکفی بالله عبد الله بن علی  
و در سنه ۳۳۴ خلع مستکفی، و خلافت مطیع لله فصل بن مقتدر  
و [نبر] در سنه ۳۳۴ لحظی سختی در بغداد واقع شد، و جعفر بن یونس  
خراسانی بعد از معروف به شبلی وفات کرد، و ابوالحسن اشعری علی بن  
اسماعیل میر دو حدود همین سال وفات کرد

و در سنه ۳۳۵ وفات محمد بن یحیی معروف به صولّی سطرینجی  
و در سنه ۳۳۷ وفات عبدالرحمن بن اسحاق جناحی نحوی بعد از  
و در سنه ۳۳۸ وفات ابن نجاش احمد بن محمد مصری نحوی و عماد الدوله بن  
بوینه

و در سنه ۳۳۹ وفات معتم ثانی محمد بن طرخان یونس غازی برکی، و در  
همان سال حمله الاسود را به موضع خودش د کردند

و در سنه ۳۴۲ وفات علی بن محمد ابو القاسم لتوحی مصری فاضل بصره و اهور  
و در سنه ۳۴۳ وفات شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن بن الولید شیخ قمی  
و در سنه ۳۴۴ زلزله مکه در مصر شد، و ابوبکر جعابی حافظ محمد بن عمر  
در بغداد وفات یافت



و در سنه ۳۴۵ وفات ابو عمرو راہد مظہر محمد بن عبدالواحد بغدادی دعوی  
و در سنه ۳۵۲ وفات ابوالقاسم کوخی علی بن احمد بن موسیٰ شیراز صاحب  
استغاثہ، و حسن بن محمد مہلبی وزیر معزالدولہ دیلمی، و در همان سال در روز  
عاشور معزالدولہ دہمی امر کرد مردم بغداد را کہ ذکاکیں و ہرادیہ را بکشد و  
طباہین طہیح بکشد و میہہا در بازارها نصب کند و اقامہ ماتم کند برای  
سیدالشہداء علیہ السلام

و در سنه ۳۵۳ وفات اسماعیل بن حماد جوہری صاحب «صباح النفا»  
و در سنه ۳۵۴ متنبی شاعر حمد بن حسین بہ قتل رسید  
و در سنه ۳۵۵ وفات حاکم محدث بشاری، و منصور سامانی، و ولادت سید  
مرنضی

و در سنه ۳۵۶ وفات معزالدولہ احمد بن بویہ، و سیفہ الدولہ علی بن عبداللہ بن  
حمدان، و کافور خشیدی، و ابوعلی قالی، و بوالفرج علی بن الحسن اصفہانی  
و در سنه ۳۵۷ وفات حارث بن سعد بن حمدان ابوہریر شاعر  
و در سنه ۳۵۸ وفات حسن بن حمزہ عموی مرعشی و ناصرالدولہ حسن بن  
عبداللہ بن حمدان

و در سنه ۳۶۰ وفات سناد محمد بن عمید قمی، و سلیمان بن احمد طبرانی  
صاحب «معجم کبیر» در اسماہ صحابہ

و در سنه ۳۶۳ وفات قاضی نعمان مصری  
و [نیر] در سنه ۳۶۳ خلع مطیع اللہ، و خلاص طایع اللہ عبدالکریم بن مطیع  
و در سنه ۳۶۶ وفات رکن الدولہ حسن بن بویہ دہمی  
و در سنه ۳۶۷ وفات قاضی محمد بن عبدالرحمن معروف بہ ابن قریعہ، و قتل  
عزالہ ولہ دیلمی

و در سنه ۳۶۸ وفات ابو غالب رازی احمد بن محمد بن سلیمان، و شیخ  
محمد بن احمد بن داود قمی صاحب «مزار»، و حسن بن عبداللہ سیرافہی نحوی



و در سنة ٣٦٩ وفات ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی

و در سنة ٣٧٠ وفات ابن خالویه حسین بن احمد بخوی و محمد بن احمد

ارهری هروی لموی

و در سنة ٣٧٢ وفات فاضل و عضدالدوله دیلمی

و در سنة ٣٧٧ وفات ابو علی بخوی حسن بن حمد

و در سنة ٣٧٩ وفات شرفالدوله دیلمی

و در سنة ٣٨١ جمع طایع الله، و خلافت احمد القادر بالله

و در سنة ٣٨١ وفات ابی المحدثین ابو جعفر محمد بن علی بن ابیویه قمی

و در سنة ٣٨٤ وفات علی بن عیسی رمالی بخوی و محسن بن علی فاضل

تنوخی

و در سنة ٣٨٥ وفات کافی الکفاهه اسماعیل صاحب بن عبید الله، و دارقطنی

علی بن حمزه، و بن سکره شاعر محمد بن عبد الله

و در سنة ٣٨٦ وفات محمد بن علی واعظ بو طالب مکی

و در سنة ٣٨٧ فتح بسط، و ابتدای دولت خرمویان

و در سنة ٣٨٨ وفات احمد بن محمد خطابی

و در سنة ٣٩١ وفات ابی جراح شاعر حسین بن احمد امامی، و قتل حسام

الدوله عقیبی

و در سنة ٣٩٢ وفات ابی جسی عثمان بخوی

و در سنة ٣٩٨ وفات بدیع الزمان همدانی احمد بن الحسین مبدع معامات

### و فایع المائة الخامسة

و در سنة ٤٠٠ وفات ابو الفتح بسی علی بن محمد کاتب شاعر

و در سنة ٤٠١ وفات احمد بن محمد عباسی صاحب «مقتضب الآثار»

و در سنة ٤٠٣ وفات ابویکر باقلانی محمد بن الطیب، و قتل قابوس بن وشمگیر



امیر بن امیر،

و در سنه ۳۰۴ وفات بهاء الدویه بن عبدالدوله

و در سنه ۳۰۵ وفات حاکم محمد بن عبدالله بيشاپوری صاحب المستدرک

علی الصحیحین،

و در سنه ۳۰۶ وفات معبد رضی و احمد بن محمد بن سمریسی

و در سنه ۳۰۷ قتل محمد بن علی فخرالملک وزیر بهاء الدویه بن عبدالدویه

دیلمی

و در سنه ۳۱۰ وفات ابن مردویه حمید بن موسی اصفهانی

و در سنه ۳۱۱ وفات حسین بن عبداللہ الحضاثری، و فردوسی صاحب

شاهنامه

و در سنه ۳۱۳ وفات شیخ معبد محمد بن محمد بن النعمان

و در سنه ۳۱۶ قتل ابوالحسن نهامی علی بن محمد شاعر، و سلطان الدوله

دیلمی

و در سنه ۳۱۸ وفات حسین بن علی وزیر معری

و در سنه ۳۲۰ وفات علی بن عیسی ریحی نحوی

و در سنه ۳۲۱ وفات سلطان محمود بن سبکتکین غزنوی، و امام مرزوقی احمد

بن محمد شہر

و در سنه ۳۲۲ وفات قادر بالله، و خلایع عبداللہ القائم بأمر اللہ

و در سنه ۳۲۳ وفات ابن عبدوہ حمد بن عبدالرحمن، و ابن البواب علی بن

ہلال کاتب

و در سنه ۳۲۷ وفات ثعنبی حمد بن محمد بيشاپوری، و فقار عبداللہ بن احمد

مرزوقی

و در سنه ۳۲۸ وفات مہیار دیلمی، و حسین بن عبداللہ بن سیبک شیخ الرئيس

و در سنه ۳۲۹ وفات ثعالبی عبدالملک بن محمد، و اول ظهور سلطنت سنجوقیہ

و در سنہ ۴۳۰ وفات ابو نعیم اصفہانی احمد بن عبداللہ ، و انعراض دولت  
آل بوبہ

و در سنہ ۴۳۱ وفات حکیم ناصر خسرو خلوی

و در سنہ ۴۳۴ وفات علی بن الحسین موسوی سید مرتضی و ابوالحسن  
بصری معمر بن علی

و در سنہ ۴۴۹ وفات ابوالعلاء معری احمد بن عبداللہ ، و محمد بن عمرو شیخ  
کراچی

و در سنہ ۴۵۰ وفات شیخ بخاشی احمد بن علی ، و ماوردی علی بن محمد

و در سنہ ۴۵۲ وفات محمد بن سلامہ فصاعی

و در سنہ ۴۵۵ وفات اسماعیل سرفسطی ، و طبر بنک اول سلاطین سنجوہ

و در سنہ ۴۵۶ وفات ابن حرم علی بن احمد اندلسی

و در سنہ ۴۵۸ وفات ابن صیدہ نعوی علی بن اسماعیل ، و امام بیہقی احمد بن  
الحسین

و در سنہ ۴۶۰ وفات شیخ الطائفہ محمد بن الحسن الطوسی

و در سنہ ۴۶۳ وفات یوسف بن عبدالبر ، و خطیب بغداد احمد بن علی ، و

ابو نعیم محمد بن الحسن و سلار بن عبدالعزیز دیمی

و در سنہ ۴۶۵ وفات الب ارسلان ، و وفات عبدالکریم عسیری صوفی ، و فحفی

مصر

و در سنہ ۴۶۷ وفات علی بن الحسن باخوری

و [بیر] در سنہ ۴۶۷ وفات قائم بامر اللہ ، و خلافت المعتمدی بامر اللہ عبداللہ بن

القائم

و در سنہ ۴۷۱ وفات شیخ عبدالقادر جرجانی

و در سنہ ۴۷۸ وفات امام الحرمین عبدالملک بن عبداللہ شافعی

و در سنہ ۴۸۱ وفات عبدالعزیز بن براح ، و حو جہ عبداللہ انصاری



و در سنه ۴۸۳ وفات بن معزلی علی بن محمد  
و در سنه ۴۸۵ قتل نظام الملک حسن بن علی طوسی وزیر سلاطین سلجوقیه  
و در سنه ۴۸۷ وفات مقتدی، و خلافت المستظهر بالله حمد بن نعمتدی  
و در سنه ۴۸۸ وفات حمیدی محمد بن ابی نصر  
و در سنه ۴۹۲ غیبه فرنگیها بر بیت المقدس و حساد، یشان در آنجا، و وفات  
اسعد بن محمد قمی وزیر  
و در سنه ۴۹۸ وفات رکن الدوله بن ملکشاه برادر سلطنت سنجر، و بناء حله  
مسیحیه

### وقایع المائة السادسة

و در سنه ۵۰۴ وفات علی بن محمد الکیم هراسی  
و در سنه ۵۰۵ وفات محمد بن محمد حرالی مؤلف و احیاء العلوم  
و در سنه ۵۱۰ وفات بن مده یحیی بن عبدالوهاب  
و در سنه ۵۱۲ وفات المستظهر، و خلافت المسترشد بالله عضد بن المستظهر  
و در سنه ۵۱۳ قتل طغرانی حسین بن علی اصفهانی  
و در سنه ۵۱۵ وفات حسین بن مسعود محیی السنة یعوی  
و در سنه ۵۱۶ وفات قاسم بن علی حریری صاحب مقامات، و قصصی علی بن  
محمد نحوی

و در سنه ۵۱۸ وفات ابوالفضل احمد بن محمد میدانی  
و در سنه ۵۲۰ وفات احمد بن محمد حرالی  
و در سنه ۵۲۵ وفات محمود بن دم حکیم سنائی  
و در سنه ۵۲۹ قتل مسترشد، و خلافت الراشد بالله جعفر بن مسترشد  
و در سنه ۵۳۲ قتل راشد، و خلافت محمد المقتدی لأمرالله  
و در سنه ۵۳۸ وفات محمود بن عمر رمخشری



و در سنہ ۵۳۹ وفات ابن الجوانیقی موفوف بن احمد

و در سنہ ۵۴۲ وفات ابن الشجرى سعيد ہيہ اللہ بن عمى محوى

و در سنہ ۵۴۴ وفات قاضى عياض معربى

و در سنہ ۵۴۷ وفات سلطان محمود سنجوى و دورى شاعر

و در سنہ ۵۴۸ وفات محمد بن عبدالكريم شہرستانى ، و احمد بن مير شاعر ،

و امين لاسلام طبرسى ، و فصل بن حسى ، و قطب راوندى سعيد بن ہيہ اللہ

و در سنہ ۵۵۲ وفات سلطان سبج بن ملکشاہ بن ابى ارسلان

و در سنہ ۵۵۵ وفات مقبى و خلافت المسجد باللہ يوسف بن محمد

و در سنہ ۵۶۰ وفات شيخ عبدالقادر جيلانى

و در سنہ ۵۶۲ وفات سمعانى عبدالكريم بن محمد

و در سنہ ۵۶۳ وفات سہروردى عبدالقادر بن عبد اللہ

و در سنہ ۵۶۵ وفات حسين بن محمد راعى صفهائى

و در سنہ ۵۶۶ وفات مسنجد ، و خلافت مستضىء پوراللہ

و در سنہ ۵۶۷ وفات بن حشاش محوى عبد اللہ بن احمد ، و بورى شافعى ، و

قرطبى

و در سنہ ۵۶۸ وفات احمد بن محمد الحظ حوارمى

و در سنہ ۵۶۹ وفات ابن الدھان سعيد بن المبارک محوى

و در سنہ ۵۷۳ وفات محمد بن محمد بلخى عمى رشيد و طوط

و در سنہ ۵۷۴ وفات حيص بيضى سعد بن محمد

و در سنہ ۵۷۵ وفات مستضىء ، و خلافت احمد الناصر لد بن اللہ

و در سنہ ۵۷۶ وفات احمد بن محمد سننى

و در سنہ ۵۷۷ وفات ابن الأثيرى عبدالرحمن بن محمد

و در سنہ ۵۷۸ وفات بن ادریس محمد بن احمد حلى

و در سنہ ۵۸۱ وفات حکيم خافانى شاعر



و در سنه ۵۸۳ نقل شده که روز ۱۵ سال باروز، ۱۵ هجری و ۱۵ سال شمسی و  
 ۱۵ سال عربی موافق شده بود، و شمس و قمر در یک برج بوده‌اند  
 و در سنه ۵۸۵ وفات ابوالمکارم بن رهرة حمزه بن علی حسینی علیه السلام، و شیخ  
 مشجب‌الدین علی بن عبیدالله و زری  
 و در سنه ۵۸۶ ولادت ابن ابی‌التحید عبدالحمید  
 و در سنه ۵۸۸ وفات محمد بن علی بن شهر آشوب  
 و در سنه ۵۹۰ وفات قاسم بن فیر، شاطبی  
 و در سنه ۵۹۶ استاد ابی‌بیل مصر، و محظ و علاء عظیم  
 و در سنه ۵۹۷ راجه عظیمی در مصر و شام واقع شد، و ابن جوری عبدالرحمن  
 بن عیسی وفات کرد

#### وقایع ۱۰۰ تا ۱۰۰۰

و در سنه ۶۰۶ وفات ابن اثیر مبارک بن محمد صاحب‌نهایه و جامع‌الاصول، و  
 محمد بن عمر فخر رازی.  
 و در سنه ۶۰۸ علیه‌نشگر ناتار بر بلاد اسلام  
 و در سنه ۶۱۰ وفات ابن خروف عیسی بن محمد حموی، و جرونی عیسی بن  
 عبدالعزیز، و ناصر بن عبدالسید مطرری  
 و در سنه ۶۱۶ وفات ابوالیاء عبدالله بن الحسین  
 و در سنه ۶۱۸ وفات نجم‌الدین کبری محمد بن عمر  
 و در سنه ۶۲۲ وفات ناصر، و خلافت محمد الظاهر بامراه  
 و در سنه ۶۲۳ وفات ظاهر، و خلافت منصور المستنصر بالله  
 و در سنه ۶۲۴ وفات چنگیز خان  
 و در سنه ۶۲۶ وفات یاقوت حموی.  
 و در سنه ۶۳۰ وفات ابن اثیر عیسی بن محمد جوری صاحب (کامل‌التواریخ)



و در سنة ۶۳۹ وفات ابوالحسن آمدی عیسی بن محمد، و ابن حیار محمد بن  
دیی بکر

و در سنة ۶۳۲ وفات عمر بن محمد سهروردی

و در سنة ۶۳۸ وفات محمد بن علی محیی الدین عربی

و در سنة ۶۴۰ وفات مستنصر، و خلافت عیدالله

و در سنة ۶۴۳ وفات علی بن محمد علم الدین سحرابی، و ابن صانع یعیش بن  
علی بحر

و در سنة ۶۴۵ وفات شلوپسی عمر بن محمد

و در سنة ۶۴۶ وفات ابن حاجب عثمان بن عمر

و در سنة ۶۴۸ ولادت علامه حلّی حسن بن یوسف

و در سنة ۶۵۶ کشته شدند مستنصر، و انقراض دولت بوی عباس

و در سنة ۶۶۱، در سنة ۶۷۲ وفات کرد در قصبة «قونو» المولی جلال الدین

محمد بن محمد معروف به مولی رومی صاحب مثنوی، اصلش اریغ اسب و لکن

چوب هجرت کرد به بلاد روم و در قصبة «قونو» توقف کرده معروف به رومی شده،

و او در کسانی است که درک کرده صحبت عطار و سنائی و شمس الدین بربری را، و

مثنوی را به امر امیر حسام الدین چندی قونوی رومی نوشته، و اشاره به اوست در

بن بیه

گر بودی خلق محبوب و کیف      در بودی خلق حلقه نگ و ضعیف

در مدیحه داد موی دادمی      غیر از این منطق لبی بگشادمی

ثم اعلم انه قد اطرد فی مدح المولی الرومی صاحب مجالس المؤمنین و جمعه من  
خلف شیعته آل محمد علیهم السلام و أتید ذلك بکونه من اولاد جلال الدین الداعی لعمدة  
الاسماعيلية، و للمحققین معه کلام

و بالجملة امر الرجل أشهر من أن يذكر و قد ذكره العلماء و العرفاء من الفرییین فی

تراجمهم.

و در سنة ۶۶۳ وفات یافت عیسی بن مؤمن مشهور به اسی صبیحور حامی نو  
المریة و النحو بمملكة لاندلس

و در سنة ۶۶۴ وفات یافت سید اجل عالی مقام وصی الدین علی بن موسی بن  
جعفر طاووس آل طاووس، پنهی سیه الشریف الی داود بن الحسن بن الحسن  
المجتبی علیه صاحب دعاء ام داود، و مأمه و أم احیه، انسید جمال الدین احمد بن  
موسی صاحب البشری و الملاد، هبی بس الشیخ المسعود ورم بن ابی غراس  
و فضائل السید علیه فی الزهد و العبادة و جلالة القدر و حسن التصوف اظهر من أن یدکر  
و اکثر من أن یحصر، و من اراد أن یطبع علی بد من رده و تقواه علی جمع کتبه لاسیما  
کتاب و کشف المحجۃ، و کان علیه مستجاب الدعوة و صاحب الکرامات الباهرة، و کان  
مصحفاً بینما قانداً و بالجملة اطالة الکلام فی حقه اراء لسانه

او می ماند به ما گرچه ز ماست مد همه متیم و حمد کیم است

در مهم بیع الآخر سنة ۶۶۳ هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان، نفسی  
دولت بن عباس وفات یافت، و در السلطنت «تبریز» بود، که می مجالس  
المؤمنین

و در سنة ۶۷۲ وفات کرد محمد بن عبدالله معروف به بن مالک اندلسی شافعی  
صاحب «القیه» در نحو، و تصانیف دیگر که بعضی جمع کرده است سامی انها را  
در بدائی

و القیه اجماعی از علماء شرح کرده اند، از جمله فرید مائیل بدرالدین محمد  
معروف به ابن دظم است، و دیگر حلال الدین سیوطی است، و دیگر خالد ارمی  
است، و دیگر عبدالله بن عقیل، و دیگر جابر اعمی، و دیگر عبدالعزیز موصی، و  
دیگر عمر بن مظفر حلبی مشهور به ابن وردی است، و دیگر ابن صانع الحنفی، و  
دیگر محمد بن ابی الفتح حبلی، و دیگر محمد بن سلیمان المصری، و دیگر  
یوسف بن الخطیب است

و نیز در سنة ۶۷۲ در روز غدیر وفات کرد سلطان الموحیدین و برهان الموحیدین



محرم متکم حکیم متبحر ، حجة الفرقه الناجیه ، الخواجه بصیر الحسن و المنة و  
الدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی . قدس الله وسه ، صاحب کتاب تجرید  
العقاید و شرح اشارات ، و مصنعات حقه

اصدش در ۱۴۰۰ در موضعی که او را « شاره » گویند از دهانت قم است ، و  
موند شیرین در « طوس » واقع شده ، بعد معروف گشته به خواجه بصیر  
طوسی ، دو مدتی در بعضی منوره کاظمیه در آن موضعی است که ناصر عباسی برای  
خود تهیه کرده بود و موفی شد در این دهی شود ، و در « مصافحه » به خاک و  
و نقل شده که در وقت وفات ، آن جناب را گفتند که جواره آب را به سحف  
حمل کنیم ؟ گفت من حجات می کشم در حضرت امام موسی علیه السلام که وصیت کنم  
جواره ام را به محب بپرید

و آن جناب را در دولت هلاکوحال مریخی رفیع بوده ، و بعد از فتح بغداد و قتل  
مستعصم مشغول به امر در صد شد با جمله از فضلا ، و حکایت آن جناب معصی  
است ، و از برای او اشعار لطیفی است

و از صاحب مقام معصوم است که جناب خواجه در سفری در کنشی نشسته  
بود و اهل کنشی می می بودند پانزده تن مسلمان و پانزده تن دیگر یهود ، اتفاقاً  
کشتی متلاطم شد ، اهل کشتی گفتند باید قرعه افکند و قرعه به نام هر کس که آمد  
باید او را در دریا افکند ، پس خواجه ابراهیم را مدور نشانید و به قرعه افکند امام  
به نام یهود در آمد و ایشان را در آب انداخت و به این تمهید یهودان هلاک شدند ، و  
این حکایت را صاحب « مقام » در جواب سائل از این اشعار نقل کرد

دو سرکان چهار و رهندوست پنج	دو رومی اب یک عراقی بسنج
سه دور و شبی یک نهار و دو لیل	دو بار و سه راج و یکی چون سهیل
دو میخ و دو ماه و یکی همچو دود	ر سه سه شمردن پر افتد یهود

و در این دو شعر میر اشاره به این لطیفه شده ، و اراده شده از حروف منقوطه  
یهود و از غیر منقوطه مسلمان



و لقاقت بنده به ازلت نما خمت من شامت

ایضاً

والله يستقصي بكلّ بصر و يهفظ العيب حيث كانا

و هذا الشعر بعكس شعر الاول

و در سنة ۶۷۳ وفات یافت سید اجل احمد بن موسی بن طاووس رحمه الله  
و در ربیع الثانی سنة ۶۷۶ وفات یافت شیخ اجل اومه عظم و مولانا المعظم،  
شیخ الطائفة بصر جاحد، و واحد هذه الفرقة و ای واحد بوالقاسم نجم الدین  
جعفر بن الحسن حسینی معروف به محقق صاحب شرایع و معتبر و نافع و غیرها  
و این بزرگوار ذاتی علامه حلی است و مرار شریفش در «حاشیه است» و تاریخ  
وفات او چنین است: (ریادة المحققین رحمه الله)

و جماعتی «اکابر علماء» به محقق تلمذ کرده اند، مانند سید عبدالکریم حمد  
بن طاووس مؤلف «فرحة الغری»، و مانند سید محمد بن علی بن طاووس و او  
همان است که پدرش برای و تألیف کرده کتاب «البهجة لشجرة المهجة»، و مانند  
شیخ حسینی ابی طالب البوموسی الابی صاحب کتاب «كشف الرموز» در شرح  
نافع، و مانند وزیر بوالقاسم حسینی بن الوزير محمد بن الملعفی الشیعی وزیر  
مستقیم

و نیز در سنة ۶۷۶ شیخ عبدالالدین طبری حسن بن علی بن محمد هارمدرانی  
کتاب «مناقب الطاهیرین» را تمام کرد، و این شیخ خلیل معاصر محقق و علامه است  
و صاحب کتابهای شریعه است در فقه و حدیث و غیره، و از حمده کتاب «کامل  
السقیفه» است که معروف به «کامل بهائی» است به جهت آن که آن را هدیه مجلس  
وزیر معظم بهاء الدین محمد بن الوزير شمس الدین محمد جوینی مشهور به  
صاحب دیوان متولی حکومت ممالک ایران در ایام سلطنت هلاکو خان مغولی  
نموده، و کتاب «کامل» در کتاب علماء اهل بیت علیهم السلام و در بیان تبری است، و

«مناقب» در قصیدات اهل بیت و بیان تولد مسیح و هر دو کتاب مثل صبیح و رحمت است بر مخالفان و پیاده درسی هرگز بیت می‌باشد.

و در سنه ۶۷۹ وفات کرد فیلسوف محقق و حکیم مدفن عالم ربانی میثم بن عسی انبهرانی صاحب شروح نهج النبلاغه، و شرح صد کلمه، و رساله در اسماء و عبره و اوست صاحب حکایت معروفه (کل با کُسی)، و بعضی از عمده‌سیت داده‌اند به او کتاب «الاستغاثه فی بدع المحدثه» [ر] و حق آن است که استغاثه تألیف عسی بن احمد کوفی است، و بر این منتم در هریه «هلنا» است که یکی از بلاد بحرین است، و صاحب مجمع البحرین او را در لغت «منتم» ذکر نموده و اعتراف نموده‌اند بر او به آن که شایسته بود ذکرش در بعض «و منتم» و عن بعض العلماء ان میثم حیثما وجد فهو یکسر الیم الا میثم البهرانی فانه یفتح الیم.

و در سنه ۶۸۱ در بیست و ششم جب وفات کرد در دمشق احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان از بنی مورخ مشهور صاحب تاریخ معروف به «وفیات الالهیان» و ابن خلکان در حماد یحیی یومکی است، و وجه تسمیه جد او به خلکان، به فتح حاء و تشدید لام مکسوره) آن است که روری به اهرام خود معجزه کرد به مفسر آل برامکه، به او گفتند «خل کان جدی کذا کان مسی کذا» یعنی نگذار کنار مفسر جد و نسب خود را، بلکه مفسر خود را بگو.

ان الفتی من یقول ه انکذا لیس الفتی من یقول کان ابی

و ابن خلکان در مهیت عضبیت و نصب است، و اشعری الاصول و شافعی الفروع است، و در فائره مصریه مضامین اشغال داشته، و کتاب «وفیات» در آن جا تألیف کرده در حدود سنه ۶۵۴، و الحق با انتقال نوشته، و در او ذکر کرده براجیم مشاهیر تابعین و من بعدهم را تا زمان خود، و صلاح صفندی قدیمی بر او نوشته مسیحی به «الوافی بالوفیات»

و نیز در سنه ۶۸۱ وفات کرد عبدالرحمن بن عبدالله بن احمد معروف به ابوالقاسم سبیتی نحوی، صاحب شرح الحمل، و کتاب الاعلام بما فی القرآن من





الاسماء و الاعلام، و غیر هم، و کتاب اعلام کتاب لطیفی است، و صاحب روایات در ترجمه سهیلی بدی از آن نقل نموده

و در سنة ۶۸۵ یا در سنة ۶۹۲ وفات کرد فاضل ناصرالدین عمید الله بن عمر فارسی بیضاوی اسمری شافعی مصر متکلم اصولی، صاحب تفسیر معروف مسمی به «انوار التریل و اسرار التأویل»، و در حقیقت تهذیب کشف است، و همان تفسیر باعث ترقی او شد در دولت مغولیه و باعث عصاوت ارشد در بیضا به طریق که در جای خود به شرح رفته

«و له تألیفات اخر کشرح مختصر ابن العزجب و شرح مصابیح بغوی، و له کلام لطیف فی تفسیر دیح بقره بنی اسرائیل یشیر الی دیح بقره النفس و اثره ان یحیی حیاة طیبة و قد أخذ منه الشیخ البهائی المعشی له فی «نان و حلو»

در چونی کی مشار دوست جان رو عوان بین فک و بحوان - الخ

و در سنة ۶۸۶ وفات یافت، شیخ احسن بنجم الاثمه ضی الدین محمد بن الحسن لاسترآبادی معروف به شارح رضى مامی، و دست صاحب شروح بر کافیه و شافیه و سبع قصائد ابن ابی الحدید فی مدح امیر المؤمنین - صلوات الله علیه و بر در سنة ۶۸۶ وفات کرد بدرالدین محمد بن محمد بن مالک اندلسی نحوی

معروف به ابن اعلم شارح الفیه پدرش و صاحب شرح کافیه و لامیه

و در سنة ۶۸۹ شب عرفة وفات کرد شیخ جدید فقیه یحیی بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید همدانی پسر عم محقق جعفر بن الحسن بن یحیی معروف به ابن سعید حلّی صاحب «جامع الشرایع» و «مرآة الناظر فی الجمع بین الاشیاء و الظایر»، مات فی الثلث الاول من لیلة العرفة، و له حکایة مع عمه المحقق حین حصر الحجة الخوجه بصیرالدین الطوسی فی سلطنة هلاکو خان، و کان لا و رعاً قاصلاً

و در بیست و پنجم رمضان سنة ۶۹۳ وفات کرد ابو عبدالله محمد بن قاضی القضاء احمد بن حلیل خوئی شافعی، دمشقی معروف به ابن خوئی صاحب شرح

و فصول ابن معظّم و غیره

و در ماه شوال سنه ۶۹۳ وفات کرد. میراجل عیاض الدین عبدالکریم بن احمد بن موسی بن جعفر ایاء صاویس صاحب کتاب «الشمس المنظوم فی مصنفی العلوم» و کتاب «فرحه الغری»، حکمی صاحب الروضات عن رجال ابن داود، ابن السیّد عبدالکریم اشتغل بالکتابه و استغنی عن المعلم اربعین يوماً و عمره اذ ذلک اربع سنین، دلاحظ

### وقایع المائة الثامنة

و در سنه ۷۱۰ وفات یافت در بربز قطب شیرازی محمود بن مسعود بن مصطفی فارسی شیرازی منصب به علامه، و در نزدیک قبر بیضاوی به خاک رفت، و از مصنفات او است شرح مختصر ابن حاجب و شرح مفتاح و شرح کلیات ابن سبیا و غیره

و قطب در اول شاگرد کاتبی بوده، چون محقق طوسی به قزوین آمد و به منزل کاتبی شریف برده، کاتبی خواست خدمتی به جناب محقق کند قطب الدین را به او سپرد، و قطب بمر ملازم خواجه را احبب کرد و او علوم بسیار آموخته کرد و به مرتبه ای رسید که او را در کثرت عدم علامه گمید، و کان بینه و بین این اخته الشیخ السعدی عطایات، و کان فی زمن دولة الاتامک الاعظم سعد بن رکنی و لهذا سب الیه السعدی تحفه»

و در شعبان سنه ۷۱۱ وفات یافت محمد بن مکرم مصری صاحب «لسان العرب»، جمع فيه بین التهذیب، المحکم، الصحاح و لجمهرة و النهاية و غیرها و من نظمه

بأش ان جرت برادی الاراک و قیت عیداته الخضر ماک  
ابعث الی عبدک من بعضها فانه والله مالی سواک

در بیست و یکم محرم سنه ۷۲۶ وفات کرد آپ الله العلامة الجلی بالله بمحروسة حله، و مدفون شد در جوار میرالمؤمنین علیه السلام به نجف، و دام مبارکش جمال الصلوة و الحق والدین ابو منصور الحسن بن الشیخ الفقیه السدید سدیدالدین یوسف بن علی بن

المطهر و كان احوه على بن يوسف صاحب العدد القوية له مع المختلف اليرمية، و كان  
والد العلامة استاده الا قدم في التقه و الادب و الاحلاق، و كان فاضلاً فقيهاً متبحراً، و هو  
الذي مره المحقق من بين تلاميذه عند الخواجة تصير الطوسي في الحكاية المعروفة  
و اعم انه كان في طبقة العلامة زكريا بن محمود القزويني صاحب كتاب «عجائب  
المخلوقات»، و كان من اعظم اهل السنة و محدثيهم الحفاظ، و هي طبقة ايضاً السيد  
علي بن الحسين الباقي صاحب كتاب «اختيار المصباح»

و در سنة ۷۳۵ وفات كرد ملا عبدالرزاق كاشي عارف صوفي صاحب تأويلات و  
شرح فصوص بن عربي و شرح منازل السائرين حواحه عيالله انصاري  
و هو غير المولى عبدالرزاق بن علي اللاهيجي الجيلاني القمي الملقب بعباس  
حسن المولى صدر الشيرازي صاحب «گوهر مراد» و «شرح الشوارق» و غيره، والد  
الميرزا حسن صاحب «جمال الصالحين في اعمال السنة» و «شمع اليقين في  
الامامة»، و هو ايضاً غير المولى عبدالرزاق بن مير الجيلاني صاحب شرح قواعد العقائد  
للمحقق الطوسي.

و در سنة ۷۳۹ وفات كرد به دمشق قاضي القضاة محمد بن عبدالرحمن قزويني  
الاصل مشهور به حطيب دمشق صاحب «تفخيص المفتاح» لئسكاكي الذي كتب  
عنه التصانيف شرحه المعروفين بالمطول و المختصر في علمي البيان و المعاني  
و در سنة ۷۴۵ وفات كرد ابيالدين محمد بن يوسف اندلسي مكتبي يده ابوحيان  
نحوي، كان من اطباء سلسلة العلم و الادب، به تصانيف كثيرة قيل انه مال الى مذهب  
اهل الظاهر و الي محيد علي بن ابي طالب عليه السلام و كان كثير الغشوع و البكاء عند قراءة  
القرآن

و هو غير ابي حيان التوحيدي علي بن محمد المنهم بالزندقة و الالهد، كما عن ابن  
الجوري قال رندة الاسلام ثلاثة، ابن الروندي و ابو حيان التوحيدي، و ابو العلاء  
المعري، و اشرهم علي الاسلام ابو حيان، (انتهى)

و ابو حيان التوحيدي هو الذي عمل كتاباً في مثالب الوزير ابي الفضل بن عميد و

الصاحب بن عباد، و له كتاب الحج النجلى اذا ضاق الفض عن الحج الشرعى و كأنه نظير ما كتبه الحسين بن منصور العلاج فى كيفية حج الفقرة من اخراجات نفسه، فصار عمدة السبب فى قتله

و در سنة ۷۴۹ وفات کرد عمر بن مظفر حنبلى شافعى معروف به ابن وردى و در سنة ۷۵۴ وفات یافت ابن احمى علامه سيد عبدالدين عبداللطيف بن محمد بن على بن الاعرج النجسى الحنبلى المدون بالغرى، کان من اهل بيت العلم و ابو و جد و اخوه کلهم علماء، له شرح لتهذيب الاصول و غيره من شروحه على كتب خاله و هو غير عميد الرؤساء ههنا فى حاشیه، راوى الصحیفة السجادية بقوله حدثنا خاله اقدم، و کان من تلاميذ السيد فخر بن معد الموسوى رحمه الله

و در سنة ۷۵۶ وفات کرد در ریدان کرمان قاضى عضدالدين عبدالرحمن بن احمد فارسى یحیى شافعى اصولى مکتم صاحب «شرح مختصر ابن حاجب» و صاحب «مواقف» که غیر سید شریف او را شرح کرده و غیرهما و کان هو من علماء دونه المظفران الحدينو محمد المعروف بشاه خندیده، و کان قاضى القضاة بشير و خرب له محضه مع صاحب کرمان فحیشه بالقضاة عناب مسجوراً

و در سنة ۷۶۰ وفات یافت جمال الدين عبدالله بن يوسف بن احمد مصرى حنبلى معروف به ابن هشام صاحب «مقنى النبی عن كتب لأهارب» المشهور فى حیاته

و ابن هشام بطلن على جماعة كثيرة منهم عبدالملك بن هشام صاحب الیرة، و منهم يوسف بن هشام الحنبلى و هو أيضاً صاحب مقنى فى النحو و در سنة ۷۷۶ وفات یافت در دمشق ابو جعفر محمد بن محمد بویهى رازى معروف به قطب رازى و قطب بختانى و او مسوب است به سلاطین بى بویه چنانچه محض کرکى فرموده، یا به بابویه قمى چنانچه از شیخ شهید نقل شده، و اصدش از رزمین رى است، و او را قطب بختانى مى گشتند تا آنکه همتار شود از قطب دیگر که یا او در مدرسه نظامیه بوده و در عرفة جای داشه



و قطب رازی صاحب معاکمات و شرح شمسیه و شرح مظان و حاشیه بر قواعد علامه و غیره است و از آن نلامده علامه حلی است و قواعد را به حفظ خود نوشته و علامه در پشت همان قواعد اجازه برای او نوشته، و قطب رازی به شیخ شهید اجازه داده و شیخ شهید و دیگران گفته‌اند که او از علماء امامیه بوده و از تجلیل تمام نموده‌اند، و علماء سنی نیز او را تجلیل و توفیر کرده‌اند و در تراجم و ذکر کرده‌اند و میر میر شریف و غیره بر او تلمذ کرده‌اند لکن صاحب روضات حکم به مخالفت او کرده و بر عامی بودن او صراحت نموده، و شیخ ما محدث طبرسی توری کلام و را رد کرده و در خاتمه مستدرک الوسائل انتصار بر قطب نموده و اعتراض بسیار بر صاحب روضات کرده به آن حد رجوع شود

و قطب رازی در او احرام در دمشق توقّف کرد و در همان جا مرحوم شد، و از معاصرین ابن یحیه حرانی صاحب «محتاج السیة فی رد التّیمة و القدریة» است، و هم از معاصرین فاضل القضاة علی بن عبدالکافی سبکی شافعی اشعری است که در اغلب علوم ماهر بوده و همی زیاد او را تجلیل کرده‌اند و او را هدیه لائمه و حجة الفضلاء گفته‌اند و تلمذ او صلاح الدین سعدی شارح لامیه المعجم زیاده از او توصیف کرده و ما بین قطب و سبکی مبارعات و مباحثاتی در علوم شده، و قطب رازی غیر از قطب شیرازی است که در سنة ۷۱۰ در تبریز وفات یافت

و در سنة ۷۶۸ گفته شده وفات کرد شیخ عبدالله بن اسعد یافعی مکی عالم به علوم ظاهریه و باطنیه صاحب تاریخ معروف به مرآة الجنان و هبرة الیهفطات و روضه الیاحیین فی حکایات الصالحین و غیره

و در سنة ۷۶۹ وفات کرد فاضل القضاة عبدالله بن عبدالرحمن معروف به ابن عقیل مسسوب به عقیل بن ابی طالب مصری شافعی فقیه بحوی شارح الفیقه و مدعوی در رد شافعی «قرأ علیه الشیخ سراج الدین البلقی و ترویج بابت و للتیوطی حاشیه علی التشریح المذكور موسومة بالسيف الصیقل علی حق ابن عقیل»

و در سنة ٧٧٦ وفات كرد رأس المدققين و فخر المحققين ابوطالب محمد بن الحسن بن يوسف بن مظفر العلامة صاحب كتاب «الايضاح في شرح المقرعة» و «شرح التهذيب» و «نهج المسترشدين» و «مبادئ الاصول» و غيره اجوبة مسائل السيد مه و كان والده العلامة رحمه الله يعظمه، و يشي عليه و يعتني بشأه كثيراً حتى انه ذكره في صدر جملة من تصيغاته الشرعية، و قال في حقه جعلني الله عده و من كل سوء وفاء و غير ذلك، قيل انه لما بدرجته الاجتهاد في السنة العاشرة من عمه الشريف، و حكى السيد الجزائري كما عن شرحه على (يب) ما منعه ان مولانا العلامة و ولده فخرالمحققين كان مع السلطان حداثته مصاحبين له في السفر و الحضر و كان ذلك السلطان يتراضاً للصلاة قبل وقتها و عصى عليه زمان على هذه الحالة

فدخل عليه العلامة يوماً فسأله عن ذلك، فقال اعد كل صلاة صليتها على ذلك الصواب، فتخرج من عده دخل عليه فخرالمحققين، فسأله ايضاً عن تلك المسألة فقال له اعد صلاة واحدة و هي أول صلاتك على ذلك الحال و ذلك انك ما توصأ لها قبل دخول وقتها و صليتها بعد دخوله كانت لماسده فصارت منك مشعولة بتلك الصلاة، فكلما توصأ بعد تلك الصلاة كانت وصوتك صحيحاً بقصد استباحة الصلاة لأن منك مشعوره بحسب نفس الامر فخرج السلطان بذلك و اخبر العلامة بقول ولده، فاستصعب و رجع الى قول ولده و لكن المحققين عابوا على العلامة رجوعه عن قوله بان الوصء الذي وقع من السلطان قبل الوقت انه وقع بقصد استباحة الصلاة المستقبلة لا الفائتة و انما الأعمال بالنيات فلا ينصرف إلى ما في دمه بل إلى ما سيفعله من الصلوات

و در سنة ٧٧٦ وفات يافت شيخ متبحر شمس الدين محمد بن عبيد الرحمن معروف به ابن الصائغ حتى يحوى صاحب شرح الفقيه و شرح لمبيده برده و صبرهما، و هذا الثقب يفتق على جماعة كثيره

و در بهم حمادى الاوى سنة ٧٨٦ هـ مع شد شهيد مولانا السعيد و الركن العميد تاج الفقهاء شمس المنة والدين، ابو عبدالله شيخ محمد بن مكى العاملى الجريسي (كسكىسى)، قتل بالسيف ثم صلب ثم حرق بالنار ببدة دمشق



فی دولة «بیدمر» و سلطنة «برقوق» بقوی المائکی یسمى برهان الدین و عباد بن جمعة الشافعی بعد ان حبس فی الفعة الدمشقیة سه کامله

و مصنفه کثیره، منها النعمة التي صنفها فی سبعة ايام و ما کان یحضره غیر

### المختصر النافع

ثم اعلم ان عمر یروی عن الشیخ الشہید الشیخ الفاضل معتمد بن عبد الله السیوری الخلی الاسدی صاحب شرح نهج المرشدين و الباب الحادی عشر و کفر العرفان و التشیع

و المیوری (بسم المن مع الیاء المحففة) سبّه الی السیور قریة فی قریة حلقه، و احتمل صاحب الروصيات ان سكون البقعة الواقعة فی برقة شهوران المعروف بقبر مقداد مدنی هذا الرجل الجلیل لما ان وفات مقداد بن الاسود الکندی کان بالجوف علی ثلاثة امیال بالمدینة فحمل علی الرقاب حتی دفن بالبقیع، والله العالم

و در سنة ۷۹۲ وفات یافت محقق مدقق ملا سعد بن عمر تفتازانی هروی شافعی در سمرقند، و مدفون گودید به (سرحس)، و مصنوعات محقق تفتازانی بسیار است از جمله مخطوط است که در سن بیست سالگی شرح کرده و دیگر شرح شمسیه است و دیگر مقاصد و شرح آن است و دیگر شرح تصریف و حاشیه کشف و غیره است گویند که ملا سعد به یکی از معاصرین خود در مقام هدو این شعر نوشته است:

«و لست جديراً ان تكون مقدماً و ما انت الا نصف صد المقدم»

فیه مقدم مؤخر است، و نصف آن مراد ختم است

و در این سنه ببر وفات یافت خواجه حافظ شیرازی و مرارش در شیراز است، و من رفته ام به سر مزار او

### وقایع المائة التاسعة

و در سنة ۸۰۸ سیم ح ۱ وفات کرد شیخ فاضل محیط کمال الدین محمد بن

موسی بن عیسی الدیمیری المصری الشافعی صاحب «حیاة الحیوان» و مختصر او،

و شرح منتهج و غیرها ، و لکن امامی شارح المعنی ابصاراً شرح مختصر لعیان الحیوان  
معناه یعنی الحیاء

و در سنه ۸۱۶ وفات یافت در شیراز شریف الدین علی بن محمد الحسینی  
الحسنی الجرجانی الاشرافی المشهور به میر سید شریف فاضل معروف ،  
صاحب شرح مواقف فاضلی عقید و تعلیقات پرشمبه و پرطلون و غیره ، صاحب  
صرف میر و کبری و غیره ، معاصر سعدالدین نطنزانی و تلمیذ قطب الدین رازی  
بوده

و در مذهب او اختلاف است ، کثر علماء شیعه و راسی می دانند ، و فاضلی  
بر الله او را « حکیم و علماء مذهب شیعه شمرده و مستشهد کرده به تصریح تلمذ  
او سید محمد نوربختی و منصب شیخ محمد بن ابن جمهور حسائی و گفته اند  
ماهنامه یقه حاجت شب تجلی را »

و لکن فرموده او سید شمس الدین محمد شیعی امامی است ، و فرزند سید  
محمد ، میر محمد علی معروف به میر محدود شریفی صبی و ناصبی است و  
نویسنده که سلطان شاه اسماعیل ثانی را اضلال کرد و سنی نمود و کتابی هم در رد  
شیعه نوشته موسوم به نوافض الروافض ، و قاضی نورالله نورالله مرقده - ردی بر  
نوشته مسمی به مصائب التواصب

و پسر میر محدود ابوالفتح شریفی صاحب آیات الاحکام شیعه و امامی و  
مصدق « یخرج الحق من المیت » است چنان که پدرش مصداق « یخرج المیت من  
الحی » است

و بالحمده ، نقل است که چون میر سید شریف حم سید دینار و ذریع کمال پسرش  
با وی گفت با ما را وصیتی کن ، میر سید شریف گفت باید به خان خود باش ، پسر  
مضمون کلام پدر را به شعر در آورده گفته

مرا سید شریف آن بحر رحمت  
که رحمت بر روان پاک او باد  
وصیت کرد و گفت از زانکه خواهی  
که باشد در قیامت چنان تو شاد





چنان مستغرق احوال خود یاش که از حال کسی باید تو ر یاه  
و در سنه ۸۱۷ وفات یاف محمدالدین محمد بن یعقوب بن محمد فیروزآبادی  
شیرازی صاحب قاموس و غیره، جاور بمکه، صنف بها القاموس، و مات بن بید من  
دیار الهم

و میر در سنه ۸۱۷ اتفاق اعداد ولادت عبدالرحمن بن حمد بن محمد الدنسی  
الفارسی ملقب به ملا جامی و معروف به شیخ الاسلام در لسان اهل سنت، و جام از  
بلاد عراق النهر است و ولادت جامی در آنجا شده

و ده مؤلفات منها کتاب التفحات فی طبقات تصوفیه، و منها شرحه علی الکافیة  
المعروفة بالفوائد الضیائیة، شرحه باسم ولده ضیاءالدین

و کان الجامی من اعظم علماء النهر و العرب و الحدیث و العروض و المعنی و  
غیره، و کان شاعراً معیداً بالعریة و الفارسیة و المصنعات، و نخلصه ایضاً الجامی، و به  
یتصل سلسلة الصوفیة النقشبندیة

و کان فی الظاهر حسیاً اشعریاً، بل لکن کان ناصیاً کما صرح بذلك القاضی بوراقه<sup>(۱)</sup> و  
الآف محمد علی صاحب المقامع و غیره و قد ذکر فی المقامع کلاماً متعلقاً به مع ذکر  
السید الامیر محمد حسین الحسینی الخانوی آبادی سبط العلامة المجلسی انه کان فی  
الباطن شیعیاً و لکن کان یتقی

و من اشعاره

سگ کاشی به از اکابر قم یا وجودی که سگ به از کاشی است

\*\*\*

۱- سید سید قاضی بوراق در مجالس در ذکر بنده «میرجام» گفته اهل تبریز در تشیع مشهورند و در لسان جمعی  
به نصیبه درین مذکور. و مرید این است آن که از ملا جامی علیه ما علیه ساجد می کنند که دوری جردی صریح یا  
او چهار شد از او پرسید که تو چه کسی؟ گفت که دیمدم و طالب علم و استرآبادی. ملا جامی گفت: اقتضای در  
کلام مطلق است می یابست گفت کافر مطلق و خود را و در این همه گفته و تبیین مطلق ساخت  
(مؤلف)

و من اشعاره ایضاً

ای مسخّجه دهر بده جام عیم

کآمد ز ترخ سسی و شبعه قیم

گویند که جامیا چه مذهب داری

صد شکر که سگ سسی و خر شیعه نیم

و من نوادره ما حکمی انه انشد يوماً بحضوره جماعه من الظرفاء هذا البيت لنفسه

بسکه در جان فیکار و چشم پندارم توئی

هر که پیدا می شود از دور پندارم توئی

شخصی گفت: بسکه حری پیدا شود، گفت: بار پندارم توئی

و قاضی نورالله قاضی میر حسین شارح دیوان میرالمؤمنین علی رحمه الله نقل کرده که در دم ملا حامی گفته

آن اعدام به حق ولی خدا اسدالله قالیب نامی

دو کس او را به جانی پیازدند یکی از اینهای دیگر حامی

هر دو را نام عهد رحمن است آن یکی مدجم و دیگر جامی

و در سنه ۸۰۹ و فوات صاحب لاسناد العلامة محمد بن ابی بکر بن قاضی الفصاة عبدالعزیز حموی شافعی مکلم اصولی صاحب حواشی و تصانیف کثیره معروف به ابن جماعه، و هو غیر عید بن جماعه الشافعی لایزال الشهید الاول رحمه الله

و در شعبان سنه ۸۲۷ و فوات کرد به کلبه رجه حمد پدر الدین محمد بن ابی بکر بن لاسکندری المعصری المالکی معروف به دماغی صاحب شرح سهیل و حاشیه بر معنی مسمی به تحفة الغریب فی حاشیه معنی الدیب، و حاشیه او بهر است از حاشیه شمسی بجه آن که بدیش بر تحقیق و تدقیق است به خلاف ثانی که مانند تاریخ است

و در سنه ۸۳۷ و فوات کرد اسماعیل بن ابی بکر صاحب کتاب «عنوان الشرف» که مجموع آن کتاب در فقه است و لکن به رمز چهار کتاب دیگر از دو بیرون می یابد در



نحو و تاریخ و عروض و قوافی «و قد أبدع فی تألیفه، و قد تسج علی منواله الفاضل  
السیوطی کتاب النسخة المسکية و النسخة المکیة فی کراة هی یوم و حد و من علاماتنا  
الشیخ هوج الله محمّد بن ادریس الجوری صاحب کتاب الرجال و غیره معاصر شیخ البحر  
العاصی»

و در سنة ۸۴۱ وفات یافت شیخ جنیل احمد بن محمّد بن مهد حلی مؤلف  
«عدة الداعی» و «تنقیح» و غیره، قبر شریفش در کربلا مزار و معروف است و  
بدان که بن مهد در عهد ار اوشاد دیلمی (یعنی حسن بن حسن ابی الحسن محمّد  
و عطف دیمعی) نقل کرده معلوم می شود که طبعة دیمعی بالاتر از این عهد است بلکه  
معاصر علامه یا شهید است چنانچه بعضی گفته اند و «دیلم» مدینه «رودبر» و  
اطراف مازندران است

و در سنة ۸۵۲ وفات کرد احمد بن عفی بن حجر، عسقلانی الأصل، مکی  
المکرم، شافعی مذهب، مؤلف «فتح الباری شرح صحیح بخاری» و «اصابه» و  
«درر الکامنة فی اعیان الماء الثامنة» و غیره، معاصر احمد بن تیمیه باصبی  
معروف به شیخ الاسلام مبدع، صاحب مسند السنیة در رد مسند الکرامه  
علامه رحمه الله، مؤسس مذهب طایفه وهابیه.

و مابین این تیمیه و ابن حجر مابعد تمام بود، و ابن حجر تجوید می کرد گفتش  
شیخ الاسلام بود، و ابن کوسی بعد از کتابی در محاکمه بین بن دو احمد نوشته  
موسوم به جلاء العیین فی المحاکمه بین الاحمدین، و چون به بن تیمیه هم مذاق  
است علی رغم این حجر تغییر می کند از این تیمیه شیخ الاسلام

و بدان که ابن حجر بر دو نفر اطلاق می شود و بسیار می شود که به هم مشتبه  
می شوند، و ابن حجر متأخر ذکرش بیاید در سنة ۹۹۴ که سال وفات اوست

و در سنة ۸۵۵ وفات کرد بدرالدین محمود بن حمد معروف به فاضل عصبی  
صاحب شرح شواهد کبیر و صغیر و شرح بخاری و طبقات حنفیه و غیره

و در ۱۷ دی حجه در سنة ۸۷۲ وفات کرد احمد بن محمّد معروف به شمس



محشی مفتی سناد سیوطی

و در سنة ۸۷۶ و دلت یافت شیخ محمد بن علی جباعی جد شیخ البهائی  
محمد بن الحسین بن عبد الصمد [بن] الشیخ محمد، و در رأیت مجموعه الشهد  
محشاه

و در سنة ۸۷۷ و فات کرد شیخ علی بن محمد بن یونس بیاضی صاحب «صراط  
المستقیم» و «مختصر مختلف» و «مجمع ایمان» و «صحاح اللغة» و غیره  
و در سنة ۸۷۹ و فات کرد محیی الدین محمد بن سیدمان رومی معروف به شیخ  
کافجی استاد ملا جلال سیوطی صاحب تصانیف کثیره «قال السیوطی لارفته أربع  
عشر سنة فم جنته مرة إلا و سمعت منه من التحقیقات و العجائب ما لم اسمعه قبل ذلك و  
قال و اما تصانیفه فی العلوم العقلية فلا تحصى»

### وقایع المائة العاشرة

و در سنة ۹۰۲<sup>۱</sup> و فات یافت محیی<sup>(۲)</sup> ملا جلال الدین محمد بن اسعد الدوانی  
المتکلم الحکیم (دوازده کهنه فریده ای است از فرای کاررو، شیراز)، و سبب ملا  
جلال به بی بکر می رسد و در اوّل امر او اشاعره اهل سبب بوده، لکن بحمد الله  
هدایت یافت و کتابی بوشه نور الهدایه و در آن تصریح شده به تشیع او و اشعار  
بسیار از او معروف است، از جمله

خورشید کمال است بی ماه و نی      اسلام محمد است و ایمان علی  
گریته ای در این سخن می طلی      بگر که ریختن اسمانت چلی

مرده بیانات اسم محمد و علی است، چه بیانات اسم محمد ۱۳۲ می باشد که  
موافق عدد اسلام است، و بیانات اسم علی بعینه ایمان است چه آن که یا ما است  
که فلیس ایمان است

## وله ایضاً

آن چار حلیه که دیدی همه سفر بشو سخنی لطیف و شیرین و هنر  
یادام خلافت ر پی گردش حق افکند سه پوست تا برون آمد عمر

و در سنه ۹۱۰ وفات یافت فاضل ادیب ملا حسین بن عیسی و اعظم کاشفی یبهنی  
سبزواری شیعی شوهر خواهر عارف جامی، صاحب تفسیر قرآن و روضة الشهداء  
در مقتل که به خواندب آن روضه خوانان ر روضه خوان گفند یعنی روضه الشهداء  
خوان، چون که در اول امر اختصار می کردند بر خواندب روضه الشهداء، و پیوسته بر  
رشته برفی کرده تا به زمان ما رسید که می بینی، و هم در تألیفات فاضل کاشفی است  
مختصر الانشاء و اسرار قاسمی و اخلاق محسنی و انوار السبیلی و غیره

و در سنه ۹۱۰ وفات کرد مبینر ادیب جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمن بن  
ابی یکر السیوطی الشافعی، و سیوط و اسیوط که حدود و احوال، من قری صعب  
مصر، و کان سیوطی مصنفات کثیره می کل من و کان حسن العبارة  
و نقل عن السيد علیخان الشیرازی رحمته الله، انه قال کان السیوطی شافعیاً لكنه رجع عن  
السنی و استبحر و قال بامامة الانتم الاثنی عشر و صار شیعیاً امامیاً و ختم الله له  
بالحسنی، و قال رحمته الله رأیت کتاباً من مصنفاته ذکر فيه رجوعه الى الحق و استند فيه علی  
امامة مولانا علی بن ابی طالب رحمته الله بعد رسول الله صلی الله علیه و آله بلا فصل، (انتهی)

و کان له مثنیخ کثیره و منهم التمسی شارح المعنی

و در سنه ۹۱۱ شهید ثانی - رحمه الله - متولد شد

و در اول سنه ۹۱۸ متولد شد شیخ حسین بن عید الصمد والد شیخ الیهائی  
معاصر شاه طهماسب صفوی و شیخ الاسلام بنده غروی

و در سنه ۹۱۹ در مشهد مقدس رضوی رحمته الله وفات یافت ملاسلطانعلی که  
حاجتستعلی مشهور بوده و شاگرد به واسطه میر عیسی علوی تبریزی و اصبح حجت  
بسمعیان بوده و در رساله منظومه خود اشاره به شعری از احوال میر علی محمود، از  
جمعه گفته

تسخنعلیق اگر خمی و جلی است	واضح اصل خواجه میرعلی است
ساکه بوده است عالم و آدم	هرگز این خط سیوه در عالم
وضع فرمود او و ذهن دقیق	از خط تسخ و از خط تعلیق
بی کلکشی در آن شکرریز است	کاملش از خاک پاک بریز است
کتابیانی که کسه و سوزند	خوشه چینان خرمین اویند

و در سنة ۹۳۵ عبدالصمد پدر شیخ حسین عاملی وفات یافت

و در سنة ۹۳۷ وفات یافت شیخ اجل علی بن الحسین بن عبدالعزیز کرکی معروف به محقق ثانی و شیخ علایی، مؤلف «جامع المقاصد» و «معانی اللاهوت» و غیره، نسیب شیخ علی بن هلال جزائری و هو تلمذ ابن فهد الحلّی، و قیل فی تاریخ وفات المحقق انه مات فی یوم غدیر خم من سنة ۹۴۰ و هو مطابق هذه العبارة «مقتدای شیخ» و هو غیر الشیخ علی بن عبدالعزیز المیسری السعصر له المتوفی ۹۳۸

ثم علم انه كان من تلامذة المحقق الكرکی العلّا علی بن الحسن الرورای استاد المولى فتح الله الكاشی و كان للرورای تفسیر كبير فارسی و ترجمة هذه الكتب نهج البلاعة و كشف الغمة و مکام الاخلاق و الاحتجاج و هذه الداعی و غیره و كان ایضاً من تلامذة الشیخ علی الكرکی السید شرف الدیس علی الحسینی الاسترابادی المتوفى بالمری، صاحب كتاب «تأویل الآیات الباهرة فی فضل المشر» الطاهرة» و كتاب «المروية فی شرح الجعفریه»

و كان من عاصر الشیخ الكرکی الشیخ الفاضل المحقق محمد بن الشیخ زین الدین علی بن ابراهیم المعروف بابن ابی جمهور الاحسائی النهجی صاحب كتاب «قوائی الثانی» و «راد المسامیر» و «شرح الفیه الشهد» و «شرح الباب الحادی عشر» و كتاب المجنی» علی مذاق الصوفیه و رسالة فی مناظرته مع الملا الهروی

و من عاصره ایضاً الشیخ مفتی بن الحسین الصیری الفاضل الففیه نسیب الشیخ احمد بن فهد و صاحب شرح الشرایع و شرح الموجز و مختصر المسحاح و جواهر الکلمات



## فی القرد و الاقاعات

و كان ابيه الشيخ حسين يصباً عالم فاضلاً جليلاً كثير العبادة المتوفى بسلام باد حدى  
قرى البحرين مفتتح شهر محرم الحرام سنة ٩٢٣، و الصير كعيد و قد يضم ميمه - بند  
بين الاهواز و بلاد الجبال على حسي مراحل من الديور

و در سنة ٩٢٨ و فاته يافت شيخ على بن عبدالعالي انميسى العاملى  
و در سنة ٩٢٣ و فاته كرد عصام الدين ابراهيم بن محمد بن هريشاه منظمى  
منكلم اديب شارح كافيه و غيره

و در سنة ٩٢٨ و فاته يافت سيد مناله منكم امير عبث الدين منصور بن السيد  
الكبير الامير صدر الدين محمد بن ابراهيم بن محمد الحسينى الدشمكى الشيرى  
صاحب المدرسة المنصورية بشيراز

كان وافته ايضاً جامع المصنوع و المصنوع، و ولده الصدرافديس محمد و  
شرف الدين حنى بقياً من اهل العلم و الورع، و من احفاده السيد حنى حاد  
الشيرازى شارح الصحيفة و الصمدية، ينتهى سبهم الى زيد بن على بن الحسين  
و من خصائصهم الحديث المتسلسل بالآباء عن رسول الله ﷺ عن ابو عبدالمطلب ما  
صادانا بيب الآ و قد خرب، و لا عداونا كلب الآ و قد جرب، و من لم يصدق فيجرب و من  
اراد الاطلاع على حالهم فعليه بكتاب مجالس المؤمنين

و در سنة ٩٥٩ مولد شد شيخ حنى صاحب معالم نجل شهيد فاني، و ار دائى  
ميرسيد محمد صاحب مدارك بوده، و شيخ حنى و سيد محمد شاگردان معدس  
اردبلى بودند و بر ملا عباد الله يردى و سيد على بن الحسين الصائغ و والد صاحب  
مدارك مير تلمذ کرده بودند

و در سنة ٩٦٦ واقع شد شهادت شيخ رين الدين شهيد ثانى ع، تاريخها

«مترى الشهيد جنة»

و قال شيخ البهائى

«تاريخ وفاة ذلك الأواه الجنة مستقره والله»

و كان الشهيد الثاني اجداده و اولاده و احفاده من اهل العلم، فهو بصرة النقطه المتوسطة المحاطة بدائرة المعارف و العلوم، و ده تصنیفات كثيرة جيدة و تلامذته كثيرة فعمن تعلم عنده و حاز على حظ وافر من علمه محمد بن علي بن الحسن العودي رحمته و الف رسالة في احوال استاده الشهيد سماها بـ بغية المريد من الكشف عن احوال الشيخ زين الدين الشهيد

و قال بعد التاء عليه و لقد شاهدت منه سنة و برودي الى خدمته انه كان ينقل العطب على حمار في الليل ليلايه و يصلي الصبح في المسجد و يشتغل بالتدريس بقية نهاره، و في (مل) انه الف الروضة البهية في سنة شهر و ستة يوم قتل رحمته في طريق القسطنطينية عند ساحل البحر

و در هشتم ربيع الاول سنة ۹۸۴ وفات كرد شيخ حسين والد شيخنا اليهائي در تحرير د. فريده هجره، و كال يتهى بسبه الشريف ابي الحارث لاجور الهمداني بسكون الميم من حواصن اصحاب امير المؤمنين رحمته، و كان فشيخ حسين ولدان الشيخ محمد اليهائي و عبد الصمد ادنى الف ده حوه نصعدية، و للشيخ اليهائي قصيدة لطيفة في مراثية والده - رحمهما الله - من اشعارها

يا ثورياً بالمصلى من توى هجر	كسيت من حبل الزخون اصفاها
افمت يا بحر بالبحرين فاجتمعت	ثلاثة كن امثالاً و اشباه
حريت من درد العبيد ما حوريا	لكن دُرُك اعلاها و اعلاها

و در سنة ۹۸۸ وفات كرد عالم كامل جليل معسر ملا فتح الله بن ملا شكر الله شارح كتاب نهج البلاغه، احتجاج طبرسي و تفسيرات قرآن مجيد به فارسي، عالم زمان شاه طهماسب صفوي تاريخ وفاته «ملاذ الفقهاء»

و معروف است بين مردم سبت سکنه و مدفون شدر و بيرون آوردن تپاش ورا در قبر به حداب ملا فتح الله، و لكن صاحب روضات البينات آب قصه ره نقل کرده در حال امين الدين شيخ ابو على طبرسي صاحب مجمع البيان، گفته است حکايت ميسيش به ايشان شهرت گرفته و از كرامات اوست





و در ماه صفر سنه ۹۹۳ وفات یافت، جناب عالم اجل منفی ملا احمد بن محمد معروف به مقدس اردبیلی - طیب الله ربه و درقند من علمه و قدسه و جناب را تصنیفاتی است «حمله شرح اوشاد علامه و کتاب آیات الاحکام است

و جماعتی از علماء بر او بنمود کرده اند، از جمله شیخ حسن صاحب معتمد و سید محمد صاحب مدارک بوده

و دیگر ملا عبداللّه قهپائی یمنی کویائی محضی رحانی مصنف مؤلف کتاب «مجمع الرجال» و ترتیب اخبار کتاب رجال الکشی و مرئب رجال نجاشی و غیر ذلك

و از خواص تلامذ مقدس اردبیلی سید حاجه امیر فیض الله حبیبی معروفی محدث جنبل است که شرح کرده اثنا عشریه را و حاشیه نموده مختلف علامه و حاشیه نموده آیات الاحکام سادش را، و این سید حنبل مطلع بوده بر اسرار مرحوم اردبیلی و بعضی از کرامات و برگوار را بر او نقل نموده

و در ماه رجب سنه ۹۹۴ وفات کرد محمد بن حجر مکی متأخر صاحب صواعق و غیره و این ابن حجر، غیر از احمد بن عینی بن حجر صفطانی است که از علماء مائة نامه است و مؤلف کتاب «درر الکامنه فی حوال علماء المائة الثامنه» است و هم از مؤلفات اوست «فتح الباری شرح صحیح بخاری» و کتاب «اصایه» و دست اول کسی که کتاب در عدم در به نوشته، و این حجر متأخر شدید البصب و العدوة است به خلاف اول و بسیار به هم مشنبه می شوند خصوصاً تألیفات ایشان

### وقایع المائة الحادی عشر

و در سنه ۱۰۰۹ وفات کرد سید اجل شمس الدین محقق بن عینی بن الحسین الممسنوی العاملی انجبعی صاحب «مدارک الاحکام فی شرح عبادات شرائع الاسلام»، و صاحب مدارک پسر خوهر شیخ حسن صاحب معالم است و هم برادر



ابی سید نورالدین برادر اُمّی صاحب معالم است

و در سنه ۱۰۱۱ وفات کرد شیخ حسن صاحب معالم

و در سنه ۱۰۲۰ وفات کرد شیخ عبدالصمد برادر شیخ ابیهالی در حوالی

مدینه، و بعش او را به نجف اشرف حمل کردند

و در سنه ۱۰۲۱ وفات یافت عالم کامل زاهد ملا عبدالله بن حسین بستری مکر

اصمهان و صاحب مدرسه کبیره خود در حبس مسجد بعش جهاب و فائش در محرم

در صمهان واقع شد و قریب صد هزار نفر در تشییع جنازه او جمع شده بودند و

مثل روز عاشورا مردم بوجه و گریه می کردند و در جوار اسماعیل بن رید بن

الحسن علیه السلام او را سپردند و بعد از یک سال او را به کربلا حمل کردند، و او شاگرد

مقدس اردبیلی، و استاد مجلسی اول و غیره است

و در تألیفات او سه کتاب «شرح قواعد»، و «رهد و نقل شده که هیچ گاه

صورتک مباحثات نگشته بلکه هر عصبی که می کرده یا واجب بوده یا مستحب، و

گفته اند که عمده ای به چهارده شاهی خریده بود و چهارده سال بر سر داشت

و مجلسی اول گفته که من با استاد ملا عبدالله رازی و نسیم خدمت شیخ

ابوالبرکات واعظ در جامع عنین به اصمهان، و او مردی محتر بود و قریب صد سال

عمر کرده بود، چون بر او وارد شد یم نکلم کرد از جمله حرفهای او آن بود که

گفت من از شیخ علی محقق به خیر واسطه روایت می کنم

ابگاه احاره داد به جناب مولی، بعد از آنکه یک کاسه شربت قند آوردند در نزد

مولی نهادند، چون مولی بر او نظر کرد فرمود مسکه مریض بیسم و این شربت هم

مال مریض است ابوالبرکات ایة «قل من حرم رینه الله»<sup>(۱)</sup> خواند بعد عرض کرد

شما رئیس مؤمنین می باشید اینها به جهنت مؤمنین حقی شده، بعد مولی عذر

خواست و فرمود من هنوز خیال نمی کردم که آب قند را غیر مریض هم می خورد



و این ملا عبدالله حیر از ملا عبدالله بن محمود تستری حراسانی، عالم زمان شاه  
طهماسب صفوی است که در سنه ۹۹۷ هـ طائفه آریکیه به مشهد ریختند او را گرفتند و  
به بخارا و ماوراءالنهر بردند و به علماء آنجا میباحثه کرد بر همه غالب شد آن گاه  
فرمود من شافعی می باشم، قبول نکردند و او را شهید کردند به صحر و العاس و  
غیره، آن گاه بدن او را آتش زدند و بسوختند

و در سنه ۱۰۲۸ وفات یافت سید جنیل ابو عبی سید مجید بن هاشم بن علی  
بحرانی فاضل علم حدیث در شیراز و مدفون در بقعه شاه چراغ صاحب اشعار و ثقه  
متعلقه به تاسع ربیع الاول و غیره صاحب کتاب سلسل الحدید، و این سید در  
مشایخ محدث کشانی ملا محسن فیض است، و من شعره

جرت عیوبی شبیبی و هو لا عجب      نجرى العیون لوقع الثلج فی القتل

و در سنه ۱۰۲۸ میر وفات کرد در مکه معظمه مولان المعظم میرزا محمد بن  
عنی لاسترآبادی اصلاً السکی فی انجری و المحاور بمکه و المدفون بها، له کتاب  
الرجال الکبیر و المتوسط و التصغیر و شرح آیات الاحکام و غیره، و کتاب فیها  
منکلاً ثمة و رعاً زاهداً و ذکره العلامة المحلی فی باب من تشرف بقاء  
الحجة فی فی العیبه الکبری، و صوریه انه قال فی کنت ذاب لیلة طوف حول  
البیت ادنی شای حس الوجه فأخذ فی انطواف، فلما قرب من اعطانی طاقة ورد  
احمر فی غیر او انه حدث منه و شمعه و قدت له من یں به عبیدی؟ فان من  
الحر باب، ثم عاب عنی فسم آره و الحراباب فی جریرة المعرب من البحر المحيط  
منها التحریر الحضره کما عن انساب السمعانی و القاموس و غیره

و در سنه ۱۰۳۰ وفات کرد در مکه معظمه و مدفون شد بقرب قبر حضا  
خدیجه علیها السلام الشیخ الجلیل ابن الفقه و ابراهیمیهین محمدالدین محمد بن الشیخ  
حسن بن الشهد الثانی، و یں شیخ معظم محاور به مکه بوده و بر سید محمد  
صاحب مدارک و بر میرزا محمد ستربادی رجالی تلمذ نموده، و کتاب تهذیب و  
اصنیصار را شرح نموده و حواشی نوشته بر کتاب شرح لمعه و معالم و اصول کافی و



و جمال کبیر و مختلف و اثنی عشریه والدش و بر مدارک و مطول و عبره ، و کان له اشعار رائعه

و میر در سنه ۱۰۳۰ وفات یافت شیخ اجل علامه شبحه بهاء المله والدین محمد بن الشیخ حسین العامری الحارثی ، حانه فی الفقه و الحکم و الفصیح و التحقیق و التدقیق و جلالة القدر و شافه العباره اظهر من اب یدکر ، و فصائله اکرم من ان یحصر ، دکره صاحب المسالفة و اثنی عشره ثناء بديعاً ، نه کتب مفیده حیدره کجیل المتین و مشرق الشمسین و الخلاصة و الکشکون و الصمدیه و التهذیب و الزبد و مفتاح الفلاح و الاربعین انی غیر ذلك ، و هی کثیره مشهوره فی لافاق ، و نه اشعار لطیفه بالعرفیه و الفارسیه ، توغی باصیها ، ثم یمل قبل الدفن الی المشهد الرصوی و قبره هناك معروف

و کان شیخاً انبیا فی معاصراً للسید الفاضل الحنفی ، حامی حوره لاسلام ، الفاضل نورالله بن السید شریف الدین الحسینی المرعشی النیسری ، صاحب کتاب محال المؤمنین و حقائق الحق و الصوارم المبهرة و معائب النواصب و العناشیه علی البیرونی و عنی شرح مختصر العسکری و عبره ، عن بأكبر آید عند بسبب تألیف احقاق الحق - نورالله مرقدہ -

و در سنه ۱۰۳۳ وفات کرد در مکه معظمه عانم فاضل ملا محمد امیر امیرآبادی اختیارى صاحب فوائد المدیة

و میر در سنه ۱۰۳۳ متوف شد شیخاً الاجل المحدث ، شیخ محمد بن الحسن بن علی بن محمد معروف به شیخ حر عامری یکی از محمد بن ثلاثه مؤلف کتاب وسائل و عبره ، احوال خود در امل الآمل نوشته و در روایات گفته که حکایت کرده که در یک سفری که به عجم عد برود حواسان ، اصعها رفت و بسیاری از علماء آب جد را ملاقات کرد از جمله علامه مجلسی رحمه الله و هر یک به دیگری اجازه رویب دادند ، و از هفت نفس آن جناب نقل شده که روزی بر شاه سلیمان صعودی وارد شد بدون رحصه ، و شش بر حرف مسدی که سلطان



نشسته بود چون سلطان این مطلب را جاسارت دید و مسم آن حساب را دانست  
پرسید که شیخنا فوق میان و خرو و ۱۰ جزء چهلدر است شیخ بدیهه فرمود یک  
مسنداً یک مسنداً

و فانش در مشهد مقدس واقع شد و قبرش در صحن حضرت امام رضا علیه السلام،  
د ب یکی از حشرات صحن بزرگ مدرسه معروفه به میر جعفر معروف است  
و بیست بی الحریث کیبری و علمه می باشد و پدر و اجداد شیخ حر تمام از  
علماء و فقهاء می باشند، و هکند بی اعمام او، رجوع کن به فصل الأهل

و بدان که از معاصری آن حساب، عالم فاضل، میرا محمد بن ملا محمد رضا  
قمی است که صاحب تفسیر کبیر معروف به کثر الدقائق است و مشتمل است بر  
احادیث اهل بیت و وجوه عاریب و لغات و قواعد و دقیق آن می باشد و ب  
احسن تمسیر است و قریب به صد و بیست هزار بیت است

و در سنه ۱۰۳۵ و فات کرد شیخ لطف الله بن عبدالکرم بن ایراهیم بن علی بن  
عبدالعالی التمیمی ساکن در اصفهان، معاصر شیخ بهائی صاحب مسجد معروف  
د میدان شاه اصفهان، و شیخ لطف الله از خانواده عظم بوده و تاریخ وفات او را به  
فارسی گفته اند

چون دو لام از دم او ساقط کنی سال تاریخ وفاتش را آن شمار  
مراد از نام شیخ لطف الله است و لام مثلاً الله دو دفعه حساب می شود چنانچه  
گفته شده

الله بود یک الف و هاء و دو لام عاقر شده از کنه کمالش او همام  
و در سنه ۱۰۴۱ (سنه ۱۰۴۱ - ح ل) وفات کرد سید جلیل، اعجوبه دهره،  
اسید محمد باقر بن میر محمد حسینی امیرآبادی معروف به میر داماد، لأن والده  
الامیرور کاه حتماً لشیخاً محقق علی بن عبدالعالی الکمرکی، و کاه معاصراً  
لشیخاً لبهائی و بینهما الهه، و نفس انه لم یمت منه بواحد مده تکیه ا و اشهر انه  
لم یأوالی فرائه بلاستر حقه مده اربعین سنه و کاه بقرء کل لبه حقه عشر حره

من القریه و كان معاصراً لشيخ أبي القاسم المدرس في الحكيم المدفون باصبهان  
و در سنة ۱۰۵۰ وفات یافت صاحب حکیم حنّاله المونی محمّد بن ابوالهیم مشهور به ملا  
صدر صاحب معارف و شرح کافی و تفسیرات و غیره، و کان من سلامید شیعه  
البهائی و السید انداماد، و مرحوم ملاصدر پدر رب فیض گشایی و ملا عبدالرزاق  
لاهیجی امس، و والد میرزا ابوالهیم مرحوم صاحب حاشیه بر شرح لمعه و کتاب  
تفسیر هروة الوثقی است

و در سنة ۱۰۵۹ وفات کرد شیخ محمّد بن علی بن محمّد حروفشی عاملی  
کرکی فاضل عالم دین صاحب شروح بر رنده و نهجیه در نحو و صمدیه شیخ  
بهائی و قواعد شهید و غیره

و یسبب الیه انه قد ادرك المعمر المعری الملقب بابن ابی الدی و المسمی بهنی بن  
عثمان بن خطاب الیمانی الذی اشتهر انه شرب ماء الحیاة و ادرك صعبة امیر المؤمنین علیه السلام  
و روی عنه الحديث و شهد معه الصمعی، و ادرك الحسن علیه السلام بسایاط السدائن و  
الحسین علیه السلام بوادی کربلا، فادرك الشيخ المعمر فی بعض مساجد الشام و استجاز منه  
فاجازه رواية اصول الحديث و العربية و الكتب الاربعة

و كان الشيخ الحروفشی معاصراً للسید محمّد بن محمّد بن قاسم الحسینی العاملی  
صاحب الاثنی عشریة فی المواعظ العبدیة

و در سنة ۱۰۶۰ وفات یافت ملا علی نقی کمره‌ای صاحب رساله در تحریم نهار  
جمعه، و حرمت استعمال نوتون، و رد بر نوح اهدی در امر به کشتن شیعه  
و میر در سنة ۱۰۶۰ وفات کرد در نجف اشرف السید الحکیل شرف اندین علی  
بن حجه الله شوسنانی عماد علامه محسّی علیه السلام (و شولستان بین شیراز و یسادر  
است)

و در سنة ۱۰۶۲ متوفا شد شیخ فقیه، عجبوة دهر، مولای محمّد بن نوح الدین  
حسن اصفهانی معروف به فاضل هندی، و فاتش در سنة ۱۱۳۷ واقع شد چنان که  
مذکور می شود



و در سنه ۱۰۶۲ وفات کرد در مکه شیخ رحیم الدین بن محمد بن حسن بن شهید  
ثانی استاد رویب شیخ حر عاملی رحمه الله علیه

و میر در سنه ۱۰۶۴ وفات یافت سید سعد وزیر حسین بن میرزا رفیع الدین آملی  
اصفهانی در اسیر هارندراب، و بن سید معروف است به سلطان العمده و حلیه  
سلطان، و صاحب حاشیه پر شرح لمعه و معانم و غیرها است، و وزیر شاه عباس  
ماصی و داماد راسخ و پیوسته وزارت داشت تا در زمان شاه عباس ثانی وفات  
کرد، و حواشی او در بهزیت ایجار و نقاشی است

و در سنه ۱۰۷۰ وفات کرد مجلسی اول ملا محمد نفی و اند علامه مجلسی رحمه الله و  
شارح فقیه و صحیفه و غیرها، و قبرش در اصفهان در جنب مسجد جمعه است  
و در سنه ۱۰۷۱ وفات یافت ملا عبدالله تویس بشروی ساکن حره سال در  
کرمات هان و مدفون شد، در برد پل شاه دریمین طریق، و بن شیخ صاحب وافی  
در اصفهان است که سید صدرالدین نفی و آسید محسن عراقی او را شرح کرده اند،  
و بر در و اثبای احمد که حاشیه بر معانم نوشته، و رساله در رد صوفیه نوشته میر  
مردی عالم بوده، و هاشم بعد از ملا عبدالله واقع شده

و در سنه ۱۰۸۰ یا سنه ۱۰۸۲ وفات کرد، سید فاضل حکیم متکلم رفیع الدین  
محمد بن سید حیدر طباطبائی معروف به میرزا رفیع دلیلی - من توابع اصفهان -  
کان رحمه الله من اعظم علماء دولة الشاه صفی الصفوی و کان صاحب الشجرة الالهية فی  
اصول العقائد بالفرسیه، و هو من مشایخ العلامة المحمدی رحمه الله و المدفون بتحت  
مولاد او بارض بنیارکن الدین

و هو غیر الموی رفیع الدین محمد بن المولی فتح الله الواهظ القروی تعمید  
المولی حلیل القروی صاحب کتاب «ابواب الجنان»، انصوحی فی شهر رمضان  
سنه ۱۰۸۹، و الظاهر اتحاد مع المولی رفیع الدین الاخر الدی هو صاحب کتاب  
«الحملة الحیدریه»

و در سنه ۱۰۸۱ وفات کرد عالم فاضل صالح آخوند ملا صالح سروری



ماربدرانی، و مدفون شد در اصفهان در مقبرة مختسبین، و از تألیفات اوست شرح اصول کافی و حاشیه بر معالم و آن حساب داماد مجلسی ازل، و پدر رب محمد اکمل و جدّ مئی آقای بهبهانی است و اوست والد آف هادی که در همه افاضه مرحوم شده

و در سنة ٨٤٠ به سبب زلزله ای قبة مبارکه حضرت رضا علیه السلام با مدارهای مسجد جامع خراب شد

قال الشيخ احمد اخو الشيخ الحر العاملي المتوطن بخراسان في الدرر المملوك و هي سنة اربع و ثمانين و الف في شهر ربيع الاول بعد العصر كانت زلزلة عظيمة بخراسان، وقعت منه قبة الرضا عليه السلام و منارتی المسجد الجامع و بيوت و جدران، و اهدكت جماعة من الناس تحت الحيطان، و تبعها زلازل عديدة في مدة مديدة اخف منها و خرج اكثر الناس الى الصحارى فأمر الشاه سليمان بإعادة قبة الرضا عليه السلام فاعيدت على الاساس القديم و رسم ما استعمل من الحضرة و المسجد و بدل في ذلك مال عظيم و زاد الذهب في الهلال و القبة ابتداءً لوجه ربه {انتهى}،

قلت و قد اشير الى هذا الهدم و البناء في الكتبة الواقعة في اطراف القبة المباركة في الترتيجات الأربع و هي املاء المحقق الخوانساري و هذه عبارتها من صيغ من الله سبحانه، الذي زين السماء برينة الكواكب، و رشح هذه القباب العتي بدور الدواوي الفواقب ان استبعد السultan الأعظم، و الخاقان الأفخم الاكرم، سرف مولد الارض حسياً و سيباً و اكرمهم خلقاً و ادباً مروج مذهب اجداده الائمة المعصومين و معصي مراسم آياته الطيبين الفاضلين السultan بن السultan بن السultan شاه سليمان العسسي الموسوي الصفوي بهادر خان، بتدهيب هذه القبة العرشية الملوكية و تزيينها و مشرف بتجديدها و تحييدها اذا تطرق اليها الاتكمار، و سقطت بساتنها الذهبية التي كانت تشرق كالشمس في رابعة النهار بسبب حدوث الزلزلة العظيمة في هذه بلدة الطيبة الكريمة في سنة ٨٤٠ و كان هذا التجديد الجديد سنة ١٠٨٦، كيه محمد رضا الامامی

و اما الكتبة الواقعة في القبة المطهرة فوق الترتيجات فهي هذه



بسم الله الرحمن الرحيم، من عظمائم توفیقات الله سبحانه ان وفق السلطان الأعظم مولی ملوك العرب و العجم، صاحب النسب الطاهر النهری، و الحسب الیاهر العلوی تراب اقدام خدام هذه العنیه المظهرة اللاهوتیه، غیبر نعال رؤا هذه الروضة المصورة المنكوبیه، مروج آثار جداده المعصومین، السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان، واستسعد بالمجیء ماشیاً علی قدمه من دار السلطه اصعبان الی ریاره هذه الحرم الاشرف، و قد شرف برینه هذه القبة من خدش ماله فی سنة الف و عشر، و تم فی سنة الف و ست عشر

و فی تحتها بخط الثلث الخفی عمل کمال الدین محمود می هزار و پانزده، ثم بخط الاستعیق الخفی کتبه علیرضا العباسی

و در سنة ۱۰۸۵ وفات یافت شیخ محدث محمّدالدین بن محمّد بن علی بن احمد بن طریح النجفی معروف به شیخ طریحی صاحب مجمع البحرین فی تفسیر عربی القرآن و الحدیث و والمنتخب فی جمیع المراثی و الخطب فی المقتل و جامع المقادیر فی تمییز المشتركات من الرجال، و غیر ذلك.

و كان ﷺ محدثاً عالماً فاضلاً، عابداً ورعاً زاهداً و ولده الشیخ صبی الدین و اولاد اُخیه و اقربائهم کثیر علماء صلاحه اتقیاء، و كان هو ﷺ من مشایخ العلامة المجدسی ﷺ و قد طبع فی السنه ۱۰۸۹ و الف مجمع البحرین فی اوان توجهه الی مشهد مولانا الرضا ﷺ و لكن کتاب المجمع لم یکن مبیعة بشام اللعاب العربیه و غریب الحدیث كما یعرفه من له علم و تمیز، و دفن فی النجف الاشرف فی المقبره المعروفة

و در سنة ۱۰۸۹ وفات کرد محدث جلیل مولانا ملا خلیل بن عزری انقروسی صاحب صافی شرح کافی به فارسی و شرح دیگر به عربی و غیره، و ارجمته نعمتهای الهی بر بن احمد آن که داخل شد در بویه این فقیر قطعه از شرح کافی فارسی ملا خلیل به خط بعضی ارباب آمده او به تصحیح و که بری ملا خلیل نوشته و آن مرحوم هم به خط خود در ظهور آن نسخه نوشته که این نسخه را دادم به فریدم احمد، و مریم فرموده به مهر خود و سجع مهر آن مرحوم چنین است

«العلم حقین المؤمن»<sup>(۱)</sup>

و جاداب ملا حدیس، استاد آقا رحیمی قزوینی است و ما بین او و ملا محمد طاهر قمی صاحب رساله رد صوفیه و حکمة العین و اربعین فی قصائل امیرالمؤمنین علیه السلام مسافرت و مباحثه بوده چنان که نقل شده: «الله العالم

و در سنة ۱۰۹۰ هجری ملا محمد باقر بن محمد مؤمن معروف به محقق سبرواری صاحب کفایه و ذخیره و معانی النجاة، و آن مرحوم شوهر خواهر محقق حوساری و معاصر شیخ علی سیط صاحب در المشور است

و للشیخ علی شیعان علیه فی رسالته المعونة فی القضاء - غفر الله لهما - و همین المحقق السبرواری فی «ص الخراسان علیه الرحمة و الرضوان

و در سنة ۱۰۹۱ وفات کرد عالم عارف کامل حکیم متألّه و محدث حنبلی فقیه محمد بن الشاه مرتضی بن الشاه محمود مشهور به ملا محسن فیض کاشانی مدفون در کاشان در قبه معروفه به کرامات

و کان هو و ابوه و اخوانه و ولده و ابن اخیه من اهل العلم، و بانجمله بیتهم بیت شریف و هو افضلهم و کان له حظ عظیم فی جوده التصیف و تطبیق الظواهر بالیوابعین و مشربیه قریب من مشرب العراقی و قد ذهب الی التشییر بعد التفتال بالقرآن و بالادیان و معجیه الیه النهر و الایات المصدرة بقوله «تقرب عن الاوطان» و تلشد فی التشییر علی السید ماجد البهرانی المدفون فی بقعه احمد بن موسی بن جعفر علیه السلام المعروف بشاه جرج و تلشد فی النعوت علی المولی صدرالدین الشیرازی، و کان خساً للسولی صدر کما ان المولی عبدالرزاق اللاهیجی الفیاض ایضاً کان خقناً له، و کان الفیض معاصراً لصاحب الذخیره و بینهم موافقة کثیرة و کان الشیخ علی الشهیدی معانداً لهما، و نقل ان المولی محمد طاهر القمی کان یضاً معانداً للفیض لکنه تاب الیه و اعتذر عنه بقوله «یا محسن قد أتاک المسمی» الحکایة المعروفة

و له مؤلفات کثیرة و قد کتب رساله فی تعیین مؤلفاته و عدد ابیاتها و کان علیه السلام

۱ - اینک آن نسخه در کتابخانه شخصی مرحوم محدب می موجود است - علی بن المؤلف رحمتها الله

مشایخ جملة من الأجلاء، منهم العلامة المجلسي رحمته الله و له كنهات لطيفة في مدحه الصوفية كما أن نصهره النبيل المولى صدر رحمته الله رسالة في ردع ستماعا كسر الاصنام الجاهلية في كفر جماعة الصوفية

و بالجملة، كان المحدث الكاشاني رحمته الله من أرباب العلم و الفهم و المعرفة و المكافحة و المتبعين للرسول و آله عليهم السلام الحكيم الرباني و العارف الايماني، و لم يكن الفقير الصوفي و ابن رمي بالتصوف حاشاء، ثم حاشاء، بن هو من العرفاء الشامخين و العلماء المحدثين و به شعار راقية

و در سنة ۱۰۹۶ وفات كرد عالم فاضل محمد بن الحسن معروف به آقا رحیمی هروی محدث اخباری صاحب كتاب نصاب الخواص و قبله الافاق و تاريخ علماء لقزوین نلمبد ملا حنبل، و معاصر علامه مجلسي رحمته الله و شيخ حر عاملی و در روز جمعه ۲۹ شهر رمضان سنة ۱۰۹۸ وفات كرد محقق مدق علامه ملا میر محمد بن حسن شیروانی متوطن به اصفهان و دعاء مجلسي رحمته الله و مدفون به خراسان در مدرسه معروفه به میرزا جعفر، صاحب خواشني بر معانی و شرح تجرید، شرح مطالع و شرح مختصر مصدق و غیره

«و كان من علماء أواخر الصوفية و استاد صاحب الرياض الذي يعبر عنه باستادنا العلامة و كان معاصراً لفريد الحكيم مؤمن بن الامير محمد رعد الحسيني النسكاباني المازندراني صاحب كتاب تحفة المؤمن باسم الشاه سليمان الصوري» و در آخر سنة ۱۰۹۹ وفات یافت در اصفهان علامه البشر، و العمل الحادی عشر تقا حسین بن جمال الدین محمد معروف به محمد حوساری صاحب شرح دروس، میر شریعتی در نجف مولاد مردیک بقعة بنا ركن الدین است، قبل تاریخ و حاشه «ادخلی جنسی» و فيه نظر لا يخفى

و میر در سنة ۱۰۹۹ وفات یافت یاض سید اسید حسین بن میر ابراهیم بن میر محمد معصوم، و در قزوین به حاکم وقت

### وقایع المائة الثانية عشر

و در شوال سنة ۱۱۰۰ وفات كرد عالم فاضل أميراً علاءالدین گنسمانه بواسرره علامه محسنى رحمته الله سارح نهج البلاغه و غيره

و در سنة ۱۱۰۳ وفات یافت شيخ عبي بن شيخ محمد بن شيخ حسن بن شهيد ثانی دراصفهان، و او برادر ربي الذي اسناد شيخ حر عاملى است، و از تفصيقات شيخ على است در مشهور و شرح كتاب عقل و عدم كنى و حاشيه شرح بعضه و رساله در تحريم عنا ورد بر صاحب دخيره و رساله در رد صوفيه و غيرها، و قريب بود سال عمر كرده بود

و كان معروفاً بالشيخ على الصغير بالسبه الى شيخ على بن عبد العالى المحقق الثانى و در سنة ۱۱۰۷ وفات كرد سيد محدث متبع ماهر سيد غاشم بن سديمان بن اسماعيل الحسينى البخرائى التوبلى، القبه المفسر المحدث ارجائى، صاحب التصانيف الكثيرة كتفسير التمام المسمى بالبرهان و معالم الرقى فى الشأه الاخرى و مدينة المعجزات و سلاسل الجديد مدحصر شرح نهج ابن ابى الحديد و غايه المرام فى مسائل امير المؤمنين و الاثمه رحمته الله و غير ذلك، و غايه المرام را اصول الدين ساه مرحوم امر كرده ترجمه كرده و طبع كرده اند

و در سنة ۱۱۱۱ وفات یافت مروج مذهب جمعبرى و فخر الشيعة و محبى الشريعة، العالم الكرمانى مولان محمد باقر بن محمد سقى الاصفهانى، المشتهر بالمجلسى المطلق او بالمجلسى الثانى، و شهرته بين اطرافه اصناماً عن ترجمته، و كتب شيخنا المحدث المورى - طاب ربه - رساله على احواله سبحانه بالفيض القدسى فى احوال العلامة المجلسى، و تاريخ و حقه كما قيل بالمراسية

« مقتداى جهان رپا افتاد »

و ايضاً

« عالم علم رفت از عالم »

و ایضاً

«باهر علم شد روان بجان»

الی غیر ذلك

و احسن ما انشد فی هذه المقام قول بعضهم والله دره

ماه رمضان چه بیست و هفتش کم شد      تاریخ و حیات باقر اعلم شد<sup>۱</sup>  
 فانظر الى سحر الیلاقة بل معجرتها حيث تضمن هذا المصنوع لיום الوفاة و شهرها و  
 مستنها من غیر ارتکاب ضرورة و لا اطناب، و مرقدہ الشریف الآن ملجأ الخلائق باصبيان،  
 و کان مزی عمره ثلاثاً و سبعین سنة، و تاریخ ولادته جامع کتاب یحار الانوار [ ۱۰۳۷ ]  
 و در سنة ۱۱۱۲ و حیات یافت سید سید و رکن معتمد سید رحمة الله جزائری  
 شومتری رحمته صاحب تألیفات رائفہ

و کان من تلامذة العلامة المجدسی رحمته و له اختصاص به، و کان حبیبه السید عبدالله بن  
 السید بورالدين عفی بن السید نعمت الله من افاضل اهل العلم و الحديث فی عصره و هو  
 رمز اختلال دولة الصوفیة، و له اجارة ذکر فیها تفصیل احواله و حوال والدہ و جمده و  
 احوال جملة من المشایخ و له شرح عنی نخبة الفیض و له الأنوار الجلیه و الدخیره  
 الباقیه و غیرها

و هو غیر السید عبدالله بن محمد رضا العلوی الحسی الکاظمی المعروف بشیر  
 صاحب التصانیف الكثیره الّتی جمعه عنها فی ترجمة كتب العلامة المجدسی رحمته بالعریة و  
 هو تلمیذ الشیخ جعفر النجفی و السید علی الریاضی و الشیخ احمد الاحسانی

ثم اعلم ان من جملة مشایخ السید نعمت الله، الشیخ عبد علی التهوری الساکن بشیراز  
 صاحب کتاب نور الثقیین جمع فیه احادیث الصحیح الطاهره فی تفسیر الآیات الّتی سج  
 علی مواله المیرزا محمد القمی کتاب کنز الدقیق و السید هاشم البخرانی تصیریہ  
 بورالانوار، و تلمیذ عبد علی ایضاً شرح لامیه المعجم، و کان الشیخ عبد علی اخباریاً  
 صلباً و ظاهریاً یحتأ، و من غریب ما یسند الیه انه کان یعمل بما ینسبه الاصحاب فی کتبهم

۱. لا ین اعمار قول + ۶ به دست می آید

الفتوة الى القليل و يقول انه من اقوال مولانا صاحب رحمته القاه بين الطائفة ليكون فيهم  
ظهير ما يسب الى المولى خليل القروي رحمته في مراسلات الكائن

و در سنة ۱۱۱۵ وفات كرد عالم حاصل مرحوم شيخ جعفر بن عبدالله الحارثي  
لأصل، و الكمراني المود، و الاصفهاني المسكن، و النحوي المصنوع، صاحب  
حاشية معروفة بر شرح لمعه، و آن مرحوم شاگرد محمدي وّل و محقق سيرواري و  
آقا حسين خوشنودي - رحمهم الله - است، و استاد محمد كس و الد آقاي بهبهاني و  
حاجي ملا محمد اردبيلي صاحب جامع الرواة و سيد جليل قومانداني محمد بن  
محمد مهدي قروي صاحب منظومات و قصائد است

و در سنة ۱۱۲۰ وفات يافت سيد عليحاج الشيرازي السيد المحيب و الجوهر  
العجيب بن نظام الدين احمد، المنتهى بسية التي ريد بن عمي بن الحسين رحمته است  
و عشرين واسطة في التبيين، صاحب شرح الصحيفة و شرح المصداقية و  
درجات ارفيعة و اسلوة الغريب و انوار السبع و غيرها و قد احدث في حياته  
من شرحه على الصحيفة معاصره الفاضل الجليلي و حبه الى نفسه فاحرقه فذلك  
فلان السيد لم يمت عند ذمه فصرح بحياته في آخر الشرح بعبارة تصبغه بظلمه  
و در روز عذير سنة ۱۱۲۴ وفات يافت عالم رباني المولى محمد بن عبدالفتاح  
سكيني هارندراني مشهور به (سراب) نصيب محقق حر ساني صاحب الدخيرة، و  
ار نصيب و است مقيته المحاة در اصول دين و صيد القلوب در مائت و از برى  
اوسب حوشي در ذخيره و آيات الاحكام اردبيلي و مذاكر و شرح لمعه و معالم  
صاحب روضات از بعض صلحاء و علماء حضرة او نقل كرده حكايي طولاني  
كه مرحوم ملا محمد ميرزا در يكي از اسفار خود به جهت زيارت النعمه رحمته  
شخصي حبي را ديد كه ملازم يك كتاب و ا دارد، سبب پرسيد گفت من بدر  
كرده ام در همراهي بكي او علماء پياده بروم به زيارت، گفت بجز در منازل در فافه  
عظام مي گيري و حان را كه مي خوري؟ گفت مي دهم به فقراء فافه، فرمود  
عظام شما فافه من چيست؟ گفت هرگاه ضرورت متبحر و بدان صبيح مي رسيم به



سینه خود می چسبانیم و بو می گنیم و بدان قوت می گیریم و آن قوت و قوت  
ماست، هرگاه یکی را دیدی که دماغش معطل و مصروع شده بداد آن اثر مالیدن  
بدن ما ماست به او، و علاجلش آن است که با سداب را بگریزد و اگر مصروع با  
صدره کند بهتر است و قطره ای از آن در سورج دماغ مصروع بچکاند، چون چنین  
کند جی حرم مرد و او خوب خواهد شد به اذن الله تعالی

و از این مقدمه زمانی گذشت که در یکی از عبارات بر یکی از ادب مرمت و شأن  
وارد شدیم و ما میهمان کرد و خدمت از ما می نمود و و را خروس سفیدی بود،  
رفیق جی من مردم آمد و گفت به صاحبخانه بگو که آن خروس را برای صیاف  
ما بدهد کند، چون خواستگار دین شدیم صاحبخانه خروس را دین کرد

مدتی نگذشت که صدای گریه و ضجه بلند شد از اهل خانه به مرد و آن مرد  
مخوون و عمیق مرد ما آمد، پرسیدیم مگر چه خبر است؟ گفت چون خروس را  
دین کردیم یکی از دحمران ما غش کرده و شبیه به دیوانه شده است و الآن ما متحیر  
در امر او و معالجه او شده ایم

گفتم منم و عجب مکن، دو درد او برد من است گفتم کمی سداب  
آوردند بگاه و آب محوط کردم و چند قطره او یک سورج دماغ او ریختم که  
فی الحال دحمر صحیح و سالم برخاست و صدایی شنیدم که شخص او را بدیدیم  
که می گفت او خود را به کشش دادم به یک کدومه که گفتم و سزی که هاش کردم برد  
می آدم، و دیگر آن جنی را دیدار نکردم در بین راه دانستم که همان مرد جی بوده  
که متعمر دحمر شده و هلاک شد، و این حکایت عجیبی است و العهده علی بافها  
لکن شکی نیست که خروس سفید برای دفع جر نافع است چنانچه در روایات  
وارد شده

و در سنه ۱۱۲۵ و هات یارب محقق مدعی آن جماعت الدین بن المحقق آقا حسین  
خوانساری صاحب حاشیه بر شرح لمعه که در تہذیب احکام و بقاء و تحقیق  
نوشته، فرار شریف در بحث فواید است در بود عیة مرحوم والدش که شاه سیدیمان



صغری بنا کرده

و در سنه ۱۱۲۹ وفات کرد آقا حسین بن ملا حسن دیلمانی جیلانی در اصفهان،  
و اوست شارح صحیفه که اخذ کرده در شرح صحیفه سید عیسی

و در سنه ۱۱۳۰ وفات کرد عالم فاضل ماهر میرزا عبدالله بن عیسی الاصفهانی  
المشهور بالافندی مؤلف «ریاض العلماء و حاض الفصلاء» و «صحیفه ثلثه  
مجادیه» و شاگرد محضوص علامه مجلسی رحمته

و هو المعبر عن المجلسی بالاستاد الاستاد، و عن السیرواری باستادنا الفاضل، و عن  
المحقق الخواری باستادنا المحقق، و عن المتفق التیروانی باستادنا العلامة، رضوان الله  
علیهم

و در سنه ۱۱۳۵ وفات یافت ملا عبدالله بن صالح سماهیحی بحرانی اخباری به  
عکس والدش در بهبهان در سال فتنة نعلان، و این شیخ صاحب مؤلفات است که در  
جمعه کتاب صحیفه علویه است که شیخ ما محدث نوری - طالب لراه - میر سندرک  
آن بنوده و صحیفه ثانیه علویه را نوشته

و در سنه ۱۱۳۷ وفات کرد شیخ فقیه عسویه دهره، بهاءالدین مولانا محمد بن  
تاج الدین حسن بن محمد اصفهانی منصب به فاضل هندی به جهت آن که در مبدأ  
امر و حال صبر در بلاد هند بوده، و او تألیفات بسیار است مانند کشف الکلام و  
شرح لمعه و شرح قصیده سید حمیری و تفسیر قرآن و شرح هوامس و تلخیص شفاء و  
غیره

و نقل عنه، قال مرغت من تحصیل العلوم منقولی و معقولها و لم اکمل ثلاث عشرة  
سنة، و شرفت فی النصیف و لم اکمل انتی عشرة سنة - الخ

بروی عن والده و هو عن شیخه الفقه المولی حسین علی بن مولی عیماشه التیسری عن  
والده، و قبر الفاضل الهندی فی شرقی بقعه تخت فولاد، کان من علماء اواخر الصویه و  
مات فی ایام فتنة الافاغنة

و در سنه ۱۱۵۰ وفات یافت شیخ احمد بن اسماعیل جزائری به نجف اشرف





صاحب آیات الاحکام و شرح تہذیب و غیرہم

و در ۲۳ شوال سنہ ۱۱۵۱ بہ قوسی وفات کرد سید جلیل میر محمد حسین محل  
میر محمد صالح و سید علامہ مجلسی، رضوان اللہ علیہم

و در عشرہ ستین بعد ماہ و الف وفات یافت سید الاجل سید صدرالدین  
رضوی قمی صاحب شرح واقیہ، و حکایت مباحثہ او با سید ابوالقاسم جعفر بن  
حسن موسوی جد صاحب روایات معروف است در می در ہنگامی کہ دیدند  
شخصی کارہ بردست گرفت و گفت خد و بد، مردم گاو قریاں می کنند، من خودم  
را قریاں می کنم این بگفت و سر خود را برید و افتاد و ہمد

و برادر سید صدر، سید ابراہیم بیر، علماء بود

و کان السيد الصدر معاصراً لسيد نصرالله الحائري المدرس في الروضة الحسينية -  
على ثابته الف سلام و تحية رأس الاذكياء و الفقهاء، استشهد في قسطنطينية و هو الذي  
ارسله نادر شاه بهدايا الى الكعبة و ارسله صغيراً الى سلطان الروم قتل  
و در ۱۰ رجب شعبان سنہ ۱۱۷۳ وفات کرد ملا اسماعیل مریدرانی حاجوثی  
شارح مدارک و غیرہ

و در سنہ ۱۱۷۸ متولد شد میر محمد بن عبد النبی انخیری معاصر شیخ جعفر  
عرب، و بیہم مسافرات و رد علیہ الشیخ رسالہ لطیفہ، و کان المیر عالماً حریفاً و  
مصنفاً کثیرہ

و در سنہ ۱۱۸۰ متولد شد مرحوم حاجی ملا محمد ابراہیم کریم صاحب  
لخبۃ و اشارات و غیرہ شاگرد علامہ بحر العلوم و شیخ جعفر و سید محسن کاظمی  
و آقای بھبھانی و محقق قمی و ملا مہدی تراقی

و در ربیع الاول سنہ ۱۱۸۶ وفات کرد عالم اجل و شیخ اعظم، خانم ریانی  
یوسف بن شیخ احمد آل عصفور حریری بحرانی صاحب «خداائق الفاصرة» و «در  
لجبہ» و «لؤلؤة البحرين» و «کشکول» و «سلاسل الحديد فی تقييد  
ابن ابی الحديد» و الرد علیہ فی شرحہ علی النہج و ذکر فی اولہ مقدمہ شافعیہ فی

الامامة يصحح بـ يكون كتاباً مستقلاً نظير كتاب كاشف الحطاء بشيخ جعفر الكبير  
و به ايضاً كتاب «المنهاج المنكوتيه في الرد على الصوفية» و عهد منهم الموصي  
محسن الكاشاني و غير ذلك.

و كان يميل إلى الأخباريه بعكس والده، فانه كان مجتهداً اصولياً صرفاً كثير التشيع  
على الأخباريين، و كان يهوى ايضاً من نلامدة الشيخ سليمان الماحوري و كان العلامة  
البهائي يسكر على طريقة الشيخ يوسف و يشدد الكبر على من حضر في مجلس افادته،  
يعيث نقل ان ابن اخيه الفاضل السيد علي صاحب الرياض كان من خوفاه يدجل على ذلك  
الجانب بالليل و يقرأ عليه متحاشياً لاجهرأ

و بالجملة، كان الشيخ يوسف عديم النظر في تحلقه باكثر المكارم من سلامة الجبة  
و جودة المديونة و مائة الطريقة، و رعاية الاخلاص في العلم و العمل و التحلي بالصواب  
الشريفة، و التحلي عن الرذائل و كتابه «الحقائق الناصرة في احكام العرة العظيمة»  
كتاب جليل لم يعمل مثله و كان مجاوراً لمولانا ابي عبدالله الحسين عليه السلام و دجن في جواره  
مدايلي الشهداء قول في تاريخ وفاته «فرحت قلب الدين بهذا يوسف» و هي من  
نصيده في مراثيه مطلعها «يا قبر يوسف كيف أوعيت العلي»

و در سنة ١١٩١ وفات كرد سيد محمد حسين بن سيد جعفر خلد صاحب  
وصاب و شيخ اجاره بحر الموم و محسن فمي رحمهم الله ،

و در سنة ١١٩٤ وفات كرد عظيم جميل ، حكيم و ناني جناب ملا محمد بن ملا  
محمد رفيع جيلاني معروف به بید آبادي نصيهاني ، و كان معاصراً للمولى محمد  
علي المازندراني مؤلف توصيح الاشتباه

### وفایع المائة الثالثة عشر

و در سنة ١٢٠٩ وفات كرد شيخ اجل اكمل استاد اكبر الموصي محمد باقر  
بهيهاني حائري عليه السلام

ولادب تدریش بعد از پنج سال یا شش<sup>(۱)</sup> سال از وفات علامه مجلسی<sup>(۲)</sup> گذشته، واقع شد، مدعی شریعتش دو پائین پای شهید است در رواقی سرخی حسینی سلام الله علیه. والدۀ اش دختر آق نورالدین پسر جناب صلاح مراد وانی است، و والدۀ آقا نورالدین امه بیگم دختر محلی ول است، نه در مجلسی اول به جد و در مجلسی ثانی به حال تعبیر می فرماید

سأل عنه علیه السلام بم بدعت ما بلغت من العلم والعرة والشرف والقبول في الدين والآخرة؟ فكتب في الجواب لا أعلم من نفسي شيئاً أستحق ذلك، إلا أنني لم أكن أحسب نفسي شيئاً أبداً ولا أجعلها في عدد الموجودين، ولم آل جهداً في تعظيم العلماء والمحمدة على ألسنتهم ولم أترك الاشتغال بتحصيل العلم مهما استطعت وقدمته على كل مرحلة يداً ودر سنة ۱۲۱۲ وفات کرد سید الفقهاء المبحرین، امام المحدثین و المفسرین، العلامة الطباطبائی، السید مهدی بن السید مرتضی بن السید محمد الحسینی الحسینی المعروف ببخرا العلوم صاحب کرامات باهره،<sup>(۳)</sup> اصل جدش از بروجرد بوده و سید محمد جدش پسر دختر محلی اول و پسر حواهر مجلسی دوم است از این جهت است که بخرالعلوم در علامه مجلسی<sup>(۴)</sup> به حال معضات تعبیر می کند و معروف است که بخرالعلوم، مکرر خدمت امام زمان<sup>(۵)</sup> می رسید و از بركات مباحثه او با احباب یهود نقل شده که جمعه از یهود به شرف سلام سپید و بر شده که یک سالی به حج بیت الله مشرف شد، چون وقت جمع را دید که نکرد در مکه توقف کرد و به مذهب اربعه تدریس می فرمود حتی قال في حق بعض اهل السنة لو كان حقاً ما يقول الشيعة الإمامية في مهدويه ولد الإمام العسكري عليه السلام لكان هذا السيد المهدي هو ذلك الإمام القائم

۱- هفت سال

۲- مرحوم آقای حاج میرزا ابوالفضل طوایف علیه السلام در القاب بخرالعلوم فرموده: صاحب الکرامات الباهرة و المعجزات القاهرة و فرموده من این لقب را به خط شیخ اعظم صاحب جواهر دیدم در نهاده که مرقوم فرموده بود برای تنبیح عیسی زاهد (مولف علیه السلام)

له تصانیف مقیّدة، منها الذّرة و عقوده الاثنی عشریه فی المراثیه، و کتاب المصاییح فی الفقه، و الفوائد الرجالیة، و مقدار من شرح الوافیة، و له رجوعه سیه فی فضل الزّمان، یقول فی اوّلها:

یا طالباً فضائل الزّمان      اتل لذاک سورة الرّحمن  
تجد بها الرّحمن ھد فضله      اجمد طوراً و طوراً قصه  
الی تمام ستة و اربعین بیتاً و اخرھا

کأنّہ فی لوتہ الیاقوت      فکله ھو القلوب قوت  
وحسبه مضلاً و مغرا و کفی      ان حیر یاقوت یمہ قد عرفا  
ھذا ثانی حین جالس جیشی      و ان وصف العیش نصف العیش

و له تلامذة کبار کالسید جواد العامی و الحاج ملا احمد الترقائی و الشیخ احمد الاحمائی و السید محسن الکاظمی و الشیخ ھید علی استاد العالم الکریمسی و غیرھم و توفي بوطنه النجف الاشرف، و دفن فی مسجد المعروف بالطوسی قریباً من مرقد الشیخ الطوسی علیہ السلام، و بحسبه مرقد و لہ الفاضل الجلیل السید محمّد رضا

قيل فی تاریخ وفات بحر العلوم کلاً من اربع فقرات تتوالى فی ھذا المصراع ( یغرب غریب غریب بحر یب، و قيل أيضاً « قد غاب مہدیہ جذاً و ھندیہ »

و ھو أخ جلیل صاحب العرة و الاجلال و العظمة، الامر بالمعروف، و النہی عن المنکر السید المجواد الاغا سید محمّد جواد و ھو جد صاحب المواہب السنیة فی شرح الدرہ البہیہ الفاضل الاغا میرزا محمود بن الامیرزا علی تقی یم السید محمّد جواد شارح منظومہ عم ایہ و صاحب « مسلی القلوب » نظیر « مسکس النواد »، و نقل ان والد بحر العلوم علیہ السلام رأى فی منامہ لیلة ولادہ و ھو ان مولانا الرض علیہ السلام ارسل شمعة مع محمّد بن اسماعیل بن بربیع و اشعلھا علی سطح دارھم علی سناھا و لم یدرك عھا

و در سنة ١٢١٥ وفات یاقب شیخ ابو علی محمّد بن اسماعیل مازندرانی الأصل، و حائری المولد و المسکن و المدعی صاحب کتاب منتهی المقال عمی علم الرجال، و الی کتابہ المذكور بشدرہ اسنادہ السید محسن الکاظمی و ھو زیادة کتاب



منهج المقال مع تعليقات المولى البهبهانی علیه و مشترکات المقدس الاعین  
الکاظمی مع اسقاط المجاهیل

و كان تاريخ وفاته قبل غيبة الرواية على الحائر الشريف بسنة، قرن قتل العام الذي  
صدر من الجماعة الوهابية - لهم الله - كان في سنة ۱۲۱۶ (غریب).

و در سنة ۱۲۲۰ وفات کرد عالم فاضل شیخ ابدالله کاظمی صاحب مقایس  
الاخوانی حکام النبی المختار داماد شیخ جعفر نجفی - رضوان الله علیهم - و در  
همین سال متوفی شد سید فاضل آسید محمّد باقر اصعہانی صاحب روضات  
الجنات

و در سنة ۱۲۲۶ وفات یافت سید سید آمید جواد بن سید محمّد علی صاحب  
مفتاح الکرامه شرح قواعد علامه و بن سید جلیل تلمبید بحر الصوم و وحید  
بهبهانی و استاد شیخ محمّد حسن صاحب جواهر الکلام است

و در اواخر رجب سنة ۱۲۲۷ وفات کرد استاد الفقهاء الاحنه، و شیخ مشایخ  
النجف و الحلة، آشیخ جعفر بن شیخ خضر نجفی مؤلف و کشف الغطاء که معروف  
است در یکی در اسفار خود در سریر نوشته و کتاب فقهی غیر از قواعد علامه نرد و  
بوده

خرج منه الاصول و الفقه الى بحر الجهاد، و له رساله فی الطعن علی المیزان محمّد  
بن عیدالنبی النصاریری الاخباری لطیفه سناها به کشف الغطاء ایضاً، و له اولاد کثیر من  
العلماء و الفقهاء و هم موسی و علی و حسن، رحمهم الله

و در سنة ۱۲۳۰ وفات یافت حاج ملا محمّد حسن بن حاج محمّد معصوم  
قرنوسی حائری شیرازی الحائمه صاحب شرح یدایه شیخ حر و ریاض الشهادة فی  
ذکر مصائب السادة و نورالعین مختصر ریاض الشهادة

و در سنة ۱۲۳۱ وفات یافت عالم مجتهد فقیه جنتاب میرزا ابوالقاسم بن ملا  
محمّد حسین<sup>(۱)</sup> جیلانی جدایی نزل هم معروف به محقق حمی صاحب قوانین و



## غنائم و سؤال و جواب و غیرہ

و کان معاصراً للید علی صاحب الریاض و بیہما تنافراً و ماتا فی سنۃ واحدۃ، و کان رحمۃ اللہ علیہما فقہیہا، ورعاً، جلیلاً کثیر الخشوع عریذ الدموع، نائم اللیل یاکی العین، طیب المعاشرة جید الحظ قلیل الحافضة، و کان مکباً فی تحصیل العلم حتی نقل فی حقہ الحکایہ المعروفة من الشیعة و الطائفة، تنمذ علی العلامة البیہانی حتی اجار لہ فی الرویۃ و الاجتہاد

و بالجملة، شأنہ اجل من أن یوصف ب بیان، و مرارہ فی مقبرۃ قم معروفۃ و بالکرامات مشہورہ، قیل فی تاریخ وفاتہ «نقطۃ مشکین ربی از ناف مشکین عراق» ۱۲۳۱ و میر در سنۃ ۱۲۳۱ وفات یافت سید سید علی بن سید محمد صاحب ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالادلة شرح دافع معروف بہ شرح کبیر، و بہ ایضاً شرح مختصر و شرح مقابیح و غیرہا، و کان رحمۃ اللہ علیہ ابن احب العلامة البیہانی، و لہ مسافرہ مع المحقق النعمی - رضوان اللہ علیہم - و انصح بہ کان اصولیاً و شہر کتابہ فی الفہم بخلاف المحقق النعمی صاحب لقوانین

و دفن عند خالہ فی الرواق المطہر الحسینی رحمۃ اللہ علیہ، و یروی عن خالہ، و یروی عن جماعۃ کالسید محمد باقر الرشتی المعروف بحجة الاسلام و الفاضل الکرباسی و الحاج المولانا محمد جعفر الاسترآبادی و الشیخ احمد الاحسانی و الشیخ ابی علی الرجالی و ابیہ السید محمد و السید مہدی و غیرہم - رحمہم اللہ - و الحاج المولی محمد تقی قزوینی صاحب المجالس و ہذا ہو المعروف بالشہید الثالث استشهد فی سنۃ ۱۲۷۰ و اخوہ الحاج المولی محمد صالح کان ایضاً من الفضلاء صاحب مخزن الیکاء المتوفی فی حدود سنۃ ۱۲۷۰

و میر در حدود سنۃ ۱۲۳۱ وفات یافت سید اجل سید محسن بن سید حسن کاظمی اعرجی معروف بہ کثر و ورع و تقوی، تلمذ سید صدرالدین قمی و استاد حاج سید محمد باقر رشتی و سید حیدر عاملی و غیرہم امست، و از مؤلفات و سب محصول فی عدم الاصول، و شرح وافیہ، و مظلومہ ای شبیہ بہ نزہۃ ابن سعید



حلی و مرآتی فاجره و بالجملة، کان فی عایه الورع والتقوی و الزهد و لاتصاف  
و کان له ولد فقیه صالح قوی فی حیات ایه

و در سنة ۱۲۳۲ وفات کرد ملا علی اکبر بن محمد باقر یحیی اصفهانی فقیه متکلم در  
اصول و مذکور در نخت مولاد مؤلف ردة المعارف و رساله در آن که شمارهای نامه  
به یک سلام مست و رب و رب سید باقر نوشته و غیر ذلك من الرسائل الفقهیه

و در ماه رجب سنة ۱۲۴۱ وفات کرد حکیم ربانی ملا علی حوری اصفهانی  
المتوطن کازینه و بین المحقق الفعی مکانیات حمة مکتوبه فی اجوبه مسائله  
المشهوره، کان حسن الاعتقاد مواظباً بنفس و لأرباب المأثوره، و کان یصنی  
حلف السید محمد، قر الرشی، و له حواشی و تعقیقات شریعه فی الحکمة و  
الکلام، و به تفسیر سورة التوحید بزیه علی ثلاثة آلاف بیت، و له رد علی الهادی،  
مات باصفهان و حمل بعشه الی العجب الاشرف و دفن فی عتبه باب الطومس تحت  
موضع معال الزوار

و در سنة ۱۲۴۲ ب در سنة ۱۲۴۳ وفات یافت شیخ آقچه اکبر احمد شیخ موسی  
بن شیخ جعفر و صواب الله عنیهما

و در اوائل سنة ۱۲۴۳ وفات یافت شیخ احمد احماتی بخراتی، و در مدینه در  
حوار ثمه بقیع به خاک رفت، و شیخ حمد معروف بوده به کثرت عبادت، و در  
حق و گفته اند من نظر الی عباداته عدده و من نظر الی عیارتنه قدحه

و در سنة ۱۲۴۴ وفات کرد عالم فاضل کامل جناب الحاج ملا احمد بن ملا  
مهدی بزمی، وفاتش در عراق واقع شد به و به عدم و بعثش را حمل کردند به  
بجف و در صحن مطهر در پشت سر حضرت امیر علیه السلام به خاک رفت

و کان علیه سر بجا و هاجاً و یثاً عجلاً به کتب مفیده کما یست فی اللغة و عوائد  
الایام و شرح تجرید و اساس الاحکام و مناهج الوصول الی علم الاصول و مفتاح  
الاحکام فی الاصول و معراج السعادة فی الاخلاق و بخترائن، الطائیس و الرد علی

الپادری

و كان ابو المولى مهدي بن بي در ايضا عالماً فاضلاً كاملاً له كتاب معتمد الشيعة  
في احكام الشريعة و لوائح الاحكام و جامع السعادات و مشكلات العلوم و انيس  
التجار و رسالة في اصول الدين و غيرها

و در سنه ۱۲۴۸ وفات كرد شيخ اجل شيخ محمد بن مؤلف هداية  
المسترشدين برادر صاحب فصول شيخ محمد حسين

و در دوم ربيع الاول سنه ۱۲۶۰ وفات يافت سيد سيد قفيه جليل حجة الاسلام  
سيد محمد باقر رئيسي در اصفهان صاحب مؤلفات نميشه

و در سنه ۱۲۶۱ وفات كرد جناب شيخ محمد حسين صاحب فصول في علم  
الاصول، و قبر شريفش در كربلا در يزدك در صحن امت آ، ذري كه به ريات  
حضره عباس ميرود

و در سنه ۱۲۶۲ وفات يافت به واه عراق جناب سيد ابراهيم صاحب ضوابط و  
غيره، و در كربلا به حاك رفت و قبر شريفش مقابل قبر شيخ محمد حسين صاحب  
فصول است

و بير در ماه ذي قعدة ۱۲۶۲ وفات كرد در نجف اشرف شيخ محمد حسن بجل  
شيخ جعفر كبير مرجع درس و تدريس نجف اشرف، و بن شيخ معاصر شيخ  
محمد حسن صاحب جواهر الكلام است، و هر دو قريب الس يوده اند

و در سنه ۱۲۶۳ وفات يافت سيد صدرالد بن محمد بن سيد صالح عاملی  
صفهاني داماد شيخ جعفر بحقي، و در نجف اشرف به حاك رفت

و بير در دهم صفر سنه ۱۲۶۳ وفات يافت جناب حاجي ملا جعفر استرآبادي  
در تهران، و بعثش را به نجف حمل كردند و در صحن مظفر در ابرار به حاك  
رفت

و در هيچدهم جمادى الآخر سنه ۱۲۸۱ وفات يافت شيخ اعظم اعلم اجل  
رئيس العلماء و المعتمدين، شيخ طائفة شيخ مرتضى بن محمد امين تستري  
دسملی متروکی در نجف اشرف، تلميذ فاضل بوافي صاحب تأليفات رشيعة،





مانند مکاتیب و رسائل و طهارت و صلاة و غیرها، که فعلاً مرجع درس و مباحثه  
کتاب آن مرحوم است و شیخ مطلق در السمة علماء فعلاً منصرف به آن برگزوار  
است

قبر شریعتی در صحن مطهر نجف اشرف نزدیک باب القبله است، - روضه انوار الله  
عنه و اسأل الله تعالی ان یحشرنا معه و مع سائر العلماء لامامیه  
کتبه الفانی عباس بن محمد رضا القمی عفی عنهما



داسعه بحالی

اعتماد

به دلیل حجم زیاد کتاب و تأخیر در چاپ موسس شریع حال مرحوم  
مؤلف و دساله مهر سب‌های راهبر در این چاپ داشته باشیم ان شاء الله  
در چاپ‌های بعدی جبران خواهد شد

والله اعلم بالصواب

انشوات دلیل ما



## فهرستواره

انبیاء و معصومان

اشخاص

عدوین

خاندانها، گروهها و قبائل

مکانها

فرق، مذاهب و ادیان

اهم منابع و مأخذ



















## اشخاص

۱. حرکت ملا صالح سردی مازندرانی + مازندرانی معتمد صالح  
 ۲. حرکت ملا معتمد صالح مازندرانی + مازندرانی معتمد صالح  
 ۳. حرکت ملا معتمد طاهر ۲۰۲  
 ۴. ۳۲۲  
 ۵. آصف بن مونس بن فرعون ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷  
 ۶. آصف ۲۹۵  
 ۷. اصحاب برضا ۱۶۸۵  
 ۸. خد معتمد علی ۳۷۷۵  
 ۹. آقا محمد بن آقا معتمد علی کرمانشاهی + آقا محمد کرمانشاهی  
 ۱۰. آقا محمد کرمانشاهی ۱۶۲۳  
 ۱۱. آقا بهلولی + بهلولی، معتمد داور بن معتمد کامل  
 ۱۲. آقا جمال خراسانی، معتمد بن حسین ۱۶۹۳، ۱۶۹۷  
 ۱۳. آقا محمد باقر ۲  
 ۱۴. آقا حسین خراسانی + معتمد خراسانی حسین بن معتمد  
 ۱۵. آقا حسین خراسانی + معتمد خراسانی حسین بن معتمد  
 ۱۶. آقا مهدی قرطبی، معتمد بن علی ۳۶۹۲، ۳۶۹۳  
 ۱۷. آقا معتمد علی ۱۵۷۲  
 ۱۸. آقا یزد محمدی ۱۵۶۳  
 ۱۹. آقا یزد محمد ۱۵۵۶  
 ۲۰. آقا یزد محمد علی + آقا معتمد یزد معتمد علی  
 ۲۱. آقا یزد مهدی ۱۵۴۰  
 ۲۲. آقا معتمد علی ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۴۰  
 ۲۳. آقا محمد ابراهیم بن آقا محمد ۱۶۶۶  
 ۲۴. آقا معتمد علی ۲۶۴۱  
 ۲۵. آقا حاجی ۲۶۸۶، ۲۶۹۱  
 ۲۶. آقا محمد + آقا محمد کرمانشاهی  
 ۲۷. آقا محمد + آقا محمد کرمانشاهی  
 ۲۸. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۲۹. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۳۰. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۳۱. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۳۲. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۳۳. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۳۴. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۳۵. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۳۶. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۳۷. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۳۸. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۳۹. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۴۰. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۴۱. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۴۲. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۴۳. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۴۴. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۴۵. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۴۶. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۴۷. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۴۸. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۴۹. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۵۰. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۵۱. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۵۲. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۵۳. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۵۴. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۵۵. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۵۶. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۵۷. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۵۸. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۵۹. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۶۰. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۶۱. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۶۲. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۶۳. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۶۴. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۶۵. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۶۶. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۶۷. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۶۸. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۶۹. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۷۰. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۷۱. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۷۲. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۷۳. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۷۴. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۷۵. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۷۶. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۷۷. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۷۸. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۷۹. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۸۰. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۸۱. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۸۲. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۸۳. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۸۴. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۸۵. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۸۶. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۸۷. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۸۸. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۸۹. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۹۰. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۹۱. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۹۲. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۹۳. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۹۴. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۹۵. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۹۶. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۹۷. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۹۸. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۹۹. آقا محمد کرمانشاهی  
 ۱۰۰. آقا محمد کرمانشاهی

































































جعفر حمزوی ۲۱۷۸

جعفر گنداب ۱۹۳۶، ۱۹۰۹، ۹۱۰، ۱۹۳۶، ۱۹۳۶، ۲۰۱۲  
۷۰۳۹، ۷۰۳۹

الجهمری، ابو یحیی - ابو یحیی الجهمری

جهمری اسماعیل بن عبد الله - اسماعیل بن عبد الله جهمری

الجهمری، جعفر بن موسی - جعفر بن موسی الجهمری

جهمری، حمزه بن حسن - حمزه بن الحسن جهمری

جهمری، داود بن لکیم - داود بن لکیم جهمری

جهمری، الشیخ ابی یحیی محمد بن الجهمری - الشیخ ابی یحیی

محمد بن الحسن الجهمری

جهمری، جیسو بن اسماعیل - جیسو بن اسماعیل جهمری

جهمری، محمد بن عبد الله ۷۵۶۵

جهمری، یحیی بن اسماعیل - یحیی بن اسماعیل جهمری

جهمی، جابر بن یزید - جابر بن یزید جهمی

جهمی، عبد الله بن حمز - عبد الله بن حمز جهمی

جهمی، مفضل بن عمرو کوفی - مفضل بن عمرو کوفی جهمی

یحیی بن سوره ۱۶۶

حاجلی، عاصم بن عبد الله - عاصم بن عبد الله حاجلی

جلال الدوله طبرستان ۳۶۶۵

جلال‌الدین شریز مشهد ۳۶۳۹

جلال‌الدین سهرشی - سیوطی، جلال‌الدین عبد الرحمن

جلال‌الدین عبد الحمید بن خنار ۱۵۶۶

جفردی، عیسی - عیسی جفردی

جلیل بن حیمه ۶۹

جمال‌الدین احمد ۶۴۵

جمال‌الدین احمد بن موسی بن جعفر بن محمد ۶۴۵

جمال‌الدین خورشیدی - آقا جمال خورشیدی، محمد بن حسین

جمال ۳۴۰، ۳۹۱

جمالیه، یحیی ۲۵۱

جمالیه، شمس‌الدین بن یحیی ۱۱۹۰، ۱۲۱۹

جمال ۳۹

جمالیه، قاضی بن هلال - قاضی بن هلال جمالیه

جمالیه، سید الدین فردی ۹۱۶

جمالیه، سید الدین فردی ۱۲۳۶، ۱۲۳۶، ۱۲۳۶، ۱۲۳۶، ۱۲۳۶

جمالیه، سید عبد الله ۲۴۷۲

جمالیه، شمس‌الدین بن موسی بن عیسی بن عبد القادر ۶۰۹

جمالیه، سید الدین ۵۵۴

جمالیه، سید الدین ۱۲۵

جمالیه، سید الدین - ابو در غفاری، جمالیه، جمالیه

جمالیه، سید الدین ۸۲۵

جمالیه، سید الدین ۸۲۵

جمالیه، شمس‌الدین ۳۹

جمالیه، شمس‌الدین ۲۶۶۲، ۲۶۶۲

جمالیه، شمس‌الدین ۱۵۶۸، ۱۵۶۸، ۱۵۶۸، ۱۵۶۸، ۱۵۶۸

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

جمالیه، سید الدین ۲۶۶۲

































- میکه ۱۷۵۲  
 سپهر، محمد تقی کاشانی ۸۶ ۲۳۳۹  
 ستی، میکه - حسن بن محمد ۱۵۹۵  
 سینه، ابوالقاسم ۱۸۹۶  
 مجتبی، ابو ایوب - ابو ایوب مجتبی  
 مجتبی، اثر - ابو مجتبی  
 مجتبی، عزیز بن عبد الله - عزیز بن عبد الله مجتبی  
 مجتبی، محمد بن احمد ابو داود - محمد بن احمد  
 ابو داود مجتبی  
 مجتبی، محسن بن محمد بن محمد مجتبی  
 مطهری، علی بن محمد بن علی الدین مطهری علی بن محمد  
 بنامی  
 مژدوی، محمد بن، ممتاز ۱۵۵۸  
 مدی ۱۷۶۶  
 مدی، اسماعیل بن عبد الرحمن ۱۳۳۱  
 مدید الدین، ابو الفضل شاذان بن جبرئیل قصی - شاذان بن  
 جبرئیل قصی  
 مدید الدین، یوسف بن علی بن مطهر بن علامه علی یوسف بن  
 علی  
 مدید الدین، یوسف - علامه علی یوسف بن علی  
 مدیری، میرزا (۱۸۱۷-۱۳۱۷)  
 مدریه، محمد بن عبد الفتاح - تکلیفی باقرالدی محمد بن  
 عبد الفتاح  
 مدراج الدین، الباقی ۱۷۷۱  
 المزدک، حسن بن محمد - حسن بن محمد المزدک  
 مرقه ۸۳  
 مرقه، ابو علی - مرقه  
 مرقه، ابو علی بن جعفر ۷۴  
 مرقه ۷۹۵  
 مرغسی، احمد بن علی بن کلوم ۱۷۸۲  
 مرغسی، محمد بن مرقه - محمد بن مرقه مرغسی  
 مرطبی، اسماعیل - اسماعیل مرطبی  
 مرغسی، یوسف - ابو یوسف مرغسی  
 مری، مغزی ۱۵۹۷  
 مظان، ابی - ملا فتحعلی ۱۵۵۹  
 مسد ۳۰۲  
 مسد، ابی عمر بن مسد ۸۵۵  
 مسد، اشرفی حسن ۱۵۸۲  
 مسد ۱۱۶۲  
 مسد بن یونس و قاضی ۳۴ ۳۱۶۱، ۳۱۷۶، ۳۱۹۵، ۳۲۳۲  
 مسد بن سید ۲۱۷۹  
 مسد بن الحر ۸۲۵  
 مسد بن حنظلہ بنی ۸۲۴  
 مسد بن مسد ۱۸۳۱  
 مسد بن عبد بن دهم بن حنظلہ بنی ۱۷۵  
 ۳۰۲، ۳۱۵۸، ۳۲۳۲  
 مسد بن عبد الله ۸-۱۵-۲۰-۲۱-۲۲  
 مسد بن عبد الله اشرفی حسن - اشرفی، مسد بن عبد الله  
 مسد بن عبد الله رازی ۹۵۱  
 مسد بن عیاد ۸۱۵  
 مسد بن عمر فتوحی مروزی بن فتوحی، مسد بن عمر  
 مسد بن مالک بن عبد الله اشرفی ۲۳۳۳  
 مسد بن مسد قاضی ۵۶۲  
 مسد بن ممتاز ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۸۸  
 مسد الدین فتوحی بن فتوحی، مسد بن عمر  
 مسد بنی ۱۲۰۲ ۱۵۵۱  
 مسد و قاضی ۵۱۸  
 مسد، حنفی، حنفی بن حنفی - حنفی بن حنفی - حنفی  
 مسد، شیرازی - مسد، مسد بن عبد الله  
 مسدی، مسد بن عبد الله ۱۳۳۲-۱۳۵۸-۱۳۶۵، ۱۵۶۱  
 ۹۳۲، ۱۹۲۵، ۲۵۳۲، ۲۷۷، ۲۷۸  
 مسد ۳۹۵، ۷۱۲، ۷۲۵  
 مسد بن جیم ۲۳۴۰، ۲۳۶۷، ۲۳۷۶، ۲۳۷۵  
 مسد بن سید یوسف ۱۵۹، ۱۸۶  
 مسد بن الداهر ۵۳۷، ۵۱۶۲، ۵۱۶۳، ۵۱۶۴، ۵۱۶۵  
 مسد بن عبد الله بنی ۷۲، ۸۳۶، ۸۳۷  
 مسد بن عبد الله اعرج ۱۷۱  
 مسد بن حنفی ۱۱، ۲۱۶۴  
 مسد بن سید ۵۳۱  
 مسد بن یونس خدائی ۳۱۷۷، ۳۱۷۹  
 مسد ۱۱، ۱۸۸  
 مسد بن مسد ۲۵۸۲  
 مسد، اسلام ۱۶۱۵، ۱۳۹  
 مسد بن مسد ۱۰۹۶، ۱۱۵۸، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸  
 ۱۲۶۱، ۳۱۷۵، ۳۱۷۷، ۳۱۷۸، ۳۱۷۹  
 مسد، مسد ۵۸۷، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲  
 مسد، مسد بن مسد بن صالح مروزی ۲۲۷  
 مسد، مسد بن مسد ۸۶۹





























طبری بن محمد ۸، ۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۷۸

طبری حسی بن علی ۹۷۵

طبری علی بن محمد ۲۲۵

طبری، حماد الدین - حماد الدین طبری

طبری محمد بن یونس ۳، ۲۰

طبری محمد بن جریر ۹۷۹، ۱۱۷۲، ۱۱۹۲، ۱۲۲۸، ۱۲۶۵

۲۷۵۳

طهران کوهی - محمد بن مسلم بن رابع

طهران کوهی

طهران ۷۷۶، ۸۲۲

طهران بن علی ۷۷۵

طهرانی محمد بن ۱۵۰۲

طریق مرزوب ۲۵۹۱

طریق ۲۵۲

طریق بن حنی ۱۵۳

طهرانی ۲۶۹۵، ۲۶۹۷

طهرانی - حسین بن علی اصغرانی ۲۶۹۵، ۲۶۹۷

طهرانی - یحیی ۲۶۹۷، ۲۶۹۷، ۲۶۹۷، ۲۶۹۷

طهران یحیی - محمد بن یحیی بن یحیی بن یحیی ۲۶۹۳

طهران بن ارسالی بن طهرانی ۲۶۹۷

طهران یحیی - طهرانی یحیی

طهران یحیی - طهرانی یحیی

طهران یحیی ۳۳، ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۹۹، ۵۱۰، ۵۱۶، ۵۱۶، ۵۱۶، ۵۱۶

طهران یحیی ۲۶۹۳، ۲۶۹۳

طهران یحیی ۱۶۱

طهران یحیی ۵۷۸، ۵۷۸

طهران یحیی ۶۰

طهران یحیی ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲، ۵۷۲

طهران یحیی

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲، ۷۷۲، ۷۷۲

طهران یحیی ۷۷۲







































[illegible]

تکم بن عباس ۶۱۶  
تکم راشد ۱۳۵۱  
قدامہ بن موسیٰ ۶۷۳  
قدامہ ۱۶۶۳  
فرامیس ۶۵۴۳  
قرمانی ۶۶۰۱  
رضی ابو المصنف بن ریح ۶۰ ابو العاص ابن ریح القرشی  
قزاقی المصری ۶۰ محمد بن احمد ۶۷۲۳  
قرطبی ۶۷۶۲، ۶۷۶۰  
قرطبی بن کعبہ شنداری ۶۱۶۹  
قرطبی، احمد بن یوسف ۱۰۱۳، ۱۰۱۲، ۱۰۱۱، ۱۰۱۰، ۱۰۰۹، ۱۰۰۸، ۱۰۰۷، ۱۰۰۶، ۱۰۰۵، ۱۰۰۴، ۱۰۰۳، ۱۰۰۲، ۱۰۰۱، ۱۰۰۰، ۹۹۹، ۹۹۸، ۹۹۷، ۹۹۶، ۹۹۵، ۹۹۴، ۹۹۳، ۹۹۲، ۹۹۱، ۹۹۰، ۹۸۹، ۹۸۸، ۹۸۷، ۹۸۶، ۹۸۵، ۹۸۴، ۹۸۳، ۹۸۲، ۹۸۱، ۹۸۰، ۹۷۹، ۹۷۸، ۹۷۷، ۹۷۶، ۹۷۵، ۹۷۴، ۹۷۳، ۹۷۲، ۹۷۱، ۹۷۰، ۹۶۹، ۹۶۸، ۹۶۷، ۹۶۶، ۹۶۵، ۹۶۴، ۹۶۳، ۹۶۲، ۹۶۱، ۹۶۰، ۹۵۹، ۹۵۸، ۹۵۷، ۹۵۶، ۹۵۵، ۹۵۴، ۹۵۳، ۹۵۲، ۹۵۱، ۹۵۰، ۹۴۹، ۹۴۸، ۹۴۷، ۹۴۶، ۹۴۵، ۹۴۴، ۹۴۳، ۹۴۲، ۹۴۱، ۹۴۰، ۹۳۹، ۹۳۸، ۹۳۷، ۹۳۶، ۹۳۵، ۹۳۴، ۹۳۳، ۹۳۲، ۹۳۱، ۹۳۰، ۹۲۹، ۹۲۸، ۹۲۷، ۹۲۶، ۹۲۵، ۹۲۴، ۹۲۳، ۹۲۲، ۹۲۱، ۹۲۰، ۹۱۹، ۹۱۸، ۹۱۷، ۹۱۶، ۹۱۵، ۹۱۴، ۹۱۳، ۹۱۲، ۹۱۱، ۹۱۰، ۹۰۹، ۹۰۸، ۹۰۷، ۹۰۶، ۹۰۵، ۹۰۴، ۹۰۳، ۹۰۲، ۹۰۱، ۹۰۰، ۸۹۹، ۸۹۸، ۸۹۷، ۸۹۶، ۸۹۵، ۸۹۴، ۸۹۳، ۸۹۲، ۸۹۱، ۸۹۰، ۸۸۹، ۸۸۸، ۸۸۷، ۸۸۶، ۸۸۵، ۸۸۴، ۸۸۳، ۸۸۲، ۸۸۱، ۸۸۰، ۸۷۹، ۸۷۸، ۸۷۷، ۸۷۶، ۸۷۵، ۸۷۴، ۸۷۳، ۸۷۲، ۸۷۱، ۸۷۰، ۸۶۹، ۸۶۸، ۸۶۷، ۸۶۶، ۸۶۵، ۸۶۴، ۸۶۳، ۸۶۲، ۸۶۱، ۸۶۰، ۸۵۹، ۸۵۸، ۸۵۷، ۸۵۶، ۸۵۵، ۸۵۴، ۸۵۳، ۸۵۲، ۸۵۱، ۸۵۰، ۸۴۹، ۸۴۸، ۸۴۷، ۸۴۶، ۸۴۵، ۸۴۴، ۸۴۳، ۸۴۲، ۸۴۱، ۸۴۰، ۸۳۹، ۸۳۸، ۸۳۷، ۸۳۶، ۸۳۵، ۸۳۴، ۸۳۳، ۸۳۲، ۸۳۱، ۸۳۰، ۸۲۹، ۸۲۸، ۸۲۷، ۸۲۶، ۸۲۵، ۸۲۴، ۸۲۳، ۸۲۲، ۸۲۱، ۸۲۰، ۸۱۹، ۸۱۸، ۸۱۷، ۸۱۶، ۸۱۵، ۸۱۴، ۸۱۳، ۸۱۲، ۸۱۱، ۸۱۰، ۸۰۹، ۸۰۸، ۸۰۷، ۸۰۶، ۸۰۵، ۸۰۴، ۸۰۳، ۸۰۲، ۸۰۱، ۸۰۰، ۷۹۹، ۷۹۸، ۷۹۷، ۷۹۶، ۷۹۵، ۷۹۴، ۷۹۳، ۷۹۲، ۷۹۱، ۷۹۰، ۷۸۹، ۷۸۸، ۷۸۷، ۷۸۶، ۷۸۵، ۷۸۴، ۷۸۳، ۷۸۲، ۷۸۱، ۷۸۰، ۷۷۹، ۷۷۸، ۷۷۷، ۷۷۶، ۷۷۵، ۷۷۴، ۷۷۳، ۷۷۲، ۷۷۱، ۷۷۰، ۷۶۹، ۷۶۸، ۷۶۷، ۷۶۶، ۷۶۵، ۷۶۴، ۷۶۳، ۷۶۲، ۷۶۱، ۷۶۰، ۷۵۹، ۷۵۸، ۷۵۷، ۷۵۶، ۷۵۵، ۷۵۴، ۷۵۳، ۷۵۲، ۷۵۱، ۷۵۰، ۷۴۹، ۷۴۸، ۷۴۷، ۷۴۶، ۷۴۵، ۷۴۴، ۷۴۳، ۷۴۲، ۷۴۱، ۷۴۰، ۷۳۹، ۷۳۸، ۷۳۷، ۷۳۶، ۷۳۵، ۷۳۴، ۷۳۳، ۷۳۲، ۷۳۱، ۷۳۰، ۷۲۹، ۷۲۸، ۷۲۷، ۷۲۶، ۷۲۵، ۷۲۴، ۷۲۳، ۷۲۲، ۷۲۱، ۷۲۰، ۷۱۹، ۷۱۸، ۷۱۷، ۷۱۶، ۷۱۵، ۷۱۴، ۷۱۳، ۷۱۲، ۷۱۱، ۷۱۰، ۷۰۹، ۷۰۸، ۷۰۷، ۷۰۶، ۷۰۵، ۷۰۴، ۷۰۳، ۷۰۲، ۷۰۱، ۷۰۰، ۶۹۹، ۶۹۸، ۶۹۷، ۶۹۶، ۶۹۵، ۶۹۴، ۶۹۳، ۶۹۲، ۶۹۱، ۶۹۰، ۶۸۹، ۶۸۸، ۶۸۷، ۶۸۶، ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۳، ۶۸۲، ۶۸۱، ۶۸۰، ۶۷۹، ۶۷۸، ۶۷۷، ۶۷۶، ۶۷۵، ۶۷۴، ۶۷۳، ۶۷۲، ۶۷۱، ۶۷۰، ۶۶۹، ۶۶۸، ۶۶۷، ۶۶۶، ۶۶۵، ۶۶۴، ۶۶۳، ۶۶۲، ۶۶۱، ۶۶۰، ۶۵۹، ۶۵۸، ۶۵۷، ۶۵۶، ۶۵۵، ۶۵۴، ۶۵۳، ۶۵۲، ۶۵۱، ۶۵۰، ۶۴۹، ۶۴۸، ۶۴۷، ۶۴۶، ۶۴۵، ۶۴۴، ۶۴۳، ۶۴۲، ۶۴۱، ۶۴۰، ۶۳۹، ۶۳۸، ۶۳۷، ۶۳۶، ۶۳۵، ۶۳۴، ۶۳۳، ۶۳۲، ۶۳۱، ۶۳۰، ۶۲۹، ۶۲۸، ۶۲۷، ۶۲۶، ۶۲۵، ۶۲۴، ۶۲۳، ۶۲۲، ۶۲۱، ۶۲۰، ۶۱۹، ۶۱۸، ۶۱۷، ۶۱۶، ۶۱۵، ۶۱۴، ۶۱۳، ۶۱۲، ۶۱۱، ۶۱۰، ۶۰۹، ۶۰۸، ۶۰۷، ۶۰۶، ۶۰۵، ۶۰۴، ۶۰۳، ۶۰۲، ۶۰۱، ۶۰۰، ۵۹۹، ۵۹۸، ۵۹۷، ۵۹۶، ۵۹۵، ۵۹۴، ۵۹۳، ۵۹۲، ۵۹۱، ۵۹۰، ۵۸۹، ۵۸۸، ۵۸۷، ۵۸۶، ۵۸۵، ۵۸۴، ۵۸۳، ۵۸۲، ۵۸۱، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۷، ۵۷۶، ۵۷۵، ۵۷۴، ۵۷۳، ۵۷۲، ۵۷۱، ۵۷۰، ۵۶۹، ۵۶۸، ۵۶۷، ۵۶۶، ۵۶۵، ۵۶۴، ۵۶۳، ۵۶۲، ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۵۹، ۵۵۸، ۵۵۷، ۵۵۶، ۵۵۵، ۵۵۴، ۵۵۳، ۵۵۲، ۵۵۱، ۵۵۰، ۵۴۹، ۵۴۸، ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۴۵، ۵۴۴، ۵۴۳، ۵۴۲، ۵۴۱، ۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۸، ۵۳۷، ۵۳۶، ۵۳۵، ۵۳۴، ۵۳۳، ۵۳۲، ۵۳۱، ۵۳۰، ۵۲۹



[illegible]





مامون، خلیفہ عباسی ۲۹۱، ۱۶۵۲، ۷۲۹۷، ۳۲۹۸، ۷۵۶۹  
۲۵۷۰

مامون، رومی ۱۳۷۶

مامون، نجم بنی عباسی - نجم بنی عباسی مامون

مامون، حسن بن علی - حسن بن علی مامون

مامون، حسین بن علی - حسین بن علی مامون

مبارک بن محمد بن محمد بن عبد الکرم ۲۷۳۴

مبارک، خادم ۱۶۶۱

میرد ۵۲۰، ۳۳۱۸، ۲۵۲۲، ۲۵۵۵، ۲۵۹۷، ۷۶۰۵

میرد، محمد بن یزید - محمد بن یزید میرد

میرق، ابوالقاسم حسین بن موسی ۱۸۱۷

میرق، احمد بن موسی - احمد بن موسی میرق

میرق، جعفر بن احمد بن موسی - جعفر بن احمد بن موسی

میرق

میرق، جعفر بن موسی - جعفر بن موسی میرق

میرق، حیدر بن احمد بن موسی - حیدر بن احمد بن موسی

میرق

میرق، علی بن احمد - ابوالقاسم کوفی علی بن احمد

میرق، علی بن احمد بن موسی - ابوالقاسم کوفی علی بن

احمد بن موسی میرق

میرق، علی بن موسی ۱۸۱۶

میرق، محمد بن موسی - محمد بن موسی میرق

میرق، موسی - موسی میرق

میرق بن منصور ۲۹۵

مقلد، اسحاق بن احمد - اسحاق بن احمد مقلد

مقلی ۷۶، ۳۶۱۹، ۲۶۳۳

مقلی بنک، ابوالعزیز بن مقلد ۳۹۱، ۱۳۳۶، ۶۶۳۶، ۶۶۳۶

۳۷۵۶، ۳۷۵۶

مقلی بن مقلد - مقلی بن ابوالعزیز بن مقلد

مقلی عباسی - مقلی بن ابوالعزیز بن مقلد

مقدم بن نیرد ۱۶۸۸

مندی ۱۶۶۰، ۳۶۲۱، ۳۶۸۱

مندی، احمد بن حبیب کوفی ۲۶۳۹، ۳۷۵۵

مندی، علی ۷، ۳۶۲۰، ۳۶۲۰، ۳۶۲۰، ۳۶۲۰، ۳۶۲۰، ۳۶۲۰، ۳۶۲۰

۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹

۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹

۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹

۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹

۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹، ۱۸۵۹

ماربہ، قبطی ۷۵۶، ۲۶۶

ماربہ، علی بن محمد بن اسحاق - شیخ ابو علی

محمد بن اسحاق مالک بنی

ماربہ، علی بن محمد بن علی ۲۷۸۹، ۳۶۸۶

ماربہ، علی بن محمد بن علی - محمد بن علی ماربہ

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی

ماربہ، علی بن محمد بن علی - علی بن محمد بن علی







محقق طوسی - تصنیف اللآلین طوسی - محقق بن محمد

محقق خلی ۷۸۸۴

محقق قمر - میرزا قمری اور القاسم بن محمد حسن

محقق کاشانی ۱۶۴۳

محقق کریمی غنی بن حسین ۱۶۸۵ ۱۵۷۰ ۷۷۷۰ ۷۷۸۰

۷۷۸۷

محقق کریمی - کریمی علی بن حسین بن عبدالمطلب

محمد بن علی ۲۹۲

محمد ابوالفتح بن حسین بن محمد اللہ بن عبدالمطلب ۱۸۱۷

محمد ابوالفتح کریمی - کریمی محمد ابوالفتح

محمد لوط ۱۷۸۰

محمد لوط بن عبد اللہ الباہر بن امام بن القادر بن ۱۴۳۱

محمد لاری ۶۲۲

محمد اسماعیل ۱۷۵۶

محمد صفائی بن میر محمد ناصر ۱۸۵۱

محمد شامی ۱۷۸۰

محمد ناصر بن ابراہیم ۶۶

محمد ناصر بن ابراہیم بن عبد اللہ ۵۹۵

محمد ناصر بن حسین ۵۷۲

محمد ناصر بن علی ۶۵۱

محمد ناصر بن علی بن الحسین ۱۷۷۱

محمد اصرح ۱۸۱۳

محمد اصرح بن موسیٰ ابن عبد ۱۵۲۸

محمد کبیر بن ابراہیم ۶۰۶

محمد کبیر بن ابراہیم بن عبد اللہ ۵۹۵

محمد کبیر بن حسن ۵۷۲

محمد کمال ۱۷۹۱، ۱۷۹۶

محمد ناصر بن عبد اللہ حسن بن علی ناصر ۷۵۷

محمد حسن بن خروان - ناصر محمد بن خروان

محمد اوسط بن علی ۷۵۱

محمد باقر بن میر اسماعیل ۷۵۱

محمد باقر بن محمد ۱۸۵۶

محمد بطحانی ۵۸۲

محمد بن ابراہیم ۱۶۸۴، ۱۶۹۴، ۱۶۹۵

محمد بن ابراہیم بن ابراہیم ۵۸۶

محمد بن ابراہیم بن حسن ۱۳۷۴، ۱۳۷۵

محمد بن ابراہیم بن محمد باقر ۲۰

محمد بن ابراہیم محمد بن ۱۶۷۱

محمد بن ابراہیم ۱۶۷۳

محمد بن ابی بکر ۱۵۰۸، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳

۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹

محمد بن ابی بکر - ابی بکر

محمد بن ابی حنیفہ بن شیبہ بن عبد شمس ۱۶۲، ۱۵۱، ۱۵۱

۱۶۷۴

محمد بن ابی سعید بن حماد ۹۱۷، ۹۱۸

محمد بن ابی سفیان ۷۱۹۹

محمد بن علی طلق ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸

محمد بن علی طلق بن موسیٰ ۸۱۸

محمد بن علی بناد ۱۶۲۱

محمد بن علی بناد ۱۶۷۷

محمد بن علی بناد ۱۸۳۳، ۱۸۳۴، ۱۸۳۵، ۱۸۳۶، ۱۸۳۷، ۱۸۳۸

محمد بن ابی الفتح حبیبی ۲۷۶۳

محمد بن احمد ۲۸۵

محمد بن احمد بن عبد ۵۱۵، ۷۶۱، ۷۶۲

محمد بن احمد زہری طبری ۲۵۵۴، ۲۵۵۶

محمد بن احمد الصاری ۲۰۶۲

محمد بن احمد بن ابراہیم بن کسان ابن کسان ۲۵۶۹

محمد بن احمد بن ابراہیم بن علی بن علی ۳۷۱۸

محمد بن احمد بن الألف بن احمد الزہری طبری

محمد بن احمد بن الحسین بن الحسین ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴

محمد بن احمد بن احمد بن احمد ۲۵۵۴













































- یوسف بن الکاتب ۲۷۲۳  
 یوسف بن فیض احمد آل منصور داریز بحرانی - بحرانی  
 یوسف بن احمد  
 یوسف بن عبد الله بن ابی عبد الله یوسف بن عبد الله  
 یوسف بن خلیل ۲۷۲۵، ۲۷۲۴  
 یوسف بن حماد صیرفی ۱۲۹۷  
 یوسف بن عمر ۱۱۹۶، ۱۱۹۹، ۱۲۸۷، ۱۳۹۱، ۱۳۹۳  
 یوسف بن عمر نقی ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۱۲  
 یوسف بن عمرو ۱۳۰۰، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸  
 یوسف بن عمرو نقی ۱۲۵۶  
 یوسف بن عیسا آل عقیلی ۱۲۷۰  
 یوسف بن یعقوب ۱۸۵۸، ۱۸۵۹  
 یوسفی آبی - حسن بن ابی طالب ۳۷۶۵  
 یوسف یهودی ۲۵۵۱  
 یونس ۹۷۵  
 یونس ۱۵۱۷، ۲۴۹۷، ۲۴۹۸  
 یونس بن اسحاق ۲۲۸  
 یونس بن حبیب سعوی ۲۳۳۷  
 یونس بن عیسان کوفی ۳۳۳، ۳۴۵، ۴۵۴  
 یونس بن عبد الله علی ۱۵۷۴، ۱۷۵۱  
 یونس بن عبد الله حسن ۱۲۰۵، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹  
 یونس بن عمار صیرفی ۱۳۲۷، ۱۳۲۸  
 یونس بن حسن ۱۱۰، ۱۱۱  
 یونس بن یعقوب ۱۲۳۳، ۱۵۸۴، ۱۶۰۰، ۱۶۵۱  
 یونس بن یعقوب سجلی ۱۶۰۷، ۱۶۰۸  
 یونس سعوی ۱۷۳۷  
 یونس نقاش ۱۸۴۷  
 یهودی یوسف - یوسف یهودی
- یزید بن ولید سعوی ۱۲۸۷  
 یزید قاضی - نقی، یزید بن الرید بن عبد الملك بن مروان  
 الزید بن احمد بن محمد ۱۵۶۹-۱۷۵۱  
 یسار ۸۲۷  
 الیاس بن حمزه قسی ۱۶۲۵  
 یسکری - عبد الله بن کزاه - عبد الله بن کزاه یسکری  
 یسویب ۱۵۱۴، ۱۵۱۵  
 یسویب سعوی ۲۳۲۳  
 یسویب بن عوفیم - ابو یوسف نقاشی، یسویب بن ابراهیم  
 یسویب بن اسماعیل ۲۶۲۰  
 یسویب بن جعفر ۱۲۸۴  
 یسویب بن حسن ۵۷۱  
 یسویب بن حارث ۱۵۸۰  
 یسویب بن یب ۵۸۸  
 یسویب بن سعوس ۷۰، ۷۱  
 یسویب بن یحیی ۱۴۵  
 یسویب سراج ۱۶۹۷  
 یسویب صفاری - یعقوب لیث صفاری - داد ابراهیم  
 یسویب لیث صفاری شاه ایران ۲۵۶۸، ۲۵۷۲، ۲۵۷۳، ۲۵۷۴  
 ۲۵۷۹، ۲۶۲۸، ۲۷۵۱  
 یسویب بن ابراهیم ۲۷۳۳  
 یسویب ۱۳۹۹، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶، ۱۶۳۷، ۱۶۳۸  
 یسویب ۳۲  
 یسویب بن احمده - عیسا بن احمد یسویب  
 یسویب مروان بن فیروز یسویب - مروان بن ابی حفصه یسویب  
 یسویب ۱۶۲  
 یسویب بن زناد ۱۶۳۹، ۱۶۷۰  
 یسویب محمد بن عیسا - یسویب بن عیسا یسویب  
 یسویب یسویب بن عیسا - یسویب بن عیسا یسویب  
 یسویب ۱۶۹۴، ۱۶۹۵، ۱۶۹۶، ۱۶۹۷  
 یسویب کبر ۱۶۸۸  
 یسویب دینمی ۱۶۹۸  
 یسویب بن اسباط ۱۶۹۸









تتمه المسكن في وثائق أيام الخلفاء ١٥٧٦ ١٨٨٤ ٢١٢٩  
٢٧٢١, ٢١٥٢

تثبت ٢٢٢١

نجرية القمانيه ١٦٥ ١٦٢٢, ١٦٢٢ ٢٨١٥

نجرية من بنو ٢٢١٥

نجرية التسمية ١٩٧٨

نجرية نجر ٢٢٢٢

نجرية منار جمعه ٢٧٨٨

نجرية المعون ١٥٩٨ ١٥٩٩ ١٥٩٥

نجرية ١٥٩٥ ١٥٩٦ ١٥٩٧

نجرية منار ١٥٩٧ ١٥٩٨ ١٥٩٩

نجرية منار ١٥٩٧ ١٥٩٨ ١٥٩٩

نجرية منار ١٥٩٧ ١٥٩٨ ١٥٩٩

نجرية منار في حاشية منار ٢٧٧٢

نجرية منار في حاشية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢ ٢٧٧٣ ٢٧٧٤

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢

نجرية منار ٢٧٧٢









- شرح ارشاد علامه ۲۷۸۲  
شرح المصباح ۲۰۷۵  
شرح المیزان ۲۷۶۶  
شرح اصول کلی ۲۷۹۱  
شرح ایضاح ۲۶۸۸  
شرح الیوم الحادی عشر ۲۷۸۱، ۲۵۸۶  
شرح بنوری ۲۷۷۷  
شرح بیدیه ۲۸۰۳  
شرح بهرید ۲۸۱۵، ۲۷۷۳، ۱۳۲۵  
شرح بهار ۲۷۷۷  
شرح نصیری ۲۷۷۳  
شرح التوسید ۲۶۵۸  
شرح التهذیب ۲۷۷۹، ۲۷۷۱  
شرح آثار ۲۷۹  
شرح القصص ۲۷۶۶  
شرح زیاده ۲۷۱  
شرح دروس ۲۷۶۲  
شرح دیار و عاترود ۲۷۶۷  
شرح الحاشیه ۲۶۹۷، ۲۰۰۰  
شرح التریاح ۲۷۷۱  
شرح شمسیه ۲۷۷۳، ۲۷۷۱  
شرح الراری ۲۷۶۹  
شرح دیوانه کبیر و مختصر ۲۷۷۷  
شرح صحیح مسلم ۲۷۰۴  
شرح مسنده ۱۳۹۱، ۱۳۹۵  
شرح صحیفه سید علی بن ابی طالب ۲۷۹۸  
شرح المسجد ۲۷۶۶  
شرح صد کلمه ۲۷۶۶  
شرح صدقه ۱۳۲۵، ۲۷۶۶  
شرح عقاید سلفیه ۲۷۶۰  
شرح علی بن ابی طالب ۲۷۹۵  
شرح خوش ۲۷۹۸  
شرح قصص ابن عربی ۲۷۶۹  
شرح قصص ابن مطهر ۲۷۶۷  
شرح لایه ۱۳۵۲  
شرح القیامه ۲۷۷۲، ۲۷۸۱  
شرح قصیده ۲۷۷۳  
شرح قصیده ابن فارس ۲۷۶۷  
شرح قصیده سید حسینی ۲۷۹۸
- شرح قواعد ۲۷۸۲، ۱۰۷۵  
شرح قواعد المکاتیب ۲۷۶۶  
شرح ذانی ۱۳۲۹، ۱۳۲۹، ۲۷۸۸  
شرح کافیه ۲۷۶۷  
شرح کبیر ۲۸۰۴  
شرح کتاب عقل و علم کافیه ۲۷۶۶  
شرح کلیف بن سونا ۲۷۶۶  
شرح لایه المصنوع ۲۷۶۷، ۲۷۶۵  
شرح تهذیب الاصول ۲۷۷۰  
شرح لغه ۲۷۸۸، ۲۷۸۹، ۲۷۹۰، ۲۷۹۱، ۲۷۹۲  
شرح مبدی الاصول ۱۳۲۱  
شرح مختصر ۲۸۰۴  
شرح مختصر فی الطبیب ۲۷۶۷، ۲۷۶۸، ۲۷۷۰  
شرح مختصر المصنوع ۲۷۶۶، ۲۷۶۷  
شرح مختصر معانی الحیوان و معنی الحیوان ۲۷۶۷  
شرح مصباح مغربی ۲۶۶۷  
شرح مصباح مغربی ۲۷۱  
شرح مطالب ۲۷۷۱، ۲۷۷۲، ۲۷۷۳  
شرح معانی ۲۸۰۴  
شرح معانی الاحکام ۱۳۵۷  
شرح معانی ۲۷۶۸  
شرح مقاصد ۲۷۷۰  
شرح مقامات سریری ۲۷۷۵  
شرح منازل السائین ۲۷۶۹  
شرح من ۲۷۷۰، ۲۷۷۱، ۲۷۷۲  
شرح معانی ۲۷۶۶  
شرح وفاق ۲۷۶۶  
شرح العوالم ۲۷۷۰  
شرح نافع ۲۷۶۵  
شرح نوحه ۱۳۵۷  
شرح نوحه ۲۷۰۶  
شرح نوحه البلاغه ۱۳۵۵، ۲۷۶۶، ۲۷۶۷، ۲۷۶۸  
شرح نوحه البلاغه ابن ابی الطیبه ۲۷۶۶، ۲۷۶۷  
شرح نوحه المستقیم ۲۷۶۶  
شرح التالیه ۲۷۶۹، ۲۸۰۷، ۲۸۰۸  
شرح علی الکافی المعروفة بالفرائد القلیه ۲۷۷۵  
شرح همزه ۱۰۶۱  
شرح التسمیه ۱۳۷۸  
شرح ۲۷۶۶، ۲۷۶۷

- لقاء المتوردي شرح زيارات حليور ١٧١، ١٠٧٤، ٢٣٣٩  
 التبيين ٦ ١٧٢٧، ١٧٧١، ١٧٧٣، ١٧٧٤  
 جمع اليقين في الامامة ٢٦٦٩  
 النحل الملقوم في معاني العلوم ١٧٢٨، ١٧٢٧  
 الفرائد ١٧٢٩  
 التواضع ١٧٣٨  
 مولد كبير وصغير ١٧٧٧  
 مولد الفيز ١٧٣٥، ١٧٣٦  
 النهاب ١٧٢٦، ١٧٢٧  
 شيخ وعلام ١٧٣٨  
 صافي شرح كافي ١٧٩١  
 سماح قلته ١٧٣٩، ١٧٤٥، ١٧٥٥، ١٧٦٤، ١٧٦٥  
 سحر ادم ١٧٧٣  
 سحر برفيع ١٧٤٥، ١٧٣٣، ١٧٣٤  
 صبح ١٧٣٠، ١٧٣١، ١٧٣٢  
 صبح في الفرد ١٧٣٣  
 صبح بحاري ١٧٣٣، ١٧٣٤، ١٧٣٥، ١٧٣٦  
 صبح رندي ١٧٣٣، ١٧٣٤  
 صبح مسلم ١٧٣٣، ١٧٣٤، ١٧٣٥، ١٧٣٦، ١٧٣٧، ١٧٣٨  
 صبحه ١٧٣٥، ١٧٣٦، ١٧٣٧، ١٧٣٨  
 تصنيفه ١٧٣٨، ١٧٣٩  
 صحيفه نكته سجاديه ١٧٣٨  
 صحيفه نكته غريبه ١٧٣٨، ١٧٣٩  
 صحيفه سجاديه ١٧٣٨، ١٧٣٩  
 صحيفه سيد عليكان في شرح صحيفه سيد عليكان  
 صحيفه غريبه ١٧٣٨  
 صحيفه كامله سجاديه ١٧٣٨، ١٧٣٩، ١٧٤٠، ١٧٤١، ١٧٤٢  
 ١٧٤٣، ١٧٤٤، ١٧٤٥، ١٧٤٦، ١٧٤٧، ١٧٤٨  
 مد كلامه ١٧٣٨  
 مد ماله ١٧٣٨  
 مراد المعقب ١٧٣٨  
 مراد مير و كبرى ١٧٣٨  
 صفات القيمه ١٧٣٨  
 صلاح المعبود ١٧٣٨  
 صلاه ١٧٣٨، ١٧٣٩  
 صديقه ١٧٣٨، ١٧٣٩، ١٧٤٠، ١٧٤١، ١٧٤٢، ١٧٤٣، ١٧٤٤  
 الصرايم المهورنه ١٧٣٨، ١٧٣٩، ١٧٤٠، ١٧٤١  
 الصرايم ١٧٣٨، ١٧٣٩، ١٧٤٠، ١٧٤١  
 شرايط ١٧٣٨
- شوق الشهاب في شرح الشهاب ١٧٣٨، ١٧٣٩  
 شوقه العاليين ١٧٣٨  
 شوقه القلوب ١٧٣٨  
 الطائفة بس ١٧٣٨  
 طب الانتد ١٧٣٨  
 طبقات ١٧٣٨  
 طبقات حقه ١٧٣٨  
 طبقات القشور ١٧٣٨  
 طبقات السلا ١٧٣٨، ١٧٣٩  
 طبقات النور ١٧٣٨  
 طهارت ١٧٣٨  
 طهارة الاخراق ١٧٣٨  
 طيوريات ١٧٣٨  
 ظلمات القلوب ١٧٣٨  
 حقائق ١٧٣٨  
 حقائق الانوار ١٧٣٨  
 حقائق ١٧٣٨  
 حجاب المستوفى ١٧٣٨  
 الذند ١٧٣٨، ١٧٣٩  
 العدد القوي للذند للمستوفى القوي ١٧٣٨  
 ذند ١٧٣٨  
 عهد الدامي ١٧٣٨، ١٧٣٩، ١٧٤٠، ١٧٤١  
 هراس ١٧٣٨  
 حقي ١٧٣٨  
 حجاب الاعمال ١٧٣٨، ١٧٣٩  
 حقايد ١٧٣٨  
 حقايد سحر ١٧٣٨  
 حقل القريد ١٧٣٨، ١٧٣٩، ١٧٤٠، ١٧٤١، ١٧٤٢، ١٧٤٣  
 حقل ١٧٣٨  
 حقل الشرايع ١٧٣٨  
 القمد ١٧٣٨، ١٧٣٩، ١٧٤٠، ١٧٤١، ١٧٤٢، ١٧٤٣  
 حقه الطالب ١٧٣٨، ١٧٣٩، ١٧٤٠، ١٧٤١، ١٧٤٢، ١٧٤٣، ١٧٤٤، ١٧٤٥  
 ١٧٤٦، ١٧٤٧، ١٧٤٨، ١٧٤٩، ١٧٥٠، ١٧٥١، ١٧٥٢، ١٧٥٣، ١٧٥٤  
 ١٧٥٥، ١٧٥٦، ١٧٥٧، ١٧٥٨، ١٧٥٩، ١٧٦٠، ١٧٦١، ١٧٦٢، ١٧٦٣  
 ١٧٦٤، ١٧٦٥، ١٧٦٦، ١٧٦٧، ١٧٦٨  
 عزاء السرد ١٧٣٨  
 عزاء الامام ١٧٣٨  
 عزاء الفلق ١٧٣٨، ١٧٣٩









- مزار: ٢٧٥٥، ٢٤٥٢  
مزار: ١٢٠٩  
مسائل حق بن جعفر: ١٢١٢، ١٢١٢  
مسائل منقذات: ١٢٢٨  
مبارک‌نامه: ٧٢٢  
مستدرک: ١٢٥١، ١٢٥٢، ١٢٥٣، ١٢٥٤  
مستدرک ملازم: مستدرک علی‌الصحیحین  
المستدرک علی‌الصحیحین: ٢٧٥٧، ٢٦٦٧، ٢٢٢٧، ٢٢٢٧  
مستدرک الرسائل: ١٢٢٨، ١٢٥٢، ١٢٥٣  
المستزاد: ٢٦١٥  
مستطرف: ١٢٧٣  
مستطوانات السرائر: ٢٣٧١  
المستدرک فی الفقه: ٢٨٠٥  
مسکن القضاة: ٢٨٠٢  
مسندک: ٢٦٢٦  
مصحف القاری: ٢٨٠٢  
مسند: ٢٥٢٢  
مسند بوحیه: ١٢٢١  
مسند یونس: ١٩٥٥  
مسند احمد: ٢٢٠٩  
مسند بوطی: ١٩٩٥  
مسند علی غ: ٢٥٨١  
مسند الانوار: ٢٢٢  
مسرکاب: ٢٨٠٢  
مسجد: ٢٢٢  
مصری القیس: ٢٧٨٢  
مشکاة الأنوار: ١٢٠٢، ١٢١٢، ١٢١٢، ١٢٠٢  
مشکاة المصابیح: ٢٨٠٢  
مصابیح المصابیح: ٢٧٨٢، ٢٧٨٢، ٢٧٨٢  
المصباح: ٢٨٠٢، ٢٨٠٢، ٢٨٠٢  
مصابیح الانوار: ٢٢٢  
مصابیح الزمان: ٢٥٨٢، ٢٥٨٢  
مصابیح سیر: ٢٢٠  
مصابیح نظم: ٢٢٩  
مصابیح المنهج: ٢٢٢  
مطلب السور: ٢٢٠
- مطالع: ٢٧٨٢، ٢٧٨٢، ٢٧٨٢  
المطهر: ٢٧٨٢، ٢٧٨٢، ٢٧٨٢  
معارف: ٢٥٢  
معالم: ٢٥٢، ٢٥٢، ٢٥٢، ٢٥٢، ٢٥٢، ٢٥٢، ٢٥٢، ٢٥٢  
معالم القرب: ٢٦٩٧  
معالم السن: ٢٦٢٢  
معالم العلماء: ١٢٢٢  
معانی القرآن: ٢٦٢٢، ٢٥٩٩  
معاد القیوم: ٢٥١  
معبر: ٢٦٢٥  
معتمد الشیخ فی حکم النسخ: ٢٨٠٢  
مجموع: ١٢٢٢، ١٢٢٢، ١٢٢٢  
مجموع الاحیاء: ١٢٢٢، ١٢٢٢  
مجموع القیاد: ١٢٢٢، ١٢٢٢، ١٢٢٢، ١٢٢٢، ١٢٢٢  
مجموع النسخ: ٢٧٢٠  
مجموع کبیر: ٢٦٢٢، ٢٦٢٢  
مراجعات: ٢٨٠٢، ٢٨٠٢، ٢٨٠٢، ٢٨٠٢، ٢٨٠٢  
مراجعات: ٢٨٠٢، ٢٨٠٢، ٢٨٠٢، ٢٨٠٢، ٢٨٠٢  
مروء: ٢٥٨٢  
المعین: ١١٨٢  
منازل: ٢٢٢٢، ٢٢٢٢  
ممر: ٢٢٢  
مغنی: ٢٦٢٢، ٢٦٢٢، ٢٦٢٢  
مغنی فی التفسیر: ١٧٧٠  
مغنی قیاس: ٢٧٨٢  
مغنی القیاس عن کتب الاعراب: ٢٧٧٠  
منازع: ٢٨٢، ٢٨٢، ٢٨٢، ٢٨٢، ٢٨٢، ٢٨٢، ٢٨٢، ٢٨٢  
منازع الأحکام: ١٥٢٢  
منازع الجنان: ١٢٨٠، ١٢٨٠، ١٢٨٠، ١٢٨٠، ١٢٨٠  
منازع النجاة: ٢٨٢، ٢٨٢، ٢٨٢  
منازع: ٢٢٠  
منازع: ٢٧٨٢، ٢٧٨٢  
منازع الاحکام فی الامور: ٢٨٠٢  
منازع الفلاح: ٢٧٨٢  
منازع الکرامه شرح قواعد علامه: ٢٨١٢  
منازع: ٢٧٨٢، ٢٧٨٢  
منازع الانوار: ٢٢٢













اولاد علی زنجی ۲۶۸۵، ۲۶۸۶	اهل تاریخ و سیر ۳۹۱
اولاد قاسم ۹۰۹، ۹۰۷، ۹۰۶، ۹۰۵، ۹۰۴، ۹۰۳، ۹۰۲، ۹۰۱	اهل ترک و العراق ۳۹۲
اولاد مروان ۳۳۳	اهل تقرس ۳۰۷
اهل اسمان ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰	اهل جندابیت ۳۸۳، ۳۸۴
اهل اردب ۳۳۵	اهل جلی ۳۰۲، ۳۰۱
اهل اسلام ۳۳۴	اهل جریه ۳۳۶
اهل اصفهان ۱۸۵۴، ۱۸۵۳، ۱۸۵۲، ۱۸۵۱	اهل حجاز ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۶
اهل اقلیس ۳۳۰	اهل حران ۳۳۸
اهل بصره ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳	اهل حله ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶
اهل بندر ۳۳۵، ۳۳۴	اهل حمص ۳۳۵
اهل بصره ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰	اهل جمعی ۳۱۹
اهل بشار ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰	اهل حله ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶
اهل بشار ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰	اهل حله ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶
اهل بشار ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰	اهل حله ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶
اهل بشار ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳	



بنی حطین ۱۵۶	بنی حمہ ۱۶۱۳، ۱۶۱۴
بنی فزار ۲۸۴	بنی خزاعہ ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۱۱
بنی فاکسہ ۳۹۵	بنی عقیقہ ۴۶۶
بنی فزارہ ۵۹۷، ۵۹۸	بنی فزلیہ ۴۰
بنی قریظہ ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴	







[illegible]

















[illegible]























## فهرست منابع و مآخذ

اهم کتابهایی که در تصحیح و تدقیق منهای الامال و تتمتعلمتھی مورد استفاده قرار گرفته است.

## «الف»

القرآن الکریم

آثار تاریخی شهرهای کاشان و نطنز، حسن براتی

آثار تاریخی تهران، سید محمد مصطفوی کاشانی

آتشکده شیر، نیر تیریزی

الغبات للسان، ابو حامد محمد بن محمد غزالی (۴۵۰، ۵۰۵ هـ)

انصار العین، محمد بن طاهر سماوی، (۱۲۹۲ - ۱۳۷۰ هـ)

الانوار المقلد، شیخ محمد عبده بن مهدی، (م ۱۳۲۳ هـ)

الایات الالهیة بالنصوص والمعجزات، محمد بن حسن حر عاملی، (م ۱۱۰۴ هـ)

الایات الوحیة، حمی بن حسین مسعودی، (م ۳۴۶ هـ)

الاحتیاج، احمد بن حمی بن ابو طالب طبرسی (غرب ششم)

احقاق الحق، شهید سید نورالله حسینی تهرانی، (شهادت ۱۰۱۹ ق)، با تعاریفات آیه الله العظمی

مرعشی (قدس)

احکام القرآن، ابویکر جصاص راوی، (م ۳۷۰ هـ)

احیاء علوم الدین، ابو حامد محمد بن محمد غزالی، (م ۵۰۵ هـ)

اختیار الدول و آثار الاول، احمد قمرانی، م ۱۰۱۹ھ و).

اختیار الطول، احمد بن دلا ددیوری، (م ۲۸۲ھ).

بختوان تابناک، دبیح اللہ محلاتی، م ۱۲۰۶ھ.

بختیار معرفۃ الرجال، (رحال الکسی)، محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، اختیار از محمد بن حسن طوسی.

الاختصاص، مسرور بہ محمد بن محمد بن عثمان عکبری بغدادی مقرب بہ شیخ سعید، (۳۳۶-۴۱۳ھ).

اربعۃ ایام، سعید محمد یافز معروف بہ میرداماد، (م ۴۱۱ق) محقق رضا استادی.

الاربعین فی امامۃ الائمۃ الطاہرین، محمد طاهر شیرازی نجفی قمی، م ۱۰۹۸ھ، محقق سعید مہدی رجائی.

مرعۃ الحیۃ، میرزا محمد اشراقی، معروف بہ ارباب.

الاربعین، محمد بن عمرو بن حسین معروف بہ محروازی، (۵۴۴-۶۰۶ھ).

الاربعون حدیثاً، محمد بن حسین بن عبدالصمد حبیبی عامی، معروف بہ شیخ بہایی، ۹۵۳-۱۰۳۱ یا ۱۰۳۱ھ).

الارشاد شیخ سعید محمد بن محمد بن نعمان (م ۴۱۳ھ).

ارشاد القلوب، حسن بن محمد دیمہی، (قرن ہشتم).

ادب الطّف اور شعراء الحسین علیہ السلام، سید جواد شہر.

الاذکیہ، ابن خوری.

اسباب النبوة، علی بن محمد واحدی میشابوری، م ۲۶۸ھ.

اسدالغایۃ فی معرفۃ المصحاب، علی بن ابوالکرم، معروف بہ ابن اثیر، م ۶۳۰ھ.

اسرار الشہادۃ، ملا آقا دریندی، (م ۲۸۶ھ).

اسلام و عقائد و آراء بشری، یحییٰ نوری، (معاصر).

اسنی المطالب فی مناقب سیدنا علی بن ابی طالب، سمس الدیس محمد بن محمد جریری شافعی، (م ۸۳۲ھ).

الاصحاب فی معرفۃ الأصحاب، یوسف بن عبد اللہ بن عبدالبر قرطبی، (م ۶۴۳ھ).

الاستحقاق، ابن جریر محمد ازدی، (۲۷۳-۳۲۱ق).

الإصابة فی تمییز الصحابة، أحمد بن عیسیٰ بن حجر عسقلانی، (م ۸۵۲ھ).

إعلام الدین فی صفات المؤمنین، حسن بن ابوالحسن دیمعی، (از اعلام قرن هشتم هجری).

الأعلام، خیر الدین زرکشی، (۱۳۱۰-۱۳۹۶).

أعلام النساء المؤمنات، محمد حبیب و أم علی مشکور، (معاصر).

أعلام النساء، عمر رضا کحالة

إعلام الوری بأعلام الہادی، فضل بن حسن طبرسی، (م ۵۴۸ھ).

أعیان الشیعة، سید محسن امین عاملی ۱۲۹۴-۱۳۷۱ھ، تحقیق سید حسن امین

الأغانی، ابوالفرج اصفہانی، (م ۳۵۶ھ).

إقبال الأعمال، رجب الدین ابوالقاسم علی بن عیسیٰ بن جعفر بن طاووس، (م ۶۶۴ و یا ۶۶۸ھ).

الزام المناصب فی اثبات الصحبة الغائب، شیخ علی پردی حائری، (م ۱۳۳۳ تحقیق ناصر

مقاری بیكهنی

أحالی الصدوق، محمد بن عیسیٰ بن حبیب بن مایویہ قمی، (م ۳۸۱ھ).

الأمالی، محمد بن حسن طووسی، (۳۸۵-۴۶۰ھ).

الأمالی، محمد بن محمد بن عثمان معینی، (۴۱۳ھ).

الأمالی، عیسیٰ بن حسین موسوی، (۳۵۵-۴۳۶ھ).

الإمامة والسیاسة المعروفة بتاريخ الخلفاء، عبدالله بن مسلم بن قتیبة دیوری، (م ۲۷۶).

الإمام رین العابدین علیه السلام، سید عبدالرزاق عفرم.

إمامزادگان معتبر، عزیز الله امامی

الامان من اضطراب الأسفار والأزمان، عیسیٰ بن طاووس علی بن موسیٰ، (م ۶۶۶ھ).

استماع الاسماع، تقی الدین احمد مقریری، (م ۸۴۵ھ).

أصل الأمل فی علمه و جہله عامل، محمد بن حسن حر عاملی، (۱۰۲۳-۱۱۰۴ھ)، تحقیق سید

احمد حبیبی

الانباء المستطرفة فی مناقب الصحابة القرابة،

انساب الأشراف، احمد بن یحییٰ بلادی، (قرن سوم هجری)



- الأنساب، عبدالکریم بن محمد سمعانی، (٥٦٢ هـ).
- الأنساب، محمد بن سائب کلیب، (م ١٢٦ هـ).
- انصارالحسین علیہ السلام، محمد مهدی شمس الدیر
- الانوار الالهية فی تواریخ الصحیح الالهیه، عباس قمی، (م ١٣٥٩ هـ).
- الاتوار القدسیه، محمد حسین اصمعیانی
- الاتوار فی شمائل النبی المختار، حسین بن مسعود بخاری (٣٣٢-٥٦٠ هـ)
- برائل المقالات فی المناصب والاختارات، شیخ محمد، (م ٢١٣ هـ)
- ایضاح، فصل بن شاذان نیشابوری، (٢٦٠ هـ)، نهج صحیح و حاشیه از محدث درموی.
- ایضاح الاشتباه، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حمی (م ٢٢٦ هـ)
- ایمان ابو طالب، سید فحار محمد موسوی.

#### ایا

- بحار الاتوار، محمد باقر مجلسی.
- بشارة المصطفى لشجرة المروسی، عماد الدین ابو جعفر بن محمد بن محمد طبری (متوفی بعد از ٥١٨ هـ).
- البیاه والنهایه، ابو الفداء اسماعیل بن کثیر شامی، (م ٧٧٢ هـ).
- البیضاء والتاریخ، مطهر بن طاهر مقدسی.
- البرهان، سید هاشم ترمینی بحرانی (م ١١٠٧ هـ).
- بصائر الفرقانیه، محمد بن حسن بن فروخ صفار (م ٢٩٠ هـ).
- بلاغات النساء، احمد بن ابو طاهر معروف به ابر طیهور (م ٣٨٠ هـ).
- البلد الامین، شیخ ابراهیم کفعمی، (از دانشمندان قرن هفتم هـ).
- بجعة الآمال فی شرح روضة العقلاء، علی خبازی تبریزی، (م ١٣٣٧ هـ).
- البيان والتبيين، عمرو بن بحر ملقب به جاحظ، (م ٢٥٥ هـ).
- یسا الاحزالات ذکر حوالا ابی سیدہ ساء العالمین، عباس قمی، (م ١٣٥٩ هـ).

## ۱۱۱۱

- تأویل الآیات الظاہرة، سید شرف الدین علی حسینی استرآبادی، (م ۹۶۵).
- تاج المرویس فی شرح القاموس، سید محقق بن محمد ربیع جمعی، (۱۱۴۵-۱۲۰۵ھ).
- تاج الموالید، امین الاسلام طبرسی، (م ۵۴۸ھ).
- تاریخ ابن زرعة دمشق، عبدالرحمن بن عمرو بن عبدلہ نصری.
- تاریخ ابن النقاد، اسماعیل بن علی عماد الدین.
- تاریخ الاسلام ووفیات المشاہیر والأعلام، شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، (م ۷۴۸ھ).
- تاریخ الاسم والملوک، محمد بن جریر طبری، (م ۳۱۰ھ).
- تاریخ ابن عاکر، ابن عاکر دمشقی علی بن حسن بن ہدایت، (م ۵۷۱ھ ق).
- تاریخ بغداد أو مدينة السلام، ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی، (۳۹۲-۴۶۳ھ).
- تاریخ اللغات، حافظ احمد بن عبدلہ عجلی، (م ۲۶۱ھ).
- تاریخ العلماء، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، (۸۴۹-۹۱۱ھ).
- تاریخ المتفلسفہ محمد بن یزید.
- تاریخ النعمیس، حسن بن محمد بن حسن دینارکری، (م ۹۶۶ھ).
- تاریخ الکبیر، ابو عبدلہ اسماعیل بخاری، (م ۲۵۶ھ).
- تاریخ فخری، محمد بن علی بن عیاضیا معروف بہ ابن طعطنی، (م ۷۰۹ھ ق)، ترجمہ محمد وحید گدایاگان.
- تاریخ عالم آرائی عباسی، اسکندر بیگ مشی ترکان.
- تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، (م ۳۷۸ھ ق)، ترجمہ حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، تصحیح و تحشیہ سید جلال الدین نهرانی.
- تاریخ مختصر الدول، عریضوریوس الملقب بہ بن نعیری، (م ۶۸۵ھ ق).
- تاریخ المدینة المنورة، ابو رید عمر بن شہہ ممبزی بصری، (۱۷۳-۲۶۲ھ).
- تاریخ یعقوبی (تاریخ ابن واضح وخیاری)، احمد بن ابو یعقوب بن جعفر کاتب یعقوبی، (قرن سوم ھ).

التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن حسن معروف بہ شیخ طوسی (۲۸۵ھ - ۴۶۰ھ)

التحفة فی نواریع الاثمة فی التفسیر، سید تاج الدین علی بن احمد حسینی علملی

تجربہ نامہ، تصنیف، محمد بن احمد بن عثمان دہلی، (۶۷۳ھ - ۷۴۸ھ)

التحقیق، ابن فہد حلی، (م ۸۴۱ھ)، ترجمہ و تحقیق علی جبار گلابی

تعلہ الاحیاء، محدث حمی، (۱۳۵۹ھ)

نقطة الأثر، سید ضامن ابن شافعی حسینی مدنی، و بعد از ۱۰۹۰ھ)

تحدیث العقول، حسن بن علی، ابن شعبہ حمانی، (قرن ۴ھ)

تحقیق در بارہ روز اربعین، سید محمد علی قاضی طباطبائی

نحیة الزائر، حسین نوری

تذکرۃ الاولیاء، عطاء بیسپوری، فرید الدین محمد بن ابراہیم، (۶۱۸ھ)

تذکرۃ المعواصی (= تذکرۃ خواص الائمة) سبط ابن الجوری، یوسف بن ہرعی بن عبد اللہ

معدنی، (۵۸۱ھ - ۶۵۴ھ)

تراجم اعلام السام، محمد حسین علملی، (م ۱۳۹۱ھ)، تحقیق ناصر باقری بیہدی

ترجمہ الامام علیؑ، علی بن حسن بن عبد اللہ ابن عساکر، (۴۹۹ھ - ۵۰۱ھ - ۵۷۱ھ - ۵۷۳ھ)

ترجمۃ الفتوح، ابن اعثم کوفی، ترجمہ محمد ہروی، تصحیح علامہ طباطبائی

تفسیر بیضاوی، ناصر الدین ابو سعید عبد اللہ بن عمر شیرازی بیضاوی (م ۷۹۱ھ)

[تفسیر] البحر المحیط، محمد بن یوسف مشہور بہ ابو حیان اندلسی (۶۵۴ھ - ۷۵۴ھ)

تصحیح الاعضاء بمصواب الاعتقاد، محمد بن محمد بن ناصر، معروف بہ شیخ مفید، (م ۴۰۳ھ)

تفسیر قرآن کوی، حرث بن ابراہیم بن مرث کوفی، (موفی حدود ربع نخست قرن چہارم

هجری)

تفسیر فی ظلال، سید قطب

تفسیر طبری (= جامع البیان فی تفسیر القرآن)، محمد بن جریر طبری، (م ۳۱۰ھ)

تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش سبکی سمرقندی، (م ۲۲۰ھ)

تفسیر خرائب القرآن (= تفسیر بیسپوری)، حسن بن محمد قسبی بیسپوری، (م ۷۲۸ھ)

تفسیر القمی، علی بن ابراہیم قمی، (موفی بعد از ۳۰۷ھ)

تفسیر القرآن والمفسر، نور الدین عراقی

تفسیر قرطبی = جامع احکام القرآن، محمد بن احمد انصاری، (م ۸۶۷۱ھ)

تفسیر الکبیر، محمد بن عمر خطیب فخر الدین رازی، ۵۴۴-۸۶۰ھ

تفسیر کوامع للتزیل، حائری قمی

تفسیر معانی الغیب، محمد بن عمر فخر رازی، (م ۸۶۱۴ھ)

تفسیر مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، (۳۷۱-۵۴۸ھ)

تفسیر الوسیط

تہذیب التہذیب، اس حاجر عسقلانی احمد بن علی بن محمد (م ۸۵۲ھ)

تعلیقہ منہاج المقال، محمد باقر بہبہانی، (حظی)

تلامذۃ العلامة للمجلسی والمجاہدون منہ، سید احمد حسینی اشکوری (معاصر)

المنہج فی الرياض، سید علی خان مدنی شیرازی، (م ۱۱۲۰ھ)

تبیہ القواطع و لزومہ التواظف = مجموعۃ ورام، ورام بن ابو ہر اس مالکی اشتری، (م ۸۶۰۵ھ)

تتبع المقال فی احوال الرجال، شیخ عبد اللہ مامقانی، (۱۲۹۰-۱۳۵۱ھ)

تہذیب الأحکام، محمد بن حسن طوسی، (م ۴۶۰ھ)

تہذیب تاریخ دمشق = مہذیب تاریخ ابن عساکر، تہذیب ابن شیخ عبد القادر اصفی بدہ ان، م

۱۳۳۶ھ

تہذیب التہذیب، احمد بن علی بن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲ھ)

تہذیب الکامی فی اسماء الرجال، یونس بن عبد الرحمن، (م ۷۴۲ھ)

نویای دیدگاہ، عباس قمی، یازگردان ہوشنگ احاقی، جواد قیہ می

تواریخ الہدی رحمۃ اللہ علیہ والآل، محمد تقی شوشتری، تحقیق محمد شریعی و علی شکر جی

توحید للمفضل، چاپ ناوری قم

نوحیج المقاصد، بہاء الدین محمد بن حسین عامی، (شیخ بہاتی)

نثار القلوب، عبدالملک بن محمد ثعالی، ۳۵۰-۴۲۹ھ  
 ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، م. ۳۸۱ھ

### ج

جامع الاحیاء، محمد بن محمد سیرواری، (قرن ۷ھ)  
 جامع الأصول فی احادیث الرسول، مبارک بن محمد بن محمد معروف بہ ابن اثیر حرری،  
 (م. ۶۰۶ھ)  
 جامع مسانید امی حیفہ، محمد بن محمود خوارزمی، (۵۹۳-۶۶۵ھ)  
 جامع الرواق، محمد اردبیلی غروی خانری، (م. ۱۱۱۰ھ)  
 جامع الصغیر، عبدالرحمن سیوطی، (۸۴۹-۹۱۱ھ)  
 الجبال والأمتة والمیاء  
 جلاء العیوب، محمد باقر مجلسی بحقیق و بشر انتشارات سرور  
 الجمل او النصرہ فی حرب البصرہ، شیخ سعید، (م. ۴۱۳ھ ق.) بحقیق سعید علی میر شریفی  
 جمہور انساب امہات النبی  
 جمہور انساب العرب، ابو محمد علی بن احمد اتکلی، (م. ۴۵۶ھ)  
 جمہور النسب، هشام بن محمد بن سائب کلبی، (م. ۲۰۴ھ)  
 جنات الخلود، محمد رضا امامی مدرس خانوار بادی، از دانشمندان قرن ۱۲ھ  
 جنة المأویہ، میرزا حسین نوری، (۱۳۲۱ھ)  
 جواهر الکلام، محمد حسن نجفی بن محمد باقر، (م. ۱۲۶۶ھ)  
 الجوامع الثمینیہ فی سیر الملوک و السلاطین، ابن دقماق، م. ۸۱۹ھ.

### ح

حبیب الیر (= تاریخ حبیب الیر فی اخبار افراد بشر)، حیات الدین بن ہمام الدین شیرازی  
 معروف بہ خواندگیر، (م. ۹۴۱ھ)  
 حجة السجادة و حجة الشہادة، محمد حسن اعتماد السطی، بہ کوشش و یا مقدمہ فریدپور



حدائق الانوار و مطالع الأسرار، ابن الریبع شیبانی شافعی، تحقیق عبداللہ ابرہیم انصاری،  
 حدیقة الشیعة، احمد بن محمد مقدس اردبیلی، (۱۹۹۳ هـ)، تحقیق صادق حسن زاده،  
 حدیقة الحقیقة،

حق الیقینی، محمد باقر مجلسی

حلیۃ الأبرار، سید ہاشم بحرانی، (م ۱۰۷ یا ۱۱۰۹ هـ).

حلیۃ الأولیاء و طبقات الاصفیاء، ابو رحیم اصفہانی، ر.م، (۴۳۱ هـ).

حیۃ الامام الباقر علیہ السلام، باقر شریف خرشی (معاصر)

حیۃ المحیوان الکبری، کمال الدین محمد بن موسیٰ دحیری، (م ۸۰۸ هـ).

حیۃ القلوب (= تاریخ پیامبران)، محمد باقر مجلسی، تحقیق سید علی امامیان

الخرائج والجرائج، قطب الدین راوندی، سعید بن ہشام، (م ۵۷۳ هـ).

خزانة الأدب و لب لباب لسان العرب، عبدالقادر بن عمر معدادی، (۱۰۳۰ - ۱۰۹۳).

خصائص الائمة، سید رعی محمد بن حسین بن موسیٰ موسوی، (۲۵۹ - ۴۰۶ هـ).

الخصائص العسینیة، شیخ جعفر شوشتری، (م ۱۲۰۲ هـ).

الخصائص، شیخ صدوق، (م ۳۸۱ هـ).

الخصائص الکبری، عبدالرحمان سیوطی، (م ۹۱۱ هـ).

المنظوم والآثار، احمد بن علی بن عبدالقادر معروف بہ مقریری، (۷۶۶ - ۸۲۵ هـ).

مخلاصة الاثر،

مخلاصة الاقوال (= رجال علامہ حلی، حسن بن یوسف بن علی بن مظہر حلی، (۶۹۸ - ۷۲۶ هـ ق).

مخلاصة تہذیب التہذیب، حرر جی انصاری.

مخلاصة سیر سید البشر علیہ السلام،

مخبر الامور نصائب، ابو نصر فراہی.

»

دارالسلام، محمود عراقي، (م ۱۳۰۶)، تصحیح و تعقیق ناصر باقر بیہندی.

دارالسلام، فہم، تعلیق بالرقیۃ والمقام، محدث نووی، (م ۱۳۲۰ هـ).

خاتمة المعارف فارسی، به سرپرستی علامه حسین مصباحی.

الدروس الاربعة فی طریقات الشیعة، سید علی حاکم صدر شیرازی، م. ۱۱۲۰ هـ.

الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، (م. ۹۱۱ هـ).

الدر فی اختصار المفاز فی المسیر،

السوالتظیم فی مناقب الائمة المهیم، یوسف بن حاتم شامی عامی، م. ۱۶۷۶ هـ تحقیق  
موسسه نشر اسلامی

الدرة الباهرة، منسوب به شهید اول، محمد بن مکی، م. ۷۸۶ هـ.

الدروس الشریعة فی فقه الإمامیة شهید اول محمد بن مکی عاملی، (م. ۷۸۶ هـ).

دلائل الصدق، فی الجوانب عن اطفال الماطل، محمد حسن مظفر، (، ۱۳۰- ۱۳۷۵ هـ).

دلائل النبوة، أبو نعیم اصفهانی، (۲۳۰ هـ).

دلائل النبوة ومعرفة احوال صاحب الشریعة، احمد بن حنبل بیهقی، (۴۵۸ هـ).

الدعوة المأکبة، محمد باقر ذهبی بیهقی، (م. ۱۳۸۵ هـ).

الدرة النيرة، فی شرح شیخ الطحطاوی، دیوان ابو طالب، جمع و تحقیق و شرح باقر عروسی رری

دیوان حافظ، شمس الدین محمد حافظ شیرازی، م. ۷۹۲ هـ، تصحیح فایز شری، محمد قزوینی

دیوان حسام، حسام بن ثابت.

دیوان سید حمیری، اسماعیل بن محمد، (م. ۱۷۳ هـ، تحقیق شاکر هادی شکر

دیوان خاقانی، دخیل بن علی، (۵۲۰- ۵۹۵ هـ).

دیوان دخیل الخزاز، دخیل بن علی، ۱۴۸- ۲۴۶ هـ، محقق عبدالصاحب عمران الدجینی

دیوان صعیب الدین حللی، (م. ۷۵۲ هـ).

دیوان الفردرقیه، همام بن غالب بن صعصعة

دیوان محتشم کاشانی، کمال الدین محتشم کاشانی (۹۳۵- ۹۹۶ هـ.ق).

دیوان منسوب به امام عقی، جمع و ترتیب عبدالعزیز الکرم.

الدریۃ الی تصانیف الشیخہ، محمد بن محمد رضا معروف بہ آق بررگ نهرانئ، (۱۲۹۳ھ - ۱۳۸۹ھ).

الدریۃ المظاہرۃ، محمد بن احمد بن حماد نصاری رازی دولابی، (۲۲۴ - ۳۱۰ھ)  
ذکر اخبار اصفہان، حافظ ابو سعید اصفہانی، م. ۳۳۰ھ ق. ۱

## ۴۵

وسیع الایارای ونصوص الأخبار، محمد بن عمر رمضانی، (۴۶۷ - ۵۲۸ھ).

رجال ابن داود، نفی الذین حسین بن علی بن داود حلی، م. بعد ۷۰۷ھ،  
رجال برقی، احمد بن محمد بن خالد، (۱۲۸۱ھ).

رجال الطوسی، شیخ طوسی (م. ۴۶۱ھ).

رجال النجاشی، احمد بن علی اسدی کوفی نجاشی (۳۷۶ - ۴۵۱ھ)، تصحیح سید موسی  
شیرازی، سنجانی

رسالة أخی طالب النوراری الی ابن ابنہ فی ذکر آلہم، احمد بن محمد بن محمد بن سید علی، (۸۳۶ھ)  
رسالة السید، محمد قاسم مختاری عبیدلی سبزوری، تحفہ سید محمد رضا حسینی  
رسالہ صاحب بن عباد، (م. ۳۸۵ھ).

الرسالة السعدیة، علامہ حلی  
رد علی رد السیرہ،

روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، سید محمد باقر حو انصاری (۱۲۲۶ - ۱۳۱۳ھ)  
روضة الشهداء، حسین واعظ کاشفی، (م. ۹۱۱ھ ق. ۱)، تصحیح و حواشی ابو الحسن شعرانی،  
روضة کافی، محمد کدوسی

روضة الواعظین، محمد بن حسن بن علی معروف بہ قتال بيشابوری، (م. ۵۰۸ھ).

ریاض السالکین، سید علی جان صدر حلی شیرازی، (م. ۱۱۲۱ھ).

ریاض العلماء، عبد اللہ افندی اصفہانی (م. ۱۱۳۰ھ).

الروایح المناویۃ فی شرح احادیث الامامیۃ، میر داماد سید میر محمد باقر حسینی مرعشی  
(م. ۱۰۴۱ھ ق. ۱)

رياحين الرشيدية، دبیح الله مختلانی، (م. ۱۴۰۶ ه. ق.)

ريحانة الادب، محمد عبي محمد من میری، (م. ۱۳۷۳ ه. ق.)

الرياض النظرية من مناقب العشرة، احمد بن عبد الله بن محمد طبري، محب الدين، (م. ۶۹۴ ه.)

#### ز

زهر الربيع، سيد حمزة الله جرائري، (م. ۱۱۱۲ ه.)

زندگينامه علامه مجلسي، سيد مصباح الدين مهدي،

#### ح

تراث الفقه، ابو نصر بخاري،

مدينة البحار، عباس هبي، (م. ۱۳۵۹ ه. ق.)

سير الحسين عليه السلام،

سلافة العصر، سيد علي خاں صدر موسوي، ابن محصوم، (م. ۱۱۲۰ ه.)

سلسلة آباء النبي صلى الله عليه وآله، واحدی (معاصر)

سمط النجوم الموالی، عبد الملک بن حسين عصامي، ۱۰۳۹-۱۱۱۱ ق.)

سماة المقال في علم الرجال، ابو الهادي كلباسي، (م. ۲۵۶ ه. ق.)

سنن برمدي = الجامع الصحيح، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سري، برمدي، (م. ۲۷۹ ه.)

السنن الكبرى، ابو بكر احمد بن يحيى، (۳۸۴-۴۵۸ ه.)

السيرة النبوية = سيرة ابن هشام، عبد الملک بن هشام بن ابو بکر حميري، (م. ۲۱۳ یا ۲۰۸ ه. ق.)

السيرة، ابن حبان،

السيرة، ابن اسحاق،

سير اعلام النبلاء شمس الدين محمد بن حمد دهي، (م. ۷۴۸ ه.)

سي مقالہ، رجب اسنادی،

السيرة الاحمدية، عبي بن برهان الدين حلي، (۹۷۵-۱۰۴۴ ه.)

السيرة النبوية والآثار المحمدية، احمد ربي دخلان، (م. ۱۳۰۴ ه.)

## »ش«

شاہ عباس صمدی، نصر اللہ دہلوی

الشجرۃ النبویۃ، ابن المبرد، (۸۴۰-۹۰۹ھ)، تحقیق و تعلیق محی الدین دیب مستو

شرح درایہ، (الرعاہ)، شہید ثانی رین الدین علی بن احمد جعی عامی، ر. مستند بہ سال ۹۶۵ھ.

شرح تجرید قوشچی، علی بن محمد قوشچی، (م. ۸۷۹ھ).

شرح شافیۃ ہی مرام، محمد بن امیر حاج حبیب، تحقیق صفاء الدین بصری.

شرح للعلاقات السبع.

شرح للعقائد، محمود بن عمر بن عبد اللہ معروف بہ سعد الدین قنازانی، (م. ۷۹۳ھ).

شرح نوح البلاغہ، عبد اللہ بن عبد اللہ معروف بہ ابن ابی الحدید، (م. ۶۵۵ھ).

شرح نوح البلاغہ، ابن میثم بحرانی، کمال الدین میثم بن علی بن میثم.

شرف النبی ﷺ، ابو سعید واعظ حرگوشی، (م. ۴۹۶ھ)، ترجمہ سید الدین محمود

راوندی، تصحیح و تحشیہ محمد روشن

شذرات الذهب، عبد الحق ابن عماد خبیبی، (م. ۱۰۸۹ھ).

الشعر والشعراء، عبد اللہ بن مسلم بن فہیہ دیوری، (م. ۲۷۶ھ).

الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، فاضل عباس بن موسیٰ یعقوب اندلسی مالکی، (۲۷۶-۵۴۴ھ).

شفاء الصدور، ابوالفضل ثقفی تهرانی، محقق موحّد ابیطحی

شمائل النبی ﷺ، ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ قرمدی، (۲۷۹ھ)، ترجمہ و استخراج

احادیث و حواشی دکتر محمود مہدوی.

لشمائل النبویۃ.

شواهد التنزیل بقواعد التفضیل، عبد اللہ حاکم حشکاتی، (متوفای بعد از ۴۷۱ھ).

شواهد التنزیل، عبد الرحمن جامی، (م. ۸۹۸ھ).

## »ہ«

الصحيفة السجادية الجامعة، سید محمد باقر موحّد ابیطحی.

الصفايح، جنوري.

الصحيح البخاري، اسماعيل بخاري، (م. ٢٥٦ هـ).

الصحيح من سيرة النبي الاعظم، سيد جعفر مرتضى عامي، (معاصر).

الصديق بيوكره حسين هيكل

حيفة الضعفة، ابو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد معروف به ابن جوري بغدادى، (م. ٥٩٧ هـ).

الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع والزندقة احمد بن حجر هيثمي، (م. ٩٧٣ هـ).

#### ط

طب الائمة عليهم السلام، عبدالله و حسين م. مدد بساطم بشبوري.

طب النبي عليه السلام، جعفر بن محمد مسعودي (م. ٢٣٢)

طبقات اعلام الشيعة، شيخ آقا برگ تهراني.

الطبقات الكبرى، محمد بن سعد كاتب والدى، م. ٢٣٠ هـ.

طبقات الشيعية الكبرى، على بن عبد الكافي سبكي، (م. ٧٧١ هـ).

طبقات الصوفية، سلمى

الطرائف في معرفة مذهب الطوائف، رضى الدين ابوالقاسم على بن موسى بن جعفر بن طاروس

حسنى حسيني، (م. ٦٦٤ و ٦٦٨ هـ).

#### ط

الطبرسي، سيد عبدالرزاق مكرم، (م. ٣٩١ هـ).

الطبرسي، خير من خير، محمد بن احمد ذهبي، (م. ٧٢٨ هـ).

هيتريه خاليد

عجائب المعجونات وغرائب الموجودات، محمد بن محمود هرويسى، م. ٦٨٢ هـ.

العقد القوية لدفع المناويف اليوتية، على بن يوسف حني، تحقيق سيد مهدي رحاني

العقد الفريد، احمد بن محمد بن عيد و بن اندلسي، (٢٤٦-٣٧٨ هـ).

عائى الشرايع، محمد بن على بن حسين بن بابويه معروف به شيخ صدوق، (م. ٣٨١ هـ).

المصنفۃ، = عمدہ عیون صحاح الاخبار فی مناقب اہل البرار، یحییٰ بن حسن اسلمی حلی  
معروف بہ ابن بطریق، (م ۶۳۰ھ)

عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، احمد بن علی ثاودی حسی، (م ۸۶۸ھ)  
حوالہ العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال، عبد اللہ بحرانی  
(شاکرد علامہ مجلسی)

حوالی الثانی للجزیة فی الاحادیث الدینیة، محمد بن علی بن ابراہیم احسانی (ابن ابی  
جمہور)، (م ۸۸۱ھ)

عیون اخبار الرضا (ع) = عیون الأخبار، محمد بن علی بن حسین بن بابویہ قمی معروف بہ  
شیخ صلوات

عیون الاخبار وقصص الأئمة عبد الله بن مسلم دیوری، (م ۲۷۶ھ)

عین الحیاء، محمد باقر مجلسی

عیون المعجزات، حسین بن عبد الوہاب، راز دانشمندان قرن ہجری

### ۴۰

الغارات، ابراہیم بن محمد بن سعید بن ہلال ثعلبی، (م ۲۸۳ھ)

غایہ الحرام و سجدہ الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص والعلم، سید ہاشم بحرانی (م  
۱۱۰۷ھ)

غایہ الاختصار فی البیوات المعصومة من القیام، تاج الدین ابن زہرہ حسی

غیر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد عذبی قمی، (م ۵۵۱ھ ق ۱)

غزوات امیر المؤمنین (ع)، جعفر نقادی

الغدیر فی الکتاب والنسب والأدب، شیخ عبدالحسین امینی مجفی (م ۱۳۹۰ھ ق ۱)

المیقات، محمد بن حسن طوسی، (م ۴۶۰ھ)

التبیقة، محمد بن ابراہیم بحمانی، (م ۳۶۱ھ)

### ۴۱

فتح الابواب بسبب دوی الالباب و بین وب الارباب فی الاستغارات، ابن طلحوس

فرائد السطین، ابراہیم حموی، جوی، م ۱۷۳۲ھ)

فرجہ القری، عن نعین قبر امیر المؤمنین علیؑ، سید عبدالکریم بن طاووس، (۹۳۶ھ)

الفرودس بمأثور الخطباء، شیرویه بن شہر دار دیلمی، (۴۴۵-۵۰۹ھ)

فرق الشیمہ، حسن بن موسیٰ موبحی، (از دانشمندان قرن سوم ھ).

فرنگ سعید، حسن سعید

فرنگ موی، طباطبائی

فرنگ فارسی معین، محمد معین، (۱۲۹۷-۱۳۵۰ ش).

الفصول العلیہ، محدث قمی، تحقیق ناصر ناقری بیدہندی (مشوئہ ۱۳۳۷ ش).

الفصول المختارة من المیزان والمحاسن، ابو القاسم علی بن حسین مر نمبی، (۳۵۵-۴۳۶ھ)

الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة، علی بن محمد بن احمد مالکی مکی معروف بہ ابن

صباغ مالکی، م ۸۸۵ھ

فضائل الصحابة، احمد بن محمد بن حنبل

فضائل الخمسة من الصحاح الستة، سید مرعی فیروزی، آبادی.

فقیہان بر مسند خطابه و وعظه، ناصر یاقوی بیدہندی.

فلاح السائل، ابن طاووس، علی بن موسیٰ بن جعفر بن محمد بن طاووس (م ۶۶۴ھ).

الفهرست، محمد بن حسن طوسی، (۳۸۵-۴۶۰ھ).

الفهرست، ابن الدیم، (م ۳۸۵ھ)

الغوائد الرضویہ فی احوال علماء المذهب المجتہد، عباس قمی، (۱۲۹۴-۱۳۵۹ھ).

فہرست منتخب الدین، علی بن عبداللہ بن حسن بن حسین، م بعد از ۵۸۵ھ.

فیض قدسی، میرزا حسین نوری، (م ۱۳۶۰) ترجمہ سید جعفر بیوی.

فیض القدير فيما يتعلق بحدیث التذییر، عباس قمی

قائدنا کیس نعرفہم، سید محمد ہادی حسینی میلانی، (۱۳۱۳-۱۳۹۵ھ)، تحقیق و تعقیق سید

محمد علی میلانی.

قاموس الرجال، محمد تقی شوشتری، م ۱۴۱۶ھ

القائمون المحيط، محمد بن یعقوب فیروزی آبادی شیرازی ماضی (۷-۸ھ).





- نور احمد الحدادی، مصیر الدین طوسی، (۵۹۷-۶۷۲ هـ).  
 قرب الاسناد حمیری، عیدالله بن جعفر حمیری، (قرن سوم).  
 التفصیل للسیع المعلومات، ابن فیس المحدث مجتبی، (م ۶۵۶ یا ۶۵۵ هـ).  
 قصص الانبیاء، قطب الدین سعید بن هبة الله راوندی، (م ۷۷۳ هـ).  
 التواحد والفوائد فی الفقه والاصول والمیریة، شهید آژن (م ۸۷۶ هـ).  
 لمقام رخاوار، مراد میرزا محمد الدوبه (۱)

## کتاب

- الکافی، محمد بن یعقوب بن اسحاق کایس رازی، (م ۳۲۸ هـ).  
 کامل بهائی، حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن طبری مشهور به عمادالدین طبری.  
 الکامل فی التاریخ، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد شیبانی معروف به ابن اثیر جزیری، (م ۶۳۰ هـ).  
 الکامل فی الفقه والادب، محمد بن یزید میرزا، (م ۲۱۰ یا ۲۸۶ یا ۲۸۵ هـ).  
 کامل الزیارات، ابو القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه، (م ۳۶۷ هـ).  
 کتاب التخصیص، احمد بن قهد حلی، (م ۸۴۱ هـ).  
 کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس عامری، (م ح ۹۰)، تحقیق محمد باقر انصاری ریجانی.  
 کحل البصر، عباس قمی، (۱۲۹۴-۱۳۵۹ هـ).  
 الکرماء او الثقات العربیة، سید محمد رضا شاه عبدالعظیمی.  
 الکشاف عن حقائق غوامض التشریل وعیوب الاماویل فی وجوه التأویل، محمود بن عمر رمحشوی (م ۵۲۸ هـ ق).  
 کشف المقبه فی معرفة الأئمة، ابو الحسن علی بن عیسی بن ابوالفتح اژدی (متوفای بعد از ۶۸۷ هـ).  
 کشف المحجبة لمرآة المهجدة، علی مر طابووس.  
 کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین، علامه حلی، تحقیق حسین درگاهی.  
 الکشکول، محمد بن حسین بن عبدالصمد غاملی، (۹۵۳-۱۰۳۱ هـ یا ۱۰۳۰ هـ).
- ۱- این کتاب به تحقیق و بجانب داده نشر شده.

کمال الدین و تمام النعمۃ، صدوق، م ۳۸۱ھ.

کفایۃ الاثر فی النسخ، علی الائمۃ الاثنی عشر، ابو القاسم علی بن محمد بن علی خزاز قمی و لاری،  
(ہون چہارم)

کفایۃ الطالب فی مناقب خلق بن ابی طالب علیہ السلام، محقق بن یوسف کجینی شافعی، م ۶۵۸ھ.

کفایۃ الموحیدین، سید اسماعیل طبرسی دوری.

کلمۃ طیبہ، میر، حسین موری طبرسی ۱۲۵۴-۱۳۲۰ھ.

الکلم الطیب، سید علی جان عینی.

الکتبی و الألقاب، محدث قمی.

الکتبی، دولابی.

کسر العمال، علاء الدین متقی ہندی، (م ۴۸۳ھ).

کسر العوائد، محمد بن علی بن عثمان کراچی فرانسسی، (م ۴۴۹ھ).

گوهر مراد، عبدالہاق فیاض لاہیجی (م ۱۰۷۵ھ).

#### «ل»

لؤلؤۃ البحریں فی الاجازۃ للقرنی العین، یوسف بن محمد بحرانی ۱۰۱۷-۱۱۸۶ھ.

لؤلؤ و موجان، میر حسین موری طبرسی، (م ۱۳۲۰ھ).

لومع صاحبقرانی، مشہور بہ شرح فقیہ محقق نقی مجلسی (مجلسی اول) م ۱۰۷۰ھ.

ما أنزل من القرآن فی علی علیہ السلام، محقق بن عباس بن علی بن مروان.

مثالب العرب، شہام بن محمد بن سائب کلبی، ۹۶-۲۱۳ھ.

مشیر الأحرار، ابن سحاق محمد بن جعفر (م ۶۴۵ھ).

مثنوی، مولوی جلال الدین محمد بلخی، (م ۶۷۲ھ ق).

المجالس المفخرہ، سید عبدالحسین بن شرف الدین موسوی عاملی، ۲۹۰-۱۳۷۷ھ.

مجالس المؤمنین، فاضل سید نور اللہ حسینی مرعشی شوشتری، ۹۵۶-۱۰۱۹ھ.

المجسّد فی انساب الطالبیین، عیسیٰ عدوی عمری (ار دانشمندان قرن پنجم).

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، (م ۵۴۸ھ).

- مجمع البحرین، فخر الدین بن محمد عنی طریحی، (م ۱۰۸۷ھ)
- مجمع الرجال، عبید اللہ بن علی فہائی (م حوالی ۱۰۱۶ھ)
- مجمع الرواۃ، نور الدین ابوالحسن عنی بن ابوبکر ہشمی، (م ۸۰۷ھ)
- مجمع الامثال، میدان بن ابوالفضل میساہوری، (م ۵۱۸ھ)
- المعاصر والمساوی، ابراہیم بن محمد بیہقی، (م ۴۵۸ھ)
- المعاصر (۳ معاصر برقی)، احمد بن محمد خالد برقی، (م ۲۷۴ و یا ۲۸۰ھ)
- المحجۃ البیضاء، محمد بن مرتضیٰ مؤلف محسن معروف بہ فیض کاشانی، (۱۰۰۷ - ۱۰۰۹ھ)
- تحقیق عنی اکبر شعاری
- معرق القلوب، محمد مہدی برقی، (م ۱۲۰۹ھ)
- مختصر ہدایہ الدرر جاسہ، حسن بن سلیمان حلی، (قرن ہجری)
- مدینہ المعاجر، سید ہاشم بحرانی، (م ۱۱۰۷ھ)
- مرآۃ الجنان، ابو السعادت یافعی (۲۹۸ - ۷۶۸ھ) عبد اللہ بن اسعد
- مراصد الاطلاع عنی اسماء الأمکنۃ والبقاع، صغی الدین عیلامؤمن بن عبدالحی بعدادی، (م ۷۳۹ھ)
- مرآت الاحوال، احمد بن محمد عنی بیہقی (م ۱۲۲۵ھ)
- مرآت العقول، محمد باقر مجتبیٰ (م ۱۱۱۱ھ)
- مراشد المعارف، محمد بن علی بن عبد اللہ حرر الدین (م ۱۲۶۵ھ)
- مروج الذهب ومعادن الجوهر، علی بن حسین مسعودی، (م ۲۴۶ھ)
- المزار، محمد بن مکی حامی، شہید اول، (م ۷۸۶ھ)
- سار الشیعہ، محمد بن محمد بن عثمان، شیخ عقیق، (م ۴۱۳ھ)
- المستدرک علی الضمیمین، محمد بن عبد اللہ حاکم میساہوری، (م ۴۰۵ھ)
- مستدرک ہوائی العلوم والمعارف والاحوال، سید محمد باقر موسوی موحد ابطحی
- مستدرک لومبائل و منسبط الممائل، میرزا حسین نوری طبرسی، (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ھ)
- المستطرف فی کل فن مستطرف، محمد ابشہی
- المسترشد، محمد بن جریر بن رسم طبری، (۲۷۳ - ۳۱۰ھ) تحقیق شیخ احمد محمودی

- مسند احمد بن حنبل، احمد بن محمد بن حنبل، (م: ٢٤١ هـ).
- مسند فاطمة الزهراء، سید حسین شیخ الاسلامی، (معاصر).
- مشاهیر علماء الامصار.
- مشكاة الاتوار فی ضرر الاخبار، علی طبرسی، (اوائل قرن هفتم).
- مشكاة المصابیح، محمد بن عبدالله خطیب تبریزی، (م: ٧٤١ هـ).
- مصباح المتهجد و سلاح المستحب، محمد بن حسن طوسی، (م: ٢٦٠ هـ).
- المصباح، ابراهیم کفعمی، (م: ٩٠١ هـ).
- المصنف فی الأحادیث والآثار، عبدالله بن محمد بن ابی شیبہ کوفی عیسی، (١٥٩-٢٣٥ هـ).
- مصنفات الشیخ الطیفة، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، (م: ٢١٣ هـ).
- المصنف، عبدالرزاق بن همام صنعانی، (م: ٢١١ هـ).
- مصباح المثیر، احمد بن محمد بن علی مقرئ قزوینی، (م: ٧٧٠ هـ).
- مطالب المتول مناقب آل الرسول، محمد بن طلحة شافعی، (م: ٢٥٢ هـ).
- المعارف، ابن فقیه دینوری، (م: ٢٧٦ هـ).
- معارف الرجال، محمد حرزالدین، (م: ١٣٦٥ هـ).
- معالم العلماء، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی بن شهر آشوب، (م: ٥٨٨ هـ).
- معانی الاخبار، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، (م: ٢٨١ هـ).
- معاهد التنصيص، عبدالرحیم بن احمد عباسی.
- معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله حموی، (م: ٢٢٦ هـ).
- معجم الثقات و ترتیب الطبقات، ابو طالب تجلیل تبریزی، (معاصر).
- معجم رجال الحديث، سید ابو القاسم موسوی خوئی، (١٣١٧-١٤١٣ هـ).
- معجم الشعراء، محمد بن عمران مرزبانی، (٢٨٢ هـ).
- معجم المؤلفین، عمر رضا کماله، (معاصر).
- معراج نامه، ابو علی سینا، حسین بن عبدالله سینا، (م: ٢٢٨ هـ).
- المنازی، محمد بن عمر واقفی، (١٣٠-٢٠٧ هـ).
- مفاتیح الجنان، محدث قمی.



- مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، (م: ۳۵۶هـ).
- مقتضب الأثر، احمد بن عبيد الله بن عیاش، (م: ۴۰۱هـ).
- مقتل ابی مختف (وقعة الطف)، لوط بن یحیی ازدی غامدی کوفی، (م: ۱۵۸هـ).
- مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، خطیب خوارزمی، (م: ۵۶۸هـ).
- مقتل الحسین علیه السلام، سید عبدالرزاق مقرم.
- مقامات الحریری، حریری.
- المکاسب، مرتضی انصاری دزفولی، (۱۲۱۴-۱۲۸۱هـ).
- مکرم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، (قرن ششم).
- الملل والنحل، محمّد بن عبدالکریم شهرستانی، (م: ۵۲۸هـ).
- الملکوف فی کتلی الطغوف، رضی الدین علی بن موسی بن طاووس حسنی، (م: ۶۶۴هـ).
- مناقب آل ابی طالب، رشیدالدین محمّد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی، (م: ۵۸۸هـ).
- مناقب ابی طالب، ابن مغازلی شافعی، (م: ۴۸۳هـ).
- مناقب خوارزمی، خطیب خوارزمی، (م: ۵۶۸هـ).
- مناهل العرب فی اقسام العربیه، سید جعفر اعرجی نجفی حسینی، (۱۲۷۴-۱۳۳۲)، تحقیق منتخب الکلیل المصائب فی مصائب الاطائب.
- منتخب کثر العمال.
- المنتخب فی جمع المرائی والمخطب، فخر الدین طریحی نجفی، (م: ۱۰۸۵هـ).
- المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ابوالفرج ابن جوزی بغدادی، (م: ۵۹۷هـ).
- مشقة الطالبیة، ابراهیم بن ناصر بن طباطبای، (قرن پنجم).
- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق.
- منهی الامال، مؤلف - عربی تحریر میلانی.
- منتهی المقال فی احوال الرجال، ابو علی محمّد بن اسماعیل حائری، (م: ۱۲۱۶هـ).
- منهاج البراعة، خروئی.
- منیه المرید فی ادب العفیه والمستیحید، شهید ثانی زین الدین بن علی بن احمد عاملی، (۹۱۱-۹۶۵)، تحقیق رضا مختاری.

الموسوعة والمضائق، علی بن طاووس، ۵۱۵۱ کتابخانه آیت الله مرعشی (ر.ه).  
الموسوعة العربية المیسرة،

موسوعة رجال الكتب النسخة، عبد الغفار سلیمان بشاری و سید کسروی حسن،  
مولود کعبه، محمّد علی اردوبادی، (م: ۱۳۸۰ هـ).

مواقف ایچی، عقد الدین عبدالرحمان ایچی، (م: ۷۵۶ هـ).

مهیج الدعوات، علی بن موسی بن طاووس، (م: ۶۶۴ هـ).

میزان الاعتدال فی نقد الرجال، شمس الدین محمّد بن احمد ذهبی، (م: ۷۲۸ هـ).

المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمّد حسین طباطبائی، (۱۳۲۱-۱۳۰۲ هـ).

ناسخ التواریخ، محمّد تقی بن محمّد علی سپهر، (م: ۱۲۹۷ هـ).

النجم الثاقب، میرزا حسین نووی (هم فارسی و هم عربی) با تحقیق و تعلیق و ترجمه سید  
یاسین موسوی.

نسب قریش، جعفر بن عبدالله زبیری، ابن بکار، (م: ۲۱۶ هـ).

نزهة الالباء فی طبقات الادباء، عبدالرحمان بن محمّد انباری.

النزاع والتخاصم، مقریزی.

نزهة المجالس، عبدالرحمن بن عبدالسلام صفوری شافعی بغدادی، (م: ۸۹۴ هـ).

نزهة الکرام وستان الموم، محمّد بن حسین رازی.

نقطة المصنوع، محدث قمی، ترجمه کمرهای.

النسخة العنبرية فی انساب خیر البریه، محمّد کاظم بن ابوالفتح بن سلیمان یحمانی موسوی،  
تحقیق سید مهدی وجانی.

نقد الرجال، سید مصطفی بن حسین حسینی تفرشی، (زنده در ۱۰۴۴).

نفس الرحمان فی فضائل سلطان، حسین نووی، (۱۳۲۰ هـ)، تحقیق جواد قیومی.

نفس المهموم، محدث قمی.

النقض، عبدالجلیل بن محمّد قرینی رازی.

نظم دور السعطين، جمال الدین محمّد بن یوسف زرنندی، (متوفای بعد از ۷۵۰ هـ).

نکتة الهميان فی نکتة الهميان، صلاح الدین خلیل بن أبیک صفدی، (م: ۷۶۴ هـ).

نور علم (مجله)، تشریه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.



نورالقلین، شیخ عبدعلی بن جمعة عروسی خویری، (م: ۱۱۱۲ هـ).

نور القبر،

نور الابصار فی مناقب آل النبی المختار، مؤمن بن حسن شیلنجی، (متوفای بعد از ۱۳۰۸ هـ).

نور المشرقین،

التوادر، سید فضل الله راوندی، (م: ۵۷۱ هـ).

نواذر الخلفاء،

نهاية الارب فی فتون الادیب، احمد بن عبد الوهاب نویری، (م: ۷۳۳).

نهج البلاغه، گردآورنده شریف رضی (۴۰۴ هـ)، یا ترجمه فیض الاسلام و ترجمه علی اصغر

فقیهی و چاپ صبحی صالح و...

نهج الحق و كشف الصدق، حسن بن یوسف بن مطهر علی، (۶۴۸-۷۲۶).

#### «و»

الواقی، فیض کاشانی، (م: ۱۰۹۱ هـ).

الواقی بالوفیات، صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی، (۶۹۶-۷۶۴ هـ).

وسائل الشيعة (= تفصیل، وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة)، محمّد بن حسن حر

عاملی، (۱۰۲۳-۱۱۰۴ هـ).

وسيلة الدرازين، سید ابراهيم زنجانی.

وفاء الوفا، بأخبار دار المصطفى، علی سمهودی، (۸۴۴-۹۱۱ هـ).

وفیات الأعیان و أنباء أئمة الزمان، احمد بن محمّد بن ابوبکر بن خلکان، (۶۰۸-۶۸۱ هـ).

ولعة صفین، نصر بن مزاحم بن سيار منقری، (م: ۳۱۲ هـ).

الهدایة للكبری، حسین بن حمدان خصیسی، (م: ۲۲۴ هـ).

هدية الزائرین و بهجة السالطین، شیخ عباس قمی.

#### «ی»

ینایم المودة لذوی القربى سليمان قننوزی حنفی، (م: ۱۲۷۰ هـ).

و منابع بسیار دیگر که در پاورقی ها نام آنها آمده است.